



اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

خصال - شیخ صدوق

نام کتاب: الخصال

نویسنده: شیخ صدوق

موضوع: اخلاق

تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۶ ق

زبان: عربی

تعداد جلد: ۲

ناشر: جامعه مدرسین

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۳۶۲ ش

نوبت چاپ: اول

خصال شیخ صدوق جلد اول

[پیشگفتار]

مقدمه چاپ چهارم

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ الْخ ...

فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را بر دوش وسیع و آرام بیابان و امواج خروشان دریا سوار کردیم و از آنچه پاکیزه و گواراست به آنها روزی دادیم.

در ضمن آیه برای نوع بشر سه امتیاز بیان شده است و نوع انسان بوسیله این امتیازات در میان آفریدگان متنوع کره خاک از سایر موجودات بیجان و جاندار ممتاز شمرده شده و در حقیقت این امتیازات را باید فصل قرآنی انسان شناخت و نوع بشر را بوسیله آنها از سایر جان داران که طبقه اعلاى موجودات عالم ماده هستند جدا کرد.

این فصل قرآنی بمراتب پر معناتر و رساتر است از کلمه ناطق که نزد ارباب علم منطق فصل معرف انسان قرار داده شده است و اگر ما بخواهیم این فصل ممیزه قرآنی را بعبارت ساده تر و مفهوم تری در آوریم باید گفت انسان:

جانداری است شریف و با تدبیر زیرا بوسیله تدبیر و اراده است که انسان بدوش صحرا و دریا سوار می شود و از آنچه پاکیزه و گواراست استفاده میکند، تدبیر و اداره زندگی مادی راجع بدانش و صنعت است و این جزء دوم فضل ممیزه انسانی است ولی جزء اول آن کرامت و شرافت تعبیر شده، شرف که پایه هر گونه احترام بشریست و همه قوانین بر اساس آن تنظیم شده است و شرائع و ادیان آسمانی در محیط آن گسترش می یابد همان مزاج اخلاقی انسانست که از نظر پیکر مادی و ترکیب بدنی شبیه مزاج اخلاطی او است.

مزاج اخلاطی انسان نزد دانشمندان و اطباء عالیمقام عبارت از وضع تعادلی است که عناصر مخالف آب و آتش و خاک و هوا با خواص متضاد خود از تری و خشکی و یبوست در حال ترکیب بخود میگیرند و شدت وحدت خود را از دست داده در محیط مسالمت آمیزی یک دیگر را در

آغوش همکاری میکشند این وضع مسالمت آمیز عناصر که صحت و تندرستی بلکه حیات و زندگانی موجودات بر آن متکی است مزاج اخلاطی انسان است و هر چه معتدلتر باشد تندرستی و راحت انسان در زمینه آن بیشتر است مشابه این وضعیت ترکیب تن، انسان یک غرائز و احساسات مختلف و مضادی دارد که از آنها سرشت فرشتگان و خوی ددان تعبیر شده است.

آدمیزاد طرفه معجونست از فرشته سرشته وز حیوان

گر رود سوی این شود به از این و رود سوی آن شود پس از آن

این آدمیزاده که معجون فرشته و حیوانست تن و جسد نیست بلکه همان بیوگرافی اخلاقی است که از خصلتهای پاک و مجرد فرشتگان و خوی ددان ترکیب می شود.

البته آتش در موقع ترکیب آن سو زندگی شدید خود را از دست میدهد و دیگر نمیتوان استفاده سوخت از آن برد و بلکه هر یک از عناصر در وضع ترکیبی خاصیت خود را از دست میدهند ولی خاصیت پر معناتری بخود میگیرند که وضع ترکیبی آنها اقتضا میکنند.

اخلاق ساده فرشتگان هم برای زندگی بشری رسا و مناسب نیست آن تقدس و زهد و برکناری از هر گونه جنبش احساسی تنها برای عالم افلاک و محیط ملائکه مناسب است چنانچه اخلاق پست ددان هم مایه فساد و تباهی جهانست بهمین مناسبت انسان اخلاقی یا اخلاق انسانی چون مزاج اخلاطی او یک وضع معتدلی است از ترکیب اخلاق ساکنان ملک و ملکوت و وضع ممزوجی از خواص فرشته و سرشت ددان علم مفصل بهداشت برای حفظ مزاج معتدل اخلاطی انسان است که تندرستی و آسایش تن او را تأمین میکند و طب و پزشکی و مؤسسات وسیع و بیشمار بیمارستانها و درمانگاهها برای رفع خلل و نقصانیست که در مزاج اخلاطی انسان بوجود می آید.

اکنون اگر مسیر تاریخ این دو موضوع بهداشت و طب را بسنجیم و تلاش و کوششی که بشر برای حفظ و حمایت تن خویش نموده است در ادوار مختلفه تاریخ بحساب بیاوریم رقم بسیار بزرگی بدست خواهد آمد.

از تاریخ گذشته صرف نظر، همین دستگاه بهداشت و طب امروزه را مورد توجه قرار دهیم ملاحظه کنید در هر کشوری بمناسبت وسعت بمناسبت آمار، بمناسبت پیشرفت و ترقی تا چه اندازه اوضاع بهداشت و پزشکی وجود دارد تا چه حد مؤسسات تحصیلی برای فنون مختلف این دو موضوع مصرف می شود و تا چه حد ساختمانهای مهم برای خصوص امر بهداشتی و پزشکی ساخته

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴

شده و می شود و بعلاوه از تأسیسات مخصوص دستگاه بهداشت و طب در قسمت عمومی فرهنگ و شهرداری ها و موضوعات مهم دیگر سهم قابل توجهی بحساب بهداشت و طب گذاشته شده است اینها همه بمنظور حفظ مزاج اخلاطی انسانست که

وسيله تندرستی و راحت و ادامه زندگانی او است البته موضوع تن انسان نسبت باخلاق عالیه و محیط وسیع وجدان او بسیار کوچک و ناچیز است اگر بخواهیم برای توضیح عظمت انسان اخلاقی نسبت بتن او تشبیه دقیقی کنیم فرض کن یک سانتی‌متر مکعب آب را تبدیل ببخار کنیم برای توضیح بیشتری برابر حجم تن یک انسانی آب را تبدیل ببخار کنیم آیا حجم این بخار چند برابر آب خواهد بود و آیا نیروی متولد از این بخار چه اندازه است نسبت یک انسان اخلاقی بکالبد مادی نسبت همان بخار است بآبی که از آن پدید آید، در صورتی که انسان برای بهداشت تن خود و برای معالجه بیماری‌های بدن خود تا این اندازه تلاش کرده است و این همه دستگاه بوجود آورده نسبت ببهداشت اخلاقی، نسبت برفع بیماری‌های اخلاقی باید چند برابر توجه کند و کوشش نماید.

۱- از نظر حفظ اخلاق عالیه که بحسب فطرت و آفرینش در باطن انسان وجود دارد شاید حیا، مهر، ترحم بزیر دستان، بخشش و سخاوت، الفت و هم آهنگی در زندگی از همان اخلاق فطریه و اولیه بشر باشد؛ این اخلاق عالیه فطری را باید از کودکان آموخت همان موجودات حساس و معصومی که هنوز دچار کجروی‌های اجتماع بشر فاسد الاخلاق نشده‌اند، درس هتاکی نخوانده، دشمنی و ستم نیاموخته، کیسه پس انداز و خودخواهی ندوخته‌اند، ورزش تکبر نکرده و امتیازات اشرافی آنها را از یک دیگر پراکنده و جدا نساخته است. ملاحظه میکنید چگونه از هر طبقه و با هر لباسی باشند در کنار خیابانها و میدان‌های بازی دور هم جمع میشوند و با هم مهرورزی میکنند و هر چه دارند بطبق اخلاص میگذارند و با یک دیگر مواسات میکنند آری اغوای پدر و مادر و گاهی ضربت سیلی و شلاق باصطلاح تادیب است که خرده خرده خوی پاک و فطری آنها را عوض میکند و از دوران جوانی طبع آنها عوض می‌شود و دیگر توانگران آنان بدرویشانان نزدیک نمیشوند و خود را بالاتر از آنها میدانند دیگر آن مهرورزیهای خالصانه را ندارند و آغاز ستیزه و جدال مینمایند و بجای آن تواضع و الفت دوران کودکی تکبر و کناره‌گیری را شعار خود میسازند بهترین توضیح این موضوع و تأثیر سوء تربیت پدران و مادران بد اخلاق در فساد مزاج پاک و معصوم فرزندان، دو حدیث مشهور و ماثور از خاتم انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵

اول .. حدیثی است که از آن حضرت نقل شده است و میفرماید من کودکان را بواسطه پنج خصلت دوست دارم یکی آنکه بدون تکبر بر خاک مینشینند و یکی آنکه ستیزه کنند ولی کینه در سینه ندارند و بزودی با یک دیگر آشتی کنند و بر سر صلح و صفا باز آیند البته بشر در ضمن معاشرت و اختلاط که در زندگانی اجتماعی خود بدان گرفتار است پی در پی تغییر روش میدهد و از محیط زندگانی اجتماعی اخلاق تازه‌ای کسب میکند و نتیجه محیط آلوده اینست که اخلاق پاک فطری خود را از دست میدهد.

دوم حدیث معروف است که فرمود هر نوزادی بفطرت خداشناسی و مسلمانی زائیده می‌شود جز آنکه پدر و مادرش هم آن کسانیند که او را منحرف میسازند و یهودیش میکنند، نصرانیش بار می‌آورند، کیش گبران باو می‌آموزند- مقصود سوء تربیت و

انحرافی است که کودکان معصوم بر اثر محیط فاسد خانواده یا مدرسه و بازار بدان دچار میشوند و آن آینه فطرت پاک خداجوی اسلام پوی خود را از دست میدهند.

۲- از نظر اصلاح بیماری‌های اخلاقی که کم و بیش دچار هر فردی می‌شود زیرا چنانچه سابقا اشاره شد خصال ملکوتی و غرائز ناسوتی در وجود هر فردی موجود است و این دو همیشه در کشاکش و ستیزه هستند و هر خلقی غالب شد و توازن و تعادل مزاج اخلاقی را برهم زد موجب بیماری اخلاقی است و نیاز بمعالجه و درمان رخ میدهد و پزشک استادی لازم است تا بیماری را درست تشخیص دهد و دوی مؤثر آن را بشناسد و از راه درست در مقام معالجه بر آید و نسخه‌های صحیح صادر کند، پیشوایان روحی بشر از پیغمبران و اوصیاء و حکماء و فلاسفه پزشکان متخصص این فن بشمارند و هم و همت آنها معالجه بیماری‌های اخلاقی و روحی بشر بوده است، در حقیقت بیشتر مندرجات کتب آسمانی همان نسخه‌های طب اخلاقی است که برای معالجه بیماری‌های درونی انسان تنظیم شده است اخلاق درست و پاک پا به همان قسمت دلنشین و چسبنده اعمال صالحه بشر است و در تعلیمات اسلام بدان اشاره شده میفرماید:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِيَذْكُرِي نَمَازَ بَرَى كَسَبَ تَوْجِهَ دَل بَسُوِي خَدَا اَسْت وَا اِگَر دَر حَال نَمَاز دَل بَخَدَا مَتَوْجِه نَبَاشَد وَا حَضُور قَلْبِي حَاصِل نَشُود اَن نَمَاز قَبُول نَمِيشُود وَا زَكَاهُ وَا حَقُوق مَالِي بَرَى اِخْتِصَال مَلَكِه سَخَاوَتَسْت وَا مَعَالِجِه بَخَل وَا عَادَت بَتَعَاوَن وَا كَمَك بَهْم نَوْع، بَهْر حَال قَسْمَت دُوم اَز تَرْبِيَت اِخْلَاقِي بَمَنْظُور دَفْع مَرَض وَا بِيْمَارِي خَانَمَان سُوز اِخْلَاق فَاَسَد اَسْت كِه دَر مَحِيْط بَشْرِي شِيوع دَارَد وَا مُورَد تَوْجِه عَمُوم رَهْبِرَان عَالَم بَشْرِي اَسْت، اَمْرُوز هَمِه دَانَشْمَنْدَان بَايِن نَكْتِه پِي

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶

برده‌اند که نوع بشر را با زر و زور نمیتوان تا مدت بسیاری سرگرم کرد و باعمال و کردار مطلوب یا نامطلوبی وادار ساخت بلکه هر فردی از افراد انسانی بکردار و رفتاری رو می‌آورد که مطابق اخلاق درونی اوست، در هر ملتی اخلاق عالیه باشد سعادت جو شوند و هر فردی مکارم اخلاق را تحصیل کرده باشد طبعاً بدنبال کارهای مفید و آبرومند می‌رود و ثمرات خوب بار می‌آورد ولی هر کس فاسد الاخلاق باشد و حرص و طمع و شهوت و بخل بر او مسلط گردد پیرامون کارهای زشت می‌گردد و مایه آزار خود و دیگری می‌شود، بیمار اخلاقی از یک بیمار مزاجی و مریض معمولی خطرناک‌تر و پر دردسرت‌تر است زیرا یک بیمار مزاجی بدرمان خود توجه کامل دارد و آماده است که به پزشک مراجعه کند و خود را معالجه نماید برای معالجه خود از صرف وقت و تلاش و صرف مال مضایقه ندارد ولی یک بیمار اخلاقی کمتر بخود متوجه می‌شود و برای معالجه خود تلاش میکند و صرف وقت و مال مینماید علماء اسلامی در طول تاریخ گذشته بمعالجه اخلاق بشری توجه کامل داشته نسخه‌های مفید و کتب متعدد فراهم کرده‌اند. در میان کتب اخلاقی خصال شیخ بزرگوار صدوق بسیار مورد توجه و اهمیت است زیرا مطالب اخلاقی را از سرچشمه عصمت فراهم آورده و نسخه‌های مختصر و مفید و گوناگون در آن درج نموده است و بطرز جالب و زیبا آن را تنظیم کرده و مطالب متفرقه علمی و تاریخی بدان افزوده تا مایه رغبت خوانندگان باشد. و همین ملاحظه موجب جلب نظر طبقات مختلف خوانندگان می‌باشد و هر کس از فوائد گوناگون آن استفاده برده است در خود احساس خستگی

نکرده و دوستان خود را هم بداشتن چنین کتابی هدایت نموده است نسخه‌های چاپ اول و دوم شرح و ترجمه خصال بزودی منتشر گردید و نایاب شد کثرت طالبین و جویندگان این کتاب اخلاقی سودمند ایجاب مینماید که برای بار سوم این کتاب بچاپ برسد و کثرت توجه خوانندگان موجب نشاط اینجانب گردیده بار دیگر تجدید نظر بر آن نمودم و بتصحیح آن صرف وقت نمودم و مواردی که محتاج به شرح و توضیح بیشتری بود مورد توجه قرار داده و بطور مختصر و مفید مطالب دیگری و توضیحات بیشتری بآن افزوده شد و در عین حالی که حجم کتاب تفاوت بسیاری نکرده است و طول کلام مایه خستگی خوانندگان نگردیده این چاپ سوم استفاده بیشتری دارد و امید می‌رود خوانندگان محترم بهتر بآن توجه کنند و بیشتر از آن سود ببرند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷

مقدمه چاپ دوم

بهترین روش تربیت و پرورش افراد بشر مراعات تعلیمات پیشوایان دین مقدس اسلام و مذهب شیعه است زیرا در این تعلیمات عالیه نکات سعادت جامعه پیش بینی شده است و آنچه را برای پیشرفت معنوی و مادی و اخلاق لازم است یادآور شده دانشمندان بزرگ اسلامی با بذل جان و مال کوشیده‌اند این تعلیمات گرانبها را در کتب و رسائل خود ذخیره کرده و کم و بیش بدست نسلهای آینده رسانیده و اتمام حجت نموده‌اند، در این میان کتاب خصال شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه گنجینه‌ایست که با اسلوب مبتکری شاهکارهای تعلیمات اخلاقی و مسائل مذهبی را با سلسله اسناد متعدده و وسیع منحصر بخود جمع‌آوری کرده و بسا حقایق شگرفی از امورات مختلفه و مسائل علوم متعدده بویژه مسائل توحید و خداشناسی و مبدأ و معاد را در آن گنجانیده؛ این اثر نفیس که شایسته است هر مسلمانی بلکه هر انسان علاقمند باصول اخلاقی همیشه با خود داشته و تعلیمات شافیه آن را نصب العین سلوک مدارج اخلاقی و ترقی روحی خود قرار دهد تقریبا متروک و در زاویه نسیان افتاده بود و یک علت مسامحه و اغفال این بود که اخبار آن بزبان عربی بود و مشکلات آن در بوته اجمال باقی مانده بود در این اواخر توفیق مساعدت نموده و آن را بزبان فارسی شیوا و همه کس فهم ترجمه نمودم و مشکلات اخبار آن را باندازه استعداد فهم عمومی برادران دینی شرح داده و پرده استتار لفظی و معنوی را از چهره زیبای این گوهر گرانبها بر کنار ساختم طبعاً مورد استقبال شایان عموم برادران دینی و طالبان حقایق اخلاقی و انسانی قرار گرفت و نسخه‌های چاپ یکم نایاب گردیده و نشر چاپ اول بمنزله اعلانی بود که نفوس شیفته را فریفته این داروی امراض روحی و اخلاقی خطرناک و کثیر الانتشار ساخت، در این میان جلب نظر جناب سیادت انتساب آقای حاج سید احمد کتابچی و پسران را که متصدی اداره یک بنگاه جدی و آبرومند نشریات و مطبوعات کتب دینی و علمی میباشند نموده و بشیوه مرضیه خود برای مزید انتشار این مکتب تربیت اخلاقی که نصوص بی‌غش تعلیمات ائمه هدی و پیشوایان مذهب است اقدام نموده و خدمت مؤثر و قابل تقدیری بر خدمات گرانبهای عمرانه خود نسبت بنشر آثار مذهبی و علمی افزودند و چون در موقع چاپ نخست وسائل کافی

مالی و حالی وجود نداشت و فرصت شخص اینجانب برای مراقبت و تصحیح کمتر بود اغلاطی در چاپ اول واقع شده و کتاب در اجزاء متفرقه منتشر گردید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸

ولی در موقع تجدید چاپ تصمیم گرفته شد که دقت بیشتری در تصحیح و تنظیم آن بکار رود و از تفرق اجزاء آن کاسته گردد که بهتر مورد استفاده باشد و باید گفت که این چاپ دوم دارای امتیازاتی بشرح زیر میباشد:

۱- بار دیگر متن کتاب با نسخه خطی مصحح مقابله شده و از اغلاط چاپ سابق در حد امکان مصونست.

۲- ترجمه اخبار آن بار دیگر تطبیق شده و اشتباهات مختصری که در آن رخ داده بود بر طرف گردید.

۳- کتاب طبق نسخه اصل در دو جلد ۱ و ۲ منضم بهم منتشر گردیده و از حجم و تفرق آن کاسته شده است.

۴- مقدمات دو جزء سابق که راجع بشرح ماهیت کتاب خصال و شرح احوالات شیخ بزرگوار صدوق و تحلیل مکتب تعلیمات و نشریات دینی و مذهبی آن رادمرد بزرگوار بوده در جلو جلد اول قرار داده شده است که خوانندگان محترم آن را بخوانند و بهتر بحقایق این کتاب و عظمت تعلیمات آن پی ببرند و در حقیقت با توجه باین امتیازات این چاپ دوم تقریباً یک نشریه جدیدی محسوب می‌شود که با این خصوصیات (کتابفروشی اسلامیة) افتخار ابتکار نشر آن را دارد و در عین حال حق چاپ اصل کتاب شرح و ترجمه خصال برای مؤلف محفوظ است.

در خاتمه از کلیه علاقمندان این کتاب که از چاپ نخست در دست دارند متوقع است که در سر فرصت آن را با این چاپ دوم مقابله کرده و تصحیح نمایند تا مورد استفاده بهتری باشد.

۲۴ جمادی الثانیة ۱۳۷۶ هجری قمری محمد باقر کمره‌ای- شهر ری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹

چکامه از زبان ملکوتی بیان صدوق رضوان الله علیه

(سراینده سیادت)

حاصل عمر من خصال من است عمر من نرده کمال من است

طیران با دو بال علم و هنر زین جهان ذروه خیال من است

تا ابد در بهشت با ابرار بهترین بزمگاه حال من است

پرنشاط است جان و هم تن من	جان جان قالب مثال من است
آن عزیمت که نام آن مرگ است	فیض لب ریز ارتحال من است
شب هجران من بری طی شد	زین سپس موسم وصال من است
آنچه میخواست شیعه آوردم	هر کسی تشنه زلال من است
پی فکندم بنای مذهب و تا	سدره المنتهی مقال من است
انظروا بعدنا الی الآثار	کز همه خوبتر خصال من است
گفته‌ام از عمل درخشان شد	چون فروزنده خور فعال من است
از دو جلد خصال توشه بچین	کاین ثمر بخش نونهال من است
وین هزاران حدیث تالیفش	هم بتایید ذو الجلال من است
حاوی علم کائنات الجو	این دو شهکار بی مثال من است
از بن صخره تا باوج فلک	مسطر کلک بی ملال من است
ویژه با ترجمان شیخ جلیل	کو بکشف رموز بال من است
نیسان ار سفته این در منظوم	این از او نیست گفته مال من است
اوج نیک اختری است اقبالم	آنچه فرخندگی است فال من است
باقی و راضیم چنو؟ رضوان	«۱» با حساب دقیق سال من است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰

فهرست جلد یکم

شرح و ترجمه خصال شیخ صدوق علیه الرحمه و الرضوان مقدمه ۱ صفحه ۱۳- ۱۸ اهمیت حسن اخلاق در جامعه بشری و تعلیمات انبیاء و رهبران انسانی- پیدایش تعلیمات و کتب اخلاقی- روش تعلیمات اخلاقی شیخ صدوق و وضع تألیف کتاب خصال و شرح ترجمه آن- بانیان اولیه شرح و ترجمه خصال- قصیده خصالیه.

مقدمه ۲ صفحه ۱۸- ۳۰ شرح حال شیخ صدوق و مکتب او- نیروی سیاسی شیعه در عصر صدوق- شیخ صدوق با سیاستمداران عصر خود همکاری می کند تألیفات صدوق، رابطه روحانی شیخ صدوق با رجال سیاست- صاحب بن عباد و سبب تألیف کتاب عیون اخبار الرضا- ترجمه قصیده صاحب بن عباد بشعر فصل اول مقدمه ۲ صفحه ۳۰- ۴۲ روش نگارش در مکتب شیخ صدوق- شعبه های نگارش- قلم تاریخ و داستانسرای- داستان تألیف کتاب من لا یحضر- داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا قلم خطبه و خطابه در مکتب شیخ صدوق- خطبه کتاب من لا یحضر- خطبه کتاب توحید.

فصل ۲ مقدمه ۲ صفحه ۴۲- ۴۸ قلم استدلال و تحقیق در مکتب شیخ صدوق- دو نمونه از تحقیقات علمی شیخ صدوق نقل از کتاب معانی الاخبار- شرح حدیث منزله- شرح حدیث غدیر فصل ۳ مقدمه ۲ صفحه ۴۸- ۵۰ روش مکتب شیخ صدوق در تعلیم اصول دین فصل ۴ مقدمه ۳ صفحه ۵۰- ۶۰ روش مکتب شیخ صدوق در فتوای و بیان احکام- روش ائمه و اصحاب ائمه (ع)- پیدایش اصول اربعمائه- انحراف از این روش کی آغاز شد- مکتبهای اولیه مذهب شیعه- مکتب مدینه- مکتب کوفه- مکتب یمن- مکتب شیعه در قم- سبب انحراف- مدرسه های ثانویه- مدرسه بغداد- مدرسه شام- مدرسه نجف- این انحراف تا کجا کشید- در این میانه چه پیش آمد- رجال اصلاح و تجدید روش مکتب شیخ صدوق- مکتب جبل عامل- مکتب بحرین- مکتب اصفهان در عهد صفویه- باب خصال یگانه صفحه ۶۰- ۷۸ شرح توحید تعجیل در چراغ، دم تند رفتن و حمل چیزهای پست و کفالت، امر بوضوء ساختن سر طعام و توقف نزد شبیهه، نیت در عمل و تفقه در عبادت، فواید سرمه، دم انگشتر آهنی و غیب گوئی و قیافه شناسی، امر بمصافحه و دید و بازدید و تقیه هنگام ضرورت و تشییع جنازه، دم سرودخوانی و دنیا دوستی و بازی و پرخواهی و ستم بر اولاد، وضوء یک بار یک بار است، و سلام نماز یکی است باب خصال دوگانه صفحه ۷۸- ۱۱۰ دلیل توحید، دم استعانت در وضوء، نواقض وضوء، تأثیر امراء و فقهاء در صلاح و فساد جامعه کفر عاق والدین و دیوث، مدح ناخن گرفتن و شارب زدن، علمی که تفکر در آن رواست یا روا نیست اختیار فسخ کنیز شوهر داری که آزاد شده، خیار مجلس و حکم نزاع فروشنده و خریدار، دم شتر

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱

داری و مدح گوسفند داری، عده مستترابه، سنت واجب و مستحب دارد، وظیفه مشیع جنازه، نماز بدو چیز فاسد می شود، فتوای برای و اجتهاد، مردانگی در سفر و حضر، دم ایستاده شاشیدن و با دست راست خود را شستن، مدح شستن ظرف و روبیدن در خانه، حق شناسی پدر و فرزند نسبت بیکدیگر، شرح ذبیحین، مدح عطر دادن بروزه دار، دم ستاره شناسی و نجوم، صدقه حرام بر بنی هاشم و موارد استثناء، توبه غیبت، غیبت از زنا مشکلتر است، مذمت دو نوع چوب خلال، غم روزی گناهست، حدیث ثقلین، فضیلت عباس بن علی، دم دانشمند بی دین، نافله بعد از عصر و پیش از صبح؛ سکنه های نماز- دم شب بیداری جز برای سفر و نماز.

باب خصلتهای سه گانه صفحه ۱۱۰- ۱۹۰ کسانی که بی حساب ببهشت یا دوزخ میروند، کسانی که اگر سمتشان نکنی ستمت می کنند.

مواردی که دروغ خوبست و راست بد است. همنشینی با ثروتمند. عمومیت حسد و وسوسه در آفرینش و بد فالی. اسراف و نشانه اسرافکار. آداب مسافر. آثار کفش سیاه و زرد. رد فدک بامام پنجم.

حرمت ریش کندن و قدغن از آب بیابان. رضا بظلم ظالم - عذاب صورت کشیدن. شرائط امر بمعروف. خواب و بیداری در شب. متعه ارث ندارد. کسانی که امید نجات ندارند. ذم رختخوابهای زیادی. آداب استنجاء. حرمت کلوخ خوردن و شکار. خیار حیوان و مجلس. وجوب وفاء بعهد. حرمت گدائی و موارد استثناء. کارهای مشرکانه. خانه‌هایی که فرشتگان نمیروند. کدام تخم و پرند و ماهی حلال است و کدامشان حرام. زیارت امام رضا و نهی از سفر زیارت غیر امام. ذم جامه سیاه جز سه تا. راه خدانشناسی امام‌شناسی است. به کس در نماز اقتداء نشود. عمل بقرآن، توبه نامه عمر و ابی بکر. سرگذشت اصحاب رقیم حکم عتق کنیز و ولاء. حد دزد.

باب خصال چهارگانه صفحه ۱۹۰ - ۲۴۴ کسانی که پیغمبر شفیع آنهاست. امام عادل و امام گنهکار. کسی که غیبتش حرامست.

دعای مهمات. اطعمه. امور اندوه خیز. حرمت نوحه‌خوانی و آوازه‌خوانی. مذمت رفت و آمد بدربار پادشاه و مذمت شکار - کلیات طب. ستونها و پرده‌های ایمان و کفر و نفاق.

یک محاکمه تاریخی میان ابن عباس و معاویه. ابن عباس و عمر و عاص، مکاتبه نجده حروری و ابن عباس. نشانه‌های پیری. فاصله حق و باطل. گنج یتیمان. نالایقان سلام. خرمی رخسار. اقسام جهاد چهار چشم. بهترین خصال. اقسام زنان. سنتهای مرسلین. کسانی که نمازشان قبول نیست. چهار گناه بد عاقبت. نشانه‌های بدبختی؛ چهار کلمه جامع. نالایقان رفاقت. مزد علم. بهترین دارائی.

قاضیان. واجب النفقه. پیغمبران پادشاه منش. آثار بد آفتاب. فوائد تره. نامهای نیک و بد - اخلاق پیغمبران. موطن تخییر. سوره‌های عزیزه. نشانه‌های منافق. طرق نشر حدیث از پیغمبر. تعلیم زبان عرب. خطبه شعبانیه. معارف حیوانات. انواع باد. مردم، خواب. شیونهای شیطان. عیدها. پرنده‌های ابراهیم و سرگذشت ذبح آنها.

باب خصال پنجگانه صفحه ۲۴۴ - ۲۸۴ سنگینی میزان اعمال، فوائد شانه؛ پنج فرمان حکمت آمیز بیک پیغمبر، نشانه‌های مؤمن.

محالات، کلیات توبه آدم، سنتهای پیغمبر ۵ به ۵۰، اسباب پیسی، گریه‌کنندگان، پیغمبر با ۵ شمشیر، شرائط دوستی، مؤمن در امواج نور، ستونهای اسلام، نامهای مکه، مسخره‌کنندگان پیغمبر، نماز میت، انواع خوف، جمع دارائی، کسانی که در قیامت امتحان میشوند، پنج خصلت نباشد بهره ندارد، نماز

را برای چه نقصی باید اعاده کرد، پنج کسند که شیطان بآنها دست ندارد، آداب بازرگانی، پنج چیز روزه را باطل کنند، پنج دسته آفرینش آتشی دارند، از پنج کس کناره شود، علم پنج درجه دارد، پنج پیشه بد است پنج کس زکاء ندهند، پنج میوه بهشتی، پنج چیز را خدا بکسی ظاهر نکرده، آنچه خمس دارد، پنج رود را جبرئیل کشیده، یک قربانی برای پنج کس، به پیغمبر پنج چیز مخصوص عطا شده، شفاعت پیغمبر از پنج کس، ضمانت بهشت به پنج کار، پنج کمک از علی به پیغمبر، علامات شیعه، پنج آسیا در دوزخ، پنج ملعون، پنج عمل روز عید قربان، پنج خصلت خروس سفید، پنج کس دعاشان قبول نشود، تمجید خدا در پنج جمله، پیغمبران اولو العزم، پنج کس را بزودی دفن نکنند، پنج مسجد ملعون، نظر به پنج عضو نامحرم، بهشت مشتاق پنج کس است، علامات ظهور، کلمات امتحان ابراهیم «ع»، زنهائی که نباید ازدواج کرد، فضیلت شب آخر ماه رمضان باب خصال شش گانه صفحه ۲۸۴ - ۲۹۰ خصال امت، آثار زنا، خصال بهشتیان، پیغمبرانی که دو نام دارند، خصالی که پس از مرگ هم سود می دهند - خصال مردانگی، تقسیم خمس، در مؤمن نیست، شش حیوان را نباید کشت، خصال دین محمدی، نانجیبها، موارد عزل و احتکار و سحت، حقوق چهارپا، شایسته سلام و پیش نمازی نیستند، تفسیر ابجد، دیوانگی، توجه در نماز؛ آنچه از تن شهید میکنند! آنچه با دوست نشاید، انگشتر حضرت ابراهیم، شیعه از شش چیز معافند، امیر المؤمنین در ۶ مسابقه، کسانی که دعایشان رد می شود، ۶ ملعون، کمال مرد، طبقات مردم و اخلاق آنها

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه اول چاپ اول

۱- در دنیای امروز هر کس را ملاحظه کنی از فساد اخلاق عمومی نگرانست؛ بد اخلاقی همه را میگذرد بلکه کمتر کسی است که در خود احساس ضعف اخلاقی و تزلزل ننماید.

اخلاق پاک اساس سازمان اجتماع صحیح است جلوگیری از دزدی و رشوه و وطنفروشی و هزاران مفسد دیگر که بنیان دنیا را متزلزل کرده جز بتهدیب اخلاق میسور نیست.

اخلاق پاک نتیجه همه شریعت‌هایست که خداوند از آغاز بتوسط پیغمبران بمردم تبلیغ نموده، انسان معنوی که در جوهر خود غیر از دام و دد است مجموعه اخلاق پاکی است که خیر و صلاح از آن میتراود.

پیغمبر اسلام هدف نبوت و نهضت خود را در این جمله خلاصه کرد بعثت لأتمم مکارم الاخلاق برانگیخته شدم برای اخلاق نیک ایمان و عقیده در مغزی پدید می‌گردد و پایدار میماند که اخلاق پاک او را آماده کرده باشد از صدر اسلام دسته‌ای از دانشمندان بزرگ باین اصل متوجه شدند و برای تهذیب اخلاق جامعه فداکاریها نمودند و قدمهای مؤثری برداشتند سرچشمه نهضت عالمگیر اسلام همان اخلاق پاک مردان چندی بود که تربیت پیغمبر آنها را بجامعه تحویل داد.

وقتی رویه اصحاب گرامی پیغمبر را چون سلمان و ابو ذر و عمار ملاحظه کنی میبینی راستی، عفت، زهد، فداکاری، از خود گذشتگی، خدمت بخلق، شهامت، شجاعت، عدالت که اصول اخلاق عالیه انسانی است از گفتار و کردار آنها فرو میبارد.

قرآن درس اخلاق و روش تهذیب نفوس را با یک وضع مؤثری ابتکار کرد و آن را در جمیع تعلیمات خود گنجانید و روح جمیع عملیات دینی قرار داد بطوری که هر انسانی یک دوره جریان تربیت اسلامی را طی میکرد بدون توجه خصوصی یقوت بخود می آمد و میفهمید که بکلی عوض شده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴

و دارای روح جدیدی گردیده و از عالم حیوانیت تا مقام فرشتگان ترقی کرده ۲- در قرنهای اخیر علمای اخلاق کتبی تالیف کردند که بیشتر متوجه اصطلاحات و دسته بندی و نامگذاری گردیدند و این روش بتصنع و لفظبافی بیشتر شبیه است تا بیک تعلیمات اخلاقی صحیح که در روح و باطن افراد تاثیر قابل توجهی داشته باشد.

اخلاق یک رشته دستورات علمی و کلاسیک نیست که انسان طوطی وار یاد بگیرد و تحویل بدهد یا بر طبق مسائل آن برهان و دلیل اقامه کند، اخلاق یک طبیعت خیر اندیش و وجدان پاک و ثابتی است که در باطن انسان پدید می شود و انسان را روشنفکر و درست فهم و خیرخواه و نیکو کردار مینماید.

راه تحصیل اخلاق نیک مطالعه قرآن و کلمات پیغمبر و پیشوایان دین است که هر موضوعی را با بیانی ساده و شیوا شرح داده‌اند و وظائف عملی را معین نموده‌اند سپس مواظبت بر دستورات و بکار بستن آنهاست در جریان زندگانی، نفسی از نفس پیغمبر و ائمه هدی مؤثرتر نیست و دستوری از دستورات آنها ساده تر و بهدفع نزدیکتر نیست یکی از کتابهایی که بطور کافی نکات برجسته اخلاق فاضله را از سرچشمه پاک آن جمع آوری کرده کتاب خصال شیخ بزرگوار محمد بن علی بن بابویه مشهور بصدوق است و چون عربی بود و غالب مردم ایران از آن استفاده نمیبردند بر حسب مذاکره جمعی از دوستان آن را با ترجمه و شرح موارد مشکله تنظیم نمودم تا عموم طالبین از آن بهره‌مند گردند.

۳- شیخ صدوق از محدثین بزرگ مذهب شیعه است و یکی از شاهکارهای او اینست که غالب کتابهایی که تصنیف کرده اخبار آن را با جمیع سلسله سند آن ضبط کرده و معنی ذکر سلسله سند اینست که این خبر را هر شاگردی از استاد خود دریافت کرده تا بامام یا پیغمبر رسیده کتاب خصال از جمله همان کتبی است که تمام اخبار آن با سلسله سند ذکر شده، اسناد آن شامل ضعیف و عامی هم هست ولی چون غالب موضوعات کتاب اخلاقی است و مطالب اخلاقی از نظر عقل سنجیده می شود و صحت و فساد آن بکمک عقل تمیز داده می شود آنقدرها محتاج بتنقیح و تصحیح اسناد خبر نیست بلکه صحت و متانت متن ضعف سند را جبران میکند بهمین ملاحظه اسناد این کتاب اگر چه از نظر فن حدیث و بیان کثرت اساتید و طرق روایت مؤلف مورد اهمیت است ولی از نظر انتقاد و تصحیح اخبار اخلاقی آن آنقدر مورد اهمیت نیست بهمین ملاحظه با وجود نسخ بسیار خطی و چاپی که از این کتاب موجود است بنظر ما رسید که اسناد تا باب هفتم آن را حذف

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵

کنیم و بهمان ذکر متن احادیث و عنوانهای مطالب اکتفا شود تا سهل‌المأخذتر و مفیدتر باشد و بدین وسیله هم مقدار زیادی از حجم کتاب کاسته شده و هم مطالب پیوسته‌تر بنظر آمده و در عوض شرح بیشتری برای توضیح مطالب بآن ضمیمه می‌شود و این روش حذف سند خبر را خود شیخ صدوق هم در کتاب من لا یحضره الفقیه مراعات کرده و بمنظور آسانی جمع مطالب و اختصار رجال سند را انداخته و سپس طرق خود را در روایات کتاب در آخر کتاب ضبط کرده، ما هم یک فهرستی از اساتید شیخ صدوق و روایات مسلسل کتاب خصال فراهم کرده و اسانید هر طبقه و بابتی را بترتیب روایات کتاب ذکر کردیم و در آخر کتاب درج نمودیم تا علاوه بر حفظ نام اسانید و راویان اخبار کتاب، مشایخ مصنف و سران طبقات راویان هم از آن استفاده شود و خوانندگان عزیز بدانند شیخ بزرگوار صدوق از زبان چند تن استاد و از چه مراکز علمی مختلف در شرق و غرب عالم اسلامی و با چه سفرهای طولانی و پرمشقت قرن چهارم این کتاب را فراهم آورده و از خود چنین شاهکاری باقی گذارده و روی این زمینه از قدردانی و مطالعه این کتاب خودداری نکنند و آن را غنیمت بشمارند.

از مطالعه فهرست مشایخ و اساتید صدوق در جلد اول این کتاب که بیش از هفتاد نفرند معلوم می‌شود که شیخ صدوق علاوه بر احادیثی که از پدر بزرگوار خود و سایر اساتید شیعه در قم که در قرن چهارم حوزه علمیه شیعه و مرکز مهم راویان و علمای بزرگ مذهب شیعه بوده اخذ کرده است، از علمای بغداد که در این تاریخ یگانه مرکز علم عالم اسلامی بوده و از علما و محدثین کوفه و بلخ و همدان و سرخس و فرغانه و اشتر و سنه و سمرقند و نیشابور که مراکز علمی دیگر نامی عالم اسلامی بودند روایاتی بدست آورده و در این کتاب درج کرده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶

اظهار تشکر

جمعی از خیر اندیشان و طالبان اصلاح اخلاق عموم در نشر این اثر بزرگ و پر بهای شیخ صدوق علیه الرحمه کوشش و همراهی کردند که برای قدردانی از آنها و برای چگونگی پیدایش و نشر این کتاب بایستی نامی از آنها برده شود ۱- سید فاضل جلیل آقای آقا سید محمد علی صدر الحفاظ شاه عبد العظیمی دام تأییده در مقابله و تصحیح کتاب همراهی کردند و نسخه مصحح و خطی کتاب خصال خود را که در تاریخ ۱۳۱۴ هجری قمری نوشته شده در اختیار ما گذاردند و در تصحیح و مقابله کتاب از آن استفاده کردیم و بسیاری از غلطهای نسخه چاپی را با آن تصحیح نمودیم و موارد اختلاف را بعنوان نسخه بدل میان دو پرناتز ضبط کردیم ۲- آقایان سید محمد باقر و سید عبد الرحیم سیادت در فراهم آوردن وسائل طبع و نشر و خرید کاغذ کمک شایانی نمودند و مخصوصاً آقای سید عبد الرحیم در رونویس کتاب و نشر قبضه‌های پیش فروش رنج فراوان کشیدند و در نشر این کتاب جلیل شرکت کردند ۳- آقایان ابراهیم حاجی ابراهیمی و عباس سقا کاشانی از نظر دقت در حروفچینی و تصحیح کمک شایانی باین کتاب نمودند.

سومین نشریه

پس از چاپ خود آموز نحو و صرف عربی که بسرمايه و کوشش انجمن تبلیغاتی اسلامی در چند هزار نسخه منتشر گردید و پس از کانون حکمت قرآن در تفسیر سوره لقمان که بکوشش و کمک جمعی از خیرخواهان شهر ری چاپ و منتشر شد این سومین نشریه‌ایست که می‌توانیم بحساب مدرسه حضرت عبد العظیم و مکتب شیخ صدوق بگذاریم در این چندی که بساط درویشانه خود را رهگذرانه در سایه بلند پایه حضرت عبد العظیم گسترده‌ام مدرسه‌ای بوجود آورده‌ام که این انتشارات ثمره و بهره آنست، این مدرسه بر خلاف آنچه دیده شده ساختمانی از سنگ و آجر ندارد و بودجه‌ای کم یا بیش بر کسی تحمیل نکرده، این مدرسه یک جریان زنده و متحرک ترویج علم و دین است که سازمان آن را همت خستگی ناپذیر و شیوه تحصیلی این بنده با توجه علم دوستانه و بی‌غرض چند نفر از آشنایان بنده و طالبان علم تشکیل میدهد، نه جار و جنجالی دارد و نه توقع کمک و هزینه‌ای از کسی کرده، پشتیبان آن تنها فضل خداوند و وجدان حقیقت‌جوئی و خیرخواهی است، این مدرسه بی‌هیاهو و آرام دو کتاب دیگر هم حاضر چاپ دارد: که تفسیر سوره یوسف و خود آموز علم بلاغت نامیده است بهمین زودی چاپ و منتشر گردد ما همیشه می‌خواستیم جامعه اسلامی سراسر چون یک مدرسه زنده عمومی باشد، آرزوی دیرین ما اینست که همه برادران ما درهمه جا و در همه وقت خود را عضو و جزو یک مدرسه معنوی و جریان تحصیلی قرار دهند و با ما هم آهنگ شوند و در ترویج علم و دیانت بکوشند ما این روش تعلیمات سیار و عمومی را سبک مکتب شیخ بزرگوار صدوق نگارنده همین کتاب خصال شناختیم و برای اصلاح دینی و اخلاقی جامعه اسلامی و جهان شیعه پیروی این مکتب را یگانه درمان مفاسد اجتماعی و دینی میدانیم، ما رموز این مکتب و حسن تأثیر آن را در جامعه اسلامی و خصوص شیعه در نامه‌های دینی منتشر کرده و میکنیم و از برادران دینی خود منتظر تفکر و اخذ تصمیم هستیم محمد باقر کمره‌ای - شهر ری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷

قصیده خصالیه اثر طبع آقای سید عبد الرحیم سیادت- دبیر فرهنگ

دانای خبیر شیخ پاکیزه خصال	کانون علوم دینی و فضل و کمال
آن مرد برازنده و راد و زنده	کاثار ویست نوش داروی وبال
از راستی و درستی قول و عمل	دریافت لقب صدوق در نزد رجال
سرچشمه عصمت است آبشخور وی	نازد ز همه خلق به پیغمبر و آل
آمد بوجود از دعای معصوم ع	چون بوده ذخیره نزد حق متعال
از مولد اوست (جلوه غیب) عیان «۱»	با نظم حساب جملی تا امسال
سر سلسله محدثین شیعه است	این آیت عظمای همایون پر و بال

از روی خلوص گر بخواهی ببری از گوهر خامه‌اش تو حظی بکمال
یک خرمن گل شکوفه از هر ورقش از بوی خوشش بود جهان مالا مال
جان میدمد از گلبن گلخانه او روح القدس آورده و را یا میکال
از نشر کتاب حکمت آمیز خصال هم مزده وصل گیر و هم بوی وصال
گل بود درین بهار چون غنچه شگفت با زیور شرح فارسی متن خصال
تشریح خصال و دعوت نوح نجی دارنده شماره نهصد و پنجه سال «۲»
تا پی بمقام او بخوبی ببرند بایست نگارشی مفصل ز احوال
از ترجمه خصال و شرحش دریاب اندازه فهم و علم و تصدیق مقال
یک آیت دیگری چو ابن بابویه «۳» کاو راست بشهر ری نزول اجلال
یازید قلم بمشک در شرح خصال حقا که مداد اوست چون ناف غزال
سرمایه دانش است و ز اهل کمره گوئی که زوائل است سبحان بمثال
در مرتبه علو فضل و هنرش نه فکرت من رسد نه شهباز خیال
بر عهده گرفت شرح و هم ترجمه را توفیق چه یافت از خدای متعال
چون در همه حال یاد حق باشد از آن همراه ویست دست حق در همه حال
هشدار و دم عمر غنیمت بشمار بر گشت دم رفته بود امر محال

بپاس خدمات دو برگزیده و عالم ربانی شیخ صدوق علیه الرحمه و آیت الله کمره‌ای که اولی در قرن چهارم اسلامی هجری قمری میزیسته است و این در قرن حاضر سروده آمد (سیادت)

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸

مقدمه دوم [چاپ اول]

مکتب شیخ صدوق

شرح حال شیخ بزرگوار صدوق

قسمتهای روشن تاریخ شیخ صدوق و خاندان او

۱- نامش محمد کوچکترین سه پسر علی بن حسین بن موسی بن بابویه است ۲- مسلم است که هفتاد و چند سال زندگی کرده و در سال ۳۸۱ در شهر ری وفات کرده و در سال ۳۱۱ هجری قمری یا پیش از آن در شهر قم متولد شده ۳- بیشتر از ۱۹ سال عصر غیبت صغری را دریافته زیرا وفات سمری آخرین نواب خاص امام عصر عجل الله فرجه ۳۲۹ بوده است ۴- پدرش علی بن الحسین که ابو الحسن کنیه داشته و باین بابویه معروف است نخست شخصیت علمی و معروف این خاندان است و دارای تألیفات نفیس بسیاری است راجع بمذهب شیعه که مورد اعتماد علمای مذهب است.

۵- شیخ صدوق بزرگترین مردان علمی این خاندان است از پدرش در علمیت و تألیفات برتر است و از برادران دیگر بیشتر مورد مهر و عنایت پدر بوده بهمین مناسبت پدرش کتاب الشرائع را با رساله مخصوصی برای وی نگاشته ۶- پنجاه سال از صدر غیبت کبری که نیم قرن است زندگانی کرده و در جامعه مذهب شیعه که در بیشتر کشورهای اسلامی آن روز نفوذ کاملی داشته مرجع علمی و فتوائی بوده ۷- پدرش ابن بابویه یکی از مراجع بزرگ مذهب شیعه بوده و تألیفات و رساله‌های او تا ۲۳ شماره ضبط شده، مردی بازرگان بوده و در شهر قم مرکز تجارت خود را اداره میکرده و شخصا متصدی دفتر امورات تجارته خود بوده ۸- یک قسمت مهم از تحصیلات شیخ صدوق در خدمت پدرش بوده و روایات بسیاری در موضوعات مختلفه از فقه و تفسیر و اخلاق و اصول دین از پدر خود در مؤلفات خود روایت کرده ۹- در بسیاری از مراکز علمی و با اهمیت اسلام دوره خود مسافرت کرده و در هر یک از آنها تا چند سال اقامت کرده و در تاریخ مختصر و کوتاهی که در رجال از او ضبط شده، بغداد، نیشابور، خراسان، ری، بخارا نامبرده شده، این شهرها هر کدام در این تاریخ مرکز حوزه علمیه عالم اسلام بوده‌اند که بزرگترین دانشمندان تاریخی اسلام تحصیل کرده‌های آنها هستند در قرن چهارم هجری هر یک از این حوزه‌ها باوج ترقی علمی خود رسیدند و رجالی در علم و ادب پرورش دادند که ستاره‌های تاریخ علمی اسلام بشمار میروند البته شیخ صدوق از زیست در این حوزه‌های علمیه برای تحکیم مبانی خود استفاده‌های شایانی کرده و نزد اساتید بزرگ بتحصیل پرداخته، کثرت تألیفات و کثرت مشایخ روایت او در فنون مختلفه در اثر این مسافرت‌های طولانی و متنوع بوده و در ضمن احادیث شیعه را هم در این مراکز نشر کرده و شاگردان بسیاری هم از او استفاده کرده‌اند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹

مسافرت‌های ممتد شیخ در نقاط مختلفه عالم اسلام و اقامت در مراکز تاریخ علمی اسلام در این عصر که پر شورترین دوره‌های علمی اسلامست افکار او را بسیار روشن و پخته کرد و او را برای اصلاح دینی و طرح یک نقشه صحیح و دنباله داری آماده ساخت شیخ صدوق نقشه پرورش علمی و روش مذهبی خود را در ضمن کتابهای بسیاری که تا سیصد شماره ضبط شده عملی کرده است که یکی از آنها همین کتاب خصال او است که برای تهذیب نفوس و پرورش اخلاق جامعه تألیف کرده

نیروی سیاسی شیعه در عصر شیخ صدوق علیه الرحمه

هسته مرکز مذهب شیعه با نشر اسلام در عصر خود پیغمبر بوجود آمد و برهبری علی بن ابی طالب و فرزندان پاکش نشو و نما کرد بدین طریق که در اواسط دوره خلافت عثمان تحزبات و دسته بندیهای مهمی در مظاهر اسلامی طلوع نمود و جمعی از بزرگان و اخلاص مندان اصحاب پیغمبر برهبری ابو ذر تحزب شیعه را آشکار و با یک تعلیمات عالیه و ممتازی که از قرآن و بیانات علی «ع» سرچشمه میگرفت آن را پا برجا نمودند.

ولی در طول تاریخ خلفای بنی امیه و صدر خلافت بنی عباس یک تحزب مذهبی ساده‌ای بود و کم و بیش با سیاستهای وقتی همکاری و مخالفت میورزید و بانقلاب و تحول اجتماعی و سیاسی جامعه اسلام کمک میکرد، طولی نکشید که این مذهب در اثر حسن تعلیمات و اصول عاقلانه خود نفوذ بسزائی در ملت‌های بزرگ نمود و استقلال سیاسی بخود گرفت و در اطراف سرزمین وسیع اسلامی آن روزه کشورهای رسماً شیعه تشکیل شد و نفوذ و اهمیت آنها سراسر عالم اسلامی را فرا گرفت، در نیمه اول قرن چهارم هجری که دوره پیشوائی شیخ صدوق است.

این توسعه سیاسی و اهمیت ملی شیعه باوج ترقی رسید زیرا در غرب و جنوب عالم اسلامی دولت نیرومند فاطمیه تأسیس شد و سواحل آفریقا را از مراکش تا مصر زیر پرچم خود گرفت.

این دولت که رسماً شیعه و در اواخر قرن سوم اسلامی علم استقلال بلند کرده بود در این تاریخ دولتی نیرومند و فعال و در پیشرفت سریعی بود و در نتیجه اواخر قرن چهارم مرکزیت بغداد را متزلزل کرد.

در قسمت شرق و شمال عالم اسلامی! کشور وسیع فارس و مرکز حکومت پادشاهان نامور ساسانی دولت آل بویه با نیرو و استقلال شایان توجهی در فعالیت بوده و مرکزیت بغداد را زیر نفوذ گرفته بود، حسن توجه و روابط دوستانه این دولت با رجال علمی شیعه و خصوص شیخ صدوق موجب شد که روی اساس و تعلیمات مذهب شیعه خود را استوار کند و بپیشروی خود ادامه دهد، در این نقشه از مکتب دینی شیخ صدوق استفاده کاملی کرد

شیخ صدوق با سیاستمداران عصر خود همکاری می کند

دولتهای شیعه مذهب که در محیط سیاست خود تقریباً مستقل بودند و از تحت تسلط خلافت عمومی بغداد بیرون شدند از سال ۲۰۵ که آغاز قرن سوم اسلام بود در بخشهای ایران پدید شدند علویان در شمال ایران ظهور کردند و طبرستان را مرکز خود نمودند، طاهریان در خطه خراسان پدید گردیدند و صفاریان خطه فارس و جنوب را مستقل کردند ولی نخست دولت مقتدری که توانست این وضع ملوک الطوائف را زیر یک پرچم جمع آوری کند و روی اساس مذهب شیعه یک ایران نیرومندی پدید آورد پادشاهان آل بویه بودند که در میان آنها رکن الدوله و عضد الدوله از همه بزرگتر و معروفترند، این پادشاهان نیرومند که مرکزیت بغداد را رسماً تحت الشعاع خود قرار دادند از فکر و دانش بزرگان و دانشمندان و نویسندگان شیعه که صاحب بن عباد نامورترین آنها است کمک گرفتند و از این گذشته از فقها و محدثین بزرگ شیعه که شیخ صدوق در رأس آنها واقعتاً استفاده بسزائی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰

بردند، شیخ صدوق که تحصیلات خود را در قم و بیشتر در خدمت پدرش علی بن الحسین بپایان رسانیده و در همان سن جوانی بمسند تدریس و نشر حدیث نشست بود بنا بخواش رکن الدوله دیلمی که از پادشاهان بزرگ و نیرومند آل بویه است بری مسافرت میکند و در آنجا اقامت مینماید سپس بنیشابور رفته و تا سال ۲۵۲ که هنوز پنجاه سال کمتر داشت در آنجا اقامت کرده و از نیشابور بعراق رفته و در بغداد و کوفه و شهرهای دیگر چندی مانده و از عراق مراجعت کرد، و بسمت خراسان و بخارا رهسپار شده و تا سال ۲۶۸ در مشهد و اطراف آن بسر برده چون اصل مسافرت شیخ صدوق از مرکز اصلی زندگانی خاندانش بنظر رکن الدوله بوده چنین مینماید که این مسافرتهاى طولانی و متعدد در اطراف کشور اسلامی هم روی یک نقشه اساسی صورت گرفته که بنفع مذهب شیعه و دولت طرفدار آن بوده است و شیخ صدوق با این مسافرتهاى طولانی شالوده مکتب خود را در سراسر کشور اسلامی آن روز پراکنده و پا برجا نموده و مراجعات بسیاری که از خطه پهناور و وسیع مراکز اسلامی باو شده این موضوع را بهتر روشن میکند بدین تفصیل «شیخ صدوق» از آغاز دوره شهرت علمی خود دانشمند و پیرو مذهب شیعه شناخته شده و علمای معاصر او که مخالف مذهب شیعه بودند بشیوه معهود خود او را رسماً رافضی میخواندند چنانچه خطیب بغدادی او را بدین توصیف ترجمه کرده:

«محمد بن حسین بن بابویه ابو جعفر قمی ببغداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت میکرد و از شیوخ شیعه و رافضیان معروف بود» در این صورت از شهرت عالمی و مراجعات عمومی که از نواحی دور دست عالم اسلام باو شده اهمیت و نفوذ مذهب شیعه در عصر وی دانسته و صلاحیت مکتب وی شناخته می‌شود.

[تألیفات صدوق]

اگر چه ترجمه احوال شیخ صدوق در کتب رجال بسیار مختصر و نارسا است ولی از کتبی که بنام اجوبه مسائل نوشته یا رساله‌های متعددی که در تألیفات او ضبط شده میتوان محیط پهناور مرجعیت او را حدس زد اجوبه مسائل او تا آنجا که از حوادث محفوظ مانده و از دست مسامحه و نسیان گریخته و در کتب ضبط شده از این قرار است.

۱- کتاب جوابات المسائل الواردة علیه من واسط: یک کتاب در جواب مسائلی نوشته که از واسط برای او فرستاده بودند- واسط شهر مهمی بوده میان کوفه و بصره که در آن تاریخ اهمیت داشته.

۲- جوابات المسائل الواردة علیه من قزوین: یک کتاب در جواب مسائلی نوشته که از قزوین فرستاده بودند.

۳- جواب مسائل وردت من بصره: یک کتاب در جواب سؤالاتی نوشته که از بصره رسیده بود.

۴- جوابات مسائل وردت من کوفه: جواب سؤالاتی که از شهر کوفه شده بود.

۵- جواب مسائل وردت من مصر: جواب سؤالهایی که از مصر شده بود ۶- جواب مسأله نیشابور: جواب از مسأله نیشابور ۷- جواب مسأله وردت من المدائن فی الطلاق: جواب سؤالی که در موضوع طلاق از شهر مدائن شده بود، رساله‌های بسیاری هم در شماره مؤلفات او ضبط شده که مقصود از آنها نامه‌هائیکه مفضل و علمی بوده که با سابقه تقاضا یا بمناسبت دیگر برجال مهم مناطق نفوذ علمی خود مینوشته که طرف این رساله‌ها در بعضی موارد ذکر شده چون:

رساله الی ابی محمد الفارسی فی شهر رمضان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱

رساله فی الغیبه الی اهل ری و المقیمین بها.

وقتی وسائل نشر و روابط آن روزه را ملاحظه کنیم تشکیل این محیط مرجعیت پهناور کار آسانی نیست و نشر این همه موضوعات علمی شگفت آور است، آن روزی که باید نشریات را با نوک خامه کلمه نگاشت و با وسیله قاصد پیاده یا کاروانهای شتر سوار در راههای پر خطر و دور و دراز فرستاد این کارهای بزرگ علمی و مذهبی چگونه انجام شده؟! امروز وسائل بخار و برق و رادیو دنیا را بهم نزدیک کرده امروزه هر بچه دبستانی محیط بزرگ جهان را چون کنجهای خانه خود در نقشه‌های جغرافیا دیده و فهمیده، امروزه وسائل چاپ و نشر دنیا را بصورت یک مجلس کوچک در آورده، امروزه وسائل سیر و طی مسافت خط آهن و اتوبوس و هواپیما است.

از خوانندگان محترم خواهش میکنم با کمی تفکر این وسائل تازه را از زندگی عمومی کنار بگذارند و جهان یازده قرن پیش از این را در نظر آورند تا باهمیت این محیط مرجعیت پهناور شیخ صدوق پی ببرند و نفوذ کلمه مذهب شیعه را در عصر او تشخیص دهند و اگر دانشمندان بزرگ و متنوع فرق مختلفه عالم اسلامی آن روز را هم در نظر گیرند شخصیت علمی شیخ صدوق بهتر و روشنتر جلوه میکند روش یک مکتب زنده و با اهمیتی در این محیط پهناور وجود داشته که باید شیخ صدوق را پیشوای بزرگ این مکتب علمی و مذهبی دانست و از همکاری شیخ صدوق با پادشاهان نیرومند آل بویه و وزیر دانشمند با تدبیر آنها صاحب بن عباد معلوم می‌شود که این مکتب یک مکتب تعلیمات خشک و کنار از اجتماع و سیاست نبوده بلکه کاملاً در اجتماع وارد و از سیاست دوره خود پشتیبانی میکرده این مکتب اساس مذهب شیعه را استوار نمود و مردان علمی با اقتداری بوجود آورد که تا چند قرن آینده هم بخوبی توانستند از عهده وظائف علمی و دینی خود برآیند.

روش این مکتب را باید از تحلیل و بررسی تعلیمات شیخ صدوق و معاصرین و شاگردان وی فرا گرفت، ما تا آنجا که از روی دقت و تحقیق ممکنست، روش این مکتب را از تاریخ و سیره علمای سلف استخراج کرده و بدسترس خوانندگان محترم میگذاریم.

قبل از ورود در ماهیت مکتب شیخ صدوق باید یادآور شد که حال اجداد خاندان صدوق در تاریخ روشن نیست، چنان که سابقاً معلوم شد محمد بن علی صدوق چهارمین فرزند مسلسل بابویه است و او چهارمین پدر او است در صورتی که تاریخ تولد

صدوق ۳۱۱ هجری باشد و معلومست که فاصله او تا بابویه سه پشت است تقریباً خود بابویه یک صد و پنجاه سال پیش از آن که مقارن ۱۶۱ هجری باشد میزیسته.

در این تاریخ حکومت نو بنیاد بنی عباس بنیروی رجال بزرگ ایرانی برپا شده و کاخ دیکتاتوری بنی امیه درهم شکسته و هنوز حکومت بنی عباس جنبه ملی داشت و دیکتاتور و نفع پرست نشده بوده از این رو رجال ناموری از اهل ایران فرصت بدست آورده و هوش و استعداد سرشار ایرانی خود را در بخشهای مختلف جامعه اسلامی بکار انداختند، خاندان برمک در سیاست و جهان داری، ابن مقفّع، و سهل سر سلسله خاندان نوبخت در دانش و تألیف و قانون گذاری، ابو حنیفه در فقه و فروعات از مشاهیر مردان ایرانی نژاد معاصرند هدف مشترک دانشمندان ایرانی نژاد طرفداری از خاندان پیغمبر بوده زیرا این مطلب با عدالت و حکومت ملی و حفظ حقوق افراد و اقلیات موافقت داشت و این رجال بزرگ از آن طرفداری میکردند باید علت اصلی اعدام و آزار آنها را همین نکته دانست.

اگر چه در سطح تاریخ تهمتهائی بآنها بسته‌اند. مثلاً ابو حنیفه چنانچه شیخ بهائی در کشکول

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲

نقل کرده شیعه زیدی مذهب و یکی از کارمندان سری و مهم آنها بوده که اهل کوفه را بپیشوائی زید بن علی و فرزندش یحیی بمنصور عباسی شورانید سپس منصور ببهانه تمرد او از قبول منصب قضاوت او را زندانی و مسموم کرد.

البته اینکه ما میگوئیم این رجال بزرگ شیعه یا طرفدار خاندان علی بودند این نیست که شیعه دوازده امامی پاک عقیده بوده‌اند، زیرا در این تاریخ هنوز اصول مذهب شیعه برای عموم حل و فصل نشده بود و از زیر ابر تقیه میدرخشید و برای افرادی که کاملاً با احزاب سری شیعه وابسته نبودند یک دور نمای درخشانی بیش نداشت که در معرض همه گونه اشتباه و خطا بود.

خاندان دیرین پاره‌ای از این رجال بزرگ که تاریخ آنها را بدست داده از بزرگان زردشتی ایرانی بوده‌اند چون بنی برمک و بنی نوبخت و ابن مقفّع.

بابویه جد اعلای صدوق معاصر این بزرگان است پدران صدوق تا بابویه چنانچه از اسامی آنها برمیآید شیعه مذهب بوده‌اند ولی خود بابویه که ظاهراً رابطه میان دوره اسلامی و پیش از اسلام این خاندان است معلوم نیست چه دینی داشته آنچه از نام او استفاده می‌شود اینست که ایرانی بوده ولی معلوم نیست اهل کجا بوده پدر صدوق علی بن الحسین که اول عالم دینی و محدث این خاندان است در شهر قم میزیسته اگر فرض کنیم بابویه از اهل قم بوده این سؤال پیش می‌آید که در حدود ۱۶۱ هجری در قم دو طائفه وجود داشته‌اند یکی اشعریین که از قبایل اعراب یمن بوده و در حدود سال ۸۰ هجری از قشون سرحدی مسلمانان در ما وراء النهر منشعب شدند و عقب‌نشینی کردند و در قم متمرکز شدند و بسیاری از رجال علم و حدیث

شیعه قم از آنانند و دیگر سکنه دهات ایرانی نژاد قم که البته بکلی معدوم نشده بودند ولی زیردست و تابع طائفه عرب بودند در این صورت باید بابویه از آنها باشد و شاید هم خاندان بابویه در این میانه از خارج بقم مهاجرت کرده باشند

رابطه روحانی شیخ صدوق با رجال سیاست معاصر خود

یکی از موفقیت‌های شایان شیخ بزرگوار صدوق این بود که در مردان سیاستمدار معاصرش افرادی دیندار و عقیده‌مند وجود داشتند و افکار بزرگ روحانی او با افکار بزرگ سیاسی آنان درهم آمیخت و یک نیروی سیاست روحانی و روحانیت سیاسی شگرفی در جامعه ملت ایرانی پدید آورد و این مردان بزرگ را همفکر و همکار کرد و با همت بلند و کوشش خستگی‌ناپذیری برای اصلاح کشور و ملت قدم‌های برجسته‌ای برداشتند بزرگترین شخصیت تاریخی این رجال سیاست صاحب بن عباد وزیر با تدبیر آل بویه است که دوره بیست ساله صدارت او دوره طلایی و با عظمت این خاندانست این مرد بزرگ که اساس سلطنت این خاندان را پا برجا و پر افتخار کرد در عقیده و ایمان بمبادی مقدس اسلام هم طراز ابو ذر و سلمان بوده و شاید وسیله ارتباط شیخ صدوق با خاندان آل بویه همین مرد بزرگوار است.

شیخ صدوق که صدها کتاب نوشته با آنکه رسم بوده بسیاری از رجال علم و دانش معاصرش از روی عقیده یا برای نمایش دیباچه کتاب خود را بنام پادشاهان معاصر آرایش میدادند چنان خامه خود را پاک و بی‌آلایش در دست داشته که نامی از هیچ کس نبرده ولی با این مناعت قلم کتاب عیون اخبار الرضا را که یکی از شاهکارهای مذهبی او است برای قردانی از صاحب بن عباد نگارش کرده و بخزانه او اختصاص داده و چنانچه خودش یاد آور شده چیزی که شیخ بزرگوار را برانگیخته و برای آن چنین نام با افتخاری از صاحب بن عباد در جهان بیادگار گذارده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳

همان عقیده و ایمان صاحب بن عباد است که در اثر احساسات مذهبی خود دو قصیده غراء در مدح امام هشتم (علی بن موسی الرضا سلام الله علیه) سروده و چون این دو قصیده بنظر شیخ صدوق رسید برای صله و جایزه آنها این کتاب را بنام او نگاشته، در دیباچه سبب نگارش کتاب را چنین تقریر کرده مصنف این کتاب گوید دو قصیده از قصیده‌های صاحب جلیل کافی الکفات ابو القاسم اسماعیل بن عباد بدست من افتاد موضوع آنها این بود که سلام خود را باستان حضرت رضا هدیه کرده بود من هم این کتاب را برای خزانه او که ببقای وی آبادان باد تصنیف کردم، زیرا چیزی سراغ ندارم که نزد او مرغوبتر و مهمتر و بموقع‌تر از علوم آل پیغمبر باشد زیرا برشته متین آنها متمسک است و بولایت و دوستی آنان چنگ زده، اطاعت آنها را فرض می‌شمارد بامامت آنها و احترام و احسان بذریه و شیعه آنان معتقد است.

با تصنیف این کتاب حق نعمت او را ادا کردم و خود را باو نزدیک نمودم، زیرا احسان‌های درخشان و منتهای فروزانی نسبت بمن دارد با تصنیف این کتاب تقصیر خدمتی که در حضرت او دارم جبران کردم و منتظرم عذر مرا بپذیرد و از تقصیرم بگذرد

و امید و آرزوئی که در باره وی دارم پا برجا دارد خداوند با کرم وجود خود سختیها را آسان کند، در آغاز دو قصیده را می‌نگارم زیرا سبب تألیف این کتاب بوده‌اند.

من قصیده نخست را با شعر ترجمه کرده و برای فهم پایه عقیده و ایمان این وزیر دانشمند و بزرگ تاریخ ایران و ایمان بنظر خوانندگان محترم میرسانم، در این ترجمه برسانیدن مقصود شاعر بیشتر از آرایش شعر اهمیت داده شده.

ای که روی سوی طوس بهر زیارت	در حرم قدس سرزمین طهارت
گوی زمن بر رضای سلام و فرود آی	بر سر قبر شریف شاه کرامت
می‌خورم اکنون قسم بذات خداوند	از سر اخلاص و دوستی و ارادت
گر که مرا اختیار بودی از خود	بود بطوسم همیشه رحل اقامت
کوچ کنان عزم خویش جزم نمودم	تا که ز خاکش برم بری ز صلابت
مشهدی آگنده از زکاء فرشته	همدم نور و فروغ و عز و امامت
از تو که هستی امام و زاد امامان	از پس ظلمت دمیده صبح سعادت
ز آن که بدیدم بچشم خود که نگون شد	در پس هم از کف نواصب رایت
حق شما را من آشکار نمودم	حق نتوان برد از میان بشرارت
زاده پیغمبری که کند خداوند	با کف او ریشه ستمگر و غارت
زاد وصییی که در فضیلت و ایمان	از دیگران در ربود گوی رشادت
فخر و شرف از ویست بی‌کم و نقصان	بیغش و حیل و راست مجد امامت
ناصریان چون یهود و بدتر از آنان	چون چو مجوسان گرفته راه ضلالت
دفن نمودند در قبور کسانی	کو همگی بوده غرق کفر و نجاست
بایدشان افکنند دور و یا گور	در بر قبر یهود و گبر بعاتت
عالمشان در مقام بحث چه گاوی	یا که چه گامیش پر ز جهل و بلادت
چون که تأمل کنی بشوم جبینشان	هست ز شیطان در آن نشان شراکت

صوت اذان فرق کی نهند ز ناقوس نامتان ار بر شود در آن بولایت
کوه یقینیت و من بدان متمسک تا دم مردن نه بلکه تا بقیامت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴

چند کسان در شما نمودندم تکفیر مغز همه کوفتم به گرز شجاعت
کردمشان از دلیل و حجت سرکوب رانده و دم کنده پر زدند بساعت
زاده عباد در پناه شما باد باد شما را بر او نگاه عنایت
چند بمدح شما چکامه سروده چون پر طاوس در نگار و ظرافت
دارد امید از شما که واسطه گردید تا که خدایش دهد بخلد مکانت
خواند هر آن کس چنین قصیده غراء گفت بکاغذ فشانده در فصاحت
شاعر آن پادشاه کشور شعر است همچو سلیمان در بساط بلاغت
بار خدایا به آرزو برسانش طوس برش تا کند امام زیارت

این جمله‌های چندی که شیخ صدوق در وصف عقیده و ایمان صاحب بن عباد گفته عقیده محکم و ایمان راسخ او را خوب آشکار میکند و از کلامش بر می‌آید که رابطه او با صاحب تنها بر اساس معنویت استوار بوده و رجال بزرگ از افکار بلند او استفاده میکرده‌اند و از او پیروی مینموده‌اند و شیخ صدوق فقط از راه تألیف کتب و تعلیمات عمومی و مذهبی خود با آنها سر و کار داشته و جز معنویات در این میانه سر و سری نبوده و شاید یک علت مسافرت‌های طولانی و متعدد شیخ هم تقلیل آمیزش و اختلاط با رجال عصر خود بوده که البته همه در اخلاص و دیانت در پایه صاحب بن عباد نبوده‌اند اکنون ما برنامه مکتب شیخ صدوق را در چهار فصل خلاصه میکنیم و بنظر خوانندگان محترم میرسانیم تا متوجه شوند این مکتب بزرگ مذهبی چگونه شالوده و اساس خود را محکم و استوار ریخت تا توانست اصول عقاید و ایمان را منظم و خلاصه کند و از تشمت و آلودگیهای افکار کج و خطاکار تصفیه نماید.

چگونه توانست شعب و دستجات پراکنده مذهب شیعه را در یک جامعه آبرومند و بزرگ منحل نماید و ملیت یک نواختی میان این دستجات جدا جدا بوجود آورد.

چگونه توانست اساس تعلیمات مذهب را عمومی کند و در دسترس همه افراد بگذارد چگونه توانست دولتهای طرفدار شیعه را بنفع دین و مذهب تقویت کند و مخالفین حق را بنیروی آنها سرکوب کند.

اینها درسهایی است که امروز برای ما بسیار مفید و لازمست بلکه باید گفت اگر بخواهیم این ضعف و سستی دینی، این انحطاط اخلاقی روز افزون، این تلاشی ملی خود را چاره کنیم راهی بهتر و نزدیکتر از پیروی این روش و تجدید این برنامه و احیاء مکتب صدوق نداریم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵

فصل یکم روش نگارش در مکتب شیخ صدوق

نگارش چند شعبه دارد قلم تاریخ و داستان‌سرایی قلم خطبه و خطابه، قلم تحقیق و بحث علمی

قلم تاریخ و داستان‌سرایی

قلم تاریخ و داستان نویسی در جهان امروز چند شعبه دارد رومان‌تیک، کلاسیک فلسفه تاریخی، کلاسیک تاریخ ساده ولی تاریخ نگاران اسلامی که از اواخر قرن یکم هجری آغاز تاریخ نویسی کردند همان قسم سوم را شیوه خود کردند.

داستانهای تاریخ را با عبارتی ساده و بی‌تکلف با قلم مینوشتند چنانچه بزبان میگفتند، کتب تاریخی صدر اسلام چون سیره ابن هشام، تاریخ طبری: کامل ابن اثیر و مسعودی و نویسندگان دیگر تا اواسط قرن چهارم اسلامی بر این مقصود گواهد است چیزی که نوشته این کتابها را با گفتگوهای عادی از هم جدا میکند فصل بندی و ترتیب است، امتیاز این نگارشات علاوه بر سادگی و کنار بودن از پیچیدگی مطلب که تکلف در عبارت تولید میکند و فور کلمات لغت است که در آن دوره دایره و معمول بوده و چون بعدها سبک نگارش بتکلف و لفظبافی و اصطلاحات آمیخته از مواد لغت کاسته شده و بسیاری از الفاظ کتابهای صدر تاریخ در شمار الفاظ غریبه در آمده.

شیخ صدوق با اینکه فارسی نژاد است و خودش تا ۳۰۰ کتاب و پدرش بیست و چند کتاب تألیف کرده‌اند کتابی بزبان فارسی از ایشان بدست نیامده و اگر چه بیشتر کتب این دو نویسنده و دانشمند بزرگ باقی نمانده ولی از نام‌گذاری کتابهای آنها فهم می‌شود که بزبان عربی بوده.

من گمان می‌کنم سبب اصلی این موضوع این بوده که زبان ادبی و قلم نویسندگی فارسی در این تاریخ و در حدود ری و قم که مرکز زندگانی و پرورش علمی صدوق بوده یا کامل نبوده و ممکنست زبان خاندانی صدوق زبان گیلکی یا زبان رایج بوده که هنوز پاره مردم نواحی نزدیک قم مانند دلیجان و جاسب در خانواده‌های خود آن زبان را نگهداشته‌اند ولی زبان نگارش و نویسندگی نیست.

بلی از اواسط قرن چهارم ادبیات رو بترقی رفت و نویسندگان و شاعران فارسی زبانی شیوا و مقتدر کم کم پا بعرصه وجود گذاردند مانند رودکی و ناصر خسرو و قابوس وشمگیر و نهضت زبان فارسی بوجود آمد و در شعر ترقی شایانی نمود که شاهنامه نماینده روح ادب فارسی این قرنست و در نثر هم قدمهای مؤثری برداشته شد ولی این نهضت در دوره زندگانی تحصیلی و تألیفی شیخ صدوق آغاز شد و هنوز عمومی و بارور نشده بود.

بعلاوه کثرت اصرار شیخ صدوق و پدرش بر نصوص روایات صادره از ائمه معصومین که تقریباً روش عمومی محدثین آن عصر بوده سبب دیگر این روش میباشد خصوص نظر باینکه اکثر مؤلفات آنها جمع آوری متن روایات است و کمتر از خود بیانی در این مؤلفات گنجانیده‌اند اما راجع بنگارشات عربی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶

صدوق که در دیباچه کتابهای خود و در تحقیقات او راجع بمواضع علمی و استدلالات دیده می‌شود قلم ساده و محکمی است در این دوره دو قلم نویسندگی در زبان عرب وجود داشته و در میان علماء و نویسندگان شایع بوده است.

۱- قلم ادبی که شیوه نویسندگان درباری و رویه نامه نویسی بوده و نوشتجات ادبی هم بیشتر با این قلم نوشته میشده مانند کتاب مقامات بدیع الزمان و رسائل او و رسائل خوارزمی و کتب شیخ عبد القادر جرجانی و بعد از دوره صدوق سید رضی و سید مرتضی هم در کتب علمی خود این شیوه ادبی را بکار برده‌اند چنانچه از دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و نهج البلاغه و مجازات النبویه و تفسیر سید رضی و شافی و سائر کتب سید مرتضی این روش بخوبی نمایانست ۲- قلم علمی و دینی که اغلب کتابهای علمی و دینی این عصر آن را مراعات میکرده‌اند و آن بسیار ساده و بی‌تکلف بوده شیخ صدوق در نگارشات خود پیرو این قلم علمی بوده و هر کجا در مقدمه کتب خود یا در ضمن تحقیق مطالب و شرح مشکلات اخبار قلمفرسائی کرده هیچ پیرامون نمایشات ادبی نگردیده و برای اینکه بفهم عموم نزدیک باشد بسیار ساده نوشته ولی در عین سادگی بسیار محکم و ورزیده چیز نوشته و نسبت بافاده مقصود شیوا و فصیح نگارش میکرده است و بهیچ وجه دنبال مغلق گوئی و نمایش ادبی نرفته برای آنکه با فکر و فهم عموم هم آهنگی کرده باشد و این ساده نویسی و حسن تعبیر را هم باید یکی از مزایای بزرگ مکتب شیخ صدوق دانست شیخ صدوق داستانهای کوچک و تاریخهای مختصری که در دیباچه پاره‌ای کتابهای خود برای شرح سبب تألیف یا موقعیت و فائده کتاب نوشته بهمان سبک ساده و بی‌تکلیف صدر اسلامست، جمله‌های کوتاه و بسیار بلیغ و شیوا بکار برده، لفظبافی و سجع تراشی نکرده ما برای نمونه چند داستان از او نقل و ترجمه میکنیم:

داستان تألیف کتاب من لا یحضره الفقیه

اما بعد چون قضا مرا ببلاد غربت کشاند و قدر مرا از آن میان بقصبه ایلاق بلخ انداخت سید شرافتمند دینداری از نواده‌های موسی بن جعفر «ع» که معروف به نعمت بود در آنجا وارد شد بهمنشینی او شاد بودم و از همصحبتی او دلم خرمشده بدوستی او شرفیاب شدم زیرا اخلاق نیکی بشرافت نژاد خود پیوسته بود، از آبرو و صلاح، سنگینی و وقار و دینداری و پارسائی

و تقوی و علاقه بخدا این آقا با من در باره کتابی گفتگو کرد که محمد بن زکریای رازی در موضوع طب تصنیف کرده و نامش را (من لا یحضره الطبیب* برای کسی که دسترسی بپزشک ندارد) گذاشته گفت این کتاب در موضوع خود خوب نوشته شده از من درخواست کرد کتابی در فهم حلال و حرام و دستورات دین و احکام تصنیف کنم که خلاصه و مجموعه همه کتاب‌هایی باشد که در این موضوع

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷

تصنیف کرده‌ام و نام آن را (من لا یحضره الفقیه، برای کسی که دسترسی بفقیه ندارد) بگذارم تا مرجع او باشد و مورد اعتماد خودم قرار دهد و از آن اخذ احکام نماید و همه کس با وی در اجر آن شریک باشد و در آن نظر کند و از آن رونویس کند و بمضمون آن عمل کند بعلاوه بیشتر تصنیفاتم را که همراه داشتم رونویس کرد و از من استماع نمود و روایت کرد و فهمید و آنها دویست و چهل و پنج کتاب بودند من درخواستش را پذیرفتم زیرا سزاوار آن بود و این کتاب را با حذف سلسله سند تصنیف کردم تا در پیچهای سلسله سند روایت نیفتد و بیشتر از آن استفاده کند من نخواستم چون روایت نویسان همه روایاتی که در هر موضوع دارند بنویسم بلکه همان روایاتی را انتخاب کردم که بدانها فتوی میدهم و آنها را درست میدانم و در باره آنها عقیده دارم که میان من و پروردگارم تقدس ذکره و تعالت قدرته حجت هستند و آنچه در این کتابست از کتابهای مشهوری بیرون آوردم که مورد اعتماد و مرجع علمای مذهب شیعه میباشد.

داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا.

ترجمه این عبارات در صفحات گذشته نگاشته شد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸

خطبه و خطابه در مکتب شیخ صدوق

خطابه یکی از فنون بزرگ منطق و بنظر ارسطو شایسته مقام زمامداران و بزرگان هر ملتی است خطابه برزخ میان احساسات محض است که مبدء شعر و شاعریست و تعقل عمیق و خشک که مبدء فلسفه و تفکر است، اسلام با ظهور خود اول تکانی که بجامعه عربستان داد این بود که آنها را از مقام احساسات محض بالا کشید و وارد عالم تعقل و فکرهای عمومی کرد از جنبه شاعری آنها کاست و خطابه و خطبه را بآنها آموخت.

خطبه و خطابه را در ضمن تشریح نماز جمعه جزء برنامه آن قرار داد و مردم را بدان تشویق و ترغیب نمود در جاهلیت عرب هزارها مرد و زن شاعر وجود داشت ولی خطیب در میان آنها انگشت شمار بود ولی در قرن اول اسلامی خطیبان زبردستی بوجود آمدند که آثار آنها تاکنون زیب بهترین ادبیات عربست و خطبه‌های خود پیغمبر و علی بن ابی طالب شگفت انگیز و در

حد کرامت است خطابه باید دارای جمله‌های کلی و مطالب عمومی و مفید باشد و در شرع اسلام تعلیم عقیده و اخلاق نیک اساس آن بشمار میرفته.

شیخ صدوق بسیاری از کتابهای خود را با خطبه‌های بسیار شیوا و بلندی آغاز کرده که در موضوع خود بسیار متین و با نفس پیغمبر و ائمه دین پیوند کاملی دارد ما برای نمونه چند خطبه از آنها نقل و ترجمه میکنیم.

ترجمه خطبه کتاب من لا یحضر

بار خدایا تو را ستایش میکنم و تو را شکر میکنم، بتو ایمان دارم و کار خود را بر تو وامی‌گذارم، بگناه خود نزد تو معترفم و خودت را گواه میگیرم که من تو را یگانه و بیهمتا میشناسم و از آنچه بذات پاکت نمی‌برازد کنارت می‌دانم، از آنچه مشبیه و ملحدان ناروا بتو بسته‌اند دورت میدانم.

من عقیده دارم که تو در آنچه حکم کنی عادل و در کارهای خود فرزانه‌ای و در هر چه بخواهی باریک بین و حقیقت‌شناسی، بندگان را از نیاز نیافریدی و بیش از توان آنها را تکلیف نکردی از روی مهربانی نعمت هستی را بآنها بخشیدی و از روی حکمت آنها را در معرض امتحان آوردی بهر مکلفی عقل کامل دادی و راه روشن پیش پای او نهادی بکسی تکلیفی نکردی که وسیله انجام

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹

آن را ندارد و بدون مخبر راستگو کسی را مسئول نکردی بدان چه نداند رسولان خود را با زبان گویا بمژده ثواب و هراساندن از عقاب فرستادی و بدانها دستور دادی که امامان و جانشینان معصوم برای خود نصب کنند تا از روی حکمت و پند شیرین براه تو دعوت کنند تا مردم پس از وجود آنان در برابر تو عذری نداشته باشند و هر کسی دانسته هلاک شود و دانسته زندگی جاوید یابد.

از این راه منت بزرگی بر بندگان خود نهادی و ستایش خویش را بر آنها بایست نمودی، از آن تو است ستایش بشماره آنچه کتابت بشمارد و دانشت بپذیرد و از آنچه ستمکاران کوتاه‌نظر گویند برتری برتر.

ترجمه خطبه کتاب توحید صدوق

بنام خدا ... ستایش از آن خداوند یگانه تنه‌است، آن خدائی که بیهمتاست، همان یکتای بی‌نیازی که ماندنی ندارد، سرآغاز هستی دیرینه‌ای که پایان ندارد، انجام هستی پاینده‌ای که نهایت ندارد موجود پابرجائی که نیستی ندارد:

همیشه پادشاهی که زوال ندارد، توانائی که از هیچ چیز درنماند، دانائی که چیزی بر او پوشیده نیست، بذات خود زنده است و در لا مکان پاینده، شنوای بینائی که اندام و ابزاری نخواهد آن خدائی که دستور عدالت داده و در فضل و بخشش بر جهان

گشاده و روشن حکم فرموده، حکم وی را تعقیب کننده‌ای نیست، قضای او را کسی برنگرداند و بر اراده او چیره نشود و خواست او را واپس نزنند.

همانا فرمانش اینست که چون چیزی را خواهد بگوید باش و بی‌درنگ میباید، پاکست آن خدائی که زمام هر چیزی در دست توانائی او است، برگشت و سرانجام هر چیزی بسوی او است، گواهی میدهم که شایسته پرستشی نیست جز خداوند پروردگار جهانیان و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده او سید پیغمبران و بهتر همه آفریدگان است.

و علی بن ابی طالب (ع) پیشوای پرهیزگاران و زمامدار دست و رو سفیدانست و گواهم که امامان از فرزندانش پس از وی حجت‌های خدایند تا روز قیامت، بر همه رحمت و درود باد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰

فصل دوم قلم استدلال و تحقیق در مکتب شیخ صدوق

چنانچه پیش از این گذشت شیخ صدوق و پدرش کتابهای بسیاری تألیف کرده‌اند و بیشتر آنها از میان رفته ولی آنچه بدست آمده بیشتر همان متن اخبار است از فقه و حدیث گذشته در مسائل توحید و اصول دین هم همان متن اخبار و نص آیات قرآن را ذکر کرده‌اند و کمتر دیده می‌شود که پیرامون تحقیقات و قلمفرسائی گردیده باشند و از فکر خود چیزی نوشته باشند. چنانچه از مطالعه کتاب توحید صدوق و عقائد او این موضوع خوب روشن می‌شود پاره‌ای گمان برده‌اند که این روش برای این بوده که بضاعت علمی و فکری در آنها نبوده و شیخ صدوق توانائی نداشته که چون متکلمین یا فلاسفه و نویسندگان عصر خود در موضوع عقائد قلم فرسائی کند یا مطالب را در سلک قیاس و استدلال منطقی در آورد و چون متکلمین عصر خود وارد بحث و استدلال گردد و در کتب رجال او را در زمره اخباریها شمرده‌اند و کلام شیخ الطائفه در عده الاصولش مشعر بر اینست که از زمره مقلدین در عقاید بوده و یا در زمره اشخاص بسیط که عقائد آنها روی ارتکازات فطریه ثابتست و از استدلال و تفصیل آن ناتوانند، ولی با کمی تدبر در کتب شیخ صدوق روشن است که شیخ صدوق نه عاجز از استدلالات منطقی و فلسفی بوده و نه اخباری بوده بلکه فیلسوفی دینی و مجتهدی عالی مقام است و در مقام تحقیق و بحث از همه فقهاء متأخرین برتر بوده و در موشکافی از حکماء و متالهمین چون صاحب مطالع دست کمی نداشته و سبب اینکه در کتب فقه خود چون من لا یحضر اکتفاء بهمان ذکر اخبار کرده یا در اصول و عقائد همان متن اخبار و آیات را ذکر کرده عجز از استدلال نبوده او میتواند مثل شیخ انصاری مسائل تجارت را در میدان بحث و تردید و اشکال بیاورد یا مثل خواجه طوسی عقائد را در میدان رد و بحث استدلالات منطقی و فلسفی بکشانند ولی یک اختلاف مبنائی در روش تعلیم و پرورش دینی با سائرین دارد و بدان ملاحظه این رویه را در تألیفات خود تعقیب کرده و بهمین ملاحظه ما مکتب او را از نظر پرورش دینی مکتب مخصوصی تشخیص دادیم و پایه عظمت مذهب شیعه در تاریخ شناختیم.

استدلال در عقائد و بیان احکام چنانچه در قرون متاخره مرسوم گردیده روی اصطلاحات منطقی و فلسفی رفته که پس از نشر اسلام در جهان بدست مسلمانان افتاد و خلفاء بنی عباس آن را رواج دادند و از آن پشتیبانی کردند از نظر سیاست یا نادانی باصول تعلیمات اسلام ولی استدلال و روشن کردن مردم در حقائق هستی و خداشناسی در بدو نشر و ترقی اسلام روی اصطلاحات نبود قرآن و احتجاجات پیغمبر و ائمه هم دارای روش استدلال عقلی است و از این جهت مردمان بیعقیده و مخالف را معتقد و دیندار می کردند، چون ایمان و عقیده یک تعلیم عمومی است پایه استدلال و منطق در قرآن و اخبار روی فهم عموم و بزبان عموم برقرار شده و هر کس متوجه همان مضامین ساده و پر معنی و گیرنده بشود و با زبان قرآن و اخبار آشنا گردد دارای عقیده و ایمان درست می شود.

مکتب شیخ صدوق چنانچه در روش خطابه و تاریخ پیرو طریقه پیغمبر و ائمه و بزرگان صدر اسلام بود در استدلال و منطق دینی و تعلیم عقائد هم همان رویه را در نظر گرفته و تا آنجا که ممکن بوده کلیه مطالب و شرائع اسلام و مذهب را با همان زبان خود شریعت گذار اسلام و اوصیای او تعلیم می

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱

داده است زیرا این منطق عمومی و در خور فهم همه افراد است و البته مؤثرتر و صحیحتر است، اگر استدلال متکلمین یا فلاسفه برای تعلیم مردم لازم بود یا بهتر بود خدا و پیغمبر که بیش از هر چیز بهدایت و رهنمائی بشر علاقه داشتند از اول آن طریقه را بکار میبردند.

و در میان ملت سر تا سر نادان عرب آن را ابتکار میکردند و نباید گفت افکار مردم جاهلیت بفهم این گونه استدلال رسا نبوده یا از قبول آن خودداری میکردند زیرا ابتکارات شگرفی که اسلام در میان امت عرب نمود و حقایق عالیهای که به آنها تعلیم کرد دست کمی از این مطالب علمی که اخیرا میان متکلمین و حکمای اسلامی منتشر شده نداشته.

دو نمونه از تحقیقات علمی شیخ صدوق برای گواه نقل می شود

۱- شرح حدیث منزله از معانی الاخبار

به امام چهارم سید عابدین (ع) عرض شد مردم مخالف مذهب میگویند بهترین امت پس از رسول خدا ابو بکر است سپس عمر است سپس عثمان و سپس علی «ع» است و آن حضرت را در طبقه چهارم بشمار می آورند، فرمود با حدیثی که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده چه میکنند؟ پیغمبر بعلی فرموده ای علی مقام تو نسبت بمن چون مقام هارونست نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست در زمان موسی کی با هارون در فضل و نیکی برابری میکرد؟ تا کسی بتواند در این امت با علی برابری کند چه رسد که بهتر از او باشد.

مصنف این کتاب (معانی الاخبار) گوید این روایت میان ما و مخالفین ما مورد اتفاق است و ما از پیغمبر نیز نقل کردیم که بعلی فرمود مقام تو نسبت بمن چون مقام هارونست نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست این گفتار دلالت دارد که هر مقامی را در هر حالی هرون نسبت بموسی داشته علی هم نسبت بپیغمبر خاتم دارد مگر آنچه خود خبر استثنا کرده باشد. یا بحکم عقل قطعی خارج از عموم گردد یکی از نسبت‌های هرون بوی این بود که برادر نژادی او بود، عقل این مقام را در باره علی نسبت به پیغمبر تخصیص میدهد مقصود پیغمبر این مقام نبود زیرا علی برادر نژادی پیغمبر نیست یکی از مقامات هرون نسبت بموسی اینست که با او دارای مقام نبوت و پیغمبری بود این را هم خود پیغمبر جدا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲

کرده و منع کرده که علی پیغمبر باشد پس از این دو مقام، هرون نسبت بموسی مقامات ظاهره‌ای دارد و مقامات معنویه‌ای، یکی از مقامات ظاهره‌اش اینست که پس از موسی افضل اهل زمان خود بود و از همه کس نسبت بموسی یگانه‌تر و مخصوص‌تر و بیشتر مورد اعتماد بوده.

۲- آنکه هر وقت موسی از قوم خود جدا میشد هرون را در میان آنها جانشین و خلیفه خود میکرد.

۳- آنکه باب دانش و وسیله دریافت علم موسی بود.

۴- آنکه اگر موسی وفات میکرد و هرون زنده بود، هرون پس از وفات خلیفه و جانشین او بود این خبر همه این مقامات و خصلتها را برای علی نسبت به پیغمبر ثابت میکند و هر مقام معنوی و تأییداتی هم هرون نسبت بموسی داشته باید علی هم نسبت به پیغمبر داشته باشد مگر آنچه را عقل قطعی از آن بیرون کند چنانچه مقام برادری نژاد را بیرون میکند گو اینکه ما آن مقامات باطنه را ندانیم زیرا مفاد خبر اینست، کسی نتواند گفت که مقصود پیغمبر خصوص فلان مقام بوده زیرا در برابرش میتوان گفت خیر مقامی که تو میگوئی مقصود نبوده و آن مقام دیگر مقصود بوده و دلیلی بر خصوص آن نیست در این صورت کلام بیهوده می‌شود و بی‌استفاده استفاده میگردد، پیغمبر کلام بیهوده نمیگوید زیرا با ما سخن میکند که مطلبی بما بفهماند و چیزی بما بیاموزد، اگر مقصود این باشد که بعضی از مقامات هرون نسبت بموسی برای علی نسبت به پیغمبر ثابتست و آن را معین نکرده و با کلام خود چیزی بما نفهمانده کلام لغو است و مقام پیغمبر از آن مبری است بنا بر این لازم است که مقصود اثبات همه مقامات باشد مگر آنچه را عقل بطور قطع یا خود روایت صریحا استثناء کرده و چون عموم مفاد خبر ثابت شد دلیل می‌شود که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳

علی (ع) افضل اصحاب رسول خدا (ص) است بلکه اعلم آنها است و از همه پیش رسول خدا (ص) محبوب‌تر و بیشتر مورد اعتماد بوده است.

و بعلاوه ثابت می‌شود که چون پیغمبر از میان امت بواسطه مرگ یا سفر مفقود شود علی جانشین و خلیفه او باشد زیرا همه این مقامات برای هرون نسبت بموسی ثابت بود.

اگر کسی اعتراض کند که هرون پیش از موسی وفات کرد و پس از مرگ او امامتی نداشت تا این مقام برای علی پس از مرگ پیغمبر ثابت باشد و چطور شما بمفاد گفته پیغمبر که علی نسبت بمن چون هارونست نسبت بموسی میتوانید از روی سنجش علی بهارون برای او پس از پیغمبر مقام امامت را ثابت کنید در صورتی که هرون پس از مرگ موسی نبود و امامتی هم نداشت و علی پس از مردن پیغمبر اسلام زنده و پاینده بود، جواب اعتراض اینست که ما از روی عموم فرمایش پیغمبر علی و هرون را بطور مطلق با هم میسنجیم و حکم میکنیم که همه مقامات هرون برای علی ثابتست و چون علی پس از پیغمبر زنده بود باید مقام خلافت از پیغمبر را دارا باشد تا چنانچه پیغمبر فرموده هم طراز هرون باشد و مردن هرون پیش از موسی دلیل نمیشود که علی پس از پیغمبر در مفاد این حدیث مطلق وارد نباشد ما برای توضیح مثالی می‌آوریم میگوئیم اگر خلیفه بوزیر خود گفت هر روزی زید تو را دیدار کرد باید یک اشرفی باو بدهی و همین قرار را در باره عمرو هم باید منظور داری باین فرمان حق عطیه زید برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد اکنون اگر زید سه روز نزد وزیر آمد و سه اشرفی گرفت و دیگر نیامد و عمرو هم سه روز نزد وزیر آمد و سه اشرفی گرفت نمیشود گفت چون زید دیگر نیامده عمرو هم حقی ندارد بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم بلکه تا همیشه که زنده است هر روز نزد وزیر آید و بر وزیر لازمست که تا عمرو زنده است هر روزی نزد او آمد یک اشرفی باو بدهد و اگر چه زید سه روز بیشتر نیامده اشرفی را بگیرد بلکه اگر چه مرده باشد.

وزیر نمیتواند بعمر و بگوید من جز آن سه اشرفی که زید دریافت کرده بتو نمیدهم. زیرا مفاد قرار داد برای زید این بود که هر روز بیاید اشرفی را بگیرد و عمرو هم همین فرمان را داشت و آمده بایست اشرفی را بگیرد، هرون وزیر موسی بود و قرارداد داشت که در غیاب او بر قوم خلیفه باشد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴

همین قرارداد را علی هم بمضمون این حدیث نسبت به پیغمبر داشت و بایست بحکم همان مثلی که در موضوع زید و عمرو زدیم بر امت پیغمبر خلیفه باشد.

در سنجش درست چاره‌ای از استفاده این معنی نیست.

اگر کسی اعتراض کند که مقام خلافت از موسی پس از مرگش برای هرون ثابت نبود تا اینکه این مقام برای علی نسبت به پیغمبر ثابت شود، جوابش اینست که باید گفت هرون پس از موسی افضل امت او نبوده و بیشتر مورد اعتماد او نبوده و باب علم او نبوده و هیچ امتیازی نداشته زیرا همه این مقامات برای هرون نسبت بموسی مانند همان مقام خلافت روشنست اگر کسی یکی از آنها را از روی عناد انکار کند باید همه را انکار کند.

اگر کسی اعتراض کند که مقامی را که پیغمبر برای علی در این حدیث منظور کرده فقط نسبت به زمان حیات خود پیغمبر است و نظری به پس از وفات خود ندارد تا خلافت علی ثابت شود.

میگوئیم ما بدلیل روشن ثابت میکنیم که منظور پیغمبر همان خصوص پس از وفات خود بوده نه زمان حیات خود دلیل ما اینست که فرموده پیغمبر بعلی که تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست دو مفاد دارد.

۱- اثبات فضیلت و مقامی برای علی (ع) ۲- نفی نبوت از علی بعد از پیغمبر، پس از جمله اول مقام نبوت را از علی سلب کرده برای اینست که اگر سلب نمیکرد و فقط میفرمود علی نسبت بمن چون هارونست نسبت بموسی روا بود کسی گمان ببرد علی پس از پیغمبر دارای نبوتست زیرا هرون پس از موسی مقام نبوت داشت بنا بر این سلب نبوت پس از این جمله لازم بود و ناچار باید گفت نبوت را از علی باعتبار همان زمانی سلب کرده که این منزله و مقام هارونی را برای او قرار داده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵

زیرا از نظر اثبات این فضیلت کلی و مقام هارونی محتاج بود که مقام نبوت را از علی سلب کند تا مردم باشتباه نیفتند و اگر نمیفرمود علی نسبت بمن چون هارونست نسبت بموسی حاجتی نبود که بفرماید علی پس از من پیغمبر نیست ولی اثبات این فضیلت کلی و منزلت هارونی است که شامل مقام نبوت هم می‌شود و باید نفی نبوت نظر بوقت اثبات این فضیلت کلی و منزلت و مقام هارونی باشد و چون نبوت منفی صریحا پس از پیغمبر است باید نفی نبوت نظر بوقت اثبات این فضیلت کلی و منزلت و مقام هارونی بصریح عبارت پس از وفات باشد و اگر در آن منزله نباشد چنانچه مخالفین مذهب شیعه میگویند و اثبات فضیلت و منزلت هارونی مخصوص زمان خود پیغمبر باشد لازم آید که علی در زمان حیات پیغمبر مقام نبوت را هم دارا باشد زیرا بنا بر این نفی نبوت نظر بوفات و پس از پیغمبر است و اثبات منزله عمومی و مقام هارونی نظر بزمان حیات پیغمبر است و استثناء بنا بر این منقطع است.

و مثل اینست که پیغمبر فرموده علی نسبت بمن تا زنده‌ام چون هارونست نسبت بموسی و لیکن پس از وفات من پیغمبری نیست و علی هم پس از وفات من مقام نبوت را ندارد و اختصاص سلب نبوت به پس از وفات با اثبات فضیلت کلی و مقام هارونی بطور مطلق در زمان حیات دلیل می‌شود که علی (ع) در زمان حیات رسول خدا پیغمبر هم باشد چنانچه در زمان حیات موسی هرون پیغمبر بود و استثناء منقطع که معنی استدراک میدهد بهتر این مفاد را ثابت میکند، ولی معنی نادرست و فاسد است زیرا باتفاق مسلمانان علی در زمان حیات پیغمبر مقام نبوت نداشته پس باید زمان سلب نبوت همان وقتی باشد که پیغمبر در آن برای علی فضیلت کلی و مقام هارونی قائل شده تا آنکه از این کلام مقام نبوت برای علی ثابت نشود بواسطه آن فضیلت کلی و منزلت هارونی مطلق که پیغمبر باو داده.

ما اکنون ببيان ديگر مطلب را روشن تر ميکنيم اگر پيغمبر فرموده بود نسبت علي بمن پس از وفات من چون نسبت هارونست بموسي جز آنکه پس از من در حيات من پيغمبري نيست که در جمله اول

خصال-ترجمه کمره‌اي، ج ۱، ص: ۳۶

اثبات منزله هاروني را بقيد وفات خود ذکر مي فرمود و سلب نبوت را بزمان حيات خود اختصاص مي داد در اين صورت ممنوع نبود که علي پس از وفات رسول خدا پيغمبر باشد زيرا سلب نبوت را مقيد بزمان حيات خود کرده و فضيلت کلي و مقام مطلق هاروني در اين صورت دلالت داشت که علي پس از وفات پيغمبر مقام نبوت هم دارد.

زيرا يکي از رتبه‌هاي هرون نسبت بموسي پيغمبري او بود و چون حمل مقام هاروني بزمان حيات پيغمبر اين نتيجه نادرست را مي دهد بايست گفت مفاد فرمايش پيغمبر اينست که سلب نبوت از علي کرده در همان زماني که فضيلت کلي و مقام هاروني باو داده زيرا براي اثبات اين مقام کلي محتاج سلب نبوت از او شده و چون ثابت شد که زمان نبوت منزله هاروني همان زمان سلب نبوت است بايست که پس از پيغمبر باشد زيرا نفي نبوت بصريح خبر پس از پيغمبر است.

بنا بر اين خلاصه مضمون خبر اينست که نسبت علي پس از رسول خدا بآن حضرت چون نسبت هرون است بموسي در زمان حيات موسي و از اينجا ثابت مي شود که علي پس از پيغمبر خليفه بر مسلمانانست و طاعت او بر همه واجب است و ثابت مي شود که اعلم امت و افضل امتست زيرا همه اين مقامات براي هرون نسبت بموسي (ع) در زمان حيات موسي ثابت و مسلم بوده است.

اگر کسي اعتراض کند که شايد مقصود پيغمبر از کلمه بعدی (بعد از من) اين باشد که بعد از نبوت من نبوتی نيست نه مقصودش اين باشد که بعد از وفات من پيغمبري نيست، در اين صورت حديث متعرض زمان پس از وفات پيغمبر نيست تا استدلال شما درست باشد.

جوابش اينست که اين لفظ در روايات ديگري هم که مسلمانان از پيغمبر نقل کرده اند بمضمون (لا نبي بعد محمد) وارد شده و اگر اين لفظ متعرض پس از وفات او نباشد رواست که پس از وفات پيغمبر پيغمبران ديگر باشند و اين خلاف قول مسلمان است که محمد خاتم پيغمبران است.

خصال-ترجمه کمره‌اي، ج ۱، ص: ۳۷

اگر متعرض بگويد مسلمانان مطلع شده اند که مقصود از فرموده آن حضرت لا نبي بعدی اينست که پس از وفاتم پيغمبري نيست ما هم ميگوئيم در هر خبر و کلامی که اين لفظ از آن حضرت رسیده همين معنی را مي دهد.

اگر کسي اعتراض کند که اين جمله را پيغمبر در مقام خاصي فرموده و معنی مخصوصی از آن اراده کرده زيرا اين کلام را وقتي بعلي فرموده که براي جنگ تبوک ميرفت و علي را در مدينه بجای خود گذاشت، علي عرض کرد يا رسول الله مرا با

زنان و کودکان در مدینه بجا میگذاری و میروی؟ رسول خدا فرمود نمی‌پسندی که نسبت بمن چون هرون باشی نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست.

جوابش اینست که این اعتراض در مقام استدلال غلط است زیرا با این خبری که تو خودت نقل میکنی و ما قبول نداریم میخواهی خبر مورد اتفاق را تخصیص بدهی با آنکه ما در برابر خبر مخصوص تو اخباری داریم که آن را رد میکند و خبر مورد اتفاق را بمعنائی که مدعای ما است شرح میکند بر خلاف آنچه شما میگوئید ولی این گونه اخبار مخصوص نه برای ما در مقام استدلال حجت می‌شود نه برای شما زیرا نه ما خبر شما را تصدیق میکنیم و نه شما خبر مخصوص ما را بنا بر این خبر مورد اتفاق بجا میماند و دلالت او و معنای عمومی او دلیل ماست نه دلیل شما.

زیرا ما در برابر آن خبر تبوک شما روایت داریم که پیغمبر مسلمانان را جمع کرد و علی را بطور صریح پس از وفات خود بر آنها خلیفه کرد و کار مردم را باو واگذاشت و این بدستور وحی از جانب خدای عز و جل بود در باره علی (ع) سپس دنبال اینکه او را صریحا در محضر عموم خلیفه کرد برای تأکید مطلب و سپردن آن بخاطر مردم فرمود ای علی نسبت تو بمن چون نسبت هارونست بموسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست و این گفتار پس از وصایت و سفارش شرح و تفسیر امر خلافت علی است و معارض با خبر مخصوصی است که شما نقل کردید و آن خبری که بطور مطلق ما و شما در نقل آن اتفاق داریم بجا است که پیغمبر (ص) بطور مطلق بعلی (ع) فرمود نسبت تو بمن چون نسبت هرون است بموسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست و باید در مفاد آن از روی موازین لغت و گفتگوی متعارف بحث کرد و بمفاد آن اخذ کرد.

و مفاد آن همان است که ما گفتیم و ثابت نمودیم که نص بر خلافت بلا فصل علی (ع) است و پیغمبر با همین بیان تصریح کرده که پس از وفاتش علی امام و پیشوای امت است و خلیفه و جانشین او است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸

و اطاعت او بر همه امت فرض و لازمست خدا را سپاس گزاریم که ما را براه راست و درست رهبری نموده است.

۲- شرح حدیث غدیر

شیخ صدوق ابو جعفر گوید ما دلیل می‌آوریم که پیغمبر در باره امامت علی بن ابی طالب نص صادر کرده و او را خلیفه خود نموده و طاعت او را بر همه خلق واجب شمرده، دلیل ما اخبار درست است، این اخبار بر دو قسمند:

در یک قسم آنها مخالفین مذهب با ما در نقل آن متفقند ولی در شرح و تفسیر آن مخالفت دارند و در قسم دوم در اصل روایت و صحت نقل آن مخالفت دارند.

در قسم اول که نقل آن مورد اتفاق ما و مخالفین است باید بتحلیل مفاد و جمله‌های کلام و برگرداندن آن به لغت متعارف و استعمالات متداوله ثابت کنیم که مقصود از آن همانی است که ما عقیده داریم که نص بر امامت علی و خلیفه قرار دادن آن

حضرت باشد نه آنچه مخالفین بدان رفته‌اند و کلام را حمل به آن نموده‌اند از معنی مخالف این منظور و در آن اخباری که در آن با ما مخالفت دارند لازم است ثابت کنیم که معتبر هستند و از پیغمبر وارد شده‌اند و در مقام استدلال و رفع عذر کافی میباشند و در اعتبار مثل همان اخباری هستند که خود آنها پذیرفته و قاطع عذر میدانند و در برابر مخالفین خود بدان استدلال میکنند با اینکه خود آنها بخصوص آن را نقل کرده‌اند نه مخالفین آنها و با این حال آن را قاطع عذر دانسته و بر مخالفین خود حجت گرفته‌اند بیاری خدا میگوئیم که ما و مخالفین هر دو از پیغمبر روایت کرده‌ایم در حالی که همه مسلمانان را انجمن کرده بود ایستاد و این بیانات را فرمود، ای مردم آیا من نسبت بمؤمنین از خودشان اولی و احق نیستم؟ همه همزبان عرض کردند بخدا چرا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹

فرمود هر کس را من مولی و آقا هستم علی مولی و آقای او است، و فرمود بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمندار و واگذارش را واگذار و یاری‌کننده‌اش را یاری کن، اکنون ما در معنی فرموده او که آیا من از خود مؤمنین بدانها اولی نیستم تدبیر میکنیم سپس در معنی هر کس را من مولی هستم علی مولی است تدبیر میکنیم، هر چه معانی مولی در زبان عرب دارد ملاحظه میکنیم و موقعیتی را که پیغمبر برای آن مردم را جمع میکند و نطق میکند و بدان اهمیت میدهد ملاحظه میکنیم و موقعیتی را که پیغمبر برای آن مردم را جمع میکند و نطق میکند و بدان اهمیت میدهد ملاحظه میکنیم البته نمی‌شود چیزی باشد که مردم آن را دانسته‌اند و بخواهد برای آنها با این مقدمات آن را تکرار کند و نمیشود سخن بیهوده و بیمعنائی ادا کرده باشد چون بازی‌گری می‌شود و بازیگری به رسول خدا روا نیست، اکنون تمام معنای لفظ مولی را در زبان عرب بیان میکنیم:

۱- آقای بنده که او را خرید و فروش میکند.

۲- بنده آزاد شده.

۳- آقای بنده آزاد شده، این سه معنی برای این لفظ نزد خاص و عام مشهور است ولی قطعاً هیچ کدام در این خطبه مقصود پیغمبر نبوده و ممکن نیست مقصودش از جمله هر کس را من مولی هستم علی مولا است یکی از این سه معنا باشد زیرا پیغمبر مالک فروش مسلمانان نبود و آنها را از بندگی آزاد نکرده بود و مسلمانان هم آن حضرت را آزاد نکرده بودند.

۴- پسر عم چنانچه شاعر عرب گفته ای عموزادگان مدارا کنید ای موالی ما سهل بگیرید، چرا کینه دیرینه را اظهار میکنید:

۵- عاقبت و سرانجام کار.

۶- دو ور چیزی چون پس و پیش آن شاعر عرب گفته:

خود را قربان دو جوجه کرد و ناله کشید زیرا از پس و پیش در پیرامون هراس بود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰

در وجدان ما هیچ کدام از این سه معنا هم نمیشود در جمله هر کس را من مولی هستم علی مولی است مقصود پیغمبر «ص» باشد نمیتوان گفت در چنین موقع باریک و با اهمیتی پیغمبر خواسته اعلام کند هر کس را من پسر عمم علی پسر عم است زیرا این مطلب نزد مسلمانانی که میدانستند علی عمزاده پیغمبر است دانسته و معلوم بود تکرار آن برای چنین جمعیتی از مسلمانان در میان راه مکه و گرمای سوزان بیابان عربستان بازیگری و بیهوده گوئی است و با مقام نبوت بلکه عقل کامل پیغمبر سازگار نیست نمیشود سرانجام پیش رو و دنبال سر از لفظ مولی در این جمله مقصود باشد زیرا نه جمله در این صورت معنا میدهد و نه فائده‌ای بر آن مترتب است.

از اینها که گذشت ما می‌بینیم لغت اجازه میدهد که کسی بگوید فلان مولای من است در صورتی که حق فرماندهی با او داشته باشد بنا بر این مقصود پیغمبر هم از فرمایش خود که هر کس را من مولی هستم علی مولی است همین معنا بود، زیرا معانی دیگر که در زبان عرب برای لفظ مولی است چنانچه بیان کردیم نتواند مقصود پیغمبر باشد و جز این معنای دیگری ندارد و بایست همین را پیغمبر در فرموده خود هر کس را من مولی هستم علی مولی است قصد کرده باشد و از قرائنی که این معنا را تأیید و ثابت میکند اینست که پیش از این جمله فرمود آیا من نسبت بمؤمنان از خود آنها بر آنها اولی نیستم زیرا در لغت و عرف مشهور است که چون مردی بمردی گوید که تو نسبت بمن از خود من اولی هستی او را مطاع و فرمانده خود اعتبار کرده است و باید فرمان او را ببرد و او را نافرمانی نکند ما اگر از کسی باین اعتبار بیعت گرفتیم و برای ما اعتراف کرد که نسبت بوی از خودش اولی هستیم حق ندارد در آنچه باو فرمان میدهیم مخالفت کند زیرا نافرمانی او نقض اعتراف باین است که ما از خودش باو

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱

اولی هستیم زیرا در عرف عرب اگر کسی بدیگری فرمان داد و او را الزام بکاری برای خود کرد ولی او حق مخالفت دارد و از این رو فرمانش را مخالفت کرد در جوابش میگوید آی فلانی من از تو نسبت به خود اولی هستم یا به تعبیر دیگر میگوید من آقای خودم هستم و این مقام باو حق میدهد که با خود هر چه خواهد بکند زیرا در حقیقت نسبت بخود صاحب اختیار و از دیگران اولی و احق است و کسی که از خودش باو اولی است حق دارد با او هر چه خواهد بکند و نمیتواند او را نافرمانی کند و با او مخالفت ورزد در صورتی که حق اولویت دیگری را تصدیق دارد.

پیغمبر «ص» بملت اسلام فرمود من از مؤمنان نسبت بخودشان اولی و احق نیستم؟ همه بدان اعتراف کردند سپس بدون فاصله در دنبال آن فرمود هر کس را من مولی هستم علی مولی است و بدین بیان اعلام فرمود که مقصود از مولی همان معنایی است که مردم اعتراف کردند که آن حضرت از خود آنها نسبت بآنها اولی و احق است و چون در جمله هر کس را من

مولی هستم مقصودش این است که نسبت با او اولی و احق هستم پس این مقاله را بنص جمله دوم که علی مولای او هست برای علی «ع» ثابت کرده زیرا ما ثابت نمودیم که هیچ یک از معانی دیگر مولی نتواند در این جمله مقصود پیغمبر ص باشد زیرا ما ثابت کردیم که قصد معانی دیگر در این جمله محال است برای آنکه معانی عبارت بود از مالک رقبه و آزادکننده بنده و آزاد شده و عمو زاده و عاقبت یا پس یا پیش چون هیچ کدام در موضوع جمله راجع بخود پیغمبر درست نیست بجمله راجع بعلی «ع» هم درست نباشد پس میماند همان حق اطاعت و همین است که پیغمبر آن را قصد داشته و چون اطاعت علی بر همه مسلمانان واجب شد همان معنی امامت او است زیرا امامت از لفظ ایتمام بازگرفته شده و با آن هم ریشه است و ایتمام پیروی و اقتدا و اخذ بکردار و گفتار دیگری است و معنی امام در اصل لغت عرب چوبه تیری است که بعنوان نمونه برابر خود میگذارند تا همه تیرها را از روی آن بسازند و اندازه بگیرند چون طاعت علی بر خلق واجب شد دارای مقام امامت است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲

اگر اعتراض کنند که پیغمبر بدین گفتار خود مقام بلندی برای علی ثابت کرده ولی از کجا که مقصودش مقام امامت و ریاست بر امت باشد ما در جواب میگوئیم در اول برخورد باین حدیث پیش از تدبر و تامل در مفاد آن این احتمال میرود ولی پس از بیان احتمالات کلام در لفظ مولی و فهم آنچه در این مقام بطور انحصار باید از آن قصد شده باشد تا نسبت بعلی مقامی ثابت شود دیگر جای این اعتراض نیست زیرا چون ما بزبان عرب مراجعه کردیم و بررسی کامل نمودیم دیدیم زبان عرب لفظ مولی را در چند معنی استعمال کرده که پیغمبر هیچ کدام از آنها را در فرموده خود نسبت بخودش و بعلی «ع» قصد نکرده تنها یک معنا بجا میماند که تواند مقصود آن حضرت باشد و بایست همان را در باره خود و علی «ع» قصد کرده باشد و آن حق اطاعت است، اگر اعتراض کنند که شاید مقصود پیغمبر از این الفاظ معنائی باشد که ما نمیفهمیم زیرا احاطه بهم معانی الفاظ عرب نداریم در جواب میگوئیم اگر در این کلام پیغمبر این احتمال مورد اعتناء باشد و از دلالت ساقط شود باید آن را در همه الفاظ دیگر پیغمبر بلکه در همه الفاظ قرآن مجری داشت و همه را از استفاده انداخت و گفت شاید مقصود از آنها معانی باشد که در زبان عرب امروزی نباشد و از این راه همه کتاب و سنت مورد شک می‌شود و از استفاده خارج میگردد اکنون برای توضیح فرموده پیغمبر (آیا من نسبت بمؤمنان از خودشان اولی و احق نیستم؟ و چون در این موضوع از آنها اقرار گرفت، فرمود هر کس را من مولی هستم علی مولی است) مثلی می‌آوریم میگوئیم مردی بجمعی میگوید آیا این متاع میان من و شما شرکت نیست و سود و زیانش دو نیمه نمیشود.

در جوابش گویند آری پس گوید هر کس را من شریکم زید هم با او شریک است، ما از این جمله میدانیم که مقصودش از گفته خود هر کس را من با او شریکم راجع بهمان معنائی است که سابقا اظهار داشت و از طرفهای خود در موضوع آن اقرار گرفت که عبارت از فروش آن متاع و قسمت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳

کردن سود و زیان آن باشد سپس این معنی را که عبارت از شرکت نامبرده باشد با جمله زید شریک او است برای زید مقرر داشته همچنین است فرموده پیغمبر (آیا من نسبت بمؤمنان از خود آنها احق و اولی نیستم) و اقرار آنها بدین معنی سپس اینکه فرمود هر کس را من مولی هستم علی مولی است همانا اعلام بر اینست که مقصودش از فرموده خود همانست که در آغاز از آنها اعتراف گرفت و همان را هم بفرموده خود (علی بر او مولی است) برای علی ثابت نمود چنانچه در مثال گذشته آن مرد بگفته خود زید شریک او است شرکت مقرر را برای زید ثابت کرده و در این میان فرقی نیست و اگر کسی در لغت عرب غیر از این معنا را برای این کلام میداند اظهار کند و هرگز نتواند جز آن را بیابد.

اگر مخالفین اعتراض کنند که مقصود پیغمبر اینست که علی آزادکننده زید بن حارثه است و ولایی که خودش نسبت بزید داشته باو داده یا اخبار دیگری که در رد موضوع خلافت علی «ع» دارند و خودشان نقل کرده‌اند بمیان آورند جواب گوئیم شما نمی‌توانید به اخبار مخصوص خبر مورد اتفاق را شرح و تفسیر کنید و این ظلم و نارواست زیرا ما هم اخبار بسیاری داریم که جمله من کنت مولاه فعلی مولاه را مطابق مذهب ما شرح میکند و ثابت میکند که پیغمبر با این جمله علی را پس از خود جانشین کرده و اطاعت او را واجب شمرده و در ضمن خبر غدیر هم بر آن تصریح کرده و از خود علی «ع» در این موضوع اخباری نقل شده، اینخبر مخصوص، خبر مخصوص شما را رد میکند و خبر عام مورد اتفاق بجا میماند که بمقتضای زبان عرب و استعمالات آنها و احتمالاتی که در کلام است آن را مورد استفاده قرار دهیم و معنی درست آن را بفهمیم و مفاد این خبر مورد اتفاق موافق مذهب ما است نه مذهب مخالفان بعلاوه در برابر خبری که مخالفان در موضوع ولاء زید بن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴

حارثه نقل میکنند اخباری از زبان خودشان رسیده که گواهی میدهد زید در جنگ موته پیش از قضیه غدیر خم با جعفر بن ابی طالب شهید شده و فاصله‌اش با اینکه در غدیر خم سال حجة الوداع واقع شد طولانی بوده (سه سال فاصله داشته) و پیغمبر پس از حجة الوداع کمتر از سه ماه در حیات بوده و هیچ موضوع نداشت که ولاء زید را برای علی اظهار نماید چون در برابر خبری که شما راجع زید در شرح این حدیث دارید خودتان روایتی نقل کردید که آن را نقض و ابطال مینماید و دیگر در برابر خبر مورد اتفاق حجت نگردد بلکه اگر زید هم در محضر غدیر حاضر بود برای شما دلیل نمیشد زیرا همه عرب میدانستند که مولای پیغمبر آزاد کرده خاندان او هم هست آزاد کرده پسر عم او هم هست این معنا در عرف و زبان عرب مشهور بود و در این صورت که اظهار پیغمبر بر چنین معانی درست باشد میتوان گفت ممکن است کسی بگوید پسر برادر پیغمبر پدر پسر عم او نیست و پیغمبر در برابر او قیام کرده و فرموده مردم بدانید که هر کس پسر برادر پدر من است پسر عم من است، این معنی برای کلام پیغمبر فاسد است و بر پیغمبر ننگ است زیرا این کار شخص مسخره‌چی و سفیه است و مقام پیغمبر «ص» از آن مبری است.

اگر کسی اعتراض کند که ما می‌توانیم در تفسیر خبر من کنت مولاه فعلی مولاه استناد به اخباری کنیم که آن را بر خلاف مدعای شما تفسیر میکند جوابش اینست که این در مقام مناظره غلط است زیرا اگر شما آن را باخبر مخصوص خود تفسیر

کنید ما هم حق داریم که باخبر مخصوص خودمان آن را تفسیر کنیم بنا بر این اخبار مخصوص ما معارض است با اخبار مخصوص شما و آن را ساقط میکند و خبر من کنت مولاہ فعلی مولاہ که مورد اتفاق است دلیل ما است بر رد شما و نص بر خلافت علی است پس از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵

وفات پیغمبر و این کلام بهیچ وجه قابل تردید و کم و زیاد نیست، اگر کسی اعتراض کند که اگر پیغمبر میخواست علی را خلیفه و جانشین خود کند چنانچه شما میگوئید چرا لفظ صریحی ادا نکرد که مورد تردید و محتاج تأویل نباشد.

و چرا بخلافت آن حضرت تصریح نکرد تا بحث و جدال در آن وارد نگردد.

جوابش اینست که شما میخواهید بگوئید چون در لفظ خبر احتمال تأویل رواست یا عبارت دیگری بنظر شما در نصب خلافت واضح تر و روشن تر است باید دست از خبر کشید و آن را از شمار دلیل خارج کرد ما از چند راه بشما جواب میدهیم.

۱- از راه نقض میگوئیم اگر شما معتزله هستید عقیده دارید که خدا با چشم سر دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت و استدلال میکنید بفرموده خدا لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ: دیده‌ها او را در نیابند با اینکه احتمال می‌رود که مقصود از آن این باشد که در دنیا بدیده نمی‌آید نه در آخرت شما در برابر اشاعره که اعمال بنده را مخلوق خدا میدانند و استدلال میکنند باین آیه وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ خدا شما را و آنچه کار میکنید آفریده میگوئید مقصود از آنچه کار میکنید جسمهائست که خدا آفریده و بنده آن را مورد صنعت قرار میدهد با اینکه اگر مقصود این بود باید عبارتی واضح تر ادا کند که دلیل اشاعره نگردد و قابل تأویل بر خلاف مقصود نباشد خدا میفرماید هر کس عمدا مؤمنی را بکشد در جهنم مخلد است خواه عمل نیک دیگری کرده باشد یا نه با آنکه ممکنست مسلمان باشد و خدا او را عفو کند در این آیه هم تأویل جاری است، اگر مسلک اشاعره و بخارائی داری باین آیات برای عقیده خود استدلال میکنی با آنکه تأویلات معتزله در آن‌ها جاری است و کلام بلفظی که در عقیده تو صریح باشد ادا نشده اگر از اصحاب حدیث هستی بعقیده شما پیغمبر فرموده شما پروردگار خود را میبینید چنانچه ماه شب چهاردهم را می‌بینید؛ در دیدار او ستمی بر شما نشود با آنکه ممکن است مقصود دیدن بچشم دل باشد نه بچشم سر چنانچه شما عقیده دارید، چرا نفرمود خدا را بچشم سر می‌بینید نه بدیده دل تا در کلام احتمال خلاف نباشد و صریح در مقصود شما باشد پس چون در کلام احتمال خلاف می‌رود و روشن نیست میدانیم که مقصود پیغمبر دیدن با چشم نبوده که شما مدعی هستید و بطور کلی هر دلیلی در قرآن و سنت که دسته‌ای از مسلمانان در اثبات عقیده بدان تمسک کرده‌اند مورد احتمال تأویل خلاف است و با این حال آن را دلیل قاطع میدانید و بمجرد احتمال خلاف از آن دست بر نمیدارند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶

۲- ما میگوئیم اکثر خطابات قرآن و اخبار پیغمبر که با زبان عرب است متوجه مردمانی عرب زبان و فصیح بوده و در مواقع مخصوصی بیان شده که بحسب قرینه مقام و کمک موقعیت خطاب بطور قطع مقصود را فهمیده‌اند و در حدیث مورد بحث

هم قرائن بسیاری موجود بوده که مقصود بطور قطع مفهوم شده و محتاج لفظ صریح تری نبوده است و این احتمال تأویل نزد متأخرین تولید شده است.

۳- ما ثابت کردیم و اکنون هم باز توضیح میدهیم که در نظر عقل و تدبیر عبارتی برای نصب بخلافت و مقام امامت و ریاست بر امت از این جمله صریح‌تر و روشن‌تر نیست، زیرا پیغمبر اول بمردم فرمود آیا من نسبت بمؤمنان از خودشان اولی و احق نیستم سپس فرمود هر که را من مولی هستم علی مولی است.

زیرا این جمله دنبال اعتراف مسلمانان بحق اطاعت پیغمبر بر آنها آمده است و پس آنکه پذیرفتند پیغمبر نسبت به آنها از خودشان اولی و احق است فرموده است بهر کس که من نسبت باو از خودش اولی و احقم علی هم نسبت باو از خودش اولی و احق است زیرا مفاد جمله دوم همان مفاد جمله اول است زیرا در لغت و استعمال جز آن روا نیست نمی‌بینی اگر کسی بجمعی گوید همین متاع مخصوص را با هم می‌فروشیم و سود و زیانش را بر خود تقسیم میکنیم و آنها میگویند آری سپس بگوید هر کس را من شریک هستم زید هم شریک است و بنص این عبارت شرکت زید در سود و زیان آن متاع ثابت شود، در این جا هم عبارت هر کس را من مولی هستم علی مولی است برای اثبات خلافت پس از فرموده پیغمبر آیا من بر مؤمنان از خودشان اولی و احق نیستم درست و بجا است.

زیرا مفاد و نص مولی در این جا همان اولی بشما از خود شما است و گر نه چنانچه جمله‌ای که با لفظ فاء آمده همان معنی جمله پیش نباشد کلام هرگز با نظم و مفهوم و درست ادا نشده بلکه در شمار یاوه‌سرائی و هذیان است و کسی که چنین معنائی بپیغمبر نسبت دهد بخدای بزرگ کافر است و چون

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷

جمله من کنت مولاه بتوضیحی که دادیم دلالت بر این دارد که هر کس را من نسبت باو از خودش اولی و احقم و همین معنا را بحکم جمله علی مولاه برای علی ثابت کرده است علی را نسبت بمؤمنان از خودشان اولی و احق قرار داده و این عین وجوب اطاعت علی و مقام امامت است چنانچه نخست گفتیم باز برای روشن‌تر شدن موضوع میگوئیم اگر مقصود پیغمبر از علی مولاه این نباشد که علی بر هر کس از خودش اولی و احق است باید در جمله من کنت مولاه که راجع بخود پیغمبر است مقصود این نباشد که پیغمبر بر هر کس از خودش اولی است و اگر مقصود دیگری در زیر این جمله قرار دهیم چنانچه پیش گفتیم لازم آید که این سخن پریشان و فاسد و بی‌انتظام و بی‌معنا باشد و کلامی باشد که فرزانه و خردمند آن را ادا نکرده باشد و هیچ مسلمانی نتواند زیر بار آن رود و بدان چه گفتیم ثابت شد که مفاد گفته پیغمبر آیا من نسبت بشما از خود شما اولی و احق نیستم اینست که حق اطاعت بر آنها دارد و باید معنی جمله دنبال آن که هر کس را من مولاه هستم علی مولی است این باشد که بر هر کس من حق اطاعت دارم علی هم حق اطاعت دارد زیرا که آن مفاد فعلی مولاه میباشد و این مطلب واضح است- حمد خدا را بر توفیق و هدایت او.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸

فصل سوم روش مکتب شیخ صدوق در تعلیم عقاید و اصول دین

بزرگترین وظیفه پیغمبران این بود که مردم را بیک مبادی عالی روحی معتقد کنند و در نفوس آن‌ها ایمان بخدا و روز جزا و زندگی پس از مرگ را پدید آورند و انصافاً انجام این وظیفه تا اندازه‌ای که از پیغمبران و پیشوایان دین ثابت است بزرگترین کرامت و معجزه آن‌ها است زیرا با وسائل مادی و بتوسط زور و زر با بشر همه کاری می‌شود پیش برد ولی تولید عقیده و ایمان در بشر که اساس دعوت پیغمبران و امامان است کار بسیار دشواری است خصوص نسبت بیک حقائق بلند و ناپیدائی که دست حس از آن کوتاهست، شاهکار اسلام و عظمت پیغمبر اسلام این بوده که بیشتر از همه پیغمبران در مدت کمی مردان با عقیده و ایمان بسیاری تربیت کرد و روح ایمان را در آن‌ها دمید، برای تعلیم ایمان و پرورش عقیده که از هزارها سال مورد توجه خردمندان و حکما بوده است تشبثات بسیار و طرق عدیده در جهان وجود داشته که شعبه‌های مختلف فلسفه و تربیت روحی بر آن‌ها دور میزند.

۱- فلسفه مشاء که مبنی بر استدلال و برهان منطقی است.

۲- فلسفه اشراق که مبنی بر ریاضت و تهذیب باطن و درک مقام کشف و شهود است.

۳- مسلک تصوف و عرفان که مبنی بر ارتباط با قطب و استاد روحی و تربیت فکر و روشن کردن باطن است این طریقه‌ها از چند قرن پیش از اسلام در سرزمین‌های مختلف هند و چین و یونان و ایران معمول بوده و در افکار مسلمانان هم تأثیر بسزائی کرده و یکی از علل کلی و اساس اختلافات و دسته بندیهای مذاهب اسلامی است ولی هیچ کدام از اینها بطور عموم در جامعه بکار نیفتاده و افراد معدودی هم که پیرو آن گردیده‌اند بسر منزل مقصود حقیقی نرسیده‌اند.

اسلام برای تعلیم عقیده و ایمان و تربیت روحی بشر زبانی ساده و شیرین و مفهوم عموم ابتکار کرد که مصدر و مبدأ آن قرآن مجید است سپس بیانات پیغمبر اسلام و امامان بر حق که بعنوان خطبه و نشر احکام و دستورات اخلاقی صادر شده و در درجه دوم توضیحات کافیه و شرح و تحلیل همان روش قرآن است؛ علمای بزرگ مذهب که پس از غیبت امام عصر عجل الله فرجه شیخ بزرگوار صدوق در رأس آنها واقعست این روش قرآنی را در نظر گرفته و با همان بیان متین و استدلال مؤثر و عمومی قرآن و اخبار صادره از پیغمبر و ائمه هدی مردم را براه حق دعوت کردند و در هر جا که بیانی از قرآن و اخبار راجع باصول دین و مذهب و فروع احکام درست بود همان را بهترین روش و طریق استدلال و دعوت بدین دانسته و مورد استفاده قرار داده‌اند و از روش و استدلال متکلمین و حکماء برای تربیت روحی و تعلیم عقیده و ایمان مفیدتر و کامل‌تر تشخیص داده، از این رو نباید ذکر آیات و اخبار راجع باصول دین را مورد انتقاد قرار داد و گفت کسی که هنوز دین و مذهب را قبول ندارد چگونه می‌شود بآیه قرآن یا خبر پیغمبر و امام در برابر او استدلال کرد زیرا آیات قرآن و اخباری که از پیغمبر و ائمه هدی در این باره رسیده است شامل نکات استدلال و منطق عقلی است ولی بطور کامل و ساده و مفهوم و مؤثر که در برابر هر

نادانانی هم می‌شود اظهار داشت نه پیرامون اصطلاحات منطقی و فلسفه رفته که مردم عوام از استفاده آن برکنار باشند و نه نکات علمی و استدلال را از دست داده که دانشمندان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۴۹

بر آن ایراد توانند گرفت.

مثلا بسیاری از اخبار کتاب توحید احتجاجاتی است که امام در برابر بزرگترین طبیعی‌های دوره خود اظهار داشته و آن‌ها را باعتراف یا در ماندن در بحث واداشته و در برابر شبهه‌های مردم طبیعی و مادی بیانی رساتر و بهتر از آن نیست و نمیتوان گفت استدلال باین گونه اخبار در مقام اثبات عقاید بی‌مورد است.

یکی از امتیازات مکتب شیخ صدوق در باره عقائد اسلامی تصفیه و تهذیب عقاید است عقائد کلیه دین اسلام و خصوص مذهب شیعه، در طول دو قرن خلافت بنی عباس که امت اسلامی با سائر ملت‌ها از روم و فارس مخلوط شدند و با علمای سائر مذاهب از یهود و ترسا و گبر معاشرت کردند سخت بهم آمیخته و آراء آنها بهم‌دیگر پیوست و از این راه مسائل علم کلام راجع بکلیه اصول دین و امامت و غیره مورد گفتگو گردید و دسته‌های مختلف و صاحبان عقائد گوناگونی پدید شدند و بتوسط جعل اخبار در میان شیعه عقائد آنها رواج پیدا کرد عقیده غلو و تفویض و تشبیه و حلول و اتحاد که در مذاهب قدیم بود در تعلیمات اسلامی رسوخ نمود شیخ صدوق با فکری روشن و همتی خدا داده دامن بکمر زد و عقائد دین و مذهب را تصفیه نمود و در موضوع توحید و مقام نبوت و امامت کمال دقت را نمود و مطابق قرآن و اخبار صحیحه شرح داد و کتاب عقائد خود را تنظیم نمود، تعلیمات اسلام راجع بامور پس از مرگ و مطالب نامحسوس از مقام الوهیت و فرشتگان فوق خرد و فهم عموم است و پایه باور داشتن آنها همان ایمان و عقیده بصدق قرآن و پیغمبر و ائمه است که از مقدمات قریب بحسی ادراک می‌شود از این رو روش مکتب شیخ صدوق اینست که کلیه عقاید و اصول دیانت و مذهب را بهمان زبانی تعبیر کند که پیغمبر یا امام تعبیر کرده زیرا رساتر و مفهوم‌تر و درست‌تر از آن در میان نیست و اگر بود بایست قرآن و سنت آن را اختیار کرده باشند زیرا چون اساس قرآن و سنت روی رهنمائی بشر است بایست هر وسیله‌ای برای آن ساده‌تر و آسانتر باشد آن را انتخاب کرده باشند شما وقتی برساله تصحیح الاعتقاد یا شرح عقائد صدوق تألیف شیخ مفید علیه الرحمه «۱» مراجعه کنی می‌بینی شیخ مفید در اکثر موضوعات کتاب زبان انتقاد نسبت بشیخ صدوق گشوده و نسبت بعقائد او بحث و ایراد کرده با اینکه شیخ صدوق این عقائد را از نظر شخص خود نوشته بلکه منظورش تشخیص عقائد کلیه پیروان مذهب شیعه بوده است و چگونه ممکنست این همه ایراد و اشکال باو وارد شود ولی چون تأمل کنی جز در چند مورد انتقادات شیخ مفید بر شیخ صدوق وارد نیست زیرا چون شیخ مفید در بغداد تحصیل کرده و با اساتید و متکلمین عامه بسیار خلطه و آمیزش داشته در غالب مطالب پایه بحث را روی نظریه متکلمین عامه برده که از بافندگی و استدلالات خود میخواهند اصول عقائد را پا برجا کنند و اصل این روش بر خلاف مکتب شیخ صدوق است که باید هر موضوعی از موضوعات دینی را بهمان بیان و تعبیری ادا کرد که زبان قرآن و اخبار ادا کرده و چون این موضوع را در نظر بگیریم بیشتر انتقادات مفید اساسا بر طرف می‌شود.

بلی تعبیر از پاره معانی باصطلاحات متداوله اهل یک علمی یا تنظیم دلیلی در برابر مخالفی روی اساسی که قبول دارد برای مجادله بنحو احسن ضرر ندارد ولی نباید پایه عقائد و ایمان را روی این

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰

اصطلاحات و استدلالات سست قرار داد تعلیقاتی که شیخ مفید بر عقائد صدوق نوشته برای مباحثات مجلسی با متکلمین عامه بسیار خوبست اما با یک کتابی که برای نشان دادن عقائد پاک و درست مذهب شیعه با زبان قرآن و پیغمبر و امام نوشته شده هیچ مناسبتی ندارد.

البته محاکمه میان این دو دانشمند بزرگوار راجع بعقائد صدوق و شرح انتقادی که شیخ مفید بر آن نوشته نیازمند یک کتاب جداگانه است ولی برای نمونه یک موضوع را در اینجا می‌نگاریم.

شیخ صدوق در وصف موت اخباری که ائمه در جواب سؤالات مردم از موت داده‌اند یا خود در شرح آن بیان کرده‌اند نقل میکند، شیخ مفید دو اعتراض بر او دارد.

۱- آنکه چرا ماهیت موت را شرح نداده و سپس خود بشرح حقیقت موت می‌پردازد.

۲- آنکه چون عواقب مرگ در قرآن مجید نسبت بمؤمنان و کافران ذکر شده محتاج بذکر اخبار نیست ولی انصافا هیچ کدام از این دو اعتراض بر شیخ صدوق وارد نیست، زیرا مرگ در نظر عموم مردم امری واضح و معلومست و از تعریفاتی که شیخ مفید برای آن کرده مفهوم‌تر و روشن‌تر است و حقیقت موت قابل شرح و تفسیر نیست امریست که تا کسی نبیند نمی‌تواند ادراک کند در این صورت بهترین شرح و تفسیر از نظر تعلیم و تربیت دینی موت همانی است که در اخبار وارد شده و با بهترین تنظیمی بفکر عموم نزدیک گردیده و بیاناتی که در قرآن مجید راجع بموت و عواقب آن رسیده است با ملاحظه اخبار وارده از ائمه معصومین واضح‌تر و روشن‌تر می‌شود زیرا بیانات پیغمبر و امام همان شرح و تفسیر آیات قرآن مجید است و هر کس با دقت کلام شیخ صدوق را ملاحظه کند و در همه اعتراضات شیخ مفید تدبر نماید می‌فهمد که علاوه از آنکه اعتراضات وارد نیست در مقام تعلیم و تربیت بیانات شیخ صدوق که متن اخبار است در این موضوع هم مفهوم‌تر و هم مؤثرتر است زیرا امام آن سخنی را که برای تربیت روح یک انسان مفید است هم بهتر میداند و هم بهتر تعبیر می‌تواند.

فصل چهارم روش مکتب شیخ صدوق در فتوی و بیان احکام دین

در تاریخ اسلام امتیاز مذهب شیعه از سائر فرق اسلامی این بود که حکم خدا را بلفظ صادر از پیغمبر و امام معصوم تعبیر میکردند، در طول زمان ۱۱ امام که بسال ۲۶۰ هجری پایان رسید و در طول غیبت صغری اصحاب ائمه همه مسائل دین و احکام شرع را از امامان بر حق پرسیده بودند و تعلیم گرفته و کتابهایی در هر موضوع تنظیم کرده بودند که مرجع عمل آنها بود و تا چهار صد نسخه که آنها را اصول اربعمائه می‌نامیدند در شمار آمده و از عصر غیبت علمای بزرگ مذهب آنها را جمع

آوری کردند و کتاب جامع و کاملی در آوردند چون کافی که شیخ کلینی علیه الرحمه تنظیم نمود و کتاب الشرائع که ابن بابویه پدر صدوق تنظیم کرد و فقه الرضا که مؤلف آن بطور تحقیق شناخته نشده است.

علت اینکه علمای مذهب شیعه در این چند قرن در مقام بیان احکام دین اکتفاء بذکر نص روایات میکرده‌اند این نبوده که دارای مقام اجتهاد نبودند یا آنکه نمی‌دانستند حکمی را که فهمیده‌اند بلفظ دیگر ادا کنند، در میان اصحاب ائمه و علمای مذهب محقق و دانشمندان بزرگ و نویسندگان مو شکاف

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱

بسیار بوده‌اند که همه گونه تعبیر و نویسندگی را یاد داشته و کاملاً در نویسندگی مقتدر بودند علتش این بوده که:

۱- تعبیرات خود ائمه معصومین برای عموم مکلفین رساتر و مفهوم‌تر بوده.

۲- دستور خصوصی در این باره داشته‌اند که باید بیان حکم بهمان تعبیر صادر از معصوم باشد این مطلب از اخبار بسیاری استفاده می‌شود که از آن جمله چند حدیث معروف ذیل است.

در کتاب قضای وسائل الشیعه بچند طریق از امام هشتم از پدرش که همه امامان معصوم بوده‌اند از پیغمبر «ص» روایت کرده است که سه بار فرمود بار خدا یا بجانشینان من مهربان باش، عرض شد یا رسول الله جانشینان شما کیانند؟ فرمود آن کسانی که پس از من بیایند و احادیث مرا و سنت و روش مرا از من روایت میکنند و آنها را پس از من بمردم می‌آموزند.

شیخ مرتضی انصاری در مکاسب این روایت را در شمار ادله نیابت عامه فقهاء ذکر کرده است، اکنون باید در مفاد این حدیث تدبر کرد و متوجه شد که سه مطلب مهم از آن استفاده می‌شود.

الف آنکه مقصود پیغمبر در این حدیث مراجع احکام و تعلیمات جامعه اسلامی است که مردم وظیفه دارند در تکالیف خود بآنها رجوع کنند و احکام خود را از آنها یاد گیرند و این مقام برای دو دسته ثابتست اول امامان معصوم «ع» دوم فقهاء عادل امت اسلامی و شامل ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که خود از اهل استنباط و فقاهاست نباشد نمیشود اگر چه در صورت عدالت بروایت او میتوان استناد کرد زیرا ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که جاهل بمفاد آن باشد و فقه آن را درک نکند مقام خلافت را شایسته نیست بعلاوه لفظ حدیث اینست که همه حدیثها و سنتهای پیغمبر را نقل کند و این اشاره بمقام فقاهاست مطلقه است.

ب- بهترین عنوان برای فقیه مطلق که در درجه دوم خلیفه پیغمبر اسلام محسوب شده راوی حدیث و سنت است و لفظ مجتهد و تعبیرات دیگر برای صاحب این مقام مستحدث و نامناسب است و از اصطلاحات عامه است.

ج- باید صاحب چنین مقامی احکام و تعلیمات کلیه اسلام را بلفظ حدیث و سنت ادا کند تا بتوان گفت راوی احادیث و سنتهای پیغمبر است و احادیث و سنتهای پیغمبر را بمردم یاد داده در این صورت باید فتوی و حکم را بلفظ روایت و نص

صادر از پیغمبر و امام تعبیر کند نه آنکه از پیش خود تعبیراتی بهم بباقد و احکام الهی را بدان ادا کند از کلام سوء استفاده نشود و در این جا نزاع مجتهد و اخباری را برخ ما نکشید ما این نزاع را بسیار کودکانه و سطحی تلقی میکنیم و آن را توضیح میدهیم مقصود اینست که در حدیث پیغمبر مقام فقاقت را درجه دوم خلافت قرار داده ولی وظیفه فقیهی که روی موازین علمی حکم خدا را فهمیده اینست که آن را بزبان معصوم ادا کند تا در عین حالی که فتوی میدهد راوی حدیث و سنت پیغمبر باشد و وظیفه ارشادی خلافت را ادا کرده باشد و اگر آن را بتعبیری از پیش خود بیان کند خلاف وظیفه است و مشمول این حدیث نیست ولی آیا جائز است بدین گونه فتواها عمل کرد یا نه بحث دیگری است که در مقام خودش گفته می شود.

۲- توقیع معروف و مورد اعتمادی که بخط امام عصر عجل الله فرجه بتوسط محمد بن عثمان برای اسحق بن یعقوب صادر شد و فرمود اما حوادثی که واقع می شود در باره آنها براویان احادیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت منند بر شما و من حجت خدایم، در این حدیث هم مرجع امور را بطور مطلق راویان حدیث تعیین فرموده است و از این تعبیر دو مطلب استفاده می شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲

الف- آنکه در هر زمانی باید رجوع برآوی حدیث در آن زمان کرد نه براویان حدیث دوره‌های گذشته و نه بخود حدیثی که روایت شده و از این راه ما در کتاب فقه فارسی خود برای اشتراط حیات در مرجع احکام نسبت بعوام باین حدیث استدلال کردیم.

ب- آنکه باید مرجع احکام را بلفظ معصوم و عنوان حدیث نقل کند تا رجوع به راوی حدیث صدق کند.

۳- حسین بن روح سومین نائب خاص امام عصر از امام یازدهم راجع بکتابهای بنی فضال که یک دسته از مؤلفین اصحاب ائمه و روات شیعه‌اند فرمود آنچه را روایت کرده‌اند اخذ کنید و آنچه را رأی داده‌اند واگذارید، البته معلومست رأی و فتوای آنها کذب و از پیش خود نبوده و گر نه وثوق بآنها معنی ندارد آنچه می شود از این حدیث فهمید اینست که در مقام بیان احکام دین آنچه را بلفظ صادر از امام و بعنوان روایت نقل کرده‌اند حجت است ولی آنچه را فهمیده و از پیش خود تعبیر کرده‌اند باید واگذاشت و بدان اعتماد نکرد.

۴- اجماع و سیره تمام فقهای مذهب شیعه از زمان پیغمبر تا آخر دوره غیبت صغری بلکه تا اواخر قرن چهارم بطور قطع این مطلب را روشن میکنند که در مقام بیان احکام دین و تعلیم عموم مسلمین بهمان نقل روایت و نصوص صادره اکتفا میکردند و از پیش خود تعبیری نداشتند و در برابر عموم فقهای مذاهب دیگر این امتیاز را حفظ کرده بودند و از اواسط قرن دوم اسلام که فقها و مراجع عامه شروع باستنباط و مسئله‌تراشی و رساله نویسی کردند دو اصل در جامعه شیعه در برابر آنها محفوظ و

مسلم بود اول آنکه در استنباط و فهم احکام دین بجز نص قرآن و کلام معصوم مدرکی را معتبر نمیدانستند و قیاس و استحسان و رجوع بنظر عرف را خلاف میشمردند و ائمه دین به بیانات متعدده این امور را خطا میشمردند.

دوم آنکه حکم الهی را که می فهمیدند بهمان نص روایت تعبیر میکردند و از پیش خود بیانی برای آن در نمی آوردند و این فتوا بر طبق نص سه دوره طی کرد.

۱- از عصر خود پیغمبر تا اوائل عصر غیبت صغرا که ما این دوره را دوره (اصول اربعمائه):

چهار صد رساله) می نامیم، در این دوره که سه قرن کامل طول کشید و تا بیش از دو قرن و نیم آن خود معصوم مرجع عام بود در جامعه شیعه چهار صد کتاب در این احکام دین تألیف شده بود و این کتابها همان نصوص صادره از معصوم بود که در هر موضوع جمع آوری شده و از روی آن احکام عموم مردم بیان میشد.

۲- دوره مجامیع یا مدرسه شیخ کلینی که در طول غیبت صغری بود در این دوره رجال بزرگ مذهب شیعه متوجه جمع آوری و تنظیم اصول اربعمائه: چهار صد رساله شدند و آنها را بصورت یک کتاب بزرگ درآوردند، محمد بن یعقوب کلینی در مدت بیست سال کتاب کافی خود را تنظیم کرد جمع آوری اصول در این کتب بدو نظر بود.

اول برای اینکه چون متفرق بودند بیشتر در معرض تلف و از میان رفتن و تحریف و دست اندازی بودند دوم اینکه نظم و ترتیب هر باب و هر مسأله ای در آنها کاملاً مراعات نشده بود و استفاده از آنها محتاج صرف وقت بسیاری بود در این دوره کلیه روایات مورد اعتماد در هر بابی با سلسله سند و اساتید متوالی آنها ضبط میشد و متن روایات ذکر میگردد.

۳- دوره خلاصه نویسی مجامیع و کتب بزرگ احکام روش مکتب شیخ صدوق که در اواخر دوره غیبت صغری شروع شد و در آغاز غیبت کبری بتوسط مکتب شیخ صدوق رسمی گردید، در این دوره چون علمای بزرگ مذهب که شیخ صدوق و پدرش ابو الحسن بن بابویه در رأس آنها واقع بودند ملاحظه

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۳

کردند که کتابهای بزرگ شامل سلسله سند کمتر مورد استفاده عموم واقع می شود و همه کس حال و مال قدرت استنساخ و مطالعه و آموختن آنها را ندارد شروع کردند بخلاصه کردن روایات و سلسله سند آنها را از متن کتاب ساقط کردند و متن هر روایتی را از امام یا راوی متصل بامام نقل کردند چنانچه خود شیخ صدوق در کتاب فتوای خود یا باصطلاح امروزه در رساله عملیه خود که کتاب (من لا یحضره الفقیه) است این روش را بکار برده و برخی علمای بزرگ متن فقه را خلاصه تر کردند باین ترتیب که متن روایات را باسقاط راوی و حذف ذکر امام بهم پیوستند و از آن کتاب جامعی ترتیب دادند که شامل همه مسائل و احکام فقه بود پدر بزرگوار شیخ صدوق در کتاب الشرائع خود این روش را بکار برده و بنظر میرسد که کتاب فقه الرضا هم در این دوره جمع آوری شده باشد بهر حال در همه این دوره ها و نزد همه علمای مذهب از زمان پیغمبر تا دوره صدوق این

اصل مسلم بوده که باید حکم خدا و فتوای شرع مقدس را با زبان و تعبیر معصوم ادا کرد و چنانچه نباید اصل حکم دین را از پیش خود گفت تعبیر آن را هم تا جایی که ممکنست نباید از پیش خود کرد و البته این روش مسلسل در اثر دستور پیغمبر و ائمه بوده که در ضمن اخبار بسیاری بیان شده و ما چند روایت آن را برای نمونه نقل کردیم.

اکنون باید متوجه شد که انحراف از این روش کی آغاز شده؟ و برای چه بوده و تا کجا رسیده؟؟

انحراف از این روش کی آغاز شد؛

برای شرح این موضوع باید متوجه شد که از آغاز نشر اسلام تا اواخر قرن چهارم در نقاط مختلفه بلاد اسلامی مدرسه‌ها و مکتب‌های چندی برای جامعه شیعه تشکیل شد و اصول و تعلیمات مذهب را نشر کرد.

۱- در حجاز مرکز آن مدینه بود و حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان ریاست آن را بعهدده داشتند و کارکنان مهم و جدی بسیاری داشت که سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار یاسر در این میان بسیار معروف و عالی مقامند مالک اشتر و سلیم بن قیس هلالی و میثم تمار پرورش یافته‌گان این مکتب بودند.

۲- در کوفه مکتب شیعه در کوفه بسیار وسیع و فعال بود از زمان خلافت عمر که عمار یاسر و عبد الله بن مسعود برای اصلاح امور کوفه و توابع آن بعراق آمدند بهمدستی حدیفه بن یمان و بزرگان دیگر شالوده این مکتب را ریختند و در اثر وضعیت مساعد منطقه بین النهرین و ایران باستان بزودی ترقی شایانی کرد و تا پس از دوره عثمان بجائی رسید که علی بن ابی طالب «ع» خود بکوفه آمد و ریاست عالیه این مکتب را عهده‌دار شد.

۳- در شام مکتب شیعه در شام بریاست و تبلیغات صمیمانه و جدی ابو ذر تاسیس شد و کوشش فراوانی که بنی امیه در طول مدت پادشاهی خود برای محو آن کردند بی نتیجه ماند این مکتب در جبل عامل و حلب نفوذ بسزائی کرد و تاکنون فعالیت آن ادامه دارد.

۴- در یمن اعراب یمن از دیر زمانی پیش از بعثت پیغمبر اسلام دارای تمدن شدند و تشکیل سلطنت دادند و با کشورهای بزرگ باستانی چون ایران و روم روابطی داشتند در نتیجه تحولات سیاسی کشور یمن خود را در پناه ایران قرار داد و جمعی از مردان با هوش ایرانی بعنوان نمایندگان از پادشاهان ساسانی در آن سرزمین بنشر دانش و تمدن پرداختند چون دعوت اسلام بدان سرزمین رسید از فکر روشن خود؟؟؟ را شناختند و بدان گرویدند و مکتب شیعه در آن ترقی شایانی کرد و چون قبائل یمن دنبال

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴

فتوحات اسلامی در جهان پراکنده شدند در هر جا تربیت آماده و نیکی یافتند شعبه‌ای از مکتب شیعه را در آن افتتاح کردند و در بعضی از بلاد این شعبه بزودی مکتب بزرگ و مستقلی گردید که از آن جمله است ۵- مکتب شیعه در قم این مکتب در

حدود سال هشتاد هجری بکوشش جمعی از اشعریین یمن در بلاد قم تأسیس شد و ترقی شایانی نمود و خدمت‌های علمی و سیاسی بزرگی بمذهب و کشور انجام داد جز اینها نیز مکتبهای شیعه در اطراف کشور ایران برای تبلیغ و ترویج مذهب شیعه تشکیل شد که در میان آنها مکتب خراسان و نیشابور و قزوین و طبرستان دارای اهمیت تاریخی است، روش همه این مکتبهای شیعه مسلک تا اواسط قرن چهارم همان تمسک بکتاب خدا و سنت پیغمبر بوده از طریق خاندان عصمت و امامان پاک و معصوم و در بیان احکام و تعلیمات دین نص وارد از ائمه معصومین را بطور انحصار پیروی میکردند و با زبان اخبار تعلیم میدادند و فتوی می‌نوشتند و این روش را در صدر غیبت کبری و اواسط قرن چهارم بمکتب عمومی و پنهانور شیخ صدوق سپردند ولی از اواخر قرن چهارم روش این مکتب کم کم عوض شد و علمای شیعه روش انتقاد و فلسفه‌بافی و قلم فرسائی را از مکتبهای عامه و علمای مخالف مذهب آموختند و در بیان احکام روش آنها را تقلید کردند این انحراف با وفات شیخ بزرگوار صدوق که در ۳۸۱ اواخر قرن چهارم هجری است آغاز شد!

برای چه؟

دریافت فلسفه این تحول و انحراف عجیب که در روش تعلیمات مذهب شیعه پدید شد نیازمند یک توجه دقیق بوضع فرهنگ و مدارس عمومی اسلامی است، اسلام دینی است که از روز بعثت پیغمبر روی اساس دانش نشر شد و مردم را بدانش پژوهی دعوت کرد ولی در قرن نخست اسلامی دین و دانش در جامعه مسلمانان بهم آمیخته بود و تربیت اسلامی هر دو را درهم آمیخته چون شیر و عسل بمردم می‌آموخت و کلمه عالم و مؤمن در جامعه اسلام یک مصداق داشت مسلمانان در جریان تربیت دو دسته بیش نبودند عالم و متعلم دانش آموزان و شاگردان ولی در اواخر قرن دوم که خلافت بنی عباس باوج ترقی رسید و علمای متخصص یهود و نصاری و فارس و هند را وارد خدمات کشور اسلامی کرد و کتب بسیاری در فنون مختلفه فلسفه از زبانهای فارسی و هندی و یونانی ترجمه نمود در اثر پیوست با این منابع یک تحزب علمی خشکی در برابر دین و دانش دینی بوجود آمد و یک دسته از دانشمندانی جدا از دانشمندان دینی در جامعه اسلامی معرفی شدند و زمینه فراهم شد که فرهنگ از دین جدا شود ولی تا اواسط قرن چهارم این نهضت فرهنگی مستقل نبود بلکه تحت نظر خلفاء بود و یک نمایش درباری محسوب میشد و بطور عموم در مردم اثر آشکاری نداشت ولی از این تاریخ یک دستگاه فرهنگی مستقلی در جامعه اسلامی بوجود آمد که شامل شعبه‌های گوناگون ادبی و دینی و فلسفی و فنون دیگر بود این استقلال عمومی در مرکز خلافت اسلامی در مدرسه نظامیه بغداد تمرکز یافت و در شرق بلاد اسلامی در مدرسه نظامیه نیشابور این دو مدرسه در نظر خلفای وقت و پادشاهان معاصر آنها رسمیت یافت؛ کمک شایانی از آنها گرفتند و نفوذ خود را در سراسر بلاد اسلامی بسط دادند و تشکیلات و انتظامات محکمی در جریان خود پدید آوردند تحصیل کرده‌های این مدارس علمای رسمی رتبه دار جامعه شناخته میشدند و صلاحیت آنها برای مراتب عالیه و مقامات رسمی دولت از وزارت و حکومت و نویسندگی و غیره محرز بود برنامه این مدرسه عمومی بمناسبت مرکزیت خلافت بغداد که در نزد عموم سلاطین و پادشاهان نیرومند معاصر خواهی نخواهی رسمی و مورد احترام بود بر اصول تسنن متکی بود از این رو عموم مردم با آنها سر و کار داشتند و باصطلاحات و اصول علمی و اداری آنها پیوسته و مأنوس بودند و شیعه هم در غالب مراکز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵

خود از نظر جریان وضع عمومی زیر نفوذ علمی و اداری آنها بودند و علمای شیعه همان خط وجهه علمی و فتوایی ملی نزد پیروان خود داشتند و انتظامات تشکیلاتی که بتوانند در برابر نفوذ علمی و اداری دیگران مقاومت کنند نداشتند.

این نفوذ تشکیلاتی و اعتبار رسمی و اداری دانشمندان سنی مسلک کم کم دانشمندان شیعه را وادار کرد که برای برابری با آنها با علوم و اصطلاحات آنان آشنا شوند و برای مجادله هم که باشد علوم آنها را فرا گیرند و بر مسلک آنها تألیف و تصنیف کنند تا در مورد بحث و معاشرت با آنها در نمانند و در نظر مخالفین بتوانند نمایش علمی دهند، این روش از مراکزی که عامه نفوذ علمی و مدارس عمومی داشتند شروع شد و بتدریج جامعه شیعه را فرا گرفت و عمومی و رسمی شد ما اکنون مراکز این اختلاط و تلقیح را که سبب انحراف مسلک ثابت چهار صد ساله شیعه شد بطور اختصار بیان میکنیم.

۱- بغداد بزرگترین مرکز علمی و تاریخی اسلامست، این شهر را منصور عباسی بعنوان پایتخت خلافت نو بنیاد خاندان عباسیان ساخت تا هم آثار مدائن پایتخت پر نام و با افتخار شاهنشاهی ساسانیان را محو کند و هم مرکزیت شهر کوفه و شام را که بیش از یک قرن پایتخت و مرکز نفوذ بنی امیه بود برهم زند تا ویران شوند و از موقعیت بیفتند، پس از تأسیس این پایتخت با عظمت و تکمیل ساختمان آن و تمرکز نیروهای خلافت در آن باز مرکزیت علمی و دینی مدینه و حجاز که تا آن روز مرجع آمال دینی عموم مسلمانان بود خلافت بنی عباس را متزلزل داشت و خصوص از نظر مرکزیت مدینه برای امامان اهل بیت که عموم شیعیان پیرو آنها بودند و بآرزوی پیشوائی و عدالت شعاری آنان با بنی عباس مساعدت کردند تا تخت بنی امیه واژگون شد، بسیار از مدینه نگران بودند و از این نظر با همه وسائل در تقویت علم و فرهنگ بغداد کوشیدند و دانشمندان اسلامی و سائر ملل را تشویق کردند و دور خود جمع نمودند دانشکده‌های چندی باز نمودند و بتوسط متخصصین خودی و بیگانه کتب علمی ایران باستان و روم و هند و یونان را ترجمه و نشر کردند و در مدت یک قرن بغداد چنان که مرکز خلافت اسلامی بود و پرچم آن در بیشتر معموره جهان آن روز در اهتزاز بود مرکز علمی بدون منازع سراسر جهان بشمار میرفت از این رو در کتب تاریخ بیگانه بزرگان اهل اسلام را که قرن چهارم عصر طلائی آنها است از هر جا بوده و هر جا تحصیل کرده‌اند پرتو علمی بغداد شناخته‌اند، در اواسط قرن چهارم اسلامی بغداد به اوج عظمت علمی خود رسید و ضعف مرکزیت خلافت بمذاهب و دانشمندان متنوع آزادی بخشید و دستجاتی در آنجا گرد آمدند و بحثهای مذهبی فراوان شد در این میان شیعه‌ها دسته نیرومندی تشکیل دادند که از طرف بسیاری از رجال خلافت و دانشمندان شیعه مآب در خود مرکز بغداد تأیید میشد و از طرف پادشاهان شیعه مذهب ایران کمک شایانی میگرفت در اواخر زندگانی صدوق محمد بن محمد بن نعمان مفید در میان شیعه بغداد مورد توجه واقع شد و در سراسر جهان شیعه شهرت یافت و در اثر وفور علم و قوت منطق و تنوع معلومات خود کم کم پیشوای شیعه شناخته شد و در کلام و فقه مسلم گردید.

چون شیخ بزرگوار مفید از کودکی در بغداد نشو و نما کرده بود و نزد بسیاری از علمای معتزله تحصیل کرده و در محافل علمی بغداد وارد بود از روش تحصیلات و علوم متعارفه بغداد آموخته و تحت تأثیر آن واقع شد و خشت انحراف را بکار

گذاشت بزرگترین نمونه انحراف از روش تعلیمات شیعه همان کتاب تصحیح الاعتقاد او است که بعنوان شرح انتقادی بر کتاب عقائد صدوق نوشته معلومست که شیخ صدوق کتاب عقائد خود را برای نشان دادن اصول مسلمه و مورد اعتقاد کافه جامعه شیعه نوشته و از نظر تعلیمات عمومی مذهب شیعه را در برابر سائر مذاهب از نظر عقائد معرفی کرده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶

منظور شیخ صدوق این نبوده که نظریات علمی شخص خود را اظهار کرده باشد چنان که در کتب علمی متعارف است.

بنا بر این چگونه میتوان گفت شیخ صدوق در تشخیص عقاید شیعه اشتباه کرده باشد و بر خلاف واقع مطالبی را که رأی خودش باشد بنام عقیده عمومی شیعه نگاشته باشد تا مورد اعتراض و انتقاد گردد و راه اعتقاد در عقائد صدوق این بود که در باره پاره‌ای مطالب اثبات کند که شیعه چنین مطلبی را معتقد نیستند یا آنکه خلاف آن را معتقدند بهر حال شیخ مفید شرح عقائد صدوق و کتاب اوائل المقالات را در علم کلام بروش، بحث و استدلال عامه نوشت و در فقه کتاب المقنع را تألیف کرد و مدرسه‌ای در بغداد تأسیس کرد که شاگردان بسیاری در آن تربیت شدند و از میان آنها سید رضی و سید مرتضی از همه معروفترند مدرسه شیخ مفید روی اساس مذهب شیعه تأسیس شد ولی برنامه تعلیمات عامه در آن بکار افتاد و روش تازه‌ای در تألیف کتب فقه و فتوا در جامعه شیعه بوجود آورد که از مطالعه کتب سید مرتضی و سید رضی بخوبی آشکار است.

۲- در مدرسه شام چنانچه پیش از این گفته شد از همان زمان خلافت عمر مکتب شیعه در شام پیشوائی ابو ذر تأسیس شد و در قسمتهای دور از مرکز دمشق که زیر فشار بنی امیه بود زمینه مساعدی پیدا کرد و کم کم نفوذ بسزائی بخود گرفت در این سرزمین جبل عامل و حلب بخوبی از این مکتب فعال تعلیم یافتند و در آن کامیاب شدند و در آینده برای مذهب شیعه و پرورش دانشمندان شیعه خدمت شایانی نمودند ولی چون دمشق مرکز شامات بود و در طول خلافت بنی امیه بر اصول تسنن و بلکه عداوت با خاندان پیغمبر زیست کرد و مدارس علمی و مساجدی که مرکز پرورش عقائد بود زیر نظر داشت اصول و روش علمی و تألیفی عامه تأثیر بسزائی در مکتبهای شیعه آنجا کرد و از حدود قرن چهارم باین طرف دانشمندان شیعه در حلب و جبل عامل اصول و اصطلاحات و روش آنان را بکار بردند؛ این موضوع از مراجعه بتالیفات ابو الصلاح حلبی و شهید اول و سائر فقهای شیعه مذهب شام و حلب در فقه و اصول بخوبی آشکار است.

۳- در مدرسه حله شهر حله از ساختمانهای تعمیر شده عضد الدوله دیلمی است و در نزدیک خرابه‌های بابل است که پایتخت پرعظمت تاریخ کلد و یکی از نقاط حساس و درخشان فتوحات کورش بزرگ شاهنشاه ایران باستان است چون پادشاهان آل بویه این شهر را معمور ساخته‌اند ناچار برای نفوذ شیعه و دانشمندان شیعه آماده بوده و پس از یک قرن دانشمندان مهم شیعه در آن پرورش یافته‌اند که مرکز ثقل تاریخ علمی شیعه بشمار میروند چون علامه و پسرش فخر الدین و محقق صاحب شرایع و ابن ادریس، حله از نظر مرکزیت بغداد و نفوذ علمی آن کاملاً پیرو اصول و روش عامه بوده و در اصول و روش فتوائی فقه با دقت شایانی وارد بحث شده و در علم کلام تعلیمات کاملی فرا گرفت و در عصر شاه خدا بنده که علامه حلی وارد دربار پادشاهان مغول شد و در اثر شیعه شدن شاه خدا بنده مذهب شیعه نیرومند گردید و علامه حلی کارفرمای کشور او شد این

روش در جامعه شیعه نفوذ یافت و پیوست خواجه طوسی که مغزی پر از دانش و فلسفه داشت بعلامه این موضوع را تأیید کرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷

۴- مدرسه نجف این مدرسه از همان زمان شیخ بزرگوار مفید تشکیل شد زیرا تحزب و دسته بندی شیعه در بغداد بواسطه نفوذ پادشاهان آل بویه که پشتیبان مذهب شیعه بودند وارد فعالیت تبلیغی و سیاسی و کم کم دچار سخت‌گیری مخالفین گردید و بزد خورد و آشوب رسید و شیخ مفید که پیشوا و زعیم شیعه‌های بغداد بود احتمالاً بنجف تبعید شد و شالوده مکتب نجف را ریخت مکتب نجف از همان قرن چهارم وارد اصول بحث و استدلال گردید و از نظر موقعیت و فراغتی که داشت برای این موضوع آماده بود و کم کم در جریان تاریخ برای علوم دینی جامعه شیعه مرکزیت پیدا کرد.

البته همه این مدارس شیعه مسلک که در طول تاریخ دچار سیر انحرافی شده‌اند در این موضوع بهم کمک کرده و این روش را از هم تقلید کرده‌اند و بواسطه این مدارس که در تاریخ اساس جریان علمی و پرورش دینی شیعه است این روش عمومی شد و در مدارس اخیر ایران و عراق و هند هم که وابسته این مدارس بزرگ و پیرو آن‌ها بودند عمومی شد و سراسر جامعه شیعه را تحت نفوذ قرار داد.

این انحراف تا کجا کشید؟

پیش از این یادآور شدیم که در اواخر قرن چهارم فرهنگ اسلام مستقل و تحت نظر خلفای وقت و پادشاهان وابسته خلافت رسمی و عمومی شد و دانشمندان و فقهای شیعه خواهی نخواهی و بیشتر از نظر جدال با حسن با مخالفان و حفظ مقام علمی خود این روش را پذیرفتند آنها در نظر گرفتند که جامعه شیعه را از نظر علمی آبرومند جلوه دهند و در برابر دانشمندان مخالف مذهب ایستادگی کنند ولی کم کم نفوذ این روش سبب شد که تمسک بکتاب و سنت سست شود و نصوص کتاب و سنت متروک گردد و یک تدبیرات و افکاری که بنظر علماء با مضامین آنها مطابق است جای گیر آنها گردد و قلم در تعبیر احکام الهی آزاد شود و در مکتب شیعه تا اواخر قرن چهارم دلیل حکم شرعی همان کتاب خدا قرآن مجید و اخبار صادره از پیغمبر (ص) و امامان معصوم «ع» بود ولی چون شیعه بیروی عامه کتابهائی در اصول و فقه جدا از اخبار نوشتند اجماع و دلیل عقل را بروش آنها در شمار دلیل‌های احکام فقه اسلامی آوردند و چون ملاحظه کردند که این دو دلیل بر خلاف مکتب فقه اهل بیت و فقهای دیرین مذهب شیعه است بتوجیه آن پرداختند و گفتند مقصود از اجماع قول جمعی است که امام معصوم (ع) در آنها باشد و عقل جزء دلیل حکم شرعی است نه آنکه بطور استقلال دلیل آن باشد یا آنکه این دو دلیل کاشف از قول معصوم می‌باشند و در نتیجه تطور فقه استدلالی و تفکر در مسائل اصولی قیاس را بنام تنقیح مناط و استحسان را بنام شم الفقاهه در فقه شیعه وارد کردند تا کار بجائی رسید که اشتغال بعلم قرآن و ضبط اخبار و تتبع در احادیث فقه از اعتبار علمی ساقط شد و اشخاصی که صرف وقت در این دو اصل مهم اسلامی و دو مدرک منحصر فقه شیعه میکردند به بی‌سوادی تلقی می‌شدند، ممکن بود که یکنفر طلبه جدی سالهای دراز بتحصیل علوم پرداخته باشد ولی چند آیه از قرآن یا چند حدیث

را ضبط نکرده باشد لذا شالوده ثابت چهار صد ساله فقه شیعه از هم گسیخته شد و یک مشت تردیدات و احتمالات جای گیر آن گردید، روش اطمینان بخش فقه احادیث از میان رفت و یک مشت آراء و احتیاطات گیج کن بجای آن نشست سخن را در اینجا کوتاه کنم (در خانه اگر کس است یک حرف بس است)

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸

در این میانه چه پیش آمد کرد؟

این انحراف روش تعلیمات ثابته مذهب در جامعه شیعه انشعابات بنیاد کن و کمر شکن بوجود آورد که:

انشعابات اخباری و اصولی، شیخی و متشرع از همه جانگدازتر و اسف آورتر است ولی رشته تمسک باخبر و قرآن بکلی منقطع نگردید، همیشه در بسیاری از نواحی شیعه‌نشین دانشمندانی بودند که متوجه این نقطه انحراف گردیده و از آن کنار می‌گرفتند و همان رشته تعلیمات خاندان نبوت و زبان کتاب خدا و سنت را زنده میداشتند شیوع و رسمیت مسلک انحرافی واکنشی در پیروان این طریقه پدید آورد و در میان افراطی‌های این دو مسلک از اواسط قرن پنجم جنجال و مبارزه اخباری و اصولی بر پا شد و انشعابی در جامعه شیعه پدید آورد بعلی که شرح آن طولانی و با اختصار این مقدمات مناسب نیست انشعاب «شیخیه و متشرع پدید شد» و لطمه بزرگی بجامعه شیعه وارد کرد

رجال اصلاح و تجدید روش و مکتب شیخ صدوق

منظور ما از این رجال اصلاح دانشمندان بزرگی هستند که در جامعه شیعه بوجود آمده و تعلیمات دینی و پرورش افکار را بهمان شیوه صدر اسلام متوجه کرده‌اند و کتاب و سنت را مدار تعلیم عمومی دانسته‌اند و خواسته‌اند مردم را از پیچ و خم اصطلاحات و گیجی روش فلسفه‌باغان و اصطلاح تراشان و مغلق گویمان در آورند خواه در تاریخ و رجال بنام اخباری معروف باشند یا اصولی یا عنوان دیگر این حرکت فکری و پرورش دینی در چند مرکز شیعه‌نشین قوتی داشته و نمونه‌ای بیادگار گذاشته که ما آنها را بطور اختصار بعنوان مکتبهای اصلاح بیاد خوانندگان می‌آوریم.

۱- مکتب جبل عامل

در این مرکز که یکی از مراکز بزرگ و سابقه دار شیعه است مکتبی اصلاحی وجود داشته که باید شیخ بزرگوار محمد بن حسن بن حر عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه را پرورده و مرد نامی آن دانست و کتاب وسائل که در این قرون اخیره معتمد و مرجع دانشمندان و فقهای شیعه است نتیجه تاریخی آن شناخت.

۲- مکتب بحرین

در این مکتب دانشمندان و فقهای بزرگی بوجود آمدند که طرفدار کتاب و سنت و تعلیمات ائمه معصومین (ع) بودند و بنشر احادیث پرداختند در این مکتب ابن میثم و سید هاشم بحرانی و شیخ بزرگوار شیخ یوسف صاحب حدائق دارای اهمیت میباشند.

۳- مکتب اصفهان در عهد صفویه

شاه طهماسب اول دومین پادشاه سلسله با افتخار صفویه بساط جهاننداری این خاندان را گسترد چنانچه شاه اسماعیل اساس جهانگیری آنها را پا برجا کرده بود البته جهاننداری و اداره کشوری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۵۹

که دارای میلیونها جمعیت است وابسته تشکیلات و قوانینی است که هم پسند خاطر اکثریت ملت باشد تا بدان دل گرم و صمیمی باشند و هم از نظر عدالت و تربیت مؤثر و بحال عموم سودمند باشد تا مملکت پایدار بماند ابتکار شاه طهماسب که مایه پایداری سلطنت این خاندان شد این بود که تشکیلات کشور خود را روی اساس فقه و تعلیمات شیعه بر پا کرد و باین سبب تربیت و پرورش عمومی و مؤثری در سراسر کشور بوجود آمد و ملتی دیندار و با روح و زنده پرورش یافت کودکانی که با این پرورش دینی در کشور ایران بزرگ شدند همان مردان نیرومند و سلحشوری بودند که شاه عباس کبیر آنها را بجبهه هر جنگی کشید با فتح و پیروزی قرین شد و نیروهای شگرف عثمانی و روسیه آن روز را سرکوب و متلاشی کرد و مرزهای ایران را تا اندازه‌ای که در تاریخ نزدیک سابقه نداشت پیش برد.

چون این نهضت یک نهضت دینی در بر داشت دانشمندان و فقهای بزرگی در این عصر بوجود آمدند که در میان آنها رجال اصلاح برنامه تعلیمات دینی تربیت شده بود، نخست شخصیت بزرگی که در این عصر متوجه این اصلاح گردید مجلسی اول شیخ محمد تقی است این مرد بزرگ دانشمندی عمیق و فقیهی بلند پایه و نسبت بوضع متعارف دانشمندان و فقهای عصر خود گوشه‌نشین و کنارگیر بوده و روی همین زمینه پاره‌ای مردم سطحی او را صوفی مسلک دانسته‌اند ولی علت اساسی کناره‌گیری این مرد بزرگوار همانا توجه بانحراف وضع تعلیمات دینی رایج در عصر خود بوده.

مجلسی اول اصلاح تعلیمات مذهبی خود را با تألیف چند کتاب انجام داد که در میان آنها شرح و ترجمه کتاب من لا یحضره الفقیه در این موضوع شاهکار بزرگی است، این فقیه بزرگ با زبانی بسیار ساده و توضیحاتی کافی این کتاب را بفارسی ترجمه کرد تا مطابق روش عصر فقهای نخست و طریقه امامان معصوم تعلیمات مذهب را در زبان فارسی تصحیح و عمومی کرده باشد ما عباراتی که از قلم این فقیه بزرگ در صدر دیباچه کتاب است از نسخه‌ای که در آن تاریخ نوشته شده در اینجا نقل میکنیم و مفاد آن را بفهم خوانندگان روشنفکر و دقیق وامیگذاریم.

شرح واقعه مشرف شدن مرحوم شارح اعلی الله مقامه خدمت حضرات خمسۃ النجباء و حضرت سید السجاد سلام الله علیهم اجمعین که بقلم مبارک خود در حشو این کتاب مبارک نگاشته، بدان که چون غرض از کتاب، اول رضای الهی بود بسیار

خائف بودم و بسیاری از فضلاء مبالغه می نمودند تا عاقبت حضرت سید المرسلین را و حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء اهل الجنة اجمعین و سیدی شباب اهل الجنة و سید الساجدین «ع» را در واقعه طویلی دیدم در حالتی که بیماری عظیمی روی داده بود و اطباء مایوس شده بودند ببرکت آن واقعه شفا یافتم و حضرت سید المرسلین چند چیزی عطا فرمودند از طعام و میوه بهشت از آن جمله سه سیخ طلا که کباب بود و هزار لذتی که تصور نکرده بودم در آن بود و بهر کس میدادم چیزی کم نمیشد و من بحضار مجلس میگفتم که من مکرر بشما نمیگفتم که طعام بهشت صد هزار مزه دارد و هر چه می خورند عوض آن بهم میرسد و میوه کرامت فرمودند شبیه بهندوانه و از آن نیز میخوردم و صد هزار مزه داشت و بایشان میگفتم و میدادم و ایشان ملتذ میشدند و تصدیق مینمودند و این هندوانه در نهایت سفیدی بود و ورق ورق از او جدا میشد بشکل جوارش (گیاه برگ پهنی است) و چون دأب بنده این است که در هر مرتبه که در واقعه بخدمت یکی از حضرات معصومین «ع» میرسم مداحی ایشان بزبان حال میکنم و ایشان تصدیق می فرمایند در این واقعه نیز مدایحی عرض مینمودم که توئی مظهر کمالات الهی توئی مخزن اسرار الهی توئی مقصود از خلق کونین و آن حضرت تصدیق میفرمودند بعد از آن عرض نمودم که یا رسول الله اقرب طرق بجناب اقدس الهی کدامست فرمودند که آنچه میدانی، عرض کردم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۰

که از کدام طریق بروم فرمودند بهمین راهی که میروی و شفقت بسیاری از این شش معصوم بنده خودشان واقع شده و بعد از صحت شروع در روضه المتقین شد و باندک زمانی باتمام رسید و باز شروع در اینشرح شد و تا غایت قریب یک سال با اشتغال بسیار قریب بصد هزار بیت نوشته شد و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده امید از فضل الهی دارد که تمام شود و از فواید این دو شرح اینست که هر که داشته باشد عمل تواند کرد در حیات و ممات این بنده چون اکثر مطالب بنحوی واضح می شود که جای شبهه نمی ماند و در کتب حدیث تصحیفات بسیار شده بود و سهوها شده بود همه تصحیح شد بدون آنکه اظهار غلط از کسی بکنم چون دغدغه غیبت می شود و نقد رجال و اساتید حدیث بنحوی شده است بی تسمیه و تا کسی نهایت تبحر و تتبع نداشته باشد و نکرده باشد نمی یابد که من چه کرده ام و غرض از ذکر این حاشیه اینست که اخوان دین و خلان یقین زود بزود در مقام بحث و اعتراض در نیابند و سهو و نسیان از لوازم بشریت است الا من عصمه الله تعالی اگر بعد از تأمل بر سهوی مطلع شوند مستدعی است که قلم عفو بر آن کشد و اصلاح فرمایند و بر همه الا من شد ظاهر است که این بنده عمر عزیز را صرف این علم نمودم و حال چنان شده است که هر کس سواد داشته باشد بر همه احادیث اطلاع تواند بهمرسانید و در واقعه دیده ام که عالم گیر خواهد شد که در جمیع بلاد اهل ایمان منتشر شود که این شکسته را یاد کنند بدعای خیری حیا و میتا و من خود لا شی ام و هر چه از من واقع شده است از فضل الهی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و این استعارات دیباچه دیگری است منه رحمه الله اصل کتاب با این مقدمه از روی خط مصنف رونویس شده است.

پیرو این توجه و اقدام اساسی مجلسی اول کم کم شرح و ترجمه اخبار و نشر آنها بزبان فارسی آغاز شد و فرزند ارجمندش محمد باقر مجلسی دوم با مقام بلندی که در کشور پادشاهان صفویه یافت این روش را ادامه داد او نیز بترجمه و نشر اخبار پرداخت و مردم را با زبان خاندان پیغمبر آشنا کرد این سخن باور کردنی است که روح دینی و عقیده‌ای که تا این تاریخ در مردم ایران بوده و آنچه از آن باقی است اثر این تصحیح روشی است که مجلسی اول پایه آن را گذاشت اگر چه در دوره زمامداری نادر این طریقه منحل شد و در طول دوره قاجار مسلک انحرافی دوباره با شدت وحدت خود در جریان افتاد ولی روح دینی عمومی که در آن دوره شیوع یافت تا هنوز باقی و پاینده است اکنون بسیار بموقع و لازمست که علماء و دانشمندان متوجه تاریخ شیعه گردند و این مختصری که از تاریخ مفصل و قابل توجه نوشته شد با دیده انصاف بنگرند و بدین وضع بی‌سامان بیش از صد میلیون شیعه جهان سر و سامان بدهند من آنچه شرط بلاغ است با تو گفتم و ادای وظیفه نمودم.

محمد باقر کمره‌ای

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۱

[مقدمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد مر خدائی راست که در یگانگی یکتاست و در الوهیت تنها، بندگان را بفطرت معرفت خویش آفریده زبانها از وصفش درمانده و دیده‌ها از دیدنش در برده است آنست که از اوصاف مخلوقات بالاتر و از معانی محدود والاتر است در همه خلایق ماندنی ندارد و جز او معبود حقی برای عالمیان نیست، گواهی میدهم که معبود بر حقی نیست جز خدای تنها، شریکی ندارد و گواهی میدهم که محمد صلوات الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، برسالت خویشش برگزیده و معالم دینش را بوی سپرده و با کتاب خود او را برانگیخت که حجت بر بندگان باشد و گواهم که علی بن ابی طالب وصی او است و بهترین خلق است بعد از او قائم بامر وی و داعی طریقه او بود، اوست امیر المؤمنین و سید اوصیاء و امامانی که فرزندان او هستند پیشوایان هدایت، نشانه‌های تقوی و حجت‌های خدایند بر اهل دنیا، گواهی میدهم که هر کس ایشان را متابعت کرد نجات یافت و هر که از آنها تخلف ورزید بهلاکت رسید صلوات خدا بر ایشان و ارواحشان و اجسادشان پیوست رحمت خدا و برکات او.

اما بعد من ملاحظه کردم که استادان من و پیشینیان از اهل علم و دانش در هر فنی از علوم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۲

کتابهائی تصنیف کردند ولی از تصنیف کتابی که بترتیب شماره مشتمل بر اخلاق خوب و بد باشد غفلت ورزیده‌اند، بعقیده من تصنیف چنین کتابی برای طالبین علم و راغبین در خیر نفع بسیاری دارد و با تصنیف این کتاب بخدای جل اسمه تقرب جستم با امید بثواب حضرت او و با رسیدن برحمتش و امیدوارم این امل و آرزوی مرا از رحمت و من خود ناامید نکند زیرا که بر هر چیز قادر است.

باب خصال یگانه

مقدم بن شریح بن هانی از قول پدرش گفته که یکتن اعرابی در روز جنگ جمل حضور امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین میگوئی خدا یکی است؟ مردم باو هجوم کردند و گفتند ای اعرابی نمی بینی امیر المؤمنین در چه حالی است، دلش متوجه چند قسمت است، وقت این سؤال نیست حضرت فرمود او را واگذارید مقصد این مرد عرب همانیست که ما از این قوم مخالف درخواست داریم و برای آن میجنگیم سپس فرمود ای مرد عرب جمله خدا یکی است چهار معنی میدهد که دو تای از آنها بر خدای عز و جل روا نیست و دو تای آنها در باره او ثابت است اما آن دو وجهی که بر خدا روا نیست اول اینست که کسی بگوید یک بمنظور شمردن اعداد حساب، این بر خدا روا نیست زیرا چیزی که دوم ندارد داخل در باب اعداد نمیشود نمی بینی کسی که بگوید خدا سومی سه تا است کافر است.

دوم اینست که میگوید او یکی از مردم است و مقصودش فرد نوعی است از جنس این هم روا نیست چون که تشبیه است و مقام پروردگار ما از آن بالاتر و والاتر است و اما دو وجهی که در باره خدا ثابت است اینست که کسی بگوید خدا یکی است و چیزی شبیه او نیست پروردگار ما چنین است و کسی بگوید ذات خدای عز و جل یگانه است یعنی بسیط حقیقی است و در خارج و عقل و وهم و فهم قابل قسمت نیست و جزء و جزئی ندارد، پروردگار ما عز و جل همچنین است.

شرح عدد مطلق موضوع علم حسابست که یکی از ریاضیات است و حقیقتی جز تصور ندارد از این جهت میگویند علم ریاضی بحث از اموری میکند که در ذهن محتاج ماده نیستند و میگویند عدد غیر متناهی است زیرا حقیقتش تصور است که یک نحو از اعتبار است و تحقیقی در خارج از ذهن ندارد که محذور تسلسل پیش آید و انطباق اعداد بر معدودات صرف انطباق حکائی است از قبیل اعتباریات محضه بر منشأ اعتبار مثل آزادی و بندگی نه از باب حمل شایع اصطلاحی که محمول هستی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۳

زائدی در مصداق خود داشته باشد مثل اینکه میگوئی کاغذ سفید است بنا بر این یک که ریشه عدد موضوع علم حسابست بر خدا روا نیست زیرا خدا در تصور نمی آید و عدد مقید یعنی نظر باینکه باضافه یا منها باشد موضوع علم جبر است در این گونه عدد یک نحو تعلق بمعدود هم ملحوظ است واحد باین ملاحظه هم بر خدا روا نیست زیرا باضافه و منها در باره او معنی ندارد از این جهت میفرماید چیزی که دوم ندارد داخل در عدد نیست.

۱- وحدت

اعتباری اینست که امور متعددی را از جهتی یکی ملاحظه کنی و از این قبیل است وحدت نوعی و جنسی و صنفی که امور متعدده را از جهت شرکت در تمام حقیقت یا بعض حقیقت یا صفات، یکی دانی، این گونه وحدت بر خدا روا نیست زیرا مستلزم تعدد و شرک هر دو است.

وحدت حقیقی بیک مفهوم مثبتی که شرح حقیقت یا معرف آن باشد قابل تعبیر نیست فقط به لازم سلبی می‌شود آن را تقریب کرد و آن بر دو وجه است اول از جهت ظاهر که مقام و احدیت است و بهترین تعبیر آن همین است که میفرماید در همه چیزها ماندنی ندارد دوم از جهت حلق ذات است که مقام باطن و مرتبه غیب مطلق و احدیت است که میفرماید احدی المعنی است یعنی وجودش در خارج قابل قسمت نیست و کمیت ندارد، عضو و جزو ندارد، در عقل قابل قسمت نیست یعنی جنس و فصل ندارد، توهم قسمت در او نمیشود زیرا محسوس نیست و مدرکات و هم شبیه محسوسات است، در فهم قابل قسمت نیست یعنی صفات او عین ذات است و منشأ آنها زائد بر ذات نیست چنانچه اشاعره میگویند، و انصافاً شرح توحید کامل باین تعبیر مختصر جامع یکی از کرامات حضرت امیر بشمار است و این حدیث در رتبه اعجاز است از جهت لفظ و معنی.

(۲) خصلت موجودی را ترک کن تا بخصلت موعودی رسی

رسول خدا فرمود خوشا بحال کسی که شهوت دیده‌ای را وانهد تا بنوید نادیده‌ای رسد.

(۳) یک خصلت از زور گوئیست

امام ششم فرمود: گفتار شخص سواره بپیاده راه بده از زورگوئی است.

شرح-

یعنی شخص سواره باید بطوری آرام و مواظب باشد که مزاحم شخص پیاده نگردد و باو فشار نیاورد.

(۴) یک خصلت از دین دوستی است

امام ششم فرمود: از دین دوستی مرد دوست داشتن برادران خود است.

(۵) یک خصلت به پنج خصلت-

امام پنجم گوید: خدای عز و جل میفرماید: بجلال و جمال و بهاء و بلندی و رفعتم قسم هیچ بنده‌ای خواست مرا بر هوای نفس خود بر نمیگزیند مگر آنکه از بیگانه بینیازش میسازم و با فکر آخرتش دمساز؛ از هلاکتش محفوظ میدارم و آسمان و زمین را ضامن روزیش میگذارم و در برابر تجارت هر تاجری بسود وی در کارم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۴

(۶) یک خصلت بیک خصلت-

رسول خدا فرمود کسی که خدا را خشمگین کند تا مردم را خشنود سازد خداوند کسانی را که مداح ویند بیدگوئی او وادارد.

(۷) یک خصلت نجات بخش است -

حدیث را به پیغمبر میرساند که فرماید خدای تبارک و تعالی فرماید ای فرزند آدم در آنچه بتو دستور دادم مرا اطاعت کن و مصلحت خود را بمن میاموز.

شرح -

یعنی آنچه صلاح تو است در اطاعت اوامر من پیش بینی شده باید مصلحت خود را در آن بجوئی.

(۸) یک خصلت افضل امور دین است -

رسول خدا فرمود فضل دانش نزد خدا از فضل پرستش بیش است و افضل دین شما ورع است.

(۹) جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع یک خصلت با یک خصلت دیگر

رسول خدا فرمود جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع حلم با علم.

(۱۰) یک خصلت شرف دنیا و آخرت است -

رسول خدا فرمود همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است.

(۱۱) اعلم مردم کسی است که خصلتی را با خصلتی جمع کند -

سؤال شد امیر المؤمنین از اعلم مردم، فرمود کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند.

(۱۲) حقیقت سعادت یکی است و حقیقت شقاوت یکی

- علی علیه السلام فرمود حقیقت سعادت مندی آنست که کار انسان بسعادت پایان پذیرد و حقیقت شقاوت آنست که پایان کار انسان شقاوت باشد

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۵

شرح -

کارهای انسان و احوال او در معرض تبدل است و برای گنه‌کار همیشه راه توبه و رجوع به حق باز است و نیکوکار همیشه در معرض لغزش و گمراهی است و وصول به نتیجه بعد از طی تمام طریق است اینست که سعادت و شقاوت در پایان کار معلوم می‌شود چه بسا اشخاصی که عمری بعبادت گذرانیده و در آخر کار دچار لغزش گردیده و بی‌ایمان از دنیا رفته‌اند.

۱۳ - مردم بیک خصلت مستحق ثواب یا دچار عقاب میشوند -

امام چهارم فرمود در همه روز زبان پسر آدم بر سائر اعضایش متوجه می‌شود، می‌گوید حال شما چطور است؟ می‌گویند اگر تو بگذاری خوب است می‌گویند در باره ما خدا را منظور دار او را قسم میدهند و می‌گویند همانا بسبب تو درک ثواب میکنیم و بسبب تو دچار عقاب میشویم.

۱۴- یک خصلت بهترین جهاد است-

سؤال شد جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه از حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده که بهترین جهاد کلمه عادلانه ایست در برابر پیشوای ستم کار، این چه معنی دارد؟ فرمود مقصود اینست که در صورتی که از او بپذیرد باندازه فهمش باو دستور دهد و گر نه تکلیفی ندارد.

۱۵- سخت ترین چیزها یک خصلتی است که نمیشود از آن پرهیز کرد مگر بترک یک خصلت-

امام ششم فرمود، حواریین بحضرت عیسی بن مریم عرض کردند ای معلم نیکی بفرمائید کدام چیز سخت تر است. فرمود سخت ترین چیزها خشم خدای عز و جل است، عرض کردند بچه چیز از خشم خدا پرهیز می‌شود؟ فرمود باینکه خشم نکنید و عرض کردند مبدأ خشم چیست؟ فرمود تکبر و جباری و حقیر شمردن مردم.

۱۶- شرافت مؤمن در یک خصلت است و عزتش در یک خصلت-

امام ششم فرمود شرافت مؤمن در نماز شب است و عزت او در رفع آزار از مردم. رسول خدا بجبرئیل گفت مرا موعظه کن. عرض کرد ای محمد هر چه خواهی زنده باش آخر میمیری، هر چه را خواهی دوست داشته باش که از او جدا میشوی، هر کاری میخواهی بکن که بآن برخورد میکنی، شرافت مؤمن نماز شب است و عزت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۶

مؤمن صرف نظر از عرض مردم. سهل بن سعد گوید جبرئیل حضور پیغمبر آمد و عرض کرد ای محمد هر چه خواهی زنده باش آخر میمیری هر چه خواهی دوست داشته باش که از آن جدا میشوی؛ هر کاری میخواهی بکن که بدان جزا داده میشوی و بدان که شرف مرد شب‌زنده‌داریست و عزتش بی‌نیازی از مردم است.

رسول خدا فرمود شرافتمندان امت من حافظین قرآن و شب‌زنده‌دارانند.

۱۷- یک خصلت کلید هر شریست-

امام ششم فرمود غضب کلید هر شریست

۱۸- یک خصلت عدالت است-

امام ششم فرمود دوست دارید برای مردم آنچه برای خود دوست می‌دارید.

۱۹- یک خصلت است که صاحب آن بحکمیت آن خشنود است-

امام ششم فرمود هر کس خودش بانصاف با مردم رفتار کند بحکمیت آن از طرف دیگران خشنود است

۲۰- کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است

سؤال شد از امام ششم که کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود آنست که بخود اختصاص ندهد چیزی را که برادر

بآن محتاج‌تر است

۲۱ با یک خصلت بخدا نزدیک شوید

- امام ششم فرمود تقرب جوئید بخدا بهم دردی با برادرانتان

۲۲ خدا بندگان را بیک خصلتی آزمایش کرده که از همه امتحانات سخت‌تر است

- امام ششم فرمود خدا بندگان را بچیزی سخت‌تر از پول دادن امتحان نکرده.

۲۳- یک خصلت ثمره نیکوکاریست-

حمران بن اعین گوید شنیدم امام پنجم میفرمود هر چیزی ثمره‌ای دارد و ثمره نیکوکاری و احسان زود فراهم کردن چراغ است شرح مقصود اینست که برای پذیرائی مهمان زودتر چراغ افروخته شود ۲۴ یک خصلت ایمان بنده را پایدار میکند و یک

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۷

۲۴- خصلت ایمان را از دلش میبرد-

ابان بن سوید گوید بامام ششم عرض کردم چیست که ایمان را در بنده پایدار میکند فرمود آنچه ایمان بنده را پایدار میکند ورع است و آنچه ایمان را از دلش میبرد طمع است

۲۵- یک خصلت وقار را از بین میبرد

- امام هفتم فرمود شتاب در راه رفتن وقار مؤمن را سلب میکند.

۲۶- یک نیکی که سرآمد نیکی‌ها است و یک حق شناسی که سرآمد حق شناسی‌هاست

پیغمبر «ص» فرمود فوق هر نیکی نیکی است تا شخص در راه خدای عز و جل کشته شود، چون در راه خدا کشته شد بالاتر از آن نیکویی نیست و فوق هر حق شناسی دیگریست تا شخص پدر یا مادر خود را بکشد، چون یکی از آنها را کشت بالاتر از آن حق شناسی نیست

۲۷- برای صاحب یک خصلت ضمانت شده که فقیر نشود

- ابراهیم بن میمون گوید شنیدم امام ششم میفرمود من ضمانت میکنم که هر کس باقتصاد عمل کند فقیر نشود شرح اقتصاد اینست که باندازه قدرت خود کار کند و تحصیل ثروت نماید و باندازه در آمد و عایدی خود خرج کند، در این صورت هرگز فقیر نخواهد شد.

۲۸- یک خصلت مروت خانواده پیغمبر است-

زراره گوید شنیدم امام ششم میفرمود ما خانواده‌ای هستیم که مردانگی ما گذشت از کسی است که بما ستم کرده

۲۹- یک خصلت از مردانگی است-

رسول خدا (ص) فرمود اصلاح مال از مردانگی است

۳۰- یک خصلت برای مرد شریف بد است

معاویة بن وهب گوید امام ششم در مدینه مرا دید که سبزی حمل میکردم، فرمود برای شخص شریف بد است که چیز پست را حمل کند و باین سبب جرات مردم باو باز شود

۳۱- خدا یک خصلت را دوست میدارد و یک خصلت را دشمن-

امام ششم فرمود میانه روی را خدا دوست میدارد و اسراف را دشمن میداد حتی باین که هسته خرما را دور بریزی با اینکه می‌شود آن را بمصرفی رسانید و حتی ریختن ما زاد آبی که میخوری

۳۲- کسی که یک خصلت را متحمل شود شکر نعمت نکند

امام ششم فرمود کسی که جفا و بی‌احترامی را تحمل کند نعمت را شکر نمیکند شرح مقصود اینست

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۸

که احساس سالم همچنان که از احسان خوشوقت می‌شود و در مقام عوض و شکرگزاری بر می‌آید همین طور از حق کشی نسبت باو متأثر و خشمناک می‌شود ولی شخص بی‌مبالا و بی‌وجدان بهیچ طرف اهمیت نمیدهد

۳۳- کسی که برای یک خصلت خشمگین نشود شکر خصلت دیگری را هم نمیکند

امام ششم فرمود کسی که ناسپاسی در حقش او را خشمگین نکند شکر نعمت را هم نخواهد کرد.

۳۴- یک خصلت از تواضع است

- امام ششم فرمود از تواضع است که بهر کس بر خوردی سلام کنی

۳۵- یک خصلت نزدیک بکفر است و یک خصلت در شرف غلبه بر قضا و قدر

- رسول خدا فرمود فقر نزدیک است کفر باشد و حسد در مقام اینست که بر قضا و قدر غالب شود.

شرح

مقصود از فقر حاجت شدید است که انسان را تا حد کفر بخلاف میکشاند و حس حسد شخص حسود را بر علیه محسود و امی دارد تا جایی که نزدیک است مقدرات او را تغییر دهد.

۳۶- یک خصلت ملت‌های گذشته را هلاک کرده.

ابی الحسن حذاء گوید شنیدم امام ششم به ابو العباس بقباق میگفت چه چیز تو را از حج بازداشت؟ عرض کرد کفالتی که متعهد شده بودم فرمود ترا بکفالت چه، نمیدانی کفالت همانی است که ملت‌های گذشته را هلاک کرده.

۳۷- شهید شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر یک خصلت که جز یکی از سه امر کفاره‌ای ندارد

- امام ششم فرمود شهادت در راه حق کفاره هر گناهی است مگر وام که کفاره‌ای ندارد جز بدهکار آن را اداء کند یا رفیقش از جانب او بپردازد یا طلبکار از آن گذشت کند

۳۸- خدای تبارک و تعالی برای محمد «ص» و امتش هدیه‌ای فرستاده که بهیچ کدام از امتها نداده

رسول خدا فرمود که خدای تبارک و تعالی برای من و امتم هدیه‌ای فرستاده که بهیچ کدام از امتها نداده، این احترامی است که بمانده عرضه کردند چیست آن هدیه؟ فرمود افطار روزه و نماز شکسته در حال مسافرت، هر کس عمل نکند هدیه خدای عز و جل را پس داده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۶۹

۳۹- هر کس بخواند خیر خانه‌اش فراوان گردد در سر غذایش خصلتی را انجام دهد امیر المؤمنین فرمود

هر کس خوشش آید که خیر خانه‌اش بسیار شود باید در سر غذا دستهای خودش را بشوید

۴۰- چون خدا بنده‌ای را دوست دارد بوی نظر کند و چون نظر کرد یکی از سه چیز باو تحفه دهد

امام پنجم فرمود چون خدا بنده‌ای را دوست داشت نظری باو نماید و چون باو نظر کرد یکی از سه چیز باو تحفه دهد یا درد سر یا تب یا درد چشم

۴۱- قیامت برای پرهیزکاران شادی است

امام ششم فرمود قیامت عروسی اهل تقوی است شرح چون که در روز قیامت مردمان با تقوی نتیجه اعمال خیر خویش را دریافت میکنند و با سرور و شادی وارد بهشت می‌شوند و بوصال حوریان عنبر سرشت میرسند

۴۲- برای یک خصلت مرگ محبوب نیست

شخصی حضور پیغمبر رسید، عرض کرد چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود مال داری؟

عرض کرد بلی، فرمود از پیش آن را بگور خویش فرستادی، عرض کرد نه، فرمود از اینجاست که مرگ را دوست نداری.

۴۳- یک خصلت شبیه ضد خود است

- امام ششم فرمود خداوند یقین خالصی را چون شک خالصی نیافریده مانند مرگ که هر کسی بدان معتقد است و کمتر کسی در فکر آنست.

۴۴- بدترین مردم آنانند که برای خصلتی در آنها احترام میشوند

پیغمبر فرمود بدترین کسان من آنانند که از ترس شر آنها احترام می‌شوند هلا کسی که مردم از ترس او را احترام نهند از من نیست

۴۵- یک خصلت در دنیا زهد است و یک خصلت شکر هر نعمتی است

امیر المؤمنین فرمود قبول شدن عمل را از خود عمل بیشتر اهمیت بدهید، در دنیا زهد کوتاه کردن آرزو است و شکر هر نعمتی کناره‌گیری از حرام‌های الهی است کسی که تن خود را تعب داد خدای خود را خشنود کرد و کسی که تن خود را تعب نداد معصیت خدا را نمود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۰

۴۶- هیچ چیز بزدان طولانی از زبان سزاوارتر نیست

امیر المؤمنین فرمود زبان خود را از همه چیز بیشتر زندانی کنید

۴۷- کسی که آرزو را دراز کرد بد عمل شد

- علی (ع) فرمود کسی که آرزو را دراز کرد عملش بد شد.

۴۸- همیشه مرد مسلمان نیکوکار نوشته می‌شود تا خاموش است

از امام ششم روایت شده که بنده مؤمن تا خاموش است نیکوکار نوشته می‌شود و چون سخن گفت اگر خوب بگوید نیکو کار نوشته می‌شود و اگر نه بدکار.

۴۹- یک خصلت است که هر کس بجا آرد خدای عز و جل او را از ترس روز قیامت آسایش دهد

رسول خدا فرمود هر کس خویش را بجای مردم دشمن دارد خدا او را از ترس قیامت ایمن گرداند.

۵۰- یک خصلت راس خرد است رسول خدا فرمود

: راس خرد بعد از ایمان بخدای عز و جل اظهار دوستی با مردم است.

۵۱- اورع مردم، اعبد مردم ازهد مردم، زحمت کش ترین مردم امام ششم فرمود:

اورع مردم کسیست که در مورد شبهه توقف کند اعبد مردم کسیست که واجبات را بجا آورد، ازهد مردم کسیست که حرام را ترک کند زحمت کش ترین مردم کسیست که گناه نکند.

۵۲- پشیمانی همان توبه است.

امام پنجم فرمود پشیمانی همان توبه است.

۵۳- کسی که از مال دنیا بیش از قوت بدست آرد.

مردی حضور امیر المؤمنین از حاجت شکایت کرد؛ باو فرمود بدان که هر چه از دنیا بدست آوری بیش از قوت خود همانا در آن خزینه دار دیگرانی.

۵۴- یک خصلت شایان وصیت است.

امام پنجم فرمود چون وفات پدرم علی بن الحسین در

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۱

رسید مرا بسینه چسبانید و فرمود پسر جانم بتو وصیت میکنم همانی را که وقت مرگش پدرم بمن وصیت کرد و یادآور شد که پدرش او را بدان وصیت کرده ای پسر جانم بترس از ستم بر کسی که جز خدا یاوری ندارد.

۵۵- خصلتی موجب طرد است و خصلتی موجب وصل است.

حذیفه بن منصور گوید از امام ششم شنیدم که جمعی از قریش مدارا و سازش با مردم را کم کردند و از قریش رانده شدند و جمعی از دیگران با مردم خوش رفتاری کردند و بخانواده رفیع پیوستند، سپس فرمود کسی که دست خود را از اذیت مردم واگیر همانا یک دست از آنها واگرفته و در عوض دستهای بسیار از او واگیرند.

۵۶- یک خصلت بر اهل دنیا سنگین است و یک خصلت بر آنها سبک.

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام پنجم فرمود کار خیر بر اهل دنیا سنگین است باندازه سنگینی آن در میزان عملشان در روز قیامت و کار بد بر دنیا داران سبک است باندازه سبکی آن در میزان آنها در روز قیامت.

۵۷- شرافت خانواده، نیست مگر با یک خصلت. کرمی نیست مگر با یک خصلت.

امام چهارم فرمود برای نژاد قریش و سائر عرب شرافتی نیست مگر بتواضع و کرمی نیست مگر با پرهیزگاری و عملی نیست مگر با نیت انجام شود و عبادتی نیست مگر بمسئله دانی هلا دشمن‌ترین مردم نزد خدا کسیست که خود را پیرو پیشوائی داند و رفتار او را نداشته باشد.

۵۸- یک خصلت چهار منفعت دارد.

امام ششم فرمود سرمه موی را برمی‌آورد و اشک را می‌خشکاند و آب دهن را شیرین میکند و دیده را جلا میدهد.

۵۹- چون خدا بنده‌ای را دوست دارد ببلائی بزرگش گرفتار کند رسول خدا فرمود

در برابر بلائی بزرگ پاداش بزرگ است، چون خدا بنده‌ای را دوست دارد ببلائی بزرگش گرفتار کند، هر که راضی باشد خدا از او راضی است و هر که بد دارد بلا را دچار سخط گردد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۲

۶۰- یک خصلت درد بواسیر آورد

- امیر المؤمنین فرمود طول جلوس بر سر بیت الخلاء موجب مرض ناسور است.

۶۱- دستی که انگشتر آهن بر اوست پاک نیست

- رسول خدا فرمود پاک نیست دستی که انگشتر آهن در او است. شرح ظاهراً مقصود از این ناپاکی زنگ و میکروبی است که از ملاقات آهن با رطوبت تولید می‌شود و ممکن است با غذا آلوده شود و موجب بیماری گردد

۶۲- کسی که پیش از سلام شروع بکلام کند پاسخش ندهید.

رسول خدا فرمود کسی که پیش از سلام شروع بکلام کند پاسخش ندهید، فرمود بطعام خود دعوت مکن هیچ کس را تا سلام کند.

۶۳- یک خصلت است که هر که بجا آرد یا آن خصلت برایش بجا آورده شود از دین محمد بیزار شده.

امام ششم فرمود هر کس کهانت کند یا بخواهد او دیگری برایش کهانت کند هر آینه از دین محمد بیزار شده.

«راوی گفت» گفتم پس قیافه چطور است؟ فرمود دوست ندارم بآنها مراجعه کنی اگر چه گفتار آنها قریب بواقع است، فرمود قیافه‌شناسی یک مازادی است از نبوت که بدست مردم افتاده.

شرح کهانت یک طریقه غیب گوئی بوده مانند رمالی و فال بینی که در عربهای جاهلیت مرسوم بوده اشخاصی که خود را کاهن می‌نامیدند مدعی بودند که با جن رفاقت دارند و بتوسط آنها از غیب مطلعند و باین بهانه مردم را بخود جلب میکردند و در مشکلات و نزاعهای آنها حکومت مینمودند پیغمبر اسلام از این امر سخت قدغن فرمود و کاهنان را تکذیب کرد زیرا علم غیب منحصر بخدا است و حتی خود پیغمبر هم از علم غیب خبر نمیداد جز همان آیات قرآن که از خدا باو نازل میشد، قیافه‌شناسی عبارت از اینست که از علامات خلقت انسان نسب و اخلاق او را میفهمند، این علم هم پیش شرع اسلام اعتباری ندارد و اعتماد بآن بر خلاف مقررات اسلامی که نسب را بفراش معین میکند جائز نیست مقررات آن موجب ظن است ولی ظنی که اعتبار ندارد.

۶۴- از مثلهای پیغمبران جز یک کلمه باقی نیست.

امام هفتم فرمود از مثلهای پیغمبران باقی نمانده جز یک کلمه و آن این است که چون حیا نکردی هر چه خواهی عمل بکن سپس فرمود این کلمه در بنی امیه است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۳

۶۵- هر گاه خدا خیر خواه بنده‌ای باشد بزودی او را در دنیا عقوبت میکند و هر گاه بدخواه بنده‌ای باشد عقوبتش را تأخیر میکند.

امام ششم فرمود هر گاه خدا خیرخواه بنده‌ای باشد بزودی او را در دنیا عقوبت میکند و هر گاه بدخواه بنده‌ای باشد گناهانش را برای او نگاه میدارد تا در روز قیامت به او کیفر دهد.

شرح مقصود از قسم اول بنده مؤمن فاسق العمل است خداوند او را زود عقوبت می‌کند تا تنبیه شود و توبه کند و مقصود از قسم دوم بنده منافق و بی‌ایمانست که خداوند در دنیا باو مهلت میدهد تا مغرور شود و این هم خود یکنوع عقوبتی است که مستحق آنست.

۶۶- بر حسودان که دشمنان نعمت حقند شکبیا باش.

امام ششم فرمود؛ صبر کن بر دشمنان نعمت الهی یعنی حسودان زیرا نمیتوانی بکسی که خدا را در باره تو معصیت میکند پاداشی بهتر از این بدهی که خدا را در باره او اطاعت کنی.

۶۷- پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک شجره آفریده شده‌اند.

رسول خدا فرمود، مردم از شجره‌های چندی خلق شده‌اند و من و پسر ابی طالب از یک شجره خلق شدیم اصل من علی و فرعم جعفر است.

۶۸- یک خصلت شکر هر نعمتی است.

عمر بن یزید گوید شنیدم امام ششم میفرمود شکر هر نعمتی هر چه هم بزرگ باشد اینست که خدا را حمد کنی.

۶۹- دین همان محبت و دوستی است.

سعید بن یسار گوید امام ششم بمن فرمود نیست دین مگر محبت زیرا خدای عز و جل میفرماید بگو اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست دارد.

۷۰- چون مؤمنی با مؤمنی مصافحه کند بیگناه از هم جدا شوند.

امام پنجم فرمود چون مؤمنی با مؤمنی مصافحه کند بدون گناه از هم جدا شوند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۴

۷۱- یک خصلت دلها را زنده کند.

امام پنجم فرمود ای فضیل حدیث ما دلها را زنده کند.

۷۲- با یک خصلت امر حجت‌های خدا احیاء می‌شود.

خثیمه گوید امام پنجم بمن فرمود یک دیگر را در خانه‌های خود دیدن کنید زیرا این خودش رواج میدهد امر ما را، رحمت کند خدا بنده‌ای را که زنده کند امر ما را

۷۳- چیزی خدا نیافریده که چشم را بهتر روشن کند از یک خصلت.

محمد بن مروان گوید امام ششم بمن فرمود که پدرم بمن گفت فرزند جانم خدا چیزی نیافریده که چشم پدرت را روشن تر کند از تقیه

۷۴- نه دهم دین در یک خصلت است.

ابی عمر عجمی گوید امام ششم بمن گفت ای ابو عمر همانا نه دهم دین در تقیه است کسی که تقیه نکند دین ندارد، تقیه در هر موردی مشروع است مگر در شرب می خرما و مسح بر روی موزه.

شرح مقصود از تقیه موافقت با مخالفت مذهب است در اعمال دینی او که بر خلاف حق است در صورتی که مخالفت او و انجام وظیفه اصلی موجب ضرر شود و از حکم تقیه آشامیدن نبیذ و مسح وضوء روی موزه استثناء شده باعتبار اینکه این دو عمل در مذهب مخالفین بطور حتم نیست و ترک آن موجب ظهور عقیده و جلب ضرر نمیشود.

۷۵- کسی که بقضاء راضی باشد یا از آن دلتنگ شود.

امام ششم فرمود هر کس بقضای الهی راضی باشد قضا بر او جاری شود و پیش خدا اجر دارد و هر کس از آن دلتنگ باشد قضا بر او جاری شود و اجرش ضایع شود.

۷۶- یک خصلت است که در برابر آن شتران سرخ مو هم محبوب نیست.

امام چهارم فرمود من دوست نداشتم که بجای این وضع مظلومیت و خواری نفسم بهترین ثروت دنیا را داشته باشم و هیچ جرعه‌ای نوشیدم که خوشگوارتر باشد از جرعه خشمی که بطرف خود تلافی آن را نکرده باشم.

۷۷- یک خصلت روزی را فراوان کند ابی عوف عجلی گوید

از امام ششم شنیدم که میفرمود دست شستن پیش از غذا و بعد از آن روزی را فراوان میکند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۵

۷۸- یک خصلت از گناهانیست که آمرزیده نمیشود

امام پنجم فرمود از گناهانی که آمرزیده نمیشود اینست که شخص میگوید کاشکه من جز باین عمل مؤاخذه نمی‌شدم شرح چون که مفاد این کلام کوچک شمردن سائر گناهان یا عجب بنفس است.

۷۹- یک خصلت مورث نفاق و در دنباله آن فقر است گوید

از امام ششم شنیدم که میفرمود غنا و آوازه‌خوانی سبب نفاق و فقر است.

۸۰- اولین تحفه‌ای که بمؤمن عطا می‌شود

؛ اسحق بن عمار گوید بامام ششم عرض کردم اول تحفه‌ای که بمؤمن عطا می‌شود چیست؟ فرمود آمرزش کساناست که جنازه او را تشییع میکنند»

۸۱- بنده‌ای که هیچ حسنه ندارد روز قیامت برای یک خصلتی آمرزیده می‌شود

- امام ششم فرمود روز قیامت بنده‌ای را برای حساب می‌آورند و حسنه‌ای ندارد باو گفته می‌شود یاد آوری کن آیا حسنه‌ای داری یاد آوری میکند و عرض میکند پروردگارا هیچ حسنه‌ای ندارم جز اینکه فلان بنده مؤمنت بمن عبور کرد از او آبی خواستم بمن آبی داد، وضو ساختم و نماز خواندم برای تو، پروردگار تبارک و تعالی میفرماید تو را آمرزیدم بنده مرا ببهشت ببرید.

۸۲- سر همه گناهان یک خصلت است

امام ششم فرمود دوستی دنیا سر همه خطاهاست.

۸۳- چقدر قبیح است که شخص بی‌آبرو وارد بهشت شود نجم گوید

امام پنجم بمن فرمود همه شما در بهشت با ما هستید جز اینکه چقدر زشت است که مردی از شما بی‌آبرو وارد بهشت شود عرض کردم قربانت این ممکن است فرمود آری فرج و شکم خود را حفظ نکرده باشد.

۸۴- یک خصلت است که هر کس بجا آورد مستوجب رحمت خدای عز و جل گردد

امام ششم فرمود مدرک خدا رحمت کند بنده‌ای را که محبت مردم را بخود جلب کند و نقل کند برای آنها آنچه را میفهمند و واگذارند آنچه را منکر شوند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۶

۸۵- خصلتی است که هر که عمل کند خیر خانه‌اش فراوان می‌شود

- امیر المؤمنین فرمود هر کس میخواهد خیر خانه‌اش فراوان شود باید پیش از خوراک دستش را بشوید.

۸۶- در موضوع کسی که تندرستی او بر بیماریش غالب آمده و با چیزی معالجه کند و بمیرد

امام ششم فرمود کسی که در حال صحت مزاج خود را معالجه کند و بمیرد من از او بخدا بیزارم.

۸۷- مؤمن از یک خصلتی روگردانست

عبد الواحد بن مختار گوید از امام پنجم پرسیدم از بازی شطرنج فرمود مؤمن از بازی روگردانست.

۸۸- هیچ چیز مانند یک خصلت ایمان را نابود نمیکند

رسول خدا فرمود هیچ چیز مثل بخل ایمان را نابود نمیکند، فرمود بخل یک جنبشی دارد چون جنبش مورچه و شعبه‌هائی دارد چون شعبه‌های شرک.

۸۹- کسی که نمیرد تا جانشین خود را ببیند سعادتمند است

موسی بن بکر واسطی گوید بامام هفتم عرض کردم شخصی بیسر یا دخترش میگوید پدر و مادرم قربانت شما اشکالی در آن می‌دانید؟ فرمود اگر پدر و مادرش زنده باشند این کلمه ناسپاسی آنها است و اگر مرده باشند عیب ندارد، سپس فرمود پدرم میگفت کسی که نمیرد تا جانشین خود را ببیند سعادتمند است و بخدا که خدا جانشین مرا بمن نموده

۹۰- حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است

امام ششم فرمود حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است.

۹۱- همین نصرت خدا برای مؤمن کافی است که ببیند دشمنش در معصیت است

امام ششم فرمود همین نصرت الهی برای مؤمن بس است که ببیند دشمنش مشغول معصیت خدا است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۷

۹۲- هدیه کینه را میبرد

امام ششم فرمود هدیه پیش از حاجت خوبست، فرمود بهم هدیه بدهید تا دوست هم باشید زیرا هدیه کینه‌ها را میبرد.

۹۳- خوشا بحال بنده خواب آلوده

امام ششم فرمود خوشا بحال بنده خواب آلوده که میشناسد مردم را و بحسب ظاهر با آنها معاشرت میکند و با کردار آنها از روی دل همراه نیست، آنها را در ظاهر شناخته ولی در باطن او را نشناخته‌اند.

۹۴- یک خصلت مرد را در قیامت فقیر دارد

رسول خدا فرمود که مادر سلیمان گفت پرهیز کن از خواب بسیار در شب زیرا خواب بسیار در شب شخص را در قیامت فقیر میدارد.

۹۵- کدخدایان بهشت یک دسته‌اند

رسول خدا فرمود دانایان قرآن کدخدایان اهل بهشتند.

۹۶- رسول خدا یک بار یک بار وضوء میساخت

ابن عمر گوید رسول خدا اعضاء وضوء را یک بار یک بار می‌شست.

۹۷- بهتر از بهتر یک خصلت است

امام دوم فرمود بهتر نیکوئیها حسن خلق است.

۹۸- پیغمبر برای یک خصلت دعای خود را ترک کرد

رسول خدا فرمود هر پیغمبری نزد خدا یک دعای خصوصی داشت که آن را درخواست کرد و سؤالی نمود و من دعای خود را ذخیره کردم برای شفاعت امتم در روز قیامت.

۹۹- بهترین عبادت خصلتی و بهترین دین خصلتی است

رسول خدا فرمود بهترین عبادت مسأله دانی است و بهترین دین داری ورع است.

۱۰۰- چیزی که خودش بسیار و عمل‌کننده‌اش کمست

رسول خدا فرمود کار خیر بسیار است و عمل‌کننده‌اش کم است.

۱۰۱- یک خصلت نصف دین است

رسول خدا فرمود حسن خلق نصف دین است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۷۸

۱۰۲- بهترین چیزی که بمسلمان عطا شده یک خصلت است

برسول خدا عرض شد بهترین چیزی که بمرد مسلمان عطا شده چیست؟ فرمود حسن خلق.

۱۰۳- پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شده‌اند

رسول خدا (ص) فرمود من و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شدیم

۱۰۴- صلاح بنده در صلاح یک عضو جسد اوست

نعمان بن بشیر میگوید شنیدم رسول خدا میفرمود در تن انسان یک پاره گوشت لطیف است که چون صحیح باشد همه تن صحیح و سالم است و چون بیمار گردد بواسطه آن همه تن بیمار شود و تباه گردد و آن دل است رسول خدا فرمود هر گاه دل انسان پاک باشد تنش پاک است و هر گاه دل پلید باشد تن پلید است.

شرح دل مرکز عقیده و احساسات انسان است که مبدء اعمال و حرکات اویند صحت دل عبارت از عقائد درست و احساسات پاک است در این صورت همه تن صحیح و پاک است یعنی هر عملی از هر عضوی صادر شود مفید و معقول و عادلانه است، بیماری و پلیدی دل عقائد کج و احساسات بد است که در این صورت اعمالی که از انسان صادر می شود اعمال شرارت و بدی و ظلم است.

۱۰۵- شخصی بیک خصلت وارد بهشت می شود

رسول خدا فرمود بنده ای وارد بهشت می شود بواسطه یک شاخه خاری که در سر راه مسلمانان بوده و آن را پاک کرده است.

۱۰۶- کسی که از دو خصلت خوشش می آید بیک خصلت عمل کند انس بن مالک گوید

از پیغمبر شنیدم کسی که از وسعت رزق و تأخیر مرگ خوشش می آید صله رحم کند.

۱۰۷- رسول خدا بیک سلام نماز را تمام میکرد

- انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا با یک سلام از نماز خارج میشد.

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۹

باب خصلت های دوگانه:

۱- خدای یگانه را بدو خصلت بشناسید

از امام ششم روایت شده که فرمود شنیدم از پدرم که از پدرش نقل میکرد مردی حضور امیر المؤمنین ایستاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین بچه دلیل خدای خود را شناختی فرمود بفسخ عزیمت و شکست همت، چون که گاهی همت گماشتم بر امری و میان من و مقصودم حاصل شد و تصمیم گرفتم و قضاء با تصمیم مخالفت کرد، از اینجا دانستم تدبیر بدست دیگری است، عرض کرد چگونه نعمت او را شکر کردی، فرمود نگاه کردم ببیلای او که از من دور کرد، و دچار دیگری نمود از این جا دانستم که بمن نعمت بخشوده و او را شکر میکنم، عرض کرد از چه رو ملاقات وی را دوست داری فرمود چون دیدم فرشتگان و پیغمبران و انبیاء خود را بمن ارزانی داشته دانستم کسی که باین دین مقدس مرا گرامی داشته هرگز فراموشم نکند پس ملاقات او را دوست داشتم.

۲- پیغمبر فرمود دو کار نیک است که دوست ندارم احدی در آنها با من شرکت کند

یکی وضوی من است که جزو نماز من محسوبست و دیگری صدقه من است که میخواهم با دست خود بدست سائل گذارم زیرا که آن در دست خدا قرار میگیرد.

۳- دو غریب باید پذیرائی شوند

رسول خدا فرمود: دو غریبند که باید آنها را پذیرائی کنید، سخن حکیمانه‌ای که از سفیه سرزند آن را بپذیرید و سخن سفیهانه‌ای که از حکیمی سرزند از آن درگذرید.

۴- وضو را باطل نکند مگر آنچه از دو طرف خارج شود

ابی بصیر مرادی گوید از امام ششم پرسیدم از حجامت و قی و هر خونی که روان گردد فرمود وضو ندارد همانا وضو از آنی باید که از دو طرف اسفل که بعنایت الهی است خارج می‌شود. مصنف کتاب ادام الله عزه گوید مقصود بول و غایط و باد و منی است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۰

۵- دو نعمت در معرض کفرانند

رسول خدا فرمود، دو نعمت در معرض کفرانند امنیت و سلامتی.

۶- دو خصلت برای بیشتر مردم فتنه‌انگیزند

رسول خدا فرمود بیشتر مردم از دو خصلت در فتنه واقع میشوند و آنها تندرستی و بیکاری است.

۷- خاموشی و پیاده رفتن بخانه خدا از همه عبادات بهتر است

امام ششم فرمود عبادت نشده خداوند بچیزی که بهتر از خاموشی و پیاده رفتن بخانه او باشد.

۸- دو کس امر بمعروف میشوند

امام ششم فرمود همانا امر بمعروف و نهی از منکر میشوند مؤمنی که پند پذیرد یا نادانی که یاد بگیرد و عمل کند، اما کسی که تازیانه و شمشیر دارد مورد این حکم نیست.

۹- کفر دو پر دارد

امام ششم فرمود کفر دو پر دارد و آنها بنی امیه و خانواده مهلب می‌باشند.

شرح

خانواده مهلب از بزرگان بنی شیبان بودند که طرفداران بنی امیه بشمار میرفتند و از طرف آنها فرمانده و حکام قشون و ولایات بودند و با شورشیان می‌جنگیدند و مهلب بن ابی صفره و یزید بن مهلب از مشاهیر آنها هستند

۱۰- خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرده

: رسول خدا «ص» فرمود خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرد و مرا در قسم بهتر قرار داد و آن نیمه را هم سه قسمت کرد و من در بهترین قسمتها بودم سپس قریش را از میان عرب برگزید، سپس بنی هاشم را از میان قریش برگزید سپس فرزندان عبدالمطلب را از بنی هاشم برگزید، سپس مرا از بنی عبدالمطلب برگزید شرح ظاهرا مقصود از دو قسمت اول جن و انس باشند زیرا این دو طایفه افراد عاقل و مکلف و با شرافت زمین میباشند و مقصود از تقسیم دوم تقسیم انسان است بزرگ پست و سیاه پست و سفید پست که قسم سوم اشرف اقسام دیگر است و شامل عرب می‌شود یا مقصود اولاد سام و حام و یافت است که مطابق بعضی اخبار همه افراد بشر راجع باین سه دسته‌اند و اولاد سام که اشرف آنهاست شامل عرب می‌شود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۱

۱۱- دو صنف امت اگر صالح باشند امت صالح میشوند و اگر فاسد شوند امت فاسد میشوند

- امام ششم از قول پدرش فرمود که رسول خدا فرمود دو صنف از امت من چون صالح باشند امت من صالحند و چون فاسد شوند امت من فاسد میشوند، سؤال شد یا رسول الله کدامند؟ فرمود فقهاء و امراء

۱۲- خدا را در باره دو ضعیف بی‌آئید

- امام ششم فرمود خدا را در باره دو ضعیف واپائید مقصود او کودک بی‌پدر و زنها است.

۱۳- مزد کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را کفالت کند.

امام ششم فرمود کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نان بدهد او را از آتش نگاه دارند

۱۴- دو مرد بوی بهشت را نمیشوند.

رسول خدا فرمود بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه دریافت شود و عاق والدین و دیوث او را نیابند، عرض شد یا رسول الله دیوث کیست؟ فرمود کسی که زنا زنا دهد و بداند.

۱۵- آنچه در باره شخص دو زبان آمده

- رسول خدا فرمود شخص دو زبان را در قیامت می آورند و زبانش از پشت سرش درآمده و زبان دیگری از جلوش افتاده و آتش میارند تا او را آتش زنند و فریاد شود اینست که در دنیا دو رو و دو زبان بوده، در روز قیامت این طور معروف می شود.

رسول خدا فرمود بدترین مردم پیش خدای عز و جل روز قیامت دو رو است. روز قیامت دو زبان از آتش دارد، ابی یعقوب گوید شنیدم امام ششم میفرمود کسی که با مؤمنان بروی دوستی برخورد کند و پشت سر آنها بدگوید در روز قیامت وارد می شود با دو زبان از آتش.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۲

امام پنجم فرمود بدست بنده‌ای که دو رو و دو زبان باشد، مدح کند برادر دینی خود را در حضورش و بد گوید باو پشت سرش، اگر نعمت یابد باو حسد برد و اگر گرفتار شود او را یاری نکند.

۱۶- مردم دو دسته‌اند یکی آسوده میکند و یکی آسوده می شود.

رسول خدا فرمود مؤمن چون بمیرد از دنیا و گرفتاری آن آسوده شود و چون کافر بمیرد درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم را آسوده کند.

۱۷- مردم دو طائفه‌اند دانا و دانشجو.

امام ششم فرمود مردم دو طایفه‌اند دانا و دانشجو و دیگران پشه دم بادند و در آتشند.

۱۸- دو خصلت است که یکی گناهان را فراموش میکند و یکی دلها را سخت مینماید.

امام ششم از قول پدرش فرمود خدای تبارک و تعالی بموسی وحی فرستاد که بفرآوانی مال خرسند مباش و یاد مرا در هیچ حال وامگذار زیرا مال بسیار گناهان را فراموش کند و ترک ذکر من دلها را سخت نماید.

۱۹- دو خصلت امان از خوره‌اند.

امام ششم فرمود چیدن ناخن و گرفتن شارب در جمعه تا جمعه دیگر ایمنی از خوره است.

۲۰- بدو امر بزرگ باید دل داد.

ابو ذر از ترس خدا گریید تا از چشمش نالید بوی گفته شد ای ابا ذر دعا کن تا خدا چشمت را شفا دهد، گفت من از آن شغل مهمتری دارم، چشم را وجهه همت خویش نکرده‌ام، گفتند چیست که تو را از چشم عزیزت بخود مشغول کرده فرمود دو امر بزرگ بهشت و دوزخ.

۲۱- دنیا دو کلمه است و دو ریال.

ابو ذر در پهلوی خانه کعبه ایستاد و گفت من جندب پسر سکتم مردم دور او را گرفتند، فرمود اگر یکی از شما قصد سفری کند توشه لائق آن را تهیه بیند، سفر روز قیامت در پیش است نمیخواهید توشه لائق آن را بردارید مردی نزد او رفت و گفت ما را ارشاد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۳

کن، فرمود روز گرم روزه بدار برای ذخیره قیامت و حج کن برای کارهای بزرگ و در دل شب دو رکعت نماز گذار برای وحشت قبر سخن خیر بگو و از گفتار بد خاموش باش بر بیچاره‌ای صدقه بده ای بیچاره شاید از روز سخت نجات یابی دنیا را دو ریال بشناس ریالی که خرج عیال کنی و ریالی که بآخرت پیش فرستی ریال سوم ضرر دارد و سودی نمی‌دهد آن را مطلب، دنیا را دو کلمه بدان یک کلمه در طلب حلال و یک کلمه در تحصیل آخرت کلمه سوم ضرر دارد و نفعی ندارد گرد آن مگرد گفت غم روزی که بآن نرسیدم مرا میکشد.

۲۲- مرد تا دارای دو خصلت نشود فقیه نیست.

موسی بن اکیل گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مرد بصیر در دیانت نیست تا اینکه هوی و هوس را ترک کرده باشد و باک نداشته باشد که چه لباسی پوشیده و با چه چیز شکم خود را سیر کرده.

۲۳- خیر در زندگی نیست مگر برای دو مرد.

رسول خدا فرمود خیر در زندگانی نیست مگر برای دو کس، عالم مطاع و دانش آموز مطیع.

۲۴- در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس.

امام ششم فرمود در دنیا خیر نیست مگر برای یکی از دو کس، مردی که در هر روزی عمل نیکی بیفزاید و مردی که با توجه گناه خود را تلافی کند کجا توبه برای او فراهم می‌شود بخدا اگر سجده کند تا گردنش بیفتد خدا از او قبول نمی‌کند مگر بدوستی ما خانواده.

۲۵- علم دو علم است.

سلیم بن قیس هلالی گوید از علی «ع» شنیدم که میفرمود بابت طفیل ای ابی طفیل علم دو علم است علمی که باید مردم در آن تأمل کنند و آن علم دین است و علمی که جای تأمل و تفکر نیست و آن قدرت خدای عز و جل است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۴

۲۶- دو خصلت عجیب است.

روزی خدا را خوردن و خدائی را بغیر او بستن، امام ششم فرمود خدای تبارک و تعالی فرشته‌ای بزمین فرستاد و آن فرشته روزگاری در زمین بسر برد سپس باآسمان بالا رفت پس از او سؤال شد که چه دیدی گفت عجایب بسیاری دیدم و عجب از همه اینکه بنده‌ای را دیدم در نعمت تو میغلطد و روزی تو را میخورد و دعوی خدائی میکند از جرات او بر تو و از حلم تو بر او عجب کردم خدای عز و جل فرمود از حلم من عجب کردی عرضکرد بلی، فرمود من او را چهار صد سال مهلت دادم و رگی از او ندرزید و چیزی از دنیا نخواست مگر باو رسید و هیچ خوراک و شرابی بر او کم و زیاد نشد.

۲۷- امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدا هستند.

امام پنجم فرمود امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدای عز و جل میباشد هر که یاری آنها کند خدا او را عزت دهد و هر که آنها را واگذارد خدا او را واگذارد.

۲۸- بیشتر عبادت ابو ذر دو خصلت بود.

امام ششم فرمود بیشتر عبادت ابی ذر (ره) فکر کردن و عبرت گرفتن بود

۲۹- زنی که دو شوهر داشته در بهشت نصیب کدامست؟

از رسول خدا روایت شده که ام سلمه باو عرضکرد پدر و مادرم بقرابت زنی که دو شوهر دارد هر دو می‌میرند و بهشت میروند از کدام آنها است فرمود ای ام سلمه اختیار میکند خوش‌خلق تر و عیال دوست‌تر آنها را، ای ام سلمه خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۵

۳۰- دو دشمن که در موضوع پروردگار خود با هم جنگیدند»

نضر بن مالک گوید به حسین بن علی «ع» عرضکردم ای ابا عبد الله موضوع قول خدا که میفرماید دو دشمن در باره پروردگار خود با هم خصومت کردند بیان کن فرمود ما و بنی امیه در خدا نزاع کردیم ما گفتیم خدا درست فرموده و آنها گفتند خدا دروغ گفته ما و آنها در روز قیامت هم خصم یک دیگریم.

۳۱- جواد دو معنی دارد.

احمد بن سلیمان گوید مردی از امام هفتم در حال طواف پرسید که جواد را برای من بیان کن فرمود کلام تو دو وجه دارد اگر مقصود تو سؤال از مخلوق است جواد آن کس است که واجبات خود را ادا کند بخیل کسی است که بخل ورزد در ادای آنچه خدا بر او واجب کرده و اگر مقصود تو خالق است بدان که خدا اگر عطا کند جواد است و اگر منع کند جواد است زیرا اگر عطا کند بنده چیزی باو داده که حق نداشته و اگر منع کند چیزی از او دریغ داشته که حقش نبوده

۳۲- پول طلا و نقره هلاک کننده‌اند.

رسول خدا فرمود پول طلا و نقره هلاک کردند کسانی که پیش از شما بودند و شما را هم هلاک میکنند.

۳۳- طلا و نقره دو سنگند که مسخ شدند

فرمود طلا و نقره دو سنگ مسخ شده‌اند هر کس آنها را دوست دارد با آنها است، مصنف این کتاب گوید مقصود این است که هر کس آنها را بطوری دوست داشته باشد که حقوق الهی را از آنها ادا نماید با آنها است شرح طلا و نقره دو فلز معدنی و معروف هستند و مقصود از اینکه سنگ مسخ شده‌اند اینست که ماده سنگی در آنها محفوظ است و صورت آنها در اثر معدن تغییر کرده و باین فلز تبدیل شده‌اند و چون هیزم جهنم سنگ است و هر کسی با محبوب خود محشور می‌شود کسی که اینها را دوست دارد با آنها محشور می‌شود و وارد جهنم می‌گردد و محشور شدن با محبوب امری است طبیعی زیرا موجودات عالم آخرت همان انعکاس و تحقق اموریست که در نفوس و ارواح بشر ثابت و مستقر گردیده و در محیط هر فردی از انعکاس نفسیت او موجوداتی محقق شود که موجب راحت یا عذاب او است و چون محبت از صفات روح انسانی است و اساس سعادت و شقاوت او است محبت باین فلزات این اثر را دارد و محتاج بتفسیری که مصنف کرده نیست زیرا شخص مؤمن بلکه عاقل هیچ گاه محبت بطلا و نقره ندارد و علاقه بآنها برای رفع حاجت غیر از محبتی است که موضوع حدیث است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۶

۳۴- باید از دو خصلت بخدا پناه برد

- ابی سعید خدری گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود پناه میبرم بخدا از کفر و بدهکاری، عرض شد یا رسول الله بدهکاری برابر کفر است فرمود آری.

۳۵- برای شیعه دو خصلت نکوهیده است

- امام چهارم فرمود دوست دارم که دست خویش را بجای دو خصلت که در شیعه است بدهم یکی بی‌صبری و سبکی و دیگری فاش کردن اسرار.

۳۶- روزه دار دو شادی دارد

- امام ششم فرمود روزه‌دار دو شادی دارد، یک شادی وقت افطار و دیگری در وقت ملاقات پروردگار. رسول خدا فرمود همه اعمال فرزند آدم از آن او است جز روزه که از آن منست و من پاداش آنم روزه در قیامت سپر بنده مؤمن است همچنان که یکی از شما در دنیا خود را باسلحه نگهداری میکند، بوی دهن روزه دار پیش خدای عز و جل خوش تر است از بوی مشک، روزه دارد و شادی دارد یکی هنگام افطار که میخورد و می‌آشامد و دیگری هنگامی که مرا ملاقات میکند و او را ببهشت میبرم.

۳۷- آنچه در باره دو بازرگان راستگو و نیکوکار و یا دروغگو و خائن رسیده-

رسول خدا فرمود چون دو بازرگان راست گویند و نیکی کنند برکت بآنها داده شود و چون دروغگویند و خیانت کنند برکت دریافت نکنند، دو طرف معامله تا در مجلس معامله هستند اختیار فسخ دارند و اگر با هم اختلاف کردند قول صاحب کالا مقدمست تا اینکه اختلاف را ترک کنند.

شرح مقصود اینست که اگر صاحب کالا منکر فروش جنس خود شود و کسی مدعی خرید آن باشد قول صاحب کالا مقدم است، چنانچه اگر صاحب کالا گوید ثمن نداده و طرف گوید دادم قول او نیز مقدمست.

۳۸- دو چیز در بامداد و پسین خیر میدهند

- رسول خدا فرمود: گوسفند و زراعت داشته باشید که هر شب و هر صبح خیر بشما میرسانند، عرض شد یا رسول الله شتران در کجاست؟ فرمود آنها مهارهای شیطانند، خیر آنها از ناحیه خطرناکی بآنها میرسد، عرض شد یا رسول الله اگر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۷

مردم این مطلب را بشنوند شترداری را ترک میکنند فرمود بدبختان نابکار دست از آن برنمیدارند.

۳۹- دو قسم خرید و فروش بد است

- امام پنجم دو قسم خرید و فروش را بد داشت؛ یکی بینداز و برگیر بدون واریسی جنس، دوم خرید چیزی که آن را ندیدی.

شرح این قسم معامله که گذاشتن پول و برداشتن جنس باشد بدون اینکه قبلاً مورد معامله و بهای آن با موافقت طرفین تعیین شود یا چیز ندیده را مورد معامله قرار دهند باطل است زیرا موجب غرر میباشد.

۴۰- در جنس خوب دو دعاست و در جنس بد دو دعا

- امام ششم فرمود جنس خوب دو دعا دارد و جنس بد دو نفرین، در باره جنس خوب میگویند خدا بتو و فروشنده تو برکت بدهد و در باره جنس بد میگویند خدا بتو و فروشندهات برکت ندهد.

۴۱- بنده‌ای که خدا را مراعات کند دو خصلت داده شود

- معاویه بن وهب گوید شنیدم امام ششم میفرمود هیچ بنده مسلمانی خدا را در باره خود مراعات نکند باین معنی که حق دیگران را ادا کند و حق خود را دریافت نماید مگر اینکه دو خصلت باو عطا شود: رزقی که بآن قانع شود و خوشنودی خداوند که بدان نجات یابد.

۴۲- هر کس دو خصلت داشته باشد بدرستی مؤمن است

- رسول خدا فرمود کسی که با فقیران همراهی و همدردی کند و با مردم با انصاف رفتار کند بدرستی مؤمن است. در خبر دیگر رسول خدا فرمود هر کس از حسنه خود شاد و گناه خود را بد داشته باشد او مؤمن است.

۴۳- هر کس دو خصلت دارد خوبست و گر نه دور شو، دور شو، دور شو

- امام ششم فرمود دو خصلت است که هر کس دارا باشد بسیار خوب و گر نه دور شو، دور شو، دور شو، گفته شد چیست آن دو؟ فرمود نماز در وقت با محافظت بر اوقات نماز و همراهی و همدردی با محتاجان و گرفتاران.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۸

شرح مقصود اینست که با کسی رفاقت و معاشرت که دین و اخلاق داشته باشد علامت دین داری مواظبت بر نماز و محافظت بر اوقات نماز است و علامت حسن اخلاق همدردی و همراهی با محتاجان و فقراء است و خوش فرموده است:

شرف مرد بجد است و سخاوت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

و کسی که دین و اخلاق ندارد دوری و کناره‌گیری از او بهتر است و بلکه لازم است.

۴۴- دو امر است که هر کدام زودتر حاصل شود مطلقه مسترابه از عده خارج می‌شود

- امام پنجم فرمود دو امر است که هر کدام زودتر اتفاق افتاد مطلقه مسترابه‌ای که در شکست بواسطه آن از عده خارج می‌شود اول سه ماه پاکی که در آنها خونی نبیند دوم سه حیضی که میان هر دو حیض آن سه ماه پاکی نباشد.

شرح مقصود از مسترابه زنیست که در سن حیض است و حیض هم می‌شود و بعد از طهر غیر موقعه طلاق گرفته و در عادت خود حیض نشده این زن مسترابه می‌شود زیرا احتمال حمل و احتمال تأخیر حیض در او بوجود می‌آید، در این صورت انقضای عده او بیکی از دو امریست که در روایت ذکر شده.

۴۵- نزدیکی بخدا با دو خصلت است

- امام ششم فرمود، احسان غیر از زکاتست، به نیکی و صله رحم بخدا تقرب جوئید.

شرح مقصود اینست که زکاة حق واجب است برای مستحقان آن باید ادا شود و موافق عدالت است، کسی که زکاة ندهد ظلم کرده و حق دیگران را برده، و احسان اینست که از حق خود بدیگران بذل کند نه حق صاحب حق را باو بدهد.

۴۶- دو خصلت است که فقر را بر طرف میکنند، عمر را زیاد میکنند و از عمل کننده هفتاد نوع مرگ بد را دور میکنند

- امام پنجم فرمود نیکی و صدقه فقر را برطرف کنند، عمر را بیفزایند و هفتاد مرگ بد را دور کنند.

۴۷- سنه دو تاست

- امام اول فرمود سنت دوتاست، سنت در واجب که پیروی آن هدایت و ترک آن گمراهی است و سنت در غیر واجب که پیروی آن فضیلت و ترک آن گناهی ندارد.

شرح مقصود از سنت گفتار و کردار پیغمبر و معصوم است که گاهی بیان و توضیح امورات واجب است و گاهی بیان امر مستحبی است که ترک آن رواست.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۸۹

۴۸- احسان فقط نزد صاحب دو خصلت شایستگی دارد

- امام ششم فرمود شایستگی ندارد احسان مگر نزد شخصی که شریف یا دیندار است

۴۹- رفیق و برادر دو قسم است

- امام پنجم فرمود مردی در بصره حضور امیر المؤمنین ایستاد عرضکرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از برادران، فرمود برادران دو قسمند برادران صمیمی و برادران ظاهر ساز، برادران صمیمی همانا دست و بال و اهل و مال اند چون برادر خود را صمیمی یافتی مال و جانت را از او دریغ مکن با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن، سر و عیب او را بپوش نیکی او را اظهار کن ولی ای سائل بدان که اینها از کبریت احمر کمیاب‌ترند، برادران ظاهر ساز همان لذت معاشرت را از آنها دریغ مدار و توقع بیش از آن هم از دل آنها نداشته باش و خوشروئی و خوشگوئی که بتو بذل میکنند بآنها بذل کن

۵۰- مردم دو دسته‌اند

- امام پنجم فرمود مردم دو دسته‌اند مؤمن که داناست و نادان که اخلاق ایمانی ندارد، مؤمن را اذیت مکن و با جاهل جهالت موزز تا مثل او باشی.

۵۱- دو فرمانده که رسماً امیر نیستند

رسول خدا فرمود دو فرمانده‌اند که امیر خوانده نشده‌اند یکی صاحب جنازه، کسی که جنازه‌ای تشییع کرد حق ندارد برگردد تا آن جنازه بخاک سپرده شود یا از طرف صاحب جنازه باو اجازه مراجعت داده شود و دیگری زنی که با مردی بحج رفته مردی که در سفر حج کفیل زنی است حق ندارد کوچ کند تا آن زن حجش را تمام کند.

۵۲- دو چیز است که مردم سنی مذهب نماز خود را با آن فاسد میکنند.

امام پنجم فرمود دو چیز است که مردم نماز خود را با آن فاسد میکنند یکی قول کسی که میگوید تبارک اسمک و تعالی جدک، این جمله تعالی جدک که معنی آن این است خدایا بخت تو بلند است جمله ایست که طایفه جن از روی جهالت و بی معرفتی در باره خدا اطلاق میکردند و خدا در سوره جن این جمله را از آنها

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۰

حکایت کرده ولی استعمال آن در موضوع ثنای الهی صحیح نیست و در نماز حکم کلام آدمی دارد و موجب بطلان نماز می‌شود و دیگری قول کسی است که در وسط نماز بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که این صیغه سلام برای خروج از نماز هست و اگر در وسط نماز بطور عمد گفته شود سلام بی جا محسوب گردد و موجب بطلان می‌شود و ظاهراً رسم عامه بوده که این سلام را در تشهد وسط نماز ادا میکردند

۵۳- هیچ قدمی پیش خدا از دو قدم محبوبتر نیست هیچ جرعه‌ای پیش خدا از دو جرعه محبوبتر نیست، هیچ قطره‌ای پیش خدا از دو قطره محبوبتر نیست

ابی حمزه ثمالی گوید از امام چهارم شنیدم میفرمود، هیچ قدمی پیش خدای عز و جل محبوبتر از دو قدم نیست قدمی که مؤمن برمیدارد و با آن رخنه صف جهاد را ترمیم میکند و قدمی که طی طریق میکند و میرود بسوی خویشاوندی که قطع رحم کرده تا او را استمالت و محبت نماید، هیچ جرعه‌ای محبوبتر نیست پیش خدا از دو جرعه، جرعه خشمی که مؤمن بحلم خود فرو دهد و جرعه ناگوار مصیبتی که بصبر خود تحمل کند، هیچ قطره‌ای نزد خدا از دو قطره محبوبتر نیست، قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در دل شب برای خدا جاری گردد.

۵۴- شیطان دو خصلت را بنوح یادآوری کرد

امام ششم فرمود چون کشتی نوح بزمین فرود آمد شیطان خدمت نوح رسید و عرضکرد در روی زمین کسی نیست که بیش از تو مرا ممنون کرده باشد چون که بر هلاک این فاسقان نفرین کردی و مرا از آنها راحت نمودی میخواهی دو خصلت بتو یاد دهم؟ از حسد دوری کن زیرا همان حسد است که مرا باین روز سیاه نشانده از حرص دوری کن که حرص آدم را از بهشت رانده و درمانده کرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۱

۵۵- دو خصلت است که از همه چیز بیشتر باید از آنها بر مردم ترسید

رسول خدا فرمود بیشتر چیزی که بر امت خویش از آن هراس دارم خواهش نفس و آرزوی دراز است خواهش نفس از حق جلوگیری میکند و درازی آرزو آخرت را فراموش می‌نماید، این دنیا است که پشت کرده، میرود، آن آخرتست که رو کرده می‌آید، هر کدامشان فرزندان و داوطلبانی دارند، اگر بتوانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید بجا آورید، زیرا

شما امروز که زنده‌اید در محیط عمل و کار هستید و حسابی ندارید و فردا که مرید حساب شما کشیده می‌شود و فرصت کار نیست. امیر المؤمنین از قول پیغمبر فرمود علماء دو قسمند مرد عالمی که بعلم خود عمل کند او ناجی است و عالمی که علم خود را ترک کند او در هلاکت است؛ اهل جهنم از بوی گند عالم بی‌عمل در اذیتند پشیمان‌تر و حسرت‌خوارترین اهل جهنم شخصی است که بنده‌ای را بخدای عز و جل دعوت کرده و او پذیرفته و خدا را اطاعت کرده و خدا او را وارد بهشت نموده و آن شخص دعوت‌کننده را بواسطه عمل نکردن بعلمش و پیروی از هوای نفسش وارد دوزخ کرده سپس امیر المؤمنین فرمود هلا از دو خصلت بر شما می‌ترسم یکی پیروی هوای نفس و دیگری درازی آرزو، اما پیروی هوای نفس مانع از حق و درستی است و درازی آرزو آخرت را بدست فراموشی می‌سپارد- ترجمه خبر اخیر گذشت.

۵۶- از دو خصلت نهی شده

مفضل بن یزید گوید- امام ششم فرمود ترا از دو چیز نهی میکنم که در آن نابودی مردان بزرگ است: نهی میکنم از آنکه عبادت کنی خدا را بدین باطل و بدان چه ندانی فتوی دهی.

ابن حجاج گوید امام ششم فرمود تو را از دو خصلت نهی کنم که مردان جهان از آن بهلاکت رسیده‌اند:

بپرهیز از آنکه بدان چه ندانی مردم را فتوی دهی یا بدان چه ندانی خدا را پرستش کنی.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۲

۵۷- دو قسم آب نوح پیغمبر را اجابت نکردند

- امام ششم فرمود حضرت نوح «ع» در ایام طوفان همه آبها را طلب کرد تا در هلاک کفار کمک کنند، همه آبها دعوت او را اجابت کردند جز آب تلخ و آب گوگرد.

۵۸- ایمان گفتار است و کردار

محمد بن عبد الله بن طاهر گوید حضور پدرم ایستاده بودم ابو صلت هروی. اسحق بن راهویه و احمد بن حنبل هم حضور او بودند، پدرم بآنها گفت هر کدام حدیثی برای من نقل کنید، ابو صلت هروی گفت علی بن موسی الرضا که چنانچه نام او هست مورد رضایت خدا بود مرا حدیث کرد از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی «ع» گفت رسول خدا فرمود ایمان گفتار است و کردار. و چون بیرون شدیم احمد بن محمد بن حنبل گفت این چه سلسله سندی هست؟ پدرم در جوابش گفت این داروی دیوانه‌ها است وقتی در دماغ دیوانگان داخل کنند بهوش می‌آیند.

۵۹- دو گرسنه هستند که سیر نمیشوند

امام ششم فرمود دو گرسنه سیر نمیشوند، گرسنه علم و گرسنه مال.

۶۰- دو خصلت از حقیقت ایمانند

امام ششم فرمود از حقیقت ایمان این است که حق را اگر چه زیانت کند بر باطل مقدم داری اگر چه سودت دهد، دیگر اینکه گفتارت از علمت بیش نباشد.

۶۱- مروت جوانمردی دو نحو است

امیر المؤمنین در ضمن سفارشات خود بفرزندش محمد بن حنیفه فرمود بدان که مروت مرد مسلمان دو مروت است، مروتیست در حضر و مروتیست در سفر اما مروت در حضر قرائت قرآن و همنشینی با علماء و تأمل در مسائل فقه و محافظت بر نماز جماعت است و اما مروت در سفر بذل توشه برفیقان و ترک مخالفت همسفران و یاد خداوند عز و جلست در هر مکان از بالا رفتن و سرازیر رفتن و فرود آمدن و نشستن.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۳

۶۲- دو خصلت از جفاکاریست

رسول خدا فرمود ایستاده شاشیدن بدون عذر و علت جفاکاریست و شستن خود با دست راست از جفا کاری است. شرح جفا خلاف اخلاق انسانیت است.

۶۳- دو خصلت جلب روزی میکنند

امام ششم فرمود شستن ظرفها و جاروب کردن پیشگاه خانه جلب روزی میکنند.

۶۴- حد واجب خرج عیال میان دو حد مکروهست- عیاشی میگوید-

از حضرت رضا (ع) رخصت خواستم راجع باندازه نفقه بر عیال فرمود بین دو مکروه، عرض کردم قربانت بخدا دو مکروه را نمیدانم فرمود بلی خدا بتو رحمت کند آیا نمیدانی که خدای عز و جل بد دارد اسراف و امساک را فرمود آنچه آنچنان کسانی که چون انفاق کنند اسراف نوزند و امساک نکنند و میان این دو در حد اعتدال می‌باشند.

۶۵- دو خصلت در عوض دو خصلت است

امام ششم فرمود نیکی کنید در حق پدران تا در عوض فرزندان شما بشما نیکوئی کنند و از زنان مردم پارسا باشید تا از زنان شما پارسا باشند.

۶۶- حیا بر دو وجه است

رسول خدا فرمود حیا بر دو وجه است یک قسم آن سستی و ضعف نفس است و یک قسم آن قوت و اسلام و ایمان است،

۶۷- پدری که عاق فرزند می‌شود

رسول خدا فرمود چنانچه فرزند عاق پدر و مادر می‌شود در صورتی که حقوق آنها را ادا نکند پدر و مادر هم عاق فرزند میشوند در صورتی که فرزند صالح باشد و حقش را ادا نکنند.

۶۸- در گفتار پیغمبر که من فرزند دو ذبیحم

راوی گوید از امام هشتم پرسیدم از معنی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۴

فرمایش پیغمبر (ص) که من پسر دو ذبیحم.

فرمود مقصود حضرت اسماعیل و عبد الله بن عبد المطلب اند اما اسماعیل همان پسر بچه با حلمی است که خدا مژده او را بآبراهیم خلیل داد و چون بسنی رسید که با او بصحرا رفت باو فرمودای فرزند من در خواب دیدم که تو را ذبح کنم چه رأی میدهی؟ عرض کرد پدر جان مأموریت خود را انجام بده (نگفت خواب خود را عملی کن) میبینی که ان شاء الله از صبر کنندگانم و چون تصمیم گرفت سر او را ببرد خداوند او را بذبح عظیمی فدا داد و آن فدا چپشی بود کبود رنگ مایل بسفیدی که در چراگاه سبز و خرمی زندگانی کرده و پیش از آن چهل سال در باغهای بهشت چریده بود و از شکم ماده‌ای بیرون نیامده همانا خدای عز و جل بقدرت خود او را آفریده تا فدای حضرت اسماعیل باشد و هر آنچه در منی تا روز قیامت ذبح شود قربانی اسماعیل محسوبست، این یکی از دو ذبیح است و ذبیح دیگر تفصیلش اینست که حضرت عبد المطلب بحلقه در خانه کعبه چسبید و از خدا خواست که ده پسر باو عطا کند و نذر کرد اگر خدای دعای او را مستجاب نمود یکی از آنها را برای خدا قربانی کند و چون پسرانش بده تن رسیدند گفت خدا باجابت دعای من وفا کرد منم بعهدی که با او کردم وفا خواهم نمود. پسران خود را بخانه کعبه برد و با آنها قرعه کشید قرعه بنام عبد الله پدر رسول خدا در آمد که محبوبترین پسرانش بود دوباره قرعه کشید بنام عبد الله در آمد سپس قرعه را تکرار کرد و سهم عبد الله در آمد او را گرفت و نگه داشت و عزم ذبحش نمود، قریش جمع شدند او را منع کردند و زنان عبد المطلب جمع شدند و شروع بگریه و ناله نمودند، دخترش عاتکه عرضکرد: پدر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۵

جان میان خود و خدا برای فرزندت عذری بدست آور گفت: دختر جانم چگونه عذر بدست آورم؟ تو با برکتی. عرضکرد این شتران چرنده‌ای که در صحرای حرم داری در نظر بگیر و قرعه بکش میان آنها و میان پسر و از آنها بخدا تقدیم کن تا

خشنود شود، عبدالمطلب فرستاد و شتران خود را حاضر کرد و ده شماره آنها را جدا کرد و قرعه کشید، قرعه بنام عبد الله بیرون آمد و پی در پی ده ده افزود تا بصد رسید و قرعه کشید، قرعه بنام شتران در آمد که یک بار قریش فریاد الله اکبر کشیدند بطوری که کوههای مکه لرزید، عبدالمطلب گفت قبول نیست تا سه بار قرعه زخم سه بار قرعه کشید و همه بنام شتران در آمد، در بار سوم زبیر و ابو طالب و برادرانش عبد الله را از زیر پاهای عبدالمطلب بیرون کشیدند و بدر بردند و پوست آن گونه‌اش که بزمین بود کنده شد، شروع کردند او را بلند کنند و ببوسند و خاک از رویش پاک کنند، عبدالمطلب دستور داد همه شترها را در حزوره نحر کنند و هیچ کس را از آنها منع نکنند، صد شتر بود عبدالمطلب پنج قانون نهاد که خدا در اسلام مجری داشت، زن پدرها را بر پسران حرام کرد، دیه قتل را صد شتر مقرر کرد، هفت شوط بخانه کعبه طواف کرد، گنجی یافت و خمس آن را ادا کرد و چاه زمزم را سقایة الحاج نامید و اگر نه اینکه عبدالمطلب حجة خدا بود و تصمیمش بر ذبح پسرش مانند تصمیم ابراهیم بذبح پسرش بود پیغمبر افتخار بفرزندی آنها بعنوان اینکه دو ذبیحند نمی‌کرد و نمی‌فرمود من فرزند دو ذبیحم و علت رفع ذبح از اسماعیل همان علت رفع ذبح است از عبد الله و آن اینست که پیغمبر و ائمه در صلب آنها بودند، بیرکت پیغمبر و ائمه خدا ذبح را از آنها برداشت و کشتن فرزندان سنت نگردید و اگر این طور نشده بود بر مردم واجب میشد که در هر عید قربان فرزندان خود را برای خدا قربانی کنند و هر قربانی که مردم برای خدا میکنند فدای حضرت اسماعیل است تا روز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۶

قیامت. مصنف گوید روایات در موضوع ذبیح مختلف است بعضی دلالت دارد که ذبیح اسماعیل بوده و بعضی دلالت دارد که اسحق بوده و نمیتوان خبر صحیح را رد کرد البته ذبیح اسماعیل بوده ولی اسحق چون بعد از او دنیا آمد از دل آرزو کرد که کاش پدرش بذبح او مأمور شده بود تا صبر میکرد و تسلیم میشد مانند برادرش و در ثواب بیایه او میرسید و خدا دانست که از دلش این آرزو را دارد و او را میان فرشتگان ذبیح نامید چون آرزوی آن را کرد.

امام ششم فرمود؛ گفتار پیغمبر که من فرزند دو ذبیحم این است که عم را پدر نامند چون که خدای عز و جل هم عم را پدر نامید در قول خود شما حاضر نبودید که مرگ یعقوب در رسید وقتی که پسران خود گفت بعد از من چه می‌پرسید؟ گفتند می‌پرسیم معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحق را (سوره بقره آیه ۱۲۳) خدا اسماعیل را که عم یعقوب است در اینجا پدر او نامید و پیغمبر هم فرمود عم پدر است بنا بر این فرمایش پیغمبر که من پسر دو ذبیحم شامل اسماعیل و اسحق هم می‌شود که یکی از آنها ذبیح حقیقی است و دیگری ذبیح مجازی باعتبار آرزوی ذبح و استحقاق ثواب بر آن بنا بر این پیغمبر پسر دو ذبیح است بدو وجه چنانچه گفتیم.

و برای ذبح عظیم وجه دیگر هم هست فضل بن شاذان گوید از امام هشتم شنیدم می‌فرمود چون خدا ابراهیم را امر کرد بجای پسرش اسماعیل کبش را ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد کاش فرزندش اسماعیل را بدست خود ذبح کرده بود و مأمور نشده بود بجای او کبش را ذبح کند تا دلش مانند پدری که بدست خود پسر عزیزش را سر بریده بسوزد و بدین سبب مستحق بلندترین

درجه‌های اهل ثواب در مصائب گردد، خدای عز و جل باو وحی کرد ای ابراهیم محبوبترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت پروردگارا مخلوقی نیافریدی که نزد من

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۷

از دوست تو محمد محبوبتر باشد خدای عز و جل باو وحی کرد او محبوبتر است پیش تو تا خودت؟ گفت او محبوب‌تر است نزد من از خودم، فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خود را عرض کرد؟ فرزند او را، فرمود ذبح فرزند او بظلم بدست دشمنانش بیشتر دل تو را میسوزاند یا ذبح فرزندت بدستت در طاعت من؟ عرض کرد پروردگارا ذبح فرزند او بدست دشمنانش دلم را بیشتر میسوزاند، فرمود ای ابراهیم یک دسته مردم که گمان میکنند امت محمدند بعد از او فرزندش حسین را بظلم و عدوان مانند گوسفند میکشند و بدین سبب مستحق سخط من میشوند، حضرت ابراهیم برای این مطلب ناله کرد و دلش سوخت و شروع بگریه کرد، خدای عز و جل باو وحی کرد که ای ابراهیم دل سوختن تو را بر حسین و شهادت او فدای دل سوختن تو بر فرزندت اسماعیل قرار دادم اگر بدست خود او را ذبح میکردی و ثبت کردم برایت بالاترین درجات اهل ثواب را این است قول خدای عز و جل: فدا دادیم او را فدای بزرگی.

۶۹- دو چیز برپایند، دو چیز جاریند؛ دو چیز مختلفند؛ دو چیز با هم دشمنند

عبد الله بن سلیمان که خواننده کتب بود گوید در یکی از کتابهای آسمانی خواندم که چون ذو القرنین از ساختمان سد خود فارغ شد بجهان گردی خود ادامه داد در بین گردش خود با قشونش بمرد دانشمندی برخورد کرد آن دانشمند بذو القرنین گفت مرا خبر ده از دو چیزی که از وقتی خدای عز و جل آنها را آفریده پا برجایند و از دو چیزی که روانند و از دو چیزی که مختلفند و از دو چیزی که با هم دشمنند گفت دو چیز پا برجا آسمانها و زمینند، دو چیز روان خورشید و ماهند، دو چیز مختلف شب و روزاند دو چیز دشمن مرگ و زندگانی میباشد عرض کرد برو که تو دانائی، این حدیث طولانی است، مقدار حاجت از آن را نقل کردیم، و تمام آن را در کتاب نبوت ضبط کرده‌ام.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۸

۷۰- ثواب کسی که دو حج کرده

امام ششم فرمود کسی که دو حج کرده همیشه در خوشی است تا بمیرد.

۷۱- گفتار حق در دو حال

رسول خدا فرمود هیچ مؤمنی انفاق نمیکند چیزی را که محبوبتر باشد پیش خدا از گفتار حق در حال خشنودی و خشم.

۷۲- دو کشتن و دو جنگیدن

امام ششم از قول پدرش روایت کرده که قتل دو نوع است، قتل کفاره و قتل درجه و جنگیدن دو نوعست جنگ با کفار تا مسلمان شوند و جنگ با گروه شورشیان از اهل اسلام تا رجوع بحق کنند و تسلیم شوند.

شرح مقصود از قتل کفاره و قتل درجه ظاهراً کشته شدن در جهاد است که کفاره گناهان می‌شود برای گنهکار و رفع درجه می‌شود برای بیگناه قتال و جنگ مشروع در اسلام دو تا است یکی جنگ با کفاری که قرار صلح و جزیه با مسلمانان ندارند و کفار حربی نامیده میشوند با شرایطی که در فقه مسطور است و دیگری جنگ با مسلمانانی که بدولت اسلامی شوریده‌اند و بر خلاف قانون دین حرکت میکنند و آنها را یاغی و خارجی می‌نامند.

۷۳- دو خصلت است که صاحب آنها در آسمان محبوب خداست و در زمین محبوب مردم

- مردی به پیغمبر عرضکرد یا رسول الله چیزی بمن بیاموز که چون بدان عمل کردم خدا از آسمان مرا دوست دارد و مردم در زمین فرمود آنچه نزد خدا است بطلب تا خدا تو را دوست دارد و از آنچه در دست مردم است کناره کن تا مردم تو را دوست داشته باشند.

۷۴- رسول خدا دو انگشتر داشت

امام ششم فرمود: رسول خدا را دو خاتم بود نقش یکی از آنها لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بود و نقش دیگری صدق الله بوده.

۷۵- تحفه برای روزه دار دو چیز است-

- امام دوم فرمود پذیرائی مرد صائم این است که مویش را معطر کنی و لباسش را بخور دهی و پذیرائی زن صائم این است که سرش را شانه کنی و لباسش

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۹۹

را بخور دهی حضرت ابی عبد الله الحسین چون روزه میگرفت با عطر خود را خوشبو میکرد و میفرمود عطر تحفه روزه دار است.

۷۶- نزد ظهور دو نشانه قیام ساعت است

- سؤال شد رسول خدا از ساعت، فرمود وقتی مردم بنجوم ایمان آوردند و قضا و قدر را تکذیب کنند.

شرح- مقصود از ساعت که در قرآن و اخبار وارد شده یک هنگامه بزرگی است که پیش بینی شده و تفسیر بظهور حضرت حجت و قیامت هر دو گردیده و شاید رجعت هم یکی از مصادیق ساعت باشد.

۷۷- صدقه بنی هاشم روا نیست مگر در دو مورد

- امام ششم از قول پدرش فرمود صدقه بنی هاشم روا نیست مگر بدو وجه، اگر تشنه باشند بآب سبیل برسند بیاشامند، و صدقه خود آنها بر یک دیگر.

۷۸- دو خصلت پستی می آورد.

امام ششم فرمود در جواب سؤال از مردم رذل و پست؛ پست کسی است که می، نوشد و طنبور زند.

۷۹- دو گناهست که یکی از دیگری سخت تر است.

پیغمبر فرمود غیبت از زنا سخت تر است، سؤال شد چرا فرمود زناکننده توبه میکند و خدا توبه اش را می پذیرد ولی خدا توبه غیبت کننده را نمی پذیرد تا کسی که غیبت شده او را حلال کند.

شرح مقصود اینست که غیبت حق الناس است و باید صاحب حق از آن بگذرد تا خدا توبه او را قبول کند. ولی اخباری هم هست که استغفار برای شخصی که غیبت او شده کفاره غیبت می شود.

۸۰- شستن دندان با سعد دو خصلت دارد

- ابن عثمان گوید شنیدم امام ششم میفرمود برای دندانهای خود سعد (یک نوع عطری بوده) بگیرد زیرا دهن را خوشبو میکند و قوت جماع می دهد.

۸۱- خوردن اشنان دو خصلت بار می آورد

- حکم بن مسکین گوید شنیدم امام ششم میفرمود خوردن اشنان زانوها را سست و منی را فاسد میکند.

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۰

۸۲- شفاعت پیغمبر شامل دو شخص نشود

- رسول خدا فرمود شفاعت من شامل دو کس نگردد، یار پادشاه ستمکار بی رحم و دیندار افراطی که از غلو در دین از دین خارج شود.

شرح- مانند خوارج نهروان که از کثرت سجده و عبادت پیشانی شان پینه داشت و از فرط احتیاط بی جا امیر المؤمنین را تکفیر کردند، از دانه خرما پوسیده زیر نخل احتراز میکردند و خباب بن ارت صحابه پیغمبر را سر میبردند و شکم زن آبستنش را میدردند.

۸۳- دو قسم خلال رک خوره را بحرکت می آورند

- رسول خدا فرمود با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید که این دو، رک جذام را بحرکت می آورند.

۸۴- دنیا و آخرت چون دو کفه ترازویند

- زهری گوید از امام چهارم شنیدم میفرمود کسی که دلش بوعده‌های خدا آرام نشد نفسش از حسرت‌های دنیا قطع می‌شود، بخدا دنیا و آخرت همانا چون دو کفه ترازویند، هر کدام سنگین شد دیگری را از میان میبرد، سپس فرمود:

چون قیامت واقع شود وقوعش دروغین نباشد، دشمنان خدا را بآتش فرو نشاند و دوستان خدا را ببهشت بالا برد سپس بیکی از حاضرین مجلس رو کرد و فرمود از خدا بپرهیز و در طلب دنیا آرام باش و چیزی که خلق نشده مجو کسی که بجوید چیزی را که خلق نشده نفسش از حسرت بند آید و بدان چه جوید نرسد، سپس فرمود چگونه دریابد چیزی را که خلق نشده آن مرد گفت چگونه بجوید چیزی را که خلق نشده فرمود کسی که در دنیا دنبال ثروت و دارائی و وسعت میدود مقصودش از آنها راحت است و راحت در دنیا و برای اهل دنیا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۱

خلق نشده، همانا راحت در بهشت و برای اهل بهشت خلق شده در دنیا و برای اهل دنیا رنج و سختی خلق شده بهیچ کس مشتی از دنیا داده نشود جز آنکه دو برابر آن حرص ورزد، هر کس در دنیا بیشتر دارد فقیرتر است زیرا برای حفظ اموالش بمردم و همه ابزار زندگی نیازمند است را حتی در ثروت دنیا نیست ولی شیطان فرزند آدم را وسوسه میکند که راحت در جمع مال است همانا بدین وسیله او را در دنیا برنج میرساند و در آخرت بپای حساب میکشاند سپس فرمود نه هرگز دوستان خدا در دنیا رنج نبردند بلکه در دنیا برای تحصیل آخرت رنج کشیدند، سپس فرمود، هر کس برای روزی اندوه خورد گناهی بر او نوشته شود حضرت مسیح بحواریین چنین فرمود، همانا دنیا پلی است از آن بگذرید و آن را تعمیر نکنید.

۸۵- دو دریا بهم برخوردند و در آمیختند

- قطان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مقصود از آیه مرج البحرين الخ اینست که علی و فاطمه دو دریای عمیق دانش همسر شدند و هیچ کدام بدیگری سرکشی نکردند و از اختلاط آنها لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین سلام الله علیهما بوجود آمد.

۸۶- پیغمبر در امت خود دو یادگار واگذار

- پیغمبر فرمود من در میان شما دو یادگار وامیگذارم که هر یک از دیگری مفیدتر و سربلندتر است یکی کتاب خدا رشته‌ای که از آسمان تا زمین کشیده است و دیگری عترت خودم، این هر دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید بابی سعید خدری گفتم عترت پیغمبر کیست گفت اهل بیت آن حضرت.

۸۷- روز قیامت از ثقلین پرسیده می شود

حذیفه بن اسید غفاری گوید چون رسول خدا از حجة الوداع با ما مراجعت کرد و بجحفه (منزلی میان مکه و مدینه) رسید باصحاب خود دستور داد فرود آیند، همه جمعیت در منزلهای خود جا گرفتند، سپس جار نماز کشیده شد و با اصحاب خود دو رکعت نماز گذارد، بعد بآنها رو کرد و فرمود خداوند لطیف خبیر بمن خبر داده که من خواهم مرد و شما خواهید مرد، فرض کنید من دعوت حق را اجابت کردم من پیش خدا نسبت بامر رسالت و نسبت بکتاب و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۲

حجت خدا را که میان شما بجا گذاردم مسئولم و شما هم مسئولید شما بی‌وردگار خود در این موضوع چه خواهید گفت؟ عرض کردند گواهی می‌دهیم که رسالت خود را تبلیغ کردی و نصیحت بجا آوردی و کوشش نمودی خدا تو را از طرف ما بهترین پاداش عطا نماید سپس فرمود شما نیستید که عقیده دارید و می‌گوئید خدا یگانه است؟ و من از جانب او بسوی شما فرستاده شدم و عقیده دارید که بهشت حق است، دوزخ حق است، زنده شدن پس از مرگ حقست؟ همه گفتند شهادت می‌دهیم بهمه اینها فرمود بار خدایا گواه گفتار آنها باش، متوجه باشید من شما را شاهد می‌گیرم و خود گواهم که خدا مولای من است و من مولای هر مسلمانم و من از هر مسلمانی و مؤمنی از خودش اولی هستم آیا باین مطلب اعتراف دارید برای من و گواهی می‌دهید برای من؟ گفتند آری برای تو بآن گواهی می‌دهیم سپس فرمود هر که را من مولا و آقای او هستم علی مولا و آقای اوست و آن علی همین است، سپس دست علی را گرفت و بدست خود او را بلند کرد تا سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد سپس فرمود، خدایا دوست او را دوست باش و دشمن او را دشمن، یار او را یار باش و بخود واگذار او را بخودش واگذار، من پیش از شما ببهشت میروم و منزل شما را آماده می‌کنم و شما فردا در حوض کوثر بر من وارد می‌شوید و آن حوضی است که باندازه بصری تا صنعاء (بصری شهری است در شام و صنعاء پایتخت یمن است و قریب چهار صد فرسنگ فاصله دارند) پهنای آن است و بشماره ستاره‌های آسمان جامه‌های نقره دارد، متوجه باشید من فردای قیامت از شما بازخواست می‌کنم که بآنچه امروز شما را بر آن گواه گرفتم چه کردید این بازپرسی در هنگامی است که سر حوض بر من وارد می‌شوید می‌پرسم که بعد از من با ثقلین چه کردید، ملتفت باشید که در موقع ملاقات با من گزارش بدهید با آنها چگونه رفتار کردید، عرض کردند یا رسول الله این دو ثقل کدام است فرمود ثقل اکبر کتاب خدای عز و جل است واسطه‌ای که از طرف خدا و من بسوی شما کشیده شده یک طرفش بدست خدا است و طرف دیگرش بدست شما است علم آنچه پیش گذشته و آنچه مانده است تا روز قیامت در آنست، اما ثقل اصغر هم پیمان قرآن است که علی بن ابی طالب و خانواده او است، این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من درآیند.

معروف گوید این حدیث را بر امام پنجم عرضه داشتیم فرمود ابو الطغفیل راست گفته، خدا او را رحمت کند ما این حدیث را در کتاب علی «ع» یافتیم و شناختیم، مصنف این کتاب گوید اخبار در این موضوع بسیار است و آنها را در کتاب معرفت در باب فضائل نقل کردیم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۳

۸۸- برای حسن و حسین دو تعویذ بود که در جوف آن پشم پر جبرئیل بود

- ابن عمر این موضوع را روایت کرده.

۸۹- رسول خدا فرمود شب و روز دو پا کشند.

شرح- یعنی بواسطه آنها عمر انسانی بپایان میرسد و هر روز انسان یک منزل بمرگ نزدیک می‌شود

۹۰- دو مردند که خدای عز و جل بهر یک دو پر داده تا با آنها همراه ملائکه در بهشت پرواز کنند

امام چهارم فرمود خدا عباس بن علی را رحمت کند که برادرش را بر خود مقدم داشت و برای او جانفشانی کرد و خود را قربان او کرد تا دو دستش جدا شد و خدا بعوض آنها دو بال باو داد که با آنها همراه فرشتگان در بهشت می‌پرد چنانچه بجعفر بن ابی طالب عمل کرد، برای عباس نزد خدا مقامی است که جمیع شهیدان در روز قیامت غبطه آن را می‌برند، حدیث طولانی است ما اندازه حاجت از آن را گرفتیم و تمام آن را با سائر روایات فضائل حضرت عباس در کتاب مقتل حسین بن علی نقل کردیم.

۹۱- دو چیز مردم را هلاک کردند

امیر المؤمنین فرمود ترس فقر و طلب فخر مردم را هلاک کردند.

۹۲- گفتار امیر المؤمنین در باره دو مرد

- امیر المؤمنین فرمود دو مرد دنیا دار پشت مرا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۴

شکستند یکی مرد زبان آور فاسق و دیگری عابد نادان دل آن با زبان گویای خود پرده روی فسقش میکشد و این یک بکارهای ظاهر الصلاح خویش پرده روی جهلش میکشد از دانشمندان فاسق و عابدان جاهل بهره‌زید هم آنها مردم را از دین بیرون می‌برند، من از پیغمبر شنیدم، می‌فرمود یا علی هلاکت امت من بدست منافقان تیز زبان دانشمند است.

۹۳- حریص از دو خصلت محروم است و با دو خصلت هم آغوش

- امام ششم فرمود حریص از دو خصلت محروم شده و دو خصلت او را ملازم گردیده، از قناعت محروم است و راحت را گم کرده از رضای بقضا محروم است پس یقین را گم کرده.

۹۴- دو نماز است که رسول خدا ترک نکرده

- عایشه گوید پیغمبر «ص» در آشکار و نهان دو نماز را ترک نمی‌کرد، یکی دو رکعت بعد از نماز عصر و دیگری دو رکعت پیش از نماز صبح.

عبد الله بن ایمن گوید پدرم از عایشه برای من روایت کرد، گفت نزد او رفتم و از دو رکعت بعد از نماز عصر پرسش کردم، گفت بخدائی که جان او را گرفت (مقصودش جان پیغمبر بود) پیغمبر تا از دنیا رفت این دو رکعت را هم ترک نکرد و تا وقتی که از شدت مرض نماز بر او سنگین بود و بسیاری از نمازهای معتاد خود را نشسته می‌خواند این دو رکعت را می‌خواند؛ گفتم چون عمر بخلافت رسید از این دو رکعت نهی کرد، گفت راست گفتم ولی رسول خدا این دو رکعت را در مسجد نمی‌خواند مبادا بر امتش سنگین باشد دوست داشت تا هر چه ممکنست بآنها تخفیف دهد. عایشه گوید رسول خدا نزد من بعد از نماز عصر دو رکعت نماز می‌خواند.

رسول خدا فرمود هر کس نماز دو وقت خنک را بخواند، بهشت می‌رود مقصودش دو رکعت بعد از نماز صبح و عصر بود، مصنف این کتاب گوید مقصود من از ذکر این اخبار رد مخالفین است که بعد از فریضه صبح و عصر بنماز نافله قائل نیستند، من خواستم بیان کنم، که ایشان با گفتار و کردار پیغمبر مخالفند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۵

۹۵- دو صنفند که بهره‌ای از اسلام ندارند

- امام ششم جعفر بن محمد الصادق فرمود نزدیک نزدیک‌تر چیزی که مرد را از ایمان بیرون میبرد این است که پیش‌غالی مذهب نشیند و بددیشش گوش بدهد و گفتارش را تصدیق کند. پدرم از قول جدش روایت کرده که رسول خدا فرمود دو صنف از امت من بهره‌ای در اسلام ندارند غلات و قدریه.

شرح غلات کسانی‌اند که صفات مخصوص خدا را برای پیغمبر یا امام اثبات می‌کنند و پاره‌ای از آنها خدا را با امام متحد میدانند و قدریه اشخاصی هستند که بجبر یا تفویض قائلند، مرجئه طائفه‌ای از معتزله‌اند که میان مؤمن و کافر دسته سومی قائلند که نجات آنها را موکول بمشیت خدا میدانند که تعیین وضعیت حال آنها را بآخرت می‌اندازند.

۹۶- کینه‌ورزی با مردان صاحب خود را بیکی از دو خصلت گرفتار میکند-

امیر المؤمنین بفرزندانش فرمود فرزندان عزیزم از کینه‌ورزی مردم بپرهیزید زیرا مردم دو قسمند خردمندی که با شما مکر می‌ورزد و نابخردی که شتابانه بشما پاسخ می‌دهد، فرمود سخن نر است و پاسخش ماده، چون جفت شدند ناچار نتاجی می‌دهند سپس این دو شعر را انشاء کرد.

آبرومند هراسد ز جواب با کسان طرز مداراست صواب

احترام ار طلبی حرمت نه
ور نه مردم نبرند از تو حساب

۹۷- آدمیزاد پیر می شود و دو چیز در او جوان میگردد

- پیغمبر فرمود فرزند آدم که پیر شد دو چیز در او جوان می شود حرص بر مال و حرص بر عمر. انس بن مالک گوید پیغمبر فرمود هلاک می شود و یا فرمود پیر می شود فرزند آدم و دو خصلت در او باقی میماند، حرص و آرزو.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۶

۹۸- دو خصلت است که هر کدام دو خصلت بار می آورد

- رسول خدا فرمود: رغبت در دنیا اندوه و غم میزاید و زهد در دنیا آسایش دل و بدن میفزاید.

۹۹- آدمیزاد دو خصلت را بد دارد

- رسول خدا فرمود، پسر آدم دو چیز را بد دارد، یکی مرگ و مرگ راحت مؤمن است از فتنه و دیگری کمی مال، کمی مال حساب قیامت را کم میکند.

۱۰۰- رسول خدا دو سکوت داشت

- سمره بن جندب و عمران بن حصین با هم مذاکره کردند سمره روایت کرده که از رسول خدا دو سکوت در خاطر دارد یکی بعد از تکبیر نماز و دیگری بعد از قرائت پیش از رکوع. قتاده گفته سکوت دوم در روایت سمره بعد از قرائت حمد است و بعد از لا الضالین ولی عمران بن حصین منکر سکوت بعد از حمد بوده، گوید طرفین این موضوع را بابی بن کعب نوشتند و از او سؤال کردند ابی در جواب آنها نوشت سمره درست حفظ کرده، مصنف کتاب گوید پیغمبر بعد از قرائت سکوتی میفرمود بمنظور اینکه قرائت بتکبیر رکوع متصل نگردد و میان قرائت و تکبیر فاصله‌ای باشد و این خود دلالت دارد که بعد از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته، زیرا ساکت بر متکلم صدق نکند چه آهسته گوید و چه بلند و این خود دلیل روشنی است برای شیعه در رد مخالفین که بعد از حمد آمین میگویند.

شرح کلمه آمین نزد مخالفین شیعه بعد از حمد مستحب است در نماز جماعت و فرادی و مخصوصا در جماعت تمام مأمومین بعد از فراغت امام از حمد هم آهنگ میگویند آمین ولی این عمل در فقه شیعه حرام و بدعت است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۷

۱۰۱- دو خصلت در مسلمان جمع نشود

- رسول خدا فرمود بخل و بد خلقی در مسلمان جمع نشود.

۱۰۲- در دل بنده خدا دو خصلت با هم سازش ندارند

- رسول خدا فرمود هرگز بخل شدید و ایمان در دل بنده‌ای جمع نشوند.

۱۰۳- حسد شایسته نیست مگر در دو چیز

- رسول خدا فرمود حسد در غیر دو چیز شایسته نیست، مردی که خدا مالی باو داده و شب و روز از آن انفاق میکند و

مردیکه خدا قرآن باو داده و شب و روز بتلاوت و عمل بآن قیام میکند.

شرح حسد رشک بر نعمتی است که شخص بدان متنعم است و مقصود از حدیث اینست که غیر از این دو نعمت چیزی نیست که قابل علاقمندی و رشک بردن باشد.

۱۰۴- پیغمبر بخاطر دو محبت عقیل را دوست میداشت

- رسول خدا بعقیل میفرمود، ای عقیل من تو را بدو محبت دوست دارم برای اینکه خود دوست داشتنی هستی و ابی طالب هم تو را دوست میداشت

۱۰۵- پیغمبر بدو امر شاد شد

- حسن بن زید گوید از جمعی کسان خانواده خود شنیدم که چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرین حبشه از حبشه آمد روز فتح خیبر بود، پیغمبر برخاست و میان دو چشمش را بوسید و فرمود نمیدانم بکدام بیشتر شادم، بآمدن جعفر یا بفتح خیبر، اخباری که در این موضوع رسیده در کتاب فضائل جعفر بن ابی طالب ذکر کردم.

۱۰۶- پیغمبر بحسن و حسین هر کدام دو خصلت بخشید

- در مرضی که پیغمبر در آن وفات کرد فاطمه دخترش دو فرزند خود حسن و حسین را حضورش آورد و عرضکرد، اینها پسران تو هستند چیزی بآنها ارث بده، فرمود هیبت و سیادت خود را بحسن دادم و شجاعت و بخشش خود را بحسین، زینب دختر ابو رافع از قول مادرش گفته که فاطمه عرضکرد یا رسول الله اینها پسران تو هستند بخششی به آنها بده رسول خدا فرمود هیبت و آقائی خودم را بحسن دادم و سخاوت و شجاعت خود را بحسین پیغمبر فرمود هیبت و حلم خود را بحسن دادم و جود و رحمت خود را بحسین.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۸

۱۰۷- بعد از نماز عشاء بیداری شایسته نیست مگر برای دو مرد

- رسول خدا (ص) فرمود بعد از نماز عشاء بیداری روا نیست مگر برای کسی که نماز بخواند یا مسافر است.

۱۰۸- مردم بدو چیز بیشتر وارد دوزخ و بدو چیز بیشتر از همه چیز وارد بهشت میگردند

- پیغمبر فرمود اول چیزی که امت مرا وارد دوزخ میکند دو میان تهی است عرضکردند یا رسول الله دو میان تهی کدامست فرمود فرج و شکم و بیشتر چیزی که بواسطه آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری و خوش خلقی است.

۱۰۹- خدا دو ترس و دو آرامی را برای بندهاش جمع نمیکند

- رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی فرموده بعزت و جلالم دو ترس و دو آرامش را برای بنده خود جمع نکنم.

اگر در دنیا آسوده است روز قیامتش می ترسانم و اگر در دنیا ترس از من دارد روز قیامتش آسوده دارم.

۱۱۰- صلاح اول این امت بدو خصلت بود و فساد آخر آنها نیز با دو خصلت است

- رسول خدا فرمود صلاح اول این امت بزهت و یقین بود و هلاک آخر این امت بواسطه بخل و آرزو است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۹

باب خصال سه گانه

۱- سه کس را خدا بدون حساب وارد بهشت میکند و سه کس را بی حساب وارد دوزخ

- امام ششم فرمود سه کس را خدا بی حساب ببهشت میبرد و سه کس را بی حساب بدوزخ اما کسانی که بی حساب ببهشت میبرد و بآنها نعمت و آسایش میدهد. پیشوای عادل و بازرگان راستگو و پیری که عمر خود را در طاعت خدای عز و جل گذرانیده و اما کسانی که بی حساب بدوزخ برد پیشوای ستمکار، بازرگان دروغگو و پیر زناکار.

۲- سه چیز است که خدای عز و جل حساب آنها را از مؤمن نمیکشد

امام ششم فرمود مؤمن در سه چیز محاسبه نمیشود طعامی که میخورد، جامه‌ای که می پوشد، زن شایسته‌ای که باو کمک میکند و عفت او را حفظ میکند.

۳- سه خصلت است که هر کس همه یا یکی را دارا باشد در سایه عرش خدا است

رسول خدا فرمود سه خصلت است که هر کس همه را یا یکی را داشته باشد روز قیامت که جز سایه خدا سایه‌ای نیست در سایه عرش خداست شخصی که بمردم عطا کند هر چه را از آنها توقع دارد، و کسی که گامی پس و پیش نهد مگر بداند که

خدا در آن راضی است یا خشمگین است شخصی که از برادر مسلمان خود عیب نگیرد تا آن عیب را از خود زائل کند، که از خود عیبی را پاک نکند جز اینکه عیب دیگرش بر او آشکار شود، برای مرد کافی است که از دیگران بخود مشغول باشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۲

[۹]

که شح مطاع بدگمانی بخدا است من این روایت را در کتاب معانی الاخبار با سند آن ذکر کردم.

در حدیث دیگر نیست که چون در معراج از پیغمبر سؤال شد که اشراف فرشتگان آسمان در چه موضوع بحث میکردند؟ گفت در موضوع درجات و کفارات، فرمود بمن ندا رسید که درجات کدامست؟ گفتم تکمیل وضوء در اوقات سرما و رفتن بنماز جماعت و انتظار هر نمازی بعد از نماز دیگر و دوستی من و دوستی اهل بیت من تا هنگام مردن، حدیث طولانی است آن را با سندش در جای خود کتاب اثبات المعراج نقل کردم.

امام ششم از پدرش نقل کرده که پیغمبر فرمود سه چیز هلاک کننده است، شکستن پیمان، ترک سنت پیغمبر و جدائی از جمعیت مسلمانان و سه چیز نجات بخش است زبان خود را نگاه داری و بر گناهت گریه کنی و در خانهات بنشینی.

۱۰- هر کس سه خصلت داشته باشد خدا از حور العین بوی تزویج کند

- امام ششم فرمود هر کس سه خصلت را دارا شود هر طور بخواهد خدا حوریان بهشت را بوی تزویج کند، خشم خود را فرو خورد و در برابر شمشیر برای خدا صبر کند و مردیکه بمال حرامی قدرت یافته و برای خدای عز و جل از آن درگذرد.

۱۱- سه کسند که اگر ستم بر آنها نکنی ستم کشی

- رسول خدا فرمود سه کسند که اگر ستمشان نکنی ستمت کنند ارادل و زنت و خدمتکارت.

شرح مقصود اینست که اینها بحق خود قانع نیستند و صبر بر عدالت ندارند باید با اینها رفق و مدارا کرد و در موقع لزوم باندازه مشروع بآنها سخت گرفت و باید با آنها ملاطفت و نرمی کرد که بانسان مسلط نشوند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۳

۱۲- سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمیکند-

رسول خدا فرمود سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمیکند. شریف از پست و حلیم از بیخرد و نیکوکار از بدکار.

۱۳- بنده همیشه در برابر سه چیز است

- ابی حمزه ثمالی گوید شنیدم امام پنجم میفرمود بنده همیشه میان سه چیز است بلا و قضا و نعمت و وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر بلا صبر است و وظیفه لازم او در برابر قضا تسلیم است و وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر نعمت شکر است.

۱۴- سه کس مستحق ترحمند

- عبد الله بن سنان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود بسه کس ترحم کنید و مستحق ترحمند، عزیزی که بعد از دوره عزت بذلت رسیده و بی نیازی که نیازمند شده و دانشمندی که فامیل خودش و مردم نادان او را خوار شمارند.

۱۵- سه کس را خدا دشمن دارد

- امام ششم فرمود خدای عز و جل مالدار ستمکار، پیره مرد نابکار و درویش متکبر را دشمن دارد، سپس فرمود میدانی درویش متکبر کیست؟ گفتم شخص کم بضاعت فرمود نه، کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند.

۱۶- در سه مورد سخن کذب نیکو است.

در سه مورد راست گفتن زشت است. همنشینی سه کس دل را میمیراند پیغمبر فرمود در سه چیز کذب نیکوست، حيله در جنگ، وعده با زن خود، اصلاح میان مردم، و در سه مورد راست گفتن زشت است، سخن چینی: بدکاری زن را بشوهرش خبر دادن. خبر دیگری را تکذیب کردن.

شرح

مقصود اینست که در این سه مورد باید خاموشی را پیشه کرد.

فرمود همنشینی سه طائفه دل را میمیراند همنشینی مردمان پست صحبت با زنان همنشینی ثروتمندان.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۴

۱۷- سه چیز بسه چیز است

- امام ششم فرمود هر کس زبانش راست است عملش پاک است:

هر کس نیتش خوبست روزیش از جانب خدا فراوانست هر کس با خانواده‌اش خوش رفتار است. خدا عمرش را بلند کند.

۱۸- یک چیز بسه چیز است

- ابن ابی یعفر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود کسی که دلش علاقمند دنیا شد بسه خصلت گرفتار شود اندوه بی پایان، آرزوی بیحاصل، امید غیر نائل.

۱۹- نشانه‌های پیری سه است

- ابی صباح آزاد کرده امام ششم گوید در خدمت آن حضرت بودم چون بکوه احد عبور کردیم فرمود آن سوراخی که در کوهست میبینی گفتم آری. فرمود اما من نمی‌بینم، نشانه پیری کم دیدی چشم، خمی پشت، باریکی قد است.

۲۰- سه خصلت مخصوص پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان است

- امام هفتم فرمود پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان سه خصلت مخصوصند، بیماری ابدان. ترس پادشاهان. فقر درویشان.

۲۱- دشمنی خداوند تبارک و تعالی در سه خصلت است

- امام ششم فرمود سه چیز دشمنی خداوند عز و جل است؛ خوابی که شب بیداری ندارد، خنده بی‌جا، خوردن سر سیری.

۲۲- هدیه بر سه وجه است

- امام ششم فرمود هدیه بر سه وجه است، هدیه در عوض هدیه، هدیه سازش و استمالت، هدیه برای خدا.

۲۳- سه خصلت است که پیغمبر و کمتر از او از آن خالی نیست

امام ششم فرمود سه چیز است که کنار نیست از آنها پیغمبر و کمتر از او بد فالی. حسد. اندیشه در خلقت. مصنف این کتاب گوید معنی بد فالی در اینجا اینست که امت هر پیغمبری بدو فال بد میزدند و خود آنها هرگز فال بد نمیزدند چنانچه خدا از قوم صالح میفرماید ما بتو و همراهان تو فال بد میزنیم فرمود بدفالی شما نزد خداست و چنانچه دیگران به پیغمبران خود گفته‌اند، ما بشما فال بد میزنیم، اگر از دعوت خود باز نایستید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۵

شما را سنگسار میکنیم.

و اما مقصود از حسد در اینجا اینست که پیغمبران محسود می‌شوند نه آنکه حسد بکسی میبرند.

چنانچه خدای عز و جل میفرماید بلکه حسد میبرند مردم بدان چه خدا از فضل خویش بآنها داده هر آینه ما بخانواده ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و سلطنت بزرگی بآنها دادیم و اما اندیشه در خلقت اینست که گرفتار می‌شوند باهل وسوسه و غیر آن مراد نیست چنانچه خدا از ولید بن مغیره مخزومی حکایت کرده که او در باره قرآن اندیشه کرد و اندازه گرفت، مرده باد که چگونه اندازه گرفت! یعنی در باره قرآن گفت نیست مگر سحری که انتخاب شده؛ نیست مگر گفتار بشر.

۲۴- بیخ کفر سه است

امام ششم فرمود ریشه‌های کفر سه است حرص و کبر و حسد، اما حرص این است که چون حضرت آدم از درخت نهی شد حرص او را واداشت که از آن خورد و اما تکبر؛ چون ابلیس مأمور بسجده شد امتناع ورزید؛ و اما حسد دو فرزند آدم یکی دیگری را از روی حسد کشت.

۲۵- وام بر سه وجه است- رسول خدا فرمود

: وام بر سه وجه است کسی که چون بستانکار باشد مهلت دهد. و چون بدهکار باشد بدون معطلی بپردازد که بسود اوست و زبانی ندارد کسی که طلب خود را دریافت میکند و بدهی خود را میپردازد که نه سود میبرد و نه زبانی: کسی که طلب خود را دریافت میکند و بدهی خود را تأخیر میکند که بزبان او است نه سود او.

۲۶- تحصیل اجازه ورود سه بار است

- امام ششم فرمود اجازه خواستن برای ورود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۶

سه بار است، بار اول می‌شنوند. بار دوم خود را حفظ میکنند در سوم اگر خواهند اجازه میدهند و اگر نه مستأذن بر میگردد. ۲۷- سه کس سلام نشود.

امام ششم فرمود سه کس سلام نشود کسی که تشییع جنازه میکند کسی که نماز جمعه می‌رود. کسی که در حمام است. ۲۸- بهترین مردم سه کسند.

رسول خدا فرمود بهترین شما کسی است که اطعام کند مردم را و بلند بگوید سلام را و با این که مردم در خوابند نماز بخواند.

۲۹- سه خصلت است که یکی اظهار ثروت و دیگری اظهار جمال و سومی منکوب‌کننده دشمنانست

- علی «ع» فرمود استعمال عطر اظهار ثروتمندی است، جامه‌های خوب اظهار زیبایی است و اخلاق نیکو سرکوبی دشمنانست. ۳۰- سه چیز روش پیغمبران مرسل است.

امام ششم فرمود سه چیز روش پیغمبران مرسل است بوی خوش. اصلاح مو. بسیار جماع کردن.

۳۱- سه چیز دیده را پر نور میکند.

امام هفتم فرمود سه چیز دیده را جلا دهند، نظر بسبزه، نظر بآب روان، نظر بروی زیبا.

۳۲- خصال نیکو سه است.

حلبی گوید بامام ششم عرض کردم کدام خصلت‌ها بمرد نیکوتر است فرمود وقار بدون ترساندن، بخشش بدون درخواست عوض و اشتغال به غیر مطاع دنیا.

۳۳- اسراف در سه چیز است

- امام ششم فرمود اسراف در سه چیز است، جامه آبرومندی خود را مبتذل کنی، هسته خرما را باطراف پیرانی، زیادی آب را بریزی، فرمود در طعام اسرافی نیست.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۷

۳۴ رسول خدا سه کس را لعن کرد-

امام هفتم فرمود رسول خدا سه کس را لعن کرده، مسافری که توشه خود را تنها بخورد و برفقاییش ندهد، کسی که تنها در بیابان مسافرت کند، کسی که تنها در خانه‌ای بخوابد.

۳۵- در بهشت درجه‌ایست که بدان نمی‌رسد مگر سه کس

- رسول خدا فرمود در بهشت درجه‌ایست که بدان نمی‌رسد مگر پیشوای عدالت شعار، صاحب خویشانی که با آن‌ها وفادار باشد، مرد صابر عیال وار.

۳۶- از سه کس قلم برداشته است

- ابن‌ظبیان گوید زن دیوانه‌ای را بحضور عمر آورد که زنا داده بود، عمر دستور داد که او را سنگسار کنند. آن زن را از حضور علی بن ابی طالب عبور دادند، فرمود این زن چیست؟ عرض کردند دیوانه‌ایست که زنا داده و عمر دستور داده او را سنگسار کنند. فرمود شتاب مکنید نزد عمر آمد و باو گفت نمیدانی قلم از سه کس برداشته است؟ از کودک تا بالغ شود، از دیوانه تا بهوش آید، از خواب تا بیدار شود.

۳۷- حدیث سه نفری که بلات و عزی سوگند خوردند که رسول خدا را بکشند و علی (ع) در برابر آنها قیام کرد.

امام چهارم فرمود پیغمبر یک روز بیرون شد و نماز صبح را خواند سپس فرمود ای گروه مردم شما کدامتان می‌روید در برابر سه کسی که بلات و عزی سوگند خوردند مرا بکشند با اینکه پیرودار کعبه قسم دروغ گفته‌اند، مردم همه سر بزیر افکندند و هیچ کس جواب نداد. فرمود گمان ندارم علی بن ابی طالب میان شما باشد. عامر بن قتاده عرض کرد آن حضرت امشب تب داشت و نیامده با شما نماز بخواند، اجازه می‌فرمائید باو خبر دهم؟ پیغمبر فرمود: خبر بده، عامر خدمت آن حضرت شتافت و باو خبر داد، امیر المؤمنین مثل اینکه از بند رها شده بیرون شد و جامه‌ای بتن داشت که دو گوشه‌اش را بگردن خود گره کرده بود، عرض کرد یا رسول الله چه خبر است؟

فرمود این فرستاده پروردگارم بمن خبر میدهد که سه نفر قیام کرده‌اند تا مرا بکشند با این که پروردگار کعبه سوگند دروغ گفته‌اند. امیر المؤمنین فرمود من خودم تنها بجلوگیری آنها

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۸

مأمور میشوم هم اکنون جامه خود را میپوشم. پیغمبر فرمود نه، این جامه و زره و شمشیر من حاضر است جامه خود را در برش کرد و عمامه را بسرش بست و شمشیر را حمایل او کرد و بر اسب خود سوارش نمود و بیرون رفت، چند روز گذشت که نه جبرئیل از او خبری آورد و نه از اطراف خبری از او رسید، فاطمه زهرا حسن و حسین را برداشت و حضور پیغمبر آمد و عرضکرد مبادا این دو بچه را یتیم کرده باشی؟ اشک از چشم پیغمبر جاری شد و شروع بگریستن کرد سپس فرمود.

ای مردم هر کس خبری از علی برای من بیاورد او را بیهشت مژده میدهم، مردم در جستجوی علی متفرق شدند، چون پیغمبر را سخت نگران دیدند، عامر بن قتاده حضور پیغمبر برگشت و مژده مراجعت علی را آورد امیر المؤمنین داخل شد با دو اسیر و یک سر و سه شتر و سه اسب جبرئیل نازل شد و پیغمبر از جریان کار او خبر داد، پیغمبر فرمود یا ابو الحسن میخواهی بتو خبر دهم که چه کردی، منافقین گفتند تا این ساعت در حیرت بود اکنون میخواهد سرگذشت او را برای او نقل کند سپس فرمود یا ابو الحسن تو خودت سرگذشت خویش را نقل کن تا گواه این جمع باشی عرضکرد بچشم یا رسول الله چون وارد وادی شدم دیدم این سه تن بر شتران سوارند بمن فریاد زدند کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدایم، گفتند ما رسول خدا را نمی‌شناسیم کشتن تو با محمد پیش ما برابر است سپس این مقتول بر من حمله کرد و میان من و او چند ضربت زد و بدل شد و باد سرخی وزید که در آن آواز شما را شنیدم فرمودید یقه زرهش را برای تو قطع کردم بزن بشانه‌اش، زدم و کارگر نشد سپس باد سیاهی وزید که در آن آواز شما را شنیدم. فرمودید زرهش را بالا زدم برانش بزن ضربتی برانش زدم که آن را قطع

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۹

کردم و او را بزمین افکندم و سرش را بریده و بزمین انداختم و سرش را گرفتم، این دو مرد بمن گفتند بما رسیده که محمد رفیق مهربان با رحمی است ما را خدمت او ببر و در قتل ما شتاب مکن، رفیق ما با هزار پهلوان برابر بود، رسول خدا فرمود اما آواز اول که بگوش تو رسید آواز جبرئیل و آواز دیگر از آن میکائیل بود. یکی از دو مرد را پیش دار، باو فرمود بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و گواهی بده که من رسول خدایم، جواب گفت بدوش کشیدن کوه ابی قبیس پیش من آسانتر است از گفتن این کلمه، فرمود او را ببر گردن بزن، سپس دستور داد دیگری را پیش آور او را پیش داشت، فرمود بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و گواهی بده که من رسول خدایم، عرضکرد مرا هم بر رفیقم ملحق کن فرمود یا ابو الحسن او را هم ببر گردن بزن، امیر المؤمنین برخاست گردنش را بزند که جبرئیل نازل شد و عرضکرد یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید این مرد را نکش زیرا در میان قوم خود خوش خلق و با سخاوت بود، آن مرد از زیر شمشیر عرضکرد این فرستاده خدای تو است که بتو خبر میدهد؟ فرمود آری، گفت بخدا در

زمینه برادران خود مالک درهمی نبودم و هیچ گاه پشت بجنگ ندادم، شهادت میدهم که خدا یکی و تو رسول خدائی، پیغمبر فرمود این کسی است که خوش خلقی و سخاوت او را ببهشت پر نعمت کشانید.

۳۸- در نیکی برادران و اقدام در انجام حاجتشان سه خصلت است

- امام ششم فرمود بهترین شماها بخشش کنندگان شمایند و بدترین شما بخیلان شمایند، از کارهای شایسته نیکی کردن با برادران و سعی در حوائج آنان است، این کارها شیطان را خوار و مرد را از آتش دوزخ برکنار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۰

میدارند و وارد بهشت می‌نماید، ای جمیل این حدیث را برای روشنفکران اصحاب خود نقل کن عرض کردم قربانت اصحاب درخشنده من کیانند؟ فرمود آنها که با برادران خود درخوشی و تنگی نیکی کنند سپس فرمود ای جمیل احسان بر شخص ثروتمند آسان است ولی خدای عز و جل مدح کرده احسان درویشان را و فرموده آن کسانی که با فرط احتیاج دیگران را بر خود مقدم میدارند آنان که خویش را از بخل نگهداشتند هم آنان رستگارند.

۳۹- از قضای حاجت در سه جا نهی شده

- امام اول فرمود رسول خدا از تغوط بر کنار آب خوشگوار و کنار جوی خوشگوار و زیر درخت میوه‌دار نهی کرد.

۴۰- روبرو بودن با خورشید سه بدی دارد

- امام اول فرمود با خورشید روبرو نشوید زیرا خورشید بخارکننده است رنگ را تیره کند جامه را کهنه کند و درد درونی را آشکار نماید.

۴۱- اسراف کار سه نشانه دارد

- امام اول فرمود اسراف کار سه نشانه دارد می‌خورد آنچه در خور او نیست، می‌پوشد لباسی که در خور او نیست، می‌خرد متاعی که در خور او نیست.

۴۲- هر چشمی در روز قیامت گریانست جز سه چشم

- رسول خدا فرمود هر چشمی روز قیامت گریانست جز سه چشم، چشمی که از ترس خدا گرییده، چشمی که از نامحرم پوشیده، چشمی که در جبهه جهاد برای حق نخواییده.

۴۳- همه خوبیهها در سه خصلت است.

امام اول فرمود همه خوبیهها در سه خصلت است:

نگاه و خاموشی و سخن، هر نگاهی که اسباب عبرت نشود سهو است، هر خاموشی که در آن اندیشه نباشد غفلت است هر سخنی که در آن ذکر حق نباشد بیهوده است، خوشا بحال کسی که نگاهش عبرت خیز و خاموشیش اندیشه آمیز و سخنش یاد آوری باشد، بر گناه خود بگرید و مردم از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۱

شرش آسوده باشند.

۴۴- نهی شده است که سه تن پشت سر یک دیگر بر چهارپا سوار شوند.

رسول خدا در حدیثی طولانی فرمود سه تن پشت سر هم بچهار پا سوار نشوند که یکی از آنها ملعونست و آن مقدم آنها است.

۴۵- حق مسافری که بیمار شود

برفیقانش این است که سه روز با او اقامت کنند

۴۶- در کفش سیاه سه خصلت بد است و در کفش زرد سه خصلت نیک

- حنان بن سدید گوید کفش سیاهی پوشیده بودم حضور امام ششم رسیدم فرمود: تو را چه باینکه کفش سیاه بپوشی،

نمیدانی در آن سه اثر است عرض کردم چه آثاری قربانت؟ فرمود دیده را کم نور و ذکر را کم زور و اندوه را موفور کند و با این حال لباس جبارانست.

کفش زرد بپوش که سه اثر خوب دارد، عرض کردم چه آثاری؟ فرمود، دیده را پر نور و ذکر را پر زور و اندوه را نابود گرداند و لباس پیغمبران هم هست،

۴۷- سه خصلت را از کلاغ بیاموزید

- رسول خدا فرمود سه خصلت را از کلاغ یاد بگیرید، پریدن بر ماده خود را پنهان میکند، بامدادان دنبال روزی می‌رود و بسیار حذر میکند.

۴۸- سه چیز با سه چیز است

- ابان بن تغلب گوید شنیدم امام ششم می‌فرمود، سلامت در پیگردیست، پشیمانی در شتاب هر کس بی‌وقت دست بکاری زند بی‌موقع بنتیجه رسد.

۴۹- شومی در سه چیز است

- خالد بن نجیح گوید حضور امام ششم مذاکره شومی را کردند فرمود شومی و بد اقبالی در سه چیز است در زن و چهار پا و خانه، اما شومی زن بسیاری کابین و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۲

ناسپاسی شوهر است و اما در چهار پا بدخلقی و چموشی است و اما در خانه، تنگی حیاط و بدی همسایگان و بسیاری عیوب است.

۵۰- کسانی که هر چه یاد آور شدند فراموش کردند سه دسته بودند

- امام پنجم در شرح قول خدا فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فرمود سه دسته بودند یک دسته پذیرفتند و بدیگران هم دستور دادند پس نجات یافتند، یک دسته پذیرفتند و بدیگران دستور ندادند بصورت وز مسخ شدند.

شرح وز بتشدید زاء نقطه دار مرغ آبی است- و دسته‌ای که نه خود پذیرفتند و نه بدیگران دستور دادند هلاک شدند.

۵۱- سه کس در پناه خدا باشند تا خدا از حساب خلایق فارغ شود

- امام ششم فرمود سه کس در پناه خدا باشند تا از حساب خلق فارغ شود، کسی که هرگز زنا نکرده، کسی که مال خود را هرگز بربا نیامیخته، کسی که در این دو کوشش نکرده.

۵۲- کسی که سه چیز داده شده از سه چیز وانیفتاده

- امام ششم فرمود ای معاویه کسی که سه چیز داده شد از سه چیز وانیفتاده، بهر کس توفیق دعا داده شده قبول آن داده شود، بهر کس شکر نعمت داده شده فزونی نعمت عطا شود، بهر کس که توکل داده شده کفایت الهی نصیب شود، زیرا خدای عز و جل در کتابش فرماید! هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است، فرماید اگر شکر کنید برای شما بیفزایم. فرماید از من بخواهید تا مستجاب کنم.

۵۳- از مشورت سه کس قدغن شده

- رسول خدا فرمود با ترسو شور مکن که راه را بر تو می بندد. با بخیل شور مکن که همت تو را کوتاه کند. با حریص شور مکن که جمع مال را در نظرت جلوه دهد یا علی بدان که ترس و بخل و حرص یک طبیعتند که بدگمانی بخدا سرچشمه آنها است.

۵۴- عقل سه جزء است

- رسول خدا فرمود عقل سه جزء است هر کس همه را دارد عقلش کامل است و هر کس

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۳

همه را ندارد عقل ندارد، خدا را خوب شناختن خوب فرمان او را بردن، خوب بصیر بودن بر فرمان او

۵۵- آدم از سه خصلت یکی را برگزید

- امام اول فرمود جبرئیل بر آدم فرود شد و گفت ای آدم من دستور دارم تو را بپذیرفتن یکی از سه چیز مخیر کنم، یکی را بگیر و دو تا را واگذار آدم گفت آن سه کدامست، گفت عقل و حیا و دین، آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل بحیا و دین گفت شما برگردید، گفتند ای جبرئیل ما دستور داریم هر کجا عقل است همان جا باشیم جبرئیل گفت میل شماست و بالا رفت.

۵۶- خرد مرد از سه چیز سنجیده شود

- امام ششم فرمود خرد مرد از سه چیز سنجیده شود، در اندازه ریش، نقش مهر و کنیه او.

۵۷- شیعه سه دسته‌اند

- امام ششم فرمود شیعه سه دسته‌اند، دوست صمیمی که از ماست، کسانی که ارتباط با ما را وسیله آبرومندی خود کرده‌اند، ما وسیله آبرومندی آنها هستیم، کسانی که ما را وسیله شکم خوارگی و استفاده مادی قرار داده، هر کس ما را وسیله نان خوردن قرار دهد فقیر خواهد بود.

۵۸ در سه چیز شیعه امتحان میشوند

- امام ششم فرمود شیعیان ما را در سه وقت امتحان کنید در وقت نماز که چه اندازه مواظبت میکنند، در اسرار تشیع که چه اندازه آن را از دشمن حفظ میکنند، در اموالشان امتحان کنید که چه اندازه با برادران خود همراهی میکنند.

۵۹- هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است

- امام ششم فرمود هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است، کسی که در برابر ستم صبر کند و خشم خود را فرو خورد و آن را در حساب خدا گذارد و عفو کند و بگذرد از کسانی که خدا او را بی حساب وارد بهشت کند و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۴

شفاعتش را در برابر مردم ربیعه و مضر بپذیرد. رسول خدا فرمود سه خصلت را هر که جمع کند صفات ایمانی را تکمیل کرده آنکه خشنودیش بکار باطل و گناه نکشد و غضب او را از حق بدر نبرد و در حال اقتدار بدان چه حشش نیست دست دراز نکند. هشام بن معاذ گوید همراه عمر بن عبد العزیز بودم که وارد مدینه شد و جارچیش فریاد کشید هر کس ستمی کشیده و

دعوائی دارد نزد من آید. امام پنجم وارد شد، مزاحم بعمر خبر داد که محمد بن علی بر در منزل است، گفت او را وارد کن، در حالی وارد مجلس شد که عمر اشک‌های چشمان خود را پاک میکرد امام باو فرمود ای عمر چه تو را گریاند؟

هشام سبب گریه‌اش را بیان کرد حضرت فرمود ای عمر دنیا چون بازاریست گروهی چیزی از آن بردند که سودشان دهد و گروهی چیزی بردند که زیانشان رساند، چه بسیار مردمانی که بکارهایی که که ما در آن واردیم خود را زیان‌مند کردند تا مرگشان در رسید هراسناک شدند و از دنیا نکوهیده بیرون شدند چون برای آنچه در آخرت دوست داشتند بسیجی نیندوختند و از آنچه بد داشتند سپری ساختند، آنچه جمع کرده بودند وارثان حق شناس قسمت کردند و خود نزد کسی رفتند که عذر آنها را نمی‌پذیرد شایسته است که ما بهر کاری که در آن بآنان رشک میبریم نگاه کنیم و آن را سرمشق کارهای خود قرار دهیم و بآن کارهایی که برای آنها برایشان میترسیم نگاه کنیم و از آن کناره کنیم از خدا بپرهیز، دلت را بدو چیز بسپار، نگاه کن بآنچه دوست داری وقتی پیش پروردگارت رفتی با تو باشد آن را پیشاپیش خویش بفرست و نگاه کن آنچه را بد داری که چون نزد پروردگارت رفتی با تو باشد عوض آن را بجو، بمتاعی که بر پیشینیان تو کساد شد متوجه شو و امید داشته باش که از تو رواج باشد.

ای عمر از خدا بپرهیز، در را باز کن مردم را باسانی بپذیر مظلوم را یاری کن دست ظالم را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۵

کوتاه کن، سپس فرمود در هر کس سه چیز باشد ایمانش کامل است، عمر بسر دو زانو نشست و گفت ای خانواده پیغمبر آنها را بیان کن، فرمود ای عمر، هر کس چون خشنود شد خشنودیش او را بباطلی نکشاند و چون خشم کرد خشمش او را از حق بدر نبرد و چون قدرت یافت بدان چه از آتش نیست دست نینداخت. عمر دوات و کاغذی خواست و نوشت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عمر بن عبد العزیز فدک را که حق محمد بن علی بود باو رد کرد.

امام پنجم فرمود مؤمن کسی است که چون پسندد خشنودی او را بگناه و بیهوده نکشاند و چون بد دارد خشم او را از گفتار راست بدر نبرد مؤمن کسی است که قدرت او را بتعدی و دست‌اندازی بحق دیگران واندارد.

رسول خدا فرمود هر کس سه خصلت را دارا شود ایمان را بسر حد کمال رسانیده، کسی که خشنودی او را بگناه و باطل نکشاند، غضب او را از حق بدر نبرد و چون قدرت یافت بدان چه حق ندارد دست‌اندازی نکند، نام مرد مؤمنی را پیش امام ششم بردند، فرمود مؤمن کسی است که چون خشم کند خشم او را از حق بیرون نبرد، مؤمن کسی است که خشنودی او را بباطل نکشاند، مؤمن کسی است که چون قدرت یافت بدان چه حق ندارد دست نیازد.

۶۱- سه کسند که در روز قیامت.

خدا با آنها سخن نگوید و بآن‌ها نگاه نکند و آنها را نستاید و عذاب دردناک داشته باشند- امام ششم در روایت ابی بصیر فرموده این سه کس، کننده ریش سپید خود و گاینده خویش و گائیده شده در عقب.

شرح مقصود از گاینده خویش جلق زنده است و در روایت مالک جهنی فرماید. این سه کس

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۶

طرفدار امامیست که امامتش از طرف خدا نیست و منکر امامت کسی که امامتش از طرف خداست و کسی که این دو را از مسلمانان شمارد. رسول خدا فرمود این سه کس مردی است که با امامی بیعت کند و اگر آن چه خواست باو داد برای وی وفا کند و اگر نه باز ایستد و کسی که با دیگری معامله کند، بعد از عصر جنسی باو فروش کند و قسم بخورد که فلان مبلغ برای این جنس باو داده شده مشتری تصدیق کند و جنس را بخرد و آنچه گفته باو داده نشده باشد و کسی که در بیابان آب زیادی تحت اختیار دارد و از رهگذر دریغ میکند.

۶۲- وحشتناک ترین مورد برای مخلوق سه جا است

- یاسر خادم گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود وحشتناک‌ترین موارد برای این خلق سه جاست، روزی که زائیده شود و از شکم مادر درآید و دنیا را ببیند و روزی که بمیرد و آخرت و اهل آن را ببیند و روزی که برانگیخته شود و مقرراتی را ببیند که در دنیا ندیده، خدا بحضرت یحیی در این سه روز سلامتی بخشیده و آسایش او را تأمین کرده و فرمود سلامت باد یحیی روزی که زائیده شد و روزی که بمیرد و روزی که زنده برانگیخته شود و حضرت عیسی در این سه جا سلامت خویش را خواسته که فرموده سلامت بر من در روزی که زائیده شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم.

۶۳- سه کس شریک ظلمند

- امام اول فرمود آنکه ستم میکند و آنکه در ستم کمکش میدهد و آنکه ستم را میپسندد، هر سه شریکند.

۶۴- سعایت کننده کشنده سه نفر است

- امام ششم فرمود آنکه سعایت میکند قاتل سه کس است، خودش و کسی که سعایت او را کرده و کسی که پیش او از دیگری سعایت نموده.

شرح مقصود اینست که سعایت در قتل بیگناهی نزد پادشاه و صاحبان نفوذ سر انجامش کشته

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۷

شدن سه تن می‌شود و سبب عمل که سعایت کننده است در هر سه جنایت شریک است.

۶۵- مؤمن سه مسکن دارد، زندان، پناهگاه، اقامتگاه و کافر هم سه مسکن دارد

امام ششم فرمود دنیا زندان مؤمن است، گور پناهگاه اوست و بهشت اقامتگاه او، دنیا بهشت کافر است، گور زندان او است و دوزخ مأوای اوست.

۶۶- ایام خدا سه است

- گفت از امام پنجم شنیدم فرمود ایام خدا سه روز است روز ظهور حضرت حجت و روز رجعت و روز قیامت.

۶۷- سه کس در روز قیامت عذاب شوند

- محمد بن مروان گوید از امام ششم شنیدم می فرمود سه کس در روز قیامت عذاب شوند، کسی که صورت جان داری بسازد عذاب شود تا در آن جان بدمد و نتواند دمید، کسی که خواب دروغ بسازد عذاب شود تا میان دو جو گره زند و نتواند زد، کسی که گفتگوی مردمی را که بد دارند بشنود گوش گیرد، در گوشش سرب گداخته ریخته شود و در حدیث دوم رسول خدا فرماید در گوش چنین کسی قلع گداخته ریخته شود.

۶۸- سه خصلت از کبر بیزاری دهند

- امام ششم فرمود کسی که یقه خود را آشکار پینه زند و کفش خویش را پینه زند و کالای خریداری بدوش کشد از تکبر بر کنار است.

۶۹- کسی که سه خصلت در او باشد امر بمعروف و نهی از منکر نماید

- امام ششم فرمود همانا امر بمعروف و نهی از منکر کند، کسی که سه خصلت در او باشد بدان چه امر کند و نهی نماید خود دانا و عمل کننده باشد در مورد امر و نهی خود میانه رو و عادل باشد، در امر و نهی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۸

خود رفق و مدارا کند.

شرح مقصود اینست که کسی که می‌خواهد امر بمعروف و نهی از منکر بکند علاوه بر آنکه باید دانا بموضوع معروف و منکر باشد و خود بدان عمل کند باید در موضوع معروف و منکر میانه رو و معتدل باشد و گرفتار وسوسه و از مردمان افراطی نباشد که سخت گیری بی جا کند مانند خوارج نهروان و در کیفیت امر و نهی خود رفق و مدارا کند و تشدد و سختی ننماید که مردم از او متنفر شوند.

۷۰- سه طایفه نجیب نباشند

- امام پنجم یا ششم فرمود سه کس نجیب نشوند کسی که چشم راستش کور باشد، کبود چشمی که مردمکش چون نگین انگشتر باشد و سندی نژاد.

شرح این خبر و اخبار دیگری که بمضمون آن است و دلالت دارند که مکان مخصوص یا وصف طبیعی مخصوص سبب بدی یا خوبی است بدو وجه توجیه میشوند.

اول آنکه مقصود از این عناوین سه گانه اشخاصی باشند که در آن دوره‌ها زندگانی میکردند و مخالف حق بوده‌اند و اولاد آنها پیروی پدر و مادر بدوا مخالف حق میشدند دوم آنکه استعداد خلاف نجابت در این طوائف بیش از سائر مردم است بواسطه خصوصیت نژاد یا تأثیر آب و هوا و این منافات ندارد که در اثر تربیت و مجاهده این افراد هم نجیب و خوش فطرت کردند.

۷۱- بس است برای عیب مرد که سه خصلت در او باشد

- رسول خدا فرمود، ثواب نیکی و احسان زودتر از همه خیرات دریافت شود و کیفر ستم از بدیها زودتر میرسد و در عیب مرد همین کافی است که از دیدن عیب خود کور باشد و بعیب مردم نگرد و مردم را بکاری سرزنش کند که خودش توانائی ترک آن را ندارد همنشین خودش را بدان چه سودش ندهد آزار دهد.

۷۲- کسی که عترت پیغمبر را دوست ندارد برای یکی از سه امر است

- رسول خدا فرمود کسی که خانواده مرا دوست نمیدارد برای یکی از سه امر است یا منافق است یا زنا زاده است یا مادرش در ناپاکی باو آبستن شد.

۷۳- دوست ترین امور نزد خدا سه است

- امام چهارم فرمود آخرین سفارش خضر بموسی بن عمران این بود که باو گفت هیچ کس را بگناهی سرزنش مکن، دوستترین، امور نزد خدای عز و جل

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۹

سه است:

قناعت در توانگری، گذشت در توانائی، رفق و نرمی با بندگان خدا هیچ کس با دیگری در دنیا نرمی نکنند جز آنکه خدای عز و جل در روز قیامت با او بنرمی رفتار کند. سرآمد حکمت ترس از خدای عز و جل است.

۷۴- دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید

- پیغمبر فرمود دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید، پادشاه، عالم و ثروتمند بیادشاه میگوید ای کسی که خدا باو پادشاهی بخشید و عدل و داد نکرد سپس او را ببلعد چنانچه پرنده دانه کنجد را میبلعد، و بعالم میگوید ای کسی که پیش مردم خودنمائی میکرد و بنافرمانی با خدا در نبرد بود سپس او را میبلعد. پس بثروتمند میگوید ای کسی که خدا باو دنیای با وسعت و پرفیضی داده بود و اندکی برسم قرض از او خواسته بود پس بخل ورزید سپس او را میبلعد.

۷۵- سه چیز پشت شکنند.

امام پنجم فرمود سه چیز پشت شکنند شخصی که عمل خویش را بزرگ شمارد و گناه خود را فراموش کند و رای خود را بپسندد. امام ششم فرمود شیطان بلشگر خود گفت چون در سه چیز بفرزند آدم چیره شدم باک ندارم از هر کاری که بکند زیرا از او پذیرفته نیست، هر گاه کار خود را بسیار شمارد و گناه خود را فراموش کند و خود بینی در او راه یابد.

۷۶- خدا بسه نعمت منت بر بندگان نهاده

- امام ششم فرمود: خدای عز و جل فرماید من بر بندگان خود بسه نعمت منت نهادم، پس از گرفتن جان بوی بد بر آنان افکندم و اگر چنین نبود هیچ خویشی خویش خود را خاک نمیکرد، پس از سوگواری آرامش دل بآنها دادم و اگر چنین نبود زندگی بر کسی گوارا نمیشد؛ این جانور را آفریدم و بر گندم و جو مسلط کردم و گر نه پادشاهانشان آنها را مانند زر و سیم گنج میکردند.

۷۷- جز در سه چیز شب بیداری نیست

- رسول خدا فرمود شب بیداری نیست مگر در سه چیز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۰

عبادت با قرآن. یا در طلب دانش یا برای عروسی که بخانه شوهرش برند.

۷۸- اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمیکرد

- رسول خدا فرمود اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمیکرد. بیماری، فقر و مرگ، با اینکه همه اینها را دارد هنوز جست و خیز میزند.

۷۹- همه آداب دین در سه است-

ابی مالک گوید بامام چهارم عرض کردم مرا از همه دستورات دین خبر بده: فرمود گفتار حق و قضاوت عادلانه و پائیدن بپیمان.

۸۰- فتنه سه است-

امام اول فرمود فتنه سه است، دوستی زنان که شمشیر شیطان است، میگزاری که تله شیطانست، پول دوستی که تیر شیطانست، کسی که زن را دوست داشت از زندگی سود نبرد.

کسی که شراب دوست است بهشت بر او قدغن است. کسی که دوست زر و سیم است، بنده دنیا است، عیسی بن مریم فرمود زر درد دین است و عالم پزشک دین است. چون دیدید پزشک خود را دردمند میکند باو بدبین باشید و بدانید که دیگری را اندرز نمیدهد.

۸۱- برای مرد مسلمان سه دوست است-

امام فرمود دوستان سه‌اند، دوستی که میگوید من در زندگی و مرگ با تو هستم و آن کردار اوست، دوستی است که میگوید من تا لب گور با تو هستم سپس تو را رها کنم و آن فرزند است دوستی که میگوید تا دم مرگ با تو هستم و آن دارائی است که چون مرد به وارث میگذرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۱

قیس بن عاصم میگوید با گروهی از بنی تمیم حضور پیغمبر شرفیاب شدم وقتی بر آن حضرت بار یافتیم که صلصال بن دهمس پیش او بود عرض کردم ای پیغمبر خدا پندی بما ده زیرا ما مردمی هستیم که در بیابان بسر میبریم، رسول خدا فرمود بدرستی که با هر عزت خواری است و با زندگانی مرگ است و با دنیا سرای دیگر است، هر چیز حسابی دارد و با هر چیزی پاینده ایست، هر عمل نیکی را ثوابیست و هر کار بدی را عقابی و هر مدتی را پایانی، ای قیس بناچار همنشینی با تو در گور آید، او زنده بگورت آید و تو مرده‌ای، اگر بزرگوار باشد تو را گرامی دارد. و اگر پست باشد تو را وانهد، سپس جز با تو محشور نشود و جز با او برانگیخته نگردی و مسئول جز او نیستی، او را شایسته و نیکو آماده کن زیرا اگر نیکو باشد با او آسوده بسر میبری و اگر تباه و فاسد باشد همانا از آن در وحشت و هراسی، این همنشین کردار تو است، گفت ای پیغمبر خدا میخواهم این فرمایش تو در چند بیت شعر باشد که در میان همسایگان خویش از سایر عربها بدان افتخار کنیم و آن را حفظ نمائیم و ذخیره کنیم پیغمبر دستور داد حسان بن ثابت را حاضر کنند، گوید من شروع کردم این موعظه را بنظم آورم و پیش از آمدن حسان آن را برشته نظم کشیدم عرض کردم یا رسول الله ابیاتی در نظرم آمد که گمان دارم با فرمایش شما موافق باشد، قیس بن عاصم این اشعار را سرود:

ز کردار خود دمخوری برگزین که در گور باشد تو را همنشین

پس از مرگ آماده داریش پیش بروزی که آید ندا آی پیش

اگر دل بچیزی ببندی مبند بجز آنچه باشد خدا را پسند

پس و پیش مرگت تو را نیست کس بجز کردهات یار و فریادرس

بشر پیش خویشان دمی میهمان بود وانگهی کوچد از این جهان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۲

۸۲- خدای عز و جل در باره علی (ع) پیغمبر سه کلمه وحی کرد-

رسول خدا فرمود چون شبانه مرا پروردگار نزد خویش برد در باره علی سه کلمه بمن وحی کرد، فرمود که او پیشوای پرهیزکاران آقای اهل ایمان جلودار دست و رو سفیدان است.

شرح-

غر محجلین در لغت عرب اسبان پیشانی و دست و پا سفید است و در اینجا بمعنی مسلمانان است که دائما با وضو و کاملا مواظب نمازند و باین جهت مواضع وضوء در بدن آنها در ظاهر و باطن پاک و درخشانست.

۸۳- مرد سه تا است-

امام ششم فرمود مردان جهان سه‌اند خردمند و بیخرد و بدکار، خردمند را دین آئین است و حلم در آستین و دیدن رأی دوربین، چون پرسندش پاسخ دهد و چون سخن راند درست گوید و چون بشنود دریابد و اگر حدیث کند راست باشد و اگر کسی باو اطمینان کند وفا نماید بیخرد را اگر بخوبی یاد آوری کنی غفلت ورزد و اگر از نیکی برش گردانی بپذیرد و اگر بنادانی وادار شود نادانی ورزد و اگر حدیث کند دروغ گوید، خود نفهمد و اگر بفهمانیش فهم نکند، بد کار را اگر امانت سپاری خیانت کند و اگر رفاقت کنی ننگینت کند و اگر باو اعتماد کنی خلوصت نورزد.

۸۴- امامت شایسته کسی نیست مگر مردی که دارای سه خصلت باشد-

امام ششم از قول پدرش فرمود امامت نشاید مگر برای مردی که سه خصلت دارد، ورعی که از امور ناروایش باز دارد و حلمی که با آن خشم خود را زیر فرمان گیرد و خوش رفتاری با پیروان خود تا مانند پدر مهربانی باشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۳

بزنطی گوید از امام هفتم پرسش شد که با چه نشانه امام بعد از امام دیگر شناخته می‌شود؟

فرمود امام نشانه‌هایی دارد، بعد از پدرش بزرگتر فرزندانست دارای فضل امامت است، و وصی معروف او است که اگر کاروانی بمدینه آید و بگوید فلانی بکی وصیت کرده؟ بگویند بفلان، سلاح پیغمبر در میان ما همانند تابوتست در بنی اسرائیل هر جا سلاح باشد امامت با آن می‌چرخد.

ابن‌اعین گوید بامام ششم عرض کردم دلیل رد مدعی امامت بر خلاف حق چیست فرمود سه علامت است که چون در مردی جمع شد امام است، ولی امام پیش از خود باشد و سلاح رسول خدا نزد او باشد و وصی آشکار امام باشد بطوری که چون بمدینه آئی و از عموم مردم و بچه‌ها بپرسی امام سابق بکه وصیت کرده بگویند بفلان کس.

۸۵- در مقام کسی که سه بار حج رفته-

حریر گوید کسی که سه سال پی در هم حج رفته سپس حج کند یا نکند مقام کسی را دارد که هر ساله حج کند .. امام ششم فرمود کسی که سه بار حج کند هرگز فقیر نشود، فرمود هر شتری که سه سال بر او حج روند از چهارپایان بهشت گردد و در روایت دیگر رسیده که هفت سال.

شرح

این حدیث تأیید میکند گفتار دانشمندانی را که می‌گویند بعضی حیوانات دارای روح مجرد و نفس ناطقه هستند زیرا نفوس انسانی هم که بعد از مرگ بعالم آخرت می‌روند و باقی میمانند بنا بر تحقیق با جسم پدید میشوند و ترقی میکنند تا روح مجرد و باقی و ابدی میگردند و اگر این استعداد در حیوانات عمومی نیست ولی ممکن است در بعضی از آنها باشد چنانچه ممکن است گفت پاره‌ای از افراد بشر هم مانند حیوانات دارای نفس ناطقه نمی‌شوند و استعداد روحی آنها فعلیت و تحقق پیدا نمی‌کند مانند اطفال کفار که قبل از بلوغ می‌میرند و مانند دیوانگان عمری که هیچ وقت عاقل نبودند.

۸۶- ثواب کسی که سه مؤمن را بحج رساند-

آزاد کرده امام هشتم گوید از آن حضرت شنیدم می‌فرمود کسی که سه مؤمن را حج فرستد خود را از خدای عز و جل با پول خریده و از او نمی‌پرسد که مال خویش را از کجا کسب کرده از حلال یا حرام.

شرح

ظاهراً مقصود اینست کسی که موفق شود سه نفر مؤمن را بحج فرستد دلیل باشد که مال او از حلال است و خدا حساب مال حلال را از او نکشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۴

۸۷- در پیراهن یوسف سه آیت بود-

امام ششم فرمود در پیراهن یوسف سه آیت بود، خدای عز و جل فرماید پیراهن او را با خون دروغین آوردند، و فرماید اگر پیراهنش از پیش دریده باشد تا آخر و فرماید این پیراهن مرا ببرید تا آخر آیه شرح آیت اول در موقعی بود که برادران یوسف او را بچاه انداختند و حضور پدر برگشتند و گفتند که او را گرگ درید و پیراهن وی را بنشانی آوردند.

آیت دوم در موقعی بود که یوسف از محفل سری زلیخا گریخت و دم درب بعزیز مصر برخورد و زلیخا از دنبال او پریشان حال رسید و بعزیز گفت کیفر کسی که نسبت باهل تو سوء قصد دارد چیست؟

یوسف گفت زلیخا مرا دعوت کرده، و گواهی از خویشان گفت اگر پیراهن یوسف از پیش دریده زلیخا راست میگوید و یوسف دروغگو است و اگر از پس دریده زلیخا دروغ گوید و یوسف راستگو است.

آیت سوم در موقعی بود که یوسف در مصر خود را برادرانش معرفی کرد و گفت این پیراهن مرا ببرید و بروی پدرم بیفکنید تا بینا شود و خانواده خود را از کنعان بمصر کوچ دهید، ما شرح این موضوعات را در تفسیر سوره یوسف مفصلاً نوشته‌ایم.

۸۸- ستم سه گونه است -

امام پنجم فرمود ستم سه گونه است، ستمی که خدای عز و جل می - آمرزد و ستمی که نمی‌آمرزد و ستمی که از نظر نمایاندازد اما ستمی که نمی‌آمرزد شرک بخداست و آن ستمی که می‌آمرزد ستم کسیست در باره خودش میان خودش و خدا و اما ستمی که از نظر نمایاندازد، حقوقی است که بندگان بیکدیگر پیدا میکنند.

شرح

مقصود از ظلم بر نفس ارتکاب گناهانیست که تولید حق الناس نکند مانند میخواری و این گونه گناهان را خداوند ممکنست بیامرزد.

۸۹- زن‌ها بسه طریق حلال میشوند

- امام اول فرمود زن‌ها بسه طریق حلال میشوند، عقد دائم که ارث دارد، عقد متعه که ارث ندارد، کنیز برای آقای خود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۵

۹۰- برای همه امت امید نجات است جز سه تن -

امام ششم فرمود برای همه امت اسلام در صورتی که ما را بامامت بشناسند امید نجات دارم جز سه کس. همدست پادشاه ستمکار و هوا پرست و متجاهر بفسق.

۹۱- سخت ترین اوقات فرزند آدم سه ساعت است -

امام چهارم فرمود سخت ترین اوقات فرزند آدم سه است، هنگامی که ملک الموت را دریابد، هنگامی که سر از گور بر آرد و هنگامی که در قیامت پیش خدای عز و جل بایستد که محکوم بهشت یا دوزخ گردد، سپس فرمود ای فرزند آدم اگر هنگام مرگ نجات یافتی خود را دریافتی و گر نه هلاک شدی سپس این آیه را تلاوت نمود از پس مرگشان در برزخند تا روزی که برانگیخته شوند فرمود منزل برزخ گور است همانا در آن زندگانی تنگی دارند. بخدا گور یا باغی است بهشتی و یا گودالی است از گودالهای دوزخ. سپس بمردی از اهل مجلسش توجه کرد و فرمود، خدای آسمان بهشتیان را از دوزخیان میشناسد تو از کدامیک هستی و کدام از این دو خانه خانه تو است.

۹۲- فرزند آدم هرگز کاری نکند که نزد خدا از سه کار بزرگتر باشد

- پیغمبر (ص) فرمود هرگز فرزند آدم کاری نکند که پیش خدای تبارک و تعالی از سه کار بزرگتر باشد کسی که پیغمبری یا امامی را بکشد کسی که کعبه را ویران کند، کسی که بحرامی نطفه خود را بزنی بریزد

۹۳- مرد کوچ نکند مگر برای سه چیز-

امام ششم فرمود در دستورات حکیمانه آل داود است که مرد کوچ نکند مگر در سه چیز تحصیل توشه آخرت، اصلاح امور زندگانی، دریافت لذتی سپس فرمود کسی که زندگی را دوست دارد خوار می شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۶

شرح

مقصود اینست که کسی که زندگانی دنیا و امورات مادی مورد علاقمندی او هست از افکار بلند خداپرستی و روحانی باز میماند و بکارهای پست دنیا داری تن در میدهد و عزت نفس خود را می‌بازد و در چنگال دنیا زبون و خوار می‌گردد.

۹۴- رختخواب سه دست است-

امام ششم بر رختخوابهایی نگریست که در خانه مردی روی هم چیده بود، فرمود یک رختخواب از آن مرد، دیگری از آن زن و یکی هم برای مهمان، رختخواب چهارم از آن شیطان است.

شرح

مقصود اینست که نباید رختخواب زیادی تهیه کرد و بیکار و بی‌مصرف نگهداشت.

۹۵- در نشانه‌های سه‌گانه-

امام ششم فرمود لقمان به پسرش گفت ای پسر جانم برای هر چیزی نشانه‌ایست که بدان شناخته شود و بر آن گواه است، دین را سه نشانه است، دانش، ایمان و عمل بآن، ایمان سه نشانه دارد ایمان بخدا و کتابهایش و فرستادگانش، عالم سه نشانه دارد شناسائی خدا و دانستن آن چه خدا خوش دارد و آن چه بد دارد، عملی کنند سه نشانه دارد نماز، روزه، زکاء، کسی که بخود می‌بندد سه نشانه دارد با ما فوق خود ستیزه میکند، ندانسته میگوید، چیزی را که بدان نمی‌رسد می‌جوید ستمکار سه نشانه دارد زبانش بالادستش را بنافرمانی ستم میکند زیر دست را بزور گوئی و کمک بستمکاران میدهد فاسق سه نشانه دارد زبانش با دلش مخالف است و دلش با کردارش و آشکارش با پنهانش گنهکار سه نشانه دارد خیانت میورزد، دروغ میگوید، خلاف گفته خود کار میکند، خود نما سه نشانه دارد، در تنهائی کسل است و در برابر مردم زرنگ و در هر کاری دنبال تمجید می‌گردد.

حسود سه نشانه دارد پشت سر بد میگوید پیش رو تملق مینماید و مصیبت زده را سرزنش میکند. اسراف کار سه نشانه دارد، آنچه در خور او نیست میخورد، آنچه در خور او نیست میپوشد، آنچه در

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۷

خور او نیست میخورد، تنبل سه نشانه دارد سستی میورزد تا تقصیر کار گردد و تقصیر میکند تا تضييع کند و تضييع میکند تا گنهکار شود.

برای غافل سه نشانه است سهو، بازی، فراموشی حماد بن عیسی گوید امام ششم فرمود برای هر کدام از این نشانه‌ها رشته‌هاییست که بیش از هزار باب و هزار باب و هزار باب ای حماد در شب و روز طالب علم باش و اگر میخواهی چشمت روشن شود و بخیر دنیا و آخرت بررسی طمع از آن چه در دست مردم است ببر و خود را در مردگان بشمار و خود را بالاتر از هیچ کس قرار مده و زبان خود را مستور دار چنانچه مالت را مستور میداری.

۹۶- خدای عز و جل در سه حال بجای بنده کارهای او را انجام میدهد-

امام اول فرمود در ضمن پندهائی که لقمان بپسرش میداد این بود که باو گفت ای پسر جانم کسی که عقیده‌اش در موضوع روزی ناقص و ایمانش سست است از اینجا عبرت گیرد که خدای تبارک و تعالی در سه حالت بجای او کارش را انجام داده و روزی او را رسانیده با اینکه در هیچ کدام از این حالات قدرت کسب و چاره ای نداشته و بداند که خدای تبارک و تعالی در حالت چهارم نیز محققا او را روزی میدهد اول این حالات در رحم مادر است که او را در جای محکمی محفوظ از سرما و گرما روزی داده سپس او را از آن جا بیرون آورده و از شیر مادر روزی او را روان کرده همان شیر مادر کفایت او را میکند و او را میپروراند و نیرومند میکند بی‌آنکه تاب و توانی داشته باشد، سپس از شیر بریده شود و از کسب

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۸

پدر و مادرش روزی او را حواله کرده و باندازه‌های دل آنها را بر او مهربان و پر محبت نموده که در مقام او بی‌اختیارند و در بسیاری از احوال او را بر خود مقدم میدانند و چون بزرگ و خردمند گردید و برای خود دست بکسب زد کارش بر او دشوار آید و بخداوند بدگمان شود و حقوق الهی را در مال خود انکار کند و بر خود و عیال خود تنگ گیرد از ترس کم آمدن روزی و از بدگمانی بخدا و سستی عقیده و ایمان باینکه خدا در دنیا و آخرت باو عوض میدهد ای پسر جان این گونه بنده بنده ایست.

۹۷- مردم سه دسته‌اند

امام ششم فرمود، مردم سه دسته شمرده شوند عالم و طالب علم و هر دم بیل ما عالم هستیم و شیعیان ما طالبان علم و مردم دیگر هر دم بیل، شرح دسته سوم را بلفظ غثاء تعبیر کرده و آن در لغت گیاهان خشکی است که در بیابان ریخته و باد و سیل آنها را بهر طرف میبرد و مقصود از آن مردم عوام و بی‌بصیرت در دینست که از هر پیشوای جوری طرفداری و پیروی میکنند برای زندگانی چند روزه دنیا.

امام هفتم فرمود مردم سه دسته‌اند عرب و مولی‌علج، عرب ما هستیم، دوستان ما مولی هستند و کسانی که از ما بیزارند و با ما دشمن‌علجند.

شرح

عرب از نژاد سامی است و نسب‌شناسان گویند از اولاد یعرب بن قحطان می‌باشند و بعضی گویند عربهای عدنانی که ساکنان حجازند از اولاد اسماعیل بن ابراهیم و عربهای قحطانی که ساکنان یمن بوده‌اند از اولاد یعرب بن قحطانند، در قرآن مجید مسلمانان به چهار عنوان نامبرده شده‌اند.

اول عربی چنانچه در سوره اعراف در وصف پیغمبر فرموده الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الْعَرَبِيَّ آن چنان کسانی که پیروی کنند پیغمبر امی عربی را دوم و سوم مهاجر و انصار، چنانچه در سوره توبه فرماید:

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ. چهارم اعراب چنانچه در همین سوره فرماید وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ یعنی از کسانی که در حوزه شما هستند بعضی از اعرابند که منافقند وصف عربی و مهاجر یعنی اشخاصی که برای ملازمت پیغمبر از مکه و وطن خود بمدینه کوچ کردند و انصار یعنی عربهای مدینه که مسلمان شدند و پیغمبر را یاری کردند دلالت بر مدح دارد و وصف اعرابی معنی بیابان‌نشین و ایلی میدهد و نشانه نادانی و بی‌تربیتی است و بعد از پیغمبر که فتوحات اسلامی در خارج عربستان پیشرفت کرد و ملت‌های دیگر هم زیر پرچم اسلام در آمدند دو عنوان دیگر در زبان مسلمانان رواج پیدا کرد مولی و علج مولی تازه مسلمان عجمی نژاد بود که باید خود را وابسته بیک قبیله عربی معرفی کند تا در درجه دوم مسلمانان از حقوق اجتماعی اسلام بهره‌مند گردد و علج را که در لغت

گروه خر فربه و تنومند است در کفار عجم استعمال کردند از باب اهانت و پستی، چون عمر دفتر حقوق را منظم کرد قبائل و افراد عرب را یکان یکان ثبت کرد تازه مسلمانان غیر عرب هم هر کدام خود را وابسته و مولای یک قبیله‌ای معرفی کردند و این لفظ که معنی آزاد شده دارد دلیل بر این بود که اینها مسلمان درجه دوم وزیر دستان عربها هستند که باید از قبل آنها از حقوق اجتماعی و امور زندگانی بهره‌مند شوند و سایر افراد غیر عرب که مسلمان و وابسته قبیله عربی نبودند عالج نامیده میشدند.

این القاب از نظر نژادی و تشکیلات حقوقی و اجتماعی دولتهای جائر و جبار بنی امیه و بنی عباس بسیار و متداول شده بود از این جهت امام متعرض شرح آن شده و روی اساس عدالت و مذهب آنها را تفسیر کرده فرموده مسلمانان اصلی که سمت پیشوائی و امامت دارند ما هستیم و مسلمانان درجه دوم که ببرکت ما از اسلام بهره‌مند شدند دوستان و پیروان ما هستند و سائر مردم از هر نژاد و دارای هر مقامی باشند عالج یعنی گوره‌خر فربه میباشند، رسول خدا فرمود یا عالم باش، یا طالب علم، یا دوست علماء قسم چهارمی نباش که بواسطه دشمنی آنها هلاک شوی.

۹۸- سه خصلت است که هیچ کس در آنها عذری ندارد-

حسین بن مصعب همدانی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود سه چیز است که هیچ کس در آنها عذری ندارد؛ ادای امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد چه بدکار، وفای بعهده چه بدکار، وفای بعهده چه بدکار، احسان بپدر و مادر چه نیکوکار باشند چه بدکار.

شرح

مقصود اینست که بدی امانت گذار و طرف معاهده و پدر مادر عذر خیانت کاری و خلف عهد و اهمال در حقوق پدر و مادر نمیشود.

۹۹- سه خصلت است که مرتکب آنها نمیرد تا وبال آنها را ببیند-

امام پنجم فرمود در کتاب علی است که صاحب سه خصلت نمیرد هرگز تا وبال آنها را ببیند، ستم، قطع رحم، دروغ که جنگ با خدا است، سریعترین طاعت از نظر ثواب دریافتن صله رحم است، جمعی بد کارند و صله رحم میکنند دارائی آنها ترقی میکند، احسان میکنند عمرشان زیاد می‌شود، قسم دروغ و قطع رحم خانه‌ها را ویران و بی‌صاحب میکنند و رحم را سنگین می‌نمایند و چون رحم سنگین شد نسل قطع می‌شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۰

۱۰۰- مسلمان بسه چیز کامل می‌شود

- امام اول فرمود سه خصلت است که مسلمان بدانها کامل می‌شود بصیرت در دین، قناعت در زندگی، صبر بر پیش آمدها.

۱۰۱- وصیتهای سه گانه‌ای که پیغمبر بامیر المؤمنین فرموده

- امام ششم فرمود در ضمن وصایای رسول خدا بامیر المؤمنین است که

یا علی تو را از سه خصلت عظیم نهی میکنم بخل کردن حرص ورزیدن، دروغ گفتن

ای علی کارهای بزرگ سه تا است، بانصاف رفتار کردن برای رضای خدای عز و جل با برادران دینی همراهی کردن؛ در هر حال خدای تبارک و تعالی را یاد کردن،

ای علی مؤمن در دنیا سه شادی دارد ملاقات برادران، افطار روزه، نماز خواندن در آخر شب،

ای علی سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کارش درست نیست ورعی که او را از معصیت خدا باز دارد، خلق خوشی که با مردم مدارا کند حلم و حوصله‌ای که جهالت ورزی نادان را در گذراند

ای علی سه کار از حقیقت ایمان است، بخشش در تنگی معیشت، حق دادن بمردم در باره خود و یاد دادن علم بشاگرد

ای علی سه خصلت از اخلاق کریمه است. بخشش بکسی که از تو دریغ داشته، پیوست و گرمی با کسی که از تو کناره‌گیری کرده، گذشت از کسی که بتو ستم کرده.

پیغمبر (ص) در ضمن وصیت خود بعلی فرمود

سه چیز است که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند از بهترین مردمست، کسی که هر چه بر او واجبست برای خدا انجام دهد از عابدترین مردمست، کسی که خود را از حرامهای الهی باز دارد اورع مردمست، کسی که بدان چه خدا روزی او کرده قناعت کند بی نیازترین مردمست.

ای علی سه خصلت است که این امت توانائی آن را ندارند، همراهی با برادر در دارائی خود، حق دادن بمردم در باره خود، یاد خدا بودن در هر حال، مقصود از آن ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست بلکه مقصود اینست که چون بحرामी دچار شود خدا را بیاد بیاورد و از آن بگذرد،

ای علی در سه چیز ترس دیوانگی است. تغوط در میان گورها، راه رفتن با یک تا ارسی. مردیکه تنها بخوابد.

ای علی همنشینی سه طائفه دل را مرده کند همنشینی اراذل و همنشینی ثروتمندان، گفتگوی با زنان

ای علی سه چیز حافظه را بیفزاید و بیماری را ببرد، تناول شیر و مسواک کردن و خواندن قرآن

ای علی سه کار از وسواس است، گل خوردن ناخن را بدنجان چیدن، ریش را جویدن

ای علی تو را از سه خصلت نهی کنم حسد و حرص و کبر

ای علی سه چیز دل را سخت کند، گوش گرفتن آواز لهو، شکار رفتن بدربار پادشاه آمدن،

ای علی خوشی زندگانی در سه چیز است خانه وسیع و کنیز زیبا و اسب تازی نژاد.

مصنف این کتاب گوید فرس قباء اسب شکم لاغر است که در وصف آن اقب و قباء هر دو آید زیرا لفظ فرس مذکر و مؤنث هر

دو آید و در وصف مادیان باید قباء گفت نه غیر آن.

۱۰۲- برای سه کس دعا را بلفظ جمع آرند-

امام ششم فرمود برای سه کس دعا را بلفظ جمع آرند و اگر چه تنها باشند، مردی که عطسه زند باو گویند یرحکم الله زیرا

دیگری هم با او است، مردیکه سلام بدیگری دهد در جوابش گوید السلام علیکم مردی برای شفای دیگری دعا کند گوید

عافکم الله مصنف این کتاب گفته اگر عطسه کننده مخالف مذهب باشد باو گویند یرحکم الله بمنظور دو فرشته‌ای که با او

است اما بشخص مؤمن گویند یرحکم الله.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۲

۱۰۳- چون شخصی عطسه زند تا سه بار باو یرحکم الله گفته شود

- امام اول فرمود تا سه بار بعطسه زنده گفته شود یرحکم الله اگر زیاده از آن عطسه کند باد است. در حدیث دیگر گفته

شده اگر زیاده از سه عطسه زد باو گفته شود خدا تو را شفا دهد زیرا از مرض باشد،

۱۰۴- سه خصلت را خدای عز و جل در منافق و فاسق جمع نکند

- عباد بن صهیب گوید از امام ششم شنیدم میفرمود خداوند برای منافق و فاسق جمع نکند نیک‌منظری و مسأله دانی و

خوش خلقی را هرگز.

۱۰۵- سه کس مهمان خدای عز و جلند و در پناه اویند

- عباد بن صهیب گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مهمان خدای عز و جل مردی است که بحج یا عمره مشغول شده،

مهمان خداست تا بمنزلش برگردد و مردیکه در نماز است در پناه خداست تا تمام کند و مردیکه دیدن کند برادر مؤمن خود

را برای خدا زائر محسوب شود و از ثواب او در دنیا و خزینه رحمت او بهره‌مند گردد.

۱۰۶- خیار حیوان برای خریدار آن سه روز است

- فضیل بن یسار گوید بامام ششم عرض کردم خیار در حیوان چیست؟ فرمود سه روز است برای خریدار. گفتم خیار در معامله غیر حیوان چیست؟ فرمود فروشنده و خریدار تا از هم جدا نشدند خیار فسخ دارند و چون جدا شدند پس از رضایت بمعامله خیاری ندارند.

۱۰۷- در سه چیز خدا بهیچ کس رخصت مخالفت نداده.

عنبسۀ بن مصعب گوید شنیدم امام هفتم می فرمود در سه چیز خدا بهیچ کس رخصت نداده، احسان پیدر و مادر خوب باشند یا بد وفای بعهده برای خوب و بد، رد امانت بخوب و بد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۳

۱۰۸- گرفتار نکرده است خدا مؤمن را بچیزی که سخت‌تر باشد بر او از سه خصلت که محروم شود از آنها

امام ششم فرمود گرفتار نکرده است خداوند مؤمن را بچیزی که سخت‌تر باشد بر او از سه خصلت که از آن محروم شود سؤال شد چیست آن خصلتها؟ فرمود همراهی و همدردی در آنچه دارد برای خدا، حق دادن در باره خویش و بسیار ذکر خدا کردن، نمیگویم بشما که بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ولی یاد خدا در آنچه بر او حلال کرده و یاد خدا در آنچه بر او حرام کرده.

۱۰۹- اگر سه طائفه نبودند خدا بسختی عذاب فرو میریخت

- امام ششم فرمود خدا در هر روز و هر شب فرشته‌ای دارد که فریاد میزند ای بندگان خدا دست از معصیت خدا بردارید اگر بخاطر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیرمردان پشت خمیده نبود هر آینه عذاب سختی بر شما میباریدم که در زیر آن خرد میشدید.

۱۱۰- سه کس ملعونند

- رسول خدا فرمود: ملعونست ملعونست کسی که کور و نابینا است از فهم ولایت و دوستی اهل بیت من، ملعونست ملعونست بنده زر و سیم، ملعونست ملعونست کسی که چهارپائی را وطی کند.

۱۱۱- چون حکماء و فقها بیکدیگر نامه مینوشتند سه چیز در نامه آنها بود که چهارمی نداشت

- امام اول فرمود حکماء و فقهاء چون بیکدیگر نامه می نوشتند سه چیز می نوشتند که چهارمی نداشت کسی که برای آخرت همت گماشت خدا دنیای او را کفایت میکند، کسی که باطن خود را اصلاح کرد خدا ظاهر او را اصلاح میکند، کسی که بین خود و خدا را درست کرد خدا میان او و مردم را درست میکند.

شرح حکماء در اصطلاح اخبار اهل عصمت کسانی هستند که باخلاق و آداب دین متخلق شده و از اخلاق پست و حیوانی پاک گردیده‌اند فقهاء کسانی هستند که بصیرت کامل در دیانت پیدا کرده و اصول و فروع دین را از روی منطق و استدلال درست یافته‌اند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۴

۱۱۲- سه خصلت طبع مؤمن نیست

- حلی گوید از امام ششم شنیدم می‌فرمود که دروغ و بخل و نابکاری طبع مؤمن نیست ولی بسا باشد که توجه بیکی از این امور کند بدون آنکه بر آن مداومت نماید، سؤال شد که مؤمن زنا میکند، فرمود آری فریفته شود و زود بازگشت کند ولی از این نطفه حرام فرزندی نیآورد.

شرح اخباری هست که دلالت دارد؛ سرشت مؤمن از آب خوشگوار و شیرین و خاک پاک علیین است و مقتضای چنین سرشتی اخلاق پاک و کردار شایسته و نیکو و اطاعت از پیغمبر اکرم و امامان بعد از او است ولی چون در جریان خلقت عمومی آب و گل مؤمن با سرشت کفار و فساق که آب شور و نمکین و گل تیره سچین است آلوده شده اخلاق بد و کردار زشت در او پدید آمده ولی چون عاریه است بر آن پایدار نیست و نشانه‌اش آنست که بزودی پشیمان می‌شود و بسوی خدا بازگشت میکند و از لطف حق است که تخم حرام از شخص مؤمن تولید فرزند نمیکند برای آنکه گرفتار عواقب بد آن نباشد.

۱۱۳- کسی که بطور قهر خسارت بیند سه عوض دارد

- عبد الله بن سنان گوید از امام ششم شنیدم می‌فرمود رسول خدا فرمود خدای جل جلاله فرماید من دنیا را میان بندگان خود بخشش کردم سپس هر کس از آن بمن قرضی داد و در راه من بخششی کرد بعوض یکی ده برابر تا هفتصد برابر و آنچه خواهم باو بدهم و کسی که باختیار خود بمن قرضی نداد و بطور قهر از او چیزی گرفتم در عوض سه پاداش باو بدهم که اگر یکی از آنها را بفرشتگان خود دهم خشنود شوند و آن لطف و هدایت و رحمت است خدا می‌فرماید.

آنچنان کسانی که چون مصیبتی بدان‌ها رسد گویند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** آنانند که الطاف پروردگار شامل آن‌ها است- این یکی- و رحمت او- این دو تا و آنان هدایت شده‌اند این سه تا سپس فرمود امام ششم این جزای کسی است که بطور قهر چیزی از او گرفته شده.

شرح این دو آیه ۱۵۶ و ۱۵۷ سوره بقره است و پیش از آن‌ها اینست: شما را گرفتار ترس و گرسنگی و کمی مال و جان و میوه‌جات میکنیم و صبرکنندگان را مژده بده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۵

۱۱۴- برای خدای عز و جل بهشتی است که وارد آن نمیشود مگر سه طائفه

- امام پنجم فرمود برای خدای عز و جل بهشتی است که وارد آن نمیشود مگر سه کس، شخصی که در باره خود بحق قضاوت کند، کسی که برای خدا از برادر مؤمن دیدن کند شخصی که برادر دینی خود را برای رضای خدای عز و جل بر خود مقدم دارد.

۱۱۵- سه خصلت در شیعه نیست

- امام ششم فرمود هر نقصی در شیعیان ما باشد سه چیز در آنها نیست، گدای سائل بکف در میان آنها نیست، بخیل در میان آنها نیست، ملوط و مأبون در میان آنها نیست.

۱۱۶- سه خصلت سخت ترین کردار بندگانست

- امام پنجم فرمود سه چیز سخت ترین کاریست که بندگان انجام میدهند، حق دادن مؤمن از طرف خود بدیگران، همراهی کردن مرد با برادر خود، بیاد خدا بودن در هر حال و آن اینست که هنگامی که قصد گناه کند خدا را بیاد آورد و یاد خدا میان او و آن گناه حائل شود و این همان گفتار خدای عز و جل است بدرستی که آن کسانی که پرهیزگارند چون دوره گردی از جنس شیطان بآنها دست اندازی کند یاد آور میشوند و در همان دم ایشان بینایند.

شرح این آیه در سوره اعراف ۲۰۱ است و کاشفی آن را چنین تفسیر کرده، بدرستی که آنان پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش یاد کنند خدای را و از وعید او بر اندیشند پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند.

امام ششم فرمود سخت ترین کارها سه است اول بانصاف رفتار کردن با مردم از طرف خود باندازه‌ای که نپسندی برای خود چیزی از مردم مگر آنکه نپسندی برای مردم از طرف خود مثل آن را یعنی هر طور توقع داری مردم با تو رفتار کنند از نظر احترام و تکلم و ادای حقوق تو هم با مردم همان طور رفتار کن دوم همراهی و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۶

همدردی کردن برادر دینی در مال سوم ذکر خدا در هر حال و مقصود از ذکر خدا تنها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست بلکه مقصود اینست که چون فرمان الهی بتو رسید آن را بگیری و بدان عمل کنی و چون چیزی از نهی الهی بتو رسید از آن باز ایستی و آن را ترک کنی.

۱۱۷- گفتار ابلیس بحضرت نوح که مرا در سه جا بیاد آور

- امام پنجم (ع) فرمود چون نوح نزد پروردگارش قوم خویش را نفرین کرد ابلیس ملعون نزد آن حضرت آمد و عرض کرد ای نوح تو حق یک نعمتی بر من داری که میخواهم بتو پاداش دهم نوح فرمود بخدا بر من ناگوار است که بر تو حق نعمتی داشته باشم، چیست آن نعمت؟ عرض کرد بلی نفرین کردی خدا قومت را غرق کرد دیگر هیچ کس نماند که من بگمراه کردن او رنج

برم پس من راحتم تا مردم دیگری بوجود آیند و آنها را گمراه کنم نوح فرمود چه میخواهی مرا پاداش بدهی؟ عرضکرد مرا در سه جا بیاد آور که در این سه بنده نزدیکترم، هر وقت غضب کردی مرا بیاد آور، هر وقت خواستی میان دو نفر حکم کنی مرا بیاد آور، هر وقت با زن بیگانه خلوت کردی و با شما هیچ کس نیست مرا بیاد آور.

۱۱۸- گفتار ابلیس که فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد

- امام ششم فرمود ابلیس میگوید فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد، کسب مالی از غیر راه حلال یا منع حقی در مال خود با صرف آن در غیر محلی که باید صرف کند.

۱۱۹- سه خصلت است که مردم طاقت آن را ندارند

- امام ششم فرمود: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند، گذشت از خطاهای مردم، همراهی برادر دینی با برادر خود در مالش و بسیار یاد خدا بودن.

۱۲۰- احسان شایستگی ندارد مگر با سه شرط

- امام ششم فرمود: عقیده دارم که احسان شایستگی ندارد مگر سه شرط کوچک شمردن آن و پنهان کردن آن و شتاب در آن، زیرا چون آن را کوچک شمردی در نظر کسی که باو میدهی بزرگش کردی و چون پنهانی دادی کاملش کردی و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۷

چون بشتاب ادا کردی گوارا و دلچسبش نمودی و اگر غیر از این باشد آن را ننگین و چرکین کردی.

۱۲۱- سه دست در احسان بکار میروند

- رسول خدا فرمود در احسان سه دست است دست خدای عز و جل که بالاترین دستها است و دست دهنده که زیر دست خداست و دست درخواست کننده که پائین تر از همه است پس زیادی را بده و خویش را درمانده مکن.

۱۲۲- سه خصلت مستحب است

رسول خدا فرمود هر احسانی و کار خیری صدقه است و کسی که رهنمای کار خیر است همانند عمل کننده بآنست و خدا دوست دارد بداد بیچاره رسیدن را.

۱۲۳- بخشندگان سه اند

- امام ششم فرمود بخشندگان سه‌اند خدای پروردگار جهانیان، صاحب مالی که بخشش شده و کسی که بخشش بدست او و بوسیله او بمستحق رسیده. امام پنجم فرمود بخشندگان سه‌اند خدا بخشنده است و کسی که از مال او بخشش شده و کسی که کوشش دامنه‌داری در این زمینه نموده است.

۱۲۴- سؤال شایسته نیست مگر در سه مورد

- امام ششم فرمود شایسته نیست سؤال مگر در سه چیز: خون بهائی که گردن گیر شده یا بدهی سنگینی یا حاجتمندی سختی که انسان را خاک‌نشین کرده.

امام ششم فرمود عثمان بن عقاب درب مسجد نشسته بود شخصی بر او گذر کرد و از او درخواستی کرد دستور داد پنج درهم (ریال) باو بدهند سپس گفت مرا باهل خیر راهنمایی کن عثمان باو گفت بچسب بآن جوان مردهائی که میبینی و با دست خود اشاره بگوشه‌ای از مسجد کرد که حضرت امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر صلوات الله علیهم نشسته بودند آن مرد پیش آن‌ها رفت و بر آنها سلام کرد و از آنها درخواست نمود امام حسن باو گفت سؤال روا نیست مگر در یکی از سه چیز خونبهائی که دل سوختگی دارد، بدهی که دل شکستگی آرد، پریشانی که بخاک نشاند، در کدامیک سؤال میکنی عرضکرد در یکی از اینها است، امام حسن دستور داد پنجاه اشرفی طلا باو دادند و امام حسین دستور چهل و نه اشرفی باو داد و عبد الله بن جعفر دستور چهل و هشت اشرفی برای او آن مرد برگشت و دوباره بعثمان گذشت عثمان باو گفت چه کردی؟ گفت بتو گذشتم و از تو درخواست کردم بهمانی که میدانی برای من دستور دادی و از من نپرسیدی برای چه سؤال میکنی و آن صاحب گیسوان انبوه را چون سؤال کردم گفت آی مرد برای چه سؤال میکنی زیرا سؤال روا نیست مگر برای یکی از سه مطلب، باو از جهت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۸

سؤال خودم خبر دادم که یکی از آن سه مطلب بود پس پنجاه اشرفی بمن داد و دومی چهل و نه اشرفی بمن داد و سومی چهل و هشت اشرفی، عثمان گفت از کجا مانند این جوانان بدست می‌آوردی آنان دانش را یکسره برای خود جمع کردند و خیر و حکمت را اندوخته‌اند.

مصنف این کتاب گوید معنی قول او فطموا العلم فطما اینست که آن را از دیگران بریده و یک جا برای خویش جمع آوری کرده‌اند.

۱۲۵- خدا بسه خصلت بر فرزند آدم منت نهاده

- امام پنجم فرمود خدای تبارک و تعالی میفرماید ای پسر آدم سه منت بر تو نهادم زشتیهائی را بر تو پوشیدم که اگر کسانت میدانستند تو را بخاک نمیسپردند بتو وسعت دادم سپس از تو قرض خواستم چیزی پیش نداشتی ثلث مالت را وقت مرگت در اختیار تو گذاشتم خیری برای خود پیش نداشتی.

۱۲۶- بنده تا یکی از سه عمل را نکند مشرک نباشد

- عباس بن یزید گوید بامام ششم عرض کردم این مردم عوام گمان دارند که شرک از جای پای مورچه در شب تار روی جبه سیاه پنهان تر است، فرمود بنده خدا مشرک نیست تا آنکه برای غیر خدا نماز بخواند یا بنام غیر خدا سر ببرد یا از غیر خدا درخواستی کند و پیش او دعا نماید.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۹

۱۲۷- بافراط این امت کمتر از سه چیز داده نشده

- رسول خدا فرمود بامت من کمتر از سه چیز داده نشده، زیبایی و آواز خوب و قوه حفظ.

۱۲۸- بلای طاقت فرسا سه است

- رسول خدا فرمود بلای طاقت فرسا و سخت اینست که مرد را دست و پا بسته پیش دارند و گردنش را بزنند و اسیر تا زیر زنجیر دشمن است و مردیکه دریابد مرد بیگانه را روی زنش.

۱۲۹- در این امت سه چیز نیست

- رسول خدا فرمود: در امت من نه رهبانیت است نه جهان گردی و نه خاموشی.

شرح رهبانیت کناره‌گیری و ترک زناشوئی و خلوت در دیرها است برای عبادت که میان نصاری معمول بوده و جهانگردی ترک توطن و اقامت در یک محل است برای زندگانی که داب ایلهای چادرنشین عرب و غیر آنها است و دأب کولیهها است و سکوت روزه خاموشی بوده که یهود بدان عمل میکردند در شرع اسلام از همه این اعمال که منافی اجتماع و عمران بشری است غدقن شده.

۱۳۰- خانه‌ای که یکی از سه چیز در آن باشد فرشتگان داخل آن نمی‌شوند

رسول خدا فرمود، جبرئیل نزد من آمد و گفت ما گروه فرشتگان داخل خانه‌ای نمیشویم که در آن سگ یا مجسمه جسد باشد یا ظرفی باشد که در آن بول می‌شود.

۱۳۱- سه کس در امر بمعروف و نهی از منکر شریکند

- رسول خدا فرمود کسی که امر بمعروف یا نهی از منکر کند یا رهنمای خیر باشد و بدان اشاره کند در ثواب آن شریک است و کسی که دستور کار بدی دهد یا راهنمایی بآن کند یا اشاره بدان نماید در گناه آن شریک است.

۱۳۲- خداوند عز و جل بمؤمن سه خصلت عطا کرده

- امام پنجم فرمود بدرستی که خداوند عز و جل بمؤمن سه خصلت عطا کرده، عزت دینی در دنیا و پیروزی در آخرت و هیبت در دل جهانیان.

۱۳۳- از سه کس بر دین باید ترسید.

سلیم بن قیس هلالی گوید از امام اول شنیدم میفرمود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۰

بترسید بر دین از سه کس شخصی که قرآن را یاد گرفته، چون نور قرآن را بروی جبین وی دیدی شمشیر بروی همسایه‌اش کشد و او را بشرک متهم کند، عرض کردم یا امیر المؤمنین کدامیک بشرک سزاوارترند؟

فرمود آنکه تهمت زده و شخصی که امور تازه در آمد او را برانگیزد و هر گاه بدعت دروغی رخ دهد آن را بدعتی قویتر کمک دهد و شخصی که خداوند عز و جل سلطنتی باو بخشیده پس گمان کرده که طاعت او اطاعت خدای عز و جل و مخالفت او مخالفت خدای عز و جل است و دروغ میگوید زیرا در معصیت خدا هیچ مخلوقی حق اطاعت ندارد.

مخلوق نباید علاقه بنافرمانی خدا داشته باشد اطاعت در معصیت خدا نیست گنهکار حق اطاعت ندارد، همانا فرمان خدا و رسول و جانشینان پیغمبر را باید برد. همانا خداوند دستور فرمان برداری رسول را داده برای اینکه معصوم و پاک است و هرگز امر بمعصیت خدا نمیکند و همانا دستور فرمان برداری امامان را داده برای آنکه آنها هم معصوم و پاکاند و امر به معصیت نمیکند.

۱۳۴- پرسش دیرنشین از امام در سه خصلت

- سلمه کنیز فروش گوید یکی از یاران ما از من درخواست کرد بر سر خرمنگاه او بایستم و آن را نگهبانی کنم و در یک سوی من دیری بود، چون ظهر میشد برمیکشتم و وضوء میگرفتم و نماز میخواندم یک روز آن دیرانی بمن آواز داد که این نمازی که تو میخوانی چیست. من ندیدم هیچ کس چنین نمازی بخواند، گفتم دستور این نماز را از پسر پیغمبر گرفتم، گفت او عالم است؟ گفتم آری، گفت سه خصلت را از او پرسش کن، بپرس کدام یک از تخمها حرامست، و کدامیک از ماهیها حرامست، و کدامیک از پرندهها حرام است؟ گوید در آن سال بحج رفتم و حضور امام ششم مشرف شدم و عرض کردم مردی از من خواهش کرده که از شما بپرسم سه خصلت را، فرمود آنها چیست؟ عرض کردم گفته بپرس چه تخمی حرامست و کدام ماهی حرامست و

کدام پرنده حرامست فرمود در جوابش بگو هر تخمی که سرش را از تهش شناسی، آن را مخور و اما ماهی هر آنچه پوست زیر ندارد نخور و اما پرنده هر آنچه چینه‌دان ندارد مخور، گوید از مکه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۱

برگشتم و عمدا بجانب آن دیر رفتم و آن دیرانی را از جوابی که امام داده بود خبر دادم، گفت بخدا این جواب گوینده پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

مصنف این کتاب گوید از پرنده‌های آبی هر کدام چینه‌دان یا سیخک پا دارند حلال گوشتند و از پرنده‌های بیابان هر کدام در پریدن پر زند حلال گوشتند و اگر پرنده‌ای بهر دو قسم پرواز کند آنکه پرزدنش بیشتر باشد حلال و آنکه پرزدنش بیش باشد حرام نباشد.

۱۳۵- زمین بخدا ننالیده مانند ناله او از سه چیز

- رسول خدا فرمود زمین بهروردگار خود ننالد مانند ناله او از سه چیز از خون محترمی که بر روی آن ریخته شود یا غسل از زنا که بر آن واقع شود یا خوابیدن روی آن پیش از آفتاب زدن.

۱۳۶- از سه کس خداوند کفالت و نگهبانی ندارد

- رسول خدا فرمود خداوند عز و جل از سه کس پذیرای نگهبانی نیست، مردیکه در خانه ویران منزل گیرد و مردیکه میان راه بنماز ایستد و کسی که پاکش خود را رها کند و او را نبندد.

۱۳۷- سه کس در روز قیامت در سایه عرش خدای عز و جلند.

امام هفتم فرمود سه کس

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۲

در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه او سایه‌ای نیست، کسی که برادر دینی خود را زن بدهد یا خدمتکار بدهد یا رازی از او بیوشاند.

۱۳۸- سه چیز پیش خدای عز و جل شکایت کنند

- امام ششم فرمود سه چیز پیش خدای عز و جل شکایت کنند. مسجد ویرانی که اهلس در آن نماز نمیخوانند و دانشمندی که میان نادانان گرفتار است و قرآنی که بگوشه آویخته‌اند و غبار بر آن نشسته و در آن قرائت نمیشود.

شرح شکایت اینها بزبان حالست و مقصود اینست که حق اینها اداء نشده و اهل مسجد بآن ستم کرده‌اند و نادانان که رجوع بعالم نکرده و دانا نشده‌اند باو ستم کرده‌اند و قرآنی که حبس شود و خوانده نشود بآن ستم شده و خداوند بازخواست میکند.

۱۳۹- قاریان و دانایان قرآن سه قسمند

- امام پنجم فرمود قاریان قرآن سه قسمند کسی که قرآن را خوانده و آن را سرمایه خود قرار داده و بوسیله آن از پادشاهان استفاده کرده و بمردم گردن فرازی نموده و کسی که قرآن را خوانده و الفاظش را حفظ کرده و باحکامش عمل نکرده و آن را ضایع کرده و کسی که قرآن را خوانده و داروی تعلیمات آن را بر درد دل خود نهاده شبها را با آن بمناجات گذرانیده و روز خود را با آن بتشنگی و روزه بسر کرده با قرآن بعبادت و عمارت مسجدها پرداخته و از رختخواب راحت خود کناره کرده بآنان خداوند عزیز جبار دفع بلا کند و بآنان از دشمنان انتقام کشد و بآنان از آسمان باران فرستد بخدا این گونه قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

شرح

مقصود از قاریان قرآن دانشمندان علم قرآن است که در صدر اسلام از آنها بقدری تعبیر میشده و باصطلاح امروزه آنها را مجتهد و عالم دینی مینامند.

۱۴۰- امام ششم فرمود قرآن خوانان و علماء سه طائفه هستند

یکی آن که قرآن را فرا گرفته برای اینکه بوسیله آن از پادشاهان و صاحبان سلطنت استفاده کند و بوسیله قرآن بمردم آقائی و گردن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۳

فرازی کند این طائفه از اهل دوزخند و دیگر آنکه قرآن را فرا گرفته و الفاظ آن را حفظ کرده ولی باحکام آن عمل نمی‌کند این طائفه هم از اهل دوزخند سوم آنکه قرآن را فرا گرفته و آن را در فکر خود پرورش داده و بآیات محکم آنکه وظائف عملیه را بیان میکنند عمل کرده و بآیات متشابه آنکه احوال آخرت و عالم غیب را متعرض شده ایمن دارد واجبات آن را انجام میدهد حلال آنها را از فتنه‌های گمراه‌کننده در ربوده و رها کرده و این طائفه از اهل بهشتند و هر کس را بخواهند می‌توانند شفاعت کنند.

۱۴۱- بار سفر نباید بست مگر برای سه مسجد

- امام اول گفت بار سفر نباید بست مگر بسوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و مسجد کوفه.

شرح مسجد الحرام مسجد بزرگ مکه معظمه است که خانه کعبه در آن واقع است و یک قسمت از اعمال حج و عمره در آن واقع می‌شود و برای عمل حج و عمره بدان سفر میکنند، مسجد رسول خدا مسجد بزرگ مدینه طیبه است که قبر پیغمبر در گوشه آن واقع شده و برای زیارت پیغمبر بآن جا سفر میکنند مسجد کوفه در شهر کوفه قدیم واقع است که مقام بسیاری از پیغمبران گذشته در آنست و محراب آن محل ضربت خوردن امیر المؤمنین (ع) است.

امام هشتم فرمود برای هیچ قبری بار سفر بسته نشود مگر برای زیارت قبور ما، هلا من با زهر ستم کشته شوم و در زمین غربت مدفون گردم؛ هر کس برای زیارت من بار سفر بندد دعای او مستجاب شود و گناه او آمرزیده گردد.

۱۴۲- در فجل سه خاصیت است

- حنان بن سدیر گوید با امام ششم «ع» بر سر سفره نشسته بودم یک دانه فجل بمن مرحمت فرمود و فرمود ای حنان فجل بخور که در آن سه خاصیت است: برگش بادهای درونی را می‌راند و مغزش مجرای بول را پاک میکند و بیخه‌هایش بلغم را میبرد.

۱۴۳- سه چیز ضرر ندارند

- منصور بن یونس گوید از امام هفتم شنیدم میفرمود سه چیز زبانی ندارد انگور رازقی، نیشکر، سیب لبنانی.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۴

سیب‌های شامات است زیرا لبنان یک قسمت خوش آب و هوا و پر نعمت شام است که بیروت بندر معروف و شهر بزرگ آنست.

۱۴۴- پیغمبر ضامن سه خانه است در بهشت برای کسی که سه خصلت را ترک کند

- رسول خدا فرمود من ضامن یک خانه در چمن زار بهشت و یک خانه در مرکز بهشت و یک خانه در بالای بهشت برای کسی که جدال را ترک کند اگر چه حق با او باشد و برای کسی که دروغ نگوید اگر چه بطور شوخی باشد و برای کسی که اخلاق خود را خوش کند.

۱۴۵- امیر المؤمنین (ع) بجنگ سه دسته مأمور شد

- علقمه گوید شنیدم که امام اول میفرمود مأمور شدم بجنگ بیعت‌شکنان و ستمکاران و از دین بیرون روندگان.

مصنف این کتاب گوید ناکثین که بیعت شکستند صاحبان جنگ جمل بودند و ستمکاران اهل شام و معاویه بودند و از دین بیرون روندگان اهل نهروان بودند و روایاتی که در این موضوع رسیده من در کتاب وصف قتال شراه مارقین نقل کردم.

شرح رئیس جنگ جمل طلحه و زبیر بودند که در مدینه بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین بطمع منصب و مال بیعت کردند و چون آرزوهای آنها برآورده نشد بیهانه عمره از مدینه خارج شدند و بمکه رفتند و بهمدستی عایشه شورش جمل را برپا کردند از این جهت ناکثین نامیده شدند و مارقین خوارج نهروانند که بعد از قضیه حکمین در صفین بامیر المؤمنین شوریدند و از دین اسلام بیرون رفتند و مارقین شدند یعنی از شدت تقدس و احتیاط از دایره دین بیرون جهیدند چنانچه تیر از کمان می جهد.

۱۴۶- هر کس سه چیز ندارد از خدا و رسولش بیگانه است

- پیغمبر فرمود هر کس سه چیز ندارد از خدا و من بیگانه است، عرض شد چه چیزها؟ فرمود حلمی که جهالت ورزی نادان را با آن در گذراند و خلق خوشی که با آن در میان مردم زندگی کند و ورعی که او را از گناهان بر کنار دارد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۵

۱۴۷- خدا سه حرمت دارد

- رسول خدا فرمود خدا سه حرمت دارد هر کس آنها را نگاه دارد خدا امر دین و دنیایش را نگهداری کند و هر کس آنها را نگه ندارد خدا هیچ چیز او را نگهداری نکند؛ حرمت اسلام، حرمت من و حرمت خانواده من، ابن عباس گوید خدا سه چیز محترم دارد که مانندی ندارد، کتاب او قرآن که نور و حکمت اوست و خانه او کعبه که قبله مردم قرار داده و توجه بغیر آن را از احدی نپذیرد و خانواده پیغمبر شما محمد ص شرح مقصود توجه بکعبه است در حال نماز و در ذبیحه و در حال احتضار و در عمل حج و آنچه قبله در آن شرط است.

۱۴۸- حقیقت ایمان سه خصلت است

- امام پنجم فرمود، یک روزی که رسول خدا در یک سفری بود در این میان شتر سوارانی بآن حضرت برخوردند و عرضه داشتند ای رسول خدا درود بر تو باد.

روی مبارک به آنها کرد و فرمود چه کسانی شما؟ گفتند ما مؤمن هستیم، فرمود حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند خشنودی بقضای خدا، تسلیم شدن بفرمان خدا و واگذارن کار خود بخدا، رسول خدا فرمود شما دانشمندان و فرزاندانی هستید که نزدیک است از فرزاندگی پیغمبران باشید و اگر راستگو هستید نسازید خانه‌ای که در آن نشیمن ندارید و نیندوزید ثروتی را که نمیخورید و از چنان خدائی بترسید که بسوی او باز میگردید.

شرح ایمان عقیده باصول دین و مذهب و گرویدن بدستورات اسلام است و دارای ده درجه است و ایمانی که در این حدیث بیان شده یکی از درجه‌های بلند است که نزدیک درجه پیغمبری است.

۱۴۹- عمل حج بر سه وجه واقع می‌شود

- امام پنجم فرمود شخص حج را بر سه وجه انجام میدهد کسی که نیت حج افراد کند و از میقات احرام قربانی با خود همراه ببرد (این قسم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۶

را حج قرآن نامند) کسی که نیت حج افراد کند و قربانی با خود نبرد (این را حج افراد نامند) و کسی که از میقات نیت عمره تمتع کند که در مکه محرم بحج شود (این را حج تمتع نامند).

رسول خدا فرمود حاجیان سه دسته‌اند بهره بهتر را آن کسانی دارند که گناه گذشته و آینده آنها آمرزیده شود و خدا آنها را از عذاب دوزخ بر کنار دارد و دسته دوم پس از اینها کسانی هستند که گناهان گذشته آنها آمرزیده شود و کار آینده خود را از سر گیرند، دسته سوم که پس از اینها هستند که بهره آنها از حج این است که اهل و مالشان محفوظ میماند. شرح- یعنی در دنیا آسیبی باهل و مال آنها نمیرسد و حج آنها تنها فایده دنیوی دارد.

۱۵۰- از سه خصلت نهی شده

- امام اول در ضمن سفارشهای خود بپسرش محمد بن حنفیه فرمود از خود بینی و بد خلقی و کم صبری پرهیز کن زیرا با این سه خصلت هیچ رفیقی و یاری برای تو پا برجا نمی‌ماند و همیشه مردم از تو کناره میکنند، خود را وادار کن که با مردم مهربانی بورزی و در برابر رنج و مخارجی که مردم بتو تحمیل کنند بردبار باش، مال و جانت را از دوست صمیمی دریغ مدار، آشنایان خود را بپذیر و با آنان همنشینی کن با عموم مردم بخوشروئی و دوستانه برخورد کن، با دشمن خود بعدل و انصاف رفتار کن و دین و آبروی خود را از هر کسی دریغ کن و برای خود نگهدار، زیرا این روش برای دین و دنیای تو از هر رویه دیگر سالمتر است.

۱۵۱- جامه سیاه بد است مگر در سه چیز

- رسول خدا فرمود رنگ سیاه در جامه بد است مگر در سه چیز عمامه و موزه و رداء.

۱۵۲- کسی که بحج کعبه می‌رود اگر سه خصلت نداشته باشد مورد اعتنا نیست

امام پنجم فرمود اگر در حاجی سه خصلت نباشد مورد اعتناء نیست ورعی که او را از معصیتهای خدای عز و جل باز دارد، حلمی که مهار خشم خود را با آن نگهدارد، خوش رفاقتی با هر کس رفیق او باشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۷

۱۵۳ حق مهمانی تا سه روز است

- رسول خدا فرمود پذیرائی مهمان روز اول و دوم و سوم حق او است. سپس صدقه ایست که میزبان با او داشته، سپس فرمود این قدر در منزل برادر دینی خود نمانید که او را گنه کار کنید عرض شد چگونه گنه کار میکند او را؟ فرمود این قدر بماند که دیگر میزبان چیزی نداشته باشد خرج او کند.

۱۵۴- سه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها دغلی روا نمیدارد

- رسول خدا در حجة الوداع در مسجد خیف که در منی واقع است نطقی ایراد فرمود، خدای را ستود و ثنای ویرا فرمود سپس گفت خدا یاری کند بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و حفظ کند سپس بهر که نشنیده برساند. بسا مسأله گوئی که خودش نمی‌فهمد ولی شنونده از گفتار او استفاده می‌کند و بسا مسأله دانی که آن را برای فهیمتر از خود می‌گویند و آن شنونده بهتر از آن استفاده میکند.

سه چیز است که دل مرد مسلمان در آن دغلی نمیکند، اخلاص در هر کاری برای خدا، صمیمی بودن برای پیشوایان ملت و ملازمت و همکاری با جامعه مسلمانان، زیرا دعوت مسلمانان شامل می‌شود هر کسی را پشتیبان آنها باشد، مسلمانان برادرند و خون‌هایشان برابر، کوچکترین افراد آنها بعهدده همه آنها سعی میکند، و همه مسلمانان در برابر غیر از خودشان همدست میباشند.

شرح مقصود از اینکه کوچکترین افراد در عهده همه سعی میکنند این است که اگر پست‌ترین افراد مسلمانان کافری را پناه داد و با او پیمان امان بست بر تمام افراد لازمست که عهد و پیمان را محترم شمارند و امضاء کنند، زیرا که مسلمان حقیقی باید بصیر بمصلحت اجتماع اسلامی باشد و خود خواهی و سود شخصی را در نظر نگیرد و پیمان و عهدی که با بیگانه از اسلام می‌بندد بسود جامعه اسلام باشد و دیگران هم باید قول او را محترم شمارند و پیمان او را امضاء کنند و این دستور نهایت یگانگی و آزادی و لیاقت عموم مسلمانان را ثابت کرده و جامعه اسلامی را چنین معرفی میکند که همه افراد حکم یکنفر را دارند و در سود و زیان با هم مشترک و همه لیاقت نمایندگی از جامعه را دارند بلکه نماینده حقیقی یک دیگر میباشند و گویا شاعر عرب در باره آنها گفته:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۸

من تلق منهم نقل لاقیت سیدهم مثل النجوم التي یسری بها الساری

بهر کدام رسی گوئی بود بزرگ همه که چون ستارگان بدرخشند در شب تاریک

برای ما مسلمانان امروزی که از اسلام جز نام نداریم باور کردن این دستورات حیرت انگیز بسیار مشکل است ولی اگر در صفات مسلمان حقیقی که در پنج فقره بالا پیغمبر اکرم بیان کرده بنگریم بزودی این احکام درخشان را باور خواهیم کرد.

۱۵۵- گفتار پیغمبر «ص» که سوگند می‌خورم سه چیز حق است

- رسول خدا بعلی (ع) فرمود سه چیز است که سوگند میخورم حق است، تو و اوصیاء بعد از تو عرفائید یعنی معرف راه خداشناسی، خدا شناخته نمیشود مگر از راه شناختن شما، شما عرفائید یعنی معرف بهشت رفتن، بهشت نمیروید مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید، شما عرفا هستید برای دوزخیان و بدوزخ نمیروید مگر کسی که منکر شما باشد و شما منکر او باشید.

۱۵۶- پس از مرگ دنبال شخص نمیروید مگر سه چیز

- امام ششم فرمود انسان پس از مرگ خود مزدی دریافت نمیکند مگر از سه خصلت اول صدقه جاریه‌ای که در زندگی خود فراهم کرده و پس از مرگش هم مورد استفاده است (مثل اینکه چاه آبی کنده یا پلی ساخته یا کتاب دینی منتشر کرده) و وقفی از خود گذاشته که بارش نمیروید، دوم دستور درستی که بوجود آورده و خود بدان عمل میکرده و کسانی که بعد از او هستند بدان عمل کردند، سوم فرزند شایسته‌ای که برای او آمرزش بخواند.

شرح مقصود از صدقه جاریه جز وقف ظاهرا کارهای خیریه است که در ملک خودش باقی است ولی مردم از آن منتفع میشوند مثل چاه آب یا پل و آب انبار که برای خود میسازد ولی مردم دیگر هم از آن بهره میبرند.

۱۵۷- خدا سه دسته را در بهشت جای نمی‌دهد.

ابو هرون مکفوف گوید امام ششم بمن فرمود ای ابا هرون خدای تبارک و تعالی بخود سوگند خورده که با خیانت کار همسایه نباشد گفتم خیانتکار کیست؟ فرمود کسی که یکدرهم از مؤمن پس‌انداز کند یا چیزی از امور دنیویه را از او دریغ دارد، گفتم بخدا پناه میبرم از خشم خدا، فرمود خدا بخود سوگند خورده سه دسته را در بهشت خود جای ندهد، کسی که حکم خدا را رد کند یا حکم پیشوا و امام بر حق را رد کند یا حق مرد مؤمنی را حبس کند، گفتم از فضل مال خود باو بدهد؟ فرمود از جان و روح خود نسبت باو دریغ نکند اگر از جان خود در باره او دریغ کند همدین او نیست همانا تخم شیطانست مصنف این کتاب گوید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۹

مقصود از بخشش جان و روح همانا بذل اعتبار است برای او هر گاه محتاج کمک و یاری او گردد و آن سعی و کوشش در بر آوردن حاجت مؤمن است.

۱۵۸- پدران نخست سه‌اند

- امام ششم فرمود پدران نخست سه‌اند، آدم که فرزند مؤمن آورد و جان که فرزند مؤمن و کافر آورد و ابلیس که فرزند کافر آورد، در میان آنها زاد ولد نیست همانا تخم میگذارد و جوجه میدهد و فرزندان نر می‌آورد ماده ندارد،

۱۵۹- بمؤمن سه خصلت داده شده

امام پنجم فرمود بمؤمن سه خصلت داده شده عزت در دنیا و پیروزی و رستگاری در آخرت و هیبت در دل ستمکاران سپس این آیه را خواند (آیه ۸ سوره منافقون است) عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، و این آیه را قرائت کرد (آیه ۱ سوره مؤمنون است) بتحقیق رستگار شدند مؤمنان تا قول خدای تعالی که میفرماید در بهشت جاویدانند.

شرح این آیه ۱۱ سوره مؤمنونست این ۱۱ آیه در وصف مؤمنان و سرانجام آنهاست که در بهشت جاویدان باشند.

۱۶۰- سزاوارترین مردمی که سه چیز را آرزو کنند سه نفرند

- امام ششم فرمود سزاوارترین مردم برای آنکه بخواهد همه کس ثروتمند باشد بخیلانند، زیرا چون مردم ثروتمند شدند از دارائی آنها توقع نکنند و سزاوارترین کسی که بخواهد همه مردم خوب باشند معیوبانند زیرا چون مردم خوب باشند از مردم عیب جوئی نکنند و سزاوارترین کسی که بخواهد مردم حلیم و با حوصله باشند بی خردانند، زیرا مردم بیخرد نیازمندند که از بیخردی آنها گذشت شود ولی بر خلاف انتظار بخیلان آرزو میکنند مردم پریشان باشند و آلودگان میخواهند مردم هم آلوده و معیوب باشند و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۰

بی خردان میخواهند مردم هم بیخرد باشند با اینکه در فقر نیازمندی ببخیل می شود و در فساد عیب جوئی اهل عیب است و در سفاهت و بیخردی کیفر و مجازات گناهان مردم بیخرد است.

۱۶۱- امور سه تا است

- رسول خدا در حدیث طولانی فرموده امور سه تا است امری که درستی آن برای تو هویداست از آن پیروی کن و امری که نادرستی و گمراهی آن برای تو آشکار است از آن کناره کن و امری که مورد اختلاف و تردید است آن را بخدا برگردان. شرح مقصود از اینکه امر مشتبه و مورد اختلاف را بخدا برگرداند این است که از حکم آن تفحص کند تا واضح گردد در هر موردی حکم و دستوری واضح هست که باید بدان عمل کرد.

۱۶۲- دزدها سه‌اند

- امام ششم فرمود: دزدها سه‌اند کسی که زکاة خود را ندهد، کسی که مهر زنها را بر خود حلال داند و رد نکند، کسی که قرض کند و قصد پس دادن ندارد.

۱۶۳- فرشتگان سه دسته‌اند

- پیغمبر فرمود فرشتگان سه دسته‌اند یک دسته دو پر دارند یک دسته سه پر، یک دسته چهار پر مضمون این حدیث در سوره فاطر است.

۱۶۴- جن سه قسم است، انسان سه قسم

امام ششم فرمود جن سه قسم است یک دسته با فرشتگان است و یک دسته در هوا میپرنند و یک دسته سگان و مارانند و انسان سه قسم است یک قسم زیر سایه عرشند در روزی که جز سایه او سایه‌ای نیست و یک دسته محاسبه میشوند و عذاب میکشند و یک دسته هم شکل آدمند ولی دل آنها دل اهریمن است.

شرح

مقصود از دسته دوم انسان گنهکارانند که بحساب آنها رسیدگی می‌شود و کیفر میشوند و نجات پیدا میکنند.

۱۶۵- پشت سر سه کس نماز جماعت نباید خواند

- امام ششم فرمود سه کسند که پشت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۱

سرشان نباید نماز خواند شخص مجهول الحال که مذهب و عدالت او را نمیدانی و شخص غالی که برای ائمه صفات مخصوص خدا را قائل است اگر چه شیعه مذهب باشد و کسی که آشکار مرتکب فسق می‌شود اگر چه خوش عقیده باشد و بغلو یا بد بینی نسبت بائمه متصف نباشد.

۱۶۶- سه نخوردنی است که تن را فربه میکنند و سه خوردنیست که لاغر میکنند

امام ششم فرمود سه چیز فربه میکنند و سه چیز لاغر میکنند، آن سه که فربه میکنند همیشه حمام رفتن و بوی خوش استشمام کردن و جامه نرم پوشیدنست و آن سه که لاغر میکنند مداومت بر خوردن تخم و ماهی و گل درخت خرما.

مصنف این کتاب گوید

مقصود از همیشه حمام رفتن این است که یک روز نه یک روز بحمام رود زیرا اگر هر روز بحمام رود لاغر شود.

۱۶۷- جمیع احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می‌شود

- امام اول فرمود همه احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می‌شود، گواه عادل، قسم برنده، دستوری که از امامان بر حق رسیده.

شرح مقصود احکام قضاوت و دادگریست که محکمه شرع بر طبق آن عمل میکند و آن احکام بر این سه مطلب جاری می‌شود.

۱۶۸- سه چیز با سه قرین است

- امام هشتم فرمود خدای عز و جل سه چیز را همراه سه چیز دیگر دستور داده بنماز با زکاة دستور داده، کسی که نماز بخواند و زکاة ندهد نمازش قبول نیست، بشکر به شکرگزاری خود با شکرگزاری پدر و مادر دستور داده (در آیه ۱۴ سوره لقمان و اشکر لی و لوالدیک) کسی که حق و حرمت پدر و مادر را نگه ندارد شکر خدا را نکرده، بتقوی از خدا و صلح رحم با هم دستور داده (در آیه ۱ سوره نساء وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ) کسی که صلح رحم نکند از خدا نترسیده.

۱۶۹- سه کس نزد خدای عز و جل شفاعت میکنند و شفاعتشان پذیرفته است

رسول

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۲

خدا فرمود سه دسته نزد خدا شفاعت میکنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود، پیغمبران سپس علما و دانشمندان سپس شهیدان.

۱۷۰- اول کسانی که قرعه بر آنها کشیده شد سه تنند

- امام پنجم فرمود اول کسی که قرعه بر او کشیده شد مریم دختر عمران بود که خداوند میفرماید، ای پیغمبر تو پیش آنها نبودی هنگامی که قلمهای خود را در آب افکندند که کدام سرپرستی مریم را کنند سهام این قرعه شش بود سپس در باره یونس قرعه کشیدند تا سه بار بنام یونس در آمد یونس بجلو کشتی رفت که ناگاه ماهی دهان گشوده‌ای بود، خود را در دهان وی افکند، سپس عبدالمطلب بود که نه پسر برای او زائیده شد برای دهمی نذر کرد که اگر پسر باشد او را قربانی کند، فرمود چون عبد الله زائیده شد نمیتوانست او را قربانی کند با اینکه رسول خدا در پشت او بود و باید از پشت او بوجود آید باین جهت ده شتر آورد و میان آنها با عبد الله قرعه کشید و قرعه بنام عبد الله در آمد و ده ده افزود همیشه قرعه بنام عبد الله در می‌آمد و ده شتر می‌افزود تا چون شتران بصد رسیدند قرعه بنام شتران در آمد عبدالمطلب گفت با پروردگار خود بانصاف رفتار نکردم! اگر بهمین قرعه نخستین اکتفاء کنم تا سه بار قرعه را تکرار کرد و بنام شتران در آمد سپس گفت اکنون دانستم که پروردگار من راضی شده است پس آن صد شتر را در راه خدا قربانی کرد.

۱۷۱- در به سه خصلت است

- شهاب بن عبد ربه گوید شنیدم امام ششم میفرمود زبیر حضور رسول خدا (ص) آمد و یک دانه به در دست داشت رسول خدا باو گفت ای زبیر این چیست در دستت؟ عرض کرد یا رسول الله این یک دانه به است، فرمود ای زبیر به بخور زیرا در آن سه خصلت است، عرض کرد یا رسول الله آن خصلتها چیست؟ فرمود دل را گرم میکند بخیل را سخاوت می‌بخشد، ترسو را پردل میکند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۳

مصنف این کتاب گوید از استاد خود محمد بن الحسن شنیدم روایت میکرد از حضرت صادق که همیشه زبیر از ما اهل بیت بود تا جوجه‌اش عبد الله بزرگ شد و او را گمراه کرد و از عقیده خود برگردانید.

۱۷۲- در پیاز سه خصلت است

- میسر فروشنده غلام سیاه گوید از امام ششم شنیدم میفرمود پیاز را بخور که در آن سه خصلت است دهن را خوشبو کند و بن دندانها را سخت نماید و نطفه و باه را بیفزاید.

۱۷۳- ورد اثری ندارد مگر در سه چیز

- پیغمبر فرمود ورد و دعای نوشته اثری ندارد مگر در سه چیز. گزنده نیش دار، چشم بد، خونی که ریخته نشود. شرح ظاهرا اثر خون زیادی باشد که بحجامت نتوان دفع کرد.

۱۷۴- سه خصلت از نشانه‌های فهم و بصیرت در دین است

- امام هشتم فرمود از نشانه‌های فهم و بصیرت در دین بردباری و دانشمندی و خاموشی است، خاموشی یک دری است از درهای حکمت و فرزاندگی و خاموشی جلب دوستی می‌نماید و دلیل هر خیر و خوشی است.

۱۷۵- دمیدن در سه چیز بد است

- امام ششم فرمود دمیدن در رقیه‌ها «یعنی نوشته دعا و طلسم و ورد» و در خوراک و در جای سجده بد است.

۱۷۶- هر که دارای سه خصلت باشد در دوزخ است

- امام ششم فرمود چون در مرد سه خصلت باشد باک نداشته باش که بگوئی در جهنم است، جفاکاری و ترس و بخل و چون در زن سه خصلت باشد باک نداشته باش که بگوئی در جهنم است بیشرمی، خود فروشی، بدکاری،

۱۷۷- کسی که از غیر راه حلال مالی بدست آورد سه چیز بر آن مال مسلط شود

امام ششم فرمود، هر کس مال حرامی بدست آورد خداوند ساختمان کردن و آب و گل را بر او مسلط کند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۴

۱۷۸- آسایش مؤمن در سه چیز است

- امام ششم فرمود در سه چیز برای مؤمن آسایش است خانه وسیع که برهنگی و بد حالی او را از مردم بپوشاند و زن شایسته و نیکی که در کار دنیا و آخرت باو کمک کند و دختر و خواهری که آنها را از خانه خود بمرگ یا ازدواج بیرون کند.

۱۷۹- خوشبختی مرد در اینست که سه چیز داشته باشد

- امام چهارم فرمود از خوشبختی مرد است که بازرگانی و کسبش در شهر و وطنش باشد و نیاز بدوره گردی و آواره‌گی نداشته باشد و همنشینان و آمیزش‌کنندگانش که با آنها در داد و ستد و کارهای دیگر طرف است مردمان نیک و شایسته‌ای باشند و فرزندان خوب و فرمانبردار داشته باشد که در زندگانی خود از آنها کومک و یاری دریافت کند،

۱۸۰- دعای سه تن مستجاب نشود

- ولید بن صبیح گوید خدمت امام ششم بودم، یک طبق خرما نزد آن حضرت بود گدائی آمد باو داد سپس گدای دیگر آمد باو هم داد، سپس گدای دیگر آمد، فرمود خدا بتو وسعت رزق دهد و بعد فرمود اگر کسی سی هزار، چهل هزار هم داشته باشد و بخواهد همه را در راه حق بخشش کند می‌تواند، ولی بی‌چیز می‌شود و از آنها می‌باشد که دعایشان بخودشان برمیگردد، عرض کردم قربانت کیانند؛ فرمود مردیکه خدای عز و جل مالی روزیش کرده و همه آن را در راه حق بخشش نموده و میگوید خدا یا روزی بده و مردیکه بر زنش ستم میکند و نفرینش میکند در جوابش میگوید مگر اختیارش را بدست تو نگذاشتم، کسی که در خانه نشسته و دری را بروی خود بسته و میگوید خدایا روزی مرا بده، خدای عز و جل میفرماید مگر برای تو راه تحصیل روزی قرار نداده‌ام؟

۱۸۱- روزه سالیانه سه روز از هر ماهی است

- علی بن ابی حمزه از قول پدرش گوید از امام ششم از روش رسول خدا پرسیدم، فرمود هر ماهی سه روز پنجشنبه دهه یکم و چهارشنبه دهه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۵

دوم و پنجشنبه دهه آخر روزه این سه روز با روزه دهر برابر است، خدای عز و جل میفرماید هر کس کار نیک کند ده برابر مزد دارد، هر کس نتواند این سه روز را روزه بدارد برای آنکه ضعف دارد بجای هر روزی یک درهم صدقه دهد که صدقه یکدرهم «ریال» برای او از روزه یک روز بهتر است.

۱۸۲- سرگرمی مؤمن در سه چیز است

- امام پنجم فرمود سرگرمی مؤمن سه چیز است، متعه کردن، خوش‌صحبتی با دوستان و نماز شب خواندن.

۱۸۳- کسی که دارای سه خصلت باشد مثل اینست که دنیا باو داده شده

- رسول خدا بابتی درداء فرمود کسی که صبح تندرست و در امنیت باشد و خوراک همان روز را داشته باشد مثل این است که دنیا را باو داده‌اند، ای پسر خثعم آنچه شکمت را سیر کند و عورتت را بپوشاند تو را بسست اگر خانه‌ای داشته باشی که در آن

لانه کنی بسیار خوب و اگر پاکشی هم داشته باشی که سوار شوی بهبه اینها قطعه نان و کمی آب کوزه و مازادش یا حساب است یا عقاب.

شرح یعنی اگر حلال باشد حساب دارد و اگر از حرام باشد عقاب دارد.

۱۸۴- رسول خدا سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت.

چون رسول خدا دستور داد خندق را بکنند یک سنگ بزرگ سختی در سراسر دهنه خندق پدید شد که هیچ کلنگی بر آن کارگر نمیشد رسول خدا آمد و آن را دید پس جامه خود را کند و کلنگ را گرفت و بسم الله گفت و کلنگی زد که یکسوم آن شکست و گفت الله اکبر کلیدهای کشور شام را بمن دادند بخدا هم اکنون کاخهای سرخ آن را می بینم سپس کلنگ دوم را بکار زد و نام خدا را برد که یکسوم دیگرش شکافت و فرمود الله اکبر کلیدهای کشور فارس را بمن دادند بخدا کاخ سفید مدائن را مینگرم و کلنگ سوم را بکار زد و باقیمانده سنگ را شکست و فرمود الله اکبر کلیدهای کشور یمن را بمن دادند بخدا از همین جا درهای شهر صنعاء پایتخت یمن را مینگرم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۶

۱۸۵- محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل سه تا است

- عبد الله بن مسعود گوید از رسول خدا پرسیدم که محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل کدامست؟ فرمود نماز در وقت، عرضکردم سپس کدام کار؟ فرمود احسان بپدر و مادر، عرضکردم سپس چه کاری؟ فرمود جهاد در راه خدای عز و جل، گفت تا اینجا برای من گفت و اگر بیشتر پرسیده بودم بیشتر میفرمود.

۱۸۶- هراسناکتر چیزها بر امت سه است

- رسول خدا فرمود از سه چیز بر امت خود بیشتر میتروسم، لغزش عالم و استدلال منافق برای مدعای باطل خود بقرآن یا دنیائی که گردن شما را بزند از دنیا در باره خود بدبین باشید.

۱۸۷- کسی که بخدا و روز قیامت معتقد است سه کار نکند.

رسول خدا فرمود کسی که بخدا و روز قیامت ایمان دارد سر سفره‌ای که در آن شرب خمر می‌شود ننشیند کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد بی‌لنگ بحمام نرود. کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد نگذارد زنش بحمام بیرون خانه رود.

۱۸۸- از سه چیز بر این امت باید ترسید

- رسول خدا فرمود من بر امت خود از سه خصلت پس از مرگ خود ترسانم، از اینکه قرآن را بغیر از معنای حقیقی و صحیح آن تفسیر کنند یا اینکه لغزش و خطای عالم دانشمند دینی را پیروی کنند یا اینکه دارائی و ثروت در میان آنها نمایان شود تا سرکشی و هرزگی و خوشگذرانی کنند، اکنون من شما را براه چاره از این گرفتاری‌ها آگاه میکنیم:

اما راجع بقرآن وظیفه شما این است که بمحکمت آن یعنی آیاتی که دستورات عملی واضحی را میفهماند عمل کنید و بمتشابهات آن یعنی آیاتی که مطالب عالم غیب و احوال قبر و قیامت و بهشت و دوزخ را بیان میکنند و مفاد آنها در خور فهم ناقص شما نیست ایمان و عقیده داشته باشید اما راجع

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۷

بشخص عالم منتظر آزمایش و امتحان او باشید و او را بیائید و لغزش و خطای او را پیروی نکنید و اما راجع بمال و ثروت دنیا چاره آن شکر نعمت و ادای حق آنست.

شرح مقصود از شکر نعمت مال آنست که در مصرفی که خدا نپسندد خرج نشود و حقوق واجبه و مستحبه آن ادا گردد.

۱۸۹- سه چیز از دنیا محبوب پیغمبر بود.

پیغمبر «ص» فرمود از دنیا سه چیز محبوب من شده زنان و عطریات و چشم روشنی من که در نماز است انس از قول پیغمبر گوید که از دنیای شما زنها و عطر محبوب منند و چشم روشنی من در نماز قرار داده شده.

مصنف این کتاب گوید بی‌دین‌ها باین چسبیده‌اند و میگویند پیغمبر فرموده از دنیای شما سه چیز محبوب من است زنها و عطر را نام برده و از بیان سومی پشیمان شده و گفته روشنی چشم من در نماز قرار داده شده، دروغ گفتند این بی‌دین‌ها برای آنکه مقصود پیغمبر از این خبر همان بیان محبوبیت و فضیلت نماز است زیرا فرمود دو رکعت نمازی که متزوج بخواند افضل است نزد خدا از هفتاد رکعت نمازی که عذب بخواند و همچنین فرمود دو رکعت نمازی که شخص معطر بخواند بهتر است از هفتاد رکعت نماز که شخص بدون استعمال عطر بخواند و همانا عطر برای خاطر نماز محبوب پیغمبر شده سپس فرمود روشنی چشم من در نماز است برای آنکه اگر شخصی عطر بزند و ازدواج کند و نماز نخواند ازدواج و عطر زدن او هیچ فضیلت و ثوابی نزد خدای تعالی ندارد.

۱۹۰- حضرت صادق هیچ گاه فارغ از یکی از سه خصلت نبود.

مالک بن انس فقیه مدینه گوید من بسیار حضور صادق جعفر بن محمد میرسیدم مخده‌ای برای من پیش میداشت و مقامی برای من می‌شناخت، میفرمود ای مالک من تو را دوست دارم و من از اظهار لطف آن حضرت شاد میشدم و خدا را حمد میکردم آن حضرت عادت داشت که از یکی از سه خصلت فارغ نبود یا روزه دار بود یا نماز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۸

میخواند یا ذکر خدا میکرد، از عباد بزرگ و زاهدان سترک بود از آن کسانی که از خدای عز و جل میترسند، حدیث بسیار میداشت. خوش مجلس بود استفاده بسیار از او دریافت میشد چون میگفت رسول خدا فرموده یکباره رنگش سبز میشد و بار دیگر زرد میشد و بطوری دگرگون میگردد که آشنایانش او را نمیشناختند؛ یک سال با آن حضرت حج رفتم چون در هنگام احرام برپا کش خویش استوار شده هر چه خواست تلبیه گوید سخن در گلویش قطع میشد و از پشت مرکبش سرازیر میگردد. عرض کردم یا ابن رسول الله تلبیه بگو ناچاری که آن را بگوئی، فرمود ای پسر ابی عامر چگونه جرأت دارم که بگویم لبیک اللهم لبیک با اینکه می ترسم خدای عز و جل پاسخ دهد لا لبیک و لا سعیدیک

۱۹۱- زائر حضرت رضا در سه جا از زیارت خود سود میبرد

- امام هشتم فرمود هر کس در این خانه دور من مرا زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او می آیم تا او را از هراس. آنها نجات دهم، در وقتی که نامه های اعمال از راست و چپ پران باشد، در پل صراط و در نزد سنجیدن کردارهای نیک و بد،

۱۹۲- کردارها سه حالت دارد

- امام سوم گوید شنیدم پدرم میفرمود اعمال سه حالت دارند فرائض یعنی اعمالی که از جانب خدا بطور حتم معین شده، فضائل یعنی کارهای خوب که انجام آنها نیک است ولی حتمی نیست، گناهان که مورد غدقن است و نباید انجام داد اما اعمال واجبه مطابق فرمان خدا است و مورد پسند اوست و بحکم الهی و تقدیر و خواست او است و خدا آنها را دانسته اما فضائل بفرمان خدا نیست و گر نه ترک آنها روا نبود ولی پسند خداست و بحکم الهی و خواست اوست و آنها را دانسته و اما گناهان بدستور خدا نیست و بسند خدا هم نیست ولی در اثر حکم خدا و بتقدیر و خواست اوست و خدا آنها را دانسته و سپس بر آنها گناهکاران را عقوبت میکند و کیفر آنها را میدهد.

شرح فرائض جمع فریضه است و مقصود از آن واجباتست که شخص مکلف باید آنها را انجام دهد و فرمان خدا در آنها صادر شده. فضائل جمع فضیلت است و آن اعمالیست که دارای مصلحت باشد

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۹

و حسن دارد ولی واجب و حتم نیست مانند مستحبات و از این روایت استفاده می شود که امر دلالت بر وجوب دارد و مستحبات مامور بها نیستند و فعل مباح و مکروه هم وجود ندارد و گر نه اعمال دارای پنج حالت میشوند نه سه حالت و ممکن است گفته شود مباحت و مکروهات در فضائل داخلست اما مباحت باعتبار آنکه هر فعل مباحتی از نظر مساعدت در تحصیل فضیلت عنوان فضیلت دارد چنانچه اگر آن را مقدمه ردیلت قرار دهی حکم ردیلت دارد بنا بر این هیچ فعلی مباح مطلق واقع نمیشود و مکروهات از نظر ترک آنها در شماره فضیلت محسوب شده اند زیرا ترک کارهای بد که مکروهند موجب تحصیل فضیلت و کمال نفس میباشد و چون در این روایت قضا و قدر را در گناهان مدخلیت داده و ممکن است اشخاص نادان گمان کنند که اگر ارتکاب گناهان بقضا و قدر الهی باشد جبر لازم آید مصنف کتاب قضا و قدر را توضیح داده است و

میگوید، مقصود از این که گناهان بقضای الهی است این است که چون حکم خدا در مورد گناهان باز ایستادن و ترک آنهاست وقتی مکلف تخلف حکم خدا را کرد و باختیار خود مرتکب آن شد گناهکار شده و مقصود از اینکه گناهان بتقدیر خداست اینست که خدا مبلغ و مقدار آنها را دانسته و مقصود از این که گناهان بخواست خداست اینست که خدا خواسته گناهکار را بهمان گفتار و دستور و قدغن و حذر دادن از گناه باز دارد نه بزور و اعمال قدرت تا جبر لازم آید، پس معنی قضا حکم تکلیفی است قدر علم تفصیلی بکردار بندگانش و معنی مشیت اختیار دادن بآنها است و هیچ کدام از اینها موجب وادار شدن مکلف بعمل نیست بطوری که از او سلب اختیار شود و عمل واجب یا حرام را بدون اختیار انجام دهد بلکه خود اینها مقدمات حفظ آزادی و اختیار مکلف است نسبت به عملی که انجام میدهد و مرتکب می‌شود.

۱۹۳- حضرت امام محمد باقر (ع) فرزندش امام صادق را بسه چیز فرمان داد و از سه چیز نهی کرد

- سفیان ثوری گوید حضور جعفر بن محمد صادق شرفیاب شدم و عرض کردم یا ابن رسول الله بمن سفارشی کن، فرمود ای سفیان دروغگو مردانگی ندارد. پادشاهان برادری نشناسد، حسود آسودگی ندارد، بد خلق آقا نمیشود عرض کردم یا ابن رسول الله بیشتر بفرمائید، فرمود ای سفیان بخدا توکل کن تا مؤمن باشی بهر چه خدا تو را نصیب کرده خشنود باش تا بی‌نیاز باشی با همسایگان خود خوشرفتار باش تا مسلمان باشی با بدکار دوستی مکن تا از بدکاری خود بتو آموزد، در کار خود با خدا ترسان مشورت کن عرض کردم یا ابن رسول الله باز بفرمائید، فرمود ای سفیان هر کس عزتی می

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۰

خواهد که وابسته فامیل نباشد و بی‌نیازی می‌طلبد که وابسته مال نیست و هیبتی میخواهد که بسطنت وارد نیست باید از خواری و شرمساری گنهکاری زیر سایه فرمانبرداری خدا برود، عرض کردم یا ابن رسول الله باز بفرمائید، فرمود ای سفیان پدرم مرا بسه چیز امر کرد و از سه چیز نهی کرد در ضمن آنچه بمن گفت فرمود فرزند جانم کسی که با رفیق بد همراه باشد سالم نمیماند کسی که در دالانهای بدی در آید متهم میگردد کسی که زبانش را نگه ندارد پشیمانی میکشد، سپس برای من این دو بیت را خواند:

شیوه کن گفتار نیکو را کزان محفوظ گردی چون زبان معتاد گردد هر چه آموزند وی را

میتراود از زبانت آنچه یادش می‌دهی زشت باشد یا نکو بنگر چه آموزی تو وی را

۱۹۴- چون قائم ظهور کند سه حکم صادر کند که هیچ کس پیش از وی صادر نکرده.

امام ششم و هفتم فرمودند چون قائم ظهور کند سه حکم کند که هیچ کس پیش از او نکرده، پیره مرد زناکار را می‌کشد، مانع زکاة را می‌کشد. از آنچه سایه‌اندازد ببرادر ارث میدهد.

شرح-

ظاهرا مقصود این است که از خانه برادر سهمی برادر می‌دهد که از آن استفاده کند

۱۹۵- گفتار پیغمبر برای سلمان فارسی که در هنگام بیماری سه خصلت داری-

رسول خدا بسلمان فارسی فرمود ای سلمان برای تو در بیماریت سه خصلت است، تو در حال بیماری همیشه در

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۱

یاد خدائی، دعای تو در آن مستجابست، بیماری همه گناهان تو را میریزد خدا تو را تا پایان عمر عافیت دهد.

۱۹۶- گفتار عمر که از سه خصلت پیش خدا توبه کارم.

امام سوم فرمود عمر هنگام مرگ گفت از سه کار بسوی خدا توبه میکنم و پشیمانم، از اینکه من و ابو بکر همدست شدیم و خلافت پیغمبر را غصب کردیم، از اینکه من برای مسلمانان خلیفه تراشیدم، از اینکه بعضی از مسلمانان را بر بعضی برتری دادم.

جابر بن عبد الله گوید من هنگام مرگ پیش عمر حاضر بودم میگفت بدرگاه خدا از سه چیز توبه کارم، از اینکه بندگانی که مسلمانان از کفار بمن اسیر کرده بودند برگردانیدم و آزاد کردم. از اینکه چون رسول خدا اسامه را فرمانده قشونی کرد که ما در زیر پرچم آن بودیم فرار کردم و بمدینه بازگشتم از اینکه چون رسول خدا وفات کرد ما جمعی بودیم که بر ضد خانواده پیغمبر عهد بستیم که نگذاریم هیچ کدام از آنها بر ما فرمان گذار و پیشوا شوند.

شرح این روایت تایید میکند گفته جمعی از تاریخ نگاران امروزی را که حزبی در میان اصحاب پیغمبر وجود داشته بنام حزب سه جانبه که رهبرهای آن عمرو ابی بکر و ابو عبیده بوده‌اند و مرام آنها این بوده که بعد از پیغمبر نگذارند علی بن ابی طالب که رئیس خانواده پیغمبر بود بخلافت نشیند و مطابق عدالت و دستور قرآن حکومت اسلامی را براه برد.

زیاد بن عیسی گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود چون مرگ عمر در رسید گفت پیش خدا توبه میکنم که از لشکر اسامه برگشتم، پیش خدا توبه میکنم که اسیران کفار یمن را آزاد کردم و توبه میکنم از اندیشه‌ای که در دل داشتیم و از خدا میخواهیم ما را از ضررش نگهدارد، بیعت با ابو بکر کاری ناگهانی و بیمشورت بود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۲

۱۹۷- گفتار ابی بکر بر هیچ چیز دنیا اندوه نمی‌خورم مگر به سه کارم که کاش آنها را نمی‌کردم و بر سه کار که نکردم کاش که کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم

- ابو بکر در مرض موتش گفت آگاه باشید من بر هیچ چیز دنیا اسفناک نیستم مگر بر سه کرده که کاش نکرده بودم و بر سه نکرده که کاش کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم امام آن سه که کاش نکرده بودم، کاش در خانه فاطمه زهرا را نمیگشودم اگر چه برای تهیه جنگ بسته شده بود و کاش فجاء را نسوزانیده بودم و او را فوراً کشته بودم و یا با کامیابی رهائی بخشیده بودم، کاش روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را بگردن عمر یا ابی عبیده انداخته بودم و یکی از آنها خلیفه شده بود و من وزیر او شده بودم و اما آن سه که نکردم و کاش کرده بودم کاش روزی که اشعث را اسیر کردند و نزد من آوردند گردنش را زده بودم، بگمانم میرسد هیچ شرانگیزی را نمی بینید مگر آنکه باو کمک می دهد، کاش وقتی خالد را بجنگ مرتدین فرستادم خودم هم بیکی از دهات پشت جبهه رفته بودم تا اگر مسلمانان پیروز می شدند بچشم خود میدیدم و اگر تدبیری بزد آن ها میشد در مقام جنگ یا کمک بر می آمدم و کاش وقتی خالد بن ولید را بجبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب را هم بجبهه جنگ خاور (یعنی عراق و ایران) فرستاد بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا بکار واداشته بودم و اما سه مطلبی که کاش از رسول خدا پرسیده بودم که امر خلافت بعد از او با کیست؟ تا در امر خلافت با کسی که شایسته و اهل آن بود نزاع و کشمکش نکرده بودیم.

کاش از او پرسیده بودم که آیا جماعت انصار مدینه هم در امر خلافت بهره و نصیبی دارند یا نه، کاش در باره میراث برادر و عم از آن حضرت پرسیده بودم که در دل من راجع بآن نیازی است.

مصنف کتاب گوید روز غدیر خم برای هیچ کس در باره خلافت عذری بجا نگذاشته، سیده زنان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۳

فاطمه زهرا هم در وقتی فدک را از او گرفتند و در برابر انصار خطبه خواند و انصار گفتند ای دختر محمد اگر اینسخن را پیش از بیعت با ابو بکر از شما می شنیدیم با غیر علی بیعت نمی کردیم همین طور فرمود که آیا پدرم در غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشته است،

شرح

سرگذشت فجاءه که ابو بکر از سوزانیدنش اظهار پشیمانی کرد چنانچه علامه مجلسی در جلد هشتم بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده اینست که فجاءه سلمی بنام ایاس بن عبد یا لیل پیش ابو بکر آمد و گفت اسلحه‌ای بمن کمک بده تا با مرتدین از اسلام بجنگم ابو بکر اسلحه‌ای باو داد و فرمانی برای او صادر کرد فجاءه اسلحه را گرفت و بر خلاف دستور ابو بکر بمسلمانان تاخت و رفت در جواء که آبی داشت مرکز گرفت و نجیه را با لشکری فرستاد تا مسلمانان سلیم و عامر و هوازن را غارت کرد خبر به ابو بکر رسید؛ طریف بن حاشی را خواست و باو دستور داد با جمعی بدفع او پردازند و عبد الله بن قش حاشی را بمدد او فرستاد و آنها بدنبال فجاءه رفتند او در جواء متحصن شد با او جنگیدند تا نجیه کشته شد و خودش فرار کرد، طریف او را گرفت و اسیر کرد و پیش ابو بکر فرستاد. ابو بکر دستور داد در مصلاهی مدینه آتشی افروختند و او را دست و پا بسته در آتش

سوختند، و اما راجع باشعث در همان کتاب نقل کرده که بعد از وفات پیغمبر اشعث با قبيله کنده در یمن مرتد شدند و چون قشون اسلام آنها را تعقیب کرد در قلعه پناهنده شدند و چون کار بر آنها سخت شد اشعث درخواست کرد که هفتاد نفر را امان بدهند و تسلیم شوند و چون مطابق این قرار داد تسلیم شدند اشعث در موقع شمردن هفتاد تن که در امان بودند خود را نشمرد ابو بکر گفت اکنون خود در قرار داد امان نیستی و تو را خواهیم کشت، در جواب گفت بکار بهتری تو را راهنمایی میکنم از وجود من برای دفع دشمنان کمک دریافت کن و خواهرت را هم بمن تزویج کن ابو بکر قبول کرد و خواهرش را باو داد و توبه‌اش را پذیرفت و بعد پشیمان شد.

۱۹۸- گفتار ابن مسعود: دانشمندان روی زمین سه‌اند

- ابن مسعود گفت دانشمندان روی زمین سه‌اند عالم شام و عالم حجاز و عالم عراق، عالم شام ابو درداء است، عالم حجاز علی «ع» است و عالم کوفه یکی از برادران کوفی شما است، عالم شام و عراق بعالم حجاز محتاجند ولی عالم حجاز، بآن‌ها محتاج نیست،

۱۹۹- سه کس یک چشم بهمزدن بوحی کافر نشدند

- رسول خدا فرمود سه کس یک چشم بهمزدن بوحی کافر نشدند مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و زن فرعون

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۴

شرح

مؤمن آل یس همان حبیب نجار است که در انطاکیه اول بار بفرستادگان شمعون الصفا وصی عیسی که رتبه پیغمبری داشتند ایمان آورد در تفسیر کاشفی گوید جیب نجار در بیابان چوپانی گوسفندان می‌کرد که رسولان باو برخوردند از آنها پرسید برای چه آمدید گفتند برای دعوت گمراهان به خداپرستی، از آنها دلیل خواست، پسر بیمار او را شفا دادند و بآنها ایمان آورد و او را صاحب یس خوانند.

۲۰۰- ثواب کسی که سه دختر دارد و بر آنها صبر کند

- پیغمبر فرمود کسی که سه دختر دارد و بر سختی و مشقت تربیت و نگهداری آنها صبر کند در روز قیامت حجاب او باشند.

۲۰۱- سه چیز پیش خدای عز و جل روز قیامت شکایت کنند

- جابر گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود روز قیامت سه تا جلو می‌آیند و شکایت میکنند قرآن و مسجد و خانواده پیغمبر، قرآن میگوید پروردگارا مرا تغییر دادند و پاره کردند؛ مسجد گوید پروردگارا مرا بیکاره گذاردند و ضایع کردند؛ خانواده پیغمبر

عرض میکنند پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند، پیغمبر گوید من برای احقاق حق اینها زانو میزنم، تا با مرتکبین این خیانتها محاکمه کنم خدای جل جلاله میفرماید بمن که من سزاوارترم باین کار.

شرح

ظاهرا مراد از مسجد مسجد پیغمبر است که در حقیقت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آن عدالت و احکام حقیقی قرآن بهمه جهان پراکنده شود و طرف اینسه چیز غاصبین خلافت اسلامیند که قرآن را برای خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را بعرب و باشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند با اینکه قرآن برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیرهها در پیشگاه او برابر و فضیلت وابسته تقوی است که مقدمه آن دانش است، پس تحریف و پاره کردن قرآن از زمان ابو بکر بدست حزب عمری آغاز شد و عمر در طول مدت خلافت خود جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد و عربها را طبقه اشراف قرار داد و بر سر مردم مسلط کرد و قانونهائی وضع کرد که مسلمانان عجمی نژاد را از حقوق اجتماعی کنار کرد و بهمدستی هم حزبهای خود نظامات عمومی اسلام را تیکه تیکه نمود و در دوره بنی امیه که بخلافت عثمان آغاز شد این نظریات عمری باوج ترقی رسید و دوره صد ساله خلافت بنی امیه آنها را برنامه اساسی حکومت خود قرار داد و باندازه‌ای در آن پافشاری کرد که قرآن و اسلام جز سلطنت دیکتاتوری نژاد امیه و سرکوبی دیگران مفادی نداشت ولی در سطح تاریخ سوزانیدن اوراق قرآن و تحریف آن را از کارهای زشت و ناروای عثمان شمرده‌اند چنان که پاره

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۵

کردن قرآن و دریدن اوراق آن را بولید یکی از پادشاهان بنی امیه نسبت داده‌اند و گفته‌اند قرآن را نشانه تیر کرد و گفت،

إذا لاقیت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید

چه در روز محشر خدا را ببینی بگو بار پروردگارا دریدم ولید

و اما مسجد که رمز حکومت اسلامی و اساس تعلیمات و تشکیلات آنست در زمان ابی بکر تعطیل شد و حکومت اسلامی عادلانه تبدیل بحکومت عربی دیکتاتوری گردید و اگر چه تا پایان خلافت آن سه نفر بلکه دو نفر اول کارهای ناروای خود را زیر پرده انجام می‌دادند و حفظ ظاهری میشد ولی از اواسط خلافت عثمان آشکارا و علنی مخالفت با دستورات حکومت اسلامی آغاز شد و بعد از چند سال معاویه پادشاهی خودش و نژادش را رسماً اعلان کرد و با تعطیل مسجد پیغمبر همه مساجد عالم تعطیل شد زیرا روح مسجد مرکزیت تشکیلات حکومت اسلامی است نه صرف دعا و نیاز بخدا که در هر معبدی انجام می‌شود ولی تعطیل و تضییع مسجد پیغمبر در سطح تاریخ بحکم یزید عملی شد که بعد از جنگ پر ننگ حره سه روز شهر مدینه را بباد غارت و هتک عصمت مسلمانان گرفت و رسماً بمسجد مدینه بی‌احترامی کرد.

۲۰۲- قلم تکلیف و کیفر از سه کس برداشته شده

- ابی ظبیان گوید زن دیوانه‌ای که زنا داده بود حضور عمر آوردند عمر فرمان داد او را سنگسار کنند مأمورین آن کیفر بعلی «ع» برخوردند پرسید این زن چه کرده؟ گفتند دیوانه‌ایست که زنا داده و عمر دستور سنگسار او را صادر کرده فرمود دست نگهدارید، خود حضرت نزد عمر آمده و باو گفت مگر نمیدانی که قلم از سه کس برداشته است از بچه تا بالغ شود و از دیوانه تا بهوش آید و از خواب تا بیدار گردد.

مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است ولی در این موضوع قول اهل بیت اینست که مرد دیوانه چون زنا کرد حد دارد و زن دیوانه که زنا کرد حد ندارد برای آنکه مرد اقدام در این کار میکند ولی زن باین کار واداشته می‌شود.

شرح مقصود از حد مرد، دیوانه که زنا کرده تعزیر اوست زیرا شرط حد عقل است و بلوغ چنانچه اگر بچه نابالغی دزدی کرد باید او را تعزیر کرد.

۲۰۳- از بخل و چشم تنگی سه خصلت نکوهیده پدید شود

- پیغمبر فرمود از بخل کناره کنید، همانا کسانی که پیش از شما بودند بواسطه بخل هلاک شدند و آنها را واداشت دروغ گفتند وادار کرد ستم کردند و واداشت قطع رحم کردند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۶

رسول خدا «ص» فرمود از هرزگی و دشنام بپرهیزید زیرا خدای عز و جل هرزه بی‌آبرو را دوست ندارد، از ظلم بپرهیزید، زیرا ستم در نزد خدا تیرگی روز قیامت است، از بخل بپرهیزید زیرا بخل کسانی که پیش از شما بودند واداشت خون همدیگر را ریختند و واداشت قطع رحم کردند و واداشت تا پرده آبرو دریدند و بمحرمهای خود و حرامها دست‌اندازی کردند.

۲۰۴- آغاز کار پیغمبر سه چیز بود

- ابی امامه گوید عرضکردم یا رسول الله آغاز کار شما چه بود؟ فرمود دعای پدرم حضرت ابراهیم و مژده عیسی بن مریم و مادرم هم خوابدید نوری از او درخشید که کاخ‌های شام از آن روشنی گرفت.

شرح دعای ابراهیم این بود که چون بهمدستی فرزندش اسماعیل خانه کعبه را ساخت عرضکرد خدایا ما را مسلمان قرار بده و برای تیره عرب، فرزندان اسماعیل از نژاد آنها پیغمبری فرست تا احکام دین و آیات کتاب و دستورات حکمت را بآنها بیاموزد و آنها را پاک کند در سوره بقره آیه ۱۲۹ و اما مژده حضرت عیسی این بود که چون خبر گرفتاری و بدار رفتن خود را بحواریین داد و آنها آزرده شدند فرمود من میروم و پس از من احمد برای تسلیت و ارشاد جهان می‌آید چنانچه در سوره صف آیه ۶ است.

۲۰۵- سه خصلت است که هر کس عمل کند در نفع و ضرر با مسلمانان شریکست-

رسول خدا فرمود کسی که متوجه قبله ما باشد و نماز ما را بخواند و ذبیحه ما را بخورد مسلمانست و در نفع و ضرر با ما یکی است.

شرح چون خود نماز شامل عقیده اسلامی و شاهد اقرار بتوحید و رسالت و معاد که اصول دین اسلامست میباشد.

۲۰۶- سه چیز است که هر کدام یک چهل و پنجم نبوتست

- رسول خدا فرمود روش شایسته و خوش منظری و میانه روی هر کدام یک جزء از چهل و پنج جزء پیغمبر است.

۲۰۷- ایمان سه چیز است

- رسول خدا فرمود ایمان شناسائی دل و اقرار زبان و کار و کرد همه اعضاء تن است ابی صلت هروی گوید از امام هشتم پرسیدم ایمان چیست؟ فرمود ایمان عقیده ایست در دل گفتاریست بزبان، کرداریست با دست و پا، ایمان نمیباشد مگر چنین.

شرح ظاهر این اخبار اینست که ایمان مرکب از سه جزء است یکی در دل یکی در زبان، یکی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۷

در اعضاء و متعلق آن را بیان نکرده که شناسائی دل نسبت بچه موضوعی ایمانست و اقرار زبانی راجع بچیست و اعضاء چه کاری را برای تحقیق ایمان انجام دهند و اینها را در روایت مفصل ابی عمرو زبیری در کتاب کافی شرح داده و مقصود از این اخبار اینست که در ایمان علاوه بر اقرار زبانی و دستورات اسلامی عقیده قلبی معتبر است زیرا شخص بی عقیده منافق محسوب میباشد و اگر چه بحسب ظاهر مسلمانست ولی در واقع بی ایمانست و این اخبار منافات ندارد که بگوئیم حقیقت ایمان که موجب نجاتست همان عقیده باصول دین و مذاهب و اذعان بصحت احکام اسلامست. و اقرار بزبان و عمل با اعضاء کاشف از آنست و عقیده هم بمنزله نوری است در دل ضعیف و قوی دارد هر چه گفتار زبانی و کردار انسان محکم تر و بیشتر باشد دلیل بر قوت نور ایمانست و بهمین سبب در باره اخبار برای ایمان درجات ده گانه اعتبار کرده و در بعض اخبار میفرماید ایمان کم و زیاد دارد.

امام هشتم از پدرانش از قول رسول خدا روایت کرده که ایمان اقرار بزبان و شناسائی بدل و عمل با اعضاء است. بعضی از اصحاب ما این حدیث را از ابی صلت هروی از قول امام هشتم با سلسله سندش بپدران او تا پیغمبر روایت کرده، ابو حاتم گفته اگر این سلسله سندی که همه امامان معصومند بر دیوانه بخوانی بهبود می شود.

۲۰۸- سه کس ببهشت نمیروند

- رسول خدا فرمود سه کس ببهشت نمیروند. دائم الخمر و کسی که همیشه سحر و جادو میکند و کسی که قطع رحم کند، کسی که دائم الخمر بمیرد خدا بوی از نهر غوطه بخوراند گفته شد نهر غوطه چیست؟ فرمود جوی چرک و خونی است که از فروج جنده‌ها روان می‌شود که دوزخیان از بوی گند آنها در آزارند.

امام ششم فرمود سه کس ببهشت نمیروند. خونریز و شرابخوار و کسی که برای سخن چینی بهر طرف می‌رود.

۲۰۹- کسی که سه فرزندش مرده

- رسول خدا «ص» فرمود کسی که رود مرده سه تن از فرزندان خود شود و آنها را بحساب خدای عز و جل گذارد و شکیبائی ورزد بهشت بر او لازم شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۸

۲۱۰- ثواب سه خصلت، کامل گرفتن وضوء آشکار اسلام کردن صدقه پنهانی دادن

انس بن مالک گوید روزی رسول خدا بمن فرمود ای انس وضوء را کامل بگیر تا چون ابر بر پل دوزخ بگذری، سلام را بلند و آشکار بگو تا خیر خانه‌ات فزون گردد. صدقه پنهانی بسیار بده که خشم پروردگار عز و جل را خاموش میکند.

۲۱۱- سه برادر بودند که میانه هر کدام با دیگری ده سال بود

- ابن عباس گوید میان طالب و عقیل ده سال بود و میان عقیل و جعفر ده سال بود و میان جعفر و علی «ع» ده سال بود و علی از همه کوچکتر بود.

شرح منظور از این روایت اینست که کثرت سن دلیل فضیلت و اولویت نیست بلکه فضیلت وابسته مقام دانش و پرهیزگاری و فرمانبرداری خداست و با اینکه علی از عقیل و جعفر در سن کوچکتر بود ولی در سابقه اسلام و صمیمیت در راه دین بر آنها پیشی جست و در دانش و تقوی برتری یافت و شایسته مقام خلافت گردید و مقصود از سه برادر عقیل و جعفر و علی است و ذکر طالب برای تذکریست با مقصود از سه، فاصله سن چهار برادر است که ده سال می‌شود.

۲۱۲- بعد از سه پیش آمد در اسلام مردم خوار شدند

- عمر بن بشر همدانی گوید بابی اسحق گفتم کی مردم خوار شدند؟ گفت از هنگامی که حسین بن علی شهید شد و زیاد بابی سفیان بسته شد و حجر بن عدی کشته گردید.

شرح چون حکومت بنی امیه دیکتاتوری محض و برای ویران کردن اساس آزادی و پرورش روحی اسلام بود و استقرار آن بر اثر این سه پیش آمد گردید و در دنباله آنها مردم زیر لگد دولت بنی امیه خرد شدند و خوار و زبون گردیدند، پیش آمد شهادت حسین اگر چه بعد از دو تای دیگر بوده ولی برای اهمیت آن بیشتر ذکر شده.

۲۱۳- در سؤال سه اثر است و بدترین مردم سه‌اند

- رسول خدا بابتی ذر فرمود ای ابا ذر از سؤال کردن بپرهیز که خواری روبرو و فقر شتابانست و حساب آن در روز قیامت طولانی است، ای ابا ذر تنها زندگانی میکنی و تنها میمیری و تنها بهبهشت میروی، جمعی از اهل عراق بواسطه تو سعادت‌مند شوند مرده تو را بشویند و کفن کنند و بخاک سپارند، ای ابا ذر دست سؤال دراز مکن و اگر چیزی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۹

بتو دادند بپذیر سپس روی باصحاب خویش کرد و فرمود نمیخواهید شما را از بدترین افرادتان خبر دهم؟ عرض کردند چرا یا رسول الله؟ فرمود آنها که برای سخن چینی بهر سو میروند و میان دوستان جدائی و دشمنی میافکنند و برای مردمان پاک و بی‌آلایش دنبال نکوهش می‌دوند و عیب می‌تراشند.

۲۱۴- بیش از سه روز کناره‌گیری و قهر از برادر دینی روا نیست

- رسول خدا «ص» فرمود برای مسلمان روا نیست که بیش از سه روز از برادر دینی خود کناره‌گیری و قهر کند. امام پنجم فرمود هر مؤمنی بیش از سه روز قهر کند من از هر دو بیزارم، عرض شد یا ابن رسول الله ستمکار سزاوار است گناه مظلوم که طرف قهر واقع شده چیست؟ فرمود چرا نمی‌رود پیش ظالم و بگوید من تقصیر کارم تا با هم آشتی کند.

۲۱۵- سه چیز از خوشبختی مسلمانست

رسول خدا فرمود از خوشبختی مسلمان وسعت خانه و همسایه نیک و پاکش رهوار است.

۲۱۶- خدا با سه کس سخن نگوید.

پیغمبر فرمود خداوند با سه کس سخن نگوید، منان آن کسی که چیزی نمیدهد مگر آنکه منت بارگیرنده میکند و کسی که از راه تکبر و خود فروشی دامن بزمین میکشد و کسی که با سوگند دروغ کالای خود را رواج میدهد.

شرح- اشراف و بزرگان عرب جامه‌های بلند می‌پوشیدند که دامن آن روی زمین میکشید و این نشانه سرفرازی و بزرگ منشی بود از این راه پیغمبر اسلام از آن قدغن کرده و فرمود دامن دراز در دوزخست.

۲۱۷- صدیقان سه کسند

رسول خدا فرمود صدیقه‌ها یعنی کسانی که از روی اخلاص کامل تصدیق پیغمبر عصر خود را کرده وفادار ماندند سه کس بودند علی بن ابی طالب نسبت (بخود حضرت) حبیب نجار (نسبت بحضرت عیسی) مؤمن آل فرعون (نسبت بحضرت موسی)

۲۱۸- اصحاب رقیم سه تن بودند

رسول خدا فرمود سه تن از کسانی که پیش از شما بودند در میان اینکه براهی میرفتند ناگاه باران آنها را گرفت و بشکاف کوهی پناهنده شدند و آن شکاف بر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۰

آنها بسته شد یکی از آنها بدیگران گفت بخدا جز راستی شما را رهائی نمیدهد باید هر کدام شما خدا را بخواند آنچه میداند در آن راستگو است، یکی از آنها گفت بار خدایا اگر میدانی که من مزدوری گرفتم کاری برای من کرد بیک پیمانہ برنج و آن را پیش من گذاشت و رفت و من آن را کشتم و از برداشت آن گله گاوی خریدم سپس آمد و همان مزد خود را از من خواست. گفتم باین گله گاو بنگر و آنها را برای خود بران، گفتم همانا من پیش تو پیمانهای برنج داشتم بگو برو این گاوها را ببر اینها از همانست گاوها را برد، خدایا اگر میدانی از ترس تو این کار را کردم گشایشی بمانده پس سنگ شکافت، دیگری گفت بار خدایا اگر میدانی من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب از شیر گوسفندان خود برای آنها میبردم یک شب دیر کردم و چون آمدم خواب بودند از آن شیر بآنها ندادم تا پدر و مادرم بیاشامند بد داشتم آنها را از خواب بیدار کنم و بد داشتم که برگردم و برای آشامیدن شیر خود بیدار شوند و مرا نیابند و بالای سر آنها ماندم تا سپیده دمید خدایا اگر میدانی که از ترس تو این کار کردم گشایشی بمانده سنگ بیشتر شکافت تا آسمان را دیدند، دیگری گفت بار خدایا اگر میدانی که دختر عمی داشتم که از همه مردم بیشتر دوستش میداشتم و از او کام دل خواستم سرباز زد مگر اینکه صد اشرفی طلا برای او بیاورم، تکاپو کردم تا آنها را بدست آوردم و نزد او بردم و باو دادم و مرا بخود پذیرفت و چون میان پاهایش نشستم گفت از خدا بپرهیز و مهر را بناروا مشکن من برخاستم و صد اشرفی را باو واگذاشتم، خدایا اگر میدانی که از ترس تو این کار را کردم گشایشی بمانده، خدا گشایش بآنها داد و بیرون شدند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۱

۲۱۹- دوست ترین کارها نزد خدای عز و جل سه است-

پیغمبر فرمود دوست ترین کارها نزد خدای عز و جل نماز و نیکی و نبرد در راه خدا است.

۲۲۰- مردم سه دسته‌اند-

کمیل بن زیاد گوید علی بن ابی طالب نزد من آمده و دست مرا گرفت و با خود بیرون شهر کوفه برد و در بیابان نشست من هم نشستم سپس سربلند کرد، فرمود ای کمیل آنچه بتو میگویم در خاطر خود بسپار، مردم سه دسته‌اند: دانشمند خدائی و دانشجوئی که در راه نجاتست و پشه‌های و رباد که پیرو بنک خرانند و هر جا باد آید رو کنند از پرتو دانش تابشی نگرفته و بر پایگاه استواری پناه نبرده‌اند ای کمیل دانش به از دارائی است، دانش پاسدار تو است و تو پاس دار دارائی خود، دارائی ببخشش کم آید و دانش ببخشش بیفزاید، ای کمیل دوستی دانشمند و استاد بگردن شاگردان وامی است که دریافت کرده‌اند تا زنده است فرمانش باید برد و بعد از مرگش بنیکی بایدش یاد کرد. دارائی چون از دست برفت سودی ندهد، ای کمیل آنان

که دارائی و ثروت اندوزند و گنج کنند همان در زندگی مردگان و مرده پرستانند و دانشمندان تا پایان روزگار زنده اند و پاینده اند، تنهایشان نابود شود ولی نمونه های درخشانشان در دل ها موجود باشد.

آه در اینجا (اشاره بسینه اش کرد) دانش بی پایانیست کاش شاگردان شایسته ای که توانند آن را دریافت کنند بدست می آوردم، آری شاگردی دارم که:

طوطی وار دریابد ولی امین نیست. دستورات دین را ابزار دنیاداری کند و بحجت های خدا بر خلقش زور آورد و بنعمت او بر بندگانش چیره شود تا مردمان سست دین و کم خرد را در برابر امام بر حق دور خود جمع کند و حزبی طرفدار خویش فراهم آورد، و شاگرد دیگری که:

از روی اخلاص منقاد و پیرو استاد است ولی هوش عمیق و سرشاری ندارد که بتواند علم خود

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۲

را زنده نگهدارد و در برابر مخالفان خود داری کند بمجرد اینکه بیک شبهه و اشکالی برخورد کند فوراً دچار تردید و شکست می شود و شاگرد دیگری که نه چنانست و نه چنین ولی غرق لذت رانی و دنیا دوستی است، مهار گسیخته شهوت و دلباخته جمع کردن دنیا و پس انداز کردنست، اینان هیچ کدام مبلغ و دعوت کننده بدین نیستند بچهارپایان بیابان چر همانندترند. اینجاست که دانش بمرگ استادانش از میان میرود بار خدایا، آری باز هم زمین خالی از حجت نمی ماند، حجت خدا یا نمایان ولی مقهور ستمکارانست یا در پس پرده نهانست و در میان موجهای عمیق از دیده ها پنهان، برای اینکه حجت های خدا و راهنمایان او از میان نروند و بیهوده نمانند، آنان چندند و کجایند؟ آنان از نظر شماره همیشه در اقلیتند ولی موقعیت آنها از همه بزرگتر است خدا بوجود آنها حجت های خود را نگه میدارد تا آنها را بمردانی شایسته چو خود بسیارند و در دل های همانندگان خود آنها را بکارند، این رادمردان بنیروی دانش تا مغز امور جهان پیشرفته اند و روح یقین را در آغوش دل گرفته، آنچه در نظر دنیا داران سختست آسان می شمارند و بآنچه نادانان از آن گریزانند انس دارند بدنهانشان در دنیاست ولی جان هایشان شیفته عالم بالا است، ای کمیل آنان خلیفه های خدا و مبلغین دین اویند.

های های من دلباخته دیدار آنها هستم، برای خود و شما از خدا آمرزش می خواهم.

مصنف این کتاب گوید، این خبر را بسندهای بسیار در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در اثبات غیبت امام زمان و رفع حیرت نقل کرده ام.

۲۲۱- ذکر نوری که بخش بسه شده-

رسول خدا فرمود چون خدای عز و جل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید سپس از آن نور گرفت و در پاشید یک سومش بمن رسید و یک سومش بفاطمه و یک سومش بعلی و خانواده‌اش هر که در تابش این نور افتاد بدوستی و ولایت آل محمد راه یافت و هر کس را تابش این نور فرا نگرفت از دوستی و ولایت آل محمد گمراه و برکنار شد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۳

۲۲۲- مردم خدا را بسه وجه میپرستند-

امام ششم فرمود مردم خدای عز و جل را بسه وجه میپرستند یک دسته برای دریافت ثواب او را میپرستند، این عبادت حریصانست، این طمعست و دسته دیگر از ترس دوزخش او را میپرستند این عبادت بندگانست، این هراس است ولی من چون دوستش دارم او را میپرستم، این پرستش آزاد مردانست و آن امانست، چون خدای عز و جل میفرماید ایشان از لرزش این روز هولناک در امانند، و چون فرماید اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد. هر کس خدا را دوست دارد خدا او را دوست میدارد و هر کسرا خدا دوست داشت از امان یافته‌گانست.

۲۲۳- شخصی امیر المؤمنین را بمهمانی طلبید آن حضرت با او سه شرط کرد-

از امام اول رسیده که مردی او را دعوت کرد علی (ع) باو فرمود میپذیرم بسه شرط عرض کرد یا امیر المؤمنین آن شرطها چیست؟ فرمود چیزی از بیرون خانه برای ما نیاوری چیزی که در خانه‌داری از ما دریغ نداری و پس انداز نکنی. و بنان خواران ستم نکنی، عرض کرد عهده‌مند شدم علی بن ابی طالب از او پذیرفت.

۲۲۴- سه صفتی که در امیر المؤمنین بود-

مردی پرسشی از امام اول کرد گفت در باره سه صفتی پرسش دارم که در شماست. از کوتاهی قامتت و بزرگی شکمت و بی‌مویی جلو سرت؟ در جوابش فرمود خدای تبارک و تعالی مرا بلند نیافریده و کوتاه هم نیافریده ولی میانه بالا آفریده برای آنکه دشمن پست قد را با شمشیر شقه کنم و دشمن بلند قد را بدو نیمه کنم و اما بزرگی شکم برای آنست که رسول خدا بابتی از علم و دانش بمن آموخت که هزار باب دانش از آن بر من گشود و جای علم در شکم من تنگ شد و این عضو من گشاده گردید و اما بی‌مویی جلو سرم از اینست که همیشه خود آهن بر سر نهادم و با پهلوانان پیکار دادم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۴

شرح

دانش از صفات روح انسانست و شکم جای آن نیست ولی چون با دل ارتباط دارد و صفات روح از راه علاقه روح ببدن تأثیر در بدن میکند باور این سخن دور نیست و از این راه است که قیافه‌شناسان از صفات جسم اخلاق و افکار انسان را دریافت میکنند و از این راهست که ترس رنگ را زرد میکند و خجلت رنگ را سرخ میکند.

۲۲۵- در بریره آزاده کرده عایشه سه دستور اسلام وضع و اجراء شد-

امام ششم یاد آور شد که بریره کنیزی بود شوهر دار، عایشه او را خرید و آزاد کرد، رسول خدا بآن کنیز پس از آزادی اختیار داد که اگر بخواهد پیش شوهرش بماند و اگر بخواهد از او جدا شود (این یک قانون که چون کنیز شوهر دار آزاد شد اختیار فسخ زوجیت را دارد) آقایان پیش بریره که او را بعایشه فروختند با عایشه قرار داد کردند که چون آزادش کرد حق آزادیش از آن‌ها باشد (حق آزاد کردن بنده را حق ولاء گویند یکی از آثار آن اینست که اگر آزاد کرده مرد و وارث نسبی ندارد آزادکننده مال او را بارث میبرد) رسول خدا فرمود حق آزاد کردن از آن آزادکننده است و نمیشود بدیگری واگذارد (این قانون دوم) مقداری گوشت ببریره صدقه دادند و آن را پیشکش پیغمبر گرد، عایشه آن را بمیخ آویخت و پخت نکرد، گفت رسول خدا صدقه نمیخورد، رسول خدا آمد دید گوشت آویزانست فرمود این گوشت چطور بوده که پخت نشده؟ عایشه عرض کرد این گوشت را ببریره صدقه دادند و او بما هدیه کرده و شما صدقه نمیخورید، فرمود برای او صدقه است و برای ما هدیه و دستور داد آن را پختند (این قانون سوم که از صدقه‌ای که فقیر گرفته هاشمی بعنوان هدیه میتواند بخورد) اینسه قانون در باره بریره اجراء شد.

۲۲۶- سه کس برسول خدا دروغ می‌بستند-

جعفر بن محمد بن عماره از قول پدرش گوید از امام ششم شنیدم میفرمود سه کس برسول خدا دروغ می‌بستند ابو هریره، انس بن؟؟؟؟.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۵

۲۲۷- سه کس لعن شدند یک جلودار و یک راننده و یک سواره-

عبد الله بن عمر گوید ابو سفیان بر شتری سوار بود، معاویه مهارش را میکشید و یزید آن را میراند رسول خدا سوار و جلودار و راننده را لعن فرستاد.

شرح

مقصود از یزید برادر بزرگ معاویه پسر دیگر ابو سفیانست.

۲۲۸- سه کسند که دانسته نشده جرم کدامیک بزرگتر است-

امام ششم فرمود سه کسند که نمیدانم جرم کدام بزرگتر است آنکه در سوگواری دیگران بی‌رداء دنبال جنازه میرود یا آنکه در مصیبت دست برانش میزند یا آنکه دنبال جنازه مرده میگوید با او مدارا کنید و بر او ترحم نمائید خدا بشما رحم کند.

رسول خدا فرمود سه کسند که نمیدانم جرم کدام بزرگتر است آنکه بی‌رداء دنبال جنازه می‌رود یا آنکه میگوید با او رفیق و نرمی کنی یا آنکه میگوید برای او آمرزش خواهید خدا شما را بیمارزد،

شرح-

مقصود از اینکه نمیدانم جرم کدام بزرگتر است بیان عظمت جرم همه است نه اینکه مقدار جرم را ندانسته باشد و از این دو روایت استفاده شود که این کارها دنبال جنازه مرده بسیار بد است.

۲۲۹- در براء بن معرور انصاری سه دستور عمومی اسلام وضع و اجراء شد-

امام ششم فرمود در باره براء بن معرور انصاری سه دستور عمومی اسلامی اجراء شد اول آنکه شیوه مردم بود با سنگها خود را پاک میکردند براء بن معرور کدوئی خورد و لینت مزاجی باو دست داد و با آب خود را شست و خدای عز و جل این آیه را فرستاد: خدا دوست دارد آنان که بسیار توبه‌کننده‌اند و دوست دارد آنان که بسیار پاکیزه‌اند (این آخر آیه ۲۲۲ سوره بقره است) چون مرگ براء در رسید بیرون شهر مدینه بود دستور داد که روی او را بسوی رسول خدا کنند که در مدینه بود و وصیت کرد سه یک مالش را صرف خیرات کنند و این دو قانون در اسلام مجری شد که در حال احتضار مرده را بسوی قبله بخوابانند و هر کسی حق دارد وصیت کند ثلث مالش را پس از مرگ صرف در امور خیریه کنند و این هر سه قانون عمومی و ثابت گردید.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۶

۲۳۰- در صفوان بن امیه جمعی سه قانون عمومی وضع و اجراء شد-

امام ششم فرمود در باره صفوان بن امیه جمعی سه قانون اجراء شد، رسول خدا هفتاد زره حطمی باف از او عاریت خواست، عرض کرد می‌خواهی بزور ببری؟ فرمود نه بطور عاریه‌ای که رد آن را تعهد کنم (این یک دستور که در عاریه تعهد رد و ضمانت درست است) عرض کرد یا رسول الله پیش از هجرت من از مکه بمدینه رد میکنی؟ حضرت فرمود پس از فتح مکه دستور هجرت لغو شد (این قانون دوم که پیش از فتح مکه همه مسلمانان مکه وظیفه داشتند بمدینه حرکت کنند و مهاجرت عنوانی داشت و حضرت این قانون را پس از فتح مکه لغو کرد و اول بار در باره صفوان اجراء شد) صفوان در مسجد رسول خدا خوابیده بود و عبای خود را زیر سرش گذاشته بود، بیرون رفت بشاشد چون برگشت دید عبایش را دزد برده فریاد کرد کی عبای مرا برده و در جستجوی آن بیرون شد و آن را در دست مردی یافت و آن مرد را پیش پیغمبر (ص) آورد پیغمبر دستور داد که دست آن مرد دزد را ببرید، عرض کرد یا رسول الله برای عبای من دستش بریده شود؟ من عبای خود را باو بخشیدم؟ فرمود خوب بود پیش از آنکه او را پیش من بیاوری و حکم صادر شود بخشش کرده باشی، پس دست او بریده شد (این قانون سوم بود که هر گاه پیش از مرافعه و صدور حکم صاحب مال دزدی آن را بدزد بخشید حد ساقط می‌شود ولی اگر بعد از صدور حکم و جریان محاکمه ببخشد حد ساقط نمی‌شود.

۲۳۱- سعد بن معاذ در اسلام سه مقام دارد که اگر همه مردم یکی از آنها را داشتند برای فضیلت آنها بس بود:

این عنوان در نسخه خطی یافت نشد و در نسخه چاپی حدیثی زیر آن ضبط نشده و ما برای تکمیل فائده سه مقام تاریخی بزرگ راجع بخدمات سعد بن معاذ باسلام نقل می‌کنیم شاید مقصود مؤلف آن‌ها باشد اگر چه ظاهر عنوان اینست که بر طبق آن حدیثی از معصوم داشته ولی بدست ما نیامده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۷

۱- چون پیغمبر یهود بنی قریظه را محاصره کرد بعد از پانزده روز که کار بر آنها سخت شد تسلیم شدند بآنچه سعد بن معاذ رئیس اوس حکم کند زیرا در جاهلیت با اوس حلیف و هم قسم بودند و توقع داشتند آنها را آزاد کند او پس از زخم تیری که در جنگ احزاب برداشته بود زیر دست بانو رفیده تحت معالجه بود، پیغمبر دستور داد او را حاضر کنند، تختی پشت الاغ بستند و او را روی آن گذاشتند پای قلعه بنی قریظه آوردند با اینکه رجال اوس همه طرفدار یهود بودند و اصرار داشتند سعد حکم امان آن‌ها را صادر کند. حکم داد مردان آنها را بکشند و اموالشان را ضبط کنند و زنان و فرزندانشان را اسیر کنند چون این حکم را صادر کرد، پیغمبر فرمود، ای سعد در باره آنها حکمی دادی که خدا از بالای هفت آسمان مقرر داشته بود.

۲- در سیره ابن هشام روایت کرده چون در دل شب سعد بن معاذ جا نداد جبرئیل همان آن با عمامه استبرقی که بسر بسته بود به پیغمبر نازل شد و عرض کرد ای محمد مرده کیست که درهای آسمان بر او باز شد و عرش بلرزه آمد؟ رسول خدا دامن کشان بالای سر سعد دوید، دید جان داده.

۳- در جنگ بدر چون پیغمبر باصحاب خود خبر داد که کاروان قشون قریش نزدیک چاه بدر رسیده و با ما قصد جنگ دارند و میخواست از مهاجر و انصار رای بگیرد که با قریش بجنگد پاره‌ای از اصحاب تردید کردند و پیشنهاد مراجعت بمدینه دادند ولی تنها سعد بن معاذ بود که بنمایندگی از انصار نطق مؤثر و آتشینی ایراد کرد و مردم را بجنگ تشویق نمود و پیغمبر را مسرور کرد، ما شرح این موضوع را با متن نطق سعد و تفسیر آن در بخش جلد اول روحانیت و اسلام درج کرده‌ایم بآنجا مراجعه شود.

۲۳۲- دانشمندان سه دسته‌اند-

امام اول فرمود، طالبان علم دین سه دسته‌اند، آنها را با نشانه‌ها و شخصیاتشان بشناسید، یک دسته دانش را برای خود نمائی و جهالت‌ورزی می‌آموزند یک دسته از آنها برای گردن کشی و فریب دادن مردم تحصیل میکنند و یک دسته برای فهمیدن و خردمند شدن اما نشانه خودنما و جهالت ورز اینست که می بینی در مجالس مردم را آزار میدهد و بمجادله می پردازد ظاهر خدا ترسی دارد ولی دلش از ورع تهی است، خدا کمرش را بشکند و بینیش را ببرد، و اما گردن کش و عوامفریب بر همشکلان و همقطاران خود پیشدستی و گردنفرازی میکند و در برابر ثروتمندان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۸

دیگر فروتنی و کوچکی مینماید شیرینی آنها را میخورد و دین خود را میفروشد، خدا از این راه چشمش را کور کند و از میان دانشمندان ریشه‌اش را بکند و اما نشانه آن فهمیده و خردمند اینست که میبینی گرفته و اندوهناکست، در تاریکی شب بکار عبادت میپردازد، در شب کلاه خود برابر حق خم شده کار میکند و هراس دارد، از هر کسی در ترس و حذر است مگر از برادران دینی و فهمیده خود که با آنها انس میگیرد، خدا از این راه او را پایدار کند و در روز قیامت امانش دهد.

۲۳۳- هر کس با سه کس خیره‌گی کرد خوار شد

امام ششم فرمود هر کس با سه کس خیره‌گی کرد خوار شد پدر و پادشاه و طلبکار.

۲۳۴- مردم در عقیده بقضاء و قدر سه نوعند-

امام ششم فرمود مردم در موضوع قضا و قدر سه عقیده دارند کسی که عقیده دارد خدا مردم را بگناه مجبور میکند، این شخص خدا را در حکم خود نسبت بعقوبت گنهکار ظالم دانسته و کافر است، کسی که عقیده دارد خدا کار را بمردم واگذار کرده و بعد از آفرینش آنها اثری در وجود آنها ندارد این شخص سلطنت و نفوذ خدا را سست و ناقص دانسته و کافر است، کسی که میگوید خداوند باندازه قدرت بندگانش آنها را مکلف کرده و بآنچه طاقت ندارند آنها را مکلف نکرده چون کار نیک کرد خدا را حمد کند و چون کار بد کرد آمرزش خواهد این شخص مسلمان درست و باندازه است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۹

باب خصلتهای چهارگانه

(۱) گفتار پیغمبر که چهار کس را در قیامت من شفیع هستم-

رسول خدا فرمود چهار کسند که من در قیامت شفیع آنها هستم اگر چه گناه همه اهل زمین را نزد من بیاورند، یاری‌کننده خانواده‌ام، بر آورنده حاجت آنها وقتی بیچاره شوند، کسی که با دل و زبان آنها را دوست دارد کسی که از آنها بدست خود دفاع کند.

۲- عقاب کسی که در چهار چیز زن خود را اطاعت کند-

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی (ع) فرمود هر کس زن خود را اطاعت کند خدا او را در آتش دوزخ سرنگون نماید، علی عرض کرد آن اطاعت چیست؛ فرمود اجازه‌اش بدهد که به حمامهای خارج یا مجلس عروسی و نوحه‌گری رود و جامه‌های نازک بپوشد.

امام اول فرمود کسی که زنش را در چهار خواهش او اطاعت کند بدوزخ سرنگون شود عرض شد آنها چیست؟ فرمود در جامه‌های نازک بدن نما و حمامها و عروسیها و نوحه‌گریها.

۳- دعای چهار کس رد نشود-

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی (ع) فرمود ای علی چهار کسند که دعایشان رد ندارد پیشوای عادل و پدر و مادر در باره فرزند و مردی که برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند و مظلوم، خدا میفرماید بعزت و جلالم قسم انتقام تو را هر وقت شده می‌کشم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۰

۴- پایداری دین به چهار کس است-

امام اول فرمود قوام دین بچهار کس است، دانشمند سخنوری که بعلم خود عمل کند، ثروتمندی که ما زاد دارائی خود را از اهل دین دریغ نکند، فقیری که آخرتش را بدنیا نفروشد، نادانی که از تحصیل علم تکبر نورزد، چون عالم علم خود را کتمان کند و ثروتمند بخل ورزد و فقیر آخرتش را بدنیا بفروشد و نادان از طلب علم تکبر کند، دنیا پس پس بعقب برگردد در این حال بسیاری مساجد و کثرت افرادی که در آنها رفت و آمد کنند شما را نفریید، عرض شد یا علی در این دوره چگونه باید زندگی کرد، فرمود در ظاهر با مردم معاشرت کنید و در باطن از آنها کنار باشید، برای مرد همانیست که کند و با هر کس دوست دارد محشور شود با این حال ناامید نباشید و منتظر گشایش و فرج از جانب خدا باشید.

۵- مردیکه در چهار مورد سخت گیر نباشد خدا او را بیامرزد-

رسول خدا فرمود خدا مردی را که پیش از شماها بود برای آنکه در خرید و فروش و داد و ستد سهل میگرفت و سختی نمیکرد آمرزید.

۶- منظور مردم در این دنیای فانی چهار است-

امام ششم فرمود منظور مردم در این دنیای فانی چهار است، بی‌نیازی، آسایش، فراغت خاطر، عزت، بی‌نیازی در قناعت است هر کس آن را در مال بسیار بجوید، نخواهد یافت، آسایش در سبک‌باریست هر کس بار خود را سنگین کند آن را نیابد، فراغت خاطر در کمی مشاغل است هر کس در کثرت مشاغل آن را بجوید نیابد، عزت در فرمان برداری خداست هر کس از راه خدمت مردم آن را بجوید نیابد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۱

۷- بنده مؤمن نباشد تا بچهار چیز عقیده داشته باشد-

رسول خدا فرمود هیچ بنده‌ای مؤمن نیست تا عقیده داشته باشد که خدا یکی است و من رسول خدایم، براستی مرا مبعوث کرده و عقیده داشته باشد زندگی و قیامت حق است و عقیده داشته باشد بقضا و قدر.

۸- امیر المؤمنین چهار انگشتر داشت -

عبد جبر گوید علی (ع) چهار انگشتر داشت که بانگشت میکرد یک یاقوت بمنظور بزرگواری آن و یک فیروزه برای نصرت و یک حدید چینی برای قوت و یک عقیق برای حفظ، نقش یاقوت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ بود؛ نقش فیروزه اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ، نقش حدید چینی الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا. نقش عقیق سه سطر بود ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ.

۹- چهار سوره پیغمبر را پیر کرد -

ابو بکر عرض کرد یا رسول الله زود پیر شدی، فرمود سوره هود، واقعه و المرسلات و عم يتساءلون مرا پیر کردند.

۱۰- پیغمبر بعد از هجرت چهار عمره بجا آورد -

ابن عباس گوید پیغمبر (ص) چهار عمره کرد، حدیبیه، عمره القضا در سال آینده آن سوم از جعرانه چهارم در حجة الوداع.

۱۱- امام بچهار خصلت شناخته می‌شود -

حارث بن مغیره گوید بامام ششم گفتم بچه نشانه صاحب امامت شناخته شود، فرمود باطمینان قلب و وقار و دانش و وصیت امام پیش، ابی جارود گوید به امام پنجم گفتم قربانت گردم چون دانشمند خانواده شما بمیرد جانشین وی بچه نشانه شناخته می‌شود فرمود بروش نیکو و سنگینی و اعتراف آل محمد بفضیلت او و از هر چه سؤال شود جواب گوید.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۲

۱۲- گفتار پیغمبر که بچهار چیز فضیلت بر پیغمبران دیگر یافته‌ام

ابی امامه گفته است که رسول خدا (ص) فرمود بچهار چیز برتری یافتم، همه زمین برای امت من مسجد و پاک‌کننده قرار داده شده و هر کس از امتم بخواهد نماز کند و آب نداشته باشد و خاک بیابد برای او محل نماز و وسیله پاکی است، تا مسافت یکماه بهراس دشمنان از من نصرت یافتم که پیشاپیش من میرفت، غنیمت جنگ بر امت من حلال شد و من بهمه مردم مبعوثم.

شرح

مقصود از اینکه بهمه مردم مبعوث شدم اینست که خاتم انبیاء بود و مردم آینده تا روز قیامت امت او هستند.

۱۳- بهترین اندازه رفیقان سفر چهار است و بهترین اندازه قشون‌های اعزامی چهار صد تن و بهترین لشکر چهار هزار.

رسول خدا فرمود بهترین رفیقان سفر چهارند نمیخورند و بهترین قشون اعزامی چهار صد و بهترین لشکر چهار هزار و دوازده هزار تن از کمی عدد هرگز شکست نخورند بشرط اینکه پایدار و صمیمی باشند.

شرح

طبقه بندی قشون باین ترتیب از نظر وضعیت نظامی عربستان و جنگ با اسلحه بسیار قدیم بوده که عبارت از شمشیر و نیزه و تیر و کمانست با ملاحظه اینکه وسائل سواره نظام منحصر باسب و شتر بوده و این منافات با اوضاع نظامی این دوره ندارد که در جبهه‌های جنگ از برق و بخار و صنایع دیگر استفاده می‌شود و شماره هر لشکری بدهها هزار میرسد و در جبهه‌های وسیع صدها هزار لشکر در عملیات جنگی شرکت میکنند.

۱۴- بکسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نماند-

امام ششم فرمود به کسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نیست، به کسی که توفیق دعا داده شود از استجابات آن محروم نیست به کسی که توفیق استغفار داده شود، از توبه محروم نیست، بکسی که توفیق شکر نعمت عطا شود، از فزونی آن باز نماند، به کسی که صبر و شکیبائی عطا شود از اجر آن محروم نشود.

۱۵- بچهار چیز گوشی داده شده که کلام بنی آدم را می‌شنوند-

امام ششم فرمود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۳

چهارند که سخن جمیع بنی آدم را میشنوند پیغمبر (ص) و حور العین و بهشت و دوزخ هیچ بنده‌ای نیست که صلوات و سلام به پیغمبر اسلام بفرستد مگر آنکه بآن حضرت میرسد و آن را میشنود هیچ کس نیست که بگوید بار خدایا از حور العین بمن تزویج کن مگر آنکه حور العین آن دعا را میشنوند و میگویند پروردگارا فلان کس ما را از تو خواستگاری کرده ما را باو تزویج کن، هیچ کس نیست که بگوید بار خدایا مرا ببهشت ببر مگر آنکه بهشت عرض میکند خدایا او را در من نشیمن بده کسی نیست که از دوزخ بخدا پناه برد مگر آنکه آتش می‌شنود و میگوید پروردگارا او را از من پناه ده.

۱۶- خدا در روز قیامت بچهار کس نظر نکند.

رسول خدا فرمود چهار کسند که در روز قیامت خدا بآن‌ها نظر نکند؛ عاق پدر و مادر، منت گذار، کسی که قضا و قدر را دروغ میدانند، دائم الخمر.

۱۷- سوارگان در قیامت چهارند.

رسول خدا فرمود، جز ما چهار تن در قیامت سواری نیست. عباس بن عبدالمطلب عرض کرد کیانند یا رسول الله؟ فرمود من سوار براقم که رویش چون آدمی است و گونه‌اش چون گونه اسب و یالش از مروارید رشته کشیده و دو گوشش از دو زبرجد سبز و دو چشمش چون زهره میدرخشند و چون آفتاب پرتو میافکند از سینه‌اش عرقی چون مروارید غلطانست، فربه و دست و پا بلند است جانش چون جان آدمی است سخن را میشنود و میفهمد بزرگتر از خر و کوچکتر از استر است، عباس عرض کرد دیگر کیست فرمود برادرم صالح سوار بر همان شتری که خدا باو داد و قومش آن را پی کردند، عرض کرد دیگر کیست؟ فرمود عمویم حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا سید شهیدان سوار بر شتر من است که عضباء نام دارد، عباس عرض کرد دیگر کیست؟ فرمود برادرم علی (ع) سوار بر یکی از شتران بهشت که مهارش از مروارید تر است. و هودجی از یاقوت سرخ بر آن بسته‌اند که تیرکهایش از در سفید است، بر سر او تاجی است از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۴

نور و بر تنش دو حله سبز و در دستش پرچم حمد و فریاد میزند گواهم که معبودی جز خدا نیست.

تنهاست. شریک ندارد و محمد فرستاده اوست چون چشم خلائق بر آن حضرت افتد گویند همانا این شخص پیغمبری مرسل یا فرشته مقربست، از شکم عرش فریادی در رسد که این نه فرشته مقرب نه پیغمبر مرسل نه فرشته حامل عرش است، این علی بن ابی طالب وصی رسول پروردگار عالمیان و پیشوای پرهیزکاران و جلودار دست و رو سفیدان است.

مصنف این کتاب گوید این حدیث غریب است چون در آن ذکر براق و توصیف آن شده و برای آنکه در آن ذکر حمزه بن عبدالمطلب در شمار پیغمبر و علی شده است

شرح-

غریب در اصطلاح علمای رجال حدیثی است که در آن مطلب غیر مسلم و خلاف قاعده مذکور باشد.

ابن عباس گوید یک روز رسول خدا بیرون شد دست علی را گرفته بود و میگفت ای گروه انصار. ای گروه بنی هاشم. ای گروه بنی عبدالمطلب. من محمدم من رسول خدایم هلا من در چهار تن از افراد خانواده‌ام از گل رحمت‌شده‌ای سرشته شدیم، من و علی و حمزه و جعفر یکی گفت یا رسول الله اینها با شما سواران روز محشرند فرمود مادرت بمرگت بنشیند در آن روز جز چهار کس سوار نیست من و علی و فاطمه زهراء و صالح نبی الله، من سوار براقم فاطمه سوار ناقه عضباء من است، صالح سوار ناقه ایست که پی شد و علی سوار شتریست از شتران بهشت که مهارش یاقوت سرخست دو جامه سبز پوشیده میان بهشت و دوزخ می‌ایستد روزیست که عرق مردم را لگام کرده بادی از زیر عرش بوزد و عرق مردم را خشک کند چون نگاه فرشتگان و پیغمبران و صدیقان بر آن حضرت افتد گویند همانا این فرشته ای مقرب

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۵

یا پیامبر است، مرسل منادی فریاد میکند نه فرشته مقربست نه پیغمبر مرسل ولی علی بن ابی طالب برادر رسول خداست در دنیا و آخرت.

۱۸- عجز بنی اسرائیل از حضرت موسی چهار خصلت خواست.

امام هفتم فرمود ماه بر بنی اسرائیل طلوع نمیکرد، خدا بموسی وحی کرد، استخوانهای یوسف را از مصر بیرون آورد و نوید باو داد که چون استخوانهایش را بیرون آوری ماه طلوع کند چون خواست استخوانهایش را برآورد پرسید کی جای آن را میداند، یکی گفت اینجا پیره زنیست که جایش را میداند، فرستاد دنبال او یک پیره زن زمین گیر کوری را آوردند باو فرمود جای گور یوسف را میشناسی؟ عرض کرد آری فرمود بمن بگو، گفت نه، جز اینکه چهار چیز بمن بدهی، دو پایم را راه بیندازی، جوانی مرا برگردانی چشمم را باز آوری، مرا با خودت در بهشت بزی، گفت این درخواست بر موسی گران آمد، خدا بموسی وحی کرد ای موسی آنچه خواست باو بده همانا از کیسه من میدهی، موسی پیشنهاد او را پذیرفت، او وی را بگور او راهنمائی کرد، موسی او را از کنار رود نیل بدر آورد در صندوق مرمری بود، چون او را بر آورد ماه بر آمد آن را بشام برد، برای اینست که یهودان مردگان خود را بشام میبرند.

۱۹- بهترین زنان اهل بهشت چهارند-

ابن عباس گفت رسول خدا بر زمین چهار خط کشید و فرمود میدانید این چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود بهترین زنان بهشت چهارند، خدیجه دختر خویلد؛ فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۶

۲۰- چهار چیز پشت شکنند.

رسول خدا در ضمن سفارشش به علی (ع) فرمود ای علی چهار چیز پشت شکنند، پیشوائی که خدا را مخالفت کند و فرمانش اطاعت شود، زنی که شوهرش او را حفظ میکند و او به شوهر مهربان و همسر عزیز خود خیانت کند، فقری که گرفتار بآن چاره‌ای برای آن نداشته باشد، همسایه بد در خانه‌ای که اقامتگاهست.

۲۱- خدای عز و جل چهار بررسی از دنیا کرد.

پیغمبر (ص) در سفارشش بعلی فرمود یا علی براستی خدا بدنیا نگریست و مرا از مردان جهان برگزید سپس بررسی دیگر کرد و پس از من تو را از مردان جهان برگزید بار سوم بررسی کرد و امامان از فرزندان تو را پس از تو از مردان جهان برگزید بار چهارم بررسی کرد و فاطمه را از میان زنان جهان برگزید.

۲۲- گفتار پیغمبر بعلی (ع) که من نام تو را در چهار جا با نام خود پیوسته یافتم.

امام اول گوید پیغمبر در سفارشش بمن فرمود یا علی من در چهار جا نام تو را پیوست نام خود دیدم و بدیدن آن خوشدل شدم، چون در سفر معراج خود بیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره آن نبشته لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ او را بوزیرش کمک دادم و یاری کردم بجبرئیل گفتم وزیر من کیست؟

گفت علی بن ابی طالب است، چون بسدره المنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته است، من خدایم معبودی جز من نیست محمد برگزیده خلق منست او را بوزیرش کمک دادم و بوزیرش یاری کردم، بجبرئیل

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۷

گفتم وزیرم کیست؟ گفت علی بن ابی طالب است چون از سدره گذشتم و بعرض پروردگار جهانیان رسیدم دیدم بر ستون‌های آن نوشته من خدایم جز من معبودی نیست، من یگانه‌ام، محمد دوست منست او را بوزیرش کمک کردم و بوزیر وی یاری کردم و چون سربلند کردم دیدم بر طاق عرش نوشته شده، من خدایم جز من معبودی نیست من یگانه‌ام محمد بنده و فرستاده من است، او را بوزیرش کمک کردم و بوزیرش یاری کردم.

۲۳- حدیث اهل بیت را جز چهار کس تحمل نکند.

عمرو بن یسع از شعیب حداد حدیث کرده که از امام ششم شنیدم میفرمود حدیث ما دشوار است و خواهان دشواریست متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را با ایمان آزموده یا مدینه حصینه عمرو گوید بشعیب گفتم ای ابو الحسن مدینه حصینه چیست؟ گفت از امام ششم از آن پرسیدم، فرمود مقصود دل جمع کننده است.

۲۴- کسی که در معاشرت با مردم از سه خصلت کناره کند برای او بگردن مردم چهار چیز واجب شود.

رسول خدا فرمود کسی که چون با مردم معامله میکند ستم نکند و چون بآنها خبر می‌دهد دروغ نمیگوید و وعده که میدهد، مخالفت نکند، از کسانیست که ایمانش کامل است و عدالتش ظاهر است و برادری با او واجبست و بدگوئیش حرامست امام ششم فرمود هر که سه چیز دارد بر مردم چهار چیز برای او واجبست کسی که چون بمردم خبری دهد دروغ نگوید و چون با آنها آمیزش کند ستمشان نکند و چون بآنها وعده دهد خلاف نکند واجبست عدالتش را ظاهر کنند و مردانگیش محقق گردد و بدگوئیش غدقن شود و برادری و همراهی با او لازم گردد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۸

۲۵ ابلیس بچهار شعر دو شعر آدم را پاسخ گفته-

امام اول در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام نزد او شتافت و گفت ای امیر المؤمنین من چند سؤال از شما دارم، فرمود برای فهمیدن بپرس نه بقصد زحمت دادن، چند مسأله از آن حضرت پرسید، در ضمن آنها عرض کرد بفرمائید نخست

کسی که شعر گفت کیست؟ فرمود آدم، عرض کرد شعرش چه بود؟ فرمود چون بزمین آمد و خاک را دید و فضا و هوای آن را نگریست و قابیل هابیل را کشت آدم (ع) این شعر را گفت:

دیگر گون شد جهان و هر که در آن
از آن روی زمین زشت است و تیره
هر آنچهش رنگ و طعمی بود برگشت
بخرم روی غم گردیده چیره

ابلیس پاسخ داد:

بشو دور از جهان و ساکنانش
بهشت خلد تنگ آمد چه بر تو
تو را با زوجهات مأوی در آن بود
دلت ز آزار دنیا بد بیک سو
ز کید و مکر من منفک نگشتی
چنین سودت ز کف شد بی تکاپو
گرت رحم خدا شامل نمی شد
بجز بادت نبد از خلد مینو

۲۶- خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده.

امام اول فرمود خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده رضای خود را در همه طاعتها هیچ طاعتی را کوچک نگیر شاید رضای خدا در همان باشد و تو ندانی، خشم خویش را در همه گناهان پنهان کرده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۹

هیچ گناهی را کم مشمار شاید خشم خدا در همان باشد و تو ندانی اجابت خود را در همه دعاها پنهان کرده هیچ دعائی را کوچک مشمار شاید استجابت را دریافت کند و تو نمیدانی دوست خود را در همه بندگان پنهان کرده هیچ بنده خدائی را پست مشمار بسا همان دوست خدا باشد و تو ندانی.

۲۷- گفتار پیغمبر چهار چیز را بد ندارید که امان از چهار دردند.

رسول خدا فرمود بد ندارید چهار درد را که امان از چهار درد بزرگترند، بد ندارید زکام را که امان از خوره است بد ندارید دمل را که امان از پیسی است، بد ندارید درد چشم را که امان از کوری است، بد ندارید سرفه را که امان از فلج است.

شرح-

فالج سکنه ناقصی است که در اثر آن عضوی بیحس می‌شود و از کار می‌افتد.

۲۸- امیر المؤمنین چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت.

ابن عباس گوید علی (ع) چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت، اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند در هر قشون کشی پرچمدار آن حضرت بود.

شرح

مقصود جنگهائیسست که خود پیغمبر در آنها شرکت داشت، در روز هولناک جنگ احد پایداری کرد و دیگران فرار کردند و بعد از وفات آن حضرت را شست و بخاک سپرد.

ربیعہ حرسی گوید پیش معاویه با حضور سعد وقاص نام علی بمیان آمد. سعد گفت یاد علی کردی متوجه باش که او را چهار منقبت بود که اگر یکی از آنها را داشتم پیش من از چه و چه دوستتر بود و نام شتران سرخ مو را برد. یکی گفتار پیغمبر در جنگ خیبر که فردا پرچم را بدست کسی دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد دیگر گفتار پیغمبر باو که تو برای من همانند هارونی برای موسی و گفتار پیغمبر در باره او که هر کس را من مولا و آقایم علی (ع) او را مولا و آقاست، سعد منقبت چهار مرا فراموش کرده بود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۰

۲۹- گفتار معاویه برای ابن عباس که من تو را برای چهار خصلت دوست دارم و چهار خصلت تو را می‌بخشم.

عبد الملک بن مروان گوید روزی پیش معاویه بودیم گروهی از قریش که چند تن از بنی هاشم با خود داشتند در انجمن بودند معاویه گفت ای بنی هاشم بچه بر ما می‌نازید با اینکه پدر و مادر ما یکی است و خانمان و وطن یکی؛ ابن عباس گفت ما بهمانی بر شما مینازیم که امروز تو بهمان بر قرشیان دیگر مینازی و قریش بر انصار مینازند و انصار بر عربهای دیگر مینازند و عربها بر همه عجم مینازند ما برسول خدا مینازیم بآنچه که نمیتوانی انکار کنی و از آن بگریزی، معاویه گفت ای پسر عباس زبان تیزی بتو داده شده که باطل خود را بر حق دیگران چیره میکنی ابن عباس گفت اس، هرگز باطل بر حق چیره نگردد، حسد را بر زمین بگذار حسد بد شیوه ایست. معاویه گفت راست گفتی، بخدا برای چهار خصلت تو را دوست می‌دارم و چهار خصلت تو را میبخشم، اما آنها که از تو دوست میدارم یکی خویشی تو با رسول خداست، دوم تو مردی از فامیل و خانواده من و از نژاد پاک عبد منافی سوم آنکه پدرم با پدرت دوست بود، چهارم آنکه تو زبان قریش و زمامدار و دانشمند قریشی، اما آن چهار خصلتی که از آن چشم پوشیدم و عفو کردم، شرکت تو در جبهه جنگ صفین با اشخاصی که بر من هجوم کردند و زشتکاری تو در واگذاردن عثمان با کسانی که بد کردند و کوشش تو بر ضد عایشه ام المؤمنین بهمکاری با آنها که کوشش کردند و هم قولی تو با کسانی که زیاد را از برادری با من نفی کردند، چون زیر و روی و مغز کارهای ناشایسته تو را بررسی کردم از قرآن و اشعار عرب عذر تو را بدست آوردم اما عذر تو موافق قرآن این آیه است که میفرماید گروهی کار شایسته و

ناشایسته را با هم در آمیختند امید است خدا از آنها درگذرد (آیه ۱۰۲ سوره توبه) و اما آنچه شاعران گفته‌اند گفته نابغه ذبیانی است (در عذر خواهی از نعمان)

نخواهی زیست با یاری موافق که صد در صد بود هم ذوق و لایق

بدان که چهار خصلت نخستین را از تو پذیرفتم و از این چهار خصلت دیگر گذشتم و شعر آن گوینده اول را بکار بستم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۱

نیکی از دوستان پذیرم لیک چشم پوشم از آنچه نبود نیک

بگفته خود پایان داد و ابن عباس رشته سخن را بدست گرفت و پس از ستایش خدا و ثنای حضرت او گفت اینکه یادآور شدی برای خویشی با پیغمبر دوستم داری، وظیفه ایست که بر تو و هر مسلمانی که بخدا و رسولش ایمان دارد واجبست زیرا همان مزدیست که رسول خدا در برابر دین مبین و قرآن متینی که از برای شما آورده درخواست کرده و خدا فرموده: بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم جز دوستی خویشاوندان، هر کس رسول خدا را بدین مسئول وی پاسخ ندهد نومید و رسوا است و در دوزخ پرتاب گردد و اما آنچه گفتمی که من مردی از فامیل و خانواده تو هستم درست است خواستی صله رحم کرده باشی، بجان خودم تو امروزه نسبت بآنچه سابق از تو صادر شد بسیار صله رحم میکنی و امروزه خطاهای گذشته تو مورد ملامت نیست و اینکه گفتمی پدرم با پدرت دوست بوده درست است و گفتار شاعر نخست بر آن گواه است.

تا رفیقم زنده باشد در وفا با وی بکوشم و بر بمیرد زنده گر باشم ابا خویشش بجوشم

هر که بر عهدش نباید نیستم بر او وثوقی کی نهد گاه مصیبت مرهمی بر قلب ریشم

و اما آنچه گفتمی که من زبان قریش و زعیم و فقیه آنانم تو خود دارای همه این مراتب و مقامات هستی ولی شرف و بزرگواریت تو را واداشت که مرا در این مراتب پیش بداری، در این موضوع هم گفتاری از شاعر نخست بدست است.

پیش دارد کریم مرد کریم اهل داندش گرچه هست عظیم

اما آنچه را یادآور شدی که در صفین بتو هجوم کردم بخدا اگر این کار را نمیکردم از پست

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۲

ترین افراد اهل عالم بودم، ای معاویه هرگز با خود خیال میکردی که پسر عمم امیر مؤمنان و بزرگ اوصیای پیغمبران را که مهاجر و انصار، نیکان و اخیار گردش فراهم آمده بودند واگذارم و بتو پیوندم ای معاویه چرا؟؟!! در دین خود شک داشتیم؟ طبع من سرگردانی داشت؟ یا آنکه از کشته شدن در راه حق دریغ میداشتیم؟

و اما آنچه راجع بواگذاشتن عثمان یاد آور شدی، کسانی که با او از من نزدیکتر و قوم و خویش تر بودند او را واگذارند و یاری نکردند من بنزدیکترها و دورترها تاسی کردم من با هجوم کنندگان با او شرکت نکردم بلکه مانند صاحبان مردانگی و مروت دست از او بازگرفتم و اما آنچه یاد آور شدی راجع بکوشش من بر ضد عایشه، رسول خدا باو دستور داد در خانه خود بنشیند و پشت پرده بماند، عایشه پرده را درید و با پیغمبر مخالفت ورزید و آنچه را ما با او بجا آوردیم روا بود و اما آنچه گفتی که من زیاد را از تو نفی کردم و او را برادر تو ندانستم، از راه موافقت دستور رسول خدا، بود رسول خدا او را از تو نفی کرده و برادر تو ندانسته زیرا فرموده که فرزند از آن صاحب رختخوابست که شوهر شرعی زن باشد پاداش مرد زناکار سنگسار است، از اینها گذشته اکنون من دوست میدارم آنچه تو را شاد کند، هر امری باشد، عمرو بن عاص دنباله سخن را گرفت، گفت یا امیر المؤمنین (ع) بخدا یک آن تو را دوست نداشته همانا زبانی چرب و گویا دارد و هر طور بخواهد آن را میگرداند و مثل تو با او همانست که شاعر گفته است یک بیت شعر هم خواند.

ابن عباس گفت عمرو عاص خود را میان استخوان و گوشت و میان مغز و پوست در آورد، گفت اکنون باید بشنود، با پهلوانی روبروشدهای بخدا ای عمرو برای خدا ترا دشمن میدارم و از آن عذر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۳

نمیخواهم تو بودی که در سخنرانی خود گفتی من بدخواه محمدم خدا این آیه را نازل کرد که بدخواه تو دم بریده است تو در دنیا و آخرت دم بریده‌ای تو بدخواه محمدی در جاهلیت و اسلام هر آینه خدا فرموده است گروهی که بخدا در روز قیامت ایمان دارند نخواهی دیدشان که با دشمنان تند خدا و پیغمبر دوستی کنند، تو همیشه با خدا و رسولش سر سختی کردی هر چه توانستی در برابر رسول خدا کوشش نمودی و سواره و پیاده خود را جمع آوری کردی تا چون خدا تو را مغلوب کرد و چنبر مکر تو را بگردنت انداخت و نیرویت را سست کرد و مرامت را تکذیب نمود با تأسف از آن دست برداشتی و برای دشمنی با خانواده‌اش پس از او تلاش کردی منظورت از دوستی با معاویه همان دشمنی با خدا و رسول صلوات الله علیه است با اینکه دشمنی و حسد دیرین تو نسبت به همه فرزندان عبد مناف برجاست نمونه تو در این جا همانست که شاعر گفته:

بمن طعنه زد عمر و خود خوار شد بر نره شیری چه گفتار شد

نه‌اش همسرم تا برم آبروش نه‌ام بنده باشد که گویم خموش

عمرو عاص در سخن شد ولی معاویه سخنش را قطع کرد، گفت ای عمرو بخدا تو مرد میدان او نیستی همان بهتر که دنباله سخن را رها کنی عمرو غنیمت دانست و خاموش شد، ابن عباس گفت معاویه او را واگذار تا او را با ننگ و عار چنان داغ کنم که تا روز قیامت بندگان و کنیزان سرگذشت آن را بگویند و در مجالس و محافل با آن سرود خوانند، ابن عباس گفت ای عمرو و آغاز سخن کرد، معاویه دست بر دهان او گذاشت و گفت تو را سوگند میدهم که بس کنی و بد داشت که اهل شام سخنانش را بشنوند، آخر گفتارش بعمرو این بود که ای بنده گم شو تو نکوهیده‌ای و از هم جدا شدند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۴

۳۰ گناه بر چهار وجه است-

محمد بن ابی عمیر گوید در این مدید مدتی که هم صحبت هشام بن حکم بودم بهترین استفاده‌ای که از او بردم راجع بعصمت امام بود، یک روز از او پرسیدم امام معصومست؟ گفت آری، گفتم حقیقت عصمت کدامست. نشانه آن چیست؟ گفت منشأ همه گناهان چهار است، پنجمی ندارند حرص، حسد، خشم، خواهش نفس و هیچ کدام اینها در امام نیست. نشاید امام حریص باشد بر این دنیا زیرا حرص از ندریست و همه دنیا زیر نگین امامست و او خزانه دار مسلمانانست برای چه حرص ورزد، نشاید رشک برد، زیرا انسان ببالا دست خود رشک میبرد نه بزیر دست و کسی بالا دست او نیست، نشاید برای چیزی از امور دنیا خشم کند تنها خشم او برای خداست زیرا خدای عز و جل او را وظیفه دار کرده که حدود را جاری کند و سرزنش کسیرا در حساب نگیرد و بکسی مهربانی بر خلاف دین نکند تا حدود و کیفرهای خدائی را بی کم و بیش مجری کند. نشاید پیرو شهوت و خواهش نفس باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خدای عز و جل آخرت را در نظر او باندازه که دنیا در نظر ما محبوبست محبوب کرده و با همان اطمینان و عقیده‌ای که ما بدنیا نگاه میکنیم امام بآخرت نگاه میکند، آیا ممکنست کسی روی زیبا را بگذارد و بروی زشت بپردازد یا خوراک شیرین و لذیذ را بخاطر خوراک تلخی از دست بدهد. یا جامه نرمی را بجامه زبر و درشتی اختیار کند یا نعمت همیشه و پایداری را بدنای گذرا و نابودشونده بفروشد؟!!

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۵

۳۱- ثواب کسی که چهار بار حج کرده.

منصور بن حازم گوید از امام ششم پرسیدم ثواب کسی که چهار بار حج کرده چیست؟ گفت ای منصور کسی که چهار بار حج کرده هرگز فشار قبر ندارد و چون بمیرد حجه‌های او را به زیباترین صورت آدمیان در برابر چشمش وادارند و در دل قبرش تا روزی که محشور شود نماز گزارند و ثوابش از آن او باشد و یک رکعت از این نمازها برابر هزار رکعت نماز آدمیانست

۳۲- چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند-

امام ششم فرمود چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند مالی که بخیانت یا دزدی از غنیمت یا بسرقت یار با دست آمده در عمل حج و عمره و جهاد و صدقه مجزی نیست.

۳۳- خوراکی که چهار خصلت را دارا باشد کامل است-

رسول خدا فرمود چون در خوراک چهار خصلت جمع شود کامل است حلال باشد، خورندگان بسیاری در آن شرکت کنند، در آغاز نام خدا برند، در پایان حمد خدا گویند.

۳۴- زنا زاده چهار نشانه دارد-

امام ششم فرمود کسی که باک ندارد چه بگوید و چه باو بگویند شرک شیطانست، کسی که پیش چشم مردم کار بد کند شرک شیطانست کسی که بدو نسبت بد مؤمن گوید شرک شیطانست کسی که بسیار حرام را دوست دارد شرک شیطانست، سپس فرمود زنا زاده چند نشانه دارد یکی دشمنی ما خانواده دوم دلدادن بهمان حرامی که از آن آفریده شده سوم سبک شمردن دین چهارم بد سلوکی با مردم، هیچ کس با برادران خود در حضورشان بد سلوکی نکند مگر زنا زاده یا تخم حیض.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۶

۳۵- خدای عز و جل بموسی (ع) چهار سفارش کرد-

امام اول فرمود، خدای تبارک و تعالی بموسی گفت سفارش مرا در چهار چیز نگهدار اول آنکه تا گناهان خود را آمرزیده ندانی بعیوب دیگران نپرداز دوم تا میدانی گنجهای من ته نکشیده غم روزی مخور سوم تا سلطنت من بر جا است بدیگری امیدوار نباش چهارم تا شیطان نمرده از مکرش آسوده مباش.

۳۶- چون امیر المؤمنین بجنگی اعزام میشد چهار خصلت داشت

- رسول خدا فرمود بهمانی که جانم بدست او است هرگز علی را بجبهه جنگی گسیل نداشتم جز اینکه دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در سمت راست اوست و دیدم میکائیل را با هفتاد هزار فرشته در سمت چپ اوست و فرشته مرگ جلو او است و ابری بر سرش سایه کند تا پیروزی رسد.

۳۷- عجب است از کسی که از چهار چیز می‌ترسد و بچهار چیز پناه نمی‌برد-

امام ششم فرمود، شگفت دارم از کسی که میترسد از چهار چیز و بچهار چیز دیگر پناه نمی‌برد، در شگفتم از کسی که از دشمن میترسد چرا پناه بقول خدا نمی‌برد که میفرماید خدا ما را بس است و خوب و کیلیست (این آیه ۱۷۳ از سوره آل عمرانست) چون شنیدم خدا دنبالش میفرماید: با نعمت و فضل خدا برگشتند، بدی به آنها: نرسید، در شگفتم از کسی که اندوهناکست چرا پناه نمی‌برد بگفتار خدا لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (آیه ۸۷ سوره انبیاء) زیرا شنیدم خدا دنبال آن میفرماید در خواستش را بر آوردیم و از اندوه رهائیش دادیم و همچنین میرهائیم مؤمنان را، در شگفتم از کسی که گرفتار بداندیش است چرا پناه نمی‌برد بگفته خدا واگذاردم کار خود را بخدا زیرا خدا ببندگان بی‌نا است چون شنیدم خدای بزرگ و پاک دنبالش میفرماید خدا او را از بدیهائی که در باره او اندیشه داشتند نگه داشت، در شگفتم از کسی که خواستار دنیا و آرامش آنست چرا پناه نمی‌برد بگفته خدای تبارک و تعالی هر چه خدا خواست

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۷

همانست نیروئی نیست جز بکومک خدا (آیه ۳۹ سوره کهف) زیرا شنیدم خدا دنبال آن میفرماید اگر چه میبینی اکنون دارائی و فرزند من از تو کمتر است، امید است خدا بهتر از باغ تو بمن بدهد؛ عسی معنی مثبت میدهد.

۳۸- چهار تن در باره امیر المؤمنین گواهی خود را دریغ کردند و خدا نفرینش را در باره آنها پذیرفت-

جابر بن عبد الله انصاری گوید امام یکم برای ما خطبه خواند، خدا را ستود و بر او ثنا گفت فرمود جلو همین منبر جمعی از بزرگان اصحاب محمدند که انس بن مالک؛ و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی در شمار آنها است سپس رو بانس کرد و فرمودای انس اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای او است و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا جانت را نگیرد تا چنان گرفتار پیسی کندت که عمامه آن را نپوشاند اما تو ای اشعث اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقا است و امروز پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را نمیراند تا از دو چشم کورت کند و اما تو ای خالد بن یزید اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقا است خدا یا یار او را یار باش و دشمن او را دشمن و امروز پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را بمیراند مردن زمان جاهلیت، اما تو ای براء بن عازب اگر شنیدی رسول خدا میفرمود کسی که من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای اوست خدایا دوستدار دوست او را و دشمن دار و دشمن او را و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبد الله انصاری گوید بخدا انس بن مالک را دیدم پیش شده بود و هر چه میخواست آن را با عمامه خود بپوشد پوشیده نمیشد و اشعث بن قیس را دیدم دو چشمش کور شده بود و میگفت حمد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۸

خدا را که نفرین علی را کوری من در دنیا قرار داد و بمن نفرین عذاب در آخرت را نکرد تا معذب باشم و اما خالد بن یزید چون مرد و کسانش خواستند او را در منزلش بخاک سپارند و گورش را کنند قوم کنده خبر دار شدند و اسب و شتر بسیاری آوردند در خانه‌اش و برسم جاهلیت پی کردند و مردن او برسم زمان جاهلیت ورگذار شد، اما براء بن عازب بدستور معاویه والی یمن شد و در همان جا مرد که از آن مهاجرت کرده بود.

۳۹- آنچه در آن امان از چهار خصلت است در دنیا و چهار کلمه برای آخرت-

از نافع بن عبد الله روایت شده که گوید از عطاء بن ابی ریح شنیدم از عبد الله بن عباس نقل میکرد گفت قبیصه بن مخارق هلالی حضور رسول خدا شرفیاب شد و سلام کرد حضرت فرمود برای چه آمدی؟ عرض کرد یا رسول الله پیر شدم سست شدم و نزد کسانم خوار شدم و از کارهایی که انجام میدادم در مانده‌ام چند کلمه بمن بیاموزید که خدا از آنها بمن سودی دهد؛ مختصر کنید که من مرد فراموش کنی هستم، فرمود قبیصه چه گفتی؟ باز گو کرد باز فرمود چه گفتی؟ باز گو کرد، باز گفت چه گفتی؟ باز گو کرد، پیغمبر فرمود در اطراف تو سنگ و درخت و کلوخی نبود جز آنکه از دلسوزی برای تو گریه کرد، ای قبیصه از من در خاطر نگهدار، برای دنیا بعد از نماز صبح سه بار بگو سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم و بحمده و

لا حول و لا قوة الا بالله، زیرا چون این کلمات را گفتی از کوری و خوره و پیسی و فالج در امانی اما برای آخرت بگو اللهم اهدنی الخ بار خدایا مرا از پیش خودت هدایت کن و از فضل خود بمن رسان و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۹

از رحمتت بر من فرو بار و از برکاتت بر من نازل کن گوید رسول خدا میفرمود و قبیصه آن‌ها را انگشت شمار میکرد، ابو بکر و عمر عرض کردند یا رسول الله این خال شما خوب محکم این کلمات را انگشت شمار میکند.

رسول خدا فرمود اگر با آنها وارد قیامت شود و هیچ گاه عمدا آنها را ترک نکند چهار در از بهشت بروی او باز شود که از هر کدام خواست بیهشت در آید.

نافع گوید این حدیث را برای همسایه خود که همنشین حسن بصری بود بازگو کردم و او برای حسن نقل کرده بود حسن گفته بود او را نزد من آور- پیش او رفتم حدیث را از من پرسید برای او بازگو کردم گفت این حدیث تو چه اندازه در چشم من پر قیمت است و پیش تو کم ارزش، مردی بر شتر خود راه برید تا رفت مصر و آن را از راوی آن که والی مصر بود دریافت کرد؛ گفت من نیامدم تا چیزی از تو در یافت کنم سپس حدیث را پرسید و برگشت.

۴۰- چهار عمل از وسواس است-

امام هفتم فرمود چهار عمل از وسواس است، گل خوردن کلوخ از هم پاشیدن، ناخنها را با دندان چیدن و ریش جویدن.

۴۱- چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند-

امام ششم فرمود چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند زمین از باران. چشم از دیدار، ماده از نر. دانا از دانشمند، امام اول هم در پاسخ مرد شامی که در جامع کوفه پرسش‌هایی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۰

از آن حضرت کرد چنین فرمود.

۴۲- چهار خصلت است که هر که دارا شود در نور اعظم خدا است-

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که هر که دارا باشد در نور اعظم خدائست، کسی که سرانجام کارش گواهی بیگانگی خدا و پیغمبری من باشد، کسی که چون مصیبتی به وی رسد گوید ما از آن خدائیم و بسوی حضرت او بازگشت می‌کنیم؛ کسی که چون خیری دریابد گوید حمد مر خدای جهانیانراست، کسی که چون گناهی کند گوید از خدا آمرزش میخواهم و بسوی او بازگشت کنم.

۴۳- هر که دارای چهار خصلت باشد اسلامش کامل است-

امام چهارم فرمود چهار خصلت را هر که دارا شود اسلامش کاملست و گناهانش بریزد و پروردگار عز و جل خود را ملاقات می کند و خدا از او خشنود است، هر که برای خدا بهر چه برای مردم تعهد کرده وفا کند و زبانش با مردم راست باشد و از هر کار زشتی پیش خدا و مردم شرم کند و با خانواده خود خوشرفتاری کند.

۴۴- چهار کلمه حکمت-

امام ششم فرمود. دریا همسایه نگیرد، پادشاه دوست نپذیرد، تن درستی را بهائی نیست، چه بسیار نعمت خواره گانی که خود بیخبرند

شرح-

دریا همیشه در جزر و مد است هر چه در همسایگی وی باشد طعمه امواج خود کند پادشاه همیشه در اندیشه سیاست خود و نگهداری تاج و تخت خویش است هرگز دوستی را رعایت نکند.

۴۵- چهار سرشت بچهار خانه در بهشت.

امام ششم فرمود کیست که چهار خصلت را برای من عهده دار شود تا من چهار خانه در بهشت برای او تعهد کنم؛ هر که انفاق کند و از فقر نهراسد و از جانب خویش بمردم انصاف دهد و در جهان سلام را آشکار کند و با اینکه حق هم با وی باشد مجادله را ترک کند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۱

۴۶- هر که دارای چهار خصلت باشد خدا در بهشت خانه‌ای برایش بسازد-

امام پنجم فرمود هر که چهار خصلت دارد خدا در بهشت برای او خانه‌ای بسازد، کسی که یتیم را مأوی دهد و بر بیچاره ترحم کند و با پدر و مادر خود مهر ورزد و با بنده خود ارفاق کند.

۴۷- هر که از چهار خصلت کنار باشد بهشت دارد.

رسول خدا فرمود هر کدام از امتم از چهار خصلت کنار است بهشت دارد، از مداخله در دنیا و پیروی دلخواه و شهوت شکم و فرج هر کدام از زنان امتم از چهار خصلت کنار باشند بهشت دارند، ناموس خود را حفظ کند فرمان شوهرش را ببرد نماز پنجگانه را بگذارد و ماه رمضان را روزه دارد.

۴۸- در روز قیامت خدا چهار کس را منظور دارد-

امام ششم فرمود چهارند که خدای عز و جل روز قیامت آنها را منظور دارد، کسی که پشیمانی را اقاله کند یعنی با کسی که معامله‌ای کرده و پشیمان شد معامله را فسخ کند و کسی که بفریاد بیچاره‌ای رسیده یا بنده‌ای آزاد کرده یا عزبی زن داده.

۴۹- شیعه بچهار خصلت گرفتار نشود-

امام ششم. فرمود خداوند بهر چه شیعیان ما را گرفتار کند بچهار درد گرفتار نکند باینکه زنازاده باشند یا اینکه گدای سائل بکف باشند یا ملوط گردند یا در آنها زاغ چشم سبز باشد.

۵۰- چهار خصلت در هر کس باشد در پناه خداست-

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که در هر کس باشند خدا بال حمایت خود را بر او بگستراند و او را ببهشت برد، حسن خلقی که با آن در میان مردم زندگی کند، دلجوئی از کسی که بلا دیده، مهربانی با پدر و مادر، نیکی با بنده خود که زیر دست اوست

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۲

۵۱- خدای عز و جل از چند چیز چهار را برگزیده

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی بجهان نظر بازرسی نموده و از هر چیز چهار شماره برگزیده، از فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزیده، از پیغمبران مرسل صاحب شمشیر، ابراهیم و داود و موسی و مرا برگزیده از خانواده‌ها چهار شماره برگزیده و فرموده، خدا برگزیده آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را در جهانیان (در سوره آل عمران آیه ۲۳) و از شهرها برگزیده چهار تا و فرموده وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد امین شهر مکه و از زنان چهار تن را برگزیده مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه و از اعمال حج چهار را برگزیده، قربانی کردن و فریاد بلند، احرام و طواف، از ماهها چهارتا برگزیده که شهرهای حرامند، رجب، شوال، ذی قعدة و ذیحجه از روزها چهار تا برگزیده روز جمعه و ترویه (هشتم ذیحجه) و روز عرفه و عید قربان.

۵۲- چهار خصلت اندوه آورند-

امام ششم فرمود یک روز امیر المؤمنین (ع) اندوهگین شد، فرمود این اندوه از کجا دامنگیر من شد من سابقه ندارم بر آستانه خانه نشسته باشم و نه میان کله گوسفند زده باشم و نه ایستاده پیراهن پوشیده باشم و نه با عمامه خود دست و رویم را خشک کرده باشم.

۵۳- تا روز قیامت چهار خصلت در امت محمد باشند

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که همیشه در امت من هست تا روز قیامت افتخار بخاندان؟ طعن در نسب، تعیین باران از ستاره‌شناسی، نوحه‌خوانی، بر مردگان، زن نوحه خوان اگر توبه نکند و بمیرد روز قیامت در پیراهن قطران و مانتو

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۳

جرب محشور می‌شود،

شرح

قطران روغن سیاه و بدبوئی است و جرب مرضی است جلدی مانند کچلی که بر شتر و گوسفند عارض می‌شود و غالباً با روغن قطران آن را معالجه میکنند و چون این روغن بدبو را بر آن بمالند زخم بد نما و بسیار زشت و تنفر آور می‌شود و این نمایش زشت روز قیامت زن نوحه گر است که در مجلس سوگواری نوحه‌سرائی میکند.

۵۴- سازمان جسد از چهار چیز است-

امام ششم فرمود سازمان جسد از چهار چیز است، روح، خرد، خون و تنفس چون روح از تن در آید خرد دنبالش برآید و چون روح چیزی بیند خرد آن را برایش نگهدارد ولی خون و نفس بر جای خود بمانند.

شرح

ظاهراً منظور بیان خوابیست که دیده می‌شود و سبب آن اینست که روح و خرد در حال خواب از تن بیرون می‌روند و گردش میکنند و مشاهدات آن‌ها خوابیست که دیده می‌شود ممکن است مقصود بیان مطلق تفکر باشد و از این روایت استفاده می‌شود که روح و خرد هم جسمانی هستند چنانچه رأی متکلمین است.

۵۵- مایه زندگی و پایش انسان چهار چیز است و آتش چهار قسم است-

امام ششم فرمود مایه هستی انسان و پایدگی او بچهار است بآتش و نور و باد و آب، خوردن و آشامیدن در اثر آتش است و با نور می‌بینند و می‌فهمند و با باد می‌شنود و می‌بوید و با آب لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت کند اگر در معده آدمی حرارت آتش نبود خوراکی و آشامیدنی را هضم نمی‌کرد، اگر چشمش نور نداشت نمی‌دید و نمی‌فهمید، اگر باد نبود آتش شکم فروخته نمی‌شد، اگر آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت نمی‌کرد، گوید از آن حضرت از آتشها پرسیدم، فرمود آتشها چهارند آتشی که می‌خورد و مینوشد و آتشی که می‌خورد و نمینوشد و آتشی که مینوشد و نمی‌خورد و آتشی که نمی‌خورد و نمی‌آشامد، آتشی که می‌خورد و مینوشد آتشی است که در بنی آدم و هر حیوانی است و آتشی که می‌خورد و نمینوشد آتش هیزم است و آتشی که مینوشد و نمی‌خورد آتش درختست و آتشی که نمی‌خورد و نمینوشد آتش سنگ چخماق و حباحب است (حباحب مرد بخیلی بوده که از ترس آمدن مهمان آتش ضعیفی روشن می‌کرده و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۴

از این راه، آتش او ضرب المثل شده و گاهی آتش ابی حباب مینامند و ابی حباب پشه ایست درخشان که در شب می‌رود و نور آن را آتش حباب مینامند و ممکنست درخشندگی کرم شب تاب هم از این قبیل باشد.

شرح

متن این روایت مضطربست نظر باینکه آیا مقصود بیان مایه ترکیبات بدن انسانست یا مقصود پایه زندگی و ادامه حیات اوست و نظر باینکه در دو فقره اول که راجع بآتش و نور است مورد کلام آتش و نور درونی انسان است که جزء ترکیب اوست و قدرت و تعقل از آن ناشی می‌شود و در دو فقره دیگر هوا و آبی است که خارج از ترکیب بدنست و شرط شنیدن است و اگر مقصود از آب لعاب زبان باشد اشکال در سوم است بعلاوه باد را در اول حدیث شرط شنیدن و بوئیدن قرار داده و در بیان علت شرط افروزش آتش معده قرار داده که ربطی بآن‌ها ندارد بهر حال بیان عناصر ترکیب سلول‌های تن که در علم طبیعت‌شناسی تا نود ذکر شده و بیان قوه تعقل و دیدن و شرائط آن و خصوصیات آن و بیان شرائط دستگاه گوارش نیازمند شرح بسیاری است که از گنجایش این کتاب بیرونست و نکته قابل توجهی که در این خبر است اینست که تعقل را از آثار آتش و حرارت دانسته است و از این فهم شود که تعقل هم یکی از آثار مادی جسم است زیرا آتش و حرارت مادی باشند و این رد گفتار حکمای قدیم است که روح را مجرد میدانند و تعقل را از نیروهای آن می‌شمارند.

۵۶- چهار خصلت است که دل را تباه کنند و نفاق بیورانند-

رسول خدا (ص) فرموده چهار خصلتند که دل را تباه کنند و در آن نفاق بیورانند چنانچه آب درخت را بیوراند، گوش گرفتن سرود هرزه‌درائی، رفتن بدربار پادشاه، شکار رفتن.

۵۷- رسول خدا چهار قبیله را دوست داشت و چهار قبیله را دشمن-

امام هشتم از پدرانش روایت کرده که رسول خدا چهار قبیله را دوست میداشت، انصار مدینه (اوس و خزرج) عبد القیس، اسلم بنی تمیم ولی بنی امیه و بنی حنیف (عربهای یمامه) و ثقیف (عربهای طائف) و بنی هذیل را دشمن میداشت میفرمود مادری که مرا زائیده از بنی بکر و بنی ثقیف نبوده، میفرمود در هر قبیله‌ای نجیب هست جز در بنی امیه.

شرح

دوستی پیغمبر در اثر حسن اسلامیت و اخلاص این قبائل چهارگانه بوده که طایفه انصار یعنی عرب‌های مدینه از همه بیشتر اخلاص خود را نسبت بپیغمبر و اسلام نشان دادند و دشمنی پیغمبر برای نفاق و سست عقیده‌گی قبیله‌های چهارگانه دیگر بوده که بنی امیه در رأس آنها واقع بودند و تاریخ گواه آنها شد.

۵۸- چهار خصلت دل را بمیرانند

رسول خدا فرمود چهار خصلت دل را بمیرانند، گناه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۵

روی گناه همصحبتی بسیار با زنان، مجادله با بیخرد که پشت سر هم میگویند و حق را نمیپذیرد و همنشینی با مردگان، عرض شد یا رسول الله مردگان کیانند؟ فرمود هر ثروتمند خوش گذرانی است.

۵۹- زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند-

امام پنجم یا ششم فرمود زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند گاهی بیشتر باشند ولی کمتر نباشند برای آنکه چادر بدون چهار طناب و یک ستون میانه برپا نماند.

شرح-

مقصود از ستون میانه که با پیوست چهار طناب جهان را نگه می‌دارد امام زمان است عجل الله فرجه.

۶۰- بچهار خصلت از طب مستغنی توان شد-

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) بفرزندش حسن فرمود، پسر جانم چند خصلت بتو یاد ندهم که بواسطه آنها از طب بی‌نیاز شوی؟ عرض کرد چرا یا امیر المؤمنین فرمود تا گرسنه نباشی دست بخوراک دراز مکن، تا هنوز رغبت بخوردن داری دست بازگیر، هر چه میخوری خوب بجو، چون خواستی بخوابی قضای حاجت کن، چون این چهار را بکار بستی از طب بی‌نیاز میشوی.

۶۱- چهار خصلت در مؤمن نیست-

امام هشتم فرمود چهار خصلت در مؤمن نیست دیوانه نباشد: در خانه‌های مردم گدائی نمیکنند، زنا زاده نیست، مفعول واقع نمی‌شود.

۶۲- خدا از مؤمن پیمان بر چهار چیز دریافت کرده

امام ششم فرمود خدای عز و جل از مؤمن پیمان گرفته که گفتارش پذیرفته نشود، حدیثش را باور نکنند، از دشمن خود انتقام نکشد و سینه خود را شفا ندهد مگر بر سوار کردن خود زیرا هر مؤمنی قفل خاموشی بدهن دارد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۶

۶۳- مؤمن از چهار خصلت جدا نشود

سماعه گوید امام ششم بمن فرمود ای سماعه مؤمن از چهار خصلت جدا نشود، از همسایه‌ای که او را آزار دهد و شیطانی که او را گمراه کند و منافقی که دنبالش را بگیرد و از و بررسی کند و مؤمنی که بر او رشک برد سپس فرمود ای سماعه این مؤمن حسود از همه برای او سخت‌تر است، گفتم چگونه سخت‌تر است فرمود در باره او بد می‌گویند و مردم باور میکنند.

۶۴- عقوبت چهار چیز زودتر دچار می‌شود-

امام پنجم فرمود عقوبت چهار عمل زودتر عاید می‌شود، مردیکه باو نیکی کردی و در پاداش آن بتو بدی کرده، مردیکه باو ستمی نکردی و او بتو ستم میکند، شخصی که در موضوعی با او پیمانی بستنی و خواست تو وفا داری با او است ولی خواست او بی‌وفائی و نقض پیمان است، مردیکه صلّه رحم بجا می‌آورد با خویشانش و آن‌ها با وی قطع رحم می‌کنند، پیغمبر هم در ضمن سفارشات خود به علی (ع) همین موضوعات را یاد آور شده است و در دنباله آن فرموده است هر کس دل تنگی بر او چیره شد گریبان صبرش دریده شود.

۶۵- چهارند که یکی از آنها در هر خانه‌ای باشد همانا آن را ویران کند

امام یکم فرمود چهار چیز است که یکی از آنها در خانه‌ای در نیاید جز آنکه ویرانش کند و آباد نشود دزدی خیانت، میخواری، زنا

۶۶- چیزهائی که هر کدام بر چهار پایه استوار است-

امام یکم فرمود سازمان ایمان بر چهار ستون استوار است صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر چهار پره دارد شوق، ترس، زهد مراقبت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۷

هر کس مشتاق بهشت باشد دل بدست شهوت ندهد و هر کس از دوزخ بترسد از کارهای حرام بپرهیزد هر کس در دنیا زهد ورزد مصیبتها بر او آسان باشد کسی که مراقب مرگست بکارهای خیر بشتابد، یقین چهار پره دارد:

تیز هوشی، عاقبت‌سنجی با رای دوربین عبرت پذیری از آثار عبرت خیز و مطالعه روش پیشینیان و مردمان گذشته، کسی که تیزهوش باشد با نظر درست عاقبت کار خود را بسنجد و کسی که دوراندیش باشد آثار عبرت خیز را بشناسد و کسی که آنها را بشناسد سنّه را شناخته و کسی که سنّه را شناسد گویا با گذشتگان زندگی کرده و از حال آنها پند گرفته عدالت چهار پره دارد فهم عمیق، موج دانش شکوفه بینش و بستان حلم و بردباری، کسی که خوب فهمید مشکلات علم را شرح میکند، کسی که داناست قضاوت‌های طرفه و دلپسند اظهار میدارد، کسی که فرزانه و بیناست از کار خود کوتاهی نمیکند و پا از حد خود فراتر نمینهد و میان مردم زندگانی قابل ستایشی دارد جهاد چهار پره دارد امر بمعروف، نهی از منکر، پایداری در جبهه جنگ. دشمنی و بدگوئی فاسقان کسی که امر بمعروف کرد و مردم را بکارهای نیک وادارد پشت مؤمن را قوی کرده کسی که نهی از

منکر کند و از کارهای زشت جلوگیری نماید بینی منافق را به خاک مالد کسی که در جبهه‌های جنگ پایداری کند وظیفه خود را انجام داده، کسی که فاسقان را بد دارد و برای خدا خشم ورزد، خدا برای او خشم ورزد، اینست ایمان و ستون‌های آن و پره‌های آن.

کفر - چهار ستون دارد، فسق، سرکشی، شک و شبهه. فسق چهار پره دارد جفاکاری، کوری.

غفلت و آشوبگری، کسی که جفا پیشه است حق را کوچک شمارد و فقیهان را دشمن دارد بر گناه بزرگ اصرار ورزد کسی که کور دل است یاد حق را فراموش کند پیرو گمان گردد و شیطان بر او چیره شود کسی که غافل گردد آرزوهای دراز او را بفریبد و چون پرده را برگیرند حسرت خورد و آنچه نمی‌پنداشت از خدا پدیدش گردد، کسی که از فرمان خدا سرپیچید خدا خوارش کند و او را به نیروی خود زبون

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۸

سازد و بزرگی خود کوچک نماید چنانچه در جانبداری خدا کوتاهی کرد و از پروردگار کریم رو تافت سرکشی چهار پره دارد. خرده‌گیری. کشمکش، کج دلی. تفرقه‌جوئی. کسی که خرده‌گیری کند بحق باز نگردد. و غریق امواج فتنه گردد. فتنه‌ای از او باز نایستد جز اینکه فتنه دیگری او را فراگیرد و راه دیانتش کج باشد، در کار در هم و برهم خود سرگردان شود. کسانی که بکشمکش پرداختند و به دشمنی هم برخاستند رشته الفت آنان بریده شود و تلخی سرانجام نکبت بار خود را بچشند نیکی را بد دارند و بدی را خوش دارند. کسی که نیکی را بد دارد. روش‌های چندی براو بچرخد و راه کار را بر او ببندد و در تنگنا افتد و سزاوار باشد که از دینش برگردد و آئین نامؤمنان را پیروی کند. شک چهار پره دارد مجادله و هراس. بد دلی و تردید. سر فرود آوردن جلال طلبان. در کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک دارند. کسی که از آنچه پیش روی اوست بهراسد بر دو پاشنه خود واژگون افتد. کسی که از بددلی در راه حق تردید کند پیشروان بر او پیشدستی کنند و کسانی که از دنبال آیند او را دریابند و در زیر سم اهریمنان خرد شود و کسی که در برابر مهلکه‌های دنیا و آخرت سر فرود آورد و تسلیم شد میان این دو بهلاکت رسید و کسی که نجات یافت بدامن یقین چسبید. شبهه چهار پره دارد. خود پسندیدن خویش را فریب دادن، فرج و گشایش اندیشیدن و باطل را لباس حق پوشیدن. برای آنکه خود آرائی راه حق را می‌بندد و خود فریبی مرد را در آتش شهوت پرتاب میکند و اندیشه کج صاحب خود را سرنگون کند حق پوشی تاریکیهای عمیقی است که روی هم می‌غلطد اینست کفر و ستون‌های آن و پره‌های آن. نفاق- بر چهار ستون استوار است: بر خواهش نفس. سست انکاری. کینه‌توزی. طمع کاری.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۹

خواهش نفس چهار پره دارد: ستمکاری. دست اندازی. شهوترانی. سرکشی هر کس ستمکرد پرتگاه و گرفتاری او فراوان است. هر کس دست اندازی کرد از بدیهای آن آسوده نیست و دلش آرام نیست هر کس خویش را از شهوت بر کنار نداشته در لجن فروشد هر کس سرکشی کرد بی‌مدرک و دلیل گمراه شد.

پره‌های سست انکاری سستی است و گول خوردن و پشت گوش انداختن و آرزو داشتن، هر آنکه سستی کند دین حق را باز پس میزند، پشت گوش انداختن کار را پس می‌اندازد تا مرگ فرا رسد. اگر آرزو نبود و پرده جلو دیده نمیکشید انسان وضعیت خود را می‌دانست و اگر انسان وضعیت ناپسند هراس آور خود را بداند از هراس و ترس میمیرد، پره‌های کینه‌توزی کبر و فخر و طرفداری و تعصب است. کسی که کبر ورزید پس رفت. کسی که فخر کرد نابکار شد. کسی که طرفداری کرد اصرار بگناه ورزید، کسی که تعصب کشید جور کرد بد است بد کاری که میان کبر فروشی و پس رفتن و نابکاری و جور کردن است. پره‌های طمع چهار است شادی. سرمستی. لجبازی، فزون‌طلبی. شادی پیش خدا بد است و سرمستی خود فروشی است و لجبازی گرفتاری است برای کسی که دچار دامهای گناه است و فزون‌طلبی بازی و سرگرمی و عوض کردن خیر و نیکی است با آنچه پست است. اینست نفاق و ستون‌های آن و پره‌های آن.

۶۷- نجده خارجی باین عباس نوشت و چهار چیز پرسید-

امام ششم فرمود نجده خارجی باین عباس نوشت و از چهار چیز پرسش کرد آیا رسول خدا زنهارا بجنگ میبرد؟ آیا بانها چیزی از غنیمت بهره میداد؟ مصرف خمس چیست؟ یتیم چه هنگامی بالغ می‌شود و کودکی از وی می‌رود؟ و از کشتن کودکان کفار؟ این عباس در جوابش نوشت اما در باره زنان رسول خدا آنها را بهره‌مند میکرد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۰

ولی سهم بانها نمیداد خمس را ما معتقدیم که از آن ما است و جمعی گمان کردند که از آن ما نیست ما هم صبر کردیم یتیم چون نیروی مردی را دریافت بالغ شده و نیروی مردی احتلام است مگر آنکه رشد نداشته باشد و سفیه یا ضعیف العقل باشد که باید ولیش مال او را نگه دارد اما کودکان کفار را پیغمبر نمیکشت و خضر (ع) کفار آنها را میکشت و مؤمنان آنها را وامیگذازد اگر تو هم مانند خضر پیغمبر سرانجام آنها را میدانی که اگر بمانند و بزرگ شوند کافر میشوند یا مؤمن خود دانی. ۶۸- موی سپید پیری در چهار جا باشد-

رسول خدا فرمود موی سپید در پیش سر نشانه میمنت است. در دو گونه نشانه سخاوت است، در گیسوان نشانه شجاعت است. در پشت سر شوم است.

۶۹- مردم چهارند-

امام دوم فرمود مردم چهارند، یک دسته اخلاق نیک دارند و بهره‌مند نیستند، یک دسته بهره‌مندند و اخلاق نیک ندارند روح آنها ضعیف و فاسد است و یک دسته نه خلق نیک دارند و نه بهره دنیا این دسته بدترین مردمند یک دسته هم خلق نیک دارند و هم بهره دنیا این دسته بهترین مردمند.

۷۰- میان حق و باطل چهار انگشت است-

از امام اول پرسش شد که میان حق و باطل چه اندازه است؟ فرمود چهار انگشت، امام (ع) دست خود را میان گوش و چشمانش نهاد؛ فرمود هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه را بگوش شنیدی بیشترش نادرست است و دروغ است.

۷۱- گنج دو یتیم چهار پند بود.

امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در باره گنج یتیمانی که حضرت خضر و موسی روی آن دیوار ساختند) زیر آن گنجی برایشان نهاده است فرمود بخدا طلا و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۱

نقره نبود همانا تخته بود که این چهار پند، در آن بود. برآستی من. منم خدائی که جز من سزاوار پرستش نیست، محمد فرستاده من است؟ در شگفتم از کسی که بمرگ معتقد است چگونه از دل شاد می‌شود، در شگفتم از کسی که بحساب قیامت معتقد است چگونه از دندان‌ش می‌خندند، در شگفتم از کسی که بتقدیر معتقد است چگونه از روزی رساندن خدا بوی نگرانست، در شگفتم از کسی که آفرینش نخست را می‌بیند چگونه منکر زنده شدن در آخرت می‌شود.

۷۲- بچهار کس سلام نشود-

امام یکم فرمود رسول خدا قدغن کرد که بچهار کس سلام شود بمست در هنگام مستی وی، بکسی که مجسمه می‌سازد بکسی که نرد می‌بازد، بکسی که بازی اربعه عشر میکند و من پنجمی برای شما می‌افزایم و بشما قدغن میکنم از سلام کردن بر شطرنج بازان.

شرح-

بازی اربعه عشر اینست که چهارده گودی در دو ردیف می‌سازند و مهره‌هایی در آن می‌غلطانند و بازی میکنند بکم و زیاد مهره‌ها که می‌غلطانند بازی را ادامه میدهند و قرار بر دو باختی دارد.

۷۳- چهارند که روی را خرم میکنند-

امام ششم فرمود چهار چیز روی را خرم میکنند، نگاه بروی زیبا؛ نگاه بآب روان، نگاه بسبزه، سرمه کشیدن هنگام خواب.

۷۴- محبوبترین رفقای سفر نزد خدا چهارند-

رسول خدا فرمود محبوب‌ترین همراهان سفر نزد خدا چهارند و تا هفت تن بد نیست ولی اگر از هفت افزون شوند جنجال و گفتگوی آن‌ها فراوان شود.

۷۵- روز قیامت آتش بر چهار کس حرامست-

رسول خدا فرمود بشما خبر ندهم که فردای قیامت آتش دوزخ بر چه کس حرامست؟ عرض شد چرا یا رسول الله فرمود بشخص فروتن، نزدیک بجامعه، سازگار و ساده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۲

شرح

ظاهر خبر اینست که هر کس دارای این اخلاق نیکو باشد که نشانه ایمان کامل است آتش دوزخ بر او حرامست ولی ظاهر عنوان مؤلف اینست که هر کس دارای یکی از این چهار خلق نیک هم باشد آتش دوزخ بر او حرامست.

۷۶- چهارند که کمشان بیش است-

صالح روایت کرده که فرمود چهارند که کمشان بیش است، آتش؛ خواب؛ بیماری و دشمنی.

۷۷- از چهار چیز باید بهره گرفت پیش از چهار چیز-

رسول خدا فرمود بشتاب بچهار چیز پیش از چهار چیز بجوانی خودت پیش از پیریت، بتندرستی خود پیش از بیماریت، به بی‌نیازی خود پیش از درویشیت، بزندگانی خود پیش از مرگت.

شرح

مقصود این است که قدر این نعمت‌ها را بدان و پیش از آنکه از دستت برود برای دنیا و آخرت خود از آنها استفاده کن.

۷۸- همه دانش مردم در چهار جمله است-

سفیان بن عیینه گوید از امام ششم شنیدم میفرمود همه دانش مردم را در چهار جمله دریافتم یکم آنکه پروردگار ترا بشناسی دوم آنکه با تو چه کرده؟ سوم آنکه بدانی از تو چه خواسته چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را از دین بیرون میبرد.

۷۹- برای امت در چهار چیز حق لازم می‌شود-

پیغمبر فرمود برای امت من در چهار چیز حق لازم می‌شود توبه‌کننده را دوست دارند، بر بیچاره ترحم میکنند، احسان‌کننده را یاری میکنند برای گنهکار آمرزش درخواست میکنند.

۸۰- جهاد چهار قسم است-

فضیل بن عیاض گوید از امام ششم پرسیدم که جهاد سنت پیغمبر است یا از جانب خدا فرض شده؟ فرمود جهاد بر چهار وجه است دو تای آن فرض است یکی سنتی است از پیغمبر که امر واجبی است و یک قسم آن هم سنت است بطور مطلق یکی از آن دو قسم فرض اینست که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۳

شخص با نفس خود برای ترک گناهان مبارزه کند و این بزرگترین جهاد است دوم مبارزه با کفاری که همسایه سر حدی اسلامند فرض لازمست (چون خدا در سوره توبه میفرماید با آن کفاری که همجوار شما هستند بجنگید) اما جهادی که سنت است و شرط آن اینست با فرض انجام شود همانا نبرد با دشمن دین است که بر همه فرض است و اگر آن را واگذارند عذاب بآنها فرود آید و آن عذاب همه امت را فرا گیرد ولی باید امامی باشد که فرمانده امت گردد و با امت بسر دشمن بتازد و با آنها نبرد کند و اما جهادی که همیشه سنت است هر دستور نیکی است که شخص آن را بپا دارد و در رواج آن مبارزه کند و کار و کوشش در آن کار نیک بهترین کارها است زیرا زنده کردن کار نیکی است، پیغمبر فرمود هر کس دستور نیکی بگذارد ثواب آن را میبرد و برابر ثواب هر کس در پیروی وی بدان عمل کند میبرد بدون آنکه از ثواب پیروان چیزی کم شود.

۸۱- برای بنده چهار چشم است

امام چهارم در حدیثی طولانی فرمود هلا بنده را چهار چشم باشد. با دو چشم کار دنیا و دین خود را ببیند و با دو چشم دیگر تنها کار آخرت را بنگرد چون خدا خیر بنده را خواهد دو چشم دلش را بگشاید و امر آخرت خویش را ببیند و چون برای بنده غیر از آن خواهد دلش را بدان چه از سیاهکاری در آن است واگذارند و دو چشم دلش کور باشد.

شرح

مقصود از دو چشم دیگر چشمهای دل است که از آنها بصیرت تعبیر شود و کسی که دنبال گناه رود و در آن کوشش کند چشم دلش کور شود و از فهم حقایق آئین باز ماند و بد بخت شود و سخن حق در او اثر نکند و تبلیغ پیغمبران و کتابهای آسمانی را پوچ شمارد چنانچه خدا فرماید ای پیغمبر تو سخن حق را بگوش کران نتوانی رساند و راه خدا را بکوران نتوانی نمود.

۸۲- چهار خصلت از هر چه بهتر باشد-

امام پنجم یا ششم فرماید که سلیمان بن داود گفت هر چه بمردم داده شده و نشده بما داده‌اند و هر چه مردم دانند و ندانند بما آموخته شده با این وصف ما دریافت نکردیم چیزی که بهتر باشد از ترس از خدا در پنهان و پیدا و از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۴

میانه روی در ثروتمندی و درویشی و گفتار حق در خشنودی و خشم و زاری پیش خدای عز و جل در هر حال.

۸۳- زنان چهار قسمند -

رسول خدا فرمود زنان چهار قسمند خیرمند فراوانی بخش، بهار خرم، بلای مبرم، غل شپشو.

مصنف این کتاب گوید جامع مجمع زن خیرمند پرروزی است بیع مربع زنیست که فرزندی در دامن دارد و فرزندی در شکم، کرب مقمع زنی است که با شوهرش بد اخلاقی کند و غل شپشو زن بدیست که بگردن شوهر افتاده و او را آزاد می‌دهد و چاره ندارد مانند غلی که عربها از پوست مو میساختند و بگردن زندانی خود می‌گذاشتند و شپش در آن می‌افتاد و با دست بسته نمیتوانست جای آن را بخارد و آن را از خود دور کند.

۸۴- چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است -

رسول خدا فرمود چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است، بوی خوش، زنان، مسواک، حنا.

۸۵- چهارند که نمازشان قبول نیست -

امام ششم فرمود نماز چهار کس قبول نیست پیشوای ستمکار، مردیکه پیشنماز جمعی شود و او را نخواهند، بنده‌ای که از آقایان خود بدون ضرورت گریخته زنی که بی‌اجازه شوهرش از خانه بیرون رفته.

۸۶- چون چهار گناه آشکار و بسیار شوند چهار عقوبت آشکار شوند -

امام ششم فرمود چون چهار گناه شایع شوند چهار سختی پدید گردد، چون زناکاری آشکار گردد زمین لرزه پدید آید و چون زکاء ندهند چهار پایان از میان بروند و چون قاضی بنا حق حکم دهد باران از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۵

آسمان بند آید و چون عهد امان کفاری که در پناه اسلامند شکسته شود مشرکان بر مسلمانان پیروز شوند.

۸۷- چهار چیز نشانه بدبختی است -

رسول خدا فرمود از نشانه‌های بدبختی خشگی چشم، سختی دل، حرص بسیار در طلب روزی، اصرار بر گناه است؛ پیغمبر فرمود یا علی چهار خصلت از بدبختی است خشگی چشم، سختی دل، درازی آرزو و دوست داشتن بقاء در این جهان.

۸۸- خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه جمع کرد -

امام ششم فرمود خدا بحضرت آدم وحی فرستاد که من همه سخنان را برای تو در چهار کلمه جمع آوری کنم، عرض کرد آن چهار کلمه کدام است؟ فرمود یکی برای من است و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و سائر مردم.

عرضکرد آنها را برای من بیان کن تا یاد بگیرم، فرمود اما آنکه برای من است اینست که مرا بپرستی و شریکی برای من نتراشی و اما آنچه برای تو است اینست که پاداش کار تو را بتو بدهم در وضعی که بسیار بدان حاجت داری و اما آنچه میان تو و مردمست اینست که وظیفه تو در خواست است و بر من اجابت آن و آنچه میان تو و مردمست اینست که بپسندی برای مردم آنچه برای خود می پسندی.

رسول خدا از پروردگار خود روایت کرده فرمود چهار خصلت است که یکی از من است و یکی از تو، یکی میان من و تو و یکی میان تو و بندگانم، آنچه برای منست اینست که مرا بپرستی و یگانه دانی، آنچه برای تو است آنست که کارهای نیکت را پاداش دهم و اما آنچه میان من

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۶

و تو است اینست که تو درخواست بدهی و من اجابت کنم و اما آنچه میان تو و بندگان من است این است که برای آنان بپسندی آنچه برای خود میپسندی در این حدیث ذکری از آدم نشده.

۸۹- از رفاقت با چهار کس غدقن است-

امام پنجم فرمود بچهار کس نزدیک مشو و با آنها برادری مکن، احمق و بخیل و ترسو و دروغگو، اما احمق میخواهد بتو سودی رساند و از روی نفهمی تو را ضررمند میکند، بخیل از تو میگیرد و بتو نمیدهد، ترسو در موقع نیاز از تو و از پدر و مادر خود میگریزد، دروغگو گاه هم که راست میگوید نتوان باور کرد.

۹۰- در باره علم چهار کس ثواب میبرند-

امام ششم فرمود که پدرم میگفت علم خزینه‌ها دارد که کلیدهایش پرسش است، بپرسید خداوند شما را رحمت کند که در باره علم چهار کس ثواب میبرند پرسنده و پاسخ دهنده و شنونده و دوستان آنان.

۹۱- در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود-

امام پنجم فرمود در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود و بهر نرخى گفتند خریداری شود قربانی، کفن مرده، بهای بنده و کنیز، کرایه راه مکه برای حج علی (ع) فرمود که رسول خدا فرمود یا علی در بهای چهار چیز کم و زیاد مکن در خرید قربانی و کفن و بنده و کرایه مکه.

۹۲- چهار عیب در بنده خیار سالیانه دارند-

امام هشتم فرمود چهار عیب است که هر گاه تا یک سال از مدت خرید در مملوک پیدا شود خریدار اختیار فسخ دارد، دیوانگی، خوره، پیسی، قرن،

شرح

قرن استخوانیست در فرج کنیز که مانع از دخول است و هر گاه تا یک سال بعد از خرید هم پدید شود برای خریدار حق فسخ ثابت می‌شود.

۹۳- بهترین دارائی چهار چیز است-

امام یکم فرمود که از رسول خدا سؤال شد، کدام مال

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۷

بهتر است؟ فرمود زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و پرورش داده و هنگام درو حق آن را پرداخته عرض شد پس از زراعت کدام دارائی بهتر است؟ فرمود مردیکه گوسفند دارد و خودش آنها را در چراگاه میچراند و نماز میخواند و زکاء میدهد عرض شد پس از گوسفندان کدام دارائی بهتر است، فرمود گاو که بامداد شیر میدهد شامگاه شیر میدهد عرض شد پس از گاو کدام مال بهتر است فرمود آن درخت‌های بلندی که در گل و لای ریشه دارند و خوراک روزهای قحط را فراهم میکنند (مقصود نخل خرما است) خوب چیز است نخل خرما هر کس آن را بفروشد بهایش چون خاکستر سر قله کوه است که در روز طوفانی باد سختی بر آن بوزد و آن را پراکنده کند مگر آنکه بهای آن نخلستان دیگری بخرد، عرض شد یا رسول الله بعد از نخل کدام مال بهتر است حضرت جواب نداد، مردی گفت پس شتر چه منزلتی دارد؟ فرمود بدبختی و دل سختی و رنج در شترداری است در بامداد و پسین از آبادانی دور می‌شود و در بیابان بسر میبرد خیری نمیدهد مگر از آن سوی که خطرناک است، مردمان بدبخت نابکار آن را از دست ندهند.

صالح بن ابی حماد گوید اسماعیل بن مهران برای من حدیث کرد بسندی که بامام ششم میرسید آن حضرت از قول پدرانش از علی (ع) نقل کرده که رسول خدا فرمود گوسفند چون رو آور شود پیش آمد کار گوسفند دار است و چون پشت کند پیشامد کار اوست و گاو چون رو آور شود پیشامد گاودار است و چون پشت کند زیان او است، شتر مهار شیطانست و چون رو آورد شتردار در پستی است و چون پشت هم کند شتردار ضرر مند می‌شود و خیری از آن نمیرسد مگر از سوئی که خطرناک است عرض شد یا رسول الله در این صورت کی شترداری میکند؟ فرمود بدبختان نابکار کجایند؟ صالح گوید اسماعیل بن مهران این شعر را خواند:

گر نباشد عیب پستی گرد آن مال میشاید شمردش در جهان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۸

هر که میخواهد مدارا بایش ور نه بفروشد که غم نفزایدش

۹۴- چهار نماز را در هر وقت می‌توان خواند-

امام پنجم فرمود چهار نمازند که در هر ساعت می‌توان خواند نماز قضا، دو رکعت نماز طواف واجب، نماز کسوف، نماز میت، اینها نمازهاییند که وقت شبانه روزی ندارند، هر وقت شب و روز سبب آنها موجود شد میتوان آنها را خواند.

۹۵- قاضی چهار قسم است-

امام ششم فرمود قاضیان چهارند آنکه ندانسته حکم حق می‌دهد در دوزخ است آنکه ندانسته حکم باطل می‌دهد در دوزخ است آنکه دانسته حکم باطل می‌دهد در دوزخ است، آنکه دانسته حکم بحق می‌دهد همان ببهشت می‌رود

شرح

مقصود اینست که باید شخص قاضی مجتهد و عادل باشد که حکم را درست بفهمد و صادر کند اگر ندانسته قضاوت کند مسئول است اگر چه موافق حق هم باشد.

۹۶- مرد باید هزینه زندگی چهار کس را بدهد-

حریز گوید از امام ششم پرسیدم چه کسانی که بخرج آنها وادار می‌شوم و هزینه آنان گردن گیر منست؟ فرمود پدر و مادر و فرزند و زن.

۹۷- پیغمبرانی که در روی زمین پادشاه بودند چهارند-

امام پنجم فرمود خدا پیغمبری بعد از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد مگر چهار کس ذو القرنین که نامش عیاش است، داود سلیمان و یوسف (ع) عیاش پادشاه میان خاور تا باختر بود، داود پادشاه میان شامات تا شهرهای اصطخر شیراز بود، سلیمان هم همین اندازه کشور داشت ولی یوسف پادشاه مصر و بیابانهای آن بود و مرزش بجای دیگر نگذشت.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۹

مصنف این کتاب گوید این خبر چنین رسیده است ولی آنچه درست است و من بدان عقیده مندم در باره ذو القرنین اینست که ذو القرنین پیغمبر نبوده همانا بنده شایسته‌ای بوده که خدا را دوست داشته و خدا هم او را دوست داشته و برای خدا کار کرده خدا هم او را یاری کرده، امیر المؤمنین فرمود در میان شما هم مانند ذو القرنین هست (مقصودش خودش بوده) ذو القرنین از جانب خدا پادشاهی برانگیخته شده بود چنانچه طالوت از جانب خدا پادشاه شده بود و خدا فرماید، پیغمبرشان بآنان گفت خدا طالوت را برای شما پادشاهی برانگیخته و روا باشد که نام ذو القرنین در شماره پیغمبران برده شود چون

همانند آنان بوده اگر چه پیغمبر نبوده چنانچه رواست کسی که فرشته نیست در شماره فرشتگان نام برده شود، خدا فرماید که بفرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود.

۹۸- در آفتاب چهار خصلت است-

رسول خدا فرمود در آفتاب چهار خصلت است. رنگ را دیگرگون کند و بوی را گند کند و جامه را کهنه کند و درد پدید آرد.

۹۹- دواء چهار است-

امام ششم فرمود دواء چهار است حجامت، سعوطی که در بینی میکنید، اماله کردن، قی نمودن.

۱۰۰- چهار چیز است که مزاج را معتدل کند-

امام ششم فرمود چهار چیز مزاج را معتدل کنند انار شامی، غوره خرما پخته، بنفشه، کاسنی.

۱۰۱- در تره چهار خصلت است-

در باره تره از امام ششم پرسش شد، فرمود تره بخور که در آن چهار خصلت است، دهن را خوشبو کند بادها را براند، بواسیر را علاج کند و کسی که بر آن مداومت کند از خوره در امان باشد.

۱۰۲- نشانه فشار خون چهار است-

خارش تن، شری در پوست بدن، چرت گرفتن و گیجی سر.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۰

۱۰۳- چهار نهر از بهشتند-

رسول خدا فرمود چهار نهر از بهشتند، فرات، نیل، سیحون جیحون، فرات در دنیا و آخرت آب گواراست، نیل نهر عسل بهشت است، سیحون نهر می است، جیحون نهر شیر است.

شرح

منظور اینست که نهرهای بهشت هم باین چهار نام نامیده شوند، ولی آنچه در آنها روان است علاوه بر آب شیرین و گوارا که در فرات است می و عسل و شیر است.

۱۰۴- از چهار کنیه غدقن شده-

امام یکم گوید پیغمبر از چهار کنیه غدقن کرد، ابی عیسی ابی الحکم، ابی مالک، ابو القاسم، برای کسی که نامش محمد باشد.

۱۰۵- بهترین نامها چهار است و بدترین نامها چهار-

پیغمبر بالای منبر خود فرمود هلا بهترین نامها عبد الله- عبد الرحمن حارثه و همام است، بدترین نامها ضرار، مره، حرب و ظالم است.

۱۰۶- از چهار چیز و از چهار ظرف غدقن شده است-

ابی ربیع شامی گوید از امام ششم پرسش شد از شطرنج و نرد، فرمود نزدیک آنها نشوید گفتم سرود چطور؟ فرمود خوبی ندارد، نکنید گفتم می خرما چطور؟ فرمود رسول خدا از هر مست کننده ای غدقن کرده هر مست کننده ای حرامست گفتم ظرفهایی که می در آنها ساخته می شود چطور است، فرمود رسول خدا از چهار قسم آنها غدقن کرده، از دبا و مزفت و حنتم و نقیر گفتم اینها چه باشد فرمود دباء پوست کدو است و مزقت خمره سفالین و حنتم کوزه های کبود رنگ است و نقیر ظرف چوبی است که در زمان جاهلیت می تراشیدند تا میان تهی میشد و در آن خرما میریختند و بعضی گفته اند که حنتم کوزه سبز رنگ است،

شرح-

ظاهرا مقصود اینست که چون این ظرفها را برای ساختن نبیذ بکار بردند دیگر نمیشود تطهیر کرد برای آنکه می در جوف آنها سرایت کرده و باید آنها را دور انداخت.

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۱

۱۰۷- چهار چیز را باید زیر خاک کرد.

امام یکم فرمود رسول خدا بما دستور داد که چهار چیز را خاک کنیم مو، دندان، ناخن، خون.

۱۰۸- چهار خصلت خوی پیغمبرانست.

امام ششم فرمود صبر و نیکی و حلم و خوش خلقی از روش پیغمبرانست.

۱۰۹- بچهار کس واجب است نماز را در سفر و حضر تمام بخوانند-

امام پنجم فرمود بر چهار کس واجبست نماز را تمام بخوانند چه در سفر باشند چه در وطن، چهارپادار که کارش کرایه دادن چهار پا است، کسی که کارش کرایه کشی است و چاپارچی و چوپان بیابان گرد چون که کارشان سفر است، مصنف این کتاب گوید اشتقان چاپار است.

۱۱۰- نماز تمام خواندن در چهار جا از گنجینه دانش خدا است-

امام ششم فرمود از گنجینه دانش خدا تمام خواندن نماز است در چهار جا، در حرم خدای عز و جل که مسجد الحرام مکه است، در حرم رسول خدا که مسجد مدینه است و در حرم امیر المؤمنین که مسجد کوفه است و در حرم حضرت امام حسین در کربلا.

مصنف این کتاب گوید مقصود اینست که شخص مسافر در این چهار جا قصد ده روز نماید و نماز خود را تمام بخواند تا حق آن‌ها را ادا کرده باشد نه آنکه بدون قصد ده روز هم نماز را تمام بخواند.

۱۱۱- چهار سوره است که سجده دارند-

امام ششم فرمود سوره‌های عزیمه که سجده آن واجبست چهار است اقراراً باسم که سوره علق نامیده شده، و النجم، تنزیل سجده و حم سجده.

۱۱۲- هیچ بنده روز قیامت قدم از قدم بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسش شود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۲

امام یکم فرمود رسول خدا فرمود در روز قیامت هیچ بنده‌ای قدم بر ندارد تا پرسش شود، عمر خود را در چه گذرانیده؛ جوانی خود را صرف چه کرده، دارائی خود را از کجا آورده و در چه خرج کرده و دوستی ما خاندان را در دل پرورده یا نه؟

۱۱۳- پیغمبر دستور رسیده چهار کس را دوست بدارد-

ابی بریده از پدرش نقل کرد که رسول خدا فرمود خدای عز و جل بمن دستور دوست داشتن چهار کس را داده: عرض کردیم یا رسول الله کیانند، نام آن‌ها را بگو فرمود علی- سلمان- ابی ذر- مقداد- خدا بمن فرمود آن‌ها را دوست دارم و خبر داده که او هم دوستشان میدارد، در روایت دیگر ابی بریده چنین است که پیغمبر فرمود خدای عز و جل بمن فرموده چهار تن از یارانم را دوست داشته باشم عرض کردیم کیانند یا رسول الله همه آرزو داریم که آن‌ها باشیم- فرمود علی از آن‌ها است و خاموش شد، سپس فرمود از آنانست علی (ع) و ابو ذر و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی.

۱۱۴ اول کسانی که بهشت میروند

امام یکم فرماید برسول خدا از حسد برندگان خود گله کردم فرمود یا علی خشنود نیستی اول کسی که به بهشت میروند من و تو و فرزندان ما در پشت سر و پیروانمان از راست و چپ باشند؟

۱۱۵- چهار خصلتند که در هر کس باشند منافق است-

پیغمبر فرمود چهار خصلت در هر کس باشد منافق است و اگر کسی یکی از آنها را دارد در او یک جهت نفاق است مگر آنکه آن صفت را ترک کند کسی که چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلف کند و چون پیمان بدهد بشکند و چون مبارزه کند نابکاری و هرزگی کند.

۱۱۶- چهار کس پادشاه روی زمین شدند-

دو مؤمن و دو کافر. امام ششم فرمود چهار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۳

کس بر همه زمین پادشاه شدند، دو مؤمن و دو کافر دو مؤمن سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند و دو کافر نمرود و بخت نصر نام ذو القرنین عبد الله بن ضحاک پسر معد بود

شرح-

ظاهراً مقصود از روی زمین کشورهاییست که در جهان آن روزه معروف بوده‌اند و این عموم تقریبی است و از نظر اینست که فرمان آنها در بیشتر ممالک نافذ بوده است و در روایتی گذشت که نام ذو القرنین عیاش بوده و ممکنست عیاش او بوده باشد.

۱۱۷- از چهار طریق حدیث پیغمبر بمردم رسیده که پنجمی ندارند-

سلیم بن قیس هلالی گوید بامیر المؤمنین گفتم من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر و احادیث پیغمبر میشنوم جز آنچه در دست مردم است و شما آنچه را از آنها شنیدم تصدیق دارید و در دست مردم بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر هست که با آنها مخالفید و عقیده دارید که همه آنها بیهوده است، شما رأی می‌دهید که مردم عمداً به رسول خدا دروغ می‌گویند و قرآن را بنظر خود تفسیر میکنند؟ گوید علی (ع) بمن توجه کرد و فرمود پرسیدی اکنون جواب آن را بفهم. بدرستی که در دست مردم حق و باطل و راست و دروغ هر دو هست، آنچه هم راست است ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و محفوظ و مغلوط دارد؛ در عهد پیغمبر آنقدر بآن حضرت دروغ بستند که ایستاد و خطبه خواند و فرمود آی مردم دروغگویان بر من بسیار شدند، کسی که بر من عمداً دروغ بدهد نشیمن گاهش پر از آتش شود، پس از آن حضرت هم بر او دروغ بستند همانا حدیث پیغمبر از چهار کس بشما برسد که پنجمی ندارند، اول از مرد منافقی که اظهار ایمان میکند و با اسلام ظاهر سازی می‌نماید و در باطن بی‌دین است از دروغ بستن به رسول خدا هیچ پروا ندارد اگر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۴

مردم بدانند که منافق و دروغگو است از او نمی‌پذیرند و سخنش را باور نمیکنند ولی میگویند این مردیست که با رسول خدا بوده و او را دیده و این حدیث را از او شنیده، حدیث او را دریافت میکنند و حال او را نمی‌دانند، خدا رسول خود را از منافقین

خبر داد و آن‌ها را بدان چه بایست وصف کرد و فرمود چون آنها را ببینی از وضع ظاهر و خوش نمای آنان در شگفت میمانی و اگر سخنی گویند بآنها گوش میدهی همین منافقین پس از پیغمبر در میان مسلمانان بودند و خود را به پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک کردند و سخنان بیهوده و دروغ و بهتان بنفع آن‌ها بهم بافتند تا آن‌ها را بکارهای بزرگ واداشتند و بگردن مردم سوار کردند و بکمک آنان دنیا را خوردند، همانا مردم پیرو پادشاهان و دنیا طلبند مگر کسی که خدا او را حفظ کند، این یکی از چهار کس است.

دوم مردیکه چیزی از رسول خدا شنیده ولی آن را درست حفظ نکرده قصد دروغ ندارد ولی غلط فهمیده، این کلام غلط در دست او است بدان رأی می‌دهد و عمل میکند و آن را روایت میکند و می‌گوید همانا از رسول خدا شنیده‌ام اگر مسلمانان بدانند غلط فهمیده آن را نمی‌پذیرند اگر خودش هم بداند غلط است آن را رها میکند.

سوم کسی که شنیده رسول خدا (ص) دستوری داده و ندانسته که سپس از آن نهی کرده یا شنیده از چیزی نهی کرده و ندانسته که سپس بدان دستور داده، حکم منسوخ را در یاد دارد و ناسخ آن را یاد ندارد اگر خودش می‌دانست منسوخ شده آن را رها میکرد اگر مسلمانان هم می‌دانستند که منسوخ شده آن را رها می‌کردند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۵

چهارم کسی که دروغ برسول خدا نبسته و از ترس خدا و برای احترام پیغمبر دشمن دروغ است فراموشی ندارد هر چه از رسول خدا شنیده درست حفظ کرده و چنانچه شنیده بی‌کم و بیش می‌گوید، ناسخ را از منسوخ دانسته، بناسخ عمل میکند و منسوخ را رها میکند، دستورات پیغمبر هم مانند آیات قرآن ناسخ و منسوخ دارد خاص و عام دارد محکم و متشابه دارد، رسول خدا عادت داشت که سخنان دو پهلو می‌فرمود و کلامش مانند قرآن عام و خاص داشت خدای عز و جل در کتاب خود فرمود آنچه رسول بشما دستور داد دریافت دارید و از آنچه شما را نهی کرد باز ایستید، کسی که نفهمد مقصود خدا و رسولش چیست در اشتباه می‌افتد این نبود که هر کدام از اصحاب رسول خدا چیزی از آن حضرت بپرسند جواب آن را درست بفهمند، بعضی چیزی می‌پرسیدند از آن حضرت و در مقام فهمیدن مقصود آن حضرت بر نمی‌آمدند و کلام او را درک نمی‌کردند، راه استفاده از پیغمبر بر آنها دشوار بود تا اینکه دلشان میخواست یک بیابانی، یک تازه رسیده بیاید از آن حضرت پرسش کند تا حضرت جواب گوید و آن‌ها بشنوند، من هر روز یک نوبت داشتم که حضور رسول خدا می‌رسیدم و هر شب هم یک نوبت داشتم، مرا در این دو نوبت آزاد می‌گذاشت که هر طور باشد من با آن حضرت باشم؛ همه اصحاب رسول خدا می‌دانستند که با هیچ کس از مردم این سازشی را که با من داشت نداشت، این نوبت من گاهی در خانه خودم بود بیشترش را رسول خدا در خانه من می‌آمد و چون در پاره‌ای منزل‌های آن حضرت میرفتم با من خلوت میکرد و زنان خود را از نزد من بیرون میکرد و جز من کسی پیش او نمی‌ماند و چون برای خلوت کردن در خانه خودم می‌آمد فاطمه زهرا و هیچ کدام از فرزندان مرا بیرون نمی‌کرد، چون از آن حضرت می‌پرسیدم جواب می‌فرمود و چون خاموش می‌نشستم و پرسشهایم بپایان می‌رسید خودش آغاز

سخن میکرد، هیچ آیه‌ای از قرآن بر او فرود نمی‌آمد جز اینکه برای من میخواند و آن را شمرده بمن میگفت تا بخط خود مینوشتم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۶

و تأویل و تفسیر آن را بمن یاد میداد و از خدا میخواست که فهم و حفظ آن را بمن بدهد از آن هنگامی که آن حضرت در باره من دعا کرد من آیه‌ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی که آن حضرت بر من واخواند و آن را نوشتم فراموش نکردم آن حضرت در آموزش من کوتاهی نکرد هر چه خدا از حلال و حرام و امر و نهی که بوده یا خواهد بود باو آموخته بود بمن آموخت، هر کتابی که بر یکی از پیغمبران پیش از او فرود آمده بود در باره دستوری که باید اطاعت کرد یا نهی از گناهی بمن آموخت و من در خاطر سپردم، یک حرف آن را فراموش نکردم سپس دست خود را بر سینه من نهاد و از خدا درخواست کرد که دل مرا پر از دانش و فهم و حکمت و نور کند، عرض کردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از آن گاه که برای من آن درخواست را از خدا کردی هیچ چیز را فراموش نکردم و چیزی از دستم نرفت که ننوشته باشم آیا بعد از این از فراموشی بر من میترسی؟ فرمود نه من از بابت فراموشی و نادانی در باره تو نگرانی ندارم.

باب

شرح

چون در اینجا بمناسبت چند حدیث ذکر شده که عنوان چهارگانه در متن آن‌ها نبوده مصنف بعنوان باب مخصوصی آن‌ها را از اخبار دیگر این باب جدا کرده،

۱۱۸ امام یکم فرمود

هر کس باندازه آنچه باو احسان شده احسان کند عوض داده و هر کس دو برابرش احسان کند شکرگزار است و هر کس شکر کند کریمست، هر کس بداند هر چه کند بخود کند در برابر نیکی خود مردم را مسامحه کار نداند و در برابر دوستی خود دوستی از آن‌ها نخواهد، از دیگران پاداش آنچه برای خود کنی و آبروی خود را بدان نگهداری خواه، بدان که هر کس حاجتی از تو خواسته آبروی خود را حفظ نکرده تو آبروی خود را نگهدار و حاجت او را برآور و دست رد بسینه او مگذار تا آبروی تو هم برود.

۱۱۹- مردی گوید شنیدم

امام پنجم فرمود دنیا در گردش است هر روزی بدست یکیست، هر چه از آن داری و هر سودی بتو رسیده با سستی و ضعف تو بوده و هر زیانی در آن بتو رسیده با نیروی خود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۷

نتوانستی از آن جلو بگیری سپس دنبال اینسخن فرمود کسی که از آنچه از دست رفته نومید شد تن خود را آسوده کرد و هر کس بآنچه داده شده قناعت کرد چشمش روشن شود.

۱۲۰- امام ششم فرمود

زبان عربی را یاد بگیرید زیرا که آن کلامیست که خدا با بندگان خود بدان سخن گفته (مقصود اینست که قرآن را بزبان عربی نازل کرده) آرواره‌های خود را بدان گویا کنید و کلمات را بیپایان برسانید.

شرح-

مقصود اینست که لفظ عربی را با تجوید و کامل ادا کنید و حروف آخر کلمه را خوب ظاهر کنید.

محمد بن علی بن حسین مصنف این کتاب گفته این حدیث را ابو سعید آدمی روایت کرده و در آخرش گفته بلغوا بالخواطیم یعنی انگشترها را در پایان انگشتان جا دهید نه در اطراف زیرا در روایت آمده که آن از جمله کارهای قوم لوطست.

۱۲۱- چهار خصلت است که مردم در ماه رمضان از آن بی‌نیاز نیستند-

امام پنجم فرمود که رسول خدا در جمعه آخر ماه شعبان خطبه‌ای خواند خدا را ستود و بر او ثنا فرمود سپس گفت ای مردم ماهی بر شما طلوع کند و شبی در آنست که بهتر از هزار ماه باشد، آن ماه رمضانست، آن ماهی است که خدا روزه آن را واجب کرده و کسی که یک شبش را بنماز خواندن زنده دارد چون کسی است که هفتاد شب را در ماه دیگر زنده دارد و قرار داده برای کسی که کار نیکی در آن بکند مانند مزد کسی که یک واجبی از واجبات خدا را بجا آورده باشد و کسی که یک واجب در آن بجا آرد مانند کسی است که هفتاد واجب در ماه دیگر انجام دهد آن ماه شکیبائی است، پاداش شکیبائی بهشت است، آن ماه همراهی و همدردیست. آن ماهی است که خدا بروزی مؤمن در آن میافزاید هر کس مؤمن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۸

روزه‌داری را در آن افطار دهد نزد خدا ثواب آزاد کردن یک بنده دارد و گناهان گذشته‌اش آمرزیده است عرض شد یا رسول الله همه ماها نتوانیم که روزه دار را افطاری دهیم، فرمود خدای تبارک و تعالی کریم است این ثواب را بکسی هم که جز بیک شربت شیر توانا نیست و با آن روزه داری را افطاری داده می دهد یا بیک شربت آب شیرین و چند خرما که بیشتر از آن نتواند داد هر کس در این ماه کار بنده خود را سبک کند خدا حساب او را سبک گرداند این ماهی است که آغازش رحمت و میانه‌اش آمرزش و پایانش پذیرفتن درخواست‌ها و آزادی از آتش است، در آن از چهار خصلت بی‌نیاز نیستید، که با دو خصلت خدا را خشنود کنید و با دو خصلت رفع نیاز خود نمائید، اما دو خصلتی که خدا را به آن‌ها خشنود میکنید شهادت بر یگانگی خدا و رسالت منست و اما آن دو خصلت که از آن بی‌نیاز نباشید اینست که از خدا درخواست کنید حوائج خود را و بهشت را و درخواست کنید در آن از خدا تندرستی را و پناه ببرید در آن بخدا از آتش دوزخ.

۱۲۲- چهار پایان بچهار چیز نادان نباشند

امام چهارم فرمود حیوانات زبان بسته هر چه را ندانند از چهار چیز بی خبر نیستند از شناسائی پروردگار و شناسائی مرگ و تشخیص ماده از نر و شناسائی چراگاه آباد.

۱۲۳- خدای عز و جل اسبان را از چهار چیز آفریده-

حسین بن زید گوید بمن رسیده که خدا اسبها را از چهار چیز آفریده از دریای اعظم که گرداگرد دنیا است و از آتش و از اشکهای فرشته‌ای که نامش ابراهیم است و از چاه پاکیزه‌ای، حدیث طولانی است ما جایی که نیازمند آن بودیم از آن نقل کردیم.

۱۲۴- بادها چهارند-

ابو بصیر گوید از امام پنجم پرسیدم از بادهای چهارگانه شمال و جنوب دبور و صبا عرض کردم- که مردم میگویند باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ، فرمود برای خدای عز و جل لشکرهائیست از باد که هر کس از گنهکاران را خواهد به آنها عذاب میکند بر هر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۹

بادی فرشته‌ای گماشته است، چون خدا خواهد قومی را بطوری عذاب کند وحی میکند بفرشته‌ای که گماشته آن نوع بادیست که میخواهد آنها را عذاب کند امام گفت فرشته دستور بدان باد می‌دهد که بجهد، آن باد چون شیر خشمناک میجهد هر یک از آن بادها نامی دارند گفتار خدای عز و جل را نشنیده‌ای که (در سوره قمر آیه ۱۸) فرماید عاد تکذیب نمودند، پس چگونه بود عذاب من و ترس آوران من و یاد کرد بادهائی را در موضوع عذاب، سپس فرمود اینکه گویند باد شمال و باد صبا و باد جنوب و باد دبور اینها را نیز بفرشتگانی اضافه میکنند که گماشته بر آنهایند.

شرح

باد شمال از سمت قطب شمالی بوزد و باد جنوب از سمت قطب جنوبی و باد صبا از سمت مشرق و باد دبور از سمت مغرب که برابر آنست.

۱۲۵- مردم چهار صنفند-

امام ششم فرمود مردم چهار صنفند نادان هلاک‌شده هوا پرست عاید نیرو طلب که هر چه بیشتر عبادت کند بیشتر متکبر شود و عالمی که میخواهد دنبالش افتند و تمجید مردم را خوش دارد و شخص با معرفتی که بر طریقه حق می‌رود و دوست دارد بحق قیام کند ولی درمانده یا شکست خورده است، این شخص بهترین اهل زمان تو است و عقلش بر همه می‌چربد.

۱۲۶- خواب چهار گونه است.

امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود مردی از اهل شام نزد او ایستاد و پرسشهایی از او گرد و پرسشهایی که کرد این بود که باو گفت بمن خبر ده که خواب چند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۰

گونه است؟ فرمود خواب چهار گونه است، پیغمبران بیست میخوابند و چشمشان نمیخوابد، چشم براه وحی خداوندند، مؤمن بیهلوی راست برابر قبله میخوابد پادشاهان و شاهزادگان بیهلوی چپ میخوابند که آنچه خورده‌اند بر آن‌ها گوارا باشد، شیطان و برادرانش و هر دیوانه و دردمندی برو میخوابد و شکم خود را بزمین میچسباند.

۱۲۷- ابلیس چهار شیون کرد-

امام ششم فرمود ابلیس چهار شیون کرد نخست روزی که لعنت شد و هنگامی که بزمین پرتاب شد و هنگامی که محمد (ص) برانگیخته شد در موقع انقطاع بعثت رسولان و گاهی کک سوره فاتحه نازل شد و دو بار از شادی باد در بینی کشید، چون آدم از درخت خورد و چون آدم از بهشت رانده شد.

۱۲۸- چهار چیز بیهوده روند-

امام ششم فرمود چهار چیز بیهوده روند: تخم در شوره‌زار چراغ در مهتاب، خوردن بر سر سیری احسان بنا اهل.

امام یکم هم از پیغمبر (ص) همین مضمون را روایت کرده، امام ششم فرمود چهار چیز هدر شوند دوستی بی‌وفایان، احسان بکسی که شکر نکند، آموزش کسی که گوش شنوا ندارد، رازی که سپرده شود بکسی که راز دار نیست.

۱۲۹- گفتار امام صادق که مسلمانان چهار عید دارند-

مفضل بن عمر گوید بامام ششم عرض کردم برای مسلمانان چند عید است؟ فرمود چهار عید، عرض کردم دو عید را میشناسم (عید روزه و عید قربان) جمعه را هم میدانم؛ بمن فرمود بزرگترین و شریفترین عیدها روز هیجدهم ماه ذیحجه است و آن روزی است که رسول خدا امیر المؤمنین را برپا داشت و او را برای مردم بجانشینی خود نصب کرد گوید عرض کردم در این روز ماها چه وظیفه‌ای داریم، فرمود وظیفه شما اینست که آن روز را بشکرانه و ستایش خدا روزه بگیرید با اینکه خدا شایسته

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۱

آنست که در هر ساعتی شکرگزاری شود، همه پیغمبران هم جانشینان خود را همین طور دستور دادند که روزی که وصی پیغمبر در آن منصوب می‌شود روزه بگیرند و عید کنند، هر کس این روز را روزه دارد بهتر است از عمل شصت سال،

۱۳۰- گفتار خدای عز و جل بابراهیم چهار پرنده بگیر و بسوی خود بکش-

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل چهار پرنده بگیر و بسوی خود کش سپس هر پاره‌ای از آنها بر کوهی بنه الایة (سپس آنها را بخوان تا شبانه نزد تو آیند آیه ۲۶۰ بقره) فرمود هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و سر برید و سر آنها را کنار گذاشت و تن آنها را با گوشت و پر و استخوان در هاون کوبید تا در آمیختند سپس آنها را ده تیکه کرد و بر ده کوه نهاد، سپس آب و دانه‌ای نزد خود گذاشت و نوک آنها را میان انگشتانش گرفت و گفت باذن خدای عز و جل شتابانه نزد من آئید اجزاء گوشت و پر و استخوان هر کدام بسوی هم در پرش آمدند تا تنها چنانچه بودند درست شدند و هر تنی آمد تا بگردن خود چسبید که سرش در آن بود و نوکش بدست ابراهیم بود، ابراهیم نوکهای آنها را رها کرد یک بار روی پای خود ایستادند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه‌ها برچیدند، سپس گفتند ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده کند ابراهیم فرمود، بلکه خدا زنده میکند و میمیراند این تفسیر ظاهر آیه است؛ امام فرمود تفسیر باطن آیه اینست که چهار تن از سخن فهمان را دریاب و علم خود را به آنها سپار و آنها را به اطراف بفرست تا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۲

نماینده تو باشند بر مردم و چون خواستی نزد تو آیند بنام بزرگ خدا آنها را بخواه تا باذن خدا شتابان بسوی تو آیند. مصنف این کتاب گوید عقیده من اینست که آن حضرت هر دو دستور را داشت و روایت شده که پرنده‌هایی که دستور داشت بگیرد، طاوس و کرکس و خروس و اردک بودند و از محمد بن عبد الله بن طیفور شنیدم میگفت در تفسیر قول ابراهیم پروردگارا بمن بنما چگونه مرده‌ها را زنده میکنی الایة که خدا به ابراهیم فرمان داد بنده‌ای از بندگان شایسته او را دیدن کند، او را دیدن کرد چون با او سخن گفت آن بنده خدا بابراهیم گفت خدا در دنیا یک بنده‌ای دارد که نامش ابراهیمست، او را دوست خود گرفته است، ابراهیم گفت نشان آن بنده چیست؟ گفت مرده را برای او زنده میکند، در دل ابراهیم افتاد که آن بنده خودش است و از خدا خواست که مرده‌ها را برای او زنده کند؟

خدا فرمود مگر ایمان بزنده شدن مردگان نداری؟ عرض کرد چرا ولی میخواهم دلم مطمئن شود مقصودش این بود که دلش مطمئن شود که دوست خدا اوست و گفته‌اند که ابراهیم می‌خواست این معجزه او باشد چنانچه رسولان معجزه داشتند، ابراهیم از خدا خواست که برای او مرده زنده کند، خدا هم در برابر او فرمان داد برای او زنده را بمیراند و همان گاه بود که دستور یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند، خدا دستور داد به ابراهیم که چهار پرنده را سر ببرد، طاوس، کرکس، خروس، اردک از طاوس آرایش دنیا را خواسته و از کرکس آرزوی دراز را و از اردک حرص را و از خروس شهوت را، خدا میفرماید اگر دوست داری که دلت زنده شود بمن و مطمئن گردد از این چهار خصلت کناره کن، تا این چهار در دل تو است با من یک دل نمیشوی گوید از آن حضرت پرسید چگونه خدا از او پرسید آیا ایمان نداری؟ با اینکه از دلش آگاه بود؟ فرمود ابراهیم عرض کرد پروردگارا بمن بنما که چگونه مرده‌ها را زنده میکنی ظاهر اینسخن بدگمانی در باره او می‌آورد که یقین ندارد، خدا از او پرسید تا پاسخ دهد و تهمت از او برود و از شک تبرئه شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۳

۱۲۱- چهار خصلت است که در هر کس باشد خدا او را دشمن دارد-

رسول خدا فرمود، خدا دشمن دارد هرزه پر روی گدای سوگند بده را.

باب خصال پنجگانه

۱- پنج چیز چه اندازه در میزان عمل سنگینند؟

ابی سالم چوپان رسول خدا گوید شنیدم رسول خدا میفرمود پنجند که بی‌اندازه در میزان عمل سنگینند. سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فرزند شایسته‌ای که از مسلمان بمیرد و در مرگ او شکیبائی کند و رضای خدا جوید.

۲- پنج چیزند که خدا بیکی از پیغمبران خود فرمان داد که پنج عمل مختلف با آنها بکند-

ابو صلت هروی گوید شنیدم امام هشتم می‌فرمود خدا بیکی از پیغمبران خود وحی کرد که بامداد اول چیزی که جلوت آید بخور و دومی را بپوشان و سومی را بپذیر و چهارمی را نومید مکن و پنجمی را از او بگریز، فرمود چون صبح کرد و رفت کوه سیاه بزرگی جلوش آمد ایستاد و با خود گفت پروردگرم فرمان داده که این را بخورم در حیرت ماند سپس بخویش آمد و گفت براستی پروردگار والامقام من فرمان ندهد مگر بجیزی که تاب آن را دارم رفت بسوی آن که آن را بخورد چون نزدیکش میرفت کوچک میشد تا بآن رسید دید یک لقمه ایست آن را خورد و دریافت که خوشمزه ترین چیزی بوده که خورده سپس رفت و طشت طلائی یافت با خود گفت پروردگرم فرمان داده که این را پنهان کنم یک گودالی کند و طشت را در آن نهاد و خاک روی آن ریخت گذشت و ملتفت شد که آن طشت پدیدار شده با خود گفت همان که پروردگرم بمن فرمان داده بود کردم و گذشت یک بار دید پرنده ایست و یک باز دنبال اوست، پرنده گرد او چرخید با خود گفت پروردگرم فرمان داده که این را بپذیرم، آستینش را گشود و پرنده درون آن رفت آن باز گفت شکار مرا از من گرفتی من چند روز است که دنبال آنم،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۴

فرمود پروردگرم بمن فرموده این را نومید نکنم از ران خود تیکه‌ای برید و پیش او انداخت و گذشت ناگاه گوشت مردار بدبوی کرم افتاده‌ای را دید، با خود گفت پروردگرم بمن فرموده از این بگریزم از آن گریخت و برگشت پس در خواب دید که گویا باو گفته شد بدان چه فرمان داده شدی و انجام دادی آیا میدانی چه بود؟ گفت نه، باو گفته شد امام کوه که دیدی آن خشم است بنده چون خشم کند خود را گم کند در برابر بزرگی خشم و چون خود را نگهدارد و اندازه خود را بشناسد و خشم خود را فرو نشاند سرانجامش همان لقمه خوشمزه ایست که خوردی، اما طشت کار نیک است که چون بنده پنهانش کند و بپوشدش خدا نخواهد جز آنکه آشکارش کند تا بنده خود را بدان آرایش کند علاوه بر آنچه از مزد آخرت برای او پس انداز

کرده و اما پرنده مردیست که اندرزی برای تو می آورد او را و اندرزش را بپذیر و اما باز مردیست که برای حاجتی پیش تو می آید او را نومید مکن و اما گوشت گندیده؛ غیبت و بد گوئی است از آن بگریز

۳- در شانه پنج خصلت است-

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل خود را برای مسجد زینت کنید فرمود مقصود شانه است، شانه زدن جلب روزی کند، موی را نیکو کند حاجت را روا کند منی را بیفزاید، بلغم را ببرد. رسول خدا را شیوه آن بود که ریش خود را از طرف پائین چهل بار شانه میزد و از بالا هفت بار و میفرمود که هوش را میفزاید و بلغم را میبرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۵

۴- نشانه‌های مؤمن پنج خصلت است-

طاوس یمان گوید از امام چهارم شنیدم که میفرمود، نشانه‌های مؤمن پنج است، عرض کردم چیستند؟ فرمود ورع در میان مردم و صدقه در تنگدستی و شکیبائی در مصیبت و بردباری در هنگام خشم و راستی گاه ترس.

۵- پنج خصلت از پنج کس محال است-

امام ششم فرمود پنج خصلت از پنج کس محالست اندرز از حسود محالست، مهربانی از دشمن محال است، احترام از فاسق محالست، وفاء از زن محالست هیبت از درویش محالست.

۶- پنج است که پنجاه محسوب شوند-

انس گوید شبی که پیغمبر را بمعراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه بر او فرض شد سپس کم شد و پنج گردید و ندا شد ای محمد براستی گفتار من دو تا نشود که این پنج بی‌پناه محسوب شوند امام ششم فرمود چون خدای عز و جل بی‌پنجاه تخفیف داد تا نماز پنج گردید خدا باو وحی فرستاد که ای محمد پنج بی‌پناه است.

۷- سخنانی که از خدا بآدم القاء شد و توبه او را پذیرفت پنج بودند-

ابن عباس گوید از پیغمبر پرسیدم از کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و توبه‌اش را پذیرفت؟ فرمود سؤال کرد بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه‌اش را بپذیرد پس توبه او را پذیرفت من آنچه را در این باب روایت دارم در تفسیر قرآن ذکر کردم.

۸- پنج خصلت پیسی آورند-

ابن عباس گوید رسول خدا فرمود پنج خصلت پیسی آورند، نوره کشیدن روز جمعه و چهار شنبه و وضوء و غسل با آبی که در آفتاب گرم شده و خوردن در حال جنابت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۶

و جماع با زن حائض و خوردن سر سیری.

۹- گفتار حضرت صادق پنج چیز چنانست که من میگویم-

امام ششم فرمود پنج چیز چنانست که من میگویم، بخیل آسایش ندارد، حسود لذت نبرد، پادشاهان وفا ندارند، دروغگو مردانگی ندارد بیخرد آقا نشود.

۱۰- در سر پنج سنت است-

امام هفتم فرمود پنج سنت در سر است و پنج در تن آنها که در سر است مسواک کردن، شارب زدن، موی را دسته کردن، مضمضه و استنشاق و آنها که در تنست؛ ختنه کردن موی زهار را ستردن، موی زیر بغل گرفتن و محل بول و غایت را شستن.

۱۱- گفتار پیغمبر: پنج چیز را تا مردن وانهم-

رسول خدا فرمود پنج چیزند که تا مردن آنها را وانگذارم، غذا خوردن روی زمین با بنده‌ها و سوار شدن بر الاغ پالاننده و دوشیدن بز با دست خودم و پوشیدن لباس پشمین و سلام کردن بر کودکان تا این کارها پس از من روش عموم باشد.

۱۲- پنج چیز برای مسافر شوم است-

سلیمان جعفری گوید از امام هفتم شنیدم میفرمود شومی برای مسافر در پنج چیز است که سر راهش در آید کلاغی که از سمت راستش بنک کند و دمش را بیفشاند و گرگی که در جلو مسافر بر سر دم نشسته و بر روی او مویه میکشد و تا سه بار بنک خود را بلند و کوتاه کند، و آهوئی که از سمت راست در آید و بچپ برود و جغدی که شیون کند و زن سفید رو که با فرجش روبرو شود و ماده خر دم بریده. هر کس باینها برخورد و بد دل شد بگوید. پروردگارا از شر بد دلی خود بتو پناه میبرم مرا از آن نگه دار.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۷

شرح

مقصود اینست که بدفالی باینها از نادانی و پستی فکر و نقصان عقیده توحید است و حقیقتی ندارد و برای اینکه این بد دلی نابود شود باید یاد خدا افتاد و باو پناهنده شد، برای توضیح این نکته در دعا فرمود خدایا از شر بدلی خود بتو پناه میبرم تا فهم شود که این امور بهیچ وجه در زندگانی انسان اثر بخش نیست.

۱۳- بسیار گریه‌کنندگان پنج بودند-

امام ششم فرمود پنج کس بسیار گریه‌کننده بودند حضرت آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه زهرا دختر محمد و علی بن الحسین (ع) آدم برای بهشت باندازه‌ای گریست که رد اشک چون رودخانه بر گونه‌اش در افتاد، یعقوب باندازه‌ای بر یوسف خود گریست که دیده‌اش رفت تا آنکه باو گفتند بخدا همیشه در یاد یوسف خود هستی تا آب شوی یا هلاک شوی یوسف از دوری یعقوب گریست تا زندانیان در آزار افتادند و باو گفتند یا شب گریه کن روز آرام باش یا روز گریه کن و شب آرام باش با آنها ساخت که در یکی از آنها بگرید، فاطمه زهراء برای رسول خدا گریست تا اهل مدینه در آزار افتادند و عرض کردند ما را از گریه خود آزار دادی، آن حضرت روزها از شهر بیرون میرفت بگورستان شهیدان و تا میخواست میگریست و سپس بر می‌گشت.

علی بن الحسین بیست تا چهل سال بر پدرش حسین گریست، هیچ خوراکی جلوش نمیگذاشتند جز آنکه می‌گریست تا آزاد کرده‌اش عرض کرد آقا من می‌ترسم شما در شمار هالکان شمرده شوی، فرمود من از غم و اندوه خود بخدا شکوه میکنم، من چیزی میدانم که شما نمی‌دانید من هیچ گاه قتلگاه فرزندان فاطمه را بیاد نمی‌آورم جز آنکه گریه گلویم را میگیرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۸

۱۴- پنج گناه کبیره‌اند-

امام ششم فرمود ما در کتاب علی (ع) یافته‌ایم که پنج گناه کبیره‌اند یکم شرک بخدای عز و جل دوم حق نشناسی پدر و مادر و ربا خواری پس از فهم حکم آن و گریختن از جبهه جنگ دینی، توطن در کشور کفرستان پس از کوچ بکشور اسلام. عبید بن زیاد گوید بامام ششم گفتم مرا از گناهان کبیره آگاه کن فرمود آنها پنجند و همان گناهانند که خدا در کیفر آنها دوزخ را لازم دانسته خدا فرموده آنان که بستم مال یتیمان را میخورند همانا آتش در شکم خود جا میدهند و در دوزخ میسوزند در سوره نساء آیه ۱۰ فرمودای آن کسانی که ایمان آوردید از خدا بترسید و ربا خواری را واگذارید تا آخر آیه در سوره بقره آیه ۲۷۵ و متهم کردن زنان پاکدامن شوهردار مؤمن بزنا و بعمد مؤمن را کشتن برای دینداری او.

شرح

آیه اتهام زنان در سوره نور است آیه ۲۳ و آیه کیفر کشنده مؤمن در سوره نساء است آیه ۹۳

۱۵- پیغمبر ص با پنج شمشیر برانگیخته شد-

حفص بن غیاث گوید مردی از امام ششم پرسید از جنگ‌های امیر المؤمنین پرسنده از دوستان بود امام ششم باو فرمود خدا محمد را با پنج شمشیر مبعوث کرد سه تایی آن‌ها کشیده‌اند و در غلاف نشوند تا جنگ جهان بپایان رسد و جنگ جهان بپایان نرسد تا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۹

آفتاب از مغرب خود برآید و چون آفتاب از مغرب برآید همان روز امنیت عمومی سر تا سر جهان را فرا گیرد آن روز است که ایمان کسی که سابقه ایمان ندارد و در دوره ایمان خود کار خیر نکرده سودی ندهد، یکی از آن‌ها درهم پیچیده است و یکی از آن‌ها در غلافست؛ آن را برای دیگران کشیده و حکمش با ما است اما آن سه شمشیر کشیده یکی شمشیر است که بروی مشرکان عرب کشیده خدای تبارک و تعالی فرماید هر کجا مشرکان را یافتید بکشید و آن‌ها را ببندید و محاصره کنید و همه جا در کمین آن‌ها بنشینید تا اگر توبه کردند یعنی ایمان آوردند، از اینها پذیرفته نشود مگر اینکه مسلمان شوند یا کشته شوند و اگر کشته شدند مالشان بغنیمت گرفته شود و فرزندانشان اسیر شوند چنانچه رسول خدا آن‌ها را اسیر میکرد، آن حضرت اسیر که میگرفت گاهی عفو می‌کرد و گاهی پول میگرفت و آن‌ها را رها میکرد شمشیر دوم بروی اهل ذمه است (کافرانی که کتاب دینی دارند چون یهود و نصاری و مجوس) خدا فرموده:

بمردم کلام خوش بگوئید، این آیه در باره اهل ذمه نازل شد و سپس نسخ شد باین آیه (که در سوره توبه است ۲۹) بجنگید با کسانی که ایمان بخدا و روز قیامت ندارند و حرام خدا و رسولش را حرام نمیدانند و بدین حق متدین نیستند از کسانی که کتاب بآن‌ها داده شده تا از دست خود با خواری جزیه بدهند، هر کدام از آن‌ها در کشور اسلامی نشیمن داشته باشند یا باید جزیه بدهند یا کشته شوند و چون جزیه بر خویش پذیرفتند اسیر کردنشان حرامست و اموالشان محفوظ است و تزویج زنانشان جائز است و هر کدامشان در کشور کفراند که با اسلام می‌جنگند از او پذیرفته نیست مگر کشته شدن یا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۰

مسلمان شدن و شمشیر سوم بروی مشرکان عجم است که ترک و دیلم و خزر باشند خدای عز و جل در سوره محمد (آیه ۴) می‌فرماید آنان که کافرند گردنهایشان را بزنید تا چون خسته‌شان کردید سخت آن‌ها را در بند کشید تا پس از آن منت پذیر شوند یا فداء دهند و آزاد شوند یعنی فدیة بمسلمانان بپردازند آنانند که پذیرفته نیست از آن‌ها مگر کشته شدن یا قبول اسلام و تا در کفر ستانند تزویج زنانشان جائز نیست، اما آن شمشیری که در لفافه است شمشیر شورشیان است که سرانجام کار آن‌ها جنگ و کفر است، خدا (در سوره حجرات آیه ۹) فرماید اگر دو دسته از مسلمانان با هم جنگیدند میانشان را اصلاح دهید اگر یک دسته بر دیگری ستم روا داشت و بحق خود قانع نشد با آن ستمکار بجنگید تا بدستور خدا برگردد، چون این آیه نازل شد پیغمبر باصحابش فرمود در میان شما کیست که پس از من از روی تأویل آیه می‌جنگد چنانچه من بر حسب صریح آیات قرآن با مشرکان جنگیدم عرض شد یا رسول الله آن کیست؟ فرمود پینه‌کننده کفش است یعنی امیر المؤمنین، عمار بن یاسر (در جنگ صفین) گفت با رسول خدا و خاندانش زیر همین پرچم با سه دسته از کفار جنگ کردم و این دسته

چهارمست که با آنها می جنگم و بخدا اگر ما را عقب بزنند تا به نخلستانهای هجر (شهرستانیست در یمن) برسانند ما می دانیم که برحقیم و آنان باطلند روش امیر المؤمنین با آنان که در جمل و صفین بر او شوریدند همان روش پیغمبر بود با اهل مکه در فتح مکه زیرا پیغمبر در فتح مکه فرزندان آنها را اسیر نکرد و فرمان داد که هر کس در خانه اش را بست و صلاحش را انداخت در امانست، هر کس در خانه ابی سفیان رفت در امانست، از این رو امیر المؤمنین در روز جنگ بصره دستور داد فرزندانشان را اسیر نکنید و زخم دارانشان را نکشید و فراریانشان را دنبال نکنید، هر کس در خانه اش را بست و اسلحه اش را افکند در امانست اما شمشیری که در غلاف است شمشیریست که با آن قصاص میکنند خدا (در سوره مائده آیه ۴۵) فرماید تنی را بتنی قصاص کنید، این شمشیر را برای اولیای خون مقتول کشیده ولی حکمش با ما است، اینست شمشیرهایی که خدا پیغمبرش را با آنها مبعوث کرده کسی که آنها را انکار کند یا چیزی از روش و احکام آنها را انکار کند هر آینه بآنچه خدا بمحمد (ص) فرستاده کافر شده است.

۱۶- شرایط دوستی پنج است-

امام ششم فرمود دوستی شرایطی دارد هر کس این شرایط را ندارد او را دوست کامل بدان و هر کس هیچ یک از آن شرایطی ندارد هیچ درجه ای از دوستی را ندارد

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۱

یکم اینکه پنهان و آشکارش برای تو یکی باشد دوم آنکه آراستگی تو را آراستگی خودش بداند و ننگینی تو را ننگینی خودش سوم آنکه دارائی و منصب او را دیگرگون نکند چهارم آنکه آنچه را می تواند از تو دریغ ندارد پنجم آنکه درگاه شکستهای روزگار تو را رها نکند.

۱۷- مؤمن در امواج پنج نور میغلطد-

امام یکم فرمود مؤمن در امواج پنج نور می غلطد، در آمدنش نور است، بیرونش نور است، دانشش نور است، سخنش نور است، منظره او در روز قیامت نور است.

۱۸- ستونهایی که سازمان اسلام بر آن استوار است پنجست-

امام پنجم فرمود سازمان اسلام بر پنج پایه است، بر پا داشتن نماز، دادن زکاة، حج خانه کعبه، روزه ماه رمضان، دوستی ما خانواده در چهار تایی آن رخصت و تخفیفی داده شده ولی در ولایت تخفیفی نیست، کسی که مال ندارد زکاة بر او نیست، کسی که مال ندارد حج بر او نیست، کسی که بیمار است نماز را نشسته می خواند روزه رمضان را افطار میکند ولی تندرست یا بیمار دارا باشد یا ندار ولایت و دوستی ما را لازم دارد،

۱۹- مکه پنج نام دارد-

امام ششم فرمود مکه پنج نام دارد ام القری، مکه، بکه، بساسه چون که هر گاه در آن بر کسی ستم میکردند آنها را از خود بیرون میکرد و هلاکشان میکرد و ام رحم چون هر گاه بآن چنگ میزدند مورد ترحم خدا میشدند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۲

۲۰- خدای عز و جل در شبانه روز پنج نماز بر بندگانش فرض کرده-

امام ششم فرمود برآستی خدای عز و جل پنج نماز در بهترین ساعت‌های شبانه روز بر شما فرض کرده بر شما باد که پس از نمازها دعا کنید.

۲۱- آنان که پیغمبر را مسخره میکردند پنج تن بودند-

ابان بن احمر سند این حدیث را بالا برده، گوید آنان که پیغمبر را مسخره میکردند پنج کس بودند ولید بن مغیره مخزومی، عاص بن وائل سهمی، اسود بن یغوث زهری. اسود بن عبدالمطلب، حرث بن طلائله ثقفی.

امیر المؤمنین (ع) در پاسخ یکی از پرسشهای یک یهود شامی که در شمار دانشمندان آنها بود فرمود اما آنان که مسخره میکردند، خدای عز و جل در باره‌شان (در سوره هجر آیه ۹۵) فرماید ما شر مسخره‌کنندگان را از تو میگردانیم، خدا هر پنج آنها هر کدام را بیک طوری در یک روز کشت ولید بن مغیره بمردی از بنی خزاعه میگذشت که تیره‌های خود را در میان راه ریخته بود و پره میکرد یک پره‌ای از تیره‌ها جست به او برخورد و رک اکحل او را برید و خون از آن روان شد و بند نیامد تا مرد و او همی فریاد میزد پروردگار محمد مرا کشت.

عاص بن وائل - سهمی برای کاری بیرون شد بسوی جایی سنگی زیر پایش غلطید و در افتاد که تیکه تیکه شد و مرد و همی فریاد میزد پروردگار محمد مرا کشت، اسود بن عبد یغوث - با غلام خود برای پیشواز پسرش زمعه بیرون شد و زیر سایه درختی آرمید که در دامنه کوهی بود، جبرئیل آمد سرش را بآن درخت کوفت، بغلامش گفت دست این را از من کوتاه کن در پاسخش گفت من کسیرا نمی‌بینم که کاری با تو بکند تو خودت سرت را بدرخت میکوبی جبرئیل او

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۳

را کشت و او همی فریاد میزد پروردگار محمد (ص) مرا کشت، مصنف این کتاب گوید بعضی گفته‌اند در خبر دیگر در باره اسود گفته شده که پیغمبر باو نفرین کرد که خدا چشمش را کور کند و داغ فرزندش را بدلش گذارد و در آن روز آمد تا بفلان جا رسیده و جبرئیل برگ سبزی بروی وی زد که کور شد و ماند تا خدا در روز جنگ بدر داغ فرزندش را بدلش گذاشت سپس مرد.

حرث بن طلائله - درگاه وزیدن باد گرم از خانه‌اش بیرون رفت و باد گرم خورد و بیک تن حبشی تبدیل شد و بخانواده خود برگشت و گفت من حرثم بر او خشم کردند و او را کشتند و همی فریاد میکرد پروردگار محمد مرا کشت.

اسود بن حرث شور ماهی خورد و سخت تشنه شد و پی هم آب نوشید تا شکمش ترکید و مرد و همی فریاد میکرد پروردگار محمد مرا کشت همه اینها در یک ساعت بود، برای اینکه پیش رسول خدا آمدند و گفتند ای محمد تا هنگام ظهر بتو مهلت میدهیم و منتظر تو میشویم اگر از گفته خود برگشتی بسیار خوب و گر نه تو را میکشیم.

پیغمبر بخانه خود رفت و در را بروی خود بست و از گفته آنها اندوهناک شد همان ساعت جبرئیل آمد و عرض کرد یا محمد خداوند سلام بتو میرساند و میفرماید بدان چه دستور داری آشکار او بی ترس اقدام کن و کار خود را به اهل مکه اظهار نما و آنها را به اسلام دعوت کن و از مشرکین روگردان فرمودای جبرئیل در همین ساعت همه شان پیش من بودند و مرا تهدید میکردند گفت هر آینه ما آنها را کفایت کردیم، پیغمبر در این موقع دعوت خود را آشکار کرد، حدیث طولانی است، اندازه نیاز از آن را نقل کردیم و همه آن را در آخر جزو چهارم کتاب نبوت نگاشتیم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۴

۲۲- نماز میت پنج تکبیر است-

ابی بکر حضرمی گوید امام پنجم صلوات الله و سلامه علیه، بمن فرمودای ابا بکر میدانی نماز میت چند است؟ گفتم نه، فرمود پنج الله اکبر است، میدانی شماره پنج از کجا گرفته شده عرض کردم نه، فرمود از نمازهای پنجگانه گرفته شده از هر کدام یک تکبیر.

سفیان بن سمط گوید امام ششم فرمود آدم (ع) بیمار شد و میوه خواست هبه الله (شیث) رفت برای او میوه بجوید، جبرئیل جلوش آمد به او گفت ای هبه الله کجا میروی، گفت آدم بیمار است و میوه خواسته، گفت برگرد خدا جان او را گرفت، گوید برگشت و دید خدا جانش را گرفته فرشتگان او را غسل دادند و جنازه اش را پیش نهادند و بهبه الله دستور رسید که پیش بایستد و بر او نماز بخواند، پیش ایستاد و فرشتگان دنبالش بودند و بر او نماز خواند. خدا به او وحی کرد که پنج تکبیر بر او بگوید و تلقین بر او بخواند و او را در گور گذارد و گورش را با زمین برابر کند سپس فرمود با مردگان خود چنین بسازید.

۲۳- انواع خوف پنج است-

خوف، خشیه، وجل، رهبت، هیبت، خوف از گنهکارانست، خشیه از دانشمندانست، وجل از دلبستگان بحق است، رهبت از عابدین است، هیبت از عرفا است، خوف از برای گناهست.

خدا فرماید، برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد و گناه نکند دو بهشت است خشیه برای

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۵

اینست که خود را تقصیر کار میدانند خدا فرماید همانا دانشمندان بندگان از او می ترسند و جل برای کم خدمتی است خدا فرماید آنان که چون نام خدا برده شود دلهاشان بلرزد، رهبت برای اینست که خود را تقصیر کار می بیند خدا فرماید ما را از

روی شوق و بیم می خوانند هیبت برای شهود حق است در گاهی که اسرار او بر دل عارفان کشف شود خدا فرماید او شما را از خویش میترساند، اشاره بدین معنی دارد از پیغمبر روایت شده که چون نماز میخواند از هیبت حق آواز جوش سینه اش که مانند جوش دیک بود شنیده میشد.

۲۴- پنج خصلت است که خدا و رسولش دوست میدارند-

امام پنجم فرمود اسیرانی پیش پیغمبر آوردند، دستور داد آنها را بکشند و یکی را از میان آنها رها کرد، آن مرد گفت ای پیغمبر خدا چگونه مرا از اینها رها کردی؟ فرمود جبرئیل مرا آگاه کرد که تو پنج خصلت داری که خدا و رسولش آنها را دوست میدارند، بر زن خود سخت غیرت میورزی، سخاوت و خوش خلقی و راستگویی و شجاعت داری، چون آن مرد این سخن را شنید مسلمان شد و اسلامش از دل بود و بهمراهی رسول خدا جنگید تا بدرجه شهادت رسید.

۲۵- دارائی فراهم نشود مگر با پنج خصلت-

محمد بن اسماعیل بن بزيع گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود دارائی جمع نمیشود مگر به پنج خصلت: بخل سخت، آرزوی دراز، حرص شدید قطع رحم، برگزیدن دنیا بآخرت.

۲۶- ثواب کسی که پنج حج کرده

ابی بکر حضرمی میگوید به امام ششم گفتم کسی که پنج بار حج کرده چه مزدی دارد؟ فرمود خدا هرگز او را عذاب نکند.

۲۷- خداوند در روز قیامت از پنج طائفه حجت می طلبد-

امام پنجم فرمود خداوند در روز قیامت از پنج طائفه حجت می طلبد، از کودکی که مرده و از کسی که میان عصر دو پیغمبر مرده و اتمام حجت بر او نشده و از کسی که درک عصر پیغمبر را کرده ولی عقل تکلیف نداشته و از کر و گنگ بی عقل هر یک

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۶

از اینها در روز قیامت از خداوند حجت میخواهند خدا پیغمبری به آنها مبعوث میکند آن پیغمبر آتشی سوزان برای آنها میفرزد و بآنها میگوید پروردگار شما دستور داده که میان آتش جستن کنید، هر کدام جستن کنند در آن آتش آتش بر آنها سرد و سلامت شود و هر کدام نافرمانی کنند؟ بدوزخ رانده شوند.

مصنف این کتاب گوید جمعی از متکلمین منکر این حدیثند، میگویند تکلیف در دار جزاء روا نیست، در جواب آنها باید گفت که دار جزاء مؤمنان بهشت است و دار جزاء کافران دوزخ و این تکلیفی که خداوند باین اشخاص میکند در بهشت و دوزخ

نیست پس آنها را در دار جزاء مکلف نکرده بلکه پس از تکلیف آنها را بمنزلی میبرد که سزاوار آنند برای فرمانبرداری خود یا گناهکاری خود بنا بر این انکار این حدیث وجهی ندارد.

۲۸- خوردن پنج عضو گوسفند بد است-

امام یکم فرمود که رسول خدا پنج چیز از گوسفند را بد می‌داشت، سپرز، آلت نری، دو خایه، فرج، گوشه‌های دل

شرح

این پنج عضو گوسفند با چند عضو دیگر آن حرامند و باید از آنها اجتناب کرد و ما آنها را در جلد چهارم کتاب فقه فارسی در باب صید و ذباحت بیان کرده‌ایم.

۲۹- هر کس پنج خصلت را دارا نباشد بهره درستی از او برده نشود-

امام ششم فرمود هر کس پنج خصلت را نداشته باشد بهره درستی از او برده نشود، یکم وفاء دوم تدبیر سوم حیا چهارم خوش خلقی پنجم که جامع همه اینهاست آزادی، فرمود پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد همیشه زندگانش ناقص و عقلش نابود و دلش پریشانست یکم تندرستی دوم امنیت سوم وسعت رزق چهارم همدم موافق راوی گفت گفتم همدم موافق چیست؟ فرمود زن نیک و فرزند شایسته و معاشر خوب، پنجم که جامع همه اینهاست آسودگی است.

شرح

در این دو روایت امام ششم با این عبارت مختصر همه قوانین و دستورات اخلاقی و سیاست اجتماعی و خانوادگی را خلاصه کرده و آن گمشده جهان بشر را که هزارها سال است دنبال آن می‌دوند و با همه نیروی خود برای جستن آن تلاش میکنند و هنوز سرگردانند بدست داده آن گمشده چیست؟

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۷

آزادی، آسایش.

امروز اگر در همه جهان بگردی، همه انجمنهای بزرگ را بازرسی کنی آرمان و ایده همه مفکرین را جستجو کنی باور میکنی که همه دنبال این دو می‌گردند و همه تشنه این دواند.

آزادی، آسایش.

امروز رشته‌های بسیاری برای علم و دانش در جهان بشر پدید شده و بنامهای بلند و پر آوازه و دل فریب مردم را سرگرم خود کرده علم روان‌شناسی، روان‌شناسی روحی، علم اخلاق، تدبیر منزل، علم سیاست، دستورات بین‌المللی، علم بهداشت و حفظ

الصحّة و. و. اگر بپرسی این همه رشته بندی دانش و جار و جنجال و دانشگاه و آموزشگاه برای چیست؟ چرا این اندازه خود را برنج انداخته و تلاش می کنید. پاسخ درستی که بشما می دهند میگویند اینها همه برای این دو است. آزادی، آسایش.

این همه حزبها و مسلکها که در جهان پیدا شده و هر کدام هزارها و گاهی میلیونها کارمند دارند و همیشه در مقام پیشرفت مرام خود تلاش میکنند در سر مقاله مرام آنها این دو کلمه با خط طلائی نبشته است. آزادی، آسایش.

این همه تشکیلات دولتی پهناور که در هر کشوری بفرخور خود پدید شده و هزارها کارمند و وزیر و دبیر و مدیر را در آنها وامی دارند و بر دوش یک مشت مردم بیچاره سوارند اگر بپرسی آقایان چرا خجالت نمیکشید؟ بس است دیگر بیش از این مردم آزاری نکنید بلند شوید و پی کار خود بروید، با چهره درهم و گرفته بشما میگویند آقا ما برای مردم کار میکنیم و میخواهیم برای آنها این دو گوهر نایاب را بدست بیاوریم. آزادی، آسایش.

اکنون ما از زبان حضرت صادق آل محمد امام ششم بهمه جهان می گوئیم ای مردم بیچاره ای سیاستمداران تیره فکر شما گمراهید این آزادی و آسایشی که شما دنبال آن میگردید. در این جمله های کوتاه و طلائی است، همه بیائید و چند کلمه مختصر حرف حسابی گوش کنید آزادی اینست:

بهم وفادار باشید، نسبت بآنچه مسئول آن هستید حسن تدبیر داشته باشید و درست انجام وظیفه کنید، در برابر حکم وجدان خود آزم و حیا را شعار خود کنید حیاء که ندای وجدان شما است شما را رهبری میکند، خوشرفتاری با همه افراد بشر را از دست ندهید همه را چون خود بدانید، وسائل تندرستی و بهداشت را مراعات کنید امنیت را ملاحظه نمائید بیکدیگر آزار نرسانید و سوء قصد نکنید تا امنیت برقرار باشد وسائل اقتصاد عمومی را ملاحظه کنید تا رفاه و ارزانی سراسر جهان را بگیری و همه وسعت رزق داشته باشند خانواده و فرهنگ را اصلاح کنید تا زنان و فرزندان شما صالح و نیکو پرورش یابند و چون بزرگ شدند و با شما در زندگی و کسب و کار و انجمنها شرکت کردند مردمان خوبی باشند اینها وسائل آزادی و آسایش است برای فرد و اجتماع تا اینها اساس زندگانی بشر نشود

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۸

هرگز روی آزادی و آسایش را نبیند.

۳۰- نماز را بواسطه نقصانی که در آن واقع شود نباید اعاده کرد مگر از پنج چیز

امام ششم فرمود نماز اعاده نشود مگر از پنج چیز، طهارت، وقت، قبله، رکوع، سجود، سپس فرمود قرائت به دستور پیغمبر است، تشهد دستور پیغمبر است و تکبیر سنت است، دستور پیغمبر فریضه خدا را در هم نشکنند.

شرح این روایت در موضوع خلل و نقصانی که در نماز واقع شود شاهکار بزرگی است و فقهاء قواعد بسیاری از آن استفاده کرده‌اند که ما بطور اختصار آنها را بیان میکنیم.

۱- شرائط و مقدمات نماز که شش است با مقارنات و اجزاء داخلی نماز که یازدهست دو قسمند یک قسم آنها در قرآن مجید بیان شده و آنها را فریضه نامند و یک قسم را پیغمبر دستور داده و آنها را سنت نامند یعنی روش پیغمبر اسلام.

۲- آنچه فریضه قرآنیست رکن و اساس سازمان نماز است و بهیچ عذری نمیشود صرف نظر از آنها کرد و در صورتی که از روی فراموشی یا جهالت در نماز مراعات نشد وقتی شخصی متوجه آن نقصان گردید باید آن را جبران کند و نماز را از سر بخواند ولی آنچه را پیغمبر بطور لزوم دستور داده رکن و جزء اساس سازمان نماز نیست بلکه از آداب آن محسوب شود و در حال تذکر باید آن را مراعات کرد و نمیشود عمداً از آن صرف نظر کرد ولی اگر از روی فراموشی یا نادانی ترک شد موجب بطلان نماز نیست.

۳- سه تا از شرائط و مقدمات نماز که عبارت از طهارت (غسل وضوء تیمم) و اوقات پنجگانه و قبله باشند و دو تا از اجزاء داخلی نماز که عبارت از رکوع و سجود باشند در قرآن مجید دستور داده شده و فریضه‌اند ولی قرائت حمد و سوره و تشهد و تکبیر و سنت دستور پیغمبرند و رکن نماز نیستند.

۴- در صورتی که قرائت فراموش شد و نمازگزار برکوع رفت و یادش آمد یا تشهد فراموش شد و بعد از رکوع رکعت سوم در یاد آمد محلس گذشته باید نماز را تمام کرد و نمیشود رکوع یا سجود را شکست و آنها را تدارک کرد.

۵- مقصود از طهور در این جا وضوء و غسل و تیمم است نه طهارت از نجاست که از شرائط غیر رکنی نماز است، این مختصریست از شرح این حدیث و فروع و تفصیلات بسیاری دارد که ما در کتاب فقه فارسی با مدارک آنها را ذکر کرده‌ایم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۹

۳۱- میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده-

امام ششم فرمود میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده، یقین و قناعت و شکیبائی و شکرگزاری و آنچه که همه اینها را تکمیل میکند و آن خرد است.

۳۲- پنج کسند که شیطان در آنها راه چاره‌ای ندارد-

امام ششم فرمود شیطان گوید با اینکه همه مردم در زیر دست منند پنج کسند که در آنها چاره‌ای ندارم، هر کس از روی راستی و دل پاک بخدا پناه برد و در همه کارهایش به او اعتماد کرد، هر کس در شب و روز خود بسیار تسبیح گوید، هر کس در گاهی کک مصیبت بیند، بیتابی نکند، هر کس بآنچه خدا بهره‌اش داده خشنود باشد و غم روزی نخورد.

۳۳- هر کس بازرگانی کند باید از پنج خصلت کناره کند-

رسول خدا (ص) فرمود هر کس خرید و فروش کند باید از پنج خصلت کناره کند و گر نه نه بخرد و نه بفروشد، ربا، سوگند، عیب جنس را پوشاندن، تعریف جنس درگاه فروختن آن، بدگویی از جنسی که میخواهد بخرد.

۳۴- پنج چیز روزه را باطل کنند-

امام ششم فرمود پنج چیز روزه روزه‌دار را باطل کنند خوردن، آشامیدن، جماع کردن، سر زیر آب فرو بردن، دروغ بستن بخدا و رسولش و امامان.

۳۵- گفتار علی (ع) پنج چیز مخصوص ما است-

امام یکم فرمود پنج چیز مخصوص ماست شیوایی، زیبایی، بخشندگی، بزرگواری، بهره‌وری از زنان.

۳۶- پنج دسته آفرینش آتشین دارند

امام ششم فرمود پنج دسته دوزخی آفریده شده‌اند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۰

بلند قامت بی‌اندازه، کوتاه قد کور، زاغ چشمی که بسبزی زند و زائد الخلقه و ناقص الخلقه.

۳۷- از پنج کس در هر حال کناره شود-

امام هفتم فرمود رسول خدا فرمود از پنج کس در حال کناره شود. گرفتار خوره، پیس، دیوانه، زنازاده، عرب بیابانی.

۳۸- علم پنج درجه دارد-

امام ششم از قول پدرش فرمود مردی خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد یا رسول الله علم چیست؟ فرمود خاموشی در برابر معلم. عرض کرد سپس چیست؟ فرمود گوش گرفتن علم، عرض کرد سپس چیست؟ فرمود حفظ آن، عرض کرد سپس چیست؟ فرمود عمل بآن؛ عرض کرد سپس چیست فرمود نشر دادن برای دیگران.

۳۹- پنج پیشه و صنعت مکروهند-

امام هفتم فرمود مردی حضور پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد یا رسول الله من باین پسر خودم نویسندگی آموختم بچه کاری او را وادارم؟ فرمود بهر کاری خواهی ولی بی پنج کارش وامدار کفن فروشی؛ زرگری، قصابی، گندم فروشی، بنده فروشی، فرمود آنکه کفن میفروشد آرزو میکند امتم بمیرد و هر آینه یک نوزاد از امتم نزد من از همه روی زمین محبوبتر است زرگر فکر میکند که امتم را ضرر مند کند؛ قصاب سر میبرد تا رحم از دلش می رود، گندمفروش خواربار را پس انداز میکند و از امتم دریغ میدارد و اگر خدا بنده را بدزدی برخورد کند بهتر است تا او را برخورد کند که چهل روز خواربار را ذخیره کرده باشد، بنده فروش، جبرئیل نزد من آمد و گفت ای محمد برستی بدترین امت آنانند که مردم را میفروشند

، خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۱

۴۰- به پنج کس زکاة ندهند-

امام ششم فرمود به پنج کس زکاة داده نشود بفرزند پیدر و مادر و زن و بنده خود، زیرا باید خرج آنها را داد.

۴۱- نماز جماعت با کمتر از پنج تن نشود-

امام پنجم فرمود نماز جماعت بکمتر از پنج تن برپا نشود.

شرح

مقصود نماز جمعه است که جماعت در آن شرط است و کمتر از پنج تن که یکی از آنها پیش نماز باشد نمیتوانند نماز جمعه برپا کنند و در قول دیگر کمتر عدد نماز جمعه هفت است،

۴۲- پنج میوه در دنیا از میوه‌های بهشتی است-

امام ششم فرمود پنج میوه دنیا از میوه‌های بهشتی است انار، ملس، سیب، به، انگور، خرما، مشان.

شرح

مشان یک نوع خرما بسیار خوب است.

۴۳- رسول خدا از پنج چیز قدغن کرده است-

امام یکم فرمود رسول خدا پنج چیز را بمن غدقن کرده و نمیگویم شما را از آن نهی کرده، از پوشیدن انگشتر طلا از پوشیدن جامه‌های قسی و جامه ارغوانی و از لحافچه بسیار سرخ و از قرائت قرآن در حال رکوع.

مصنف این کتاب گوید جامه‌های قسی جامه‌هایی است که از مصر می‌آورند و بافته آنها ابریشم دارد.

۴۴- پنج چیز است که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آن آگاه نکرده-

ابی اسامه گوید امام ششم بمن فرمود تو را آگاه نکنم از پنج چیزی که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آنها آگاه نکرده است؟ گفتم چرا فرمود علم بهنگامه قیامت نزد خداست و اوست که باران را میفرستد و می‌داند در بچه‌دانه‌ها چیست؟ نر است یا ماده هیچ کس نمیداند فردا چه کار میکند، در چه سرزمینی می‌میرد براستی خدا دانا و آگاهست.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۲

۴۵- کمال دین مسلمان در پنج خصلت شناخته شود-

امام چهارم همیشه می‌فرمود که شناسائی بکمال دین مسلمان از این راه است که سخن بیهوده نگوید و کم مجادله کند و حلیم و صبور و خوش خلق باشد.

۴۶- آنچه خمس در آن واجب است-

عمار بن مروان گوید از امام ششم شنیدم می‌فرمود در آنچه از معدن یا دریا استخراج شود و در غنیمت و مال مخلوط بحرام که صاحب آن حرام شناخته نشود و در گنجها خمس واجب است.

عیسی بن عبد الله علوی از پدرش از جدش از امام ششم روایت کرده که فرمود براستی خدائی که جز او معبود برحق نیست چون صدقه را بر ما حرام کرده خمس را برای ما مقرر داشته، صدقه بر ما حرام است، ولی خمس برای ما واجب است و پیشکشی بر ما حلال است.

محمد بن ابی عمیر از چند کس از امام ششم روایت کرده که فرمود خمس بر پنج چیز است گنجها معادن! غوص از دریا. غنیمت، ابن ابی عمیر پنجمی را فراموش کرده بود.

مصنف این کتاب گوید آنکه ابن ابی عمیر فراموش کرده مالی است که شخص ارث میبرد و میداند که حلال و حرام در آنست و صاحبان حرام را نمیداند که به آنها رد کند و حرام آن شخصا معلوم نیست که از آن کناره کند در این صورت خمس را ادا میکند.

۴۷- در روی زمین پنج رود است که جبرئیل با پای خود آنها را کشیده است-

امام ششم فرمود جبرئیل بی‌پای خود پنج نهر در جهان کشید و زبانه آب دنبال او میرفت. فرات، دجله، نیل مصر، مهران نهر بلخ هر کجا را سیراب کنند یا از آنها آب بگیرد با دریای بزرگی که بر گرد جهان می‌چرخد از آن امام است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۳

۴۸- یک گاو قربانی برای پنج کس کفایت میکند-

چون کسانی که در بنی اسرائیل مأمور بکشتن گاو شدند پنج کس بودند. حسین بن خالد گوید از امام هفتم پرسیدم یک شتر قربانی از چند کس کافی است؟ فرمود از یکی، گفتم یک گاو؟ فرمود از پنج کس بشرط آنکه سر یک سفره نان بخورند، گفتم چگونه شتر برای بیش از یکی کافی نیست و گاو از پنج کس کافی است؟ فرمود برای آنکه در شتر جهتی را که گاو دارد نیست برآستی آنان که قوم موسی را به گوساله پرستی واداشتند پنج بودند از یک خانواده که سر یکسفره میخوردند و آنها اذینوه و برادرش میذویه و برادر زاده او و دخترش و زنش بودند و آنها هم آنانند که خدا دستور داد گاو بکشند و کشتند مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است و من برای آنکه مضمونش پندگانه است آن را ذکر کردم ولی فتوای من در موضوع شتر قربانی اینست که از هفت کس کافی است و گاو هم از هفت کس کافی است اگر چه از یک خانواده نباشند زیرا این حکم مضمون اخبار دیگریست و با این خبر مخالف نیست زیرا این روایت میگوید شتر قربانی از یک تن کافی است و روایت دیگر میگوید از هفت تن کافی است چنانچه روایتی که میگوید گاو از پنج کس کافی است منافات ندارد یا اینکه از هفت هم کافی باشد بحکم روایت دیگر چون که این روایت نمیگوید برای بیش از ۵ کافی نیست.

شرح

مقصود اینست که این روایات نص و ظاهرند روایتی که گوید شتر از یکنفر کافی است، ظاهرش اینست که از زیاده کافی نیست ولی روایت کفایت از هفت نص است و بر این ظاهر مقدم است چنانچه این روایت که میگوید گاو از پنج کس کافیست ظاهر در عدم کفایت از بیش است و روایت هفت نص است یا مقصود این است که دلالت این روایت بر عدم کفایت از زائد بمفهوم عدد است و آن حجت نیست و منافات ندارد با روایت کفایت از زائد ولی انصافا دلالت این روایت بر عدم کفایت شتر قربانی از بیش از یکنفر بملاحظه علتی که ذکر شده و استفساری که راوی نموده بسیار قوی است و بهتر آنست که این روایات مختلفه حمل بر مراتب فضیلت گردد زیرا موضوع این حکم قربانی مستحبی است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۴

نه قربانی واجب که در خصوص حج تمتع بر حاج مقتدر واجب است زیرا در قربانی مستحب شرکت صحیح و مجزی است و هفت نفر میتوانند یک شتر قربانی بکشند یا پنج نفر یک گاو قربانی کنند و البته اگر از یک خانواده باشند بهتر است و بهتر از همه آنست که هر فردی یک قربانی بکشد.

۴۹- به پیغمبر پنج چیز عطا شده که به هیچ کس پیش از او عطا نشده-

رسول خدا فرمود پنج چیز داده شده‌ام که پیش از من بهیچ کس داده نشده، زمین برای من مسجد و طهور شده- بهراس دشمنان یاری شدم، غنیمت بر من حلال است، کلمات پر معنا بمن داده شده، شفاعت بمن داده شده.

۵۰- خدا به پیغمبرش محمد پنج چیز داده و بعلی (ع) پنج چیز-

ابن عباس گوید شنیدم رسول خدا میفرمود خدای تبارک تعالی بمن پنج چیز داده و بعلی پنج، بمن کلمات جامع داده و بعلی علم جامع، مرا پیغمبر کرد و او را جانشین، بمن نهر کوثر داده و باو سلسبیل، بمن وحی میفرستد باو الهام میکند مرا بمعراج برد و درهای آسمانها و حجابات را برای او گشود تا آنچه را من دیدم او هم دید، این حدیث طولانیست باندازه حاجت از آن نقل کردم و تمام آن را در کتاب المعراج روایت کرده‌ام.

۵۱- حق حیاء برای خدای عز و جل در پنج خصلت است-

رسول خدا فرمود از خدا بطوری که شایسته است حیاء کنید، عرض کردند یا رسول الله چه کنیم؟ فرمود اگر شما این کار کنید، هیچ کدامتان نخواهد مگر مرگش را پیش چشمش بنگرد و از آن در هراس باشد باید سرش را و آنچه در آنست و شکمش با آنچه در بر دارد نگهدارد و حرام در آن جا ندهد، بیاد گور و پوسیدن باشد هر کس آخرت را میخواهد باید آرامش دنیا را وانهد.

۵۲- خدا شفاعت پیغمبرش را در باره پنج کس می‌پذیرد-

امام ششم فرمود جبرئیل خدمت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۵

پیغمبر فرود شد و عرض کرد یا محمد خدای عز و جل شفاعت تو را در پنج کس پذیرفته، در باره شکمی که تو را برداشته و آن آمنه دختر وهب بن عبد مناف بود و در باره پدری که که تو را بار آورد و آن عبد الله بن عبد المطلب بود و در باره دامنی که تو را پرورید و آن عبد المطلب بن هاشم بود و در باره خانهای که تو را جای داد و آن عبد مناف بن عبد المطلب بود که ابو طالب کنیه داشت و در باره برادر و دوستی که در زمان جاهلیت داشتی، عرض شد یا رسول الله این برادر تو کیست؟ فرمود وسیله انس و الفت من بود و او هم بمن انس داشت و سخاوت داشت و بمردم اطعام میکرد.

مصنف این کتاب گوید نام این برادر و رفیق پیغمبر ص جلاس بن علقمه بوده.

۵۳- گفتار پیغمبر: هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند بهشت را برای او ضمانت میکنم-

رسول خدا فرمود هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند من بهشت را برای او ضمانت میکنم، عرض شد یا رسول الله آنها چیست؟ فرمود اخلاصمندی برای خدا، خیر خواهی برای رسول خدا، ترویج قرآن و ترویج دین خدا و خیرخواهی برای جامعه مسلمانان.

۵۴- گفتار پیغمبر (ص) ۵ کمک از علی دریافت میکنم-

یکم آنکه او مرا بخاک می‌سپارد دوم دین مرا ادا میکند سوم در روز قیامت پشتیبان منست تا آن موقف طولانی بگذرد چهارم در کنار حوض کوثر یاور منست پنجم من بر او نمی‌ترسم که کافر شود یا زنا کند.

۵۵- خوشا کسی که ۵ خصلت در او است -

عیسی بن مریم فرمود خوشا کسی که خاموشیش فکر است و نگاهش عبرت است و در خانه‌اش بنشیند و بر گناه خود بگرید و مردم از دست و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۶

زبانش آسوده باشد.

۵۶- شیعه جعفر بن محمد کسی است که در او ۵ خصلت باشد -

امام ششم فرمود همانا شیعه جعفر کسی است که شکم و فرج خود را از حرام نگهدارد و بسیار کوشش کند و برای آفریننده خود کار کند و بثواب او امیدوار باشد و از شکنجه‌اش ترسان باشد، چون آنان را دیدی آنان شیعه جعفرند:

آنچه در این معنا روایت کردم در کتاب صفات الشیعه نقل کردم.

۵۷- پنج کس اند که خواب ندارند -

امام ششم فرمود پنج کس اند که خواب ندارند، کسی که در فکر ریختن خونی است، کسی که مال بسیاری دارد و امنیتی ندارد، کسی که بدروغ و بهتان می‌خواهد میان مردم کالای دنیا را بدست آورد، کسی که مبلغ گزافی بدهی دارد، و مال ندارد، کسی که دوستی دارد و در معرض جدائی از او است.

۵۸- در دوزخ آسیائی است که پنج کس را خرد میکند.

براستی امام یکم فرمود در دوزخ آسیائی است که آرد میکند، از من نمی‌پرسید چه را آرد میکند. عرض شد یا امیر المؤمنین چه آرد میکند؟ فرمود عالمان بدکار، قرآن‌فهمان تبه کار، جباران ستمکار، وزیران خیانت شعار عارفان دروغ گفتار و براستی در میان آتش شهری است که آن را حصینه نامند از من نمی‌پرسید چه در آنست؟ عرض شد یا امیر المؤمنین در آن چیست؟ فرمود دستهای عهدشکنان؛

۵۹- از کشتن ۵ حیوان نهی شده و بکشتن ۵ دیگر امر شده -

رسول خدا (ص) از کشتن ۵ حیوان نهی کرد جغد ویرانه‌نشین، هدهد، زنبور، مورچه، قورباغه و بکشتن پنج دیگر فرمان داد کلاغ، حداء (پرنده شکاری) مار، عقرب، سگ گزنده مصنف این کتاب گوید این امر دلیل رخصت است و مقصود از آن وجوب نیست.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۷

۶۰- پنج کس ملعونند-

نصر بن قابوس گوید از امام ششم شنیدم میفرمود منجم ملعونست؛ جادوگر ملعونست، زن آوازه خوان ملعونست، کسی که او را جا دهد و از مزد کسب او بخورد ملعونست، فرمود منجم مانند کاهن است و کاهن چون جادوگر و جادوگر کافر است و کافر در دوزخ است.

مصنف این کتاب گوید منجم ملعون آنست که عقیده دارد آسمان قدیم است و بآفریننده آن و خدائی که آن را ساخته عقیده ندارد.

شرح-

کاهن کسی است که غیبگوئی میکند و خود را با جن مربوط میداند و بعید نیست رمالی و فال بینی و شانه بینی و کف بینی هم که بعضی وسیله غیب گوئی میکنند از این قبیل باشد.

۶۱- در روز عید قربان کاری بهتر از پنج کار نیست-

امام نهم فرمود در روز عید قربان بهتر از پنج کار نیست یکم قربانی کردن دوم بدیدن پدر و مادر رفتن سوم بدلجوئی خویشی که قطع رحم کرده شتافتن تا از ما زاد خرج خود باو دستگیری کند و بر او سلام کند چهارم کسی که از قربانی خود بخورد و با بقیه آن همسایگان یتیم و بیچاره و بنده را مهمانی کند پنجم بازرسی و تفقد از حال زندانیان.

۶۲- هر که ۵ خصلت ندارد بهره از او برده نشود-

دین، خرد، ادب، آزاد منشی و خوش خلقی.

۶۳- در خروس سفید ۵ خصلت است-

امام ششم فرمود در خروس سفید پنج خصلت از خصلت‌های پیغمبران است، شناختن اوقات نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت، بسیار جماع کردن.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۸

۶۴- پنج کس اند که دعایشان مستجاب نشود-

رسول خدا فرمود پنج کسند که دعای آنها مستجاب نشود؛ مردیکه زنش او را آزار میدهد و باندازه‌ای که باو بدهد دارد و او را رها نکند و مردیکه سه بار بنده‌اش گریخته و او را نفروشد (یعنی نفرینش در باره این زن و این بنده مستجاب نشود) و مردیکه زیر دیوار شکسته گذر کند و دیوار بر سر او سرازیر است و فرار نکند تا بر او افتد و مردی که بدیگری قرضی داده و گواه نگرفته و مردیکه در خانه خود نشسته و میگوید خدایا روزی بمن بده.

۶۵- دستور رسیده که مجد خدا را در ۵ جمله ادا کنید-

ابی حمزه ثمالی گوید بامام چهارم گفتم شما میفرمائید خدا را به ۵ جمله تمجید کنید چیست آن ۵ جمله؟ فرمود چون بگوئی سبحان الله و بحمده خدا را از آنچه خدانشناسان گویند بالاتر برده‌ای، چون بگوئی لا اله الا الله وحده لا شریک له کلمه اخلاص را گفتی، هیچ بنده‌ای که بزرگی خواه و ستمگر نباشد آن را نگوید جز آنکه خدا از آتش دوزخ آزادش کند، هر کس بگوید لا حول و لا قوة الا بالله کار خود را بخدا واگذارده هر کس بگوید استغفر الله و اتوب الیه بزرگی فروش و ستمگر نیست، بزرگی فروش کسی است که اصرار بگناه میورزد و هوای نفسش بر او غالب است و دنیای خود را بر آخرتش مقدم میدارد کسی که بگوید الحمد لله هر نعمتی که خدا بر او دارد ادا کرده

۶۶- پیغمبران اولو العزم پنجند-

امام پنجم فرمود پیغمبران اولو العزم پنجند: نوح، ابراهیم موسی، عیسی، محمد (ص)

شرح

مقصود از پیغمبران اولو العزم آنانند که صاحب شریعت بزرگ و عمومی بوده‌اند و دین آنها بر همه افراد بشر فرض بوده و ناسخ دین پیغمبران پیش از خود بوده‌اند و در نشر دین

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۹

بسیار پایداری نموده و رنج فراوان برده و در برابر آزار فراوانی که از امت خود دیده‌اند شکیبائی داشته‌اند و سائر پیغمبران از شریعت آنها پیروی میکرده‌اند.

۶۷- پنج کس را باید در انتظار دفن گذاشت تا تغییر حالت دهند-

امام ششم فرمود پنجند که باید منتظر شد تا تغییر کنند، غرق شده و مدهوش و اسهالی و زیر آوار رفته و دودی شده

شرح

چون این افراد بواسطه آسیبی که دیده‌اند نفسشان قطع و نبضشان ساقط می‌شود و مرده نموده میشوند ولی ممکن است جان آنها در قلب پیچیده و بحال آیند که باید آنها را گذاشت تا نشانه قطعی مرگ در آنها پدیدار شود و آن تغییر است و مقصود از آن باد کردن تن یا بد بو شدن آن است.

۶۸- در شهر کوفه ۵ مسجد مبارک و ۵ دیگر ملعون بود-

امام پنجم فرمود در شهر کوفه ۵ مسجد ملعون و ۵ دیگر مبارکند آنها که مبارکند مسجد غنی است که قبله‌اش راست و خاکش پاکیزه است، مرد مؤمنی آن را ساخته و دنیا بپایان نرسد تا دو چشمه از آن بجوشد و از آنها دو باغ پرورده شود ولی اهل مسجد ملعونند و مسجد از آنها بیزار است و مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی در حمراء، و مسجد جعفی، نه آن مسجدی که امروزه دارند آن مسجد از میان رفته. مساجد ملعون مسجد ثقیف و مسجد اشعث و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در حمراء که روی گور یکی از پادشاهان ستمکار فرعون کردار ساخته شده.

شرح

این مسجدهای ملعون کوفه همان مسجدهائست که برای طرفیت با امیر المؤمنین یا بعد از شهادت امام حسین (ع) بدستور ابن زیاد سر لشکر کوفه ساختند و برای پوشیدن رسوائی کشتن حسین و اظهار دینداری از آنها استفاده کردند زیرا در بسیاری از روایات ذکر شده که در اثر شهادت امام مسجدهائی در کوفه ساخته شد.

۶۹- از نماز خواندن در ۵ مسجد از مسجدهای کوفه نهی شد-

امام ششم فرمود که امیر المؤمنین (ع) از نماز خواندن در ۵ مسجد از مسجدهای کوفه غدقن کرد مسجد اشعث بن قیس کندی مسجد جریر بن عبد الله بجلی مسجد سماک بن مخرمه. مسجد شبث بن ربعی. مسجد تیم. هر گاه نگاه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۰

بآن مسجد میکرد میفرمود این بقعه تیم است، مقصودش این بود که این مسجد را از راه طرفیت و دشمنی با آن حضرت ساخته بودند و برای این که بمسجد حضرت نروند و او را یاری نکنند در آن اجتماع می‌کردند.

۷۰- امام ششم فرمود

پنج کس همیشه نماز را تمام میخوانند چه در سفر باشند چه در حضر، چهار وادار. کرایه کش و چاپارچی و چوپان و کشتیبان چون که سفر کار آنها است.

۷۱- رواست که مرد از زن نامحرم ۵ موضع را ببیند-

یکی از اصحاب ما گوید از امام ششم پرسیدم که مرد کجای زن نامحرم را میتواند نگاه کند؟ فرمود صورت و دو کف و دو قدم.

۷۲- درهای آسمان در ۵ وقت باز میشوند-

براستی امام یکم در ضمن آنچه باصحابش آموخت فرمود درهای آسمان در پنج وقت باز میشوند، گاه آمدن باران، گاه یورش دلیران، گاه گفتن اذان، گاه خواندن قرآن، در آغاز ظهر و دمیدن سپیده صبح.

۷۳- بهشت مشتاق پنج کس است-

پیغمبر بعلی (ع) فرمود بهشت مشتاق تو و عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد است

۷۴- ۵ زن را در هر حال میتوان طلاق داد-

امام ششم فرمود پنج زنند که در هر حال می شود طلاق داد، زن آبستن، زن یائسه، زنی که شوهرش باو دخول نکرده زنی که شوهرش غایب است زن صغیره‌ای که هنوز بالغ نشده.

شرح

چون طلاق زن باید در طهری باشد که شوهرش در آن با او دخول نکرده و در این پنج

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۱

قسم این شرط لازم نیست.

۷۵- نشانه‌های ظهور حضرت قائم (ع) ۵ است-

امام ششم فرمود پیش از ظهور قائم پنج علامت است. خروج یمانی، خروج سفیانی، خروج منادی که از آسمان ندا میکند، فرو رفتن مردم در زمین بیداء (یک فرسخی شهر مدینه) قتل نفس زکیه.

۷۶- میان ۵ زن و شوهرشان ملاعنه واقع نشود-

امام یکم فرمود میان پنج زن و شوهر ملاعنه نیست یکم زن یهودی که شوهرش مسلمانست دوم زن مسیحی با شوهر مسلمان سوم کنیزی که شوهرش آزاد است و آن زن را نسبت بزنا میدهد و زن آزادی که شوهرش بنده است که او را نسبت بزنا دهد چهارم شوهری که برای افتراء بزنا حد خورده زیرا خدای عز و جل میفرماید هرگز گواهی آنها را نپذیرید پنجم زن گنگ که میان او و شوهرش لعانی نیست همانا لعان با زبانت.

شرح

موضوع لعان این است که شوهر اقامه دعوی میکند که زنش زنا داده یا آنکه از غیر آبستن است و چهار گواه ندارد در این صورت در محکمه شرع چهار بار سوگند میخورد که در دعوای خود راستگو است و بار پنجم بر خود لعنت میکند اگر دروغگو باشد و زن در دفاع از خود قسم میخورد که شوهرش دروغگو است و بار پنجم بر خود لعن میکند اگر راستگو باشد باین دفاع حد از او ساقط می شود و این زن و شوهر بر هم حرام ابدی میشوند. مضمون روایت این است که مرافعه لعان در این ۵ مورد واقع نمیشود.

۷۷- کلماتی که خداوند ابراهیم را با آنها امتحان کرد و خوب امتحان داد ۵ است

مفضل بن عمر گوید از امام ششم پرسیدم که خدا در (سوره بقره آیه ۱۲۴) میفرماید و چون پروردگار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۲

ابراهیم او را به کلماتی آزمود مقصود از این کلمات چیست؟ فرمود همان کلماتی که خدا از آدم دریافت و توبه‌اش را پذیرفت و آنها این است که عرض کرد پروردگارا از تو درخواست میکنم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا بپذیر خدا توبه او را پذیرفت زیرا خدا توبه پذیر و مهربانست عرض کردم یا رسول الله مقصود خدا از این که گفته آنها را اتمام کرد چیست؟ فرمود مقصود این است که امامان را تا حضرت قائم عجل الله فرجه بعدد دوازده تکمیل کرد که نه تن آنها فرزندان حسین «ع» بودند.

مفضل گوید عرض کردم یا ابن رسول الله مرا از تفسیر گفته خدا آن را کلمه پایدار در نسل خود قرار داد (آیه ۲۸ سوره زخرف و پیش از آن از گفتار حضرت ابراهیم نقل میکند که گفت من از بت‌های بت پرستان بی‌زارم و لی همان خدائی را میپرستم که مرا آفریده و مرا راهنمائی میکند) آگاه کن فرمود مقصود از آن امامت است که آن را در نژاد امام حسین قرار داد تا روز قیامت گوید عرض کردم یا ابن رسول الله چگونه امامت بهره فرزندان حسین شد و فرزندان حسن که بزرگتر بود از آن برکنار شدند با اینکه هر دو فرزند رسول خدا و پسران فاطمه زهرا بودند و هر دو نوه پیغمبر و آقای جوانان بهشت بودند؟ فرمود حضرت موسی و هرون هر دو پیغمبر مرسل و برادر بودند، خدا پیغمبری را در نژاد هرون قرار داد نه نژاد موسی کسی نمیتواند بگوید چرا خدا این کار را کرد امامت هم خلافت از جانب خدا است و وابسته اراده او است کسی نباید بگوید چرا خدا این کار را کرد امامت هم خلافت از جانب خدا است و وابسته اراده او است کسی نباید بگوید چرا خدا آن را در نژاد حسین نهاد نه نژاد حسن زیرا خدا در کارهایش مراعات حکمت را میکند و از کارهای خود بازپرسی نمیشود مردم در کارهایشان باز پرسی میشوند و در تفسیر آیه امتحان ابراهیم با کلمات وجه دیگری هم گفته شده و آنچه ما ذکر کردیم حقیقت مطلب است، امتحان بر دو وجه است یکی نسبت بخدا روانیست و یکی رواست آنکه روا نیست

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۳

این است که خدا چیزی را آزمایش کند برای آنکه در نتیجه آزمایش خود چیزی را که نداند بفهمد و از تجربه علمی دریابد این در باره خدا محال است زیرا خدا دانای بر همه امور پنهانست و آنکه بر خدا رواست این است که بنده‌ای را امتحان کند تا بنده در آن گرفتاری صبر نماید و مستحق مقامی گردد و دیگران آن را بنگرند و از او پیروی کنند و بدانند خداوند از حکمت خود امامت ندهد مگر شخصی که با کفایت و مستقل باشد و آینده لیاقت او را کشف کند.

این یک تفسیری بود برای کلمات که گفتیم یک تفسیر دیگرش یقین است و آن گفتار خدای عز و جل است که (در سوره انعام آیه ۷۵) میفرماید و همچنین نمودیم بآبراهیم ملکوت آسمانها و زمین را تا از صاحبان یقین باشد و یکی دیگر شناسائی آفریدگار است بازلت و یگانگی و مبرا دانستن او از شباهت بممکنات چنانچه ابراهیم بستارگان و آفتاب نگاه کرد و از غروب آنها پی برد که حادثند و از حدوث آنها فهمید که آفریننده‌ای دارند، سپس خدا باو آموخت که احکام ستاره‌شناسان نادرست است چنانچه در (سوره الصافات آیه ۸۷) میفرماید یک نگاه بستارگان کرد و گفت من بیمارم خدا یک نگاه او را بیان کرد زیرا نظر نخستین نادرستی و گناه محسوب نمیشود نادرستی و خطا از نظر دو باره است بدلیل آنکه پیغمبر بامیر المؤمنین فرمود یا علی نظر نخستین از آن تو است و دومی بر ضرر تو است یکی دیگر از آنها شجاعت است که سرگذشت بتها آن را کشف کرد بدلیل گفته خدا (در سوره انبیاء آیه ۵۴) چون ابراهیم بپدرش و خویشانش گفت این مجسمه‌ها چیستند که شما آنها را میپرستید؟ گفتند برای آنکه دیدیم پدران ما آنها را میپرستیدند گفت شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید، گفتند از روی حقیقت پیش ما آمده‌ای و این سخنان را میگوئی یا شوخی میکنی؟ گفت بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است آنست که آنها را آفریده و من پیش شما بر این مطلب یکی از گواهانم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۴

بخدا چون برگشتید تدبیری بر ضد بتهای شما خواهم کرد؛ سپس همه آن بتان را شکست و تیکه تیکه کرد مگر بت بزرگ آنان را شاید باو برگردند، ایستادگی یک تن در برابر هزارها دشمن خدا منتهای شجاعت است، پس حلمی که خدا بآبراهیم داد که در ضمن گفته اوست (در سوره هود آیه ۷۷) براستی ابراهیم حلیم و خدا ترس و بازگشت‌کننده است سپس سخاوت است و بیان آن سرگذشت مهمانان گرامی ابراهیم است (در سوره الذاریات آیه ۲۴ است).

سپس کناره‌گیری از خاندان و خویشان است که شرح آن (در سوره مریم آیه ۴۸ است) که میفرماید من از شما و آنچه جز خدا میپرستید کناره میکنم تا آخر آیه و دیگر امر بمعروف و نهی از منکر و بیان آن در آیات ۴۲-۴۵ سوره مریم است) ای پدر جان چرا چیزی که نمیشنود و نمی‌بینند و نفعی ندارد میپرستی؟ پدر جانم بمن علمی داده‌اند بتو نداده‌اند مرا پیروی کن تا تو را براه راست هدایت کنم ای پدر جان شیطان را نپرست زیرا شیطان گناه خدا را ورزد، ای پدر جانم میترسم عذاب خدای بخشاینده بتو رسد و با شیطان دوست باشی. و دیگر دفاع از بدی است باحسان و نیکی برای آنکه چون پدرش باو گفت آیا از خدایان من رو گردانی ای ابراهیم هر آینه من تو را سنگسار میکنم کاملاً از نزد من دور شو در جواب پدرش گفت من باین زودی از پروردگار خودم برای تو آمرزش و در گذشت می خواهم زیرا که او بمن مهربانست، دیگر توکل است و بیان آن

در گفته خدای عز و جل است (در سوره شعراء آیه ۷۸-۸۲) آن خدائی که مرا آفریده و هدایت کرده و آنکه مرا اطعام میکند و سیراب مینماید و چون بیمار شوم شفا میدهد، آنکه مرا میمیراند و سپس زنده میکند، آنکه توقع دارم روز جزا خطای مرا ببخشد، سپس منصب حکومت و پیوستن به مردمان شایسته و نیک چنانچه (در سوره شعراء

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۵

آیه ۸۳) فرموده: پروردگارا بمن منصب حکومت بده و مرا به نیکان ملحق کن، مقصودش از نیکان کسانیند که جز بفرموده خدا حکم نکنند و برای و قیاس عمل نمایند، این درخواست بمنظور این بود که حجت‌های الهی که بعد از او بیایند؛ براستی و درستی او گواهی دهند بیانش در گفته او است (آیه ۸۴) خدایا در آیندگان براست گفتاری مرا وانمود کن مقصودش این امت با فضیلت بود خدا درخواستش را پذیرفت و برای او و پیغمبران دیگر نماینده و زبان راستگویی در امت آخر الزمان قرار داد و آن علی بن ابی طالب (ع) است و این همان گفته خداست که (در سوره مریم ۵۲) فرماید ما علی را برای آنان زبان راستگو قرار دادیم و دیگر امتحان جانی است که او را در منجیق گزاردند و بآتش انداختند، دیگر امتحان در فرزند است که مأمور شد سر پسرش اسماعیل را ببرد، دیگر امتحان در خانواده است که خدا زنش را از دست عاززه قبطنی که در سرگذشت گرفتاری او نامبرده شده رها کرد دیگر صبر بر بد اخلاقی ساره است دیگر کم شمردن طاعت خویش است در گفته خود (آیه ۸۷ سوره شعراء) مرا در روز قیامت رسوا مکن، دیگر پاکی از عقائد و کلمات شرک آور است چنانچه خدا در سوره آل عمران آیه ۶۷) فرماید:

ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی مرد درست مسلمانی بود و از مشرکان نبود، دیگر جمع شرائط بندگی خدا در گفتار خود (در سوره انعام آیه ۱۶۱ و ۱۶۲) نماز من، عبادت من، زندگی من، مردن من برای خدا پرورنده جهانیانست، شریک ندارد، بدین مأمورم و نخست مسلمانم، در گفته خود زندگی و مردن همه شرائط و اقسام طاعتها را جمع کرده هیچ ذره‌ای از آن کنار نیست و هیچ دقیقه‌ای از او پنهان نیست دیگر آنکه خدا دعای او را در وقتی که گفت بمن چگونه مرده‌ها را زنده میکنی مستجاب کرد، این آیه دو پهلو است مقصود حضرت ابراهیم پرسش از فهم کیفیت و چگونه زنده شدن مرد است و کیفیت آن کار خدا است اگر دانشمند آن را نداند ننگی ندارد و بیگانه‌پرستی او نقصی نمیرسد خدا باو فرمود ایمان نداری؟ عرض کرد چرا این جواب مثبت در برابر پرسش خدا از هر کس لازم است چه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۶

عقیده داشته باشد چه نداشته باشد باید بگوید بلی چنان که ابراهیم گفت وقتی هم که خدا بارواح بنی آدم خطاب کرد که آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند بلی، فرمود اول کسی که بلی گفت محمد (ص) بود برای آنکه بگفتن بلی سبقت جست سید اولین و آخرین و افضل پیغمبران و مرسلین گردید، هر کس در جواب این پرسش پاسخ ابراهیم را نگوید از ملت ابراهیم روگردانست و خدا (در سوره بقره آیه ۱۳۰) فرموده کیست که از ملت ابراهیم رو گرداند مگر کسی که بیخرد باشد، دیگر آنکه خدا او را در دنیا برگزید دیگر آنکه برای او گواهی داد که سرانجام از نیکان و شایستگانست (در آخر همین آیه) که فرمود او را

در دنیا برگزیدیم و براستی او در آخرت از نیکانست و نیکان همان پیغمبر و امامانند که امر و نهی خدای عز و جل را دریافت کرده‌اند و از درگاه حضرت او درخواست صلاح میکنند و از رأی و قیاس در دین خدا پرهیز میکنند چون خدا بپسندیدیم فرمود تسلیم باش عرض کرد در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم، دیگر آنکه همه پیغمبران پس از وی از او پیروی کردند چنانچه خدا (در سوره بقره آیه ۱۳۲) فرماید ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را بدان سفارش کردند، ای فرزندان من خدا برای شما دین برگزیده، مبادا نامسلمان بمیرید، خدا (در سوره نحل آیه ۱۲۲) فرمود سپس بتو وحی فرستاد که از ملت ابراهیم پیروی کن که یگانه پرست و راست بود و از مشرکان نبود و (در سوره حج آیه ۷۸) فرموده ملت پدرتان ابراهیم است اوست که پیش از این شما را مسلمان نامیده، شرائط امامت از حوائج امت راجع بمصالح دنیا و آخرت دریافت شده و حضرت ابراهیم هم فرمود خدایا مرا امام قرار بده و از نژاد من هم امام قرار بده مقصودش این بود که تبعیض شود زیرا پاره‌ای از فرزندانش شایسته بودند و پاره‌ای نبودند فقط مسلمان بودند در جزء آنها کافر هم بود و محال بود که حضرت ابراهیم برای کافر و مسلمان گنه‌کار غیر معصوم درخواست پیشوائی و امامت کند پس باید گفت از میان همه نژادش مؤمنان را در نظر گرفته و خصوصیت آنها اینست که از کفر کناره کردند و از میان مؤمنین هم خصوص عادلان را در نظر داشته که از گناهان بزرگ میپرهیزند و خواص محسوبند، سپس از میان آنها معصوم را در نظر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۷

گرفته که هرگز قصد گناه نمیکند و اینها اخص از خواصند و اگر خصوصیت بیشتری هم فرض میشد آن هم در امام شرط بود. خدا حضرت عیسی را از ذریه و نژاد ابراهیم شمرده با آنکه پسر دختر او بوده، چون خدا پسر دختر را ذریه دانسته و ابراهیم هم برای ذریه خود درخواست امامت کرده بر پیغمبر هم لازم بود که مطابق روش حضرت ابراهیم امامت را در ذریه معصوم خود قرار دهد و از او پیروی کند چون که خدا باو دستور داد از ملت حنیف ابراهیم پیروی کن و اگر مخالفت میکرد در زمره کسانی بود که از ملت ابراهیم رو گردانیده‌اند و مشمول گفته خدای عز و جل میشد کیست که از ملت ابراهیم رو گرداند مگر کسی که خود را سفیه شمرده، خدا از این کار غدقن کرده و پیغمبر را برتر از آن شمرده است و (در سوره آل عمران آیه ۶۸) فرموده وابسته‌ترین مردم بپسندیدیم هم آنانند که از او پیروی کرده‌اند و این پیغمبر است و کسانی که گرویدند و امیر مؤمنان پدر ذریه و نژاد پیغمبر بود که امامت را در او و در فرزندان او نهاد، خدا (در سوره بقره آیه ۱۱۴) فرمود عهد خلافت از طرف من بظالمان نمیرسد مقصودش این است که هر کسی بتی و معبود باطلی را پرستیده یا یک چشم بهمزدن مشرک بخدا بوده شایسته امامت نیست اگر چه بعد از آن هم مسلمان شود، ظلم آنست که چیزی را در غیر جای خودش قرار دهی بزرگترین ظلم شرک است خدا فرموده شرک ظلم بزرگی است و همچنان کسی که مرتکب حرامی شود چه کوچک باشد چه بزرگ شایستگی و لیاقت امامت را ندارد و اگر چه بعد از آن هم توبه کند، کسی که خود حد به گردن دارد نمیتواند بر دیگران حد زند و یکی از وظائف امام حد زدند بنا بر این باید معصوم باشد و عصمت او جز بنص خدا از زبان پیغمبرش معلوم نمیشود زیرا عصمت وصفی نیست مانند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۸

سیاهی و سفیدی که در ظاهر بدن دیده شود بلکه از صفات باطنی و پنهانی آنان است که شناخته نشود جز بتعریف خدای دانای باسرار غیب.

۷۸- امیر المؤمنین بکارمندان حکومت خود ۵ دستور داد-

براستی امیر المؤمنین به کارمندانش نوشت برای نامه نویسی خامه‌های خود را باریک بتراشید سطرها را نزدیک هم بنویسید جمله‌های زیادی و خارج از موضوع را حذف کنید، اصل موضوع را بنظر آورید و عبارت مختصری به نگارید، از پر نویسی، پیرهیزید، دارائی مسلمانان نباید ضرر مند شود.

شرح مقصود صرفه‌جوئی در کاغذ و مرکب و صرفه‌جوئی در وقت کار است و انصافا این دقت و صرفه‌جوئی در کاغذ و مرکب و صرفه‌جوئی نسبت بمال ملت یکی از شاهکارهای اقتصادی و امانت داری علی (ع) است و کارمندان حکومت را نسبت بموارد بزرگتر خوب آگاه بوظیفه امانت داری میکند، این یکی از نشانه‌های حکومت ملی و عادلانه شخصی مانند علی است که کارمندان خود را بصرفه‌جوئی در هزینه کار و حفظ وقت تا این اندازه تحت ملاحظه و انضباط قرار میدهد و آنها را بیک وظائف دقیق و بزرگی متوجه میکند

۷۹- پنج تنظیف از دین اسلام و موافق فطرتست-

رسول خدا فرمود ۵ از فطرت محسوبند، ناخن گرفتن، شارب زدن، موی زیر بغل ستردن، زهار تراشیدن، ختنه کردن.

۸۰- برای امیر المؤمنین (ع) ۵ منقبت بزرگ بود-

حارث بن ثعلبه گوید بسعد گفتم آیا چیزی از مناقب و فضائل علی (ع) بدیده خود دیدی؟ گفت آری چهار منقبت از او دیدم و پنجمی را هم مشاهده کردم که اگر یکی از آنها برای من بود از بهترین اموال جهان دوست‌تر داشتم یکم پیغمبر سوره برائت را با ابو بکر فرستاد سپس علی را دنبالش فرستاد و آنها را از او گرفت، ابو بکر برگشت و عرض کرد یا رسول الله آیا در باره من چیزی از طرف خدا نازل شده است؟ فرمود نه جز اینکه نباید این سوره را ابلاغ کند مگر خودم یا مردی که از خانواده خودم باشد، دوم درهائی که از خانه‌های اصحاب بمسجد باز میشد همه را گرفت جز در خانه علی (ع) عرض کردند در خانه‌های ما را گرفتی و در خانه علی را باز گذاردی فرمود من آنها را نگرفتم و آن دیگری را باز نگذاشتم (بدستور خدا عمل کردم). سوم گفت رسول خدا عمر بن خطاب و مرد دیگری را برای فتح قلعه خیبر فرستاده شکست خورده برگشتند، پیغمبر فرمود فردا پرچم را بدست کسی دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و محبوب خدا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۹

و رسولت و مدح بسیاری فرمود گوید بسیاری خود را به پیغمبر وانمودند که این فضیلت را ببرند و او علی «ع» را خواست و پرچم را بدستش داد و برنگشت تا خدا او را پیروزی داد.

چهارم در روز غدیر رسول خدا دست علی را گرفت و بلندش کرد تا سپیدی زیر بغلشان نمودار شد و پیغمبر فرمود آیا من بشماها از خودتان حکمفرما تر نیستم؟ عرض کردند چرا، فرمود بهر کس من آقا هستم علی آقا است.

پنجم پیغمبر او را در خانواده‌اش جانشین کرد علی دنبال آن حضرت رفت حضرت باو فرمود منزله تو از من مانند منزله هارونست نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست که تو پیغمبر باشی.

۸۱- در ۵ موضوع باید قاضی ظاهر را مراعات کند-

امیر المؤمنین (ع) فرمود در ۵ مورد بر قاضی لازمست بظاهر حکم کند در امر ولایت و ازدواج و ارث و ذبیح و شهادت و هر گاه ظاهر گواهان درست و راست باشد گواهی آنها پذیرفته شود و از باطن کار آنها نباید بازرسی کرد.

۸۲- سبقت جویان ۵ کسند-

امام یکم فرمود سبقت جویان پنجند من سبقت جوی عربم، سلمان سبقت جوی پارسیانست، صهیب سبقت جوی رومست، بلال سبقت جوی حبشیها است. خباب سبقت جوی نبطیها است (قبطیها خ ب) شرح نبط یک ایلهای چادرنشینی بودند که در حوالی عراق و نجد سکنی داشتند و نژاد آنها مخلوط از چند قبیله بود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۰

۸۳- عبد المطلب ۵ قانون در زمان جاهلیت نهاد که خدا در اسلام پذیرفت و مجری کرد

پیغمبر در ضمن سفارشات خود بعلی (ع) فرمود ای علی براستی عبد المطلب در جاهلیت عرب ۵ قانون نهاد که خدا آنها را در اسلام اجرا کرد: یکم: زن‌های پدران را بر پسران حرام کرد خدا این آیه را فرستاد (در سوره نساء آیه بیست و یک) آن زن‌هائی که پدران‌تان گرفته‌اند شما نگیرید، گنجی یافت و خمس آن را بیرونکرد و صدقه داد خدا «در سوره انفال آیه چهل و یک» را فرستاد.

بدانید که هر چه غنیمت یافتید خمس از خداست الخ و چون چاه زمزم را کند آن را سقایة الحاج نامید، خدا هم آیه فرستاد که آیا سیراب کردن حاجیان و آباد کردن مسجد حرام را چون کار کسی دانید که بخدا و روز قیامت ایمان آورده الخ «سوره توبه آیه ۱۹» در دیه قتل صد شتر قرار داد خدا آن را در اسلام اجراء کرد، طواف گرد خانه کعبه نزد قریش شماره معینی نداشت عبد المطلب هفت دور قرار داد خدا آن را در اسلام اجراء کرد، ای علی عبد المطلب بوسیله بتها قرعه نمی زد و بتها را نمی‌پرستید و از آنچه برای بت‌ها قربانی میکردند نمی‌خورد میگفت من بدین پدرم ابراهیم باقی هستم.

۸۴- ولیمه تنها در ۵ مورد است-

امام هفتم فرماید که رسول خدا فرمود ولیمه در ۵ مورد است نه غیر آنها، در عروسی، در زائیدن، در ختنه کردن، در خرید خانه، در مراجعت از مکه.

مصنف این کتاب گوید عرب طعامی که برای میمنت خانه نوی که میسازند یا میخرند آماده می کنند و مردم را بدان دعوت مینمایند و کیره مینامند و کار هم از آن گرفته شده، و طعامی که برای باز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۱

گشت مسافر می دهند نقیقه مینامند. رکاز در اصل لغت بمعنی غنیمت است و طعامی را که در بازگشت از مکه و سفر حج میدهند بهمین مناسبت رکاز مینامند زیرا صاحبش آن را از مال خود غنیمت دانسته و زائد بر ثواب حج ثوابی دریافته است. و باین معنا است گفته پیغمبر (ص) که روزه زمستان غنمت خنکی است

۸۵- رسول خدا از پروردگار خود برای علی (ع) ۵ خصلت درخواست کرد-

رسول خدا فرمود ای علی من برای تو از خدا ۵ خصلت درخواست کردم و بمن داد.

یکم از پروردگارم خواستم که من نخستین کسی باشم که زنده شوم و از شکاف زمین در آیم و گرد و خاک از سر خود بزدایم و تو با من باشی بمن داد.

دوم از پروردگارم خواستم که پای کفه ترازوی اعمال بایستم و تو با من باشی بمن داد.

سوم از پروردگارم خواستم که در روز قیامت تو را پرچمدار من بکنند بمن داد.

چهارم از پروردگارم خواستم که بدست تو امتم از حوضم سیراب شوند بمن داد.

پنجم از خدا خواستم که برای رفتن بهشت تو جلودار امتم باشی بمن داد سپاس خدا را که بر من بپذیرفتن این درخواستها منت نهاد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۲

در روایت دیگر همین مضمون از رسول خدا رسیده با این تفاوت که پرچم رسول خدا بدست علی است و پرچم الله اکبر نامیده شده و بر آن نوشته است پرچم رستگاران که به بهشت رسیده‌اند.

۸۶- پنج موعظه است که اگر مردم جهان را بگردند مانند آنها در نیابند-

امام یکم فرمود ۵ موعظه است که اگر برای مانند آنها سفرها کنید بدست نیاورید، بنده از چیزی جز گناه خود نترسد بکسی جز پروردگارش امیدوار نباشد، کسی که از او چیزی پرسیدند و آن را نمی‌داند از آموختن آن خجالت نکشد، صبر و شکیبائی سر پیکره ایمانست، کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.

شعبی گوید علی «ع» فرمود از من چند کلمه دریافت کنید که اگر بر مرکب خود سوار شوید و بگردید و آنها را بدوانید مانند آنها برخورد نکنید، هیچ کس جز پروردگارش امیدوار نباشد و جز از گناهش نترسد و چون چیزی نداند خجالت نکشد که بیاموزد و چون از چیزی که نمی‌داند پرسندش خجالت نکشد که بگوید خدا داناست، بدانید که صبر سر پیکره ایمانست و پیکری که صبر ندارد خیری در آن نیست.

۸۷- در روز جمعه ۵ خصلت است-

رسول خدا فرمود: روز جمعه سید روزها است و پیش خدای عز و جل از روز عید قربان و عید روزه بزرگتر است خدای عز و جل آدم «ع» را در آن آفریده و آدم را در آن بزمین فرو فرستاد و آدم را در آن قبض روح کرده و در آن ساعتیست که بنده چیزی از خدا در خواست نمیکند جز آنکه باو می‌دهد بشرط آنکه درخواست حرامی نکند، همه فرشتگان مقرب و آسمانها و زمینها و باد و کوهها و بیابانها و دریاها در روز جمعه نگرانند از اینکه قیامت برپا شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۳

۸۸- ازدواج با ۵ طائفه زنان بد است-

زید بن ثابت گوید رسول خدا بمن فرمود ای زید زن گرفتی گفتم نه، فرمود با این پارسائی زن بگیر و عفت خود را نگهدار ولی با ۵ طائفه از زنان ازدواج مکن زید عرض کرد یا رسول الله کیانند؟ فرمود ازدواج مکن شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت را، زید عرض کرد یا رسول الله هیچ کدام را نشناختم من نمیدانم اینها چه کاره‌اند، رسول خدا فرمود مگر شما عرب نیستید؟ شهبره زن زاغ چشم بیشرم است لهبره زن بلند قد لاغر است نهبره کوتاه قد بد گل است هیدره پیره زن مکاره است، لفوت زنی است که از دیگری فرزند دارد.

۸۹- بهترین بندگان کسانی‌اند که ۵ کار بکنند

- امام پنجم گفت از رسول خدا پرسش شد از بهترین بندگان، فرمود آنانند که چون نیکی کنند شاد شوند و چون بد کنند آمرزش خواهند و چون بدانها بخشش شود شکر گزارند و چون گرفتار شوند صبر کنند و چون خشم کنند درگذرند.

۹۰- در گفتار نیک ۵ خصلت است

- امام پنجم فرمود گفتار نیک دارائی را بیفزاید، روزی را فراوان کند، مرگ را پس اندازد، شخص را محبوب خانواده کند و بی‌بخت ببرد.

۹۱- در ماه رمضان بامت پیغمبر ۵ چیز داده شده که بهیچ امت پیغمبری داده نشده

پیغمبر فرمود در ماه رمضان ۵ چیز بامت من داده شده که بامت هیچ پیغمبری پیش از من داده نشده یکم در شب اول ماه رمضان خداوند به آنها نظر لطف کند و هر کس مورد نظر لطف خدا شد هرگز او را عذاب نکند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۴

دوم در شامگاه بوی دهانشان نزد خدا از بوی مشک پاکیزه‌تر باشد، سوم فرشتگان در شبانه‌روز برای آنها آمرزش خواهند. چهارم خدا ببهشت دستور دهد که آمرزش بخواه برای بندگانم و خود را برای آنها آراسته کن تا رنج و آزار دنیا از آنها برود و وارد ببهشت من و پذیرائی گرم من گردند.

پنجم آنکه در شب آخر ماه همه گناهانشان آمرزیده شود، مردی عرض کرد در شب قدر یا رسول الله؟ فرمود نمیدانی که کارگران چون کار خود را تمام کردند مزدشان را دریافت کنند؟

۹۲- در روز قیامت پنج کس از پنج کس گریزانند

- امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام پیش او ایستاد و پرسشهایی کرد، در ضمن آنها عرض کرد مرا از تفسیر گفتار خدای عز و جل (در سوره عبس آیه ۳۴-۳۶) روزی که مرد از برادرش و مادر و پدر و همسر و فرزندانش میگریزد، آگاه کن اینها کیانند؟ فرمود مقصود قابیل است که از برادرش هابیل گریزد و آنکه از مادرش گریزد موسی و آنکه از پدرش گریزد ابراهیم (ع) است و آنکه از همسرش گریزد لوطست و آنکه از پسرش گریزد نوح است که از پسرش کنعان میگریزد.

مصنف این کتاب گوید موسی از مادرش گریزد از ترس اینکه مبادا در حق او کوتاهی کرده باشد و ابراهیم همانا از پدری که او را پرورید و مشرک بود گریزد نه از پدری که او را تولید کرده بود و نامش تا رخ بود.

۹۳- ۵ تن از پیغمبران بزبان عربی سخن میگفتند

- امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد و پرسشهایی کرد در ضمن آنها عرض کرد مرا از ۵ پیغمبری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۵

که به زبان عربی سخن میگفتند آگاه کن، فرمود هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد (ص) بودند،

۹۴- ۵ تن بدترین خلق خدایند

- مردی از اهل شام گوید شنیدم پیغمبر فرمود بدترین خلق خدا ابلیس است و آن پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون که مردم را بچهار میخ میکشید و مردی از بنی اسرائیل که آنها را از دین خودشان برگردانید و مردی از این امت که نزد باب لد بر اساس کفر با او بیعت شود، این مرد شامی گوید، چون دیدم که نزد باب لد با معاویه بیعت کردند بیاد فرموده پیغمبر افتادم و بعلی (ع) پیوستم و با او بودم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۶

باب خصال ششگانه

شش خصلت است در این امت

۱- زرین جیش گوید از محمد بن حنفیه شنیدم می فرمود در ما خاندان شش خصلت است

- که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس پس از ما نخواهد بود. از ماست محمد (ص) سید رسولان و علی (ع) سید اوصیاء و حمزه سید شهداء و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال زینب شده و با آنها در بهشت پرواز می کند هر جا بخواهد و مهدی این امت آنکه عیسی بن مریم دنبالش نماز میخواند.

۲- در زنا شش خصلت است

- رسول خدا فرمود ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت است سه در دنیا و ۳ در آخرت آن ۳ که در دنیا است خرمی را میبرد، پریشانی و تنگدستی را می آورد و عمر را کوتاه میکند و آن سه که در آخرتست خشم خدا و بدی در حساب و جاوید ماندن در آتش دوزخ است، سپس پیغمبر فرمود هوای نفسشان بر آنها جلوه‌ای داد که خدا بر آنها خشم کرد و در عذاب مخلد شدند در روایت دیگر پیغمبر بعلی (ع) فرمود آن سه خصلت دنیوی زنا اینست که خرمی را ببرد و در نابودی شتاب کند و روزی را ببرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۷

۳- گفتار پیغمبر که شش چیز را برای من عهده دار شوید تا من بهشت را برای شما عهده دار شوم

- پیغمبر (ص) فرمود برای من ۶ چیز را عهده دار شوید تا برای شما بهشت را عهده دار شوم چون خبرگزاری کنید دروغ نگوئید و چون وعده دهید تخلف نکنید و چون امانتی پذیرفتید خیانت نکنید، چشمان خود را برهم نهدید و خود را از نامحرم نگهدارید و دست و زبان خود را از آزار مردم باز دارید.

۴- ۶ خصلت است که هر کس بجا آورد وارد بهشت شود

- ابا امامه گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود ای مردم پس از من پیغمبری نیست و دنبال شما امت دیگری نیست هلا پروردگار خود را بپرستید، نماز پنجگانه را بخوانید. ماه رمضان خود را روزه دارید، خانه خدای خود را حج گزارید، زکاء مال خود را بخشنودی بدهید، امامان خود را فرمان برداری کنید تا بهشت پروردگار خود بروید.

(۵-) ۶ پیغمبرند که هر کدام دو نام دارند

- امام یکم در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد و پرسشهایی کرد در ضمن پرسید که مرا از ۶ پیغمبر که هر کدام دو نام داشتند آگاه کن، فرمود یوشع بن نون که ذو الکفل بود و یعقوب که اسرائیل بود و خضر که ملیقا بود و یونس که ذو النون بود و عیسی که مسیح بود و محمد که احمد بود ص.

(۶-) ۶ شش چیز بود که در رحم مادر جا نداشتند

- امام سوم میفرماید: علی بن ابی طالب (ع) در کوفه بود که مردی از اهل شام خدمت او آمد و پرسشهایی از او کرد در ضمن گفت مرا از شش چیز آگاه کن که در رحم جا نگرفتند؟ فرمود آدم بود و حواء و کبش ابراهیم: عصای موسی، ناقه صالح، شب پره‌ای که عیسی بن مریم از گل ساخت و بقدرت خدای عز و جل زنده شد و پرید

، خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۸

(۷-) ۶ خصلت است که مؤمن پس از مرگ هم از آنها سود میبرد

- امام ششم فرمود مؤمن پس از مرگ خود از ۶ خصلت سود می‌برد فرزند نیکی که برایش آمرزش خواهد، قرآنی که از او بماند و تلاوت شود، چاه آبی که کنده، درختی که کاشته، آبی که وقف کرده کردار نیکی که رواج داده و پس از مرگش از او پیروی می‌شود.

۸- بر در بهشت ۶ کلمه نوشته است

- رسول خدا فرمود مرا بهشت بردند و دیدم بر در آن نوشته شده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ محمد دوست خداست علی ولی خداست فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده خدایند، و لعنت خدا بر دشمنانشان.

(۹-) ۶ خصلت از مردانگی است

- رسول خدا فرمود ۶ خصلت از مردانگی است، سه در وطن و سه در سفر آن سه که در وطن است، خواندن قرآن؛ آباد کردن مساجد خدا و برادر و رفیق گرفتن برای خشنودی خدای عز و جل و اما آنچه در سفر است بخشیدن توشه برفیقان و خوش خلقی و شوخی بدون اینکه گناهی مرتکب شود.

۱۰- خمس را باید شش قسمت کرد

- زکریا بن مالک جعفری گوید از امام ششم «ع» از تفسیر گفته خدا (در سوره انفال آیه ۳۱) بدانید که هر چه غنیمت بردید خمسش از خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و فقیران و درماندگان از راهست پرسیدم فرمود سهم خدا از رسولست که هر جا خواهد مصرف کند و سهم خمس رسول از خویشان اوست با سهم خود خویشان و مقصود از خویشان، خویشان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۹

پیغمبر است و اما یتیمان یتیمان خاندان پیغمبر است این چهار سهم بالخصوص در خاندان پیغمبر است ولی سهم مساکین و ابن سبیل را تو می‌دانی که ما صدقه نمیخوریم و صدقه بر ما حلال نیست صدقه حق مساکین و ابن سبیل است.

شرح

مقصود اینست که سهم مساکین و ابن سبیل خمس هم متعلق بساداتست زیرا که مراعات فقیر و ابن سبیل امری لازمست و باید برای رفع حاجت آنها محل بودجه‌ای اعتبار شود و چون سهمی که از صدقه برای آنها منظور شده بر سادات حرامست بجای آن در خمس سهم مخصوصی که باین عنوان تعیین شده متعلق بسادات می‌شود،

۱۱- شش چیز است که بندگان را در آن اختیاری و صنعی نیست

- امام ششم فرمود ۶ چیز است که بندگان را در آنها اختیار و صنعی نیست، شناسائی، نادانی، خشنودی، خشم، خواب، بیداری.

شرح مقصود از اینکه بنده در اینها اختیاری ندارد اینست که برای اینها اسباب مخصوصی است که هر وقت اسباب آنها فراهم شد محقق میشوند و بدون آن اسباب کسی نمی‌تواند آنها را برای خود ایجاد کند یا مقصود اینست که از جانب خداوند مقرراتی در این امور هست که بنده وظیفه دارد این امور را روی آن مقررات الهی انجام کند مثل اینکه از راهی که خدا معین کرده و آن تعلیمات انبیاء است تحصیل معرفت نماید و چیزهایی را که خدا خواسته بدان راضی باشد و از آنچه خدا نهی کرده خشمگین شود.

۱۲- خداوند شش طائفه را به شش خصلت عذاب کند

- امام یکم فرمود خدا ۶ طائفه را به شش خصلت عذاب کند عرب را بواسطه تعصب و نژادپرستی، خان‌ها و دهدارها را برای تکبر و بزرگ منشی، امیران و فرماندهان را به ستمکردن و فقها را به حسد و بازرگانان را بخیان و ده‌نشینان را بنادانی.

۱۳- شش خصلت در مؤمن نیست

- حارث بن مغیره نضری گوید از امام ششم شنیدم میفرمود ۶ خصلت در مؤمن نباشد عسرت و ناشناسی و لجبازی و دروغ و حسد و ستمکاری.

شرح

مقصود از عسرت و ناشناسی اینست که در برابر برادران دینی خود خلق تنگ و بحیل باشد و از کمک و همراهی بآنها دریغ کند و از اظهار آشنائی و پذیرائی واردین و حاجتمندان خود داری نماید.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۰

۱۴- بخشش کس نباید سلام کرد

- امام ششم از گفته پدرانش (ع) فرمود بخشش کس سلام ندهند یهودی، گبر، مسیحی، مردیکه مشغول حاجت است یا بر سفره شراب نشسته و بر شاعری که بزندهای عقیفه و آبرومند ناسزا میگوید و نسبت عمل بد می‌دهد و بر کسانی که بدشنام دادن بر مادر یک دیگر خوش مزکی و شوخی میکنند و مسرور میشوند.

۱۵- (۶) چیز عجیبند

امام ششم فرمود که سلمان رحمه الله علیه میگفت از ۶ چیز عجبم که سه تای آنها مرا میگریانند و سه دیگر می‌خندانند و اما آن سه که مرا میگریانند جدائی از دوستانست و دوستان من محمد (ص) است و طرفداران آن حضرت و هراس از مرگ و قیامت و ایستادن پیش خدای عز و جل برای حساب و اما آن سه که مرا می‌خندانند حال کسی که دنیا را می‌طلبد و مرگ در دنبال او است و حال غافل که دیده‌بانان او را می‌نگرند و حال کسی که دل و دهان را پر از خنده میکند و نمیداند خدا از او خشنود است یا بر او خشمگین است.

۱۶- از کشتن ۶ حیوان قدغن شده

- داود بن کثیر رقی گوید در این میانه که ما نزد امام ششم (ع) نشستیم بودیم ناگاه مردی که یک پرستوک سر بریده‌ای در دست داشت بر ما گذشت؛ امام ششم برجست تا آن را از دستش گرفت و بزمین زد و فرمود عالم شما این دستور را بشما داده یا فقیه شما؟ پدرم از جدم بمن خبر داده که رسول خدا از کشتن ۶ حیوان قدغن کرده، زنبور عسل و مورچه و قورباغه و جغد و هدهد و پرستوک اما زنبور عسل برای آنکه گیاه پاکیزه و خوش بو میخورد و عسل پاکیزه میسازد و همانیست که خدای عز و جل باو وحی کرده با اینکه نه از جن است و نه از انس اما مورچه برای آنکه مردم در عهد حضرت سلیمان بخشکالی و قحط گرفتار شدند و برای دعای باران بصحرا بیرون رفتند ناگاه دیدند یک مورچه‌ای روی دو پای خود ایستاده و دستها به آسمان بلند کرده و میگوید بار خدایا ما هم از آفریدگان تو هستیم و بفضل تو محتاجیم ما را از نزد خود روزی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۱

ده و بگناه بی‌خردان از فرزندان آدم ما را مؤاخذه مکن، سلیمان فرمود برگردید بخانه‌های خودتان که خداوند بدعای دیگران بشما باران می‌دهد، اما قورباغه چون آتش بابراهیم افروختند همه جانداران زمین بخدا شکایت کردند و اجازه خواستند که آب

بر آن آتش بریزند خدا بهیچ کدام اجازه نداد مگر بقورباغه که برای این کار دو سوم تنش سوخت و یکسوم آن بجا ماند اما هدهد راهنمای سلیمان شد بکشور بلقیس، اما جغد یک ماه رهنمای حضرت آدم شد از کوه سرانندیب بشهرستان جده، اما پرستوک از غم آن ستمهائی که مردم ستمکار بما خانواده کردند همیشه در آسمان میچرخد و ذکرش تلاوت سوره حمد است نمی‌بینید که در پایان خواندنش و لا الضالین می‌گوید.

۱۷- خدای عز و جل ۶ خصلت را برای پیغمبر و اوصیاء از فرزندان او و پیروان آنها بد دانسته

- امام ششم فرماید که پیغمبر فرمود خدا ۶ خصلت را برای من بد داشت و من برای وصیان از فرزندان خود و پیروانشان بد داشتم، بازی در حال نماز و جماع در حال روزه، منت نهادن پس از دادن صدقه، جنب در مسجد رفتن، در میان خانه‌های مردم سر کشیدن؛ در میان گورها خندیدن.

۱۸- دین آسان محمدی شش خصلت دارد

یونس گوید امام ششم فرمود از خدا بترسید و برسولش بگروید گوید عرض کردم بخدا و رسولش ایمان داریم فرمود دین آسان محمدی ۶ خصلت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۲

است بپا داشتن نماز، پرداختن زکاة، روزه ماه رمضان، حج خانه کعبه، فرمانبرداری از امام، ادای حقوق مؤمن، هر که حق مؤمنی را حبس کند در روز قیامت پانصد سال او را سر دو پا نگهدارند تا از عرق او رودخانه‌ها روان گردد، سپس منادی از جانب خدا ندا کند این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده و فرمود تا چهل سال سرزنش شود. سپس فرمان شود او را به آتش دوزخ برند.

۱۹- شش طائفه نجیب نباشند

- امام ششم فرمود ۶ کس نجیب نباشند. سندی، زنجی، ترکی، کردی، خوزستانی، خانواده‌های اصلی ری.

شرح- منظور از این طوائف افرادی است که در موقع صدور روایت اسیر مسلمانان شده بودند و کنیزان آنها را برای خود می‌گرفتند میفرماید از آنها فرزند نخواهید که فرزند خوب نمی‌آورند.

۲۰- در شش مورد عزل شوهر از زن رواست

- یعقوب جعفری گوید از امام هفتم شنیدم می‌فرمود در شش مورد عزل (بیرون ریختن نطفه از فرج) عیب ندارد، اول زنی که بطور یقین میدانی نمی‌زاید، دوم پیره زنی که از زائیدن افتاده، سوم زن سلیطه چهارم زن بی‌شرم بی‌آبرو پنجم زنی که فرزند خود را ضایع میکند و شیر نمی‌دهد و درست تربیت نمیکند ششم کنیز.

۲۱- احتکار در شش چیز است

- رسول خدا فرمود احتکار در ۶ چیز است در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و زیت.

شرح

احتکار انبار کردن این اجناس است بقصد اینکه گران فروش رود چون اینها خوار بار مردمست و برای زندگانی بآنها محتاجند و حد احتکار در ارزانی تا چهل روز است و در موقع گرانی تا سه روز.

۲۲- از ۶ چیز باید بخدا پناه برد

- امام ششم فرمود رسول خدا در هر روزی از ۶ چیز پناه بخدا میبرد. از بدی و شرک و حمیت یعنی تعصب بی جا و غضب و ستم و حسد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۳

۲۳- شش چیز از سحت است

امام یکم فرمود سحت بهای مردار و بهای سگ و بهای شراب و مزد زنا دهنده و رشوه گرفتن در قضاوت و مزد کاهنست.

شرح

سحت مال حرامست و مقصود از کاهن کسی است که غیبگوئی میکند و مزد میگیرد مانند فال بین و کف بین و رمال و امثال آنان عمار بن مروان گوید امام ششم فرمود سحت انواع بسیاری دارد یکی مالی است که از کارمندان حاکمهای ستمکار بدست آید یکی از آنها مزدیست که قاضیان برای قضاوت میگیرند و مزدی که فاحشه‌ها برای زنا میگیرند و بهای شراب و بهای می خرما که مست‌کننده باشد و ربا بعد از علم بحرمت آن اما ای عمار رشوه گرفتن در حکم کفر به خدای بزرگ و رسول او است.

۲۴- اول موجب گناهکاری نزد خدا دوستی شش چیز است

- امام ششم فرماید اول سبب گناه‌ورزیدن بخدا حب ۶ چیز است حب دنیا، حب ریاست، حب خوراک، حب زنان، حب خواب، حب آسایش،

۲۵- چهار پا ۶ حق بصاحب خود دارد

- رسول خدا (ص) فرمود چهار پا ۶ حق به صاحب خود دارد، چون بمنزل رسید اول او را خوراک بدهد و هر کجا بآب میگذرد او را سر آب ببرد، بروی او چیزی نزند زیرا خدا را تسبیح میکند در غیر منطقه جهاد در راه حق بر پشت او درنگ نکند یعنی هر وقت راه نمی‌رود از او پیاده شود، بیش از توانائیش بر او بار ننهد، بیش از تاب و توانش او را راه نبرد.

۲۶- بخش کس سزاوار نیست سلام داد، ۶ کس شایسته پیشنهادی نیستند ۶ چیز در این امت از اخلاق قوم لوط است

- اصبح بن نباته گوید از امام یکم شنیدم میفرمود، ۶

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۴

کس شایسته سلام نیستند، شش کس شایسته پیشنهادی نیستند، شش عمل در این امت از اخلاق قوم لوطند آنانی که شایسته سلام نیستند. یهودند و نصاری و نردبازان و شطرنج بازان و می‌خواران و تار زنان و طنبور زنان، کسانی که بدشنام دادن بمادرهای یک دیگر خوشمزگی و شادمانی میکنند و شاعران، آنها که شایسته پیشنهادی نیستند، زنا زاده و مرتد از دین و عربی که بعد از کوچ بشهرستان اسلام دوباره بیابان گرد شده و می‌خوار و کسی که برای خلاف شرعی حد خورده و کسی که نبریده است، آن کارها که اخلاق قوم لوطند مهره بازی، تلنگر، جویدن سقر، دامن کبر کشیدن بزمین، دکمه‌های قبا و پیراهن باز گذاشتن.

۲۷- تفسیر کلماتی که آنها اصل الفباء هستند

- امام یکم فرماید عثمان عرضکرد یا رسول الله تفسیر ابجد چیست؟ رسول خدا فرمود تفسیر ابجد را یاد بگیرید که عجبها در آنست، وای به دانشمندی که تفسیر ابجد را نداند عرض شد یا رسول الله معنی ابجد چیست؟ فرمود الف نعمت‌های خدا است و حرفی است از نامهای او بآ بهجت و نشاط خداست، جیم بهشت خداست و جمال او است دال دین خداست.

هوز هاء فرودگاه دوزخ است وای بر کسی که در آتش فرو افتد و وای بر اهل دوزخ، زاء زاویه‌ایست در دوزخ از آن به خدا پناه میبریم یعنی آنچه در زاویه‌های دوزخ است.

حطی حاء ریختن گناهانست از آمرزش خواهان در شب قدر که جبرئیل با فرشتگان تا دمیدن سپیده می‌آیند. طاء طوبی و خوش سرانجامی آنها است طوبی درختی است که خدا با دست خود آن را کاشته و از روح خود در آن دمیده و از پشت دیوار بهشت شاخه‌های آن نمایانست زیور و جامه‌های زیبا و میوه‌های آویخته تا برابر دهان بهشتیان ببار آورد یا نیروی خداست بر آفریده‌های خود که پاک و برتر است از آنچه مشرکان گویند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۵

کلمن کاف در کلام خدا تغییر و انحرافی نیست و جز حضرت او پشتیبانی نمی‌یابی. لام رفت و آمد اهل بهشت است برای دیدن و زنده باد گفتن و سلام کردن بیکدیگر و سرزنش کردن دوزخیانست همدیگر را.

میم سلطنت خداست که زوالی ندارد و همیشه بودن خداست که پایانی ندارد. نون نونست و قلم و آنچه مینگارند قلم قلمیست از نور و کتابی است از نور در لوح محفوظ که فرشتگان مقرب بر آن حاضر و گواهند و همان خدای یکتا گواه آنست و گواهی خدا برای آن بس است.

سعفص صاد پیمانهای به پیمانهای یعنی پایپای است و بهمان دست که میدهی میگیری و آنچه میکاری میدروی خدا برای بندگان ستمی نمیخواهد.

قرشت مردم را جمع آری و زنده میکند و در عرصه قیامت وامیدارد و بدرستی میان آنها حکم میکند و در دادگاه خدا ستمی بر آنها نمیشود، من آنچه در معنی ابجد و تفسیر حروف الف باء روایت دارم در کتاب معانی الاخبار ضبط کرده‌ام.

۲۸- دیوانه کسی است که شش خصلت در او باشد

- امام یکم فرمود رسول خدا بر جمعی گذشت و فرمود برای چه گرد هم فراهم شدید؟ عرضکردند یا رسول الله این دیوانه‌ایست که غش میکند و ما بر گرد او جمع شدیم، فرمود این دیوانه نیست بلکه بیمار است، سپس فرمود شما را از دیوانه حقیقی آگاه نکنم؟ عرضکردند چرا یا رسول الله، فرمود دیوانه آنست که از روی تکبر راه می‌رود و با گوشه چشمش نگاه میکند و شانه‌های خود را از سر بزرگی می‌جانباند و با آنکه گناه خدا را می‌ورزد آرزوی بهشت از خدا دارد، از شرش آسوده نیستند و بخیرش امیدی نیست اینست دیوانه ولی این بیمار و گرفتار است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۶

۲۹- در آغاز ۶ نماز توجه مستحب مؤکد است

پدرم در رساله خود نوشته است که توجه سنت است در شش نماز، رکعت اول نماز شب، یک رکعت وتر، رکعت اول نافله ظهر؛ رکعت اول نماز احرام، رکعت اول نافله‌های مغرب، رکعت اول نماز واجب.

شرح مقصود از توجه اینست که هفت تکبیر برای دخول در نماز بگویند و دعاهائی که پیش از آنها و بعد از آنها و در میان آنها وارد شده بخواند، مخصوصا این دعا را که دعای توجه نامند اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلاة القائمة الخ و این آیات را بعد از تکبیر هفتم و جهت اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. تا بِذَٰلِكَ أَمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِیْنَ ما این ادعیه را در جلد دوم فروع دین و نصوص احکام فقه فارسی با مدارک در باب کیفیت نماز بطور تفصیل نقل کردیم هر که میخواهد بآن جا رجوع کند.

۳۰- از تن شهید شش نوع جامه را میکنند و با جامه‌های دیگرش بخاک می‌سپارند

امام یکم فرمود پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کرامه و تبان را از تن شهید در آورند مگر آنکه تنبانش خون آلود باشد که واگذارند و هر چه بند و گره و تکمه دارد بگشایند و بخاکش سپارند.

۳۱- مردم شش فرقه‌اند

امام ششم فرمود مردم شش فرقه‌اند مستضعف مؤلف، مرجی، مفر بگناه خود، ناصبی، مؤمن.

شرح

مستضعف آنست که عقلش ضعیف است و نمیتواند اصول و عقائد دین را از روی منطق و برهان بفهمد و دین داری او روی عرف و عادتست.

مؤلف - بفتح لام و تشدید آنست که برای استفاده دنیوی و بهره مادی دین را پذیرفته باشد، مرجی آنست که ثبات و استقامتی در دین ندارد و مزاج دینی او ملون است و عاقبت کارش با خداست، ناصبی آنست که اظهار دشمنی با امامان بر حق و خاندان پیغمبر میکند.

۳۲- هر کس شخصی را دوست دارد شش خصلت با او روا ندارد

امام ششم فرمود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۷

حارث اعور بامیر المؤمنین اظهار داشت که یا امیر المؤمنین من بخدا شما را دوست میدارم، آن حضرت باو فرمود ای حارث چون مرا دوست میداری با من طرفیت و خصومت مکن، با من بازی مکن، بر من پیشدستی مکن، با من شوخی مکن، قصد خوار کردن مرا مکن، با من مرافعه مکن، و در مقام برتری بر من نباش.

شرح

مقصود اینست که این کارها را با دوست نباید کرد زیرا بعضی از آنها با دعوی دوستی موافقت ندارند و بعضی دوستی را سست میکند و کم از کم میبرد.

۳۳- خدای عز و جل یک انگشتر بحضرت ابراهیم فرو فرستاد که در آن شش کلمه بود- و ابراهیم آن را در انگشت کرد و آتش بر او گلستان شد.

حسین بن خالد گوید بامام هفتم عرض کردم نقش خاتم آدم (ع) چه بود؟ فرمود لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ آن خاتم را آدم از بهشت با خود آورده بود؛ و چون نوح (ع) در کشتی سوار شد خدا باو وحی کرد که ای نوح اگر از غرق شدن میترسی هزار بار مرا بیگانگی بخوان و از من نجات بخواه من تو را و همراهانت را که بتو ایمان دارند از غرق نجات میدهم، فرمود چون نوح و همراهانش در کشتی جا گرفتند باد سختی وزید و نوح از غرق کشتی ترسید و باو فرصت نداد که هزار بار لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، بزبان سریانی گفت هلولیا الفا الفا یا هاریا یا ماریا اتقن اضطراب فرو نشست و طناب شراع آرام شد و کشتی روان گردید نوح گفت کلامی که مرا از غرق نجات داد نباید از دست بدهم در خاتم خود نقش کرد لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هزار بار پروردگارا مرا اصلاح کن، خاتم سلیمان بن داود این بود: پاکست خدائی که با کلمات خود جن را مهار کرده چون حضرت ابراهیم را در منجنیق گذاشتند که به آتش بیندازند جبرئیل خشمناک شد، خدا باو وحی کرد ای جبرئیل برای چه خشمناک شدی؟

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۸

عرض کرد پروردگارا ابراهیم خلیل تو است و در روی زمین جز او کسی تو را نمیپرستد، دشمن خودت و او را بر وی مسلط کردی، خدا باو وحی کرد خاموش باش: بنده‌ای شتاب میکند که چون تو میترسد کار از دست برود لیکن من زمام کار را در دست دارم ابراهیم بنده منست هر آن بخواهم او را نجات میدهم دل جبرئیل آرام شد و رو بابراهیم کرد و گفت نیازی داری؟ فرمود بتو نه، در این وقت خدا خاتمی بوی فرستاد که ۶ جمله بر آن نقش بود؛ نیست معبودی جز خدا، محمد رسول خدا است حرکت و نیروئی نیست جز بخدا، کار خود را بخدا واگذارم، بخدا اعتماد کردم، خدا مرا بس است خدا باو وحی کرد که این خاتم را در دست کن که من آتش را بر تو گلستان میکنم.

۳۴- خدا شیعه را از شش خصلت معاف داشته.

امام ششم فرمود به درستی که خدای عز و جل شیعیان ما را از ۶ خصلت معاف کرده از دیوانگی و خوره و پیسی و ابنه و از اینکه زنا زاده بوجود آورند و از اینکه دست گدائی بمردم دراز کنند.

مفضل بن عمر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود هلا خدا شیعیان ما را از ۶ بدی در پناه خود گرفته از اینکه چون کلاغ طمع ورزند و چون سگ زوزه کشند و ملوط گردند یا زنا زاده باشند یا زنا زاده بار آورند یا بر در خانه مردم گدائی کنند.

۳۵- امیر المؤمنین بشش خصلت با مردم مسابقه کرد و بر آنها سبقت جست

علی بن ابی طالب «ع» فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و دیگران از صحابه بجستجوی پیغمبر بدر خانه ام سلمه آمدند و من بر در خانه نشسته بودم سراغ آن حضرت را از من گرفتند، گفتم همین الساعه بیرون می‌آید درنگی نشد که بیرون تشریف آورد و دست مبارک به پشت من زد و فرمود نمیری ای پسر ابی طالب تو بعد از من در شش خصلت با مردم مسابقه میکنی و بر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۹

آنها غالب میشوی، در قریش هیچ کدام از آنها نیست تو اول همه ایمان آوردی بخدا در فرمان خدا استوارتر از همه بودی بعهد خدا وفاکننده‌تر بودی از همه برعیت مهربان تری از همه بحکم قضاوت داناتری از همه برابری را در تقسیم اموال و حقوق بهتر مراعات میکنی و نزد خدا از همه بهتری.

ابو احمد جعفر بن محمد بن عبد الله بن موسی گوید پدرم (امام هفتم) از پدرش جعفر بن محمد (ع) چنین حدیثی برای من روایت کرد (مقصود از پدر جد است)

۳۶- شش کسند که دعایشان مستجاب نشود

نوف گوید یک شب نزد امیر المؤمنین بسر کردم آن حضرت همه شب را نماز میخواند و ساعت بساعت بیرون می آمد و آسمان نگاه میکرد و قرآن میخواند گوید چون پاسی از شب گذشت بمن برخورد و فرمود ای نوف خوابی یا بیدار عرض کردم بیدارم و شما را مینگرم یا امیر المؤمنین فرمود ای نوف خوشا بحال کسانی که از دنیا چشم پوشیدند و بآخرت دل بستند، آنان زمین را زیر انداز خود کرده اند و خاکش را رختخواب خود گسترده اند و آبش را بجای عطر بکار میبرند قرآن ورد آنها است و دعاء شیوه آنها بروش عیسی بن مریم دنیا را از خود بریده اند، خداوند بعیسی بن مریم وحی فرستاد بزرگان بنی اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دستهایی تابناک به آنها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات من مشغول الذمه باشد، ای نوف مبادا گمرکچی یا عضو شهربانی یا کدخدا یا طنبور زن یا طبل زن باشی، زیرا پیغمبر خدا شبی بیرون آمد و با آسمان نگریست و فرمود اکنون ساعتی است که دعای هیچ کس رد ندارد مگر دعای کدخدا یا دعای شاعر یا دعای گمرکچی یا آژان یا طنبور زن یا طبل زن.

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۰۰

۳۷- ۶ طائفه لعنت شده اند

- امام چهارم فرمود که رسول خدا فرمود خدا و من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای ۶ طائفه را لعن کرده اند، آنکه بر کتاب خدا بیفزاید آنکه قضا و قدر خدا را دروغ بداند، آنکه سنت و روش مرا وانهد: آنکه احترام خاندان مرا هتک کند، آنکه بزور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار کند و آنان که خدا خوارشان کرده عزیز کند آنکه غنیمت بیت المال مسلمانان را بخود اختصاص دهد و آن را حلال کند.

۳۸- کمال مرد بشش چیز است

- ابو الفضل محمد بن احمد کاتب نیشابوری بسند خود روایت کرده که امام یکم فرمود کمال مرد بشش خصلت است بدو کوچکتر و دو بزرگتر و دو نافذتر دو کوچک ترش دل و زبان است که با دل مبارزه میکند و با زبان بیان مقاصد مینماید، دو بزرگترش خرد و همت او است، دو نافذتر متعلقات او از دارائی و زیبایی اوست.

۳۹- مردم ۶ طبقه اند

- جعفر بن محمد بن سرور برای ما حدیث کرد گفت محمد بن جعفر بن بطه ما را حدیث کرد گفت احمد بن ابی عبد الله برقی از گفته پدرش حدیث را بزراره بن اوفی رسانید که گفت حضور امام چهارم رسیدم، بمن فرمود ای زراره؛ مردم در زمان ما شش طبقه اند شیر، گرگ، روبه، سگ خوک، گوسفند، پادشاهان چون شیرند که هر کدام آنها میخواهند غالب باشند و مغلوب نگردند، بزرگانان شما گرگند هنگامی که میخرند بدی کالا را میگویند و چون میفروشند از آن تمجید میکنند روبه آن کسانی که بنام دین نان میخورند و آنچه را بزبان شرح میدهند در دل خود قبول ندارند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۱

سگان مردمان بدزبان و فحاشند که چون سگ با زبان خود مردم را می‌گزند و مردم از ترس نیش زبان آنها را احترام میکنند. خوک آنانند که طبع و خوی زنان دارند و بهر هرزگی و ننگی خوانده شوند می‌پذیرند.

گوسفند مؤمنان رنج کشند که موی آنها را می‌برند و گوشت آنها را می‌خورند و استخوانشان را خرد میکنند، چه کند گوسفندی میان چنگال شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک؟؟!

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۲

فهرست ذکر اسامی اساتید شیخ صدوق علیه الرحمه

که در نسخه اصلی کتاب رعایت شده با مراعات عدم تکرار از ابواب ششگانه جلد اول

/ باب اول /

۱ ابو العباس طالقانی

۲ ابیه «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه شیخ طوسی او را از رجال اجازه خویش شمرده و در باره او گفته ثقه است و تصنیفاتی دارد.

نجاشی گفته است در زمان خود شیخ و پیشوا و فقیه و ثقه محدثین قم بود و بعراق مسافرت کرد و بحضور حسین بن روح «نائب خاص امام زمان عج» رسید و مسائلی از او پرسید سپس بوسیله علی بن جعفر بن اسود به او نامه‌ای نوشت و درخواست که رقعہ او را خدمت حضرت صاحب الزمان برساند و در آن درخواست کرده بود فرزندی را جوابش به این مضمون صادر شد که برای تو دعا کردیم و بزودی دارای دو فرزند ذکور صالح خواهی شد سپس از کنیزش ابو جعفر و ابو عبد الله متولد شدند

۳ محمد بن حسن بن احمد بن الولید شیخ طوسی در باره او گفته است جلیل القدر و بصیر بفقہ و ثقه بود صدوق گفته است هر روایتی را که او صحیح نمی‌دانست نزد ما متروک میشد و از اعتبار می‌افتاد.

۴ احمد بن محمد بن یحیی العطار - مورد اختلاف است و جمعی از علمای بزرگ او را ثقه دانسته‌اند.

۵ محمد بن موسی المتوکل - از خلاصه علامه نقل شده است که ثقه بوده و شیخ صدوق بسیار روایت از او نقل کرده.

۶ سلیمان بن احمد بن ایوب البلخی - مذکور نیست.

۷ محمد بن علی ماجیلویه - چند نفر از علمای رجال او را توثیق کرده‌اند.

۸ جعفر بن علی بن الحسن بن علی الکرخی - بعنوان کرخی مذکور نیست.

۹ حمزه بن محمد بن احمد العلوی - در رجال بعنوان استادی صدوق او را مورد اعتماد شناخته‌اند.

۱۰ حسین بن احمد بن ادريس - مورد اعتماد صدوق بوده و ممدوح است.

۱۱ ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن اسد الاسدی

۱۲ ابو محمد بن جعفر البندار الفرقانی بفرغانه

۱۳ ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد الاسواری

۱۴ ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس

۱۵ محمد بن الحافظ البغدادی

«باب دوم»

۱۶ احمد بن هارون القاضي - در رجال بجای قاضی فامی لقب دارد و از نظر اعتماد صدوق او را مدح کرده‌اند.

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۳

۱۷ ابو جعفر بن مسرور

۱۸ جعفر بن علی الکوفی

۱۹ خلیل بن احمد السحری

۲۰ احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم - شیخ طوسی گفته است او را درک نکرده‌ام ولی شیخ صدوق از او روایت بسیاری دارد با رضی الله عنه

۲۱ ابو محمد عمار بن الحسین الأسروشی - عمار بن اسحاق اسروشی بعنوان روایت شیخ صدوق در رجال مذکور است.

۲۲ ابو محمد عبدوس بسمرقند مجهول الحال است.

۲۳ احمد بن الحسن القطان - شیخ صدوق او را استاد بزرگوار اصحاب حدیث دانسته که در ری سکونت داشته.

۲۴ محمد بن علی البشار القزوینی - او را بعنوان روایت صدوق از او با جمله رضی الله عنه ممدوح شناخته‌اند.

۲۵ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری - مورد اختلاف است و جمعی او را ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند.

۲۶ علی بن الحسین السعدآبادی - حدیث او را در احادیث حسن شمرده‌اند.

۲۷ حسن بن عبد الله بن سعید العسکری.

۲۸ علی بن محمد بن الحسن القزوینی

۲۹ احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی - از خلاصه علامه علیه الرحمه نقل شده که مرد موثق و دیندار فاضلی بوده است.

۳۰ محمد بن احمد بن ابو عبد الله القضاعی - او را ثقه شمرده‌اند و صاحب کرامت دانسته و مدح مهمی از او شده است.

۳۱ ابو القاسم عبد الله بن احمد الفقیه فیما اجازنی ببلخ

۳۲ ابو منصور احمد بن ابراهیم السلمی

۳۳ ابو محمد بن الحسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن ابی طالب

۳۴ ابو الحسن محمد بن علی بن الشاه

۳۵ - حسن بن محمد السکونی المزکی بالكوفه سنة ۳۵۴

«باب سوم»

۳۶ ابو سعید محمد بن فضل المذکر

۳۷ محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس اللیثی

۳۸ ابو علی حسن بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن العطار ببلخ

۳۹ ابو الحسن بن محمد بن عمرو بن علی البصری

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۴

۴۰ ابو احمد القاسم بن محمد السراج الهمدانی بهمدان

۴۱ مظفر بن جعفر بن مظفر العلوی السمرقندی - از اساتید شیخ صدوق است و از او بسیار روایت نقل کرده است.

۴۲ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب

۴۳ محمد بن عمر الحافظ البغدادی المعروف بجعابی - نجاشی گفته از حفاظ حدیث و بزرگان اهل علم است و تالیفات مهمی

داشته.

۴۴ محمد بن علی بن اسماعیل

۴۵ ابو علی الحسن بن علی بن محمد العطار

۴۶ محمد بن احمد السنانی کنیه‌اش ابو عیسی است و در شهر ری وطن گزیده بود و نسبت او بمحمد بن سنان میرسد.

۴۷ ابو منصور احمد بن ابراهیم الجوزی

۴۸ احمد بن الصقر الصائغ

۴۹ علی بن احمد بن عبد الله البرقی - در نزد شیخ صدوق مورد اعتماد بوده و روایات بسیاری از او نقل کرده است.

۵۰ سعید بن عبد الله

۵۱ احمد بن محمد بن الهیثم العجلی - او را از اساتید شیخ صدوق شناخته و مورد وثوق دانسته‌اند.

«باب چهارم»

۵۲ ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم السرخسی بسرخس

۵۳ ابو احمد الحسن بن عبد الله

۵۴ ابو بکر محمد بن اسماعیل

۵۵ علی بن الحسین بن سفیان بن حارث بن ابراهیم الهمدانی بمنزله بالكوفه

۵۶ احمد بن محمد بن اسحق الدینوری

۵۷ علی بن احمد بن موسی از مشایخ اجازه و مورد وثوق است

۵۸ ابو عبد الله الحسین بن احمد الاثنانی العدل ببلخ

۵۹ محمد بن عبد الرحمن المقرئ الاسترابادی

«باب پنجم»

۶۰ ابو الفضل تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی الحیری

۶۱ اسماعیل بن منصور بن احمد القصار بفرغانه

۶۲ عبد الله بن النضر بن سمعان التميمي

۶۳ ابو الحسن بن فضل بن عباس البغدادي

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲

خصال شیخ صدوق جلد دوم

[پیشگفتار]

شاهکار جلد - ۲ - نظر این کتاب

خوانندگان محترم این کتاب، شما هر چند ساده و سطحی جلد ۱ این کتاب را خوانده باشید پی باین نکته بردید که این کتاب گنجینه اخلاق پاک است، این کتاب بهترین دستورات حکمت عالیه عملی اسلام را در بردارد و از سر چشمه زلال تعلیمات اسلامی که خاندان پیغمبر و امامان پاک و معصومند بزرگترین دستورات اخلاقی را با سندی محکم و بیانی رسا تعلیم میدهد شما اگر قدری با تأمل این کتاب را مطالعه کرده باشید اکنون یک دانشمند اخلاقی بزرگی هستید و در ضمن دانستن نکات برجسته اخلاقی مطالب متنوعه دیگری هم دریافتید نکات برجسته تاریخ اسلام، دستورات بهداشت، عقیده‌های درست و بسیاری از احکام و آداب اسلامی را فرا گرفته‌اید.

اگر دستورات بزرگ آن را بکار بسته باشید و بطور عملی و پراتیک از این کتاب استفاده کرده‌اید اکنون یک مسلمان پاک و وجدان و باطن تابناکی دارید و در پرتو صفای خاطر خود حقایق بسیاری راجع بدین و اسلام فهمیده و خواهید فهمید و اکنون آماده هستید که موضوعات مهم و شاهکار قسم سوم کتاب را که از نظر اهمیت آن در چاپ اول جلد جداگانه‌ای قرار دادیم دریابید. در این قسم علاوه بر مطالب متنوع و شیرین بسیار، سه موضوع مهم مندرج است.

۱- راجع بفضائل و کرامات و خصائص بزرگترین پیشوای اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که قبله هدایت اسلام و کعبه آمال جامعه شیعه است.

۲- حدیث شرائع الدین، یک دوره تعلیمات عالیه اسلام که پدر بزرگوار مؤلف کتاب برای وی نگاشته و برساله شرایع الدین معروف است.

۳- حدیث (اربعمائئ: چهار صد مسأله) که حضرت امیر علیه السلام در یک مجلس باصحاب بزرگوار و شاگردان آماده خود آموخته و این هم جلوه دیگری است از فضائل آن حضرت و طرز تعلیمات عالیه او و سرعت عمل در پرورش دینی و خود بزرگترین کرامت و بقول مردم بزرگترین معجزه او بشمار میرود.

ما در این مقدمه میخواهیم وارد بحث امامت بشویم، بحث امامت یکی از مباحث مهم اسلام

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳

بوده و هست، این موضوع از زمان خود پیغمبر اسلام مورد توجه بوده و پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بلافاصله مطرح گفتگو گردید و توجه جامعه اسلامی را بیشتر بخود جلب کرد در حقیقت موضوع خلافت هسته مرکزی تاریخ اسلام و اساس همه انقلابات مهم جامعه اسلامی بشمار میرود. این مسأله علاوه از آنکه یکی از مهمات مسائل اسلامی است مرکز سیاست و فعالیت جامعه اسلام بشمار میرود و صلاح و فساد اجتماع، ترقی و انحطاط جامعه از آن ناشی شده و می‌شود، کلیه تشعبات و دسته بندیها بطور مستقیم یا غیر مستقیم از آن آب خورده، فرقه‌های مختلف و متضاد اسلامی از اینجا پدید آمده، مرکز حساس و شخصیت ممتاز تاریخی این موضوع شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام است زیرا بمقتضای مذهب شیعه یگانه شخص برارنده خلافت و منتخب از جانب پیغمبر برای امامت، او بوده و نزد عموم، اقلیت مخالف که منشأ بروز تاریخ شگفت آور اسلام شده است بدور او میچرخد و دسته‌ای که در تنگنای ستم و بی‌عدالتی افتادند و معنویت دستورات اساسی اسلام را در خطر دیدند باتکاء او، بنام او قیام کردند و حفظ قانون اساسی اسلام و قرآن را از او درخواستند و بنام و تعلیمات او وابسته دیدند توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی از چند نظر است.

[علت توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی]

الف از نظر نص و تصریح و تعیین خود پیغمبر

: این نظر عقیده بسیاری از مسلمانان صدر اسلام بوده و هست و دلیل بسیاری از قرآن و گفتار پیغمبر بر آن گواه است و بیشتر گفتگوها در طول تاریخ روی این زمینه بوده، علامه حلی علیه الرحمه دلیلهای امامت علی علیه السلام را از نظر قرآن و نص اخبار و تأییدات عقلی و منطقی اسلامی تا دو هزار جمع آوری کرده و کتابی بنام الفین نگاشته که یکی از شاهکارهای تألیفات او است محکمترین ادله نص خلافت علی علیه السلام حدیث غدیر و حدیث منزله است که شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار آنها را مورد بحث قرار داده و همه شبهات مخالفین را رفع کرده، ما تحقیقات او را در ضمن مقدمه جلد گذشته نقل و ترجمه کردیم و بعلاوه نصوص و اخبار بسیاری هم در این قسم خصال در این موضوع جمع آوری شده و روایات بسیاری از طریق شیعه و غیر شیعه در آن مندرج است و کتب بسیاری در این موضوع تألیف شده و نیازی نیست که ما در این مقدمه از این نظر وارد بحث شویم.

ب- از نظر لیاقت و شایستگی مقصد

بحث از این نظر اینست که در صورتی که بقول بعضی از عامه پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و خلیفه‌ای بلفظ مبارک خود معین نکرد شایسته خلافت کیست؟

(این گفته در قرن اول اسلامی زبازند اکثریت مسلمانان بود و متصدیان خلافت اسلامی و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴

طرفداران آن در نشر آن بسیار کوشیدند تا در تاریخ عمومی اسلام مطلب مسلمی بشمار رفت) البته حکومت‌های آن روز و طرفداران ذی نفع آنها برای تبریّه و تحکیم اساس زمامداری خود جز این راهی نداشتند و چون این وضع خلافت انتخابی که روی نظر مسلمانان و تحصیل اکثریت آراء بود بدون ثبوت سکوت پیغمبر صلی الله علیه و آله اساسی نداشت و قرن‌ها هم در جامعه اسلامی بر پا بود این رأی روز بروز ثابتتر و عمومی‌تر شد از این جهت خاورشناسان اروپا که اطلاعات اسلامی آنها از مطالعه تاریخ عمومی اسلام است آن را اصل مسلمی تلقی کرده‌اند ولی امروز که مردم هشیاری ملاحظه شخصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را میکنند و شالوده تعلیمات عمومی و جاودان او را مینگرند هرگز باور نمیکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته باشد و هیچ گونه پیش بینی برای جامعه اسلامی پس از خود نکرده باشد، پیغمبر که تازه پرچمهای مخالف جزیره العرب را سرنگون کرده و دو سال بیشتر نیست که قبایل دور دست تسلیم او شده و تبعیت او را پذیرفته‌اند و در عین حال آواز مخالف از طرف یمامه و نقطه‌های دیگر بگوش او رسیده و بعلاوه نامه دعوت برای پادشاهان بزرگ دنیا چون خسرو شاهنشاه فارس و هرقل امپراطور روم نوشته است و در حقیقت کار جامعه اسلامی از نظر تنظیم و تحکیم امورات داخلی عربستان و از نظر دعوت بیگانگان تازه شروع شده اکنون مرگ او فرا رسیده بدون هیچ گونه پیش بینی رخت بر بندد و چشم از همه رنجهای خود بپوشد هرگز باور نمیشود) شایستگی علی بن ابی طالب علیه السلام برای خلافت از نظر کلیه شروط و اوضاعی که در خلیفه اسلامی بایست بوده باشد مورد اتفاق همه مسلمانان است و هر دسته‌ای اوصافی را که برای خلیفه و امام در جامعه اسلام اعتبار کرده‌اند اعتراف کرده‌اند که علی بن ابی طالب علیه السلام بحد اکمل دارای آن اوصاف بوده و جز دسته خوارج که توبه پس از حکمین را جزء شروط امامت آوردند در این موضوع مخالفی وجود ندارد از این جهت ما از این نظر هم وارد بحث نمیشویم زیرا شایستگی و لیاقت علی علیه السلام برای خلافت بلکه برتری آن حضرت بر سایرین در تاریخ اسلام روشن است و قابل انکار نیست و بحث و گفتگو در این زمینه بسیار شده و کتاب‌هایی بسیار نوشته شده و من از توضیح واضحات و تکرار خوشم نمی‌آید.

ج- از نظر اینکه اگر پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بجای آن حضرت نشسته بود و زمام امور را بدست گرفته بود و مسلمانان تمکین آن حضرت شده بودند چه میشد؟

بحث در این موضوع هم جز تأسف نتیجه‌ای ندارد، البته معلوم است که اگر علی علیه السلام بلافاصله پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله زمام امور جامعه اسلامی را بدست میگرفت و دچار اختلافات داخلی نمیشد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵

بکلی تاریخ اسلام با وضعی که پیش آمد عوض میشد، پیغمبر اسلام در میان مشرکان مکه مبعوث شد، با نیروی تبلیغ و قدرت اعجاز که در قطعات آیات قرآن بهم آمیخته بودند مردم را دعوت کرد، با همه موانع و مقاومتها جمعی از طبقات و قبائل مختلفه پیرو او شدند. البته بیشتر پیروان مکه مخلص و از روی ایمان و عقیده گرد آن حضرت جمع شدند ولی افرادی

هم غرض آلود و با نگرانی بدان حضرت پیوستند عرض جمعی گریز از نیروی جبار سران قریش و فشار تحمیلات طبقاتی بود و پاره‌ای هم در ضمن حدس پیشرفت دعوت اسلام را میزدند و بطمع اینکه در آینده بمقامی برسند و بر و ثمری بچینند پیرو آن حضرت شدند، در حقیقت مکه در هنگام بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر وضع عمومی و زندگانی اجتماعی در تنگنای سختی بود و بیشتر مردم از وضع خود تا حد بیزاری ناراضی بودند چون با یک دعوت اسلامی بلند شد و مردم اندک اندک با تعلیمات عالییه آن آشنا شدند آرمانهای روحی و مادی خود را در آن جستند و آن بد بینی و نومیدی که در وضع زندگی مشرکانه داشتند برطرف شد و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت کرد دعوت اسلامی با نیروی شمشیر انصار تأیید شد و مورد توجه عمومی گردید جمعی از ترس پیرو اسلام شدند و اینها دسته مهم منافقین بودند بهر حال جمعی از افراد مؤثر بظاهر مسلمان و در باطن غیر معتقد در حوزه اسلامی در آمدند پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواست در سیر تاریخ و پیشرفت اسلام حوزه اسلام را از وجود عناصر خطر ناک پاک کند و جامعه اسلام را با یک روح خداپرستی خالص و ایمان درستی محکم و پا برجا نماید با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در ظاهر با این دسته بسیار مدارا می کرد و از آنها خاطر خواهی می نمود در مقام تصفیه آنها هم بود و این تصفیه از چند راه انجام می شد.

۱- از نظر تربیت و پرورش اسلامی البته افرادی که وابسته جمعیت اسلامی می شدند و زیر دست پیغمبر اسلام می افتادند و آن نظر عناد و دشمنی که حس مبارزه و بدبینی پیش در آنها پدید آورده بود کنار می گذاشتند کم کم بحقیقت اسلام و تعلیمات عالییه آن پی میبردند و اخلاص و عقیده در آنها بوجود می آمد و مؤمن درست و پاک می گردیدند.

۲- از نظر استهلاک و تبدیل افراد زیرا در طول جریان اسلام آن مردانی که با شرک و عادات پست دوره جاهلیت خو کرده بودند و دل آنها تیره شده و آلودگی دوران گذشته نمیگذاشت پرتو ایمان در باطن آنها بتابد کم کم از میان میرفتند و جوانان نارس و کودکانی که آلوده اوهام و خرافات بت پرستی نبودند در جامعه اسلامی پدید میشدند و در اثر پرورش دینی مسلمانان پاکدل و عقیده مند بودند این تفاوت میان پیره مردان و جوانان دوره بعثت بخوبی آشکار بود و در میان مهاجر و انصار نمونه های تاریخی قابل توجهی دارد مقام ایمان ابو بکر و فرزندش محمد، مقام اسلامیت

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶

عبد الله بن ابی رئیس خزرج با فرزندش بنام عبد الله را بسنجید، در سیره ابن هشام گوید چون پیغمبر از جنگ بنی مطلق فراغت یافت بر سر آب آنها بنام مریسیع بار انداخت در این میان که مردم بر سر آب راحت باش کرده بودند دنباله قشون اسلام رسید، عمر بن خطاب یکتا از بنی غفار را بنام جهجاه مزدور داشت که جلو اسبش را میکشید و خدمتکار او بود آمد سر چاه آب کشد با سنان بن و بر جهنی که از بستگان عوف بن خزرج انصاری بود مزاحمت کرد و کار بزد و خورد رسید جهنی فریاد کرد یا معشر الانصار و جهجاه فریاد کرد یا معشر المهاجرین، اینقضیه بگوش عبد الله بن ابی رئیس خزرج رسید بر آشفته و بحاضرین مجلس خود جمعی از محرمان قبیله اش که زید بن ارقم پسر خردسالی هم با آنها بود گفت مهاجرین این طور بما گستاخی میکنند؟؟؟ اینها در وطن ما با ما سر همسری و فزون طلبی دارند بخدا سرانجام کار ما با این راندگان قریش باینجا

رسیده که گذشتگان گفته‌اند (سگت را فربه کن تا تو را بدرد) هلا بخدا سوگند چون بمدینه برگشتم دسته عزیزتر دسته مزاحم خوارتر و زبون‌تر را بایست بیرون کند سپس رو بحاضران کرد و گفت شما خود این نکبت را بسر خود آوردید این بیگانگان را در وطن خود جا دادید و دارائی خود را با آنها بمیان نهادید بخدا اگر از آنچه داشتید نسبت بآنها دریغ میکردید بجای دیگر میرفتند، زید بن ارقم این سخنان را شنید و رفت بعرض پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید، اینسخن عبد الله پس از فراغت پیغمبر از جنگ دشمن باو رسید و عمر حضور داشت، عرضکرد یا رسول الله به عباد بن بشر بفرما او را بکشد رسول خدا فرمود ای عمر چگونه می‌شود؟ مردم با هم باز گویند که محمد صلی الله علیه و آله یاران خود را میکشد، این کار نشدنی است. پیغمبر برای حل این مشکل در هنگامی که فرمان کوچ نمیداد اعلام فرمود که باید بار بندید و کوچ کنید چون عبد الله بن ابی فهمید که زید بن ارقم گفتار ناهنجار او را برسول خدا رسانیده خدمت پیغمبر آمد سوگند خورد که من چنین سخنی که زید بشما رسانیده نگفتم و پیرامون آن نگریدیم عبد الله مرد با عنوان و محترمی بود از این رو کسانی هم که خدمت رسول خدا بودند از او طرفداری کردند و دفاع نمودند گفتند زید بچه است شاید غلط فهمیده و خلاف بعرض شما رسانیده چون یاران پیغمبر براه افتادند اسید بن خضیر شرفیاب شد و سلام نبوت را ادا کرد و عرض کرد یا رسول الله این حرکت قشون بسیار بی‌موقع و ناگوار است، شما در چنین وقتی کوچ نمی‌کردی، فرمود مگر نشنیده‌ای رفیقت چه گفته؟

کدام رفیق؟

عبد الله بن ابی بن سلول؟

چه گفته؟

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷

در نظر گرفته که چون بمدینه برگردیم عزیزتران دسته زبون‌تر را از مدینه بیرون کنند عرضکرد یا رسول الله عزیز همه شمائید اگر بخواهی او را بیرون میکنی، بخدا او زبون و خوارتر است و شما عزیز و محترمید یا رسول الله با او مدارا کن بحق سوگند در موقعی خداوند ترا نزد ما آورد که قومش برای او تاج می‌ساختند که او را پادشاه کنند اکنون نگران است که شما پادشاهی را از وی گرفته‌اید ... در نتیجه چون خبر بعبد الله پسر عبد الله بن ابی رسید که چنین سخن جسارت آمیزی در باره مهاجرین گفته و پیغمبر صلی الله علیه و آله را رنجانیده فوراً خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد یا رسول الله بمن خبر رسیده که میخواهی پدرم عبد الله را برای این جسارتی که کرده بکشی اگر در این موضوع تصمیم داری بفرما تا من خودم سرش را از تن بگیرم و خدمت بیاورم با اینکه همه خزرچ میدانند هیچ پسری بیشتر از من نسبت بپدر نیکوکار و اخلاصمند نیست ولی میترسم مبادا دیگری را بکشتن او فرمان دهی و من تاب نیاورم کشنده پدر را زنده ببینم و او را بکشم و در این صورت مؤمنی را کشته باشم بخون کافری و بدوزخ روم پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دلداری داد و فرمود خاطر جمع دار که تا پدرت با ما است با او بر سر لطف و مدارا هستیم و خوشرفتاری خواهیم کرد، و در پاره‌ای روایات آمده است که هنگام ورود در مدینه همین عبد الله فرزندش او را در بیرون مدینه بازداشت کرد و گفت تا رسول خدا اجازه ندهد

نمی‌گذارم وارد مدینه شوی تا بدانی عزیز کیست و خوار کیست، این نمونه‌هایی است از اخلاص جوانان صدر اسلام در اثر اینکه با دل ساده تعلیمات آن را دریافتند و هیچ غبار شبهه و تردیدی در پیرامون عقیده و ایمان آنها نبود.

۳- از نظر محو آثار شرک و بت‌پرستی و آداب جاهلیت و ریشه کن کردن آثار گذشته و برقرار کردن آثار اسلام تا بدین واسطه مردم عادت جاهلیت را فراموش کنند و با وضع آداب اسلامی خو بگیرند و نسبت باسلام اخلاصمند شوند و ایمان ظاهری آنها تبدیل بایمان حقیقی شود بهمین سبب تمام بتها را شکست و سوخت و ساختن آن را قدغن کرد، همه معبدها که براساس بت‌پرستی ساخته بودند ویران کرد و مجسمه‌ها و آثار ساختمان قبرها را محو کرد.

در صورتی که علی علیه السلام بلافاصله پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله زمام جامعه اسلامی را بدست می‌گرفت بدون تردید نقشه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعقیب میکرد و در نتیجه یک دسته مسلمانان حقیقی بپدید آمدند و حقیقت اسلام در جهان منتشر میشد و جامعه بشر سراسر تربیت میشدند و تاریخ عالم یکسره عوض میشد، اما چون ابو بکر زمام امور را بدست گرفت فقط دنبال وحدت عرب و ظواهر تشکیلات اسلامی قشونی شایسته و آماده تشکیل کرد و بجان جهان انداخت این

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸

قشون که اکثریت آنها همان اعراب جفاکار بیابانهای عربستان بودند و هنوز اخلاق اسلامی در آنها بوجود نیامده بود، این قشون با همان سختی و جفاجویی که در دوره جاهلیت داشتند ملل را مورد تاخت و تاز قرار دادند و با همان عادتی که یک دیگر را غارت میکردند دارائی روم و فارس را ربودند و سیل آسا در مدینه ریختند، در اثر زمامداری ابو بکر و عمر فکر ریاست و حب جاه در مغز صحابه جا گرفت و در اثر این ثروت هر یک برای خود تهیه ریاست و بزرگی دیدند و بطمع خلافت افتادند و کشمکش آغاز شد و روز بروز سخت گردید تا دشمنی و خصومت دوره جاهلیت میان آنها برگردید و جنگهای داخلی پدید شد.

روش بحث ما در موضوع امامت و خلافت اسلامی

ما از نظری وارد این بحث میشویم که تازگی دارد و غیر از نظرهای گذشته است که در طول تاریخ مورد بحث بوده و بحد کافی در آن گفتگو شده و کتابها در باره آن نوشته شده است، ما عموم خوانندگان محترم و برادران دینی خود را از هر فرقه که باشند بدین نکته متوجه میکنیم: ما امروز مسلمان و پیرو قرآنیم و پیغمبر ما که بایست بدستورات او عمل کنیم خاتم انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است محمد خود پیغمبر هر قرن است چنانچه قرآن دستور العمل هر دوره ایست ما از اینجا نتیجه میگیریم که هم اکنون قرآن مورد عمل ما مسلمانان است و آهنگ پیغمبر اسلام در گوش ما هست ما اگر فرض کنیم که امروز پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته و ما مسلمانان را تنها گذاشته و باید خود را بیک شخصی از یاران پیغمبر وابسته کنیم و او را جانشین پیغمبر بشناسیم بایست شخصی باشد که در طول تاریخ اسلام شخصیت و پیشوائی

او معلوم باشد و در هر قرنی بتوان از آثار او استفاده کرد و مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بواسطه قرآن و نبوت خود همیشه زنده است و برای هر قرنی که در تاریخ گذشته پیغمبر بوده و برای هر قرنی که می آید پیغمبر است، این خلیفه هم خلیفه هر قرنی باشد بطوری که در هر آن ما فرض کنیم پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته صلاحیت داشته باشد که عموم مسلمانان در رتبه بعد از پیغمبر او را مرجع خود بدانند و از وجود تاریخی او استفاده کنند و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوت اسلامی او بتوسط قرآن و سنت او همیشه محفوظ است رهبری و مرجعیت آن خلیفه هم در هر قرنی بواسطه آثار و سیره او محفوظ باشد.

ما با آواز رسائی همه برادران مسلمان خود را که تا چهار صد ملیون شماره شده اند میخوانیم و می گوئیم خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرن اتم کیست؟

پیغمبر ما بعقیده ما تنها پیغمبر قرن شمشیر نبود، پیغمبر دوره وحدت عربی نبود بلکه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹

پیغمبر قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرن‌ها است چنانچه قرآن او قرآن همه قرن‌ها بوده و هست اکنون ما در جستجوی خلیفه‌ای برای این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم که حافظ و شارح قرآنی او باشد و او هم خلیفه قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرن‌ها پس از پیغمبر باشد قرن‌هایی که تاکنون گذشته و همین قرن معاصر و قرن‌های آینده نیز اکنون از همه میپرسیم خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟

محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خود پیغمبر قرن‌ها است و تا اینقرن و قرن‌های آینده پیغمبر است از این نظر نیست که در مدت شصت و سه سال زندگی و دوره خود کارهایی انجام داد و رفت بلکه از این نظر است که وجود تاریخی مخلص و جاودانی دارد و بوجود تاریخی خود همیشه زنده است و زنده خواهد بود وجود تاریخی پیغمبر اسلام قرآن و سنت ثابت و کلمات دین او است، محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرزند عبد الله همان بود که شصت و سه سال زندگی کرد و درگذشت ولی محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر اسلام آن شخص محدود نبود او با قرآن و دین خود آمیخته و متحد بود و اکنون وجود تاریخی او موجود است خلیفه او هم باید چنین باشد که در همه قرن‌ها بتوان بمقتضای آن قرن او را خلیفه وی شمرد و در رتبه دوم مورد استفاده و پناه جامعه اسلامی شناخت اکنون باز ما از همه مسلمانان میپرسیم این وجود تاریخی ابدی که شایسته است در جهان امروز خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شناخت کیست؟

پیغمبر اسلام در سال ۱۲ هجرت درگذشت پرچمی افراشته و قشونی آماده و یارانی پرورش یافته از خود بجا گذاشت، این آمادگی و اتحاد و شوق جهاد که با روحیه عرب تناسب داشت و از حس فداکاری و کوشش که روح تربیت اسلامی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود نیرو میگرفت کارهایی انجام داد و اسلام را در جهان پراکنده کرد و کشورهای گشود و تخت‌هایی سرنگون کرد و غنائم بسیاری ربود عزیزانی را زبون کرد ثروتمندانی را بخاک سیاه نشانید و درویشانی را ملیونر

گردانید، این تاریخ گذشت و این اوضاع برچیده شد اکنون از آن افراد جنگجو و از آن اقتدار اثری نمانده است ولی قرآن زنده و نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سلطه نبوت برقرار است شمشیری نیست که اسلام با برش آن مرزهای خود را پیش برد و غنیمت فراوان به چنگ آورد و میان پیروان خود تقسیم کند، آن روز جامعه اسلام از چند دسته تشکیل میشد. این چند دسته عرب که وطن و خانمان پابرجائی نداشتند بنه بدوش بگرد جهان افتادند و بار و بنه و گهواره کودکان نوزاد خود را در جبهه‌های جنگ کشیدند و به نیروی وحدت اسلامی هستی میلیون‌ها مردمان فارس و روم را گرفتند و صرف زندگانی خود کردند و آثار عمران و آبادی را بر هم زدند، بزودی خطر این وضعیت دریافت شد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰

و عمر دستور داد املاک و زمین‌ها را بتصرف سکنه اصلی واگذارند و سهمی از محصول آنها بگیرند و مصرف جامعه اسلامی کنند علاوه بر آنکه این دستور برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی نبود در صورتی فائده داشت که تا همیشه سلطه نظامی و حکومت مقتدر آنان بجا بماند ولی امروز نه از آن سلطه اثری است و نه از آن اقتدار نشانه‌ای بدست می‌آید، امروز اسلام همان نیروی تبلیغی قرآن را دارد و بس آیا متن قرآن موجود بدون هیچ تفسیر و نظامنامه‌ای برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی است و تنها با آیات قرآن که بیشتر از نظر کلی و تبلیغی با مردم سخن میگوید آن مردمی که اصطلاحاتی مخصوص و عرفی وحشیانه داشتند میتوان امروز که قرن اتم نام دارد اکتفا کرد و گفت حسبنا کتاب الله؟! آیا صرف یاد آوری تاریخ گذشته اسلام و گفتگوی اینکه جامعه اسلامی یک روز با قشونی اندک پادشاهان بزرگ فارس و روم را شکست داده میتوان ملتهای متمدن و بزرگ دنیا را قانع کرد و باسلام دعوت نمود؟

امروز ما چهار صد میلیون مسلمان پراکنده در جهان زندگی میکنیم و قسمت بیشتر بکلی فاقد نیروی سیاست و استقلال هستیم و قسمت‌های کمی هم که دارای نیروی سیاست و استقلالیم در برابر دنیای کنونی ضعیف میباشیم بایست مانند همان زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه مردم را باسلام دعوت می‌کرد جهان را از نظر معنا و حقیقت اسلام بسوی آن دعوت کنیم و لازمه چنین دعوت و قیامی اینست که علاوه بر متن قرآن بیک شخصیت خلافت اسلامی تکیه کنیم که کلیات اسلام را از نظر دنیای امروز و مردمان قران اتم تشریح کرده باشد این پرسش را باید تکرار کنیم خلیفه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در قرن اتم کیست؟

اموری که در دنیای امروز از نظر فرد و اجتماع دارای اهمیت است عبارتست از:

۱- حسن تربیت و پرورش علمی و اخلاقی.

۲- دماغ تفکر و ابتکار.

۳- انضباط کامل و حسن اطاعت از مقررات مورد اعتماد.

۴- فداکاری و اظهار شهامت و خودداری در برابر بیگانه.

۵- کار و کوشش خصوص در رشته‌های تولید ثروت از قبیل فلاحت و زراعت و درختکاری ...

۶- اعتبار حقوق افراد و حفظ آزادی.

۷- مواظبت در عدالت و رسانیدن حقوق به مستحقان و حفظ تشکیلات و نظامات اداری و اجتماعی.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱

۸- توجه بزیر دستان و دلسوزی برای درماندگان و بیچارگان.

۹- مراعات کلیه مواد قانون اساسی قرآن و دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۱۰- صرف نظر از استفاده‌های شخصی و مراعات مصالح عمومی و جلوگیری از هر گونه تعدی نسبت به عموم افراد و طرفداری از صلح عمومی و آسایش کلیه افراد بشر.

علی بن ابی طالب علیه السلام در میان یاران و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام یک شخصیتی بی‌مانند و ممتازی است که همه این مراحل را طی کرده و در جمیع شئون فردی و اجتماعی وارد شده و در هر موقع بهترین نمایش را داده و یادگار و سیره قابل توجهی از خود بجا گذاشته. مجموع این نمایشات و یادگاری‌ها شخصیت تاریخی و مؤبد او را تشکیل می‌دهند و او را ردیف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن قرار می‌دهند که ما جامعه مسلمانان امروز که قرن اتم است چنان که می‌گوئیم قرآن اسلام کتاب دستورات ابدی و مخلص جامعه بشر است و چنانچه می‌گوئیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام با شخصیت تاریخی خود که همان قرآن و دین است پیغمبر ابدی و مخلص جامعه بشر است بی‌تردید و لرزش می‌توانیم گفت علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه ابدی و مخلص او است. تاریخ او باندازه‌های بزرگ و عمیق و دنباله دار است که اگر فرض کنیم هم امروز هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته باشد. بلی امروز که ما چهار صد میلیون مسلمان در پهنای دنیای قرن اتم زندگانی می‌کنیم و مانند گلوبند مرواریدی که رشته‌اش در اثر فشار سختی گسیخته و دانه‌هایش بی‌تناسب و ارتباط در اینجا و آنجا پراکنده شده و گرد و غبار بسیاری بسر آنها نشسته و نیروی اجتماعی خود را از دست داده‌ایم باز میتوانیم در همین جهان او را خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حافظ قرآن معرفی کنیم و به پشتیبانی تعلیمات و دستورات او دنیا را باسلام دعوت کنیم زیرا در هر موضوعی از موضوعات زندگی فردی و اجتماعی نمونه کاملی از او در دست است و در هر فضیلتی که در فرد و اجتماع بشر مورد توجه است حتی در دوره اتم مثل اعلی و نمونه کامل است و ما بشرح زیر فضائل و برتری‌های علی علیه السلام را خلاصه می‌کنیم بطرزی که فورمول و دستور عمومی باشد و بتوان از او پیروی کرد و سرمشق گرفت.

[فضائل و برتری‌های علی علیه السلام]

نمونه کامل فرزند برومندی در خانواده بزرگ و آبرومندی

بهترین فرزند در بهترین خاندان

علی علیه السّلام فرزند ابو طالب و زاده فاطمه بنت اسد است پدرش و مادرش هر دو از نژاد هاشم بن عبد مناف سید قریش و شخصیت بارز خاندان قسی بن کلابند برادران وی جعفر و عقیل و طالب میباشند.

علی از روزی که متولد گردید از نظر شخص خود معجز آسا بود و در نظر عموم مردم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲

کودکی بی‌مانند و نشان آینده بزرگی را میداد نگذیریم از آنچه شیعه در باره کودکی وی معتقدند.

۱- آنکه ابی طالب او را در خانه کعبه برد و خدا وی را نام‌گذاری کرد و نام او را از نام بزرگ خود باز گرفت.

۲- او را نزد پیغمبر بردند و در آغوش کشید این کودک نوزاد کتاب‌های آسمانی را برای وی خواند و امتحان نهائی را با موفقیت انجام داد.

۳- در شکم مادر سخن میگفت و با او راز گوئی میکرد.

۴- در چند بار قماط محکم بر او پیچید و او همه را پاره کرد و دستهای خود را بیرون آورد و گفت میخواهم این دستها را بدرگاه خدا بلند کنم و راز و نیاز نمایم.

البته این مطالب معجز آسا در کتب شیعه نوشته شده و ممکن است نزد دیگران بطور تردید تلقی شود ولی در اینجا نباید تردید کرد که علی بن ابی طالب علیه السّلام در خانه کعبه متولد شده و خانه زاد خدا است این موضوع نزد شیعه امری مسلم و قطعی است و بسیاری از مورّخین اسلامی دیگر هم که در نگارشات خود تعصب بخرچ نداده و حق‌کشی نکرده‌اند بدین مطلب اعتراف دارند از جمله مسعودی در کتاب تاریخ مروج الذهب خود این موضوع را بطور مسلم و بدون ذکر مخالف ثبت کرده‌است خود همین مطلب برای دریافت عظمت و بزرگواری این کودک کافی است کیفیت زایش علی علیه السّلام در میان کعبه بطور خارق‌عادتی نقل شده روایت چنین است که جمعی کثیر در مسجد الحرام نگران بودند که فاطمه مادر علی علیه السّلام در حالتی که آثار وضع حمل در او پدید شده بود پشت خانه کعبه آمد و دست بدعا برداشت در این وقت دیوار خانه شکافته شد و فاطمه بدرون رفت و دیوار بهم آمد این موضوع باعث حیرت آنان گشت رفتند در خانه را باز کنند تا از حال او خبر گیرند ممکن نشد دانستند از جانب خدا است مدت سه روز فاطمه در میان کعبه بود و کسی باو دسترسی نداشت و چون بیرون آمد این کودک را با خود آورد اگر کسی از این حدیث تردید کند در این موضوع تردیدی نیست که در میان خانه کعبه تاکنون باندازه چند متر مربع در ضلع شمال غربی ساختمانی وجود دارد که محل زایش علی علیه السّلام ساخته می‌شود همین اندازه که مسلم شد خانه کعبه زاد و بوم علی علیه السّلام است برای عظمت مقام این مولود و پاکی او کافی است، کعبه

در جهان قدیم ترین معبد و بزرگترین و مقدسترین خانه‌های منسوب بخدا است، خداوند این خانه را بخود وابسته و در طول تاریخ از آن نگهداری کرده و بطور

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳

معجزآسائی حمله ابرهه و قشون یمن را از او دفع کرده است این مسلم است که کثافت و شخص ناپاک روا نیست که در خانه کعبه در آید بنا بر این علی علیه السّلام و مادری که او را زاد بهیچ گونه کثافت و ناپاکی گرفتار نبودند این یک مقام طهارت بی‌مانندی است که این کودک را نهال بزرگی معرفی میکند.

علی علیه السّلام بطرز اسرار آمیزی در خانه کعبه زائیده شد تا بالاترین رابطه‌ای را که میتواند بنده فرمانبرداری با خدای خود داشته باشد برای خویش پا برجا کند. این خانه زاد خدا بزرگترین مقام بندگی را که شریف‌ترین پیوست انسانست با خدا دارا شد بزرگواری علی علیه السّلام را باید در سر بندگی او جستجو کرد بندگی پاک و بی‌آلایش علی علیه السّلام با خانه‌زادی او نسبت بخدا پیوست مهمی دارد پاکترین بنده آنست که خانه زاد مولای خود باشد، چون علی علیه السّلام با جسمی پاک بر روی خاک کعبه مقدس وارد شد از جوهر خاک خانه رنگ خدائی گرفت همان رنگی که حقیقت بی‌رنگی است و آیه ۱۲۸ سوره بقره رمز آنست *صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً*، رنگ خدائی بخود گیرید کی از خدا بهتر رنگین میکند؟

در عصر ولادت علی علیه السّلام دین حق و کیش درست آئین عیسی و دستورات انجیل بود در آئین عیسی بایست هر کودکی که از مادر زائیده شود در زیر نظر کشیش و پیشوای مذهبی با آب مقدس تعمید که بزرودی رنگین بود او را غسل دهند و با این غسل تعمید پایه پرورش دینی او را استوار کنند تا در دین مسیح ثابت قدم باشد. این دستور با ولادت علی علیه السّلام تبدیل شد علی علیه السّلام از خاک پاک کعبه مقدس در زیر نظر مستقیم حق تعمید یافت و نور ایمان سراپای کوچک و نازنین او را فرا گرفت و افتخار تشریح شستشوی با خاک را (تیمم) او افتتاح کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ سپس بدان بالید و این دستور آسمانی را صادر کرد جعلت لی الارض مسجدا و طهورا رمز اسرار خاک و مقام اهمیت آن در زندگانی بشر تا تاریخ پیدایش اسلام نامعلوم بود و بشر با چشمی اهانت آمیز بدان مینگریست ولی اسلام با این قانون بزرگ بهره برداری از آن را افتتاح کرد.

آری عناصر فریبنده و خوش نما زودتر اشخاص ظاهر بین را بخود جلب میکنند و بسا موجب گمراهی آنها میشوند ظاهر نورانی آتش شیطان را فریفت و او را بتمرد حق کشانید و به خودپرستی واداشت تا رانده و بد بخت شد. توجه مغرورانه فارسیان را جلب کرد تا او را مظهر یزدان دانستند و قبله و گاهی معبود خویش نمودند، امواج آب و نیروی طوفان او دهشت در دل جمعی انداخت تا برای او رب النوعی گمان بردند ولی خاک آسوده و ساده و بی‌هیاهو کمتر مورد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴

توجه قرار داشت شریعت اسلام اهمیت خاک را با این جمله اعلام کرد: رب الماء و رب الصعید واحد پروردگار خاک و آب یکی است در دنبال این تعلیمات اسلامی نظر دانشمندان طبیعت‌شناس بعالم خاک جلب شد و اسرار شگفت‌انگیزی از آن کشف کردند در همین اواخر فهمیدند که در جوهر خاک ماده پنی‌سیلینی وجود دارد که یگانه داروی دردهای بشری است ولی عارفان با بصیرت راه بندگی را از خاک آموختند خاک با این همه افتادگی خود رمز بندگی خدا است، از اینجاست که همه حوائج بشری را در درون خود می‌پرورد زیباترین گلها، نافع‌ترین گیاهها، پربهاترین معادن از شکم او بیرون می‌آید علی‌علیه السلام هم خاک معبد بزرگ حق را در آغوشش کشید که همه آرزوهای بلند انسانیت و آرمانهای بزرگ بشر در وجود او یافت شد و او هم بخوبی از عهده برآمد که همه صفات نیک و اخلاق و آداب بزرگ انسانی را در جامعه بشری نمایش دهد و آنها را بهمه مقامات بلند امیدوار سازد.

آری انسانی که در اثر پیروی هوا و هوس و گمراهی در عمق بدبختی پرتاب شده بود انسانی که همه نیروی بزرگ خود را برای تامین شخصیت کوچک و آرزوهای پست و زندگانی کوتاه خود صرف میکرد، انسانی که از خدای بزرگ جهان و آفریننده مهربان خود بیخبر بود یک بار از آهنگ قرآن محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخود لرزید و چشم گشود و در پهلوی او علی علیه السلام را دید که با آهنگ آن هم کاری میکند خدا را چنان که بایست میستاید و چنانچه شایست میپرستد، در پرتو دانش همه مشکلات را حل میکند و در سایه کوشش جهان را آباد مینماید و چون پدری بر همه مهربان است و چون برادری برای همه خیر خواه است همه را رنج میبرد تا دیگران آسایش کنند و پرچم عدالت را در جهان بجنبش آورده و بینوایان را بنوا رسانیده زخم درون ستمدیدگان را با سر انگشت عدل خود مرحم‌گذاری میکند.

این خانه زاد خدا با آن بندگی عمیق و شگفت آور مهر خدائی دارد، عدل خدائی دارد، قهر خدائی دارد، رحم خدائی دارد و همه خلق جهان را بدین اعتراف واداشته که:

زنده و پاینده باد کودک نوزاد ابو طالب خانه زاد خداوند پاک

در مرحله علی علیه السلام نه چونست و نه چند در خانه حق زاده بجانش سوگند

بی‌فرزندی که خانه‌زادی دارد شک نیست که بایش بجای فرزند

بهترین فرزند در دامن پاک ترین مادر

فرزند با یک وجود بسیار کوچک ذره بینی بدرون مادر وارد می‌شود و سیر سریع خود را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵

بسوی عالم انسانی از آنجا آغاز مینماید. پیوست او با مادر نخستین مرحله ترقی او است، از جسم مادر تغذیه میکند تا صورت انسانی بخود میگیرد و لباس احسن تقویم میپوشد و سپس خداوند در تن او روح میدمد و خلق جدیدی می‌شود که بایست بآفریننده او با صیغه فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ آفرین گفت پس کودک هر چه دارد از مادر دارد استعداد پاک و روش نیک با خون و شیر مادر در اعصاب و رگهای او پا برجا می‌شود عقیده مادر، احساسات مادر، افکار مادر در نهاد کودک متمکن میگردد و در افکار و اعمال او منعکس می‌شود، در همه وقت ویژه امروزه فرزندان نیک دیندار و شجاع و دانشمند را از مادران نیکسرشت و دانشمند و تربیت شده خواهندند. در این شکی نیست که مادر لائق و دانا فرزند رشید و دانشمند بار می‌آورد ولی نباید معتقد بود که مادر دانا فقط زنی است که بمدرسه رفته و اصطلاحات رسمی یاد گرفته فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام تربیت شده خاندان بنی هاشم بود. این خاندان در زمان جاهلیت عرب معدن اخلاق عالیه و پرورش احساسات پاک انسانی بودند، دستورات ملت ابراهیم و تعلیمات روحانی عیسی در میان آنها معمول بود و آنچه را که باید یک مادر برای پذیرش و پرورش یک فرزند بزرگواری دارا باشد دارا بودند، در میان قبائل قریش و اهل مکه جمعی زنان و مردان عالی‌مقام وجود داشتند که بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور اسلام نبوغ و عظمت آنها را آشکار کرد در میان این طبقه بزرگواری زنان مکه فاطمه بنت اسد همسر ابی طالب مقام بلندی دارد که دوره اسلامی او دلیل روشن آنست عظمت و بزرگواری مادر علی علیه السلام از روایت کافی در باره او کاملاً روشن می‌شود ما ترجمه متن این روایت را نقل میکنیم و بطور اختصار نکات برجسته تاریخ زندگانی این مادر بزرگ را شرح میدهیم:

کافی در ضمن اخبار مولد امیر مؤمنان علیه السلام از امام ششم جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که فرمود براستی فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان نخستین زنی بود که از مکه تا مدینه پیاده دنبال پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرت کرد احسان او نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همه مردم بیشتر بود یک بار شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید مردم روز قیامت برهنه محشور میشوند فریاد زد وای از این رسوائی!! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دلداری داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم که تو را پوشیده محشور کند، یک بار دیگر شنید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فشار قبر را یادآور میکرد فریاد زد وای از ناتوانی من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دلداری داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم تو را کفایت کند و از فشار قبر معاف دارد، یک روز برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد میخواهم این کنیز خود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶

را آزاد کنم: فرمود اگر چنین کاری کنی در برابر هر عضو وی خداوند عضوی از تن تو را از دوزخ آزاد کند چون بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را وصی خود کرد و دستور داد خادمش را از جانب او آزاد کند در این میان زبانش بند آمد و همی برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت او را پذیرفت در این میان یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آسوده نشسته بود که امیر مؤمنان نزد او آمد و گریه میکرد رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برای چه گریه میکنی عرض کرد مادرم فاطمه مرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا مادر من هم بود شتابانه برخاست تا ببالینش آمد باو نگاهی کرد و گریست سپس بزنها دستور داد او را غسل دهند و سفارش کرد چون فارغ شدید پیش از آنکه کاری کنید بمن خبر دهید چون فارغ شدند بآن حضرت اطلاع دادند حضرت پیراهنی از خود که بتنش چسبیده بود داد تا او را در آن کفن کنند و بمسلمانان فرمود چنانچه در مورد تجهیز فاطمه از من کاری دیدید که پیش از این با جنازه کسی نکرده‌ام سبب آن را از من بپرسید چون فاطمه را غسل دادند و کفن کردند رسول خدا در آمد و جنازه را بدوش گرفت و زیر آن بود تا بقبرش رسانید سپس آن را بزمین گذاشت و در میان قبر خوابید و سپس او را در قبر خوابانید و بر روی او سرازیر شد و مدتی دراز با او آهسته سخن میگفت و باو فرمود پسرت، پسرت، سپس بیرون شد و قبرش را ساخت و خود را روی قبرش انداخت، شنیدند که فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَارِ خَدَايَا مِنْ أَوْ رَا نَزْدَ تُو بَامَانَتِ سِپَرْدَمِ وَ پَسِ اَزْ آنِ بَرِگَشْتِ مَسْلَمَانَانِ عَرْضِ كَرْدَنْدِ امْرُوزِ دِيدِيمِ كِهْ شَمَا كَارِهَائِي كَرْدِيدِ كِهْ پِيشِ اَزْ اَيْنِ نَكْرَدِهْ بُوْدِيدِ.

فرمود امروز نیکیهای ابو طالب را از دست دادم فاطمه باندازه‌ای بمن علاقه داشت که بسا چیزی در خانه اندوخته داشت و مرا بر خود و فرزندانش مقدم میداشت من یک روز نام قیامت را بردم و گفتم مردم برهنه محشور میشوند فرمود وای از رسوائی من، من ضامن شدم که خدا او را از آن معاف کند از این رو با پیراهن خودم او را کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر جنازه او سرازیر شدم و پاسخ سؤالاتی که از او میشد باو تلقین کردم زیرا از پروردگار وی پرسیدند پاسخ داد و از رسول وی پرسیدند پاسخ داد ولی چون از امام و پیشوای او پرسیدند زبانش گرفت و درماند من گفتم پسر تو است پسر تو است.

این روایت از سر تا ته فضائل بر جسته‌ای برای مادر امیر المؤمنین علیه السلام در بر دارد ولی در چند قسمت آن شاهکارهائی است که بزرگترین مردان اسلام را کمتر نصیب شده.

۱- موضوع سابقه هجرت بر همه زنان مهاجر آنهم با پای پیاده از مکه تا مدینه، سرآمد مسلمانان کسانی هستند که در مکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گرویدند و چون آن حضرت در سال

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷

۱۱ بعثت خود بمدینه هجرت کرد ترک وطن کردند و دنبال او آمدند خداوند این فضیلت را در سوره توبه آیه ۱۰۰ یاد کرده و فرموده است: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أَنَا كِهْ دَرِ اِسْلَامِ سَابِقِهْ وَ اَوْلِيْتِ دَارَنْدِ اَزْ مِهَاجِرِ وَ اَنْصَارِ وَ اَنَّا كِهْ بَنِيكِي اَزْ اَنِّهَا پِیْرُوی كَرْدَنْدِ خُدا اَنِّهَا رَا پَسَنْدِيدِ وَ اَزْ خُدا رِضَايْتِ دَارَنْدِ فاطمه مادر علی علیه السلام از دسته سابقه داران مهاجر اسلام است آنهائی که پرتو اسلام تا عمق دلشان را روشن کرد و تار و پود هستی آنها را درگرفت و چنان شیفته خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دین گردیدند که از وطن و خویشان و مال و جان دست کشیده و چون پروانه دنبال پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند، خار بیابان ترسناک عربستان در زیر پای آنها چون پرنیان بستر آسایش بود چه بزرگ ستایشی است این کلمه که فرمود: نخست زن مسلمانی است که بپای خود از مکه تا مدینه هجرت کرد.

۲- نسبت برسول خدا از همه مردم خوشرفتارتر و مهربانتر بوده است، در خدمتگزاری و احسان بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بزرگترین رجال جهان و برگزیده عالمیان است از همه مردم بدون استثناء بیشتر خدمت و مهربانی کرده این کلمه اشعار بیک نحو منت پذیری از این بزرگ زن دارد چه مقامی بالاتر از این است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منت پذیر کسی باشد با این تعبیر که او را اول شخص همه احسان کنندگان بخود قرار دهد چه روح بزرگی در وجود این زن بزرگ بود که شعور بمقام بزرگ نبوت خاتم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برانگیخت و این اندازه حسن خدمت انجام داد ۳- قوت ایمان و ترس از خدا و ملکه عفت که بزرگترین محاسن و امتیازات زن است، بمجرد اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میشنود مردم روز قیامت برهنه‌اند فریادش بلند می‌شود که وای از این رسوائی بمجرد اینکه میشنود مرده‌ها فشار قبر دارند فریاد میکشد وای از سستی و ناتوانی در برابر این شکنجه با زبانی گویا در پرتو سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همان آینده دور از باور مردان مؤمن جهان را در خود مشاهده میکند و از روی احساس ایمانی و وجدان دینی ناله میکشد و این همان مقام یقین است که بالاترین درجات سیر دینی است و یا بتعبیر عرف مقام شهود است که در اثر نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس آماده و پاک او تا اعماق جهان آینده پیش میرود و نادیده را می‌بیند و این احساس دینی را بفرزند خود از راه خون و شیر منتقل میکند که میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا: اگر پرده از غیب برگیرند برای من علم جدیدی بدست نیاید زیرا من هر چه در پس

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸

برده است دیده‌ام و دانسته‌ام.

۴- که از همه اینها بالاتر است که چون علی علیه السلام خبر مرگ فاطمه (ع) را بپیغمبر داد و عرض کرد: مادرم مرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با گریه فرمود مادر من بوده که مرده. در این موقع که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه ببلندترین مقام معنوی و مادی خود رسیده بود فاطمه را مادر خود میدانست باید از اینجا فهمید که فاطمه «ع» مقام خاتمیت داشته در سیر ارتقائی مادری چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقام خاتمیت داشته در سیر درجات نبوت البته مقام مادری در جامعه بشری مقام بزرگی است، تأثیر آن در اصلاح و سعادت نسل آینده از پدر هم بیشتر است زیرا فرزند از پدر جز یک جزء ذره بینی ندارد ولی از مادر همه چیز دارد. فرزند چون از مادر جدا شود انسان تمام عیاری است گو اینکه کوچک و نرسیده است و چون صدی نود کودکان از شیر مادر میخورند و از آن نشو و نما میکنند تا دو سال از زندگانی خود هم که احساسات و مشاعر آنها تکمیل می‌شود و جنین عقل آنها در جنبش می‌آید باز از مادر واگرفته میشوند و چون پس از دوره شیر خوردن هم تا سالیان دراز در دامن مادر وزیر سرپرستی او هستند همه هستی آنها از تربیت مادر رنگ میپذیرد، مادر بزرگ ترین عنصر تکوین جامعه بشریت است و صلاح و فساد اجتماعی بشر بجهان مادر و بوضعیت مادران جهان وابسته است، مقام نبوت مقام قانونگذاری و دستور دادن است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر تشریح دستورات مفید و درست و حفظ نظام عمومی، جامعه را اصلاح میکند ولی این دستورات و قوانین باید زیر نظر و در دیک فکر

و احسان مادر پخته شود و بدست او بصورت لقمه گوارائی در آید و بدهان فرزندان گذارده شود تا فرزندان که جامعه آینده‌اند دارای پرورش نبوت گردند و عالم انسانیت را بوجود خود معمور نمایند.

مادر نیروی اجرای دولت نبوت است باین ملاحظه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه بنت اسد را مادر خود نامید و از مرگ او نالید و بهمدردی با علی علیه السلام گریه سرداد این نیروی بزرگ مادری و مباشرت در تربیت عمومی که از وجود فاطمه بنت اسد در کالبد علی علیه السلام ریخت با مقام وصایت و جانشینی علی علیه السلام از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سر و کار داشت و دامن فاطمه نوزادی را پرورید که در آینده باید پرچم خلافت خاتم پیغمبران را بدوش کشد و بار نبوت را که از آن پرچم حمد تعبیر شده تا موقف قیامت که محضر عام خلائق و نسخه تام خلقت است برساند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹

نمونه کامل پدر

بزرگواری پدر را بنگر:

ابو طالب فرزند ارجمند عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف در سن بزرگترین اولاد عبدالمطلب نیست ولی در شرف از همه برتر و بدون تردید ریاست خاندان بنی هاشم پس از وفات عبدالمطلب از آن او بود بنی هاشم شریفترین و محترمتترین بیست و هفت خاندان قریش بودند و اگر چه ریاست مالی قریش در قبیله بنی مخزوم و ریاست جنگ و سیاست قبائل در دست بنی امیه بود ولی شرافت و احترام معنوی و روحانی و وجهه عمومی عرب مخصوص خاندان بنی هاشم است، قریش در میان تمام قبائل عرب مورد احترام بودند از نظر اینکه جمعیت مرکزی خاندان ابراهیم بشمار می‌رفتند و حافظ و نگهبان کعبه و ساکن حرم مکه بودند حرم مکه و خانه کعبه پناهگاه دینی و روحانی و مهد آسایش عرب جاهلی بود، در میان قبائل قریش بنی هاشم موقعیت روحانی داشتند و حافظ شعائر ملت ابراهیم علیه السلام و نگهبان کعبه و میزبانان کاروانهای حج و سقای تشنگان وادی سوزان عربستان بودند ریاست این خاندان پس از عبدالمطلب بدون منازع به ابی طالب منتقل شد و ابو طالب اول شخصیت خاندان بنی هاشم بود و یگانه شخصیت محیط عربستان بشمار میرفت این حقیقتی است که در تاریخ اسلام مخالفی ندارد و هیچ مسلمانی و مطلعی نمیتواند آن را انکار کند ابی طالب ثروت فراوانی نداشته که از راه ثروت و پول تحصیل این مقام را کرده باشد بلکه در میان فرزندان عبدالمطلب تنگدست و گرفتار مضیقه بوده است چنانچه از نقل سیره ابن هشام بخوبی آشکار می‌شود.

ابو طالب در تنگنای قحط سالی

ابن هشام بسند خود از مجاهد بازگو کرده که یکی از نعمتهای خدا نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السلام این بود که پیش از ظهور اسلام هم در دامن تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میزیست، خداوند این سازمان پرورش بزرگ و خیر بی‌پایان را برای او خواسته بود زیرا قحطی سختی قریش را فرا گرفت و ابو طالب نان خورهای بسیار داشت و رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم و سلم نزد عباس عموی دیگر خود که ثروتمندترین بنی هاشم بود رفت و فرمود ای عباس برادرت ابو طالب نانخور بسیار دارد و می بینی که مردم چگونه گرفتار قحطی هستند بیا برویم و برخی از نانخوران او را کفالت کنیم و بار زندگانی او را سبک کنیم من یکی از پسرانش را میبرم و تو هم یکی را ببر تا بجای او خرج این دو تن را بدهیم، عباس گفت بچشم با هم نزد ابو طالب رفتند و گفتند ما میخواهیم نانخورهای شما را سبک کنیم تا این سختی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰

بگذرد فرمود عقیل را برای من بگذارید و در باره پسران دیگرم صاحب اختیارید رسول خدا علی علیه السلام را نزد خود برد و با خود نگاهداشت، علی علیه السلام در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیست تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنبوت مبعوث گردید.

از اینجا دانسته می شود که اهمیت ابو طالب و پیشوائی او برای مال نبوده زیرا عباس از او ثروتمندتر بود چنانچه برای زورگوئی و جنگجویی هم نبوده زیرا نفوذ جنگی و سیاسی قریش در خاندان بنی امیه بود در اینجا یک سؤال پیش می آید که عظمت و شخصیت بزرگ ابو طالب در خاندان بنی هاشم بلکه در عربستان برای چه بود؟

جواب این پرسش از نظر عقیده درست فرقه شیعه پر واضح است زیرا ابو طالب در نظر شیعه دارای مقام عالی دیانت و روحانیت بوده و یک مقام معنویت بزرگی داشت که در زبان شریعت از آن بمقام وصایت انبیاء تعبیر شده و در زبان عرفا مقام کشف و شهود و اتصال بمبدأ اعلی خوانده شده است ابو طالب جوهر آداب ملت ابراهیم را که روح کیش عیسوی درست بوده است مراعات میکرده و پیش از اسلام در طریقه درست خدائی میزیسته اگر چه پیوست باکیش رسمی پر از بدعت نصاری نداشته از این جهت در روایات شیعه رسیده است که چون فاطمه بنت اسد خبر ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را باو رسانید فرمود چندی صبر کن تا مانند او را بزائی در این جمله سی سال پیش از ولادت علی علیه السلام مژده او را بمادرش داد، در اثر این مقام بلند معنوی ابو طالب ریاست روحانی این خاندان را دریافت و مورد احترام عموم عربستان گردید.

ولی آیا دیگران شخصیت بزرگ ابو طالب را چگونه تفسیر میکنند و سر این عظمت را چطور کشف مینمایند باید از آنها پرسید تا چه گویند؟ آنچه در اینجا باید نوشت اینست که بی تردید ابو طالب پس از عبدالمطلب رئیس مطلق خاندان بنی هاشم بود و بهترین دلیل آن علاوه بر نص تاریخ و روایات مسلم میان همه مسلمانان و مورخان اینست که رجال قریش در مقام معارضه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر آمدند در همه پیشنهادات خود فقط شخص ابو طالب را طرف قرار دادند و با او مذاکره میکردند و بهیچ کس جز او از مخالفین یا موافقین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مذاکرات خود وقعی نگذاشته و سر و کاری نداشتند این موضوع از مطالعه سیره ابن هشام و کلیه تواریخ اسلامی روشن است.

۱- در باره ابو طالب از روی انصاف نظر بدهید؛

مخالفین شیعه می‌گویند این بزرگ مرد عرب و مایه شرافت قریش و خاندان بنی هاشم کافر یعنی بت‌پرست زیست تا مرد با اینکه هشت سال از دوره پرشور بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را هم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱

درک کرد.

و بزرگترین فداکاری‌ها را هم نسبت بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جمعیت مسلمانان از خود بروز داد و بعلاوه در تبلیغ و نشر اسلام کوشش فراوان نمود.

اکنون ما موضوع را چنین طرح میکنیم محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر عمر ابو طالب مبعوث شد و دعوت اسلامی را شروع کرد همه بزرگان قریش و سران قبائل بمخالفت او برخاستند و از هیچ گونه کارشکنی و دشمنی در باره او کوتاه نیامدند ولی ابو طالب با همه نیروی خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام دفاع کرد و تا حد فداکاری ایستادگی کرد و جمعیت مسلمانان را حفظ کرد و از دین اسلام هم ترویج کرد و با این حال همکیش مشرکین و مخالف اسلام بود آیا هیچ عاقلی این کلام را باور میکند و این دو راه و روش متناقض را در باره ابو طالب تصدیق مینماید؟ اختیار با خوانندگان است. اکنون ببینیم سخن قریش در باره مخالفت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مبارزه با دین اسلام چه بود؟ قریش وجه مخالفت خود را در چند جمله منظم کرده بودند که مکرر با خود ابو طالب مورد بحث قرار دادند و در سائر موارد هم برای برانگیختن قبائل بر ضد اسلام یا استمداد از پادشاهان روم و حبشه ورد زبان ساخته بودند.

متن لایحه قریش بر ضد پیغمبر اسلام (ص)

سیره ابن هشام میگوید چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خود را آشکار کرد و معبودان قریش را به بدی یاد کرد و آنها را گمراه خواند و ابو طالب در حمایت او ایستادگی کرده ده تن از اشراف قریش که رؤسای خاندان عبد شمس و بنی امیه و عبد العزی و بنی مخزوم و بنی سهم بودند نزد ابو طالب رفتند و گفتند که برادرزاده‌ات:

معبودان ما را دشنام داده، دین ما را نکوهش کرده، عقائد ما را سفاهت پنداشته، پدران ما را گمراه خوانده، یا او را از این روش باز دار یا بخودمانش واگذار تا چاره او را بکنیم، این چهار موضوعی که مورد شکایت قریش بود منظور مشترک و وجهه عمومی داشت و با عقیده و ایمان و حفظ اجتماع و شرافت گذشتگان سر و کار داشت و همه موضوعاتی هستند که مردمان خردمند مال و جان خود را فدای آنها میکنند چه رسد بفرزند یا برادر زاده اگر واقعا ابو طالب با آنها هم عقیده بود و باسلام ایمانی نداشت چرا دست از حمایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر نداشت و چرا با آنها بر ضد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همدست و هم آهنگ نشد اینان کسانی بودند که برای طفرداری این موضوعات از مال و جان خود گذشتند فرزندان و خویشان خود را که پیرو اسلام شده بودند بدست خود تا حد مرگ شکنجه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲

گردند و از خود راندند و پس از هجرت در میدان‌های نبرد با آنها جنگیدند چرا ابو طالب بر خلاف آنها با همه نیروی خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرد و جامعه مسلمانان را حفظ کرد و از مرام اسلام تبلیغ کرد؟؟

دفاع دیپلماسی ابو طالب از اسلام

در همین جلسه‌ای که سران قبائل قریش نزد ابو طالب آمدند و پیشنهاد خود را در موضوع پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم کردند و از او درخواست نمودند یا محمد را از دعوت اسلامی باز دارد و یا او را بآنها واگذارد. ابو طالب با زبانی نرم و دوستانه با آنها وارد گفتگو شد و آنها را با دلی شاد و امیدوار از نزد خود روانه کرد، آنها برگشتند ولی ابو طالب در موضوع پیشنهاد آنها هیچ گونه اقدامی نکرد و واکنشی از خود نشان نداد پیغمبر «ص» با همان شور و شدت بدعوت خود ادامه داد و گفتگوی مسلمانان با مشرکان در گرفت و از یک دیگر دوری جستند و بکین هم برخاستند و زمینه شورش و زد و خورد و کشمکش میان دو دسته مسلمان و مشرک پدید گردید و سران قریش را بیش از پیش بهراس انداخته و در مجالس قریش بیش از همه چیز از رسول خدا و راه و روش او و پیروانش صحبت میشد و در موضوع خاموش کردن دعوت اسلامی و از میان بردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتگو میکردند و عموم را نسبت باو بدبین و نگران مینمودند و بر ضد او وامیداشتند، نتیجه مذاکرات و مشورت‌های آنها این شد که بار دیگر در این موضوع به ابو طالب مراجعه کنند و یک پیام تهدید آمیز سخت و اولتیماتوم پشت لرزانی برای او بفرستند این بار پیشنهاد خود را چنین بحضرت ابو طالب ابلاغ کردند که:

ان لك سنا و شرفا و منزله فينا و انا قد استنهيناك من ابن اخيك فلم تنهه عنا و انا و الله لا نصبر على هذا من شتم آبائنا و تسفيه احلامنا و عيب آلهتنا حتى تكفه عنا او ننازله و اياك في ذلك حتى يهلك احد الفريقين؛ ای ابو طالب تو در میان ما سنی کامل و شرافت و منزلتی بسزا داری ما از تو درخواست کردیم که برادرزاده‌ات را از مخالفت ما باز داری و باز نداشتی بخدا ما تاب این وضع ناگوار را نداریم که پدران ما بباد ناسزا گرفته شوند و عقیده و آرزوی ما سفاهت شمرده شود و معبودان ما نکوهش کردند یا او را باز دار یا با تو و او می‌جنگیم تا یکی از دو دسته نابود گردد.

این بار ابو طالب جواب سران قریش را بسکوت گذرانید ولی از این پافشاری و تهدید بسیار نگران شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خواست و او را از تصمیم قریش آگاه کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

من باید دعوت خود را بهر قیمتی تمام می‌شود ادامه بدهم و دستور عقب‌نشینی و محافظه کاری ندارم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳

چون ابو طالب از برنامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاه شد با این جمله فداکاری خود را ابلاغ کرد:

۱- اذهب یا ابن اخی فقل ما احببت فوالله لا اسلمک لشیء ابدا برادر برادرزاده عزیزم برو هر چه خواهی بگو بخدا هرگز دست از یاری تو بر نمی‌دارم

دفاع مردانه ابو طالب از پیغمبر «ص» و جهاد ادبی او

چون مذاکرات سران قریش با ابو طالب به بن بست رسید و راه حل سلمی برای خاموش کردن دعوت اسلامی بدست نیاوردند جمعیتی کینه‌ور بر ضد ابو طالب و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل دادند و هم سوگندان و خویشان نزدیک ابو طالب هم از نظر حفظ منافع شخصی و وقتی خود حق را بدشمنان ابی طالب داده و بدانها پیوستند تا بجائی که در یک جلسه مشاوره و مذاکره مطعم بن عدی یکی از عموزادگان ابو طالب بوی پرخاش کرد و گفت بخدا قوم تو با تو از در انصاف در آمدند و کوشش بسزائی کردند تا بخوشی و مصلحت تو با تو کنار آیند و فتنه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را خاموش کنند ولی تو حاضر نیستی بهیچ اندازه با آنها کنار آئی و هیچ پیشنهادی را از آنها نپذیری، طرف داری خویشان ابو طالب از دشمنان وی، پیوستن دوستان و هم سوگندان سابق او بآنها ابو طالب را بسیار آزرده خاطر ساخت و برای تشکیل جبهه مقاومت مردانه‌ای او را بکوشش انداخت، ابو طالب خاندان بنی هاشم را جمع آوری کرد و آنها را بحمايت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مساعدت خود دعوت نمود خاندان بنی هاشم و بنی مطلب جز ابو لهب دعوت او را پذیرفتند و بجانبداری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاستند ابو طالب در قصیده کوتاهی از آنها اظهار تشکر نمود و آنها را تشجیع و تشویق کرد، فرمود:

اگر روزی قریش گرد هم آیند برای اظهار سرافرازی* خاندان عبد مناف هسته مرکزی و پاک آنها است* اگر خواهند اشراف عبد مناف را بدست آورند* شرافتمندان و مردان تاریخی در خاندان بنی هاشمند* اگر قریش بخواهند یک روز بخود بنازند* باید بشخص محمد بنانند که برگزیده هسته مرکزی و گرمی مرد آنها است* قریش فربه و لاغر خود را بر ضد ما گرد هم خواند* ولی پیروز نشد و آرزوهایش بباد رفت* ما از روز دیرین تن بستم ندادیم* هر وقت گره بجبین می‌افتاد ما رفع گرفتاری میکردیم*

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴

در هر روز سختی ما از قریش و مکه دفاع میکردیم* هر کس بخانه کعبه قصدی داشت* ما او را میزدیم و میراندیم* چوب عود از ما بوی خوش گرفته است* در آستان ما فوج فوج می‌آیند* مقصود همه ما هستیم* و در قصیده بلند و ادیبانه خود که بازار امر القیس و گویندگان معلقات را شکسته وضعیت جبهه مقاومت خود را روشن کرد و دشمنان خود را معرفی نمود و پایداری و فداکاری خود را راجع به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام با صراحت و شهامت بی‌مانندی آشکار ساخت و در حقیقت با این منطق عجیب همه سران قریش را بجای خود نشانید و تا پایان زندگانی خود امنیت بنی هاشم و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تأمین کرد، مقام دانش و ولایت خود را در آن گنجانید و بی‌تردید بیروزی نهائی اسلام مزده داد و پایه عقیده و ایمان خود را نسبت بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و دین او آشکار کرد و مشت گرهی بدهان همه منکران زد، کور باد فهمی که پس از مطالعه این قصیده که در همه کتب سیر و تواریخ مسلم اسلامی نقل شده باز نسبت

کفر بآن پشتیبان دین و اسلام و مرکز ایمان بدهد، این قصیده ۹۴ بیت در سیره ابن هشام ضبط شده ولی تا ۱۱۱ بیت هم شمرده شده است، این قصیده را از سیره ابن هشام که بیشتر مورد وثوق و بهتر قابل استدلال است ترجمه میکنیم و شاهکارهای آن را مورد تفسیر و استدلال قرار میدهیم. میفرماید:

۱- چون دیدم در قوم قریش مهر و وفائی نیست و همه پیوندها و دست آویزهای موافقت را بریدند ۲- و آشکارا بدشمنی و آزار ما برخاستند و دستور دشمن بنیان کن را بکار بستند.

۳- و با مردمی بد بین بر ضد ما هم سوگند شدند که در دنبال ما انگشت کینه میگزیدند ۴- من خود را ببرد باری واداشتم و بنیزه بلند و تیغ تیز که ارث بزرگان است اعتماد کردم ۵- فامیل و برادران خود را در پناه خانه کعبه حاضر کردم و بدامن پیراهن کعبه چسبیدم ۶- برابر در کعبه ایستاده صف بستم آنجا که هر عبادت کننده‌ای وظیفه سوگند خود را انجام میدهد ۷- آنجا که قاصدان حرم کاروان شتر را میخواستند در رهگذر سیلها برابر مجسمه اساف و نائله ۸- همان شترانی که داغ بر بازو یا پهلو دارند رام شده و میان شش و هشت ساله‌اند ۹- گوشماهی و رخام بآنها آویخته و با گلوبندهائی چون خوشه خرما آنها را آرایش کرده ۱۰- پیروردگار مردم پناه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵

میبرم از هر کس بما طعنه زند و از ما بدگوئی کند و بباطل اصرار ورزد ۱۱- و از هر سخن چینی که بنکوهش ما رفت و آمد کند و از هر کس بر خلاف مقصود ما چیزی بدین ببندد. ۱۲- پناه بخدای کوه ثور و بکسی که کوه ثبیر را در جای خود لنگر داده و بکسی که بکوه حراء بالا می‌رود و فرود می‌آید ۱۳- پناه بخانه کعبه که خانه حق است و در ته دره مکه است و بخداوندی که غفلت در او نیست ۱۴- و بحجر الاسود گاهی کک بدان تبرک جویند و در ظهر و پسین گرد او را بگیرند ۱۵- و بجای پای ابراهیم بر سنگ که چون گل پای برهنه و بی کفش او بر آن نقش بسته ۱۶- و بهمان دورهائی که میان مروه و صفا زده می‌شود با آن صورتها و مجسمه‌هائی که در آنها است ۱۷- و بهر کس حج خانه خدا کرده از شتر سواران و صاحبان نذر و پیادگان ۱۸- و بمشعر اقصی گاهی کک حاجیان بقصد آن می‌روند تا کوه عرفات دنباله سلسله سنگهائی که برابر هم چیده شده ۱۹- و بوقوف حاجیان بالای کوههای عرفات شب هنگام که برای کوچ سینه پاکشهای خود را از جا بلند میکنند ۲۰- بشب مزدلف و منازل دره منی که بالاتر از آنها احترام و مقامی نیست ۲۱- بجمع حاجیان که چون اجازه کوچ کردن یابند مانند باران بهار شتابانه کوچ کنند ۲۲- بجمره کبری گاهی کک بسمت آن روانند و میخواهند سرش را با سنگریزه‌ها بکوبند ۲۳- بقبيله كنده که شب هنگام در حصار انجمنند و حاجیان بکر بن وائل آنها را عبور میدهند ۲۴- دو هم سوگندی که سخت بر عهد خود پائیدند و وسائل استحکام آن را فراهم کردند ۲۵- و میکوفت آنها را نیزه‌های سیه‌چرده و گردش آن و متلاشی میکرد آنان را یورش ستوران انبوه ۲۶- آیا پس از این برای پناهنده پناهی است آیا پناهنده‌ای که از خدا میترسد ملامت کننده دارد ۲۷- شایسته است که دستور دشمنان در باره ما اطاعت شود؟ با اینکه ما راه ترک و کابل را میبندیم ۲۸- بخانه خدا سوگند دروغ گفتند که ما مکه را رها میکنیم و بار میبندیم این مقصد شما در تشویش است ۲۹- بخانه خدا

سوگند دروغ گفتید که ما در باره محمد مغلوب میشویم بدون اینکه بخاطر او با نیزه و تیر بجنگیم ۳۰- ما او را تسلیم نمیکنیم تا در گرد او بخاک نیفتیم؟! و تا فرزندان و زنان خود را بی سرپرست نگذاریم؟ ۳۱- و بر خیزد مردانی بسوی شما با سلاح آهنین برخاستن شتران آبکش زیر زنگهای نواخان ۳۲- و تا بینی که پهلوان پر دماغ بخون خود غلطیده و از طعن نیزه بوضع نکبت باری بهر سو میل میکند ۳۳- بجان حق اگر دشمنی بمرحله جدی جنگ برسد شمشیرهای خود را با تن سرداران آغشته کنیم ۳۴- با دست جوانانی چون تیر شهاب بزرگوار مورد اعتماد حامی حقیقت و پهلوان ۳۵- ماهها و روزها و سال کامل جنگ را ادامه دهیم و حج را هم بسال آینده اندازیم ۳۶- پدرت مباد چطور مردمی آقائی را از دست بدهند؟ که عهد نگهدار است و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶

زندگانی او فاسد نیست ۳۷- درخشانی که ابر بارنده از رویش آب میطلبد، پناه یتیمان و نگهدار بیوه زنان است ۳۸- درماندگان بنی هاشم باو پناهنده شوند و نزد او در رحمت و بخشایش فراوان بسر برند ۳۹ بجان خودت اسید و نخست زاده‌اش براه دشمنی ما رفتند و ما را برای خوردگان پاره کردند ۴۰- عثمان و قنفذ گرد ما نگردیدند ولی دستور آن قبائل را بر ضد ما پذیرفتند ۴۱- از ابی عبد یغوث خود اطاعت کردند و گفتار هیچ گوینده را در باره ما مراقبت نکردند ۴۲- ما از سبیب و نوفل چه کشیدیم هر کدام از ما رو گردانیدند و خوشرفتاری نکردند ۴۱- اگر بدست آمدند یا خدا بر آنها مسلط کرد جزای آنها را بکفشان میگذارم ۴۴- این ابو عمرو هم غیر از کینه ما را نخواست تا ما را نزد گوسفند داران و شترداران انتقاد کند ۴۵- در هر صبح و پسین بر ضد ما راز میگوید ای ابو عمرو هر چه خواهی در باره ما راز بگو و فکر کن.

۴۶- برای ما بخدا سوگند میخورد که فریب کاری نکند ولی آشکارا و بی پروا میبینی که دشمنی میکند ۴۷- بغض و کینه ما هر تپه‌ای از زمین که میان اخشب و مجادل است بر او تنگ کرده است.

۴۸- از ابو ولید بپرس چه بخششی بما کرده‌ای جز اینکه چون نیرنگ باز از ما روگردانی و بر ضد ما کار میکنی ۴۹- با اینکه تو مردی بودی که در سایه رأی و مهربانیت میان ما زندگی اداره میشد و نادان نبودی ۵۰- ای عتبه در باره ما گوش بگفتار سخن چینان مده که حسود و دروغگو و کینه‌توز و دغلبازند.

*** ۵۱- ابو سفیان هم که روگردان از بر من گذشت چون گذشتن پادشاهی بزرگ از بر درویشان. ۵۲- بهوای نجد و آب‌های سرد آن میگریزد و وانمود میکند که من از حال شما غافل نیستم. ۵۳- نصیحت مآبانه بما خبر میدهد که با ما مهربان و خیرخواه است و کینه‌های درون را نهان میدارد.

۵۴- ای مطعم من در روز فریادرسی تو را وانگذاردم و نه در هیچ موقف عظیمی در پیش آمده‌ای بزرگ. ۵۵- و نه در حادثه خصم که دشمنان سختی بر سرت ریختند جنگجویانی از صنف مبارزان کشمکش کن. ۵۶- ای مطعم مردم قریش تو را بروش بدی کشانیدند من هم چون بخود واگذار شوم ای وای نمی‌گویم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷

۵۷- خدا عبد شمس و نوفل را از جانب من کیفر کند بیدی بزودی نه با مهلت ۵۸- با ترازوئی درست که یک جو کم و زیاد نکند او از خود گواهی دارد که کج گو نیست ۵۹- بباد رفت آرمان کسانی که بنی خلف را بجای ما و پهلوانان دوست گرفتند.

*** ۶۰- مائیم خاندان پاک و دودمان هاشم و آل قصی در مشکلات نخست ۶۱- خاندان سهم و مخزوم کج شدند و گرد کردند بر ما دشمنانی از هر دزد هرزه و گمنام ۶۲- ای تیره عبد مناف شما بهترین مردم خود هستید هر بی‌سر و پا را در کار خود شریک نکنید ۶۳- بجان خودم شما سست و درمانده شده‌اید و برای فیصل دادن مطلب راه خطا رفتید ۶۴- شما خود هیزم زیر یک دیک بیش نبودید و اکنون هم هیزم زیر چند دیک هستید ۶۵- ای بنی عبد مناف سست مگیرید هضم حقوق ما و یاری نکردن ما و واگذارن ما را در بند محاصره ۶۶- اگر ما هم مردمی هستیم تنوری میکنیم از کردار شما و شما سوزش آن را خواهید چشید و سر خود نمیمانید ۶۷- وسائطی در میان لوی بن غالب بودند که هر پهلوان چالاکی آنها را بسوی ما راند ۶۸- تیره نفیل بدترین کسانیند که گام بر ریگستان مینهند و پست ترین پا برهنه و نعل پوش بنی معدند ۶۹- بخاندان قصی برسانید که بزودی کار ما بالا میگیرد بآنها مژده بدهید که پس از ما بجان هم خواهید افتاد ۷۰- ای کاش یک شب سختی بر قریش مکه میشد اکنون که ما در دره‌های کوه پناهنده هستیم ۷۱- اگر در همان میان خانه‌های خود تاب مبارزه داشتند ما نزد زنان بچه‌دار وسیله اسف و آه باشیم ۷۲- هر دوست و خواهرزاده‌ای که بشما یاران گرفتیم بجان خودم در دنبال آن فائده نیافتیم ۷۳- پس همان جمعی از کلاب بن مره‌اند که آلوده بحق نشناسی و خذلان ما نیستند ۷۴- ما در باره قریش مکه سست گرفتیم تا جمعشان پریشان شد و هر ستم جو و نادانی از ما سرباز زد ۷۵- ما در میان آنان حوض سقایت حاج داشتیم، ما رنجبران نیرومند، تیره غالب بودیم.

۷۶- جوانانی از هم عهدان مطیبین و دودمان هاشم چون شمشیر درخشان در دست شمشیرسازان ۷۷- خونی از دست ندادند و خونی بناحق نریختند، خلافی نکردند و از قبائل بد نبودند ۷۸- در موقع ضرب این جوانان را میبینی که چون شیر درنده‌اند بالای قطعه‌های گوشت.

۷۹- فرزندان کنیز محبوب هندی نژاد بنی جمع‌اند که بندگان قیس بن عاقل بودند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸

۸۰- ولی ما گرامی نژاد بزرگانی هستیم که در مرگ آنها همه مردمان خبر ماتم میدهند ۸۱- یک خواهرزاده خوبی داریم که تکذیب نمیکند و آن زهیر است چون شمشیری از زنجیره قریش جدا شده ۸۲- از رادمردان بزرگ است و نسبت به نژادی رفیع دارد که در محیط بزرگی فضیلت‌مند است.

۸۳- بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او هستم بشیوه دوستی که در آستان وصال است ۸۴- احمد تا همیشه در جهان جمال اهل جهانست و زینت بخش پیروان خویش است و خداوند مشکلات است ۸۵- کیست در مردم برابر او باشد کدام آرزو

برآورد هر گاه حکم‌ها در میزان سنجش بسنجند ۸۶ حکمتدار و رشید و عادل و بی‌اضطرابست دوستدار معبودی است که از او غفلت ندارد ۸۷. بخدا اگر باعث بدگوئی نمیشدم که در مجالس بر سر پیران ما بچرخد ۸۸- ما در هر حال روزگار پیرو او هستیم از روی حقیقت نه محض گفتار شوخی مآبانه ۸۹- همه میدانند که فرزند ما نزد ما دروغگو محسوب نیست و گفتار بیهوده و باطل در دل ندارد ۹۰- احمد در میان ما فامیل بهم پیوسته موقعیتی دارد که حمله دراز دستان از او کوتاه است ۹۱- جانم را قربانش میکنم و او را نگهداری میکنم و با سر و سینه از او دفاع میکنم ۹۲- پروردگار عباد بیاری خود او را کمک دهد تا دین حق خود را آشکار کند ۹۳- گرامی مردانی که کجی در بنیاد آنها نیست و پدرانی گرامی نژاد آنها را برای نیکی پروریده‌اند ۹۴- اگر کعب از تیره لوی دور افتاده است بناچار روزی میان خاندان جدائی افتد.

تاریخ سرودن این قصیده بطور تحقیق در کتب سیر تعیین نشده ولی از قرائن چندی روشن است که پس از سال پنج بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و از پاره اشعارش بدست می‌آید که پس از محاصره بنی هاشم در شعب ابی طالب بوده این قصیده در میان اشعار بسیاری که ابی طالب در مقام دفاع از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تبلیغ اسلام و توحید سروده شاهکار بزرگی است که باید آن را با دقت مورد توجه قرار داد.

این قصیده از نظر ادبیت و بلاغت برتر از همه اشعار عرب است و گوی سبقت از معلقات سبعة ربوده علامه دجلانی در کتاب اسنی المطالب خود هشت بیت آن را نگاشته سپس گفته است در این قصیده ابیات بسیاری است که در استحکام معنی و شیوایی بیان بی‌پایه همین چند بیتند تا آنکه در وصف این قصیده ابن کثیر نقاد ادبیات عرب باز گو کرده است این قصیده بسیار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹

شیوا و بلیغ است جز ابو طالب کسی را یارای آن نیست که چنین قصیده تواند سرود این قصیده از معلقات سبع گرانمایه‌تر و در ادای مقصود بلیغ‌تر است.

این قصیده از نظر سیاست در نهایت اهمیت و شایستگی است در موقعی که مبارزه حزب اسلامی برهبری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تمام قبائل قریش پرشورترین دوره‌های خود رسیده و سران قریش آخرین کوشش خود را برای برهم زدن جامعه کوچک بی‌ساز و برگ اسلام میکردند و چون خود را در خطر نفوذ عمومی اسلام می‌دیدند میخواستند با هر قیمتی تمام می‌شود پیغمبر را از میان بردارند و جامعه نوین اسلام را از ریشه بکنند ابو طالب برای ترمیم اوضاع و خاموش کردن فریادهای سران قریش و تحصیل وجهه حق بجانب از عموم عربستان این قصیده را سروده و مهم‌ترین نکات سیاسی را در آن درج کرده است در بلوای این جنگ عمومی دوم سیاستمداران بزرگ جهان برای تحصیل پیروزی و پس از آن برای استقرار صلح جهانی نطق‌های بسیار کردند چرچیل و روزولت و ترومن و هیتلر و استالین در این میان زبر دست‌ترین ناطقین سیاسی جهان شناخته شدند و نطق‌های آنان بتوسط رادیو در جهان منتشر شد و در روزنامه‌ها ثبت گردید اگر درست تأمل کنید و آنها را با این نطق سیاسی ابو طالب که در ضمن این قصیده است بسنجید باور میکنید نطق ابو طالب از همه برتر و مهم‌تر است جز اینکه در محیط کوچک سیاست قریش و عربستان ادا شده و وسائل نشر پرطننه امروزه را نداشته است.

این قصیده از نظر شور قومیت و دلسوزی برای ملت عرب و خصوص قریش بسیار مورد اهمیت و شایسته مطالعه و دقت است سابقه مجد و بزرگواری خاندان قریش و مهربانی و محبت گذشتگان را یاد آور میکند و وضعیت پریشانی فعلی آنها را شرح میدهد و نفوذ بیگانگان و اراذل را بخاطر آنها می آورد سپس آنها را از انجام این وضع خطرناک آگاه میکند و باتحاد و یگانگی که توأم با نظر تعقل و دور اندیشی است دعوت مینماید: ابو طالب چون پدری مهربان از بام بلند مقام شامخ خود در پرتو خرد و فکر روشن و پاک، کجروی و فساد اخلاق و دنیاپرستی قریش را میبیند و احساسات خود را همچون قطرات اشک دلسوختگان در قالب این اشعار شیرین و روان سر می دهد و باندرز و نصیحت قوم خود میپردازد، با نظری درست و باریک، نادرستی های هر دسته ای را تشخیص داده و با صراحت لهجه آنها را مخاطب ساخته و درد آنها را گفته و بعلاج نفس بیمار خودشان دعوت کرده در حقیقت این قصیده مختصر باندازه همان کتاب طولانی ارمیای پیغمبر که در شمار کتب آسمانی عهد عتیق ضبط است نسبت بقریش و وضع آشفته مکه اظهار دلسوزی و مهربانی

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰

نموده و سپس اظهار تأسف و نگرانی.

این قصیده از نظر ایمان و عقیده بخدا و مقدسات ملت ابراهیم گواه بزرگی است که ابو طالب مردی با تقوی و خدا پرست و دیندار بوده است نه تنها دین مقدس اسلام را پذیرفته بلکه پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم روش دینی توحید و خداپرستی کاملی داشته که با رویه بت پرستان مکه هیچ شباهتی نداشته در بیت ۱۱ میگوید بخدا پناه میبرم از هر کس بر خلاف گفته ما بدین چیزی ببندد آیا منظور از دین در نظر او غیر از یک شریعت پاک الهی بوده و در نظر او بشر حق نداشته که برای خود قانونی اختراع کند.

در شعر ۱۳ بخداوندی که غفلت در او نیست اعتراف صریحی است بصفات کمال خداوند در شعر ۲۶ میگوید آیا پناهنده ای که از خدا تقوی دارد ملامت می شود این جمله یتقی الله چه مقام ایمان قرآنی کاملی را میرساند، رویهمرفته باید گفت سراپای این قصیده نغمه خداپرستی و توحید است چگونه انصاف است کسی بگوید گوینده این قصیده هم عقیده ابو سفیان بوده که تا پس از پایان نبرد احد هم فریاد میزد اعل هبل و الا باش ای بت هبل. بسیار بی انصافی و خلاف وجدان علمی نزدیک بحس است گفتار کسانی که ابو طالب را در کیش و آئین با مانند ابو سفیان و ابو جهل شریک و برابر میدانند و او را کافر یا مشرک میخوانند.

این قصیده از نظر ایمان و اعتقاد ابو طالب بحقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام که مورد نظر ما است بسیار صریح و گویا است. بعلاوه از اینکه دلالت روشن دارد بر ایمان ابو طالب دلالت دارد که ابو طالب چون موسی و عیسی خود یکی از مبشرین اسلام بوده و نفوذ و پیروزی آینده اسلام در نظر او روشن بوده است.

در بیت ۶۹ میگوید و ابلغ قصیا ان سینشر امرنا بخاندان قصی ابلاغ کن که بزودی امر ما یعنی مسلک و مرام ما که اسلام است منتشر و جهانگیر می شود، بآنها مژده بدهید که پس از ما بجان هم افتاده و در خذلان یک دیگر کوشا میشوند، سپس میگوید ای کاش یک شب هجوم سختی بر قریش میشد بینم میان خانه های خود میتوانند در برابر دشمن ایستادگی کنند و تاب مبارزه دارند، بنظر من این گفتار ابو طالب نظر بتاریخ آینده اسلام و فتح مکه دارد بطور جزم از پیروزی اسلام بر قریش خبر می دهد و از سقوط مکه در اثر هجوم قشون اسلام در سال هشتم هجرت و سپس از اختلافاتی که بواسطه غصب خلافت از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان عرب افتاد و در نتیجه بجان هم افتادند تا یک دیگر را از میان بردند پیش گوئی میکند آیا کسی میتواند این اشعار را طور دیگر

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱

معنا کند؟! بنا بر این ابو طالب خود را از پایه گذاران اسلام و پرچمدار آن معرفی کرده بعلاوه از شعر ۸۳-۹۳ بوضعی اظهار علاقه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده و بمقامی او را توصیف کرده و بزبانی فداکاری خود را اظهار داشته که نه تنها مقام یکنفر مسلمان مخلص و درست را نشان میدهد بلکه مقام یکنفر مؤمن کامل را نشان میدهد که شعله های ایمان دل او را چون طور موسی شعله ور و طوفانی کرده و هر فکر و خیالی را جز فکر اسلام و رهبر اسلام در وجود او سوخته و فقط یک شعله ایمان و طوفان احساسات دینی از هستی او باقی مانده است.

ابو طالب با این اشعار نه تنها مرد مؤمنی است بلکه یک تن از فداکاران شیفته ایمان است، نه تنها یک مسلمانی است بلکه مرد پاک و پیغمبر منشی است که حقیقت اسلام را پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از الهام در نفس پاک و نورانی خود دریافته و بر جاده انتظار نشسته تا وقتی ندای اسلام از زبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگوش او رسیده و دل بیقرار انتظار کشیده او را نوازش کرده و تسکین داده چون عاشقی که پس از سالیان دراز هجران بمحبوب خود رسیده بی تابانه اسلام را در آغوش کشیده چنانچه در شعر ۸۳ میگوید:

بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او هستم بشیوه عاشقی که در حال وصال است. آیا برادران احمد کیانند پیغمبر برادر نژادی نداشته مقصود او مسلمانان است که فرمود:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ يَا پیغمبران گذشته که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیانات خود از آنها برادر تعبیر کرده است. نکته دیگر قابل توجه راجع باین قصیده شیوا که لازم بیاد آوری است اینست که اشعار این قصیده کم و زیاد شده و مورد تصرف غرض رانان گردیده در کتاب خزانه الآداب ج ۳ که متعرض شرح قسمتی از اشعار این قصیده گردیده است دو شعر پیش از شعر مطلع سیره ابن هشام نقل کرده و از محمد بن سلام نقل شده که اصمعی از من راجع باین قصیده پرسش کرد گفتم درست است گفت میدانی پایان قصیده کدام است؟ گفتم نه، اینست که چون تامل کنی رابطه میان قسمتهای مختلف آن مختل است و فهمیده می شود که برخی اشعار آن جابجا شده است از آن جمله در دنبال شعر ۸۷ شعری که در سیره ابن هشام ثبت شده بی مناسبت است زیرا سر تا پای این قصیده حماسه و طرفداری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جامعه

اسلامی است و در فرض اینکه ابو طالب نسبت باسلام هم بیعقیده بود اظهار آن در ضمن این قصیده بی مناسب بود و با آن همه گرمی و دفاع از اسلام و اظهار محبت و اخلاص بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت دارد بعلاوه اگر منظور این باشد که مسلمان شدن و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲

پیروی محمد موجب سب مشایخ می شود و این ملاحظه مانع اسلام ابو طالب است کلام بسیار ضعیف و مهمل می گردد. زیرا مؤسس اسلام شخصی از بنی هاشم بود و تا این تاریخ جمعی هم از بنی هاشم و رجال نامی قریش پیرو اسلام شده بودند و اسلام ابو طالب سبب تازه‌ای برای سب و بدگوئی و بدنامی مشایخ نمیشد.

این مضمون سست و مهمل با سبک کلیه اشعار ابو طالب و خصوص این قصیده که در نهایت محکمی و با منطقی عجیب سروده شده مناسبت نیست و مناسب این بیت همان ابیاتی است که در کتاب الحجۃ علی الذاهب نقل کرده در آنجا پس از این شعر گوید:

همانا پایمال میکردند شما را مردانی گرمی از تیره هاشم* گاهی که دست بشمشیرهای برنده می بردند* و مقصود اینست که ما آزارهای شما را برای احترام مکه با شمشیر پاسخ نمی دهیم زیرا اگر شمشیر بکشیم و شما را در شهر مکه و حرم امن ملت ابراهیم بکشیم قانون بست بودن حرم را شکسته باشیم و در مکه که نزد عموم عرب شهر امن است و باید سلاح را بزمین گذاشت خونریزی کرده باشیم و این موجب سب و بدگوئی بزرگان، خاندان بنی هاشم یا عموم خاندان عبد مناف یا عموم قریش می شود چنان که شعر ۲۵ باید پس از این شعر باشد که پس از دو شعر دیگر دنبال شعر بالا در کتاب بالای نامبرده نقل کرده:

رد می کردیم آنها را تا جمعشان پریشان شود* و دفع میکردیم از خود هر ستمگر و هر نادانی را* و میکوفت آنها را نیزه‌های سیه چرده و گردش ان* و متلاشی میکرد آنان را یورش ستوران انبوه*

نمونه‌هایی از کوشش و فداکاری ابو طالب نسبت باسلام و پیغمبر

۱- در سفر و حضر از پیغمبر صلی الله علیه و آله مفارقت نمیکرد حتی در سفری که برای تجارت بشام رفت آن حضرت را در سن ۱۳ سالگی با خود برد، ابن اسحق گوید چون ابو طالب با کاروان تجارتی قریش عازم شام شد پیغمبر صلی الله علیه و آله باو اظهار علاقه شدیدی کرد و او را بسر مهر آورد تا ابو طالب گفت بخدا او را با خود میبرم و هرگز از من جدا نمیشود و من هم از او جدا نمی شوم در همین سفر بود که در بصری بحیرای راهب بشف ملاقات پیغمبر صلی الله علیه و آله فائز شد و نشانه‌های

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳

نبوت را در او شناخت و سفارش او را به ابی طالب کرد و باو مژده داد که مقام بزرگی را دارا می شود و ابی طالب بیش از پیش باو علاقمند شد و در حفظ او کوشید.

۲- ابو الفرج بسند خود از واقدی روایت کرده است که ابی طالب هر بامداد و پسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار میکرد و او را از دشمنان محافظت مینمود که مبادا او را برابیند یک بامداد بمحل او آمد او را ندید پسین آن روز آمد باز او را ندید صبح که شد در هر جا گمان او را داشت بجستوی او برآمد و او را نیافت در این هنگام دست روی سینه فشرد و فریاد زد وای فرزندم، همه بندگان و پیروان خود را انجمن کرد و گفت از دیشب تا کنون محمد را گم کرده ام گمان ندارم جز اینکه قریش او را ربوده باشند و با او نیرنگی باخته اند تنها همین سوی است که بدنبال او نرفتم و دور است که محمد در این سوی باشد سپس بیست تن از غلامان زبر دست و شجاع خود را انتخاب کرد و گفت هر کدام کارد تیزی آماده کنید و بروید در انجمنهای قریش هر کدام پهلوی یکتن از سران قریش بنشینید و منتظر آمدن من باشید اگر بهمراهی محمد آمدم کاری نکنید و آرام باشید تا من نزد شما بایستم و اگر آمدم محمد همراه من نبود هر یک از شما یکی از بزرگان قریش را که پهلوی او نشسته اند بکارد بزنید و بکشید این بیست تن رفتند و کاردهای خود را چنانچه میخواستند تیز کردند و رفتند در کمینگاه خود نشستند ابو طالب با جمعی از بنی هاشم در آن سوی بجستجوی پیغمبر صلی الله علیه و آله شتافتند و او را در پائین شهر مکه یافتند که پای سنگی نماز میخواند ابی طالب خود را بروی آن حضرت انداخت و او را بوسید و دستش را گرفت و عرض کرد برادر زاده جانم نزدیک بود همه قریش قوم خود را نابود کنی با من بیا، دست او را گرفت و بمسجد آورد قریش در انجمنهای خویش دور خانه کعبه نشسته بودند چون دیدند ابی طالب دست بدست محمد می آمد با خود گفتند ابی طالب که محمد را با خود آورده کاری دارد چون با جبین خشم آلوده برابر آنها ایستاد بندگان خود که پیش فرستاده بود گفت آنچه در آستین دارید بیرون آورید هر کدام کارد تیز خود را آشکار کردند چون چشم قریش بکاردهای برهنه افتاد گفتند ای ابو طالب این دیگر چیست؟

نمی بینید چیست؟؟؟

من جوپای محمد بودم از دو روز پیش او را ندیده بودم ترسیدم که شما در باره او نیرنگی کرده باشید باینان دستور دادم که در اینجاها که می بینید نشستند و گفتم اگر من بی محمد نزد قریش آمدم هر کدام بدون کسب اجازه دیگری از من کسی را که پهلوی او نشسته است بکشد

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴

اگر چه از بنی هاشم باشد.

و ای ابی طالب راستی چنین کاری می کردی:

آری بپروردگار این بنیان سوگند (با دست خود اشاره بخانه کعبه کرد) معظم بن عدی عموزاده و هم پیمانش باو گفت نزدیک بود تیره و تبار خود را بباد بدهی.

آری همین طور بود، ابو طالب از نزد قریش برگشت و این اشعار را میسرود خطاب بپیغمبر اذهب بنی فما علیک غضاضة الخ
«۱»

برو فرزند جانم بر تو کمترین رنجی مباد برو چشمت از این راه روشن باد

بخدا جمع قریش هرگز دست بتو نیازند تا من سر بخاک نهم و بگور خسیم

تو مرا دعوت میکنی میدانم که خیر خواه منی تو راستگوئی و از پیش امین و درست بودی

دینی را بیاد می آوری که بی تردید بهترین دین‌های آفریدگان است

قریش یکباره رو بابی طالب آورده از در التماس و طلب ملاطفت در آمدند و زبان عذر خواهی گشودند ولی توجهی بدانها نکرد و احترامی بآنها نگذاشت.

۳- باندازه‌ای در حفظ پیغمبر صلی الله علیه و آله میکوشید که در دو سه سال محاصره شعب شبها چند بار جای خواب آن حضرت را عوض میکرد تا مبادا قریش شبیخون زنند و بآن حضرت آسیبی برسانند.

نمونه‌هایی از تبلیغات اسلامی ابو طالب

۱- در بسیاری از اشعار خود حقیقت اسلام و لزوم متابعت آن را بطور عموم و بخصوص عرب و قریش اعلام داشته در کتاب الحجج علی الذاهب تألیف شمس الدین فخاری بن معد موسوی گوید ابو جهل در آزار پیغمبر صلی الله علیه و آله کوشید ابو طالب او را بدین اشعار تهدید کرد:

محمد زاده آمنه پیغمبر یست راستگو از خشم بترکید و خود را پاره پاره کنید

زاده آمنه، محمد پیغمبر بزودی برای حق آشکار خود قیام کند و آن را اعلام دارد گوید چون مسلمانان بحیثه مهاجرت کردند و در پناه نجاشی بخوشی آرمیدند ابو طالب از او در اشعار خود اظهار تشکر کرد و او را بدین اشعار باسلام دعوت نمود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵

بدان ای بهترین مردم که محمد همکار موسی و مسیح، زاده مریم است

مثل آنها دین حقی آورده است همه آنان بدستور خدا هدایت میکردند و محفوظ بودند شما در کتاب خود میخوانید که محمد* براستی از جانب خدا خبر میدهد نه بدروغ* برای خدا شریکی نگیرید و اسلام آرید* زیرا طریق حق تیره و تاریک

نیست* ۲- در سیره ابن هشام (ج ۱ ص ۱۵۷) گوید ابو طالب از فرزند خود علی علیه السلام پرسید پسر جانم این چه دینی است که تو داری؟

پدر جان بخدا و رسول خدا گرویدم و بدان چه از خدا آورده تصدیق کردم و با او نماز خواندم و از او پیروی میکنم.

پسر جانم رسول خدا جز بخیر و نیکی تو را دعوت نکرده است با او همراه باش و دست از او بردار.

۳- برادرش حمزه سفارش کرد که اسلام آورد و از دین اسلام حمایت کند و اشعاری بدین مضمون خطاب بوی سرود:

ای حمزه بدین احمد شکبیا باش* دین را آشکارا کن تا توفیق صبر یابی** پاسبانی کن از کسی که این دین را از نزد پروردگارش آورده* براستی و حقانیت ای حمزه کافر مباش* من شادم از اینکه بگویند تو مؤمنی* برای خاطر خدا یا رسول خدا باش** بدینی که پیغمبر آورده میان قریش فریاد کن* آشکارا بگو احمد ساحر نبوده و نیست* ۴- عمران بن حصین خزاعی بازگو کرده است که جعفر بدستور پدرش ابو طالب به پیغمبر ایمان آورد، روزی ابو طالب با فرزند خود پیغمبر گذشت. پیغمبر در نماز بود و تنها علی در سمت راست با آن حضرت نماز میگذاشت ابو طالب بجعفر فرمود نمی بینی یک پهلوی عموزادهات تهی است برو دست چپ او را پیوست کن جعفر آمد و با پیغمبر نماز کرد چون پیغمبر نماز را تمام کرد فرمود ای جعفر بال عمو زاده خود را پیوستی خدا بعوض آن دو بال بتو بدهد که با آنها در بهشت پرواز کنی ابو طالب هم این اشعار را سرود:

براستی علی و جعفر مورد وثوق منند* هنگام دشواریها و پیش آمدهای روزگار* پسر عم خود را یاری کنی و دست از او برندارید* که پدرش در میان همه برادر پدر و مادری منست*

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶

چرا ابو طالب رسماً جزء حزب اسلام نشد؟

در تاریخ اسلام مسلم است که ابو طالب با همه اخلاصی که بدین اسلام داشت و با همه عشقی که پیغمبر و جامعه اسلامی داشت رسماً جزء جمعیت اسلام وارد نبود و در مجمع نماز و مجالس تبلیغی اسلام شرکت نمیکرد و در محیط قریش بحسب ظاهر تبدیل وضعیت نداد و در نظر عموم روش پیش از اسلام خود را حفظ کرد و بعبارت دیگر ایمان خود را مخفی داشت البته منظور از اینکه ایمانش را مخفی داشت این نیست که قریش نفهمیدند او پیغمبر را راستگو و حق میدانند و بهمین منظور از او طرفداری میکنند بلکه منظور اینست که چون حزب اسلام در مکه متشکل شد ورود در آن تشریفاتی داشت هر که خود را وابسته حزب اسلامی معرفی میکرد باید مقرراتی را مراعات کند مانند همه احزاب جهان که برای پیروان خود مقررات و نشانه‌هایی در نظر میگیرند حضرت ابو طالب روی مقررات بحزب اسلامی نپیوست و روی مقررات اسلامیت خود را اعلان نکرد

و در مجامع اسلامی بطور رسمی شرکت نمی‌کرد و این خود دست آویز محکم کسانی است که او را خارج از اسلام میدانند، ما در اینجا دو مطلب را توضیح می‌دهیم:

اول آنکه اظهار عمومی شرط اسلامیت نیست خصوص هر گاه کتمان اسلام مصلحتی یا ضرورتی داشته باشد در بدو بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا چند سال بیشتر مسلمانان سری بودند و کسی از اسلام آنها مطلع نبود و همان اندازه از آداب اسلام را مراعات میکردند که مناسب حال و مقدور آنها بود پس از آنکه جمعی هم باسلام گرویدند و حزب اسلام کم کم آشکار شد باز هم مسلمانان سری و ناشناس در میان بودند که بواسطه ضعف وضعیت خود و یا بواسطه حفظ مصلحت حزبی ایمان خود را آشکار نمی‌کردند و با مشرکان دمخور و همخور بودند و از آن راه خدمات بزرگی بدسته مسلمانان میکردند از آن جمله سیره ابن هشام در موضوع اسلام آوردن عمر میگوید ابن اسحق گفته است سبب اسلام عمر این بود که خواهرش فاطمه همسر سعید بن زید بن عمرو با شوهر خود سعید مسلمان شده بودند ولی اسلام خود را از عمر مخفی میداشتند نعیم بن عبد الله هم که از بنی عدی و هم قبیله عمر بود مسلمان سری بود و از ترس قبیله خود اسلام خود را مخفی میکرد، خباب بن ارت که از مبلغین اسلام بود نهانی نزد فاطمه خواهر عمر میرفت و قرآن باو می‌آموخت، عمر یک روز شمشیر بست و بقصد کشتن پیغمبر و جمعی از یارانش که انجمنی سری در خانه‌ای نزد کوه صفا تشکیل داده بودند و از آن خبر یافته بود بیرون آمد، در این انجمن چهل تن زن و مرد مسلمان شرکت کرده بودند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هم در آن حاضر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷

شده بودند در این میان نعیم بن عبد الله بعمر برخورد گفت عمر کجا میروی.

من میروم این محمد که از کیش قریش بیرون رفته و دودستگی میان قریش انداخته و عقائد آنها را سفاهت شمرده و دین آنها را نکوهش کرده و معبودان آنها را دشنام داده بکشم.

وای میخواهی دستی دستی خود را بخطر اندازی و نابود کنی! ای عمر گمان کن دست یافتی و محمد را کشتی مگر خاندان عبد مناف هم تیره‌های محمد میگذارند دیگر تو زنده روی زمین راه بروی اگر راست میگوئی بیا برو از درون خانه خود خبری بگیر و کسان خود را درست کن.

کدام کسان خانه خودم.

عجب خبر نداری. داماد و عموزاده‌ات سعید و خواهرت فاطمه هر دو مسلمان شده‌اند و پیرو دین محمد گردیده‌اند اگر میخواهی کاری بکنی بیا و برو دنبال آنها.

عمر بقصد خواهر و داماد خود بسمت خانه آنها رفت اتفاقاً وقتی رسید که خباب در خانه آنها بود و سوره طه را بفاطمه خواهر عمر می‌آموخت عمر در نتیجه زد و خورد مختصری وارد گفتگو شد و به مبلغ زبر دست اسلام خباب معرفی شد و اسلام آورد به بین یکنفر مسلمان سری چه خدمت بزرگی باسلام و جمعیت مسلمانان انجام داد از این گذشته پس از هجرت پیغمبر بمدینه و تشکیل حکومت اسلامی و تشریح قانون هجرت باز هم مسلمانان سری وجود داشتند و وظیفه جاسوسیهای بزرگ بنفع اسلام انجام میدادند در این میان سرگذشت نعیم بن مسعود اشجعی در موقع خود جنگ احزاب که ده هزار قشون متحد قریش و قبائل عرب دور مسلمانان را گرفتند و یهود هم پیمان صلح را شکستند بسیار قابل توجه است، جنگ احزاب سختترین مواقع اسلام و خطرناکترین دوره‌های تاریخ اسلام است و همین نعیم بن مسعود که یک تن مسلمان سری بود جمعیت مشرکین و یهود مدینه را با هم دشمن ساخت و سبب فرار ده هزار قشون که میخواستند مدینه و مسلمانان را یک بار بیلعند فراهم کرد از اینجا روشن شد که اسلام سری هم در دین پیغمبر تشریح شده و مورد اعتبار بوده و اگر ابو طالب در سازمان اسلام جزء مسلمانان سری باشد خلافی نکرده.

دوم اینکه چرا ابو طالب اسلام خود را رسمی و آشکار نکرد.

برای توضیح این مطلب باید بموقعیت ابو طالب و وضع اجتماعی و سیاسی مکه و قبائل متوجه شد. وضع قبائل قریش و تشکیلات سیاسی آنها بشرح زیر زیر بود:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸

هر قبیله یک رئیس خاندانی داشت این رئیس بطور وراثت و البته با ملاحظه لیاقت و شایستگی از هسته مرکزی و خانواده بزرگ هر قبیله انتخاب میشد این رئیس خانوادگی که او را شیخ قبیله مینامیدند همه گونه حق اطاعت و فرماندهی و اختیارات تامه نسبت بافراد قبیله داشت و در برابر مسئول همه افراد هم بود باید دفاع از هر فردی بکند و در موقع گرفتاری باو کمک دهد و حقوق مالی و عرضی و خون او را حفظ کند.

در مجموع قبائل قریش یک پیوست سیاسی و اجتماعی بود شبیه به پیوست اجتماعی جمهوریات متحده امریکا و در مصالح مشترک خود با هم همکاری میکردند و در امورات مهم راجع بنفع و ضرر قریش تشکیل جلسه میدادند و موضوع را مورد شور و اخذ رأی قرار میدادند ابو طالب از نظر قبیله بنی هاشم حق ریاست داشت و در نظر عموم هم صاحب احترام و نفوذ کلمه بود و از نظر مجمع عمومی قریش که دار الوند نام داشت کرسی مهمی داشت بلکه از نظر موقعیت خود رئیس انجمن دار الوند محسوب میشد چون این موضوع روشن شد باید دانست که قریش قبل از ظهور اسلام دارای عرف و عادات مخصوصی بود که عبارت از وضع آشفته و درهم و پرازدعت ملت ابراهیم باشد و مجموع این عادات و آداب که حق و باطلش بهم آمیخته بود بعنوان دین و شعائر ملی قریش محسوب میشد پس از ظهور اسلام و دعوت پیغمبر هر کس رسماً جزء دسته مسلمانان میگردد و خود را معرفی میکرد در نظر عموم از دین قریش برگشته و مرتد محسوب میشد و چون دین و عرف و سیاست بهم مخلوط بود بر خلاف ملیت قریش هم قیام کرده بود و چون بعنوان مخالف دین و ملیت معرفی میشد از کلیه

حقوق اجتماعی محروم میگردید چنانچه امروزه هم شرط مهم ریاست‌های ملی از قبیل وکالت و وزارت و سلطنت در هر ملتی اینست که باید شخص پادشاه یا وزیر یا وکیل هم دین و یا در حد اقل دارای ملیت مرءوسین خود باشد.

بنا بر این چنانچه ابو طالب رسماً جزء حزب اسلام معرفی میشد در این صورت از ریاست خاندان قریش می‌افتاد و از حق شرکت در دار الندوه محروم میگردید و دیگر نمیتوانست حفظ و حمایت خود را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان ادامه دهد زیرا در صورتی که از ریاست خاندان بنی هاشم ساقط میشد یا بنی هاشم بدون ریاست مرکزی میماندند و دسته بندی آنها منحل میگردید و پیغمبر بی‌پناه میشد و یا اینکه سران قریش ابو لهب را بریاست آنها انتخاب میکردند و خاندان بنی هاشم هم چون سائر قبائل بر ضد پیغمبر و اسلام قیام میکردند و اگر ابو طالب از حق شرکت در دار الندوه محروم میگردید قریش یک شورای عمومی بر ضد اسلام بر پا میکردند و رأی عمومی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹

قاطعاً نسبت به برانداختن جامعه اسلامی تصویب مینمودند ولی چون ابو طالب موقعیت سابق خود را در نظر قریش حفظ کرد نتوانستند از مجمع عمومی استفاده‌ای بر ضد اسلام بکنند در طول تاریخ اسلام در دوره ابی طالب فقط یک رأی عمومی صادر شد و آن راجع بموضوع قطع روابط با بنی هاشم و محاصره اقتصادی آنها بود، در حدود سال پنجم بعثت پیغمبر چون مبارزات قریش با اسلام ببن بست رسید و اسلام بر خلاف کوشش فراوان آنها بنشر و پیشرفت ادامه داد و ابو طالب و خاندان بنی هاشم هم بدفاع و حمایت خود ایستادگی کردند قریش عهدنامه‌ای نوشتند.

بموجب آن با بنی هاشم قطع روابط کردند، مواد این عهدنامه عبارت بود از اینکه:

۱- زن از آنها نگیرند و زن بآنها ندهند.

۲- هیچ گونه خرید و فروش و معامله و داد و ستد با آنها نکنند.

۳- در هیچ موضوعی از آنها درخواست نکنند و هیچ درخواستی از آنها نپذیرند.

۴- این عهدنامه باعتبار خود باقی باشد تا زمانی که بنی هاشم خود فتنه اسلام و دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خاموش کنند یا او را بی‌قید و شرطی تسلیم قریش نمایند.

در اثر این عهدنامه جمیع خانواده‌های بنی هاشم که در همه شهر و دوره‌های مکه متفرق بودند دستگاه خود را برچیدند و بدره‌ای که منزل ابو طالب بود آمدند و مدت دو سه سال در این دره محاصره بودند و بآنها بسیار سخت میگذشت این عهد نامه هم قوت تصویب نامه دار الندوه را نداشت و روی اصول پارلمانی قریش نبود بلکه یک عهدنامه‌ای بود که قوت تصویب نامه هیئت وزیران را داشت در تشکیلات کنونی از این رو مورد نفرت عموم عرب گردید و کم کم مورد مخالفت و نارضایتی بعضی از سران قریش شد تا خود پس از دو سه سال آن را نقض کردند و پس از آنکه موریانه نوشته آن را در میان خانه کعبه خورده

بود لغو شد فقط برای یک بار قریش از دار الندوه بر ضد پیغمبر صلی الله علیه و آله و اسلام استفاده کردند و آنهم پس از وفات ابی طالب بود که آسوده خاطر آن تشکیل جلسه دادند و نقشه کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله را طرح کردند و پیغمبر از دست آنها گریخت و باز هم علی فرزند همین ابو طالب را بجای خود گذاشت و تحویل قربانگاه اسلام نمود در خاتمه این موضوع باید گفت ابو طالب بزرگترین مردان با ایمان و تقوی بود که با سیاست بزرگی پیغمبر و اسلام را مدت هشت تا ده سال نگهداری کرد اینست نمونه کامل پدر فرزندی چون علی (ع) که موضوع گفتگوی ما است.

غار سیاست و کمینگاه بدعت و افتراء: زمزمه کفر ابی طالب را باید نغمه‌ای از سیاستهای

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰

شوم بنی امیه شناخت زیرا از دوره خلافت عثمان که بنی امیه هوس خلافت اسلامی را تا همیشه در دل خود پروریدند و یگانه مبارز و هم نبرد خود را در میدان سیاست و ریاست علی و خاندان او شناختند از هر گونه سوء تبلیغی در باره آنها فرو گذار نکردند و از هر جا ممکن بود دست آویزی برای توهین شکست علی علیه السلام فراهم کنند بدان چنگ زدند و بجعل حدیث و نشر افتراءات سیاست مآبانه پرداختند و از این رو ابو طالب را هم دست انداختند و حدیث و تفسیری چند بر خلاف حق بزبان طرفداران خود در باره او ساختند.

۱- حدیث ضحضاح دوزخ است که بزبان مغیره بن شعبه طرفدار صمیمی و هم پیاله مهربان دوره جاهلیت ابو سفیان منتشر شده است که ابو طالب در ضحضاح آتش (حوضچه‌ای آتشین) میباشد و کفش آتشین در پا دارد که مغزش از حرارت آن میجوشد این روایات همه بمغیره بن شعبه میرسد که از منحرفین خاندان بنی هاشم و مخلصین دودمان بنی امیه است.

چنانچه آیه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُشَاءُ ای پیغمبر هر که را تو دوست داری بحق نمیرسانی ولی خدا هر کس را خواهد بحق میرساند در باره ابو طالب نازل دانسته‌اند با اینکه این آیه در مدینه نازل شده و چنانچه در کتاب الحجّه علی الذاهب بیان کرده شان نزول آن مشرکان جنگ احد بودند که چون دندان پیغمبر را شکستند پیغمبر فرمود خدایا قوم مرا هدایت کن که نادانند و خدا این آیه را در باره آنها فرستاد و برخی گفته‌اند مورد آیه متخلفین از هجرتند زیرا پس از آنکه پیغمبر بمدینه هجرت کرد همه مسلمانان مکه مأمور شدند دنبال آن حضرت هجرت نمایند ولی پاره‌ای در مکه ماندند و از دستور هجرت تخلف کردند و در باره آنها در محضر پیغمبر گفتگو شد که آیا خدا از آنها عفو میکند یا نه خویشان آنها بطرفداری آنان خواستند آنها را تیرئه کنند پیغمبر هم برای دلخوشی آنها بدین معنی مایل بود خداوند این آیه را در باره آنها نازل کرد بهر حال پس از اینکه معلوم است این آیه در مدینه نازل شده روشن است که مربوط به ابو طالب نیست زیرا ابو طالب در سال هشت بعثت و سه سال قبل از هجرت وفات کرد و در مکه مدفون گردید بهر حال در صورتی که یقین داریم ابو طالب کاملترین مؤمنانست و سبب کتمان ایمان او هم معلوم است و نکته اخبار انتقاد او هم معلوم است لازم نیست پیش از این در این موضوع دنباله سخن را دراز کنیم همین قد برباداران اسلامی خود از اهل سنت گوشزد می‌کنیم که این گونه اخبار ننگین را از صفحات حدیث و تاریخ اسلام بشویند و بدانند که ضرر از هر جا بر گردد نفع است و هر ساعت از گمراهی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱

نجات آید راه راست در پیش است.

نمونه کامل پرورش، پرورشگاهی بی‌مانند

پس از شایستگی و لیاقت پدر و مادر محیط پرورش در سعادت‌مندی و آینده کودک اهمیت فراوانی دارد بلکه تأثیر محیط در خوشبختی و بدبختی، در سعادت و شقاوت انسان از پدر و مادر هم بیش است، فرزند از پدر یکجزء ذره بینی دارد و از مادر جسم کوچک و احساسات ناتوانی دارد ولی دوران مردی و جوانی هر چه با او افزوده می‌شود از محیط پرورش و زندگانی خود دارد فکر و اراده و نیروی کار و امیال انسان محصول محیط پرورش و مناسب وضع زندگانی او پدیدار می‌شود اگر اوضاع محیط پرورش و زندگانی با استعداد ذاتی و کودکی که پدر و مادر بکودک بخشیده‌اند موافق باشد بزودی کودک کامیاب و خوشبخت می‌شود و سعادت‌مند می‌گردد و شخصیت بزرگی بدست می‌آورد ولی اگر در محیط پرورش که عبارت از دبستان و مدرسه و رفیقان و معاشر و وضع بازار و طرز حکومت و جریان امور اداری است مختل و فاسد و آلوده باشد استعداد سعادت‌تی که کودک از پدر و مادر هم دریافت کرده بی‌اثر و مقهور می‌گردد.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

علی علیه السلام از نطفه پاکی بوجود آمد و از مادری چون فاطمه متولد گردید و در دامن پاک و نورانی او دوران شیرخوارگی و طفولیت را گذرانید سپس در دامن پرورش پیغمبرانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتاد و چنانچه سابقاً گفته شد بواسطه قحطی مکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بخانه خود آورد و بدست خود پرورش داد و این پرورش ادامه داشت تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردید علی علیه السلام هنگام بعثت ۸-۱۲ ساله بوده در این صورت کودکی نارس بوده است که بدامن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افتاده و زیر تربیت خدیجه کبری قرار گرفته.

بگذریم از آنچه در اخبار شیعه وارد شده است که علی علیه السلام ماده زندگانی و اول غذای خود را از زبان یا انگشت مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مکید ممکن است مخالفین در صحت این گونه اخبار خرده‌گیری کنند ولی این موضوع جای تردید نیست که علی علیه السلام از نخستین دوران کودکی خود زیر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و هر بام و شام و هنگام و ناهنگام با آن قلب پاک و احساسات تابناک جمال و کمال پیدا و نهان آن حضرت را مشاهده می‌کرد و اخلاق و آداب بزرگ آن حضرت را که مرکز انبعاث نبوت بود در خود منعکس می‌کرد.

علی علیه السلام چون قطعه برلیان درخشنده و زلال در معدن نبوت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم افتاد و همه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲

بر تو خیره کننده آفتاب نبوت بر سراپای او تابید آن آفتابی که هنوز در مرکز خود جای داشت و امواج نورش بی پایان بدور هم می پیچید و روزنه تابش بر او مسدود بود، هنوز از دریچه نبوت رخنه ای بفضای آزاد باز نکرده بود و با پرده های ظلمت و نادانی مردم جاهلیت نیامیخته و فرصت داشت که با همه نیروی مرکزی خود بگوهر پاک علی علیه السلام بتابد همی آفتاب نبوت امواج نور خود را بر پیکر کوچک علی علیه السلام فرو ریخت و او با همه استعداد خود این امواج نور شگرف را بلعید و در باطن هستی خود انباشت تا دیری نگذشت که خود آفتابی درخشنده گردید و نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نامیده شد علی علیه السلام هسته مرکزی انسانیت پاک بود همان انسانیتی که گلش با دست نیرومند خدا سرشته شد تا از هر آلودگی و تیرگی شسته گردید ماده تاریکی نبود ولی در دست صنعت خداوند پاک و زلال شد تا بجائی که نمایش نور مجرد داد و در صف فرشتگان جای گرفت وظیفه تاریخ بشری در گردش طولانی خود این بود که این هسته مرکزی را با همان سرشت پاک الهی بچرخاند تا بنام علی در دوران نبوت خاتمی محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسرار بشریت را نمایش دهد این هسته پاک در کنار جویبار وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مهبط فیض سرشار حق بود جای گرفت و چون جنینی که با عصب و سیط خود را بجسم نیرومندی پیوسته میکند و در روزگار کمی باندازه میلیونها سال سیر طبیعت پیش میرود فیض سرشار نبوت را با جامهای مالا مال پی در پی نوش کرد تا در مدت چند سال سفر چند هزار ساله بشریت را پیمود و خود را بکنگره جهان بشریت رسانید تا در آنجا که عقاب طبیعت پر بریزد و هیولای جهان ماده محو می شود قرار گرفت.

ابو طالب بن درخت نیرومند قریش بود، درختی کهن که بر روی تنه چند هزار ساله خود تنه بزرگ و فرسوده فراهم ساخته و خروارها شاخه خشک و پر خار و پوش و برگ پوسیده در آن انبار شده نیروی هستی و فعال خود را در نهالی سبز و خرم بیرون داد عرصه وسیع خانه او بزودی از پرورش این نهال برومند تنگ شد این نهال را بباغستان پهناور و بی پایان وجود محمدی منتقل کرد و در این محیط مناسب بزودی ترقی شایانی نمود تا درختی بزرگ شد و خود را بسدره المنتهی پیوست و سر آیه شجره طیبه ای که بنش پایدار و شاخه اش در فراز آسمانها نمودار است آشکار ساخت اینجاست که همه مردان اسلام و تاریخ نگاران و حدیث گوینان از هر فرقه در برابر علی علیه السلام زانو زده و بفضل او اعتراف کرده اند. در سیره ابن هشام میگوید از نعمتهای خدا نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السلام اینست که پیش از اسلام در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافت، سپس از مجاهدین جبر بن ابی الحجاج بازگو کرده است که یکی از نعمتها و صنعتها و

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳

خیرخواهیهای خدا در باره علی بن ابی طالب علیه السلام این بود که قریش بقحطی گرفتار و چون ابو طالب عیالمند بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد عباس رفت و گفت خوبست کمکی به ابو طالب بدهیم و برخی فرزندان او را کفالت کنیم تا قحطی بسر آید، سپس نزد ابو طالب رفتند و از او خواستند که بعضی فرزندان خود را بایشان بدهد تا نگهداری کنند، ابو طالب پذیرفت و بجز عقیل فرزندان دیگر را در اختیار آنها گذاشت عباس جعفر را بخانه خود برد و رسول خدا علی علیه السلام را بخانه خود برد علی علیه السلام نزد آن حضرت بود تا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برسالت مبعوث گردید.

نمونه کامل مسلمانان پاک

این نکته قابل توجه است که مسلمان کامل و پاک در دوران زندگانی پر افتخار خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی بود و حده لا شریک له و آن یکی هم علی بن ابی طالب علیه السلام بود شاگردان مکتب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عصر نبوت بهزارها تن بالغ شدند، مسلمانان با اخلاص و درست در گرد آن حضرت بسیار بودند ولی مسلمان کامل و پاک یکی بود و آن علی علیه السلام بود. علی علیه السلام کودکی خردسال و تازه از پستان مادر بریده در دامن پرورش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و با اخلاق بزرگ و خوی پاک او دوران خرد سالی را گذرانید و در سال ۱۰ تا ۱۲ عمر خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد بدون آنکه اظهار تردیدی کرده باشد باو ایمان آورد و با او نماز خواند غبار شرک بر صفحه پاک دل او ننشسته بود اخلاق پست مردم جاهلیت در نهاد پاک او رخنه‌ای نداشت و با بازار سیاه جاهلیت کج و خرافت بار عرب هیچ پیوست و ارتباطی نداشت از گهواره کودکی و صحنه فطرت پاک بشریت در آغوش نبوت افتاد و دوران هوش و احساسات بزرگ او با آغاز دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیمات دینی او توأم گردید علی علیه السلام با هوش سرشاری که داشت در کودکی خود مدتها تنها شاگرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسرار دین را در همان موقع تنهائی و فرصت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کرد و تا همیشه با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیست ولی دیگران پس از سالها بت پرستی و نامسلمانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و پس از اینکه سالها پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خود را ادامه داده بود بآن حضرت پیوستند و چندین کلاس از دروس اسلامی عقب افتادند و آن کودکانی هم که در دوران اسلام بدنیا آمدند کمتر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردند و از تعلیمات شخص او استفاده کردند در سیره ابن هشام گوید اول ذکوری که برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و نماز خواند و آنچه از جانب خدا آورده باور داشت علی بن ابی طالب علیه السلام بود نواده عبدالمطلب بن هاشم و در این وقت او ده سال داشت.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴

جمعی واژگون‌کنندگان حقائق برای اینکه ایمان ابو بکر را از ایمان علی علیه السلام پیش انداخته باشند گفته‌اند که ایمان علی علیه السلام در این تاریخ بی اعتبار بوده زیرا که در این موقع کودکی خردسال بوده و شرط بلوغ در او موجود نبوده این سخن بسیار گزافه گوئی و بی انصافی است زیرا که علی علیه السلام در این تاریخ هوش و استعدادش از پیره مردان دوره خود بیش بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را مورد اعتماد قرار داد و بهمراهی او نماز را اقامه می کرد.

در سیره ابن هشام گوید: برخی اهل دانش گفته‌اند چون هنگام نماز برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا میرسید بدره‌های خلوت مکه میرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام را هم پنهان از پدرش ابی طالب و از عموهایش و کسان دیگرش با خود میبرد و با هم نماز میخواندند و چون شام میشد بر میگشتند روزگاران بر این وضع گذرانیدند تا یک روز ابو طالب در

موقعی که نماز میخواندند بآنها برخورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: برادر زاده این چه دینی است که بدان متدین شده‌ای؟

عمو جان این دین خدا و دین فرشتگان او و دین فرستادگان او و دین پدر ما ابراهیم است

نتیجه گفتگوی ما تا اینجا چیست؟

نتیجه اینست که علی علیه السلام از نظر پاکی نژاد و آمادگی گوهر هستی در پشت پدر و دامن مادر و محیط پرورش نمونه کامل و بی‌مانند بشریت است و در میان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان صدر اول از مهاجر و انصار کسی در این قسمتهای مقدماتی بیپایه او نبوده ما این موضوعاتی که در باره او یاد آور شدیم میان همه مسلمانان مسلم است و البته این فضائل علی علیه السلام جنبه پیروی و تقلید از او ندارد، در اختیار کسی نیست که پدری چون ابی طالب یا مادری چون فاطمه یا دامن پرورشی چون دامن پرورش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد ولی سابقه درخشان او برای ما سبب اعتماد بشخصیت او می‌شود و از روی سابقه درخشان و پاک او میتوانیم در موارد اختلاف او با سایر شاگردان و یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهتر قضاوت کنیم و حق را بطرف او بدهیم اکنون باید متوجه شد که علی علیه السلام از این سابقه بزرگ در دوران زندگی خود چه نتیجه‌های درخشانی گرفت و چه روشی بجا گذاشت و چگونه مسلمانی بود و تعلیمات اسلامی را چگونه منظم کرد و در قالب دستورات ابدی و عمومی ریخت، این قسمت از زندگی علی علیه السلام است که امروزه باید مورد توجه عموم مسلمانان جهان باشد و در درجه دوم قرآن و سخنان درست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را مورد توجه قرار داده که از او پیروی کنند و پاسخ سؤالی که در آغاز این بحث طرح کردیم (خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟) اینجا روشن می‌شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۵

علی علیه السلام در زندگانی دراز دینی خود که ۵۳ سال و بیش از نیم قرن ادامه داشت در همه اوضاع زندگانی بشری وارد بوده و در هر وضعی بهترین نمونه و سرمشق را از خود بجا گذارده و حق امامت و پیشوائی را ادا کرده است.

علی علیه السلام شاگرد مدرسه تعلیمات دینی بوده و دوره تحصیلات خود را تا پایان ادامه داده است یگانه سرباز و مجاهد مبارزات اجتماعی اسلام بوده و در بزرگترین میدان‌های نبرد پیکار کرده است.

یگانه تهذیب‌کننده اخلاق و وارد سیر و سلوک در راه وصول بحق و دریافت حقیقت بوده است.

علی با فاطمه زهرا علیها السلام ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد و فرزندان بسیار آورد و برای امور زندگانی خود وارد کسب و استفاده گردید.

علی در تحت ریاست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمانبردار بود و انجام وظیفه می‌کرد.

علی علیه السلام در دوران خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صاحب منصب گردید و وظیفه فرماندهی انجام داد علی علیه السلام با سخت ترین مبارزات اجتماعی روبرو شد و برای بدست آوردن حق خود مبارزات بسیاری انجام داد.

علی علیه السلام در نتیجه مبارزات خود با شکست مواجه شد و برای مدت طولانی از حق خود محروم گردید و برای حفظ مصلحت عمومی دین صبر و بردباری کرد و با طرفهای خود در حفظ جامعه دین همکاری کرد.

علی علیه السلام پس از این محرومیت طولانی زمامدار جامعه پریشان و پر اضطراب اسلام گردید و در بحرانی ترین دوره‌ها وظیفه خلافت را انجام داد و با دشمنان حزبی و مسلمانان شورشی جنگید و گاهی فتح کرد و گاهی متوقف شد و گاهی بصلح دعوت کرد و گاهی بصلح دعوت شد غرض در همه شئونی که مورد ابتلاء و گرفتاری هر فرد مسلمانی است از بازاری و عادی و اداری و زمامدار، علی دستور عملی و روش پیشوائی دارد و این هم در میان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از خصائص علی علیه السلام محسوبست و خود دلیلی است بر امامت و پیشوائی آن حضرت که هر مسلمانی در هر حالی باشد میتواند وظیفه عملی خود را از روش آن حضرت دریافت کند بعلاوه علی علیه السلام در همه اموری که مورد حاجت جامعه اسلامی است حتی در این قرن اتم تعلیماتی دارد و دستوراتی داده است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۶

که رفع نیاز عموم را میکند و در صورتی که آن دستورات عملی شود جامعه بشریت در آغوش سعادت و خوشبختی قرار خواهد گرفت.

ما از عموم دانشمندان اسلامی از هر دسته و فرقه میپرسیم که در دنیای پر غوغای امروز با این وسعت زندگانی و فکر قانونگزاری بشر میخواهیم دنیا را باسلام دعوت کنیم و پس از کلیات قرآن و دستورات ثابت خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فکر و تعلیمات اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای تعیین وظیفه و رهبری مردم جهان کمک بگیریم آیا جز علی علیه السلام کسی یادگار و دستور قابل توجهی از خود گذاشته است؟ سابقه‌دارترین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون ابو بکر و عمر هر کدام بیش از چند حدیث که قسمتی از آنها در امور شخصی و متفرقه است از پیغمبر روایت ندارند و جز در محیط محدود جهان‌گیری و تقسیم غنائم جنگی عملی انجام نداده‌اند تا بتوان دستور آنها را در درجه دوم قرآن و دستورات ثابت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشوا و خلیفه دانست و باین سؤال پاسخ گفت که:

خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟

علی «ع» در دوران تشکیلات حزبی اسلام در مکه معظمه

دعوت اسلامی با بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظمه آغاز شد و تاریخ پیشرفت خود را با اصول حزبی بسیار متینی شروع کرد، این حزب که شعارش کلمه لا اله الا الله و مرامنامه‌اش قرآن و عنوان مسلکش اسلام بود تا سه چهار

سال انجمنهای خود را سری و پنهانی تشکیل میداد و شبانه و در گوشه و کنار تبلیغ می کرد و در این مدت جز خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سمت رهبری اسلام را داشت و علی علیه السلام که ملازم و خدمتکار او محسوب میشد و خدیجه همکار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کمتر کسی آشکارا خود را جزء حزب اسلام معرفی می کرد از اینجا است که یکی از سران قریش میگوید تا مدت سه سال من از بالای کوه ابو قیس نگران بودم جز شخص پیغمبر و علی علیه السلام و خدیجه کسیرا نمیدیدم که با آن حضرت وظیفه نماز را انجام دهد علی علیه السلام از نظر اینکه کودکی خردسال بشمار می آمد و خدیجه از نظر اینکه زنی بود در ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد مسامحه قریش واقع بودند و نسبت بآنها این قدر اظهار نگرانی و بد بینی نمیشد علی علیه السلام ریشه تشکیلات حزبی اسلام است. جامعه نماز که با قرائت قرآن و تعلیم آن آمیخته بود اجتماع حزبی اسلام را تشکیل میداد و انضباطات و تعلیمات و دستورات لازمه در آن عملی میشد در فصل گذشته در سیره ابن هشام شنیدی که مدت ها این حزب در دوره های خلوت مکه از وجود پیغمبر و علی علیه السلام در بدو امر تشکیل میشد.

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۷

تاریخ. سیر حزبی اسلام را در دوران پر تشویش مکه و در تنگنای حملات قریش نتوانسته درست تشریح کند و تا آنجا هم که میتوانسته شاید برای حفظ آبرو و خاطر خواهی زمامداران سیاسی و صاحب نفوذ اسلام از قلم انداخته، در صورتی که سیره ابن هشام که نسبتا از روی تحقیق و بی طرفی نوشته شده بسیاری از اشعار و بعضی از نطقها را از قلم انداخته و از اظهار آن صریحا عذر خواسته اشخاصی که پیش از او بوده اند و در کنترل سیاست بنی امیه قرار داشته اند البته جرأت اظهار بسیاری از حقائق را نداشته اند و یا برای حفظ منافع خود نخواسته بگویند.

بهر حال تاریخ مبارزات حزبی و تشکیلات سری اسلام در مکه بسیار مبهم و نارسا است و خصوص نسبت بشخصیت علی علیه السلام که هم در آن دوره او را کودکی خردسال محسوب داشته و کارهای او را هر چه بزرگ و قابل اهمیت بوده در شمار نگرفته اند و یا در دوران تاریخ نگاری از نظر انداخته و ضبط نکرده اند آنچه از مبارزات او در این دوره در سطور تاریخ مانده و از دست ساقطکنندگان در رفته است چند قسمت است:

۱- فخار بن معد موسوی در کتاب خود الحجة علی الذاهب گوید قریش بنی هاشم را بجز ابو لهب و ابو سفیان نواده عبد المطلب بشعب ابی طالب راندند و مدت سه سال در آنجا محاصره بودند هر گاه رسول خدا در بستر خواب خود می آرمید و قریش خوابگاه او را میشناختند ابو طالب می آمد و او را از بستر خود بلند می کرد و فرزندش علی علیه السلام را بجای او می خوابانید یک شب علی علیه السلام گفت پدر جان قریش در کمینند و من کشته میشوم ابو طالب در پاسخش این اشعار را سرود:

فرزند جانم صبر کن که شایسته تر است* سرانجام هر زنده‌ای مرگ است* در این بلای سخت ما ترا بخشش کردیم* برای قربانی حبیب و زاده حبیب خود* اگر مرگ فرا رسد تیر اجل همیشه در پرش است* گاهی به هدف میرسد و گاهی نمیرسد* هر زنده‌ای هر چند هم زنده ماند* در پایان شربت مرگ خواهد چشید* امیر مؤمنان در پاسخ پدر با این اشعار او را شاد نمود:

میفرمائی در یاری احمد شکیباً باشم* بچشم آنچه گفتم از روی بیتابی نبود* ولی می‌خواهم فداکاری مرا به بینی* و بدانی که من همیشه فرمانبردار شما هستم* و کوششم برای خدا در یاری احمد* محمود پیغمبر هادیست چه کودک باشم چه برنا*

۲- در همین کتاب از ابو الفرج اصفهانی بازگو کرده است که ابو بشر میگفت در زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بود علی علیه السلام هر کس را میدید از پیغمبر بدگوئی میکند تاب

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۸

نمی‌آورد. و بی‌هراس بسر و بار او می‌پیرید و هر روز با سر و دست شکسته و کتک خورده نزد پدرش ابو طالب می‌آمد و ابو طالب او را بصبر و شکیبائی دستور میداد و از او نوازش می‌کرد.

۳- حضور علی علیه السلام در جلسه اجتماعی کوی صفا سیره ابن هشام در روایت اسلام عمر که برخی از آن پیش از این گذشت گوید عمر خبردار شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ای نزدیک کوه صفا انجمنی از مسلمانان تشکیل داده بود و قریب چهل تن زن و مرد از مسلمانانی که در مکه بودند و با مهاجرین حبشه نگریخته بودند گرد آن حضرت جمع شده و تعلیمات اسلامی را فرا می‌گرفتند و از رجال مهم این جلسه حمزه و ابو بکر و علی علیه السلام را نام برده است این جلسه در حدود سال پنجم از بعثت پس از هجرت نخست مسلمانان بوده است و علی در این وقت وارد شانزده سالگی و در آغاز جوانی بوده ولی بزرگترین عضو انجمن اسلامی مکه بوده است.

از سال چهارم بعثت که حزب اسلامی در مکه آشکارا شد و بر شماره پیروانش روز بروز افزوده میشد گرچه جنگ رسمی میان مسلمانان و مشرکان نبود ولی زد و خورد و مبارزات تن بدن و دسته جمعی که بکشتار نمیرسید میان آنها بسیار بوده است که علی علیه السلام در این مبارزات وارد بوده و در میدان داری و پیکار آزموده و مجرب شده بود از این رو در جنگ بدر کبری که سه تن پهلوان قریش بمیدان نبرد آمدند و جنگ را افتتاح کردند و هم نبردانی از مهاجران قریش درخواستند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام و حمزه و ابو عبیده بن حرث را مأمور پاسخ آنها کرد و چون علی علیه السلام وارد میدان شد بیدرنک هم نبرد خود را از دم شمشیر گذرانید و باو مهلت نداد و حتی بر حمزه هم که پهلوان نامی قریش بود پیشدستی کرد این شجاعت و زبر دستی دلیل آنست که علی علیه السلام در مبارزات حزبی مکه کاملاً وارد و جنگ آزموده شده بود و هنگام هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه که هنوز بیست سال نداشت سربازی با تجربه و مجاهدی آزموده و بیباک بود.

علی کفیل سرپرستی حوزه اسلام و رهبر دین

دعوت اسلامی در مدت ۱۱ سالی که مرکزیت آن در مکه بود پیشرفت خوبی کرد و با همه مقاومتها و مبارزههایی که سران قریش با آن کردند بپیشروی خود ادامه داد، در خود مکه پیروان بسیاری فراهم کرد و در هر قبیله‌ای از قبائل قریش شماره‌ای چند مسلمانان شدند و بهمین سبب قریش نتوانستند رسماً با حزب اسلام بجنگند و در نتیجه فشار به مسلمانان دسته مهاجرین حبشه تشکیل شد و قریب صد تن مسلمانان مهاجر از زن و مرد بنجاشی پادشاه حبشه پناهنده شدند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۹

و دنبال تعقیب قریش از آنها دین اسلام بنجاشی معرفی شد و طرفدار آن گردید، در خود عربستان هم از قبائل متفرقه‌ای که در موسم حج عمومی و بمناسبات دیگر با اسلام و تعلیمات آن آشنا شده بودند طرفدار پیدا کرد و مورد توجه گردید و کم کم کجرفتاری و ستمکاری و بی‌انصافی قریش نسبت بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام در فکر عمومی روشن گردید قریش که از طرفی برای بی‌اثر شدن همه کوششهای خود بر ضد اسلام عصبانی بودند و از طرفی رسوائی آنها در عربستان و خارج از آن نمایان شده بود بآخرین دنده شقاوت و بدبختی افتادند و در (دار الندوة- مجلس شورای قبائل قریش) نقشه‌ی اعدام پیغمبر اسلام را با فجعترین وضعی طرح و تصویب نمودند، دیگر برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چاره‌ای جز گریز و مهاجرت نبود، پیغمبر بیخبر از مکه بسمت مدینه که هم سابقه دعوت داشت و هم یاران صمیمی و با وفائی برای خود و دین اسلام آماده کرده بود مهاجرت کرد و علی علیه السلام را کفیل و جانشین خود نمود و باو دستور داد که پس از مهاجرت وی امورات شخصی و حزبی مکه را اصلاح کند و در اولین فرصت دنبال او حرکت کند و خود را با کسان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باو برساند.

سیره ابن هشام در این موضوع چنین میگوید:

چون پاسی از شب گذشت زبده پهلوانان قریش که دسته جمعی مأمور کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند گرد خانه آن حضرت را گرفتند، جبرئیل او را از قصد آنها آگاه کرده بود و دستور داده بود در بستر خود ن خوابد، چون رسول خدا دانست که قریشیان دور خانه او را گرفتند بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: برو در بستر من بخواب و این پتوی حضرمی سبز رنگ مرا بر خود بپوش و بخواب «گویا بستر خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حیاط خانه بوده و این پتوی مخصوص را همیشه در موقع خواب بروی خود میانداخته و در این موقع هم دیده‌بانان قریش خواب‌گاه او را در تحت نظر داشته‌اند» علی علیه السلام بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابیده و مأمورین را بخود متوجه کرد و در همین حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت و خاک بر سر قریشیان ریخت و خود را بمحل امنی رسانید پس از ۲ صفحه میگوید: آنچه در حدیث و تاریخ بمن رسیده این است که هیچ کس از مهاجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر دار نشد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو بکر و خاندان ابو بکر.

رسول خدا علی علیه السلام را از مهاجرت خود خبردار کرد و بدو دستور داد که پس از هجرت او در مکه بجای او بنشیند تا اماناتی را که مردم بآن سپرده‌اند بصاحبانش رد کند زیرا هر کس در مکه چیز نفیسی داشت که در باره آن نگرانی داشت آن را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بامانت میسپرد،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۰

چون راستی و امانتداری آن حضرت مورد تصدیق عموم بود.

و پس از شرح مسافرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا ورود قبا میگوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبا بمنزل کلثوم بن هدم وارد شد و منتظر ورود علی علیه السلام بود، علی علیه السلام پس از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه شبانه روز در مکه ماند و اماناتی که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود بصاحبانش رسانید و دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد و در همان منزل کلثوم بن هدم بر پیغمبر وارد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از ورود علی علیه السلام یک شب تا دو شب بیشتر در قبا نماند و روز جمعه همان هفته بسمت مدینه حرکت کرد و اول نماز جمعه را در میان راه با حضور علی علیه السلام اقامه نمود این سطح تاریخ هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است از نظری که مربوط با شخص علی علیه السلام است و موقعیت ممتاز علی علیه السلام نسبت بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حزب اسلامی در میان سایر مسلمانان بخوبی از آن آشکار است.

۱- خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در چنین شبی که نیروی زنده قریش با سمت مأموریت از دار الندوه و در تحت سرپرستی ابو جهل گرد خانه آن حضرت را گرفته‌اند بسیار شگفت انگیز است و یکی از فضائل برجسته و فداکاری‌های بی‌مانند علی علیه السلام است و در هسته مرکزی اسلام علی علیه السلام را مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی میکند، در حقیقت در نظر هر مطلعی بتاریخ اسلام هیچ وقت از این شب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت‌تر نبوده و هیچ گاه آن حضرت چنین شب خطرناک و سختی نگذرانیده بود، در موقعی که دسته عمده مسلمانان متواری و در شهرستانهای دور دست گریزان بوده‌اند و افرادی هم که در مکه بودند برخی گرفتار فشار و زندان قریش و برخی با خاطر آسوده در منزلهای خود آرمیده بودند، یک دسته تروریست خطرناک با مأموریت و پشت گرمی انجمن عمومی قریش دور خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته‌اند و جز علی علیه السلام کسی یار آن حضرت نیست، مأموریت علی علیه السلام هم اینست که در بستر او بخوابد و خود را در پتوی آن حضرت بپیچد و خود را هدف شمشیرهای برهنه قرار دهد و جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با جان خود بخرد! آیا هیچ مسلمانی نسبت بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین فداکاری و حسن خدمتی انجام داده؟

آیا هیچ مسلمانی تا این اندازه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همدم و محرم بوده است.

در اینجا سؤالی بمیان می‌آید که علی علیه السلام چگونه این شب را صبح کرد. و چگونه هجوم این اشرار را از خود دفع کرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۱

سیره ابن هشام میگوید: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت و قریش از او محجوب شدند یکی از آنها که عقب مانده بود در میان راه بحضرت برخورد و او را شناخت و چون نزد آنها آمد گفت چه انتظاری دارید؟ محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفته خداوند شما را نومید ساخت مگر نمی‌بینید که بر سر همه شماها خاک ریخته و رفته، چون هر کدام دست بسر گذاشتند دیدند خاک بر سر آنها است ولی این سخن را باور نکردند و دمیدم سر بمیان خانه میکشیدند و با هم میگفتند این محمد است که در خوابگاه خود خوابیده و پتوی خود را بر خود پیچیده بهمین وضع گذرانیدند تا صبح شد و علی علیه السلام از بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و چون علی علیه السلام را بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدند پی کار خود رفتند مفاد این روایت این است که خداوند فکر آنها را منصرف کرد و تا صبح بمقصود خود عمل نکردند ولی برخی نوشته‌اند که در موقع قراردادی ببستر هجوم آوردند ولی علی علیه السلام با شمشیر کشیده از زیر پتو برخاست و بر آنها حمله کرد چون بدون انتظار نعره مردانه علی و شمشیر کشیده او را دیدند و از پیغمبر نومید گردیدند گریزان و متفرق شدند ۲- خلافت از پیغمبر نسبت با مقررات مرکزی مکه که صریح همه احادیث و تواریخ است دلیل بزرگی است بر لیاقت و شایستگی آن حضرت و بی‌تردید سندیسست درست که علی رتبه و کالت و معاونت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در امور شخصی خود آن حضرت و در امور حزب اسلامی داشته و اینکه پس از او در مکه مانده برای دستورات حزبی و ابلاغ وظیفه بمسلمانان مکه بوده است که پس از هجرت چه وظیفه‌ئی انجام دهند و این خود دلیلی است که در هر موقعی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان امت نباشد و علی در میان آنها باشد در امورات خود باو مراجعه کنند و وظیفه دینی و اجتماعی خود را از او فرا گیرند.

۳- مینویسد چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ابو بکر وارد قبا شد و مردم قبا که چند روز بود انتظار ورود آن حضرت را داشتند بپذیرائی او برخاستند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود در منزل کلثوم بن هدم فرود آمد و منزل سعد بن خیشمه را برای انجمن جوانان مدینه و پذیرائی آنان معین کرد و ابو بکر را در منزل خبیب بن اساف خزرجی در محله سنج منزل داد ولی چون علی علیه السلام دنبال آن حضرت وارد شد او را در منزل خود فرود آورد، در اینجا باید پرسید چرا ابو بکر که همسفر و یار غار بود از خود راند و منزل او را در محله دیگر قرار داد ولی علی را در منزل خود وارد کرد و انیس خود نمود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۲

پاسخ درست بدین پرسش جز این نیست که در این اول ورود و موقع برخورد با سران مدینه و رجال قبائل که باید پایه و اساس اوضاع آینده گذارده شود و مردم ساده مشتاق دین با وضعی مناسب و سخنانی متین برخورد شوند وجود ابو بکر مخالف بوده و مصلحت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که برکنار باشد ولی علی علیه السلام که جزء هسته مرکزی جمعیت اسلام و محافظ و پاسبان آنست باید همیشه با خود آن حضرت همدم و انیس باشد مراقبت علی در حوزه جمعیت

اسلامی از سرگذشت مختصری که سیره ابن هشام در ضمن وقایع ورود پیغمبر در قبا نقل کرده بخوبی روشن است از قول علی علیه السلام بازگو کرده است:

در قبا زن مسلمانی بود که شوهر نداشت من در دل شب میدیدم که مردی می‌آید و در خانه او را میکوبد. آن زن که بیرون می‌آید آن شخص چیزی باو میدهد و او هم میگیرد، من در باره آن زن گمانی بردم باو گفتم ای کنیز خدا این مردی که هر شب در خانهات می‌آید و در را میکوبد و تو از خانه خود بیرون میشوی و چیزی بتو میدهد کیست و چیست، (با اینکه تو زن مسلمانی هستی و شوهری نداری) آقا این سهل بن حنیف است میداند من زنی بیکسم و هیزم آور ندارم شب که می‌شود و مردم بخواب میروند بپتهای خاندان خود دستبرد میزند و آنها را میدزد و میشکند و بخانه من می‌آورد و میگوید اینها را بجای هیزم مصرف کن.

۴- چون علی از دنبال پیغمبر رسید و مقام معاونت خود را دریافت در حقیقت جمعیت مرکزی اسلام تکمیل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روز جمعه از قبا بجانب مدینه کوچ کرد و در میان راه نخستین نماز جمعه که انجمن عمومی هفتگی اسلام بشمار میرود منعقد نمود، مجمع نماز جمعه هر هفته در اسلام یک اجتماع تعلیم عمومی و انجمن سیاسی بشمار بود و نشان حکومت و سلطه سیاسی جمعیت مسلمانان محسوب از این رو تا پیغمبر بمدینه نیامده بود نماز جمعه منعقد نمی‌کرد زیرا در مکه سلطه و نفوذ با مشرکین بود و حزب اسلام اقتدار و حکومتی در دست نداشتند ولی اکثریت قبائل مدینه پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و برهبری معلمین و مبلغین زبر دستی چون مصعب بن عمیر از مهاجرین و اسعد بن زرارۀ از انصار اسلام آورده بودند و از دو سال پیش از هجرت خود پیغمبر هم بتدریج عده‌ای از مسلمانان مکه بمدینه کوچ کرده بودند و رؤسای قبائل مدینه هم در بیعت عقبه متعهد شده بودند که بیاری پیغمبر اسلام برای نشر دین و حفظ حوزه مسلمین بجنگند با این مقدمات چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد سلطه و حکومت اسلامی بر قرار گردید و در اولین روز جمعه نماز جمعه را با شرائط و معنویت اسلامی خود اقامه کرد و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۳

حضور علی علیه السلام در این نماز جمعه از نظر رسمیت آن که باید سران اسلام در آن حضور داشته باشند لازم بود این هم خود یک مزیت و برتری است که موقعیت رهبری و آینده پیشوائی علی را روشن میکند.

علی در رتبه برادری پیغمبر

چون پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد اکثر قبائل عرب مدینه باو گرویدند و جامعه اسلام بریاست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای رفع کینه و تفرقه‌ای که سابقا میان خاندانهای اوس و خزرج بود معاهده‌ای دوستانه میان همه منعقد کرد و برای ایجاد امنیت عمومی در منطقه یثرب پیمان اتحادی هم با قبائل یهود مدینه منعقد کرد که مفاد آن پیمان اتحاد نظامی و همکاری در امور اجتماعی بود و در سیره ابن

هشام میگوید پیغمبر عهد نامه‌ای میان مهاجر و انصار گذاشت و در ضمن آن بیهود امنیت داد و با آنها پیمان بست و آزادی دینی بآنها داد و شروطی هم بنفع آنها متعهد شد ترجمه نص عهدنامه نخست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این است: بنام خداوند بخشنده مهربان، این عهدنامه ایست از طرف محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب و پیروان آنان و هر کس بدانها میپیوندد و با آنها مجاهده کند.

۱- همه آنان یک ملت همکاری میباشند در برابر جمیع مردمی که در مسلک و مرام آنها وارد نشده‌اند.

۲- مسلمانان مهاجر قریش دسته محسوبند و ضامن دیه جنایات یک دیگرند و اسیران و رنج دیدگان خود را از مال خود بطور عادلانه فداء میدهند.

۳- بنو عوف، بنو ساعده، بنو حرث، بنو چشم، بنو نجار، بنو عمرو بن عوف، بنو النبیت، بنو اوس هر کدام دسته‌ای پیوسته محسوبند و هر دسته در دیه و فداء با هم مساعدت کنند.

۴- هر کدام از مؤمنین بدهکاری سنگینی از بابت دیه یا فداء پیدا کردند سائرین باو کمک دهند.

۵- هیچ مؤمنی حق ندارد آزاد کرده مؤمن دیگر را حلیف خود گرداند.

۶- مؤمنین پرهیزکار و درست باید در برابر هر کس از آنها که شورش کند یا در تهیه نیروی ستم و گناه و تجاوز یا فساد میان جمعیت مؤمنان برآید قیام کنند و هم آهنگ در برابر او ایستادگی کنند اگر چه فرزند آنها باشد.

۷- مؤمن مؤمن دیگر را بخون خویشان کافر خود نکشد و کافری را بر ضد مؤمن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۴

یاری نکند.

۸- همه مؤمنان در پناه خدا متحدند و عهد پست ترین فرد آنها بر همه نافذ است.

۹- هر مؤمنی با مؤمن دیگر در برابر سایر مردم هم سوگند محسوب است، ۱۰- هر کس از یهود تبعیت دولت اسلامی را پذیرفت باید او را یاری کرد و با او مواسات نمود و از طرف مسلمانان ستم بر آنها نشود و بر ضد آنها کمک و مساعدت بعمل نیاید.

۱۱- امنیت و سلامت همه مؤمنان یکی است، در موقع جهاد در راه خدا نباید مؤمنی سلامتی خود را بر مؤمن دیگر مقدم دارد بلکه باید بطور مساوات و عادلانه رفتار شود.

۱۲- هر جمعی با ما بجنگ آمد دنبال یک دیگر بهم کمک بدهند.

۱۳- هر خونی از مؤمنان در راه خدا ریخته شود همه در آن سوگواری و همدردی کنند.

۱۴- مؤمنین پرهیزکار در بهترین و درست ترین راه هدایتند.

۱۵- هیچ مشرکی که در پناه اسلام است حق ندارد مال یا شخص مشرکان قریش را در پناه خود بگیرد و میان او و مؤمنی مانع شود.

۱۶- هر کس عمدا مؤمنی را در خانه اش کشت باید تن بقصاص دهد مگر ولی مقتول از او بگذرد.

تبصره- همه مؤمنان بر علیه قاتل باشند و روا نیست جز اینکه بر ضد او قیام کنند.

۱۷- هر مؤمنی که این عهدنامه را امضاء کرده و بخدا و قیامت عقیده دارد نباید بماجرأجو و بدعت گذاری کمک دهد و او را در منزل بپذیرد کسی که چنین شخصی را منزل دهد یا کمک کند تا قیامت گرفتار لعن و غضب خدا باد و جریمه و کفیل از او پذیرفته نیست.

۱۸- هر گاه میان شما مؤمنان در موضوعی اختلاف شد باید بحکم خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود.

۱۹- یهود در هزینه جنگ مؤمنان تا پایان آن باید کمک بدهند.

۲۰- یهود بنی عوف در تبعیت مؤمنانند آنها در دین خود آزادند و مسلمانان هم در دین خود آزادند و در باره موالی و خودشان مختارند مگر کسی که ستم کند و خلاف عهد کند که خود و خاندانش را مسئول و هلاک کرده.

۲۱- یهود بنی نجار، یهود بنی حرث، یهود بنی ساعده، یهود بنی چشم، یهود بنی اوس، یهود بنی ثعلبه همه در حکم بنی عوفند مگر کسی که ستم کند یا خلاف عهد کند که خود و خاندانش را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۵

هلاک کرده.

تبصره- جفنه جزء ثعلبه‌اند و حکم آنها را دارند، بنی شطنه چون یهود بنی عوفند باید وفا کرد نه عهدشکنی، موالی ثعلبه چون خودشانند، وابستگان یهود از زن و فرزند و خدمتکار در حکم خود آنها هستند، هیچ کدام یهود بدون اجازه محمد بیرون نروند.

۲۲- هر کس دیگری را بکشد خودش و خاندانش را کشته مگر از ظلم دفاع کرده باشد و براستی خدا بر این شروط پاینده تر از همه کس است.

۲۳- هزینه یهود با خود آنها است و هزینه مسلمانان با خود آنها ولی در برابر دشمن جنگنده با این عهدنامه باید بهم کمک کنند و خیرخواه همدیگر باشند و بر عهد خود بپایند نه عهد را بشکنند. هیچ مردی نباید با هم سوگند خود بدقولی کند، مظلوم را باید یاری کرد و تا مؤمنان در جنگند باید یهود در هزینه جنگ به آنها کمک دهند.

۲۴- محیط یثرب برای همه امضاءکنندگان این عهد نامه محل امان است.

۲۵- پناهنده در حکم خود پناه دهنده است بشرط آنکه ضرر نزند و خلاف نکند.

تبصره- زن را بدون اجازه کسانش نباید پناه داد.

۲۶- میان امضاءکنندگان این عهدنامه هر تازه‌ای رخ داد و اختلافی پدید شد که نسبت بآن نگرانی آورد باید بحکم خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا رجوع شود، خدا نسبت بمواد این عهدنامه محافظه کارتر و پاینده تر است.

۲۷- قریش و یاران آنها را نباید پناه داد.

۲۸- هر کس بر یثرب هجوم کرد باید همه از آن دفاع کنند و اگر بصلح دعوت شدند حق دارند بپذیرند و صلحنامه آنها بر مسلمین نافذ است مگر طرف آنها کسانی باشند که با دین اسلام می‌جنگند.

۲۹- هر قبیله‌ای که در ناحیه‌ای هستند مسئول حفظ آن ناحیه می‌باشد.

این مفاد عهدنامه‌ایست که پیغمبر هنگام ورود مدینه برای پایه‌گذاری دولت اسلامی و اصلاحات اجتماعی و جبهه بندی در برابر دشمنان اسلام و خصوص قریش تنظیم کرد و سپس باصلاح اخلاقی و تحکیم روابط یگانگی و دوستی میان خود مسلمانان پرداخت و آنها را بیک مقام وحدت و یگانگی و اجتماع متین و درستی هدایت کرد که در میان این تشکیلات عمومی بمنزله مغز در میان پوست بود این اصلاح خصوصی روی پیمان برادری افراد مسلمانان از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۶

مهاجر و انصار انجام شد در این پیمان خصوصی جمعیت مسلمانان بنظر خود پیغمبر صف بندی شدند و مراتب معنوی آنها مبرهن شد اساس درست اجتماعی که بر پایه مساوات و برابری است چنانچه برخی کوتاه‌فکران گمان میکنند این نیست که حدود و حقوق بکلی ملغی شود و تلخ و شیرین، زیبا و زشت بیک نظر ملاحظه شوند.

این گونه اجتماع سفیهانه و نامعقول است چگونه می‌شود در جریان زندگی زهر و عسل و سرکه و انگبین و طلا و مس و خاک و گوهر تاب ناک را یکی شمرد چنانچه جماد و نبات و حیوان در حدود و خواص خود از هم جدا هستند و هر کدام در جریان زندگی محل و مقامی دارند و بجای معینی بکار می‌روند و کسی که بر خلاف اقتضای خواص و حدودشان بکار زند سفیه و

دیوانه شمرده شود در جامعه بشر هم هر کسی حدی و حقی دارد استحکام جامعه و عدالت خردمندان اینست که حدود و حقوق هر کسی معلوم باشد اساس عدالت تعیین حدود و حفظ حقوق است.

پیغمبر اسلام با وضع قانون اخوت و برادری جامعه نوین اسلام را چون سد آهنین استوار ساخت و حدود و حقوقی روشن معین کرد و چنانچه سیره ابن هشام از ابن اسحق باز گو کرده این دستور اجتماعی طلائی را صادر کرد.

برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید

و جامعه اسلامی را با صفهای دو بدو منظم نموده این صفتبندی اجتماعی با دقیقترین تشکیلات طبیعی ماده که مظهر نیروهای شگرف و انگیزند موافق است از قبیل ترکیبات هیدروژنی بخار- ترکیبات مثبت و منفی الکتریسته و غیره در ضمن این صفتبندی نیروی معنوی و اخلاقی افراد هم معلوم شد.

ابن اسحق گوید رسول خدا میان یاران خود از مهاجر و انصار برادری قرار داد و چنانچه بما رسیده است «پناه بخدا که سخنی نگفته باشد و باو ببندیم» فرمود: «برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید» سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود این برادر من است رسول خدا سید مرسلین و امام متقین و رسول پروردگار عالمیان که هم پایه و مانندی در بندگان خدا ندارد با علی بن ابی طالب در یک صف دو برادر شدند، حمزه بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا هم با زید بن حارثه آزاد کرده رسول خدا دو برادر شدند، بهمین مناسبت حمزه در جنگ احد وصیت کرد که اگر در هنگام نبرد کشته گردید حارثه وصی او باشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۷

جعفر بن ابی طالب دارای دو بال که در بهشت پران است با معاذ بن جبل اخو بنی سلمه دو برادر شدند با اینکه جعفر در این موقع در حبشه بود و حضور نداشت.

ابو بکر بن ابو قحافه و خارجه بن زهیر اسدی دو برادر.

عمر بن خطاب و عثمان بن مالک خزرجی دو برادر.

ابو عبیده جراح و سعد بن معاذ انصاری دو برادر عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ربیع دو برادر زبیر بن عوام و سلامه بن سلامه انصاری دو برادر (بعضی برادر زبیر را عبد الله بن مسعود دانسته‌اند).

عثمان بن عفان و اوس بن ثابت انصاری دو برادر.

طلحه بن عبد الله و کعب بن مالک انصاری دو برادر.

سعد بن زید و ابی بن کعب انصاری دو برادر.

مصعب بن عمیر و ابو ایوب انصاری دو برادر.

عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان دو برادر (و بعضی ثابت بن قیس را برادر عمار دانسته‌اند) ابو ذر غفاری و منذر بن عمرو انصاری دو برادر.

حاطب بن ابی بلتعنه و عویم بن ساعده انصاری دو برادر سلمان فارسی و ابو درداء انصاری دو برادر.

بلال آزاد کرده ابو بکر و مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو ریحہ اسدی دو برادر.

صفبندی دو بدو و برادرانه جامعه اسلامی تا اینجا ثبت تاریخ شده است.

ما روح معنویت و نیروی اجتماعی عجیبی که این صفبندی دارا است و اثراتی که در اجتماع نوزاد آن روز اسلام داشت بفهم و دقت خوانندگان و امیدواریم فقط آنچه در مورد نظر ما است توجه دقیقی است بهمان صف نخست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام تشکیل شد.

این صفبندی در همان سال اول هجرت بوده، در این موقع علی علیه السلام در حدود بیست سالگی و جوانی خرد سال بوده، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از پنجاه گذشته و رئیس و زمامدار جامعه اسلامی است، در میان اصحاب آن حضرت پیره مردان هم سال و خویشان نزدیک و محترم دیگر وجود داشتند، در میان تازه مسلمانان با اخلاص مدینه رجالی عالیرتبه و نامور چون اسعد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۸

بن زراره، سعد بن معاذ، سعد بن عباد و وجود داشتند چطور شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بدو این تشکیلات اسلامی و در این دستور مهم که پایه بندی جامعه اسلام است در برابر چشم این همه پیران آبرومند و کهن و متوقع دست یک جوان نوری را گرفت و او را برادری انتخاب کرد چرا یار غار پیر مرد خود. هم‌ریش خود را از نظر دور انداخت؟

چرا حمزه عموی والاتبار و پهلوان و یگانه یاور دین را پیش نکشید؟

شما را بخدا از هر فرقه و مذهب اسلامی هستید این موضوع را حل کنید و پاسخ درستی باین پرسشها بدهید.

آیا این عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیل نیست که در جامعه اسلامی آن روزه که زبده مسلمانان حقیقی را در برداشت علی علیه السلام در روح و اخلاق مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و جز او کسی با آن حضرت هم پایه نبود این دلیل نیست بر اینکه علی نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام است که بگفته ابن هشام نظیر و ماندنی نداشت، همین عمل تنها دلیل قطعی است که در نبودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رهبر و پیشوای جامعه اسلامی علی علیه السلام است.

شما فرض کنید همه مسلمانان را از روز قرار داد این برادری تاکنون و تا روز قیامت بخواهیم دو بدو صفبندی کنیم و دنبال هم براه ببریم تو خود میدانی که صف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در جلو همه واقع می‌شود، دو نفری که در صف دوم است یکی باید پا جای پای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و یکی پا جای پای علی علیه السلام، این رجی که پشت سر علی واقع می‌شود نیمی از امت است و راه آنها همان رجی است که دنبال خود پیغمبرند و شیعه علی علیه السلام همان پیروان خود پیغمبرند.

اکنون همین طور که این صفوف پشت سر هم روانند پیغمبر ناپدید شد، آیا امت اسلامی جز این وظیفه دارند که دنبال علی علیه السلام بروند تا بمقصد و هدف اساسی برسند! در دوره نخست اسلام، یک نمونه مسلمان پاک زیر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافت که در وضع صفبندی مسلمانان در ردیف شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت و او علی علیه السلام بود.

کاروان مسلمانان که باید تا روز قیامت دو بدو برادروار دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روان باشند بایست در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نگران باشند.

علی علیه السلام بمانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای اسلام و رهبر این کاروان پیایی است، ولی بر خلاف آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میخواست جمعی از صف بیرون شدند و در دنبال آنان کاروانهای

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۵۹

سرگردانی بدنبال هم روانند! اینها همه در بیابان بی‌پایان گمراهی افتاده بدنبال رهبرانی می‌روند، که خود دانسته بپرتگاه گمراهی افتادند! بی‌تردید اگر جز همین برادر خواندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت بعلی علیه السلام نبود هیچ مسلمانی نبایست جز از راه علی علیه السلام برود! ای مسلمانان هشیار! پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انقلابی در جامعه اسلامی رخ داد و اوضاع را دگرگون کرد! بروز یک انقلاب که طرفدارانی جدی از منافقین و نفع پرستان داشت هیچ مایه شگفت و تعجب نیست زیرا در تاریخ بشر صدها نمونه و گواه دارد.

علی در آغاز نبردهای مهم اسلام

در جهان از نظر اخلاق و مردانگی شجاعت و پهلوانی مورد اهمیت است و از نظر تشکیلات رتبه نظامی و حس شهامت و فداکاری از هر نظری ملاحظه شود در جامعه اسلامی علی علیه السلام اولین شخص است، و هر منصفی که از جریان تاریخ نظامی اسلام مطلع باشد میدانند که این بزرگوار نه تنها یک مرد شجاع و صاحب منصب عالی مقامی است بلکه در میدان نبرد بی‌مانند و در رتبه دارای مقام منحصر بخود است که همانندی نداشته و ندارد! نخستین میدان نبرد اسلامی که قدرت نظامی جامعه نوزاد اسلام را در صف اول نظام جهان قرار داد نبرد بدر است، در این نبرد تاریخی که اساس اسلام را پا برجا کرد و نیروی قریش را درهم شکست، علی علیه السلام در اول جوانی و با کمی سابقه جنگجویی نمایش بزرگ-ترین پهلوانان جنگ

آزموده جهان را داد، در فن مبارزه، در فن حمله و هجوم از همه مردان نامی اسلام که پهلوانان نامور جهان آن روز بودند پیش بود.

از نظر رتبه نظامی پرچم عقاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در تاریخ اسلام بزرگترین پرچم شناخته شده بدست علی علیه السلام بود و آن را پیشاپیش صلی الله علیه و آله و سلم میکشید، چنان که در سیره ابن هشام بدان اعتراف شده است و از نظر مبارزه: اول کسانی که در برابر سه تن پهلوانان قریش (عتبه بن ربیع و شیبه برادرش و ولید پسرش) بیرون شدند عبیده و حمزه و علی علیه السلام بودند، علی علیه السلام مبارز خود ولید بن عتبه را بیدرنگ کشت و بکمک عبیده شتافت که با عتبه گلاویز بود و بهمراهی حمزه عتبه را هم کشت و عبیده را که از ضربت عتبه زخمی شده بود بجبهه مسلمانان آوردند و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان هجوم دسته جمعی داد و دو لشکر برهم حمله کردند تا پایان جنگ هفتاد تن از سران قریش کشته شدند از این هفتاد تن قسمت بیشتر شجاعان آنها بشمشیر علی علیه السلام

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۰

کشته شدند، اول پهلوان این نبرد بزرگ علی علیه السلام شناخته شد و در رتبه دوم حمزه، با اینکه علی علیه السلام در حدود بیست سال بیشتر نداشت و سابقه جنگ در جبهه‌های بزرگ نداشت ولی حمزه در سن کمال و با سابقه ممتد وارد میدان گردید چون ملاحظه سن و تازه کاری را با شجاعت بی‌مانند علی علیه السلام در این نبرد بزرگ ضمیمه کنیم شجاعت علی علیه السلام کرامتی است در عالم بشریت یا علی علیه السلام خود بشری است در حد اعجاز و کرامت، این افتتاح شجاعت علی علیه السلام با رتبه‌ای که در این اولین نبرد مهم اسلام داشت میزان اهمیت شجاعت و پیشرفت او را بدست میدهد شجاعت او در احد، در خیبر و نبردهای مهم دیگر اسلام تا هنوز در جهان مورد اعجاب است و این نکته بر هر کس از تاریخ اسلام مطلع باشد روشن است که روزگار هرگز مرد نبردی چون علی علیه السلام بخود ندیده و نبیند.

علی در خاندان نبوت

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مهاجرت کرد و تشکیلات دولت اسلامی را گسترده مسجد خود را ساخت و در اطراف آن خانه‌ها برای خود و چند تن از اصحاب مخصوص از مهاجرین نخست ساخت ولی پس از مدتی دستور رسید که مهاجران را از شرکت در مسجد براند و در خانه‌های آنها را بگرداند و در نتیجه ناودانهای آنها را هم از مسجد خارج کند که بهیچ گونه رابطه‌ای با مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که محل مخصوص آن حضرتست نداشته باشند تنها کسی که خانه او جزو عمارت مسکونی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باقی ماند و در آن در میان مسجد باز بود و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت داشت علی علیه السلام بود که با ازدواج آن حضرت با فاطمه زهرا دختر طاهره پیغمبر این ارتباط و امتزاج خانوادگی بحد کمال رسید، چون سلطه و نفوذ پیغمبر سلطه خدائی است و اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت از خدا است زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر ارشاد و حکمرانی مبلغ فرمانهای خداست و مرکز فرماندهی او همان مسجد است که خانه خدا و پرستشگاه حق است.

این خود رمز اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خود اراده و خواهشی ندارد و در خانه خدا نشسته تا فرمان خدا را بمردم برساند و بنمایندگی او حکمرانی کند شناخت حقیقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همین دو کلمه است که در نماز پنجگانه ورد شبانه روزی مسجد، دربار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مرکز حکومت اسلامی شعار هر مسلمانی است «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» گواهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده آن خدای یگانه است، بنا بر این مسجد بارگاه مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شناخته شد، چون حکمران و فرمانده از جانب خدا صاحب حقیقی مسجد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۱

بود، اشتراک علی علیه السلام در این مرکز و اخراج دیگران خود رمزی بود برای اختصاص حکمرانی اسلام در غیاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام بلکه دلیلی بود روشن، همه مردمان مسلمان به مدینه می‌آمدند تا پیروی از فرموده‌های پیغمبر کنند و بدستورات او خدا را بنده باشند و فرمان بردار، مرکز دریافت فرمان‌های حق و دستورات خداوند خانه پیغمبر بود که مسجد عرصه آن محسوب میشد قسمت شرقی آن مهبط وحی و زاویه اشراق نور نبوت و مرکز فرماندهی اسلام بود و در همین محیط علی علیه السلام در کنار پیغمبر وجود داشت و در غالب اوقات دستورات او را بمردم ابلاغ می‌کرد تا آنکه مردم بدانند اگر روزی آمدند و پیغمبر را ندیدند باید دستورات اسلامی خود را از علی علیه السلام دریافت دارند زیرا چنانچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده حق است علی علیه السلام بنده و پرورش یافته کامل و نماینده همان پیغمبر است، شاید برخی کوتاه‌نظران گمان برند که پیغمبر به منظور خویشی علی علیه السلام را در بارگاه نبوت و مرکز حکومت خود شرکت داد، علی علیه السلام از نظر خویشاوندی پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پسر عموهای دیگر چون عقیل و جعفر داشت خویشان نزدیکتر و محترم‌تر چون دو عموی خود حمزه و عباس داشت اگر منظور رعایت خویشی بود باید در باره آنها هم این موضوع منظور شود با آنکه در باره آنها این مطلب رعایت نشد فقط عباس که عم بزرگوار و با اعتبار او بود با درخواست اکید میزایی بمسجد داشت که مایه سرافرازی او بود و ممکن است برخی گمان برند که چون علی علیه السلام داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و با خاندان آن حضرت محرم بود این موهبت را دریافت با اینکه علی علیه السلام فاطمه زهرا خدیجه کبری هم در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود بعلاوه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داماد دیگری هم داشت و پدر زنان مهاجر هم چندان در میان اصحاب سابقه دار و نزدیک آن حضرت بودند که در میان آنها عمر و ابو بکر از همه خود را پیشتر میانداختند و دختران آنها در حرمسرای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موجود بودند بنا بر این شرکت علی علیه السلام از میان همه اصحاب و خویشان در بارگاه نبوت رمز خلافت و پیشوائی آن حضرت است چون قدری از روی انصاف تأمل شود دلیل آشکار و روشنی است که باید پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم علی علیه السلام را در مسند او و به جای او بشناسند و از او اطاعت و فرمانبرداری کنند:

علی در فرماندهی قشون اسلام

علی علیه السلام از نخستین روز نهضت اسلام با پیغمبر بود و همیشه بزرگترین مشکلات اسلامی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۲

بواسطه او حل و فصل میگردید پس از اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه هجرت کرد و با دشمنان خود جنگید علی علیه السلام فرماندهی عالی مقام بود در بیشتر جنگهایی که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشت، پرچم اسلام بدست او بود و هر گاه سخت ترین دشمنان دین بمسلمانان هجوم می کردند علی علیه السلام تنها کسی بود که بدفع آنها مأمور میشد، ۱- در جنگ بدر که بزرگترین جنگهای نخست اسلام بود پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدست علی علیه السلام بود و در روز جنگ علی علیه السلام با حمزه و عبیده پیش از همه مسلمانان بمبارزه تن بتن مأمور شدند و با پیروزی هم نبردان خود را که بزرگترین پهلوانان بودند از میان برداشتند و در هنگام یورش همگانی علی علیه السلام بیشتر از همه ناموران قریش را کشت و شیرازه آن لشکر را از هم پاشید، بهیچ وجه پیرامون گرد آوردن غنیمت و یا گرفتار کردن اسیر نرفت بلکه لشکر نیرومند قریش را دنبال کرد تا همه گریخته و جنگ را بیروزی مسلمانان پایان داد.

۲- در جنگ احزاب پس از آنکه نیروی اسلام از محاصره ده هزار تن نیروی متحده قریش و یهود و سائر قبائل وابسته آنها بلرزه افتاد و چنانچه قرآن مجید میفرماید همه دیده‌ها بی نور و همه دلها در سینه طپیدن گرفت بویژه هنگامی که عمرو بن عبد ودّ پهلوان نامی قریش اسب در خندق جهانید و هم نبرد میخواست کسی که در برابر او برخاست و او را کشت و نیروی شگرف عربستان را مرعوب و مغلوب نمود همانا علی علیه السلام بود.

۳- در جنگ خیبر چون گشودن دژ آهنین یهود بر مسلمانان سخت آمد و چند دسته که برای گشودن آن اعزام شدند شکست یافتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام فرمود که فردا پرچم را بدست مردی دهد که خدا و رسولش را تا حد جان دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و این دژ آهنین بدست او گشوده شود با اینکه علی علیه السلام بچشم درد سختی گرفتار بود و کسی گمان نمیبرد که این سرافرازی نصیب او شود چون بامداد شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خواست و دیده او را با آب دهان مبارک درمان کرد و پرچم را بدست او داد و با طرز کرامت آمیزی دژ محکم یهود را گشود و این سرافرازی را دریافت.

۴- در فتح مکه پرچم انصار بدست او داده شد و هم بدست او بتها از خانه کعبه بزیر انداخته و خرد شد و منظور اسلام که پاک کردن خانه از بت‌های پلید بود بدست علی علیه السلام انجام شد.

۵- در دنبال فتح مکه چون خالد بن ولید برای تبلیغ اسلام مأمور قبیله بنی جذیمه شد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۳

خیانت ورزید و بی‌دستور پیغمبر با آنها جنگید و جمعی از آنها را کشت و آنها را آزرده ساخت چون این گزارش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید فوراً برای جبران خطای خالد علی علیه السلام را خواست و مال فراوانی با او بقبیله بنی جذیمه فرستاد تا کشتگان آنها را دیه داد و عذر خواست و آنها را تسلیت داد و نوازش کرد.

۶- در جنگ حنین چون قشون کفر مسلمانان را غافلگیر کردند و در گردنه اوطاس سر سر راه بر آنها گرفتند و آنها را گریزان نمودند علی علیه السلام با جمعی از بنی هاشم و چند تن از انصار گرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فراهم شدند و حمله سخت کفار را دفع کرده و سر راه بر آنها بستند و آنها را شکست دادند و گریزانیدند اینها نمونه‌های چندی است که در اینجا یادآور شدیم و گر نه شرح شجاعت‌های علی علیه السلام در کتاب‌های بزرگی مندرج است و بخشی از آن در ضمن اخبار این کتاب بیان خواهد شد.

علی (ع) در حفظ و نگهداری مرکز پیغمبر اسلام «ص»

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون برای جنگ تبوک از مدینه بیرون شد بسیج عمومی داد و همه مسلمانان را زیر پرچم آورد و با خود بجبهه برد بیش از سی هزار تن با آن حضرت روانه شدند و کسانی که بجا ماندند خلاف کار و منافق شمرده شدند ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را بجای خود بر مدینه گماشت تا مرکزیت اسلام را حفظ کند و اگر حادثه‌ای از رومیان برای آن حضرت رخ داد علی علیه السلام بجای او جامعه اسلامی را نگهداری نماید و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیماری مرگ گرفتار شد همه مهاجر و انصار را با اسامه بن زید مأمور کرد که برای جهاد از مدینه کوچ کنند تنها علی علیه السلام را با خود نگهداشت تا اسرار خلافت را با او بدهد و سفارشهای خود را در باره امت باو بسپارد در آن هنگام که بزرگان مهاجرین دنیا دوست در زیر فشار فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک پا بیرون از مدینه داشتند و پای دیگر درون مدینه و از لعنت تخلف و بی‌انضباطی نسبت بجیش اسامه سنگین بار و بدبخت بودند علی علیه السلام با آرام خاطر بنا بمیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغوش وی اسرار علوم را می‌آموخت چنانچه شرح آن را در اخبار آخر کتاب میخوانید.

علی (ع) درون بستر مرگ پیغمبر (ص)

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روزهای آخر زندگانی دوست جانی خود علی علیه السلام را خواست و درون بستر خود او را در آغوش کشید و درهای بیشماری از دانش بر وی گشود در آن دم آخر سر بدامن او گذاشت و بدرود زندگانی گفت علی علیه السلام با همان شیوه فرمانبری که هنگام زندگی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۴

او داشت بانجام دستور او بمراسم غسل و کفن او پرداخت ولی سران مهاجر و انصار دنبال جاه و منصب تلاش می‌کردند علی علیه السلام هرگز برای ریاست و فرماندهی قائم مقامی نمیدید و در اندیشه خود راه نمیداد که کسی دنبال این مسئولیت

خطرناک بگردد یا آنکه بناشایستگی پیرامون آن برود، از این رو چون خبر اجتماع سقیفه را بدو بردند با لحن شگفت آمیزی فرمود مگر جز من که از طرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این مأموریت سنگین را دارم کسی این اندیشه خام را در سر پخته است، ابو سفیان او را از خطر موقع خلافت آگاه ساخت و بیشتیبانی او برخاست عرضه داشت اگر با مخالفان خود در ستیزه در آیی شهر مدینه را بسود تو پر از قشون آماده خواهم کرد.

ابو سفیان هرگز بمعنویت خلافت پی نبرده بود و نمی توانست حکومت سر نیزه و زور را که شیوه ستمگران است از حکومت عادلانه دینی که اساسش بر رغبت و میل مسلمانانست جدا بشناسد علی علیه السلام با کمال آرامی و با دلی خونین از فراق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مراسم دفن او را انجام داد و متوجه امر خلافت گردید، در این موقع مخالفان نقش خود را بازی کرده بودند دورویی و نیرنگ و مصیبت کار فرما شده بود و خطر ارتداد قبائل در میان بود علی علیه السلام برای مصلحت اسلام نوبنیاد بدفاع سلمی پرداخت مردم را از بی اساسی حکومت نوبنیاد آگاه کرد و سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شایستگی خود را برای این مقام اعلام فرمود و سران مهاجر و انصار را بکمک خود دعوت فرمود و در انجمنهای چندی همه را بآینده خطرناک این روشی که بر خلاف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام شده آگاه کرد و جبهه مقاومت را تشکیل داد، علی علیه السلام در این مقاومت بوجود فاطمه زهراء و بکمک و مشورت او پشت گرم بود ولی طولی نکشید که فاطمه در اثر فشار و ضربت مخالفان بدرود زندگانی گفت و جبهه دفاعی علی علیه السلام منحل شد اینجا برای حفظ جامعه اسلامی و کشش تاریخ بمعنویت اسلام با مخالفان سازش کرد و در خانه نشست!!

جمع و تنظیم قرآن مجید

علی علیه السلام پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید را که اساس مسلمانی و یادگار بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود جمع و تنظیم نمود پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس چون علی علیه السلام قرآن مجید را نمیدانست و حقایق آن را نمیشناخت آن حضرت سرچشمه دانش قرآن مجید بود از نزول هر آیه و مفاد و مراد آن آگاه بود محکم و متشابه آن را میدانست از ناسخ و منسوخ آن بدرستی با خبر بود موارد تطبیق آن را میدانست، و پس از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی درنگ بجمع و تنظیم قرآن پرداخت آنچه بی تردید میتوان گفت این است که قرآنی را که علی علیه السلام جمع و تنظیم کرد همان روش درست پیغمبر را دارا بود ولی در اثر اختلاف مردم و کنار کردن آن حضرت از مقام

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۵

خلافت مورد عمل مسلمانان واقع نشد، و چون مردم از قبول آن رو برتافتند آن را در خاندان خود بامانت سپرد تا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را ظاهر سازد، و آیا اختلاف آن با قرآنی که بنظر خلفاء وقت جمع آوری گردید و بخط عثمان تحریر شد تا چه اندازه است؟ درست معلوم نیست.

علی در مبارزه و دفاع سلمی خود

علی علیه السلام پس از فراغت از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون متوجه جامعه اسلامی شد بر خلاف انتظار او خود سرانه با ابو بکر بیعت کرده بودند، پیشوائی ابو بکر برای قریش و مهاجران رضایتبخش بود و حزب نیرومند بنی امیه را که در جامعه اسلامی لکه دار بودند بآینده خوشی امیدوار میساخت و رقابتی که میان اوس و خزرج دو طایفه انصار مدینه بود تسکین می کرد، ولی با این حال امری بی منطق بود و از روی شتابزدگی و مرعوبیت انجام شد از این رو خود ابی بکر بارها گفت ولایت علیکم و لست بخیر منکم: من بر شما اختیار دار شدم با اینکه بهتر از شما نیستم و گاهی بسخن خود اضافه می کرد که و علی فیکم با اینکه علی علیه السلام میان شما است مرا کار گذار خود گردید؟! عمر هم چند بار گفت پیشوائی و بیعت ابو بکر (فلته) بود هر کس در جامعه اسلامی بمانند آن اقدام کند او را بکشید فلته چیزی است که بی اختیار و بدون توجه از دست برود، این تعبیر در بیان ماهیت خلافت ابو بکر و سستی بنیاد آن بسیار شیوا و بجا است، وفات پیغمبر مردم را خیره و بیخود کرده بود و از شدت تأثر چنان خود را از دست داده بودند که سفارش های پیغمبر از یاد آنها رفته بود و عقل خود را باخته بودند در این بیحالی جنجال سقیفه آنها را مرعوب کرد و در همان جلسه اول بدون مراجعه بافکار عمومی و بحث و گفتگوی کافی با ابو بکر بیعت شد و دست آویز محکمی برای مخالفین سری علی علیه السلام پدید گردید، چون سران قبائل مدینه در این بیعت شرکت کردند گردن گیر آنان شد، زیرا در عرف آن روز عرب بیعت بزرگ قبیله بیعت همه افراد شناخته میشد در این هنگام ایستادگی علی علیه السلام بجنگ میکشید و جنگ داخلی آن هم در مرکز اسلام و میان مهاجر و انصار بی تردید جامعه نو بنیاد اسلام را ریشه کن می کرد و قبائل بیرون مدینه و جمیع عربستان که هنوز بر کشتگان خود که در مقاومت با اسلام از دست داده بودند عزادار بودند سر بشورش بر میداشتند و بهمدستی منافقان و استفاده جویان مرکزی اساس دین را منهدم می کردند، در این صورت اسلام که از دست میرفت به جای خود جامعه عربیت هم در خطر

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۶

نیستی و نابودی می افتاد، روی این زمینه علی علیه السلام دست بمقاومت سلمی زد و نقشه های چندی را انجام داد:

۱- تشکیل اقلیت مخالف.

علی علیه السلام بمخالفت بست و بند سقیفه که سر و صورت عرفی بخود گرفته بود برخاست و در خانه نشست و خاندان معصوم وی با چند تن از سران بزرگ اصحاب هم گرد او فراهم شدند که زبیر و سلمان و مقداد و ابو ذر در میان آنها نامدار و با اعتبار بودند هسته مرکزی و عضو مهم و فعال این اقلیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که هم دارای مقام عصمت و هم مورد سفارش خصوصی پیغمبر و هم مورد احترام و دلسوزی و رقت بود، این اقلیت مخالف پشت حکومت ابو بکر را لرزاند و با همدستانش چنان اندیشیدند که بهر قیمتی تمام شده پیش از آنکه آواز مخالفت آنها بگوش مردم بیرون برسد آن را منحل کنند، خانه پیغمبر بسختی محاصره شد و به آتش سوزی مورد تهدید قرار گرفت و یک دسته از مأمورین جدی ابو بکر بهمراهی عمر میان خانه فاطمه زهرا ریختند و آن حضرت را بسختی آزرند و علی را با

اهانت بسیار بمسجد کشیدند و یاران او را متفرق ساختند، این سختی و جسارت همه مردم را تا حد نومیدی مرعوب و هراسان ساخت و در حقیقت حکومت ابو بکر را پی ریزی کرد و برنامه‌ای هم بمردم تقدیم نمود که مفاد آن اینست «حق با زور و سر نیزه است» این اقلیت بنتیجه مثبتی نرسید.

۲- احتجاج- بقول امروزها: میتینگ

زندگانی علی علیه السلام در عصر خلفاء سراسر احتجاج بر ضد حکومت‌های ناروای مخالفین او است ولی اول میتینگ مهم آن حضرت بر ضد خلافت ابو بکر پس از بست و بند سقیفه و دفن پیغمبر در مسجد برپا شد این میتینگ پس از انحلال اقلیت گذشته بود شرح آن در تاریخ چنین است.

دسته‌ای از انصار و دیگران که در سقیفه بودند با ابو بکر بیعت کردند با اینکه علی علیه السلام دست بکار غسل دادن و کفن کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، چون از آن پرداخت بر جنازه آن حضرت نماز خواند و همه مردم هم که با ابو بکر بیعت کرده بودند یا نکرده بودند بر جنازه آن حضرت نماز خواندند سپس علی علیه السلام بهمراهی زبیر آمد در مسجد نشست و بنی هاشم گرد او انجمن شدند، بنی امیه هم گرد عثمان انجمن کردند و بنو زهره گرد عبد الرحمن بن عوف همه آنان در مسجد بودند که ابو بکر و عمر و ابو عبیده پسر جراح بمسجد آمدند گفتند وای چرا دسته دسته نشسته‌اید برخیزید با ابو بکر بیعت کنید زیرا انصار و مردم دیگر با او بیعت کرده‌اند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۷

عثمان و عبد الرحمن و پیروانشان برخاستند و با ابو بکر بیعت کردند ولی علی علیه السلام بهمراهی زبیر و بنی هاشم از مسجد بیرون شدند و بخانه علی انجمن کردند، عمر با دسته‌ای از بیعت کردگان بهمراهی اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بدنبال آنان رفتند و دیدند انجمنی دارند گفتند همه مردم با ابو بکر بیعت کردند شما هم بیاید با او بیعت کنید زبیر دست بشمشیر خود برد، عمر بهمراهان خود گفت شر این سگ را از ما بگردانید سلمه بن سلامه پیشدستی کرد و شمشیر را از دست زبیر بیرون آورد، عمر آن را گرفت و بزمین زد تا شکست و هر کسی از بنی هاشم که در آنجا بودند محاصره کردند و همه را نزد ابو بکر بردند، چون حاضر شدند گفتند با ابو بکر بیعت کنید زیرا مردم با او بیعت کردند بخدا سوگند اگر رو برگردانید حکم شما را با شمشیر می‌دهیم، چون بنی هاشم چنین دیدند یکی یکی پیش رفتند و بیعت کردند تنها علی علیه السلام بجا ماند عمر بآن حضرت گفت با ابو بکر بیعت کن، علی علیه السلام فرمود من از او بکار خلافت سزاوارترم و شما هم باید با من بیعت کنید شما کار خلافت را از انصار باز گرفتید دلیل شما در برابر آنها خویشی با رسول خدا بود اکنون بطور زور آن را از ما خاندان پیغمبر می‌ستانید، مگر شما در برابر انصار اظهار عقیده نکردید که چون ما خویشان رسول خدا هستیم بکار خلافت از شما سزاوارتریم آنها هم زمام کار را بدست شما دادند و امارت را بشما تسلیم کردند منم بهمین دلیل خودتان که برای انصار آوردید بر شما ثابت میکنم که بزنده و مرده رسول خدا از شما اولی هستم.

من وصی و وزیر و گنج‌ساز دانش اویم، من صدیق اکبر نخست کسم که باو گروید و از او باور کرد، من از همه شماها در جهاد با مشرکان بهتر کوشیدم و بکتاب خدا و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دانایترم و بامور دین بیناترم و بآینده هر کاری شناساترم، زبانم از شماها گویاتر است و از شما دلدارترم.

از چه رو شما در این موضوع با ما کشمکش میکنید؟

اگر از خدا میترسید خودتان در این موضوع انصاف بدهید و چنانچه انصار حق شما را شناختند حق ما را بشناسید و گرنه خود را دانسته با ستم نابود کرده‌اید.

عمر گفت: ای علی نمیخواهی با کسان خاندان خود همکاری و همدردی کرده باشی؟

شما خودتان از آنها بپرسید.

همه کسان هاشمی نژادی که با ابو بکر بیعت کرده بودند پیش آمدند و گفتند بیعت ما حجت بر علی نیست معاذ الله که ما بگوئیم در هجرت و حسن خدمت و جهاد و موقعیت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او برابر هستیم،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۸

عمر گفت دست از تو بر نداریم تا خواهی نخواهی بیعت کنی ای عمر تو بنفع خود تلاش میکنی امروز کار خلافت ابو بکر را محکم میکنی که فردا آن را بتو بدهد من بخدا گفتار تو را نمیپذیرم و بتو احترامی نمیگذارم.

ابو بکر گفت ای ابا الحسن آسوده باش ما امروز بر تو سخت نمی‌گیریم و تو را وادار به بیعت نمی‌کنیم ابو عبیده برخاست نزد علی علیه السلام آمد و گفت؛ برادر زاده، ما همه، خویشی تو، سابقه نیک تو، دانش و نصرت تو را نسبت باسلام منکر نیستیم ولی تو امروز جوانی (علی در این وقت ۳۳ سال داشت) ابو بکر یکی از شیوخ قوم تو است و بار این کار را بهتر میتواند بکشد کار او هم گذشته شما هم تسلیم او شوید، اگر خدا تو را عمر داد همگان کار را بتو وامیگذارند و هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد، تو شایسته و سزاوار آنی ولی پیش از آنکه نوبت شورش رسد شورش بر پا مکن تو خود میدانی که در دل عرب و دیگران نسبت بتو چه کینه‌هایی است، علی علیه السلام در اینجا نطق پرشور خود را ایراد کرد و بجامعه آن روز اعلام خطر فرمود:

ای گروه مهاجر و انصار خدا را باشید، خدا را باشید، فرمانی که پیغمبر در باره من بشما صادر کرده است بدست فراموشی نسپارید سلطه محمد را که سلطه خدائی است از تک خانه‌اش که مهبط وحی است و از ریشه خاندان معصومش که راز دار شریعتند بیرون نبرید و بخانه‌ها و بن خاندان شرک آلوده خود نسپارید، اهل پیغمبر را از حق و مقامی که در میان مردم دارند کنار نکنید بخدا ای حاضران انجمن، خدا قضاوت فرموده و حکم کرده و پیغمبرش دانایتر است شما خود هم میدانید که ما خاندان باین کار خلافت از شما سزاوارتریم، زیرا پیشوائی امت از آن کسی است که همه قرآن را بخواند و در همه احکام دین

بینا باشد و بتدبیر کار رعیت کاملاً مطلع و خبیر باشد بخدا این شرائط در ما است نه در شما پیرو هوس نگرید تا بیشتر از حق دور شوید و سابقه نیک خود را با این حادثه بد تباه کنید.

بشیر بن سعد انصاری که در سقیفه برای مقاومت سعد بن عباده در بیعت ابو بکر پیشقدم شد و کار او را درست کرده بود برخاست و هم آهنگ با همه انصار در پاسخ علی علیه السلام چنین گفت یا ابا الحسن اگر انصار پیش از بیعت با ابو بکر این بیانات شما را شنیده بودند هیچ کدام با شما مخالفت نمی کردند، علی علیه السلام فرمود آی مردم شما میخواستید من مرده رسول خدا را در زیر بستر بگذارم و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۶۹

و بسقیفه بیرون شوم و برای حکومت و ریاست او کشمکش کنم بخدا من از احدی نگران نبودم که با ما خانواده در باره پیشوائی کشمکش کند و خیال آن را در سر خود پیوراند و این کار ناروا که شما روا دانستید روا داند من گمان نداشتم رسول خدا در روز غدیر خم حجت و عذری برای کسی بجا گذاشته باشد و جای گفتگوئی برای گوینده‌ای مانده باشد من بخدا قسم میدهم هر کس از پیغمبر در روز غدیر خم شنیده که در باره من فرمود: هر کس را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است باز خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار و یاری کننده‌اش را یاری کن و واگذارنده‌اش را واگذار، بآنچه شنیده گواهی دهد؛ زید بن ارقم گوید دوازده تن از مجاهدین بدر برخاستند گواهی دادند من کتمان کردم و در کيفر آن کور شدم

۳- کمک خواهی و دعوت افراد مؤثر

علی علیه السلام تا مدتی حضرت فاطمه زهرا و دو فرزندش حسن و حسین را بر میداشت و درب خانه سران مهاجرین و انصار میرفت و با گفتار بلیغ و نمودن یادگارهای پیغمبر از آنها کمک میخواست برای آنکه حق پیشوائی خود را دریافت کند و مردم را براه راست بکشاند، این کار تا وفات فاطمه زهراء (ع) ادامه داشت چون فاطمه زهراء که در حقیقت هسته مرکزی حزب علی و پشتیبان او بود در گذشت آن حضرت دست از دعوت کشید و تسلیم اکثریت شد.

۴- کناره‌گیری و اعتراض

علی علیه السلام در تاریخ طولانی خانه‌نشینی خود با آنکه بیعت کرده بود با کناره‌گیری اعتراض آمیز خود بطلان حکومت بی‌اساس خلفا را اعلام می‌کرد بیشتر اوقات در بیرون مدینه و در ینبع بندر دریای سرخ بکارهای فلاحتی سرگرم بود ولی در مصالح عالیه اسلامی صمیمانه با هیئت مرکزی مدینه همکاری می‌کرد و آنها را رهبری و هدایت مینمود عمر بیشتر از همه کس بنظریات علمی و سیاسی علی علیه السلام اعتماد داشت و در مواردی که کار بر او سخت می‌شد از آن حضرت کمک میخواست و آن حضرت هم برای نشر علم و حفظ جامعه اسلامی از هیچ گونه کمکی دریغ نداشت عمر بارها در سر منبر و جاهای دیگر از آن حضرت اظهار تشکر کرد و این جمله در موارد بسیاری از او شنیده شد که:

(لو لا علی لهلك عمر: اگر علی نبود عمر نابود میشد) دفن شبانه و پنهانی فاطمه زهراء (ع) یگانه یادگار عزیز پیغمبر یکی از شاهکارهای بزرگ

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۰

سیاست کناره‌گیری علی بود که پشت حکومت ابو بکر را لرزانید و ستم کاری آنان را بجهان اعلام کرد.

علی علیه السلام در موارد چندی که مقتضی میدانست با حکومت وقت مخالفت کرد و در مخالفت خود پافشاری نمود تا نقشه‌های شوم آن را خنثی کرد، یکی از شاهکارهای مخالفت او در باره نقشه نابود کردن نژاد ایرانیان بود که عمر طرح کرد. چون حکومت ساسانی ایران باستان ساقط شد و عرب بر همه شهرستان‌های آن حکم فرما گردید، عمر نقشه شومی طرح کرد که نژاد آنها را نابود کند.

دستوری صادر کرد که همه افراد ذکور را با وجب بسنجند و هر کس از پنج وجب بلندتر است او را بکشند نتیجه این میشد که همه مردان فرزند آور ایران نابود شوند و جز خواجه‌سرایان و کودکان خردسال از آنها نماند خواجه‌ها که فرزند نمی‌آوردند و کودکان هم در فشار تربیت عربی مستهلک میشدند و نژاد چند هزار ساله ایران نابود میشد، اینجا یکی از مواردی است که علی علیه السلام سخت پایداری کرد تا این نقشه شوم را لغو کرد زیرا میدانست باید دانش و حقیقت اسلام در آینده بنیروی هوش و لیاقت ایرانیان آشکار شود.

علی علیه السلام از نقشه‌های چند خود نتیجه فعلی نگرفت و نتوانست حکومت خلفا را منهدم سازد ولی بطلان آن را برای بشر آینده مدلل ساخت و آیا این کارها در انقلاب سخت و عمومی دوره عثمان تأثیر داشته یا نه و تا چه حد تأثیر داشته سؤالاتی است که پاسخ درست آنها باین آسانی نیست؟!!!!

دانشگاه بزرگ علی «ع»

علی علیه السلام محیط اسلامی را بسیار وسیعتر از دیگران میدانست و قوانین اسلام را عمومی‌تر از دیگران میفهمید و آینده اسلام را روشن‌تر از دیگران مطالعه می‌کرد، آنها مسلمانان را همان عربها حساب کردند و مایه زندگانی را همان قدرت جهاد و غنیمت اموال مردم میپنداشتند و بآینده دنباله دار و پر شور نهضت اسلامی توجهی نداشتند و هیچ وقت حساب نمی‌کردند اگر همه بشر مسلمان شد، اگر نیروی جهاد متوقف گردید، اگر دانشمندان بزرگ و فلاسفه با تعلیمات اسلام روبرو شدند وضعیت اسلام چگونه خواهد شد و چگونه باید باشد، این اختلاف پردامنه میان فکر علی علیه السلام و فکر دیگران علی علیه السلام را از مردم و مردم را از علی دور کرد ولی آن حضرت از پای ننشست و افکار بلند و پردامنه خود را تنها و یا با چند نفر از مردان بزرگ خاندان خود و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۱

اصحاب عالی‌رتبه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سلمان فارسی پیشرو آنان بود در جریان انداخت اسرار حکمت و فلسفه الهی را در ضمن خطبه‌ها و نطق‌های خود بیان کرد شبهات دینی را در ضمن پاسخ مراجعات دانشمندان یهودی و نصرانی که در شام و عراق و کشورهای دیگر بودند برطرف کرد اخلاق عالی‌ه انسانی را در کلمات قصار و شیوای خود تقریر فرمود رموز قرآن را برای شاگردان نزدیک خود حل کرد علوم ادبیه را پی ریزی نمود اساس اقتصاد جهانی را که کشت و کار و کشاورزی است با دست مبارک خویش بنیاد کرد و سازمان علوم طبیعی را بنام کیمیا بمردم آموخت.

و هر کس بتاریخ زندگانی و بیانات مختلفه و شاگردان مکتب علی مراجعه کند و درست تدبر نماید میفهمد که آن حضرت با تنهائی و نبودن وسائل و یاران کافی و کمی شاگردان مستعد انواع علوم و دانش را نشر داد و مدرسه‌های بسیاری را پی ریزی کرد که در آینده نزدیکی در دنیا معروف و مشغول فعالیت گردیدند و هر کدام افتخار داشتند که از دانشگاه بزرگ علی علیه السلام منشعب شده و از سرچشمه وجود او بوجود آمده‌اند، ولی باز هم ناله داشت که در سینه من گنجینه‌های دانش نهفته است کاش شاگردانی داشتم که بآنها می‌آموختم.

محافظه‌کاری و پیش داشتن مصلحت عموم بر سود

علی علیه السلام چون از مبارزات سلمی خود بنتیجه فعلی و مثبتی نرسید با اکثریت مسلمانان در حفظ مصالح عمومی اسلام هم آهنگ و همکار شد، در جمعه و جماعت آنان شرکت می‌کرد و در شور صبحانه و زمامداران هر وقت نظرهای خیرخواهانه خود را بسود اسلام و مسلمانان بیدریغ اظهار میداشت و موارد بسیاری از خیرخواهیهای مؤثر علی علیه السلام در باره اسلام و مسلمین در کتب تاریخ ثبت است و در تاریخ عمومی اسلام آن حضرت را وزیر خلفاء وقت نامبرده‌اند و در خصال جلد ۲ آمده است که خود آن حضرت فرموده عمر در بیشتر کارهای عمومی خود بمن مراجعه می‌کرد و نظر مرا دریافت مینمود و بمورد اجراء میگذاشت و توجه بکلیه این امور شخصیت بی‌مانند او را چون فرشته‌ای پاک که در مصالح عمومی مسلمانان فداکار و از خود گذشته بوده است نمایش میدهند و چون اختلاف مسلمانان با عثمان آشکار شد و پی در پی شکایات از آنها میرسید و نماینده‌های آنها بمدینه مراجعه می‌کردند یگانه شخصی که برای خیرخواهی مسلمانان و جلوگیری از فتنه و فساد کوشش می‌کرد علی علیه السلام بود و با میانجیگری خود چند سال انقلاب ضد حکومت وقت را عقب انداخت و در آن موقع که دامنه آتشین شورش مدینه را فرا گرفت و کوششهای او در اصلاح بجائی نرسید با دلی دردناک از مدینه بیرون رفت و بر مفاسد اجتماعی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۲

تأسف میخورد.

مراعات افکار عمومی و نمایش روح حکومت ملی

علی علیه السلام چون مردان دنیا دار و ریاست طلب هیچ گاه در تک و پوی خلافت و زمامداری تحمیلی نبود و نمیخواست خود را بر خلاف میل مردم برایشان تحمیل کند اقدامات او برای این بود که مردم را بوظیفه خودشان رهبری کند و بآنها بفهماند که باید از روی میل و رغبت او را پیشوائی که منصب خدا داده او است بپذیرند تا آنها را براه راست و طریق عدالت و سعادت رهبری کند از این رو چون عثمان در اثر کارهای ناهنجار خود بدست انقلابیون اسلام کشته شد علی علیه السلام در خانه نشست و هیچ اظهار رغبتی بکار خلافت نکرد تا مردم فوج فوج بخانه او ریختند و با خواهش و اصرار بسیار فراوان او را بقبول زمامداری دعوت نموده و پس از اصرار بسیار با آن حضرت بیعت کردند چون آن حضرت بر مسند خلافت و پیشوائی متمکن گردید بهترین نمونه حکومت عادلانه را بمعرض نمایش گذاشت.

۱- تحت تأثیر اطرافیان و استفاده جویان که چون زالو در اطراف زمامداران گرد می آیند تا بوسیله او خون ملت را بمکند واقع نشد

همه مسلمانان را برابر و برادر نگاه کرد و آزردهی خاطر چون طلحه و زبیر را بچیزی نشمرد و مانند معاویه حاکم ظالم و ریشه داری را از کار بر کنار کرد و فرمان عزل او را نوشت پاره‌ای بر این صراحت و دقت آن حضرت خرده گرفته‌اند و گفته‌اند اگر با این افراد مؤثر مدارا کرده بود و در اثر رنجش خاطر آنها جنگ جمل و صفین و در نتیجه نهروان رخ نداده بود کار او بهتر رونق می‌گرفت و در محیط آرامی باصلاحات بیشتری موفق میشد ولی این خرده گیران در وضعیت آن روز جامعه اسلامی مطالعه کافی نکرده و تاریخ نشده را موافق تخمین خود تشخیص داده‌اند.

در اثر مظلومی که عثمان و عمال خود سر و دیکتاتور مآب او در مدت شش سال گذشته مرتکب شده بودند و در اثر وضعیت فقری که دامنگیر عموم مسلمانان شده بود و احتکار ثروتی که رجال نامور قریش کرده بودند تمام محیط اسلامی یک طوفان شدید انقلاب بود که موجی از آن مدینه را فرا گرفت و دستگاه خلافت چند ساله عثمان را که پشت گرم بحزب نیرومند بنی امیه بود از بیخ درآورد. برای آرام کردن این طوفان عمومی چاره‌ای نبود جز یک نمایش عدالت و دینداری پر طنطنه‌ای که در مزاج عموم اثر بخشد و آنها همین روشی بود که علی علیه السلام در پیش گرفت و بسرعت این طوفان عمومی را منحل کرد جنگ جمل و صفین و نهروان موج‌های

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۳

قویتر و ریشه‌دارتری بودند از همان طوفان بزرگ انقلاب که عملیات کرامت مآبانه علی علیه السلام در آنها تأثیر نکرد و بهمان طبع طوفانی خود در نقطه بصره و شام پدید شدند و مشکله حکمیت و قضیه نهروان را پدید کردند و در صورتی که علی علیه السلام با آنها مدارا و مسامحه می‌کرد جنگ عمومی سخت‌تری پدید میشد.

۲- پخش عادلانه بیت المال بهمه ارباب استحقاق و کارمندان دولت اسلامی

، از هر ناحیه خراجی میرسید فوراً آن را با افرادی که وظیفه خوار بیت المال بودند میرسانید و نزد خود نگاه نمیداشت، روایت شده که خراجی اول شب وارد کوفه شد فوراً حضرت دستور داد که رؤسای هفتگانه کوفه را احضار کردند و بوسیله آتش افروزی همان شبانه تمام آن مال را پخش کرد و یک گرده نانی هم در آن بود بهفت قسمت نمود برخی یاران آن حضرت عرض کردند بماند تا صبح که هوا روشن شود نپذیرفت.

هر روز پنجشنبه ته انبار بیت المال را جاروب می کرد و دو رکعت نماز در آن میخواند میفرمود ای اهل کوفه اگر نزد من جز شتر آبکش و غلام خدمتکار خودم چیزی دیدید از آن شما باشد.

۳- همدردی و مواساء با فقرای کشور اسلامی تا باندازه ای که انسان را دچار حیرت میکند

. خودش در ضمن نامه ای که بعثمان بن والی بصره نوشت نگارش فرمود اگر بخواهم میتوانم از این عسل آب کرده و مغز گندم و پوشاک حریر استفاده کنم ولی هیئات که هوای نفس بر من چیره شود و شکم پرستی مهار مرا بکشاند تا خوراک خوشمزه ای انتخاب کنم مبادا در سرزمین حجاز و یمامه میان ملتی که در سرپرستی من هستند باشد کسی که قرصه نانی نداشته باشد یا شکمش سیر نباشد من شکم سیر شب بسر برم و در گرد من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند؟!، از گاهی که علی علیه السلام زمام خلافت را بدست گرفت همان لقمه نان جوین را هم با نگرانی میخورد و همیشه در فکر بیچارگان کشور اسلامی بود. تا آخرین لحظات زندگانی پر شرافت خود: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.

۴- قانون جهانداری

در تاریخ جهان بسیار حکومتها پدید شده و بسیار سلطنتها سرنگون گردیده هر حکومتی

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۴

که بر سر کار آمده بناچار دارای نیروی جهان گیری مقتدری بوده و گر نه نمیتوانست بحکومت برسد حکومتهای جهان از نظر نیروی جهانگیری کمتر با هم جدائی دارند و امتیاز آنها از نظر وسعت و دوام باندازه قدرت جهانداری و قانون گذاری است هر حکومتی به پشتیبانی قانون آسمانی یا در پرتو فکر بلند انسانی قانون جهانداری پایدار و عدالت شعار و رعیت نگهداری در دست داشت بیشتر پاینده بود و خوشتر زیست ولی هر حکومتی از این پایه کمتر مایه داشت بزودی نیست و نابود گردید، اسلام با نیروی تبلیغ الهی و قانونهای آسمانی بر پا شد ولی برای استقرار دعوت و ملت خود دست به شمشیر برد و جهاد کرد، دنباله این جهاد تا دوران حکومت امیر المؤمنین علیه السلام کشورهای متمدن فارس و روم و مصر را زیر پرچم آورده و ملت های چندی را در حمایت داشت، قشون کوچک اسلام در پهناور این ممالک وسیعه پراکنده شده بود و چون قطره های در میان امواج لرزان ملت های شکست خورده نمایش داشت. دستورات متین و عادلانه ای بایست این کشورها را اداره کند و حکومت اسلامی را پایدار نماید، دولت روم با آن اقتدار و نیروی نظامی عجیب بارها ایران را گرفت و بر پایتخت آن مسلط شد ولی هر بار بزودی دچار فشار چریکهای محلی گردید و بناچار آن را تخلیه کرد و عقب نشینی نمود، نیروی جهانگیری اسلام در

نظر مطالعه‌کنندگان تاریخ بسیار عجیب است که کمتر از صد هزار جمعیت عرب ملیونها قشون را از میان ببرند و امپراطوری‌های بزرگ را منهدم کنند ولی جهان داری اسلام و نگهداری این کشورهای وسیع بسیار عجیب‌تر است.

مهمترین اساس عدالت و جهانداری که در زمینه تعلیمات قرآن مجید و دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهانیان رسیده است همان دستورات بزرگ فرمانی است که علی علیه السلام برای مالک اشتر نگارش فرمود، در آن موقعی که مالک بولایت مصر منصوب گردید این یادگار بزرگ را همراه داشت، ما خلاصه این فرمان را فصل بندی کرده و این مقدمه را بدان پایان میدهیم:

بسم الله الرحمن الرحيم - این فرمان بنده خدا امیر مؤمنان است به مالک بن حرث اشتر که باید آن را در عهده خود شناسد هنگامی که او را والی مصر نمود تا خراج آن را بگیرد و با دشمن آن بجنگد و ملت آن را اصلاح کند و بلاد آن را آباد نماید.

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۵

فصل یکم

۱- تقوای خدا را شعار خود کند و از دستورات قرآن او از فرائض و سنن پیروی نماید زیرا هیچ کس خوشبخت نگردد مگر به پیروی آنها و بدبخت نشود مگر بانکار و عمل نکردن بدانها ۲- خداوند سبحان را با دست و دل و زبان یاری کند زیرا خدای جل اسمه ضامن یاری و عزت کسانی است که او را یاری کنند و عزیز شمارند.

۳- خود را از شهوترانی و سرکشی باز دارد، زیرا نفس بطبع خود بدخواه است مگر خدا رحم کند.

ای مالک من ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو دولت‌های عادل و ظالمی بخود دیده. مردم بهمان چشم تو را می‌بینند که تو والیان پیش از خود را می‌بینی و در باره تو همان را می‌گویند که در باره آنها می‌گوئی خداوند مردمان نیک و شایسته را بزبان بندگان خود معرفی میکند.

فصل دوم

م ۱- محبوبترین پس انداز نزد تو ذخیره کار نیک باشد.

۲- دل خود را مالک باش و خود را بدان چه بر تو روا نیست مفروش، خود داری کار عادلانه است که نسبت بخود انجام دادی چه نسبت بدان چه دوست داری و چه نسبت بآنچه بد داری.

۳- دل خود را نسبت برعیت پر از مهربانی و دوستی و لطف کن، نسبت بآنها چون درنده آزار بخشی مباش، خوردن آنها را غنیمت مشمار زیرا از دو کس بیرون نیستند یا برادر دینی تو هستند یا آفریده‌ای چون تو و هم‌نوع تو محسوبند که در معرض لغزش و خلافتکاری میباشند و از روی عمد یا خطا گاهی دست درازی میکنند؟؟؟ عفو و چشم پوشی خود باندازه که از عفو و

چشم پوشی خدا توقع داری بآنها بده. تو بالا دست آنها و کسی که تو را گماشته بالا دست تو است و خداوند بالا دست کسی است که تو را والی کرده و کار آنها را بتو گذاشته و ترا بدانها امتحان کرده.

۴- هرگز بجنگ و ستیز با خدا بر مخیز زیرا تاب انتقام او را نداری و از عفو و رحمتش بی نیاز نیستی.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۶

۵- هرگز از عفو خلاف کار پیشیمان مباش.

۶- هرگز بر شکنجه و عقوبت مبال.

۷- تا راه گریز داری بتندی و تحکم مشتاب مگو من فرمان دهم و دستورم اجرا می‌شود زیرا این خود فساد در دل و سستی در دین پدید کند و دگرگونی و آشوب فراهم آورد.

۸- چون از ملاحظه سلطنت و مقام خود تکبر و سرافرازی تو را گرفت نگاهی بملک بزرگ خدا کن که بالا دست تو است و توجه کن که خدا بر تو قدرت دارد و تو در برابر او بر خود هم قدرت نداری زیرا این توجه سرکشی تو را فرو نشاند و تندی تو را باز دارد و عقلی که در اثر خود بینی از سرت بدر رفته بتو برگرداند.

۹- مبادا با خدا در بزرگی و جبروت سر همسری و همانندی داشته باشی زیرا خداوند هر جباری را خوار و هر بالنده‌ای را زبون میکند.

۱۰- نسبت بخدا و مردم از طرف خودت و خاندانت و دوستانت انصاف و عدالت را مراعات کن اگر نکنی ستم ورزیده‌ای (و هر کس ببندگان خدا ستم کند از طرف بندگان، خدا خصم او است و چون خدا با کسی خصومت کند دلیلش را باطل نماید و با او بجنگد تا برگردد و توبه کند) هیچ چیز از پائیدن بر ستمکاری مؤثرتر در زوال نعمت خداوند و تعجیل انتقام او نیست، زیرا خدا نفرین ستمکشان را خوب میشوند و در کمین ستمکاران هست.

۱۱- کارهایی را بیشتر دوست دار که با حقیقت‌تر و عادلانه‌تر و رضایت‌مندی عموم رعایا را بهتر جلب میکنند زیرا خشم ملت رضایت‌مندی مخصوصان دولت را پایمال میکند ولی خشم مخصوصان دولت با وجود رضایت عمومی ملت جبران و درگذشت می‌شود، مخصوصان و اطرافیان والی در هنگام صلح و آسایش هزینه بسیار سنگینی بر او تحمیل میکنند. در هنگام گرفتاری کمتر باو کمک میدهند. از عدالت بیشتر بدشان می‌آید پرروتر درخواست بخشش و منصب میکنند؛ چون بآنها چیزی داده شود کمتر شکر میکنند و اگر دریغ شود دیرتر عذر می‌پذیرند و در پیش آمدهای ناگوار روزگار ناشکیباترند.

همانا ستون دیانت و جامعه مسلمانان و ذخیره دفع دشمنان توده عمومی ملت باشند باید گوشت بسخن آنها و دلت با آنها باشد.

۱۲- هر کس از رعایا نسبت بمردم عیب‌جوتر است او را از خود دور کن و دشمن دشمن‌تر بدار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۷

زیرا طبعاً در مردم عیب‌هایی است که بایست والی بیشتر از دیگران آنها را ببوشد، در مقام مباحث که عیب آنها را بدانی زیرا هر چه را دانی باید آن را اصلاح کنی ولی آنچه از تو پنهان است خداوند در آن حکم میفرماید تا میتوانی بدیها را بپوش تا خدا عیب پوشی را بر تو آسان کند.

۱۳- با مردم بهیچ وجه کینه‌توزی مکن و خونی از آنها در عهده میاور و از آنچه نسبت بمقام تو درست نیست غفلت مرموز.

۱۴- در تصدیق راپورت‌چیان شتاب مکن زیرا راپورت‌چی با آنکه صورت خیر خواهی دارد آب بشیر میکند.

۱۵- چند طایفه را هم شور مکن.

الف- بخیل زیرا تو را از فضل و احسان منصرف میکند و از تهی دستی میهراساند، ب- ترسو زیرا تو را در هر کاری بسستی و ضعف میکشاند.

ج- حریص و آزمند زیرا دست اندازی بر خلاف حق را در نظر تو نمایش میدهد.

بخل و حرص خلقت‌های بد چندی هستند که ریشه همه آنها بدگمانی بخداست ۱۶- بدترین وزیران تو کسانیند که وزیر والیان بدکار پیش از تو بوده‌اند و با آنها در گناهان همکاری کرده‌اند، مبدا اینان طرفداران و مخصوصان تو باشند زیرا آنها یار گناهکاران و برادران ستمکارانند تو بجای آنها بهتر از آنها میتوانی یافت، کسانی که نظریات و نفوذ آنها را دارند ولی وزر و وبال آنها را ندارند و با ستم‌کاران و گنهکاران در ستم و گناه همکاری نکردند این مردان پاکدامن هزینه کمتری بر تو تحمیل میکنند و نسبت بتو مهربانترند و با بیگانگان کم الفت ترند آنها را مخصوصان جلسه‌های سری و انجمن‌های علنی خود قرار ده سپس برگزیده‌تر آنان پیش تو کسی باشد که حق را بی‌پرده برابر تو بگوید و در آنچه خدا برای دوستانش نمیخواهد ترا کمتر مساعدت کند چه دلخواه تو باشد چه نباشد.

۱۷- بپاکدامنان و راستگویان بپیوند و آنها را چنان بار بیاور و عادت بده که تملق تو را نگویند. و بکارهایی که نکردی بیهوده ستایش و خوشامد تو را نگویند، زیرا مدح خود پسندی آورد و به مغروری کشاند.

۱۸- مردمان درست و خوشرفتار و نادرست کار را بیک چشم مبین و برابر بدان زیرا در این صورت مردان درست و خوشرفتار بخدمت کردن و درستی بیرغبت میشوند و مردان بدکار و نادرست بدی کردن تشویق و وادار میشوند، هر یک از این دو را بیاداش کارشان که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۸

خود برای خود خواسته‌اند برسان.

۱۹- باید رعیت را بخود خوشبین و امیدوار کنی و بهترین راهش اینست که بآنها احسان کنی و بار هزینه و مخارج آنها را تا میتوانی سبک کنی و آنها را بچیزی که در عهده آنها نیست بزور وادار نکنی، در این زمینه طبعاً تو هم برعیت خوشبین خواهی شد و خوشبینی تو بآنها رنج و اندوه فراوان و دنباله داری را از دوشت بر میدارد.

۲۰- نسبت بهر کس پیش تو آزمایش خوب داده باید خوشبین باشی و هر کس آزمایش بد داده باو بدبین باش.

۲۱- روش نیکی که پیشروان نخست این امت بکار زده و با آن توده را بهم پیوسته و کار رعیت را اصلاح کرده‌اند نقض مکن و روش بدی که باین دستورات نیک گذشته لطمه میزند پدید میاور تا آنان که روشهای نیک را گذاشتند اجر برند و تو وبال آن را بگردن بگیری.

۲۲- در باره دستورات اصلاحی کشور و اداره کارهای مردم که پیش از تو بوده است با دانشمندان مطلع بسیار گفتگو کن و با فرزندان خیرخواه بسیار انجمن نما.

فصل سوم

بدان که ملت از دستجات و واحدهای چندی تشکیل می‌شود که باید هر کدام را با دیگری اصلاح کرد و همه با هم پیوسته و مربوط و بهم نیازمندند.

الف- جنود الله: آرتشی که در راه خدا و برای خدا می‌جنگد.

ب- نویسندگان عامه و خاصه: دفتر داران عمومی و منشیان خصوصی که برای رجال و بزرگان نامه‌های خصوصی والی و کارگذاران عالی‌رتبه او را تنظیم میکنند.

ج- قاضیان عادل. دادستانها- قاضیان محاکم د- کارمندان انصاف و رفق: تشکیلات کل شهربانی و شهرداری، اداره امر بمعروف و نهی از منکر.

ه- اهل جزیه و خراج از کفار ذمی و- مسلمانان: بدهکاران مالیات سری و مالیات زمینهایی که خالصه دولت اسلامی است و متصرفین آن باید سهم زمین را بدولت بپردازند.

ز- بازرگانان و پیشه‌وران و صنعتگران.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۹

ح- بیچارگان و زبونان که نیازمند و دست طلب دراز دارند: مردمان بیچاره که سرمایه کار و شغلی ندارند و یا نمی‌توانند کار کنند و برای قوت خود محتاجند.

خداوند در کتاب خود قرآن مجید و سنت پیغمبرش برای هر کدام از این دستجات بخشی از ثروت که در کشور است نام برده و در خور استحقاقش قرار معینی نهاده، این دستور بودجه و پخش آن سپرده‌ایست نزد ما که محفوظ و مصون است. لشکریان باذن خدا پناه رعیت و زینت فرمان- دهان و عزت دین و راه امنیت میباشند، رعیت بی‌آنها بر سر پا نمیماند و آنها هم بر سر پا نمانند مگر بوسیله دریافت حقوق خود که خدا از خراج و مالیات بر آنها معین کرده است و به پشت گرمی آن در جنگ با دشمنان نیرومند میشوند، و زندگی خود را اصلاح مینمایند و رفع نیاز میکنند.

این دو دسته لشکریان و خراج‌گذاران را دسته سومی باید اداره کند که عبارتند از قاضیان (دستگاه دادگستری) و عمال (استانداران و فرمانداران و بخشداران ..) و نویسندگان (متصدیان امور دفتری) برای آنکه معاملات و پیوندها را میبندند و عوائد را جمع آوری می- کنند و کارهای کلی و جزئی بآنها سپرده است، زندگانی همه اینها اداره نمیشود مگر بوسیله بازرگانان و صنعتگران که وسائل زندگانی را جمع آوری میکنند و بازار داد و ستد بوجود می‌آورند و با دست خود ابزارهای زندگانی میسازند که دیگران نمیتوانند بسازند.

سپس آن دسته پائین و بیچاره‌اند که نیازمند و مسکینند، کسانی که باید بآنها بخشش کرد و برای خدا کمک نمود هر کدام آنها را نزد والی جایی است و بر او لازم است که باندازه‌ای که زندگانی آنها اصلاح شود بآنها بدهد والی از عهده این خدمتی که خدا بر او لازم کرده است بیرون نیاید مگر بکوشش و استعانت از خداوند و وادار کردن خود بر درستکاری و صبر بر آن سبک باشد بر او یا سنگین.

فصل چهارم

فرماندهان ارتش خود را از کسانی انتخاب کن که:

- ۱- نسبت بخدا و رسولش و امام تو بعقیده خودش از همه کس خیرخواه‌تر باخلاص‌تر باشد.
- ۲- پاکدامن‌تر و حلیم‌تر باشد، عصبانی نباشد، زود خشم نکند، عذر پذیر باشد. نسبت بزیر دستان مهربان باشد و بر نیرومندان سخت گیرد، تندی او را از جا نکند و سستی او را ناتوان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۰

و درمانده نکند.

۳- مردان آبرومند و خانواده‌های خوب و خوش سابقه را در نظر بگیر و از میان آنها مردان رادمنش و شجاع و با سخاوت را انتخاب کن که اینان مجموعه کرم و مرکز نیکی و احسانند.

۴- مانند پدر و مادر مهربانی از آنها تفقد و بازجوئی کن از هیچ کمک و توجهی که وسیله نیرومندی آنها است دریغ مکن و هیچ لطف و احسانی را از کم و بیش در باره آنها کوچک مشمار زیرا که این خود آنها را وامیدارد که نسبت بتو صمیمی و خوشبین باشند، از بازجوئی کارهای کوچک آنها صرف نظر مکن بامید آنکه بزرگ و کلی آنها را تفقد کرده‌ای زیرا اصلاح خرده‌کاریهای آنها کارهای بجای خودش نسبت بآنان سودمند است و کارهای مهم آنان هم که مورد حاجت و نیاز آنها است.

۵- از فرماندهان لشکرت کسی را بیشتر بخود نزدیک کن که نسبت بافراد زیر دست خود بهتر کمک میکند و از عطای خود بآنها بخشش مینماید باندازه‌ای که خود آنها و خانواده و بازماندگان محلی آنها را کفایت کند تا یک فکر بیشتر در سر آنها نباشد که آن جنگیدن با دشمن است، زیرا اظهار لطف تو دل آنها را بتو مهربان میکند.

فصل پنجم

بهترین چشم روشنی والیان اینست که در همه بلاد عدالت پا برجا باشد و دوستی رعیت آشکار گردد و دوستی ملت پدید نشود مگر آنکه خوشدل باشند و خیرخواهی آنها درست نشود جز آنکه بکارگزاران خود گرد آیند و دولت آنان را بر خود سنگین ندانند و مدت حکومت آنان را دراز نشمارند و چشم بپایان یافتن آن ندوزند، میدان آرزو و آمال آنها را وسیع کن و پی در پی ثنا خوان آنها باش و از آنها که خوشرفتار و خدمتکارند قدردانی کن، زیرا هر چه از کردار نیک آنها بیشتر یاد کنی مردمان شجاع و با شهامت تشویق و برانگیخته میشوند و مردمان بی‌اقدام و نکول‌کننده بکار وادار میگردند، خدمت و امتحان هر کس را بحساب خودش بگذار و پای دیگری حساب مکن تا خوب آزمایش و امتحان نکنی نسبت تقصیر بکس مده شرف و اعتبار کسی را مانع امتحان و آزمایش او مگیر، چون بمشکلی برخوردی و حکمش بر تو روشن نیست رجوع بخدا و پیغمبر کن، زیرا خداوند بکسانی که خواسته آنها را ارشاد نماید فرموده است «آیه ۵۹ سوره نساء» ای آن کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید بخدا و رسول رجوع کنید «رجوع بخدا عمل کردن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۱

بآیات روشن قرآن او است و رجوع برسول صلی الله علیه و آله و سلم عمل کردن بدستورات ثابت عمومی او است که مورد اختلاف نیست.

فصل ششم «شرایط قضا و دادستان»

۱- قضاوت و دادگری میان مردم را بکسی واگذار که:

الف- پیش تو از همه دانشمندتر و فاضلتر است ب- از کارها خسته نشود و ادامه محاکمه او را فرسوده نکند.

ج- بلغزش و خطا پایدار نماند و چون حق را فهمید از رجوع بدان دلتنگ نباشد د- بهیچ وجه پیرامون طمع نگردد و خیال آن را نکند ه- بفهم ظاهر امر قناعت نکند و دست از تحقیق و رسیدن بپایان مطلب بر ندارد.

و- در مورد اشتباه خوددارتر باشد و دلیل را بهتر مورد اعتماد قرار دهد.

ز- از کثرت مراجعه طرفین محاکمه ترشروئی نکند و بکشف قضایا شکیباتر باشد، ح. چون حکم روشن شد فوراً اعلام کند و دنباله دعوا را ببرد ط. تحت تاثیر تملق نرود و جانب داری او را از حق منحرف نکند.

کسانی که دارای این شرایط باشند کمند ۲. سپس بسیار پرونده‌های او را بازرسی کن و در عطا و بخشش را باو بگشا، باندازه باو حقوق بده که معاش او را کفایت کند و نیاز بمردم نداشته باشد، در پیش خود مقامی باو بده که هیچ کدام از مخصوصان دیگر در آن مقام طمع نکنند، تا نزد تو از اعمال نفوذ مردان بزرگ آسوده باشد.

در این باره نظری بسزا بکن زیرا این دین مدتی در دست اشرار اسیر بوده و آن را آلت هواپرستی و وسیله دنیاطلبی کرده بودند،

(فصل هفتم) «در شرائط عمال (کارگران شهرستانها و جمع‌کنندگان مالیات و صدقات»

۱. عاملان و کارگزاران خود را در تحت نظر داشته باش.

الف. انتخاب آنها از روی امتحان و لیاقت باشد نه از نظر عطا بخشی و دلخواه زیرا این هر دو خصلت در مرکز شعبه‌های جور و خیانت بملت و کشورند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۲

ب- از میان آنها مردمان با تجربه و آبرومند را انتخاب کن که از خانواده‌های خوب باشند و در اسلامیت سابقه داشته باشند! زیرا آنها خوش اخلاق تر و پاکدامن تر و کم طمع ترند و سرانجام کارها را بیشتر در نظر دارند.

۲- حقوق کافی و فراوان بآنها بده تا معاش خود را اصلاح کنند و از آنچه زیر دست آنها است بینیاژ شوند و اگر خلاف دستورات را نمودند یا در سپرده تو خیانت ورزیدند و اختلاس کردند حجت تو بر آنها تمام باشد.

۳- دیده‌بانهایی از اشخاص راستگو و با وفا بر آنها بگمار که مراقب آنها باشند.

زیرا بازرسی سری از کارهای آنان وادارشان میکند که امانت دار باشند و با رعایا خوش رفتار کنند.

۴- تحت تأثیر کارگذاران خود مباش اگر یکی از آنان دست بخیانت گشود و دیده‌بانان خیانت او را گزارش دادند گواهی آنها تو را بس است، او را با شلاق کیفر کن و هر چه دزدیده از او دریافت کن و او را بمقام ربوبی وادار و خیانت او را اعلام کن و او را با ننگ تهمت نشانه گذار که در جامعه رسوا گردد و باعث عبرت و پند دیگران باشد.

متمم فصل هفتم

موضوع خراج و مالیات که در آمد منطقه ولایت تو است در نظر داشته باش و وضعیت دارائی و مالیات پردازان را اصلاح کن زیرا اصلاح امر خراج و خراج دهان وسیله اصلاح دیگران است کارمندان دیگر تنها بوسیله آنها اصلاح میشوند، زیرا همه مردم نان خور خراج و خراج‌گذارانند باید توجه به آباد کردن زمین بیشتر از دریافت خراج باشد، زیرا خراج را از زمین آباد می‌شود گرفت، هر کس بدون آبادانی و عمارت خراج خواهد کشور را ویران و مردم را نابود کرده است و کارش پایدار نماند.

اگر خراج‌گذاران عرض حالی دادند راجع بمواد زیر بآنها تخفیف بده:

سنگین بودن خراج یا آفتزدگی زراعت یا خشکی قنوات و کمی باران یا زوال دیگری که برای زمین زراعتی آنها رخ داده چون سیل‌زدگی و غرق زراعت یا تشنه ماندن آن، اندازه تخفیف بمناسبت اصلاح کار آنها باشد، تخفیف بآنها بر تو سنگین نباشد زیرا که این خود پس انداز تو محسوب شود و در موقع آباد بود زمین و خوبی محصولات بتو بازگردد و وسیله زینت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۳

و آبرومندی منطقه حکومت تو باشد و بعلاوه تو را بخوشرفتاری ستایش کنند و بنشر عدالت در میان آنها سرفراز باشی و به قدرتی که در اثر آسایش رعیت نزد آنها ذخیره کردی پشتگرم هستی و بوسیله عدالتی که در خوشرفتاری با آنها در میان افراد نشر دادی جلب اعتماد آنها را نموده‌ای در این صورت اگر پیش آمد ناگواری رخ داد از روی خوشدلی و صمیمیت مصارف آن را متحمل شوند، زیرا چون کشور و رعیت آباد باشند همه باری را توانند کشید همانا ویرانی از نیستی اهلش پدید آید و نابودی اهل عمران و آبادی برای اینست که والیان هستی آنها را غارت میکنند و بجمع ثروت میپردازند برای آنکه بقاء حکومت خود بد بینند و از توجه بگذشته عبرت خیز کمتر پند پذیرند.

فصل هشتم

در حال نویسندگان و دفترداران خود نظر کن ۱. کارهای خود را بیبهترین آنها بسپار.

نوشتجات محرمانه و سیاسی خود را بکسانی رجوع کن که بیشتر اخلاق پاک و شایسته دارند، کسی که گرامی داشتن او را بسرفرازی نکشاند تا در محضر عموم باظهار مخالفت بر تو جسارت ورزد و غفلت و بی‌پروائی او را مقصر نسازد از اینکه نامه‌های کارمندان و کارگذاران تو را مرتباً بتو برساند و جواب آنها را بصواب دید تو در موضوع صادرات و واردات فوراً صادر کند: پیمانها

و قراردادهائی که برفع تو با دیگران منعقد میکنند سست نباشد و اگر قراردادی بر ضرر تو بسته شده بتواند آن را منحل و لغو کند؛ در هر کاری اندازه خود را بداند، آنکه قدر خود را نداند قدر دیگران را نشناسد.

۳. آنها را بمجرد حدس و اعتماد و خوشبینی انتخاب مکن زیرا مردم برای جلب نظر و اعتماد والیان خود سازی و تصنع بخرج میدهند و خوش خدمتی میکنند بدون آنکه صمیمیت و امانت در دل آنها باشد ولی راه آزمایش آنها ملاحظه سابقه کار آنها است نسبت بوالیان گذشته بدو نشانه:

الف. آنکه در میان عموم آثار نیکو و یادگار خبر دارد. ب. آنکه در راه امانت داری داناتر است و نسبت بخداوند و رعیت صمیمیت و خیرخواهی دارد.

۴. بر سر هر یک از کارهای خود یک سر دبیر توانا بگمار که در کار مهم در نماند و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۴

مشاغل بسیار او را خسته و پریشان نکند.

هر عیبی که در نویسندگان تو باشد و از آن صرف نظر کنی مسئولیتش بگردن تو است.

متمم فصل هشتم

ببازرگانان و صنعتگران نظر سفارش داشته باش.

۱. چه نسبت به آنها که در شهر اقامت دارند و چه آنها که دوره گردند و یا کار دستی میکنند سفارش بنیکی کن زیرا دارای منفعت و وسیله آسایش و راحت میباشند و از جاهای دور و پراکنده صحرا و دریا و دشت و کوه وسائل زندگی را جلب میکنند آن جاها که مردم با آن انسی ندارند و جرات نمیکند بروند، این دسته از مردم سلامت و امنیتی دارند که دنبال آن نگرانی نیست، همیشه بر سر صلح و سازشند بطوری که از مکر و فریب آن ترس و هراس در میان نیست.

۲. از کارهای آنها در مرکز خودت و سایر شهرستانها بازجوئی کن.

۳. با اینکه اینها مردم سالم و صلحجوئی هستند ملتفت باش که بیشترشان بسیار چشم تنک و قبیحانه و بخیل و محترک سود بازار و زور گو در معاملاتند و این خود راه زبانی است نسبت بعموم مردم که باید نیازمندی‌های خود را از آنها بخرند و بازار سیاهی که اینها بوجود می‌آورند برای حکومتها ننگ بزرگی است، برای سلامت وضع بازار و عدالت اقتصادی باید:

الف. از احتکار جلوگیری کنی زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن قدغن کرده.

ب. فروش اجناس بسهولت با ترازوهای درست و نرخهای عادلانه نسبت بفروشنده و خریدار انجام گیرد.

ج. هر کس پس از اعلام غدقن از احتکار مرتکب آن گردید او را باندازه کیفر بده و عقوبت کن

فصل نهم

در طبقه زبون و بیچاره و مساکین و محتاجان و تنگدستان و زمین گیران، در میان این طبقه قناعت پیشه وسائل بکف هم وجود دارد.

۱. برای خدا باندازه‌ای که از تو خواسته حق این طبقه را مراعات کن بخشی از بیت المال

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۵

بآنها برسان و بخشی هم از محصول خالصه‌جات دولت اسلامی در هر کجا باشند بآنها برسان دور و نزدیک آنها یکسانست و تو مسئول مراعات حق آنها هستی، خوشگذرانی و پر دماغی ترا از آنها باز ندارد زیرا اشتغال تو بکارهای بزرگ نسبت باهمال کارهای کوچک عذر محسوب نشود ۲- مبدا فکر آنها را از سر بدر کنی و از دیدار آنها روی درهم کشی و گره بجبین اندازی ۳- کسانی از این طبقه که بواسطه خیرگی اطرافیان تو و تحقیر رجال نسبت بآنها بحضور نمیرسند بایست مورد بازجوئی تو باشند، برای بازجوئی از حال آنان مردان خدا ترس و متواضعی را بگمار که مورد وثوق تو هستند تا گذارش حال آنها را بتو برسانند سپس بطوری که روز قیامت نزد خداوند کاملاً در باره آنها معذور باشی عمل کن، اینها میان رعایا از دیگران بیشتر نیاز بانصاف دارند اگر چه نسبت بهممه باید عدالت مراعات شود و حق هر کسی باو برسد.

۴- از حال یتیمان و پیران پا افتاده و مورد ترحم که نه راه کسب دارند و نه دست گدائی بازرسی کن، این کار بر والیان با آن مقام بلند سنگین است البته حق در همه موارد سنگین است و گاهی خداوند آن را نسبت بمردان عاقبت اندیش سبک گرداند و خود را بر آن شکیباً دارند برای آنکه درستی موعود خدا را در نظر آرند.

۵- برای حاجتمندان وقتی معین کن که شخصاً بآنها رسیدگی کنی و در مجلس عمومی با آنها همنشین گردی و برای خدائی که ترا آفریده تواضع کنی و پاسبانان و نگهبانان خود را از آنها ممنوع کنی تا با زبان باز هر کدام از آنها بخواهد با تو سخن گوید زیرا چند بار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود امتی که در میان آنها حق ضعیف از قوی بی لکنت زبان دریافت نشود مقدس نباشند.

۶- بی ادبی و نارسا گوئی آنها را بر خود هموار کن و تنگ خلقی و پردماغی را از خود دور کن تا خدا بواسطه آن بالهای رحمت خود را بر تو بگستراند و ثواب خود را بتو برساند.

۷- آنچه به آنها میدهی بگوارائی و خوشی بده و اگر دریغ کردی با زبان خوش و معذرت خواهی باشد.

متمم فصل نهم

سپس کارهائی داری که ناچار باید خودت انجام دهی و از عهده کارمندان خارج است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۶

۱- پاسخ کارگزارانت در مواردی که نویسندگان تو از آن عاجزند.

۲- روا کردن حاجات مردم در روزی که برای آنها مقرر کردی در صورتی که از عهده همدستانات برنیاید.

در هر روزی کار آن روز را بگذران و بفردا میفکن، هر روز از آن کار خود آن روز است ۳- بهترین اوقات را میان خود و خدا قرار بده و وسیعترین قسمتها را از آن بدان اگر چه در صورت حسن نیت و خیر خواهی رعیت همه از آن خدا است.

ولی در آن وقتی که مخصوص برای خدا کردی تا وظیفه دین خود را انجام دهی نمازهای مخصوص آن وقت را مقدم دار تن خود را شب و روز بخدمت حق رنج ده و عملی که بدان تقرب بخدا میجوئی کامل انجام بده رخنه و کم بود نداشته باشد هر اندازه هم که تن تو زحمت کشد جا دارد.

و چون با مردم نماز جماعت بخوانی بسیار طول مده که موجب نفرت آنان باشد و از واجبات آن هم کم مگذار که نماز را ضایع کرده باشی زیرا در میان مردم بیمار و حاجتمند وجود دارد، من خود از رسول خدا در موقعی که مأمور یمنم نمود پرسیدم که چگونه برای آنها نماز بخوانم؟ فرمود برابر نماز ضعیفتر آنها.

۴- با مؤمنان مهربان باش.

۵- پس از خلوت برای عبادت خود را بسیار از رعیت محبوب مدار زیرا محبوب بودن والی از رعیت یک نوع مزیقه و تنگی است و موجب نادانی بجزایان کارها است، محبوب بودن والی از رعیت پرده روی حقائق میکشد و مطالب بزرگ را بنظر آنها کوچک میکند و مطالب کوچک بزرگ می شود زیبا زشت نموده می شود و زشت زیبا نموده می شود و حق و باطل بهم مخلوط میگردد، والی هم بشر است، هر چه را مردم از نظرش بیپوشند نمیتواند بداند، حقیقت نشانه‌های روشنی ندارد تا راست از دروغ باسانی شناخته شود تو یا مردی هستی با سخاوت و صاحب بذل و بخشش در این صورت برای چه خود را از مردم پنهان میکنی که حق واجبی را ادا نکنی یا نعمتی را نبخشی یا مردی هستی از بذل و بخشش دریغ داری در این صورت هم چون مردم از تو نومید شدند بزودی از خواهش خود نسبت بتو خودداری میکنند با آنکه بیشتر حاجتهای مردم که بدست تو انجام می شود برای تو خرجی ندارد مانند آنکه از ظلمی شکایت دارند یا راجع بیک معامله‌ای عدل و انصاف میخواهند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۷

والی مخصوصان و اطرافیانی دارد از قبیل خویشان و رفقای وابسته که طبع آنها خود خواهی و گردنکشی و بی‌عدالتی است، در معاملات با مردم باید:

۱- آنها را از مرکزیت ولایت خود ریشه کن کنی و دست آویز آنها را راجع باین اخلاق زشت قطع کنی.

۲- بهیچ کدام از اطرافیان و خویشان خود تیولی ندهی ۳- اطرافیانت به پشتیبانی تو قرار دادی بزیان مردم راجع به آبیاری و کارهای شرکت نبندند که خرج و رنجش بر دیگران باشد و سودش از آنان تا آنان نعمت گوارائی برده باشند و ننگش در دنیا و آخرت بر تو بماند.

۴. نسبت بخویش و بیگانه حق و عدالت را باش، در این موضوع بردباری و مراقبت را پیشه کن خویشان و اطرافیانت خوششان بیاید یا نه بملاحظه سر انجام نیک آن این موضوع سنگین را تحمل کن. زیرا عاقبت آن خوب است.

۵- اگر رعیت در موضوعی گمان جور و بی‌عدالتی در باره تو بردند عذر خود را برای آنها آشکار کن و با اظهارات خود رفع بدگمانی از خود بکن زیرا باین ترتیب خود را ریاضت دادی و با رعیت خوشرفتاری کردی و عذر خود را بحدی رسانیدی که رعیت را بر حق و عدالت پایداری کردی.

فصل یازدهم

در آداب تنظیم عهدنامه صلح اگر دشمنت پیشنهاد صلحی کرد که مورد رضای خدا است آن را رد مکن زیرا صلح وسیله استراحت لشکر تو و آسایش شخص تو است از نگرانی‌ها و باعث امنیت بلاد است ولی:

۱- از دشمنی که با او صلح کردی کاملاً در حذر باش زیرا بسا که دشمن بمنظور غافلگیری عقب می‌نشیند، احتیاط را از دست مده و در این زمینه بخوش بینی بدگمان باش.

۲- اگر پیمانی با دشمن بستنی یا تعهدی نسبت باو دادی به پیمان خود وفا کن و تعهد خود را از روی امانت رعایت کن و خود را فدای عهد و پیمانت کن، زیرا مردم با همه اختلاف سلیقه و هوا و هوس خود نسبت بلزوم وفای بر عهد و پیمان از همه واجبات الهی سخت‌تر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۸

اتفاق دارند، مشرکان هم در میان خود نسبت بمسلمانان پای بست آن بودند زیرا نکبت سر انجام عهدشکنی را چشیده بودند، مبدا تعهد خود را مخالفت کنی و عهد خود را بشکنی و دشمن خود را گول بزنی زیرا جرات بر خدا نکند مگر نادان بدبخت، همانا خداوند پیمان و تعهد را وسیله امنیت قرار داده، آن را از مهربانی خود میان بندگان خویش نشر داده و برای آنکه در پناهش بیاسایند و در جوارش گرد آیند بستنی نهاده. در عهد و پیمان دغلی و دستان و فریب راه ندارد.

۳- مواد عهدنامه را صریح و روشن تنظیم کن جمله‌های مجمل و قابل تاویل در آن میاور و چون عهد منعقد و مؤکد گردید بکنایه و تعریض الفاظ آن تشبث مکن برای نقض آن ۴- چون عهدی بستی و در تنگنای قرار داد خود افتادی بدون حق پیشنهاد فسخ مکن.

زیرا شکیبائی در تنگنای کاری که امید فرج و خوش‌عاقبتی در آن هست بهتر است از عهدشکنی که دنبال آن هراس عقوبت و بازخواست خداوند است پس دنیا و آخرت خود را در معرض خطر نیاور.

متمم فصل یازدهم

از خون و خونریزی ناروا بیرهیز زیرا خونریزی بناحق از همه چیز زودتر مورد انتقام می‌شود و گناهش بزرگتر است و نعمت را زودتر زائل میکند و ریشه عمر را قطع میکند، خداوند سبحان هم روز قیامت محاکمه بندگان گناه‌کار خود را از خونهای که بناحق از هم ریخته‌اند آغاز میکند سلطنت خود را بریختن خون ناحق تقویت مکن زیرا که خود همین آن را سست و متزلزل میکند سپس بنیاد آن را میکند و بدست دیگرانش میدهد. نزد خدا و نزد من در قتل عمد راه عذر و امید عفوئی نداری زیرا کیفر ثابت آن قصاص است.

و اگر گرفتاری قتل خطا شدی و تازیانه یا شمشیر یا دستت در مورد عقوبت بدون قصد زیاده روی کرد و کسی را کشت «چون ممکنست بیک مشت و بیشتر کشتاری واقع شود» مبدا غرور سلطنت تو را باز دارد از اینکه حق اولیای مقتول را بدهی و رضایت آنها را بعمل آوری.

فصل دوازدهم

در آداب متفرقه:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۸۹

۱. مبدا بخود بیالی و به سرافرازی‌های خود اعتماد کنی.

۲. مبدا تملق و ستایش را دوست بداری زیرا آن در نزد شیطان محکمترین فرصتی است برای پایمال کردن هر نتیجه‌ای از نیکی نیکوکاران ۳. مبدا باحسان خود نسبت برعایا بر سر آنها منت بگذاری یا کار خود ترا بیش از آنچه هست در حساب آنها بگذاری یا بآنها وعده بدهی و تخلف کنی زیرا منت احسان را بیهوده میکند و بیشتر بحساب آوردن خدمتی نور حقیقت را میبرد و خلف وعده نزد خدا و مردم دشمنی بار می‌آورد خدای تعالی میفرماید دشمنی بزرگی است نزد خدا که بگوئید آنچه را نمی‌کنید.

۴. مبدا در هیچ کاری پیش از وقت آن شتاب کنی یا در وقتش سستی و تنبلی کنی یا اگر بزشتی کشید در باره آن اصرار و لجبازی‌ورزی و در صورت روشنی و حسن آن سستی کنی هر کاری را بجای خود بگذار ۵. مبدا در وضع زندگی عمومی مردم

برای خود امتیازی قائل شوی یا از آنچه بر سر زبانها افتاده و برابر چشمها آشکار است خود را بنفهمی بزنی زیرا هر کاری در نتیجه بدیگران سرایت میکند و بزودی پرده از کارها برداشته می‌شود و داد مظلومان گرفته می‌شود.

۶. باد بینی و شراره تندی و ضرب دست و تیزی زبان خود را مالک باش و با جلوگیری از زبان خود و عقب انداختن سطوت و تندی تا وقتی خشم فرونشیند از این صفات بد احتراز کن و زمام خود را در دست بگیر، تا بسیار متوجه معاد و قیامت و پروردگار نباشی نتوانی در این مورد بر نفس خود حکومت کنی ۷. بر تو لازم است که روش حکومت‌های عدالت شعار پیش از خود را یاد آور شوی و روش نیک و آثار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقررات قرآن مجید را همیشه در نظر بگیری و چنانچه بچشم خود دیدی ما در آن تعلیم یافتیم از آن پیروی کنی ۸. باید در پیش خود کوشش کنی در پیروی این فرمانی که من بتو دستور دادم و حجت خود را با آن بر تو استوار کردم تا در صورتی که هوای نفس بر تو چیره شد عذری نداشته باشی:

متمم فصل دوازدهم

من از رحمت واسعه خدا و قدرت عظیم او «که شوق و رغبت میبخشد» خواهم که ترا توفیق عنایت فرماید، برای آنچه مورد پسند او است از توجه بانجام وظائف خود توجهی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۰

که نزد حضرت او و مردم عذر ما عیان باشد و مردم ما را بخوشرفتاری و خدمت بکشور ثناخوان باشند و نعمت خود را بر ما تمام کند و کرامت خویش را دو چندان فرماید و سرانجام من و تو را بسعادت و شهادت در راه حق ختم کند. براستی ما بسوی حضرت او مشتاقیم، درود فراوان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاک و پاکیزه او باد و السلام.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، این یک دفترچه کوچکی است از یادگارهای علی علیه السلام در میان کتاب بزرگ عالم گیر فضائل او که از دست تحریف و سرقت مخالفین نیرومند و دنباله دار او گریخته و بدست ما رسیده است، و اگر جز همین یادگار کوچک پرمعنا از او نمانده بود برای جواب سؤالی که در آغاز این مقدمه طرح کردیم کافی بود، سؤالی این بود که خلیفه پیغمبر اسلام در قرآن اتم کیست؟

بدون تردید همین دستورات اصلاحی و اجتماعی که یکی از یادگارهای علی علیه السلام است و در این دنیای اتم هر جمله آن صد در صد مورد توجه است برای پاسخ باین سؤال جوابی است کافی و نتیجه اینست که: خلیفه بلا فصل و بی‌همتای پیغمبر اسلام در قرن اتم نیز علی بن ابی طالب پسر عم و داماد او است. صلوات الله علیهما.

۲۸ شعبان ۱۳۶۹ قمری محمد باقر کمره‌ای - شهر ری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۱

حضرت آقای آیت الله کمره‌ای زید توفیقاته

بطوری که معهود خاطر منیر است از فضائل مولی الموالی صلوات علیه شطری بر جزء سوم خصال شیخ صدوق علیه الرحمه که اختصاص بدین فضیلت دارد بعنوان مقدمه در فصلی چند افزوده خواهید فرمود البته چنین فضائلی خالی از هر گونه شائبه غلوی نسبت بمقام علوی علیه السلام خاصه ذوق سلیم و فکر سالم و قلم رسای حضرتت خواهد بود که خواص را یادی و عوام را مایه ارشادی باشد، ان شاء الله تعالی. و از آنجا که در دوستی خالص حافظ بود یقین، یکی از غزل‌های شیرین و نمکین این بلبل نغمه ساز بوستان سرای مخلصین را مخلص تضمین نموده و ذیلا از نظر متین سرکار میگذراند که با فکر رزین در خوبی آن تأمل فرمائید و از آنجا که شاهد و شامل قضایای عید بزرگ غدیر و نصب حضرت امیر علیه السلام بمقام شامخ خلافت است و این موضوع متفق علیه خاص و عام است در این روز برای مزید بشارت رجای کامل دارم که در ضمن مقالات نامبرده بالا بدرج آن مبادرت میفرمائید و دوستان را قرین مسرت و ما و خواجه را در این فوز عظیم شرکت دهید بویژه که در همان ایام یعنی ماه ذی الحجة الحرام شروع بشرح آن مضمون فرمودید و در این ایام که منسوب بمیلاد آن ولی الله اعظم است مبادرت بطبع آن مجلد می‌شود! رحیم سیادت یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ مطابق سیزده رجب ۱۳۶۹

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۲

تضمین غزل خواجه علیه الرحمه و مضمون غدیر خم

در مدیحه مولی روحی و ارواح العالمین له الفداء

عنوان شاهد ازلی آمدی تو تک در پیشگاه مقدم تو جبهه‌سا ملک

دوزخ شده است بهر من از مهر تو خنک ای پیک پی خجسته نامی فدیک لک

هرگز سیاه چرده ندیدم بدین نمک حسن اختیار کرده ز شرم تو بندگی

شاهان بدرگه تو سزاوار بردگی ای والی ولایت خوبی بسادگی

خوبان سزد که بر درت آیند جملگی و آنگاه خاک پای تو بوسند یک بیک

عیدی بمن نصیب تو دادی ز می خمی ای خم‌نشین که باده کش جام دومی

شادم بدین که مهر من و ماه انجمنی هم ظاهر از دو چشم تو در دیده مردمی

هم روشن از دو لعل تو در دیده مردمک با شاهدان بگو که ره جلوه نسپرند

زیور دگر چرا ز گل و لاله آورند با جلوه تو رونق خود جمله بشکرند

صورتگران دمی اگر آن چهره بنگرند
نقش نگار خانه عالم کنند حک
موسی است این بطور و بکف ماه نخشی
یا شاه خاتم است و امیر است و منصبی
یا مرحبا بک تو بدین رتبه انسی
از بام عرش روی منیرت چو کوکی
تابد چنان که مهر همی تابد از فلک
عید غدیر خم و جلال علی علیه السلام ببین
افراشتش بدست مبارک خدیو دین
در دوستی خالص «حافظ» بود یقین
(نیسان) بود ز خرمن احباب خوشه چین
ای بانی سرور که ذکرت بخیر باد
زرباک آمده است و بیاسوده از محک
جلیبابت عفو حق و روان تو باد شاد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب خصال هفتگانه

۱- دستور رسیده که هفت چیز زیر خاک شود.

عایشه گفته رسول خدا ما را بخاک کردن هفت چیز انسان فرمان میداد. مو؛ ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه.

شرح

مقصود از حیض چیز است که در ایام عادت از زن بیرون می‌آید اگر چه خون نباشد و جفت غلافی است که غذای بچه درون آنست و با زائیدن خارج می‌شود، علقه خون بسته‌ای است که نطفه در بچه‌دان پس از چهل روز بدان تبدیل می‌شود.

۲- رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز دیگر فرمان صادر کرد.

برای بن‌عازب گوید رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز فرمان داد، ما را باز داشت از اینکه انگشتر طلا بدست کنیم در تنک طلا و نقره بنوشیم، فرمود هر که در دنیا از آن دو بنوشد در آخرت از آنها ننوشد و بر زین ابریشمین سوار شویم و از پوشیدن جامه‌های ابریشم دار مصر و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس و ما را دستور داد بتشییع جنازه و عیادت بیمار و دعای به عطسه‌کننده و یاری ستمکش و آشکار کردن سلام و پذیرفتن دعوت و پائیدن بر قسم و ترک مخالفت آن.

۳- هفت عضو گوسفند حرام است.

امام یکم گوید پیغمبر در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت عضو گوسفند حرام شده، آلات نری (خایه هم جزء آنست) مثانه (شاش دان) مخ حرام که در میان استخوان‌های مدور پشت گرده است، غده‌ها و سپرز و زهره. امیر مؤمنان بقصابها گذر کرد و آن‌ها را از فروش هفت عضو گوسفند جلو گرفت، جلوگیری کرد از فروش خون و غده‌ها

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۴

و گوشه‌های دل و سپرز و مخ حرام و خایه و ذکر، مردی از قصابها گفت یا امیر المؤمنین جگر سیاه و سپرز یکی هستند؛ فرمود ای دروغزن دروغ میگوئی دو جام آب بیاور تا اختلاف آنها را بیان کنم یک جگر سیاه و و یک سپرز و دو جام آب آورد فرمود جگر را در جامی بهم بمال و بفشار و سپرز را در جام دیگر آنها را چنانچه فرمود در میان آب فشرده جگر در هم کشیده شد و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز درهم نشد و همه خونی که در آن بود کشیده شد میان آب و پوست و رگهای آن بجا ماند سپس فرمود اینست فرق میان جگر سیاه و سپرز.

آن گوشت است و این خون.

۴- به پیغمبر در باره علی هفت خصلت داده شده.

علی بن ابی طالب (ع) فرماید که پیغمبر در ضمن سفارش خود بمن فرمود ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن هفت خصلت داد، تو نخستین کسی باشی که با من از گور برآئی، تو نخستین کسی باشی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی باشی که با من جامه کرامت پوشی و چون زنده شوم زنده شوی؛ تو نخستین کسی باشی که با من در علیین مأوی کنی، تو نخستین کسی باشی که با من از باده سر مشکین بمهر بهشت بنوشی.

۵- گفتار پیغمبر هفت بار خوشا بر کسی که ندیده بمن گروید

ابی امامه گوید رسول خدا فرمود: خوشا بر کسی که مرا دیده و بمن گرویده. سپس هفت بار فرمود خوشا بر کسی که مرا ندیده و بر من گرویده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۵

۶- هفت کس در قیامت زیر عرش خدا باشند.

رسول خدا فرمود هفت کس را خدا در سایه عرش خود جا دهد روزی که جز سایه او سایه‌ای نیست، پیشوای عدالت شعار، جوانی که در بندگی و پرستش خداوند بزرگ شده، کسی که چون از مسجد در آید دل در بند مسجد دارد تا در آن باز آید: دو کس که برای فرمانبرداری خداوند با هم گرد آمدند و در آن بسر بردند تا از هم جدا شدند؛ کسی که تنها بیاد خدای عز و جل افتد و از ترس خدا چشمانش اشگ ریزد، مردیکه زنی زیبا و پدر و مادر دار او را بخود بخواند و از او نپذیرد و گوید از خدا

میتراسم، کسی که در راه خدا صدقه دهد و آن را چنان پنهان کند که دست چپش نفهمد راستش چه صدقه داد. در روایت دوم همین مضمون از پیغمبر (ص) رسیده با اختلاف ترتیب ولی بجای دو مرد که در طاعت خدا گرد آمدند فرماید مردی که برادر مؤمن خود را برخورد کند و گوید برای خدا ترا دوست میدارم.

۷- در کشمش هفت خصلت است.

رسول خدا (ص) فرمود از کشمش دست بر ندارید که صفرا را میشکافد و بلغم را میبرد و پی را سخت میکند و رفع خستگی میکند و خلق را نیکو میکند و دل را پاک میکند و اندوه را میبرد.

۸- در روز موسی هفت کوه پریدند.

از پیغمبر نقل شده که فرمود از کوههائی که در روز موسی از جا پریدند هفت کوه است که بحجاز و یمن پیوستند، احد و ورقان در مدینه است. ثور و ثبیر و حراء در مکه، صبر و حضور در یمن.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۶

شرح

ظاهر اینست که مقصود از روز تاریخی حضرت موسی روزیست که هفتاد تن از بنی اسرائیل را بکوه طور برد تا مناجات خدا را بشنوند و او را با دیده سر بنگرند و پرتو حق بکوه حق تابید و از هم پاشید و آن هفتاد تن مردند و منظور اینست که در اثر این حادثه کوهها در لرزش سخت افتادند (و چون مرغی که بال زند بر خود چرخیدند و این اثر در این هفت کوه که از کوههای حجاز و یمن بزرگ و نامورند بیشتر پدید شد اگر چه از ظاهر روایت چنان فهم شود که این کوهها در حجاز و یمن نبودند و در روز تاریخی حضرت موسی ورپریدند و در آنجا پایدار شدند ولی چون این موضوع موجب یک انقلاب سختی است در سطح زمین که با تاریخ موافق نیست بایست منظور همان لرزش شدید باشد و بهر حال راویان این حدیث از محدثین مخالف مذهب میباشند.

۹- نام و رنگ هفت و آسمان.

امام سوم فرماید علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود که مردی شامی برابرش ایستاد و پرسشهایی کرد، در ضمن آنچه میپرسید عرضکردند یا امیر المؤمنین مرا از رنگ و نام آسمانها آگاه کن در پاسخ او فرمود نام نزدیکترین آسمانها رفیع است و آن از آب و دود است و نام آسمان دوم فیذوم است و برنگ آهن است و نام سومین آسمان ماروم است و برنگ برنز است و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ نقره است و نام آسمان پنجم هیضمون (خ ب هیفون) است و برنگ طلا است و نام آسمان ششم عروس است و آن یاقوت سبزی است و نام آسمان هفتم عجم است و آن در سفیدی است، حدیث طولانی است محل نیاز آن را ذکر کردیم.

شرح سماء در زبان عرب یعنی بالا چنانچه آسمان در زبان فارسی یعنی چرخنده و بنا بر این در فارسی مرکب از دو کلمه آس و مان است و واژه آس مخفف آسیا است این دو لفظ در فارسی و عربی معنی وصفی دارند و نام مخصوصی نیست وضع این لفظ همین است که عرب بالای سر خود نگریسته و حس کرده در آنجا موجودیست و این وصف را باو داده فارسیان هم که باهوشتر بوده‌اند رابطه میان بالای سر و زیر پا را سنجیده و فهمیده‌اند گردشی در میان هست موجود بالا را بوصف چرخندگی ستوده‌اند لغت که فکر عمومی یک ملتی است بیش از این نمیتواند بود.

ولی از نظر فلسفه برای فهم حقیقت موجودی که بالای سر ما و بر گرد زمین است رنج‌های فراوان و فکرهای عمیق بکار رفته و بجائی نرسیده و آنچه میان فلاسفه و حکمای پیش مسلم شده بود این بود که هفت جسم مدور و میان تهی که هر کدام اختری در خود دارند بر گرد یک دیگر در آمده و همدیگر را در آغوش کشیده‌اند روی زیرین هر کدام بر توی زیرین دیگری پیوسته است و سر موئی درز و روزن در میان نیست و در درون هر یک از این هفت چرخ فلکهای جزء چندی تا چهار و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۷

پنج شماره وجود دارد تا حرکت اختران بر گرد زمین منظم آید و این اجسام را باثیری وصف کرده‌اند و گفته‌اند اگر چه این اجسام با اجسام زمینی در جنس کلی جسم که بعدهای سه‌گانه است شریکند ولی نوعی جدا و ممتازند که خواص عمومی اجسام زمینی و عنصری در آنها نیست از این رو نه گرم باشند و نه سرد، نه زبر نه نرم، نه سنگین و نه سبک نه خشک و نه تر نه قابل نفوذ و از هم گسستن و نه قابل بهم پیوستن.

این فلسفه غلط یونانی در مسائل ریاضیات فلکی و در مسلمات دینی کتب آسمانی؛ ایجاد یک اختناق و مشکلاتی کرد که چند هزار سال فکر بشر را سرگردان نمود و جنگها میان طرفداران دین و طرفداران فلسفه برانگیخت و خصوص فلاسفه اسلامی که از راه فشار مطالعات برهانی و اذعان بیک اصول مسلمه غیر مبرهن غافلگیر شدند و از این فلسفه غلط و کوتاه پیروی کردند در بسیاری از نصوص دینی و مسلمات مذهب چون معراج و شق القمر و نزول و صعود فرشتگان و درهای آسمان و صدها تعبیرات دیگر در کتاب و سنت که با اساس این اوصافی که حکماء یونانی برای فلک تخمین کردند نادرست بود بدست و پا افتاده و فشارها بفکر خود آوردند خواجه طوسی برای تصحیح گردش ماه دور زمین تا نود فلک جزئی تصویر کرد و محقق خفری اندیشه‌های خام پخت بعلاوه خود این موضوع که جسمی هست ولی هیچ خاصیت اجسام را ندارد از جمله تصدیقات بلا تصور است یا از قضایای متناقض و غیر معقول ولی فلسفه یونانی خرد بشری را خیره کرد و این افکار کج و ناروا را باو تحمیل کرد.

دانشمندان امروزه که با کمک یک دیگر حصار تنگ فلسفه یونانی را شکستند و فکر خود را به پهناور دریای هستی رسانیدند برای فضای بالاسر و ستاره‌های درخشنده آن افکار بس وسیعتر و قابل باورتر پیدا کردند و خصوص نظریات آنها نسبت بمواد جسمی کرات بالا اینست که آنها هم از همین عناصر زمینی مرکبند و ماده اولی و عناصر بسیط اجسام همه یک نواخت است و خواص عمومی نسبت بهمه مساوی است، در قرآن و اخبار تصریحات و اشعاراتی است که موافق نظر فلاسفه همین عصر و

دانشمندان امروزیست و باید این موضوع را یکی از کرامات دین اسلام و شاهکارهای علمی آن دانست زیرا قبل از هزار و چند صد سال از سرزمین بی‌دانش و بی‌فکر عربستان این بیانات جز با پیوست بیک مبدأ علمی فوق طبیعت که اساس نبوت و تعلیمات دین است ممکن نیست.

اکنون در شرح این حدیث باید سه موضوع را مورد گفتگو قرار داد.

شماره هفت و نامگذاری و بیان حقیقت ۱- شماره هفت در اجسام فضا و خصوص بنام هفت آسمان و هفت ستاره سیار قدیمی است و در اصول فلسفه و ستاره‌شناسی آشور و کلدی از چند هزار سال پیش اصل مسلمی بشمار رفته و ظاهراً مبدأ علمی آن همان رصد حرکت هفت ستاره سیار است که امری است محسوس و نظرهای علمی باستانی این حقیقت را زودتر از سایر مطالب توانسته تشخیص بدهد و چون نتوانسته تصویر کند جسم نورانی فضا بی‌تکیه بجسم محیطی بچرخد جسمی هم بنام فلک برای آن تصویر کرده سپس در نصوص تورات و سایر کتب دینی این شماره هفت آسمان اصل مسلمی گردیده و چون در این حدیث مورد پرسش همان موضوع ثابت و مسلم سائل بوده بذکر همان اکتفا شده چون در این گونه سؤالات باید سؤال‌کننده را روی مرتکبات خودش قانع کرد داعی بر کشف حقیقت این امور نیست و لازم نیست که اگر آسمانها نه، یا ده، باشد امام بگوید فلانی چند آسمان دیگر هم داریم زیرا هدف دین تربیت روحی و تکمیل اخلاق و تصحیح عقائد است و تعلیمات آن راجع باین موضوعات است، دین در مقام نیست که همه حقایق را بیشتر اظهار کند مگر در موردی که فردی متنبه شود و برای امتحان و در مقام کسب عقیده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۸

بامام و پیغمبر باشد زیرا در این صورت جواب او در طریق ارشاد بحق واقع می‌شود و لازم است مثلاً امام یا پیغمبر هیچ گاه داعی نداشت که حقیقت الکتریسیته یا اتم را برای مردم بیان کند یا طریق ساختن کشتی بخار و اتومبیل و غیره را توضیح دهد یا فرمول‌های جبر و هندسه و فیزیک را حل کند زیرا این امور در طریق تکمیل نفس و اخلاق نیستند و معلوم نیست راحت و آسایش زندگانی بشر اتمی بیشتر از انسان حجری باشد یا اگر هم باشد این تفاوت راحت و لذت زندگانی فانی بنظر پیغمبر و امام و بنظر خدا موضوعیتی داشته باشد که بخواهد مردم را بآن هدایت کند، ولی امروزه هم بر ما مسلمانان لازم است که علوم و صناعات جدید را یاد بگیریم و تکمیل کنیم بطوری که بر بیگانگان از اسلام برتری داشته باشیم زیرا امروزه دانستن این علوم و صنایع در طریق هدایت و ارشاد مردم واقع شده و از طرفی برای نیروی دفاع و حفظ کشورهای اسلامی و در مورد مقتضی برای جهاد و دعوت به اسلام لازم است و عموم آیه وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وَ عَموم آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ شامل این امور می‌شود زیرا امروزه جوانان ما از راه اهمیت این مطالب در زندگانی تحت تأثیر آنها واقع شده و چون ملاحظه میکنند که در جامعه اسلامی وجود ندارد دست بطرف بیگانگان دراز میکنند و آنها هم با زبردستی بهمین امور بر آنها احتجاج مینمایند و یک دلیل پوچی بضعف و کهنگی اسلام تلفیق میکنند بعلاوه از نظر صنعت و

اقتصاد کشورهای اسلامی را مغلوب مینمایند و از همین راه رخنه در عقاید و آداب دینی میکنند و مردم را از دین بیرون میبرند.

بعلاوه شماره هفت در طبقات جوی نظر بتحقیقات عمیق رصدشناسان و فلکیون امروزه هم مورد تصدیق است، زیرا آنچه تاکنون نسبت بطبقات جوی کشف شده بطور خلاصه از این قرار است:

۱- منظومه شمسی ما که دارای یک خورشید و آنچه تاکنون کشف شده نه سیاره که دورترین آنها بخورشید پلاتو است و ماههای بسیاری میباشد که یکی از آنها متعلق بزمین ماست.

۲- منظومه‌های شمسی دیگری که در فضا برقرارند و در انتظامات مربوط بجاذبه خورشید خود در کارند.

۳- ستاره‌های تمام و پخته که هنوز تشکیل منظومه‌ای نداده و در فضا میچرخند تا در جای خود برقرار شوند و منظومه تشکیل دهند.

۴- ستاره‌های نرسیده و ناتمام که از حالت سدیمی خارج شده ولی بشکل ستاره در نیامده و میتوان از آنها بستاره غوره تعبیر کرد.

۵- سدیمهای آرام و منبسط که بشکل تکه‌های ابر در عمق فضا قرار دارند.

۶- سدیمهای طوفانی که لوله‌هایی از مواد متحرک آنها را تشکیل داده و مانند طوفان و گردباد سختی در عمق عمیقی از فضا در چرخشند.

۷- سدیم غیر متشکل و مه ماندی که دورتر از همه این طبقات گرداگرد فضا را فرا گرفته این خلاصه‌ایست از آخرین نظریات فلکیون امروزه که شرح و بیان وسعت هر یک از این طبقات و دوری آنها از زمین و از یک دیگر و وسائل کشف آنها بسیار گیج کن و بهت آور است و ما را از موضوع بسیار دور میکند.

۲- راجع بنامهائی که در این حدیث برای آسمانها ذکر شد با توجه باینکه بیشتر آنها زبان عربی نیست دو وجه می‌شود گفت:

الف- این ذکر نام هم روی عقیده سائل بوده نه روی بیان حقیقت زیرا غالباً طرح این گونه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۹۹

سؤالات امتحانی است و برای کشف واقع نیست و در این صورت سائل یک معنائی در نظر گرفته و در صورتی اذعان می‌شود که همان معنا در جواب او گفته شود گو اینکه خلاف حقیقت باشد در حقیقت از همان معتقد خود سؤال کرده نه از حقیقتی که در تحت کلمه سؤال ممکن است واقع باشد.

ب- این نامها اوصاف یا اسامی عنصرهای غالب این طبقات هفتگانه باشد، چنانچه پس از اینکه دانشمندان جدید در اصول ترکیبات اجساد تجربه‌هائی کردند عناصر بسیط بسیاری دریافتند که تا نود شماره رسیده و برای هر کدام آنها بمناسبت نامی گذاردند مانند قلیوم، کلسیوم ... امام هم بمناسبت عنصر غالب هر طبقه‌ای از این طبقات نامی برای آنها بیان کرده.

۳- آنکه در این حدیث برای طبقات هفتگانه جو که آسمان نامیده می‌شود خواص جسمهای عنصری را ثابت کرده و فرموده آسمان نزدیک از آب و دود است و شاید مقصود او همان طبقه زمهریره جو باشد که بواسطه تصاعد و تراکم ذرات آب و ازت و کربنیک رنگ لاجوردی را منعکس میکند و این گنبد کبود را نمایش میدهد و برای طبقات دیگر رنگ فلزات را چون آهن و برنز ثابت کرده و برای دو طبقه آخرین خاصیت سنگهای قیمت دار معدنی چون در و یاقوت ثابت نموده از مجموع آن استفاده می‌شود که اجسام سماوی هم در ماده و ترکیب و خواص عمومی با اجسام زمین همانند و این مطابق نظریات دقیق دانشمندان امروزی است که کرات فضا را از یک ماده میدانند و آنها را در خواص عمومی با سایر جسمهای زمین مشترک می‌شمارند بر خلاف گفته فلاسفه یونان که آسمانها و کواکب را جسم اثیری میدانستند و خواص عمومی ماده و عناصر را از آن نفی میکردند.

دیگر آنکه این روایت اشعار دارد بر اینکه آسمانها مدور و میان تهی نیستند و بدور یک دیگر احاطه ندارند چنان که حکماء یونانی گفته بودند زیرا در وصف آسمان ششم میگوید یک دانه یاقوت سبز است و در وصف آسمان هفتم میگوید یک دانه در سفید است و این اشعار دارد که مستدیر و محیط نیستند.

۱۰- رسول خدا هفت سفارش به ابو ذر کرد.

ابو ذر گوید رسول خدا بمن هفت سفارش کرد، بمن سفارش کرد که بزیر دستان خود نگاه کنم نه ببالادستان خود، بمن سفارش کرد مسکینها را دوست دارم و بآنها نزدیک شوم. بمن سفارش کرد حق بگویم اگر چه تلخ باشد. بمن سفارش کرد با خویشان خود گرمی کنم اگر چه بمن پشت گردانند. بمن سفارش کرد در باره خداپرستی از سرزنش نهراسم. بمن سفارش کرد که بسیار بگویم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم زیرا که آن از گنجهای بهشت است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۰

۱۱- هر کس هفت صفت را دارا باشد حقیقت ایمانش کامل است

امام یکم فرماید پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت صفت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را کامل کرده و درهای بهشت برایش گشوده است، کسی که وضو را کامل بگیرد نمازش را نیکو بخواند زکاء مالش را بدهد، خشمش را نگهدارد، زبانش را حفظ کند، برای گنااهش آمرزش طلبد برای خاندان پیغمبرش حق نصیحت بجای آورد.

شرح-

وضوی کامل و نماز نیکو را در جلد دوم فقه فارسی شرح دادیم و مقصود از حق نصیحت برای خاندان پیغمبر اینست که مذهب و مرام آنها را با گفتار درست و پیروی از دستورات صحیح آن ترویج نماید.

۱۲ هر کس ماه رمضان را روزه دارد هفت خصلت برایش ثابت شود

- امام یکم در حدیثی طولانی فرماید: رسول خدا فرمود هیچ مؤمنی نیست که برای خوشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند تبارک و تعالی هفت خصلت برایش ثابت دارد. اول آنچه از حرام در تنش باشد آب شود، دوم برحمت خدا نزدیک شود، سوم گناه حضرت آدم را کفاره داده، چهارم خدا سختی مرگ را بر او آسان کند. پنجم در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان است. ششم خدا از خوراکیهای پاکیزه بهشت باو بخوراند. هفتم برگ بیزاری از آتش دوزخ باو بدهد. علی عرض کرد یا محمد راست فرمودی.

۱۳- در روز قیامت عذاب هفت کس سخت تر باشد.

مردی از اصحاب امام ششم گوید از آن حضرت شنیدم میفرمود معذبترین مردم در روز قیامت هفت کسند نخست آن پسر آدم که برادرش را کشت، نمرودی که با حضرت ابراهیم در باره خدا محاجه کرد، دو تن از بنی اسرائیل که یکی آنها را یهودی کرد و دیگری آنها را نصرانی نمود، فرعونی که گفت من پروردگار والای شمایم،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۱

دو تن از این امت چون دین حق که هر پیغمبری از جانب خداوند نشر میکرده دین پاک و توحید و اسلام خالص بوده یهودیت که آمیخته بشرک و خرافات شد بواسطه مرد بدعت‌گذاری بوده و شاید مقصود از آن سامری باشد چنان که نصرانیت که عقیده خود را خدائی عیسی یا سه خدا آب و ابن و روح القدس قرار داده بواسطه مرد بدعت‌گذاری بود که شاید بولس باشد، در این امت هم دو مرد که خلافت پیغمبر را غصب کردند باعث فتنه و فساد و سبب بدعت و ارتداد شدند و با آنها در عذاب شریکند.

۱۴- تکبیرات افتتاح هفت است.

حسین بن راشد گوید از امام هشتم راجع بتکبیرات آغاز نماز پرسیدم، فرمود هفت است گفتم روایت شده که پیغمبر یک تکبیر میفرمود، فرمود شیوه پیغمبر این بود که یک تکبیر بلند میگفت و شش دیگر را آهسته. زراره گوید خود دیدم و شنیدم که امام ششم نماز را با هفت تکبیر پی در پی آغاز کرد. امام ششم فرمود چون پیشنماز باشی برای تو کافی است که یک تکبیر را بلند بگویی و شش دیگر را آهسته. امام پنجم فرمود کمترین شماره تکبیر اول نماز یکی است و سه بلکه پنج و هفت بهتر است، من علت هفت تکبیر در اول نماز را در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب نقل کرده‌ام.

۱۵- در هفت جا بعد از حمد نماز در رکعت اول سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را بخوانند.

امام ششم فرمود قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را در هفت جا وانگذار، در دو رکعت نافله پیش از نماز صبح و دو رکعت نافله هنگام

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۲

زوال و دو رکعت نافله بعد از مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح و دو رکعت نماز طواف، مصنف این کتاب گوید دستور قرائت این دو سوره در این هفت جا بطور استحباب است نه وجوب؛

۱۶- فرزانه‌ای فرزانه دیگری را برای دریافت هفت کلمه هفتصد فرسخ دنبال کرد

امام ششم فرمود حکیمی هفتصد فرسخ دنبال حکیم دیگری رفت برای هفت کلمه چون او را دیدار کرد گفت ای آقا بفرمائید بلندتر از آسمان و پهناورتر از زمین و بی‌نیازتر از دریا و سخت‌تر از سنگ و سوزنده‌تر از آتش و سردتر از زمهریر و سنگین‌تر از کوه چیست؟ گفت: ای فلانی حق بلندتر از آسمان و عدل پهناورتر از زمین و خودداری بی‌نیازتر از دریا و دل کافر سخت‌تر از سنگ و حریص طمعکار سوزنده‌تر از آتش و نومیدی از رحمت خداوندگار سردتر از زمهریر و بهتان بر بیگناه سنگین‌تر از کوههای بلند است.

۱۷- هفت کس کار خود را تباه میکنند.

حلی گوید شنیدم امام ششم میفرمود هفت کس کار خود را تباه کنند مرد حکیم و دانشمند که علم خود را نشر نکند و مردم او را شناسند و از او استفاده نکنند و نام او برده نشود شخص فرزانه و حکمت اندوزیکه سرمایه خود را بنا اهلان بدهد که دروغگو هستند و باور ندارند، کسی که شخص مکار و خیانتکار را امین خود کند، بزرگی که مهرورز نیست مادری که راز فرزند خود را نگه ندارد و اسرار او را فاش کند، کسی که در سرزنش برادرانش شتاب کند، کسی که همیشه با هم نوع و همکیش خود ستیزه میکند.

۱۸- سجده بر هفت عضو (استخوان خ ب) است

امام پنجم فرمود سجده بر هفت عضو است پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها و سر بینی را بخاک برسانی آن هفت واجب

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۳

است ولی بینی را بخاک رساندن مستحب است.

۱۹- رسول خدا هفت دسته را لعنت کرده.

رسول خدا (ص) فرموده من هفت دسته را لعن کردم که خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه‌ای لعنشان کرده. عرض شد کیانند؟ فرمود: کسی که بکتاب خدا بیفزاید و قدر خدا را دروغ داند و روش مرا مخالفت کند و احترام ذریه مرا هتک کند و بزور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار و ذلیلان حق را عزیز کند و بیت المال مسلمانان را بر خود حلال داند و حرام خدا را حلال شمارد. پیغمبر فرمود هفت کس را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه‌ای لعن کرده آنکه کتاب خدا را تغییر دهد و آنکه روش پیغمبر را بگرداند و احترام خاندان او را ببرد و بناحق سلطنت را در دست گیرد تا آن را که خدا خوار کرده عزیز کند و آنکه خدا عزیز کرده خوار کند، آنکه حرامهای خدا را حلال بشمارد و آنکه از پرستش خدا سر باز زند. شرح مقصود از زیاد کردن قرآن تغییر دادن کتاب خدا و تفسیر برأی و تغییر احکام آنست.

۲۰ مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد.

معلی بن خنیس گوید به امام ششم گفتم مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟ فرمود: هفت حق واجب، هر یک از آنها بر او واجب است و اگر ادا نکند پیوست خود را از خدا بریده و فرمان او را نبرده و خدا را در او بهره‌ای نیست. گوید عرض کردم قربانت گردم بفرمائید این حقوق چیست؟ فرمود ای معلی وای بر تو، من بتو مهربانم میترسم این حقوق را تزییع کنی و بدانی و عمل نکنی، عرض کردم توانائی از خداست فرمود آسانترین آنها اینست که بخواهی برای برادر خود آنچه را برای خود میخواهی و بد داشته باشی برای او آنچه را برای خود بد داری حق دوم اینست که در حاجتش کوشش کنی و خشنودیش را بخواهی و خلاف گفته او نکنی حق سوم اینکه با جان و مال و دست و پا و زبان خود باو کمک کنی حق چهارم اینکه چشم و رهنما و پیراهن او باشی، حق پنجم اینکه سیر نباشی و گرسنه ماند، جامه نپوشی و برهنه باشد سیراب نشوی و تشنه باشد حق ششم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۴

اینکه اگر زن و خدمتکار داری و برادرت زن و خدمتکار ندارد خدمتکار خود را بفرستی جامه‌هایش را بشوید و خوراکش را بپزد و رختخوابش را ببندازد زیرا همه اینها میانه تو و او در شرکت است حق هفتم اینکه بقسم او وفا کنی و درخواستش را بپذیری و بجزاه‌اش حاضر شوی و در بیماریش از او دیدن کنی و تنت را در انجام نیازمندیش بکار اندازی منتظر نشوی از تو خواهش کند پیش از خواهش حاجتش را بر آوری چون چنین کردی دوستی خود را بدوستی او پیوستی و دوستی او را بدوستی خدای عز و جل.

امام ششم فرمود مؤمن بمؤمن هفت حق واجب دارد که از جانب خدا فرض شده و خدا از او در باره آنها باز پرسى میکند.

در چشم خود او را بزرگ شمارد و در دلش او را دوست دارد و از مالش با او همراهی کند، هر چه برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، غیبتش را حرام داند در بیماری از او دیدن کند، جنازه او را تشییع نماید پس از مردنش جز نیکی در باره او نگوید.

شرح

در این حدیث بالاترین نظام بشری را از نظر عدالت و عاطفه بیان کرده هیچ تصور نمیشود مسلکی در اجتماع دقیق تر و عادلانه تر از این وضع کرد و برادری و برابری را بهتر از این توصیف نمود و احساسات و عواطف بشری را دقیق تر از این ملاحظه کرد! از اینجا ثابت شود که تعلیمات اسلام روی مبادی مذهب شیعه بالاترین دستورات زندگانی بشر است و جهان انسانیت پس از قرن‌ها کوشش و ترقی در پایان کار باید خود را تسلیم این نظام کند و زیر پرچم اسلام و تعلیمات مذهب شیعه در آید.

۲۱- کافر در هفت روده میخورد.

رسول خدا فرمود مؤمن در یک روده میخورد و کافر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۵

در هفت روده.

شرح-

مقصود از خوردن صرف بلعیدن خوراک نیست بلکه دست اندازی بجمع دنیا و دوست داشتن آنست چون مؤمن عقیده دارد دنیا محل گذراست و خوردن برای زیستن و تحصیل توشه آخرت و تکمیل اخلاق و پرورش روح است آن مقداری میخورد که تندرستی خود را حفظ کند و آن مقدار از دنیا میطلبد که نیاز دارد ولی کافر هدف هستی خود را همان دنیا میداند علاوه از روده‌ای که در شکم دارد با روده طمع و حرص و شهوت و تجمل و خودنمائی و تفنن هم دنیا را میخورد و با هر چه بدستش آید تا هر چه بتواند شکم خود را پرمیکند.

۲۲- مؤمن کسی است که هفت خصلت داشته باشد.

امام یکم فرمود مؤمن کسیست که کسبش پاک و خلقتش نیک و باطنش درست باشد زیادی مالش را در راه خدا بدهد و پر نگوید و مردم را از شر خود نگهدارد و از طرف خود بآنها حق بدهد.

۲۳- مؤمنان بر هفت درجه و پایه‌اند.

امام ششم فرمود مؤمنان بر هفت درجه میباشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمیروند، صاحب درجه معینی مشمول الطاف خدا می‌شود و ترفیع رتبه پیدا میکند ولی از درجه خود بدرجه دیگران نمی‌رود، یک دسته گواهان خدایند بر خلقتش یک دسته نجبایند یک دسته ممتحنه‌اند یک دسته اهل شجاعت و یاریند، یک دسته اهل صبر و شکیبائیند یک دسته اهل تقوایند یک دسته اهل آمرزش.

شرح

مقصود از گواهان خدا پیغمبران و اوصیای آنها میباشند که مسئول تبلیغ احکام و واسطه حساب و شفاعتند و نجباء افرادی هستند که بطوری تربیت دینی آنها کامل شده که نزدیک مقام عصمت رسیده و مصلح و مربی جامعه شده‌اند مانند ابو ذر و سلمان نجابت معنی پرورش اولاد میدهد اسب را نجیب گویند یعنی نژادش پاک است و نجابت در زن هم همین معنی را دارد.

ممتحنه افرادی هستند که تربیت اسلامی آنها باندازه‌ای رسیده که میتوانند امتحان بدهند و خوب از امتحان بیرون آیند و اینها درجه سومند.

نجباء مجاهدین راه حقند که دین را از روی حقیقت فهمیدند و در راه آن مبارزه میکنند و جان میدهند اگر چه هنوز تربیت دینی آنها بحد کمال نرسیده.

اهل صبر

افرادی هستند که در راه تحصیل دین و تربیت آن کوشش میکنند و بردباری مینمایند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۶

یعنی در حال شاگردی اهل تقوی افراد محتاط شاگردان تربیت دینند که خود را از موارد اشتباه حفظ میکنند و لغزشی دچار آنها نمیشود.

اهل مغفره

مؤمنانیند که پرورش دینی آنها کامل نشده و گاهی مرتکب گناه و خطا میشوند ولی خدا از آنها میگذرد ظاهراً مقصود حدیث اینست که استعداد ایمان در افراد مختلف است و این هفت درجه را دارد و صاحب استعداد درجه پائین از آن بالا نمیرود ولی در درجه خود مقاماتی را طی میکند نه مقصود این باشد که مراتب ایمان یک دفعه حاصل می‌شود و تدریجی نیست.

۲۴- شیرینی ایمان در هفت دل نیست

- امام ششم فرمود هفت دل شیرینی ایمان را دریافت نکنند، دل سندی و زنجی و خوزستانی و کرد و بربری و اهالی تپه ری و کسی که زنازاده باشد.

۲۵- هفت دسته از علماء در دوزخند.

امام ششم فرمود پاره‌ای از علماء میخواهند علم خود را گنج کنند و مردم از آن استفاده نکنند اینها در طبقه اول دوزخند، پاره ای از علماء چون پند داده شوند بدماغشان بر میخورند و چون پند دهند سختی میکنند اینها در طبقه دوم دوزخند، پاره‌ای از علماء اشراف‌منشند و ثروتمندان و اشراف برای یاد دادن علم اهل میدانند ولی مساکین را اهل نمیدانند اینها در طبقه سوم

دوزخند، پاره‌ای از علما، پادشاه منش و جبارند اگر بگفته آنها اعتراضی شود یا در خدمت آنها کوتاهی شود غضب میکنند اینها در طبقه چهارم دوزخند، پاره‌ای از علماء احادیث یهود و نصاری را بدست می‌آورند تا علم خود را تقویت کنند و حدیث خود را بسیار نمایند اینها در طبقه پنجم از دوزخند، پاره‌ای از علماء خود را مرجع قرار میدهند و میگویند احکام خود را از ما بپرسید با اینکه شاید یک کلمه درست دریافت نکردند خدا بخود بندی را دوست ندارد اینها در طبقه ششم دوزخند، پاره‌ای از علماء علم خود را وسیله نمایش مردانگی و خردمندی قرار داده‌اند اینها در طبقه هفتم از دوزخند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۷

شرح

مقصود از دسته هفتم کسانیست که علم و دین را با عرفیات و عقول مردم تطبیق میکنند و بواسطه آن احکام حق را تغییر و تبدیل میدهند.

۲۶- هفت جاندار را خدا آفریده که از شکم مادر بیرون نیامده‌اند.

امام دوم در حدیثی طولانی که در مذاکرات با پادشاه روم داشت در پاسخ وی که پرسید از هفت جانداری که خدا بی‌مادر آفریده فرموده آدم و حوا و قربانی حضرت ابراهیم و شتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا فرستاد زمین را در برابر قابیل بکند و ابلیس لع میباشند.

۲۷- اسلام هفت سهم قرار داده شده.

عمار بن ابی احوص گوید: بامام ششم گفتم مردمانی پیش ما هستند که بامیر المؤمنین عقیده دارند و او را از همه بهتر میدانند ولی چنانچه ما آن حضرت را وصف میکنیم و میشناسیم وصف نمیکند و معرفتشان در باره او کم است، آیا ما با آنها دوست و پیوسته باشیم، فرمود آری اجمالا با آنها دوستی کنید، هر کس اندازه‌ای دارد، در پیش خدا چیزهائیکه پیش رسول خدا نیست، رسول خدا بدرگاه حق مقامی دارد که ما نداریم، ما چیزهائی داریم که شما ندارید، شما هم مقامی از معرفت دارید که دیگران ندارند، خداوند متعال اسلام را بر هفت سهم تقسیم بندی کرده بر صبر، راستی، یقین، رضا، وفا، علم، حلم، سپس آن را میان مردم پخش کرده هر که همه هفت سهم را دریافت کرده ایمانش کامل است و تحمل دارد سپس بپاره‌ای مردم یک سهم داده و بپاره‌ای دو سهم و بپاره‌ای سه سهم و بپاره‌ای چهار سهم و بپاره‌ای پنج سهم و بپاره‌ای شش سهم و بپاره‌ای هفت سهم بآن که یک سهم دارد دو سهم تکلیف نکنید به آن که دو سهم دارد سه سهم تکلیف نکنید و بآن که سه سهم دارد چهار سهم تکلیف نکنید و بآن که چهار سهم دارد پنج سهم تکلیف نکنید و بآن که پنج سهم دارد شش سهم تکلیف نکنید و به آن که شش سهم دارد هفت سهم تکلیف نکنید تا آنها را سنگین بار کنید و از دین برمانید ولی با آنها نرمی کنید و کار را به آنها آسان کنید و راه را برای آنها باز کنید، من اکنون برای تو مثلی می‌آورم تا از آن پند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۸

گیری، مرد مسلمانی همسایه کافری داشت که با او رفیق بود، آن مؤمن دوست داشت که رفیقش مسلمان شود همیشه اسلام را پیش او جلوه داد و تحبیب کرد تا مسلمان شد، فردای آن روز مؤمن او را از خانه‌اش بیرون کشید و بمسجد برد برای آنکه نماز صبح را بجماعت بخواند، نماز را خواندند:

آقا بنشین تا آفتاب بزند ذکر بگو، چون آفتاب زد:

آقا خوب است امروز را روزه بگیری و تا ظهر همین جا قرآن یاد بگیری، روزه گرفت و ماند نماز ظهر و عصر را هم خواند، آقا مغرب نزدیک است خوبست صبر بفرماید یکبارہ نماز مغرب و عشاء را بخوانیم و برویم با یک جان کندی ماند تا نماز مغرب و عشاء را هم خواند و بخانه برگشت تا فردا شد رفیق رفت دنبالش که مثل دیروز او را بکار عبادت بگیرد گفت آقا بفرماید برویم مسجد جواب گفت آقا ببخشید از من دست بکش این دین سخت است و من تاب آن را ندارم، شما با مردم سختی نکنید نمی‌دانی که حکومت بنی امیه بزور شمشیر و فشار و ستم بود و از میان رفت؛ حکومت ما بنرمی و دل جوئی و وقار و تقیه و خوش اخلاقی و ورع و کوشش است؛ مردم را بدین خود تشویق کنید و بمسلکی که دارید وارد کنید.

۲۸- خدا به پیغمبرش هفت خصلت داده-

امام دوم در حدیثی طولانی فرمود چند تن یهودی آمدند خدمت رسول اکرم (ص) داناتر آنها سؤالاتی از پیغمبر کرد در ضمن پرسید ما را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۹

از هفت خصلتی که خداوند از میان پیغمبران تو را بدان اختصاص داده و امتت را از میان امتها بدان سرفراز کرده آگاه فرما، پیغمبر فرمود خدا بمن سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز جمعه و نماز بر میت و بلند خواندن در سه نماز (مغرب و عشاء و صبح) را عطا فرمود و امتم را در بیماری و سفر رخصت داده که روزه را بخورند و نماز را شکسته بخوانند و آنان که گناه بزرگ کنند مشمول شفاعت من نموده، یهودی عرضکرد راست فرمودی بفرما ببینم مزد کسی که فاتحه‌الکتاب میخواند چیست؟ رسول خدا فرمود هر کس فاتحه‌الکتاب بخواند خدای عز و جل باو ثواب خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده، اذان ثوابش اینست که، اذان گویان با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور شوند و اما فضل نماز جماعت: صفهای نماز جماعت امتم در زمین مانند صفهای فرشتگان است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت بهتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعتش نزد خدا از عبادت چهل سال محبوبتر است.

روز جمعه روزیست که خدا خلق اولین و آخرین را در آن برای حساب جمع میکند. هیچ مؤمنی نیست که بسوی نماز جماعت برود مگر آنکه خدای عز و جل در روز قیامت هراس او را کم کند و بهشت را باو پاداش دهد. فضل بلند خواندن نماز اینست

که باندازه‌ای که آواز می‌رود زبانه آتش از او دور می‌شود. از صراط می‌گذرد و شادمانست تا در بهشت در آید اما ششمی (تخفیف در حال بیماری و سفر) نشانه اینست که خدا در روز قیامت چنانچه در قرآن وعده داده هراس را از امتم بر میدارد (در سوره نمل ۸۹ میفرماید کسی که کار نیک کند به از آن مزد دارد و از فزع روز قیامت در امانست هیچ مؤمنی نیست که بر میت نماز بخواند جز آنکه خداوند بهشت را بر او واجب کند مگر آنکه منافق یا عاق پدر و مادر یا شقی باشد. اما شفاعت من ویژه صاحبان گناه کبیره است جز مشرک بخدا و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۰

ستمکار بر بندگانش که قابل شفاعت نیستند آن یهودی گفت راست فرمودی من گواهم که معبودی جز خداوند نیست و تو بنده و فرستاده او هستی. خاتم پیغمبران و پیشوای پرهیزگاران و رسول پروردگار عالمیانی. چون بدرستی مسلمان شد ورقه سفیدی بیرون آورد که هر آنچه پیغمبر فرموده بود در آن نوشته بود. عرض کرد یا رسول الله همانا این را از الواحی که خدا بموسی بن عمران فرستاده رونویس کردم، من در تورات باندازه‌ای فضیلت تو را خواندم که از اهمیت آن بشک افتادم چهل سال است که نام تو را از تورات محو میکنم و باز در جای خود ثابت است. من در تورات خوانده‌ام که جز شما کسی پاسخ درست باین سؤالات نمیدهد و در آن هنگامی که این سؤالات بر شما عرضه می‌شود جبرئیل در سمت راست شما و میکائیل در سمت چپ شما و جانشین شما در برابر شما است رسول خدا فرمود درست گفتی. این جبرئیل است در سمت راستم و این میکائیل است در سمت چپم و این هم وصیم علی بن ابی طالب است پیش رویم. یهودی از روی اخلاص ایمان آورد.

۲۹- یک گاو و یک شتر قربانی از هفت تن بس است.

یونس بن یعقوب گوید از امام ششم پرسیدم از گاوی که قربانی می‌شود؟ فرمود از هفت کس بس است. امام ششم فرمود: گاو و شتر قربانی از هفت کس که با همند بس است. از یک خاندان باشند یا نباشند.

شرح-

این قربانی مستحبی است.

۳۰- خورشید هفت طبقه دارد و ماه هفت طبقه.

محمد بن مسلم گوید بامام پنجم گفتم قربانت چرا خورشید از ماه گرمتر است. فرمود خدای تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و گاز خالص

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۱

آب آفریده یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا هفت طبقه سپس یک طبقه آتشین که طبقه هفتم نمایان آنست بر گرد آن قرارداده، از این رو حرارت آن بیشتر از ماه است. گفتم قربانت ماه چطور؟

فرمود براستی خدای تبارک و تعالی ماه را از نور آتش و گاز آب آفریده یک طبق از این و یک طبق از آن تا چون بهفتمین طبقه فوقانی رسیده بر گرد آن طبقه‌ای از آب پوشانیده از این رو ماه از آفتاب خنک‌تر گردید.

شرح-

آفتاب نزد دانشمندان هیئت یونانی جسمی است اثیری و مستدیر و ذاتا نورانی در ضخامت فلک خارج مرکز خود بطوری که در دو نقطه زیرین و زبرین باد و سطح آن فلک شریک است ولی در نظر دانشمندان هیئت جدید توده بزرگی است از ماده که میلیونها بار از کره زمین ما بزرگتر است و از سرعت حرکت و چرخش مواد خود همیشه در حالت ذوبان است و طوفانهائی از شعله و حرارت پدید میکند، آنچه تاکنون توانستند بفهمند چند طبقه است طبقه مرکزی و طبقه گازی که آن را احاطه کرده و طبقه مواد سائله و طبقه صخره‌های سخت چون صخره‌های زمین و طبقه شعله‌های آتشین که بصورت انفجارهای سخت و طوفانی در سطح آن پدید می‌شود و طبقه فسفر که گاز مانند است و اشعه پراکنده میکند ولی از پیوست مواد آن نمایش جامه میدهد و آنچه از عناصر تاکنون در آفتاب کشف شده.

۱- کلکیوم که در قسمتهای درخشنده آفتاب میچرخد و یا در هوای جوی آن متمرکز می‌شود.

۲- هیدروژن که در دامنه‌های اشعه زیرین آن نمایان است.

۳- اکسیژن که در تارک قرص خورشید نمایان است.

۴- صدیوم که در تجربه و مطالعه نخستین عنصریست که در آن کشف شد، در این روایت طبقات کره آفتاب را هفت شمرده یک طبقه آب خالص که ظاهرا همان هیدروژن است و یک طبقه نور آتش که شامل عناصر دیگر است بعلاوه از نور که از نظر طبیعی خودش عنصر سائلی است مانند کالوریک که حرارت بدان تفسیر شده یا تشعشع جسم نور دهنده است و بهمین جهت گفته‌اند در هر ثانیه چهار ملیون تن از حجم و ثقل این کره بزرگ کم می‌شود و بتدریج نشاط آن در نقصان است و در نتیجه پس از هزارها بلکه میلیونها سال مانند حبه ذغالی که آتش گرفته و کم کم محترق می‌شود تا فانی میگردد و جز اندکی خاکستر از آن نمیماند تاریک و فسرده و سرد می‌شود و در نتیجه متلاشی میگردد و فرموده قرآن إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ محقق میگردد و در هر صورت مفاد خیر اینست که ماده کلی کره خورشید همان گاز هیدروژن است و از آن طبقه نوری مخلوط بعناصر دیگر تولید می‌شود که از آن بنور آتش تعبیر شده زیرا شعله آتش همان گاز است که دارای حرارت و مخلوط با مواد و عناصر دیگر است و سپس تبدیل بگاز هیدروژن می‌شود و دوباره تولید نور میکند تا در بار هفتم که نور آن دیگر تبدیل بهیدروژن نمیشود بلکه تشکیل اتمسفر میدهد و اشعه پراکنده میکند و اما ماه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۲

روی نظر هیئت یونانی کره‌ایست اثری و تاریک و در ضخامت فلک حامل خود متمرکز و در دو نقطه برابر زبرین و زیرین با دو سطح آن شرکت دارد، اکتشافات تازه بعد از این روایت این نظریه را ابطال کرده ولی مطابق نظریه جدید کره ماه تیکه‌ای از کره زمین ما بود که با آن از کره خورشید جرقه مانند پرش کرده و پیش از آنکه کره زمین سرد شود جرقه مانند از آن جدا شده و در مدار خود پابند جاذبیه عمومی گردیده بنا بر این دارای همان مواد و طبقات کره خورشید است ولی چون کوچک بوده طبقه زبرین آن که هیدروژن بوده است اشتغال و ذوبان خود را از دست داده و کم سرد و متحجر گردیده و بصورت صخره‌های بزرگ و کوه ماندی در آمده است زیرا تبدیل بعضی از آنها که مرکب از گاز هیدروژن است بسنگ محسوس است و فرمول علمی هم آن را ثابت کرده و شاید طبقه صخره‌های کره آفتاب هم از همین قبیل باشد زیرا بواسطه بزرگی آن ممکن است پاره‌ای نواحی این کره بزرگ سرد شده و تشکیل صخره داده باشد و از هیدروژن آن در این روایت صفو ماء یعنی چکیده و خالص آب تعبیر شده که در روی کره قمر تشکیل صخره داده است.

۳۱- دنیا هفت اقلیم است.

امام ششم فرمود دنیا هفت اقلیم است یکم یاجوج و مأجوج دوم روم، سوم چین، چهارم زنگ، پنجم قوم موسی، ششم و هفتم اقلیمهای بابل.

شرح-

واژه اقلیم سریانی است و تقسیم بندی زمین به هفت قسمت بنام هفت اقلیم از اصول کلدی و آشور است و مبدأ نخست آن عقیده بالوهیت و مدیریت هفت ستاره است نسبت باقطاع زمین. روی این عقیده بوده که بمناسبت نمایش و گردش و تناسب مدار هر یک از این هفت کوکب را مدیر و ناظر یک قسمت از زمین دانسته و ریشه این تقسیم را گذاشته‌اند سپس علمای هیئت یونانی و بخصوص بطلمیوس از این تقسیم در تنظیم نقشه جغرافیای زمین استفاده کرده و چون معموره زمین را در ربع شمالی یافتند خط استواء را مبدأ عرض بلاد گرفته و بطرف قسمت شمالی پیش رفتند و جزایر خالدها که در آخرین نقطه معموره در سمت مغرب و در دریای اطلانتیک بوده مبدأ طول گرفته و تا آخرین نقطه مشرق پیش رفتند با این دو ملاحظه معموره زمین را تا عرض شصت و شش درجه هفت قسمت کردند که طول همه از مغرب تا مشرق ولی عرض آنها باختلاف از هشت تا دوازده درجه است و نام آنها را اقلیم یک و دو تا هفت گذارده‌اند این اصطلاح چند هزار سال میان دانشمندان هیئت و جغرافیا معمول بود ولی اخیراً جغرافی‌شناسان بزرگ تقسیمات معموره زمین را روی مناطق و وضع آب و هوا و مقتضیات تولیدی و پرورش طبیعی برده‌اند و از این نظر تقسیمات اقلیمی زمین را این طور تعبیر میکنند:

منطقه حاره، منطقه معتدله، منطقه بارده، منطقه مدیترانه‌ای.

در این روایت امام ششم تقسیمات اقلیمی را روی همین نظریه برده ولی با نظر دقیق‌تر و جامع‌تری و آن اینست که چون بشریکه در هر نقطه از زمین است خلاصه و محصول جامع و کامل طبیعیات و مقتضیات آنست و جغرافیای طبیعی و صناعی

آن را بهتر نشان میدهد و بلکه جغرافیای سیاسی آن قطعه هم از وضع بشر موجود در آن فهمیده می‌شود از این جهت امام اقلیم را بنزادهای مختلف بشری معرفی نموده.

۱- اقلیم زرد بوستان وحشی خاور دور که بنام یاجوج و ماجوج خوانده شده‌اند.

۲- اقلیم سفید بوستان متمدن و شهرنشین که رومیان هستند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۳

۳- اقلیم زرد بوستان شهرنشین چون چینی‌ها.

۴- اقلیم سیاه بوستان چون زنجیان.

۵- اقلیم سامیان صحرا گرد چون عرب و یهود.

۶ و ۷- اقلیم نژاد آریا در ایران و هند و اروپا چون در زمان صدور این حدیث که حدود قرن هشتم میلادی بوده هنوز دولت بیزانس در روم برقرار بود و قبائل صحرا گرد اروپا با آن در زد و خورد بودند و تشکیلاتی نداشتند. امام، روم را منطقه مستقل و اقلیم جداگانه‌ای بحساب آورده.

۳۲- در هفت مقام از عبادت دعای معینی نیست.

امام پنجم فرمود هفت مقام است که دعا بلفظ مخصوصی لازم نیست نماز میت. قنوت. در مستجار (و آن قسمتی است از بیرون خانه کعبه متصل برکن یمانی برابر در خانه کعبه سمت راست رکن عراقی و حجر الاسود است) و در صفا و مروء و وقوف بعرفات و در دو رکعت طواف.

شرح-

مقصود اینست که در این موارد دعا را بهر لفظی که شخص مؤمن ادا کند کافی است اگر چه بهتر آنست که همان دعاهائی را بخواند که پیغمبر و امام خوانده‌اند.

۳۳- هفت کس قرآن نخوانند.

امام یکم فرمود هفت کس قرآن نخوانند، کسی که در رکوع است، کسی که در سجده است، کسی که در مستراح است، کسی که در حمام است، جنب، زن زائیده در حال نفاس، زن حائض، مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید این حکم بطور کراهت است نه حرمت برای آنکه برای جنب و حائض خواندن قرآن رواست جز چهار سوره که سجده واجب دارند و آنها الم سجده دنبال سوره لقمان و حم سجده و سوره النجم و سوره اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ میباشند روایت هم رسیده که مرد در حمام میتواند قرآن

بخواند در صورتی که مقصودش آوازه‌خوانی نباشد و لنگ در بر داشته باشد ولی برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند زیرا وظیفه آن تسبیح است جز در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجود رسیده ولی در مستراح نباید تلاوت قرآن کرد و لازمست که از جهت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۴

۳۴- قرآن بر هفت حرف نازل شده.

حماد بن عثمان گوید به امام ششم عرض کردم احادیث مختلفی از شما امامان بر حق بما رسیده؟

فرمود: قرآن بهفت حرف نازل شده. کمترین رخصتی که امام دارد اینست که بهفت طریقه فتوی دهد سپس فرمود این بخشش ما است بمردم بده یا دست بازدار: حسابی ندارد (این آیه ۳۹ سوره ص است).

رسول خدا فرمود فرشته‌ای از سوی خدای عز و جل نزد من آمد و گفت خدای بتو فرمان میدهد که قرآن را بیک حرف بخوانی: عرض کردم پروردگارا بامتم وسعت عطا کن. گفت براستی خدای عز و جل بتو دستور میدهد که قرآن را بهفت حرف بخوانی.

شرح-

حرف الف با تا آخر بیست و هشت حروف هجاء را گویند و در جهت و سمت هم استعمال شده چنانچه فرماید

وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ

هر کس بجبهه جنگ پشت دهد جز سمت دیگری از نبرد را در نظر گیرد، این حدیث میان عموم علمای اسلام معروف است و بر دو وجه تفسیر شده چنانچه دو روایتی هم که مؤلف نقل کرده هر کدام راجع بیک جهت است. مفاد روایت اول اینست که آیات قرآن دارای معانی و جهات هفتگانه است اگر چه وظیفه عموم مردم اینست که همان معنی ظاهر و واضح را مورد استفاده و عمل قرار دهند ولی امام که عالم بهمه جهات معناست میتواند بمقتضای مصلحت وقت و ملاحظه حال سائل بر طبق هر یک از آن معانی و جهات فتوی دهد و یک علت اختلاف اخبار صادره از ائمه همین است که از روی معانی مختلفه‌ای که در ضمن آیات قرآن مندرج است بیاناتی میکنند و همه صحیح است چنانچه ممکن است برای یک جمله کلام عادی یا یک شعر هم توجیهاست متعددی باشد که هر کدام در جای خود صحیح باشد. این گونه استعمالات همانند، کنایه است که معانی چندی در دنبال یک دیگر از یک جمله اراده شده ولی مفاد روایت دوم اینست که قرآن بهفت تلفظ نازل شده که عبارت از هفت لغت باشد زیرا اعراب فصیح که در زمان نزول قرآن در حجاز و نواحی دیگر عربستان بودند با اینکه زبان همه عربی فصیح و بلیغ بود ولی لهجه‌ها و تلفظات مختلف داشتند، دستور نخست این بود که همه قرآن را بیک لهجه و یک تلفظ

دریافت کنند که بهیچ وجه در قرآن حتی از جهت قرائت هم اختلافی پدید نشود ولی چون پیغمبر ملاحظه کرد که عرب مردمی نادان و درس نخوانده‌اند و باسانی ممکن نیست اینها را وادار کرد که نسبت بقرآن یک لهجه و یک زبان مخصوصی را مراعات کنند از این رو درخواست کرد که قرآن را با هفت زبان معروف عربستان قرائت کنند و از اینجا قرآن دارای قرائت متعدد گردید که معروف هم هفت طریقه قرائت است و هر طریقه استادی نامور و راویانی معروف دارد و مطابق این حدیث همه این قرائتهای مختلفه قرآن حقیقی و نازل بپیغمبر اسلام است و آن بر دو وجه ممکن است اول آنکه آیاتی که بتوسط فرشته برای آن حضرت میرسیده یا بقلب مبارکش نازل میشده شامل همه قرائتها بوده و پیغمبر هم در محضر اصحاب خود که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۵

از قبائل مختلفه بوده‌اند همه آنها را تلاوت میکرده و هر کدام مطابق لهجه و لغت خود قرائت مخصوصی را یاد می‌گرفته‌اند. دوم- آنکه قرآن بیک لغت بخود پیغمبر نازل میشده ولی چون پیغمبر از خدا رخصت گرفته بود بلهجه‌ها و قرائتهای مختلفه بامت یاد میداد و چنانچه نماز فرض الله و فرض النبی دارد قرآن هم از نظر قرائتهای مختلفه دارای فرض الله و فرض النبی است و فرض النبی هم چون برخصت خدا است قرآن حقیقی است بنا بر این چنانچه من معتقدم همه قرائتهای مختلفه حتی قرائتهای شاده پس از ثبوت و یقین قرآنست و اگر در موردی احکام مختلفه هم از قرائتهای مختلفه استفاده شود ضرر ندارد زیرا حمل بر تخییر و یا نسخ میگردد.

۳۵- خدا از روزی که زمین را آفریده تاکنون هفت طبقه دانایان و خردمندان در آن جا داده.

محمد بن مسلم گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود خدای عز و جل از آن هنگامی که زمین را آفریده هفت دسته از دانایان و خردمندان را که فرزند آدم ابو البشر نبودند در آن جا داده، همه آنان را هم از روی زمین آفرید و هر دسته‌ای را پس از دیگری در عصر خود در آن جا داد. سپس خدای عز و جل آدمی که پدر این بشر موجود است آفرید و نژادش را از وی پدید آورد بخدا از روزی که خدا بهشت را آفریده مورد استفاده مؤمنان بوده و از آن روزی که دوزخ را آفریده در کار عذاب کافرین گنجه‌کار بوده شاید عقیده شماها این باشد که چون روز قیامت شد و خدا بدن‌های اهل بهشت را با روحشان ببهشت برد و بدنهای دوزخیان را با روحشان در آتش برد دیگر کسی نیست که در زمین او را بپرستد و بیگانگی و بزرگی بستاید. آری بخدا خلقی دیگر بدون وسیله ماده و نر بیافریند که او را بپرستند و بیگانگی ستایش کنند و برای آنان زمینی بیافریند که آنها را بردارد و آسمانی که بر آنها سایبان باشد، نیست که خدا (در سوره ابراهیم آیه ۴۸) میفرماید روزی که زمین زمین دیگری گردد و آسمانها آسمانهای دیگر؟ (در سوره ق آیه ۱۵) بر سبیل انکار میفرماید آیا ما از آفرینش نخست در ماندیم؟

بلکه آنها در پوشش تازه‌ای از آفرینش بسر می‌برند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۶

۳۶- چیزی در آسمان و زمین نباشد جز بهفت مطلب.

امام هفتم فرمود در آسمانها و در زمین چیزی نباشد جز بهفت مقدمه قضا و قدر و اراده و خواست و سرنوشت و اندازه و اعلام، هر کس جز این گوید بخدای عز و جل دروغ بسته و بر خدا رد کرده.

شرح

قضا علم اجمالی حق است بهر چیز و آن عین علم حق است بذات خویش که آفریننده همه موجودات است قدر علم تفصیلی حق است بهر چیز و آن ذات او است از نظر کشف اشیاء اراده علم بصلاح وجود هر چیز است مشیت خواست وجود هر موجودیست که از آن بکلمه کن تعبیر شده کتاب نقشه و قالب ماهوی هر چیزی است که فرضیه امکان او است و از آن تعبیر بماهیت کنند اجل گاه آفرینش هر موجودی است که در فرضیه زمان از نظر تسلسل و تدریج نسبی موجودات از وجود مقدمات آن پی بآینده آن برده می شود و همین منشأ همه علوم پرآوازه و پر جنجال و در عین حال ناقص و کوتاه بشریست پیدایش علوم فلسفه و خصوصاً نجوم و رمل و جفر در جهان باستان و پیدایش علوم جدید و اکتشافات و اختراعات حیرت انگیز تا امروز و در آینده روی این اساس است، همه این امور در گناهای هم که موجود میشوند هست ولی جبر لازم نمی آید زیرا گناه از اراده و اختیار کامل خود بنده برخاسته و قضا و قدر و خواست حق با همین قید بدان دارد تعلق و این خودش جبر را باطل میکند نه آنکه مستلزم جبر باشد چنانچه اگر آقائی مالی یا کنیز زیبایی را در تحت اختیار بنده خود بگذارد و باو دستور دهد که آنها را حفظ کند و مواظبت کند و باو بگوید که در صورت خیانت ترا صد شلاق کیفر کنم و اعلام کند که در فلان روز من مسافرت میکنم و در این حال تو بیشتر باید مواظبت کنی و وسائلی هم در اختیار دارد که اگر بخواهد میتواند جلو خیانت را بگیرد و با این حال او را آزاد گذاشت و او خیانت ورزید در این صورت نه این بنده در خیانت خود مجبور بوده و نه آقا در کیفر او ستم باو کرده و نه قدرت آقا بر دفع او عذر او محسوب می شود.

۳۷- چون نجاشی مرد پیغمبر هفت تکبیر بر او گفت.

امام یکم فرمود: چون جبرئیل مرگ نجاشی را (پادشاه حبشه که مهاجرین مسلمان مکه را پناه داد و بر اثر تبلیغ آنها مسلمان شد) پیغمبر گزارش داد پیغمبر چون اندوهناک و غم دیده ای بر او گریست و فرمود برادر دینی شما اضمحه (نام نجاشی است و نجاشی لقب مخصوص پادشاهان حبشه بوده چون خسرو که لقب مخصوص پادشاهان فارس و قیصر که لقب مخصوص پادشاهان روم بوده) مرده سپس بمیدان بیرون مدینه شریف برد و

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۷

از همان جا بر او نماز خواند و هفت تکبیر بر او گفت، همه بلندیهای زمین پست شد تا از مدینه جنازه او را که در حبشه بود دید.

شرح-

در نماز میت لازم است که نماز گذار برابر جنازه که در سمت قبله با وضع مخصوص گذاشته شده است بایستد که نماز بر او گذارد و این وضعیت برای پیغمبر نسبت بنجاشی بنیروی خداوند فراهم شده و ظاهر اینست که سایر اصحاب در این نماز شرکت نکرده‌اند چون دارای این وضعیت نبوده‌اند نماز میت پنج تکبیر است و این دو تکبیر بطور خصوصی برای نجاشی و حمزه بن عبد المطلب در جنگ احد افزوده شد بعد از هر تکبیر تا تکبیر ختم نماز دعائی لازم است ولی نسبت به تکبیرهای اضافی چیزی نقل نشده.

۳۸- چون خدا بر امتی خشم کند و بعدابی آنها را هلاک نکند هفت بلا بر آنها مسلط کند.

رسول خدا (ص) فرمود چون خدا بر امتی خشم کند و عذابی بر آنها نفرستد که هلاک شوند نرخهای آنها گران شود و عمرهای آنها کوتاه شود و بازرگانانشان سود نبرند و میوه‌های آنها پاکیزه و فراوان نشود و جویهای آنها شاداب و سرشار نشود و بارانهای موسمی از آنها دریغ شود و بدان آنها بر سرشان مسلط گردند.

۳۹- دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سود میدهد.

رسول خدا فرمود دوست داشتن من و دوست داشتن خاندان من در هفت مقام که هراسی بس بزرگ دارند سودمند است، نزد مردن و در گور و در بر خاستن از گور و در هنگام دریافت نامه اعمال و در وقت حساب و نزد سنجیدن کارهای خوب و بد و درگذشتن از صراط.

۴۰- آنچه از طریق عامه رسیده بر اینکه زمین برای هفت کس آفریده شده.

امام یکم فرمود زمین برای هفت کس آفریده شده که برای آنان روزی بشما میرسد و باران بر شما میبارد و بر دشمنان پیروز میشود. ابو ذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبد الله بن مسعود و من هفتمین و پیشوای آنانم همانهاییند که در نماز بر جنازه فاطمه دختر پیغمبر (ص) حاضر بودند، مصنف این کتاب گوید مقصود امام از اینکه فرموده زمین برای هفت کس آفریده شده این نیست که از آغاز تا انجام برای آنان آفریده شده مقصود اینست که استفاده از زمین در این عصر برای کسانی مقدر شده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۸

که بر جنازه فاطمه (ع) نماز گزارند.

شرح-

مقصود اینست که لام برای بیان علت غائی نیست و مفاد کلام این نیست که غرض از خلقت زمین این هفت نفر بوده‌اند یا اینکه علت رزق و باران و نصرت همین چند نفرند بلکه لام برای بیان فائده است و مقصود این است که چون فائده پاینده و اساسی این جهان کسب معرفت و ایمان است و افراد بی‌ایمان مانند بهائم و جمادات از گوهر هستی سوخته و واریخته میشوند و در عمق تاریک ماده و دوزخ پست فرو میروند بهره از این جهان و نعمتهای آن که رزق و باران و ثروت باشد ندارند و در زمان وفات حضرت صدیقه کبری (ع) آغاز انقلاب اسلام و پدید شدن کفر و ارتداد بود ایمان درست فقط در این هفت نفر بجا بود و باقی مسلمانان یا منافق و یا مرتد و یا در حال شک بودند و البته حسنین و فرزندان دیگر امام و وابستگان در این زمره داخلند بلکه ظاهراً مقصود از این هفت نفر هفت خاندان یا هفت طبقه از مؤمنانند که هر کدام از اینها یک خاندان یا یک طبقه محسوب میشوند و مؤید آنست روایتی که سابقاً اسلام و ایمان را بهفت سهم تقسیم کرده و برای هر طبقه از مؤمنان سهام مختلفی ثابت کرده بود، مشکلی که در این روایت هست اینست که عبد الله بن مسعود را جزء این هفت شمرده با اینکه علمای رجال شیعه نسبت باو خوش بین نیستند و در تاریخ جزو مخالفین علی شمرده شده ممکن است این طور جواب داده شود که در این تاریخ جزء مخلصین بوده و بعد منحرف شده ولی بهتر اینست که ذکر انحراف او را تخطئه کرد و گفت او هم جزء مخلصین بوده و قضیه اهانت و سخت‌گیری عثمان باو در موقع جمع و ترتیب قرآن گواه آنست و گواه دیگرش اینست که در کمسیون جمع قرآنی که در زمان ابو بکر تشکیل شد او را شرکت ندادند با اینکه قدرت علمی و دانش او بیشتر از زید بن ثابت و دیگران بوده است.

۴۱- دوزخ هفت در دارد.

محمد بن فضیل رزقی. از گفته امام ششم از قول پدرش از قول جدش فرمود برای دوزخ هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون ورود میکنند. از یکدر مشرکین و کفار و کسانی که یک چشم بهمزدن بخدا ایمان نداشته‌اند ورود میکنند. از یکدر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۹

بنی امیه ورود میکنند این در مخصوص آنها است کسی در آن مزاحمت ندارد آن در شعله و در افروخته و در فرو برنده؛ است هفتاد خریف (خریف هشتاد سال است) آنها را بعمق دوزخ فرو میکشاند و هر بار که در این عمق فرو میروند دوزخ جوشی میزند که هفتاد خریف آنها را ببالا پرتاب میکند و دوباره هفتاد خریف فرو میروند و همیشه بهمین حال در دوزخ بسر میبرند و از یکدر دشمنان ما و رزمجویان با ما و کناره گیران از یاری ما وارد میشوند این در از همه درها بزرگتر و سوزنده‌تر و پر جنجال‌تر است.

محمد بن فضیل رزقی گوید بامام ششم عرض کردم آن دری که از گفته پدر و جدت فرمودی بنی امیه از آن ورود میکنند منظور آن افرادی از بنی امیه‌اند که مشرک مردند با شامل آنها هم که اسلام را پذیرفتند می‌شود؟ فرمود مادرت مباد، نشنیدی میفرماید مشرکین و کفار از در مخصوصی وارد میشوند، این در از هر مشرک و کافر است که ایمان بقیامت و حساب

ندارد ولی از این در دیگر همه بنی امیه وارد میشوند چون این در از آن ابو سفیان و معاویه و آل مروان است، مخصوص آنها است از آن وارد میشوند و آتش از آنها پذیرائی کند و چنان آنها را درهم میشکند و خرد میکند که نفسشان بند می آید در آنجا نه زنده اند نه مرده.

شرح-

آغاز حدیث هفت در است ولی چهار در بیشتر تفصیل ندارد با آنکه بحسب ظاهر همه دوزخیان در این چهار عنوانی که بیان کرده داخلند.

۱- مدعیان خدائی و پول پرستان و معاونهای آنها که فرعون و هامان و قارون که نماینده آنهایند، یاد آور شده.

۲- مشرکین و کفار.

۳- حکومتهای ستمکار مخالفین حکومت عادل الهی و اعوان و انصارشان که بنی امیه نمونه کامل آنها است.

۴- دشمنان ائمه حق (ع) که رهبران الهی و پیشوایان شایسته و عادل و مصلحین خیرخواه جهان بودند.

۵- کسانی که با پیشوایان درست و رهبران عادل رزم میکنند و از پیشرفت مقاصد آنها مانعند ۶- اشخاصی که برای استفاده دنیوی نام مسلمان یا شیعه بخود میگیرند ولی در اثر سستی عقیده و حب زندگانی دنیا در راه حق مجاهده نمیکنند و به امامان بر حق برای پیشرفت مقاصد دینیه آنها و تشکیل حکومت عادل الهی کمک نمیکنند چون مردم مدینه نسبت بامام یکم و مردم کوفه نسبت بامام دوم و سوم و بیشتر مسلمانان اسمی و شیعیان عنوانی نسبت بامامان دیگر بنا بر این چطور سه باب دیگر از هفت باب مورد تفصیل نشده و شاید مقصود این باشد که باب بنی امیه سه است که بنام لظی و سقر و هاویه یادآور شده و باب هفتم در ضمن باب چهارم است که اختصاص بخاذلان دارد یعنی دوستان سر سفره و کناره گیران از جبهه مبارزه.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۰

۴۲- علی (ع) در روز قیامت با هفت خصلت بر خلق حجت می آورد

رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود من در روز قیامت نبوت خود را بر تو حجت قرار میدهم و تو را مسئول خود میکنم و تو هفت خصلت را بر ملت خود حجت قرار میدهی و آنها را مسئول خویش میکنی بر پا داشتن نماز و ادای زکاة و امر بمعروف و نهی از منکر و عدالت میان رعایا و قسمت عادلانه بیت المال بر مسلمانان کارگزار و مواظبت بانجام فرمان خدای عز و جل.

ای علی نمیدانی که حضرت ابراهیم در روز قیامت با ما رخ می شود و او را میخوانند و در سمت راست عرش وامیدارند و جامه بهشتی باو میپوشند و با زیور بهشتی او را می آرایند و یک ناودان زرین بهشتی برایش روان می شود و آب بهشتی از آن

فرو میریزد از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و از برف سردتر، سپس مرا پیش میخوانند و در جناح چپ عرش برپا میدارند و همین کار را با من میکنند، سپس ای علی تو را میخوانند و همین کار را با تو میکنند، ای علی نمی‌پسندی که با من دعوت کنند و جامعه‌ات پوشند و آرایش کنند، خدای عز و جل بمن دستور داده که تو را همیشه بخود نزدیک کنم و بدون سخت‌گیری و کج خلقی تو را بیاموزم بر تو لازمست که فراگیری و حفظ کنی و بر من لازمست که پروردگار برکت بخش و بلند پایه خود را فرمان برم.

امام یکم فرمود من در روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجاج کنم، برپا داشتن نماز، دادن زکاة، امر بمعروف، نهی از منکر، قسمت عادلانه، عدل و داد در رعیت، اجراء حدود و کیفر بر اهل بزه و جنایت.

پیغمبر (ص) بعلی فرمود من تو را مسئول نبوت خود میشناسم با اینکه پس از من پیغمبری نیست و تو با مردم بهفت دلیل محاکمه میکنی و هیچ کدام از قریش این دلیل‌ها را ندارند، چون که تو در ایمان بیشتر از ایشانی و در وفای بعهد محکمتر از ایشانی و در فرمان خدا پایدارتری و در قسمت بیت المال مساوات را بیشتر مراعات میکنی و نسبت برعیت عادل تری و در قضاوت بیناتری و اجر تو پیش خدا بزرگتر است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۱

شرح-

در این چند روایت اوصاف پیشوای عادل را که بواسطه آنها لیاقت پیدا میکند تا به امامت و پیشوائی ملت نصب شود بیان کرده و همه شروط دینداری و عدالت و رعیت پروری را در آن گنجانیده ۱- دینداری و عقیده و ایمان بخداوند که نماز خواندن و زکاة دادن رمز آنست.

۲- ترویج خیر و صلاح و ارشاد و اداری مردم بکارهای نیک و جلوگیری از هرزگی و فساد و کارهای زشت.

۳- داد و دهش میان رعایا و حفظ حقوق آنان بطوری که هر کدام حق خود را دریافت کنند و بدیگری ستم نکنند.

۴- بیت المال که حق قشون مجاهد اسلام و کارمندان دولت اسلامی است بطور برابر و مساوات تقسیم شود زیرا حقوق برای گذران و معاش است و هر کس در هر رتبه‌ای باشد نیازهای مالی او با دیگران برابر است احتیاج بخوراک و لباس و لوازم دیگر زندگانی در افراد برابر است مزد رتبه و مقام که در قانون اسلام بتقوی و دانش است با خدا و در آخرت است نه با پول و حقوق که عمر قرار داد کرد.

۵- محافظت و پشتیبانی از قانون اساسی جامعه که مورد علاقه و رعایت عموم است و آن در جامعه اسلام دستورات خداوند است که در کتاب و سنت یعنی قرآن و روایات پیغمبر و ائمه معصومین بیان شده.

۴۳- هفت بانوی بهشتی خواهر همدیگرند.

ابو بصیر گوید شنیدم از امام پنجم میفرمود خدا با خواهرانی که اهل بهشتند مهر بوزد سپس آنها را چنین نام برد: اسماء دختر عمیس از خثعم همسر جعفر بن ابی طالب، سلمی دختر عمیس همسر حمزه سید الشهداء و پنج تن از نژاد هلال میمونه دختر حارث همسر پیغمبر، ام الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب که نامش هند بود و غمیصاء مادر خالد بن ولید و عزت که در طائفه ثقیف همسر حجاج پسر غلاظ بود، و حمیده که فرزندی نداشت.

۴۴- گناهان کبیره هفت است.

امام ششم فرمود گناهان کبیره هفت است و دستور آنها در باره ما رسیده و از نظر مخالفت و هتک حرمت ما ناشی میشوند، یکم شرک بخدای بزرگ دوم قتل

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۲

نفسی که خدا او را محترم دانسته سوم خوردن مال یتیم چهارم مراعات نکردن حقوق پدر و مادر پنجم تهمت زدن بزنان عقیف ششم گریختن از جبهه جهاد هفتم انکار حق ما خاندان پیغمبر، اما شرک بخدا خداوند در باره ما آیاتی در قرآن نازل کرده (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...) رسول خدا هم در باره ما سفارشات فرموده (مانند روایت ثقلین) این مردم خدا و پیغمبر را تکذیب کردند و حق ما را پایمال نمودند و بخدای عز و جل مشرک شدند، قتل نفس محترم، حسین بن علی و یارانش را کشتند، خوردن مال یتیم، سهم خمسی که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و بدیگران دادند، نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر: خدا در قرآن خود فرموده پیغمبر بمردم از خودشان اولی بمراعات و اطاعت است و همسران او مادران امت محسوبند، رسول خدا را در باره فرزندان نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه را نسبت بفرزندانش نافرمانی و حق کشی کردند و اما تهمت بزنان عقیفه همانا فاطمه زهرا را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متهم کردند، اما گریز از جبهه جهاد، با کمال رغبت بدون ترس و هراس دست بیعت بامیر المؤمنین دادند سپس از او گریختند و او را بخود واگذارند انکار حق ما که پیش خود مردم امر مسلمی است و در آن نزاعی ندارند.

شرح-

مقصود اینست که این هفت گناه بحسب طبع خود از همه گناهان بزرگتر و زشت‌تر میباشند و اگر بوجهی انجام شوند که با رسول خدا و خاندانش تعلق پذیرد بزرگتر و زشت‌تر است و همه این گناهان بشرحی که میفرماید در باره آنها واقع شده و ظاهراً مقصود از اینکه بر منابر فاطمه زهرا را قذف میکردند اینست که میگفتند حسن و حسین (ع) فرزند رسول خدا (ص) نیستند برای آنکه استحقاق امامت را از آنها سلب کنند، این گونه تبلیغات بعد از شهادت امام حسن جزو برنامه حکومت بنی امیه گردید و در تشریفات خطبه نماز جمعه و اعیاد ادا میشد و این جمله مستلزم قذف فاطمه زهرا (ع) است و اما اینکه کسی صریحاً نسبت ناروائی بآن معصومه داده باشد منظور نیست زیرا طهارت و عفت آن مخدره بطوریست که دشمنان هم جز

تصدیق راهی و رأیی نداشتند در روایت ابی هریره (که از جعلین است) از قول پیغمبر گناهان کبیره را بهمین ترتیب هفت شمرده ولی دوم آنها را شمرده و انکار حق خاندان پیغمبر را ذکر نکرده!

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۳

۴۵- امتحان اوصیاء پیغمبران در حیات پیغمبران در هفت مقام است و پس از وفاتشان هم در هفت مقام.

امام پنجم فرمود چون امیر المؤمنین (ع) از نبرد نهروان برگشت در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس یهودان حضورش آمد و عرضکرد میخواهم چند مسأله از شما بپرسم و گر نه درگذرم؟ فرمود ای ابا الیهود هر چه خواهی بپرس. عرضکرد ما در کتاب خود یافته‌ایم که چون خدای عز و جل پیغمبری میفرستد باو دستور میدهد که از خاندان خود کسی را اختیار کند که پس از وی کارگزار امتش باشد و فرمانی در این موضوع به امت صادر کند تا از آن پیروی شود و پس از وی مورد عمل امتش باشد.

خداوند عز و جل اوصیای پیغمبران را در زندگی خود پیغمبر امتحان میکند و پس از مردن او امتحان میکند مرا آگاه کن که امتحان اوصیاء در زندگی پیغمبران چند بار است و پس از مرگشان چند بار است و چون اوصیاء درست از امتحان درآیند و امتحان‌شان رضایتبخش باشد سرانجام آنها چه می‌شود؟ فرمود بحق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را بموسی و عیسی فرستاد اگر حقیقت موضوعی که پرسیدی بتو آگاهی دهم اعتراف بدان میکنی و اقرار بوصایت من؟ بخدائی که دریا را شکافت برای بنی اسرائیل و بر موسی تورات نازل کرد اگر جوابت را درست گفتم باید البته اسلام بیاوری، گفت: آری. فرمود تا پیغمبر زنده است خداوند جانشین او را در هفت مقام امتحان میکند تا حسن خدمت و فرمانگزاری او را بیازماید و چون طاعت و امتحان آنها رضایت بخش باشد پیغمبر دستور میدهد که او را در زمان زندگی خود دوست قرار بدهد و برای پس از وفات او را جانشین خود کند و اطاعت جانشین خود را بر همه امتهایی که پیرو او هستند لازم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۴

میشمارد جانشین پیغمبر بعد از وفات او باز در هفت مقام امتحان می‌شود تا بردباری و تحمل او آزموده گردد و چون امتحانش رضایت بخش شد سرانجام آنها را سعادت و خوشبختی قرار میدهد تا سرفراز و هم آغوش سعادت کامل به پیغمبر ملحق شود.

ای امیر مؤمنان درست فرمودید اکنون بفرمائید بدانم خدا شما را در زندگی محمد (ص) چند بار امتحان کرده و پس از مرگش چند بار و بفرمائید که سرانجام شما چه خواهد شد؟ علی دست دراز کرد و دست او را گرفت و گفت ابا الیهود پا شو برویم تا از این موضوع تو را آگاه کنم.

جمعی از یاران علی پیش دوپدند.

آقا لطف بفرمائید ما را هم در استفاده این موضوع علمی تازه با او شریک کنید.

عزیزان من میترسم دل شما تاب شنیدن این مطلب را نداشته باشد.

یا امیر المؤمنین برای چه؟

چون از بسیاری شماها کارهای سرخود و سخنان اعتراض آمیز و مشکوکی دیده و شنیدم.

مالک اشتر پیش دوید.

آقا ما را هم از این موضوع آگاه کن بخدا ما عقیده داریم در روی زمین وصی پیغمبری جز تو نیست ما معتقدیم که خدا پس از پیغمبر ما پیغمبری نمیفرستد حق اطاعت تو بگردن ماست و اطاعت تو پیوست اطاعت پیغمبر ماست.

علی (ع) تقاضای مالک اشتر را پذیرفت، نشست و رو بیهودی کرد و فرمود: ای برادر یهود خدای عز و جل در حیات پیغمبر، مرا در هفت مقام امتحان کرد (بدون خودستائی میگویم) و دریافت از نعمت خدا فرمانبردارم. گفت در چه و در چهها ای امیر المؤمنین

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۵

[خدای عز و جل در حیات پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

اما نخستین بار

چون خدا بیپیغمبر، وحی فرستاد و جامه رسالت را بر تن او پوشید و من که در سن جوانترین مردان خاندان خودم بودم در خانه آن حضرت بودم و خدمت او را میکردم و فرمایشهای او را انجام میدادم بکوچک و بزرگ خاندان عبدالمطلب پیشنهاد کرد که خدا را یگانه دانند و او را فرستاده خدا شناسند همه از این موضوع رو گرداندند و بروی او ایستادند، با او ترک معاشرت کردند، او را پشت سر انداختند، از او کناره کردند و دوری جستند؛ مردمان دیگر هم که بیشتر از او دور شدند و با او مخالفت کردند و آنچه را بر آنها پیشنهاد کرده بود چون تاب نمی‌آوردند و عقلشان نمیرسید بزرگ شمردند، من تنها شتابانه و مطیعانه و از روی عقیده فرمایش او را پذیرفتم و شک و تردیدی در دل راه ندادم سه سال با پیغمبر در این عقیده ماندیم و در روی زمین جز من و خدیجه دختر خویلد کسی نبود که نماز بخواند و برسول خدا عقیده داشته باشد.

رو بیاران خود کرد. آیا چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین

اما مقام دوم

ای برادر یهود قریش همیشه برای کشتن و از میان بردن پیغمبر رأی میزدند و چاره‌جوئی میکردند آخر تصمیم آنها این بود که در شوری خانه خود با حضور ابلیس ملعون (که بنمایش مردی یک چشم از- ثقیف شرکت کرده بود) گرد آمدند همه با اتفاق رأی دادند که هر تیره‌ای از قریش مرد پهلوانی را نماینده کنند سپس هر کدام از آنها شمشیری بردارد و در هنگامی که پیغمبر در بستر خوابست بر سر او بریزند و همه دسته جمعی بیک ضربت شمشیر بر او حمله کنند و او را بکشند، و چون کشته

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۶

شد ناچار هر قبیله‌ای از قریش بحمايت نماینده خود قیام میکند و او را نگهداری مینماید و تسلیم دار قصاص نمیکند و خونش هدر می‌شود. جبرئیل نزد پیغمبر فرود شد و او را از توطئه قریش آگاه کرد و شب اجتماع آنها و ساعتی که بر سر بستر او میریزند خاطر نشان نمود و باو دستور داد که در فلان وقت بیرون رود و در غار پنهان شود رسول خدا مرا پیش خواند و این خبر را بمن گزارش کرد و فرمان داد که در بستر او بخوابم و جانم را قربان او کنم من شتابانه پذیرفتم و شادمان بودم که بجای او کشته شوم، پیغمبر براه خود رفت و من در بسترش خوابیدم و پهلوانان قریش با عقیده باینکه پیغمبر را خواهند کشت رسیدند و چون در خانه‌ای که بودم با آنها روبرو شدم شمشیر بروی آنها کشیدم و از خود بطوری که خدا و مردم میدانند دفاع کردم، سپس رو بیارانش کرد و فرمود چنین نیست؟

همه یک زبان - چرا یا امیر المؤمنین

مقام سوم

ای برادر یهود دو پسر ربیع و پسر عتبه از پهلوانان قریش بودند در روز جنگ بدر میان میدان آمدند و مبارز طلبیدند و هیچ کس از قریش پاسخ آنها را نداد رسول خدا مرا و دو رفیقم را (حمزه و عبیده) برابر آنها فرستاد من از همه رفیقانم کوچکتر و در جنگ کم تجربه‌تر بودم، خدا بدست من ولید و شبیه را کشت علاوه از پهلوانان بزرگوار دیگر قریش که آن روز کشتم و بعلاوه از آنچه اسیر گرفتم من از همه همراهان خود بیشتر کشته و اسیر داشتم عموزاده‌ام (عبیده بن حرث) در این روز شهید شد سپس رو باصحاب خود کرد فرمود.

این طور نیست؟

همه یک زبان - چرا یا امیر المؤمنین فرمود:

مقام چهارم -

ای برادر یهود اهل مکه تا آخرین فرد بر ما هجوم کردند و هر آنچه از ایلهای عرب و قریش را در تحت نفوذ داشتند بر ما شورانیدند تا خون کشتگان مشرک بدر را بازستانند جبرئیل بر پیغمبر (ص) فرود آمد و آگاهش کرد پیغمبر بیرون شد و دره احد را لشکرگاه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۷

خود ساخت مشرکین پیش آمدند و یکباره بر ما یورش کردند بسیاری از مسلمانان شهید شدند و باقی گریختند من با رسول خدا برجا ماندم و مهاجر و انصار بخانه‌های خود در مدینه برگشتند و همه و میگفتند پیغمبر و یارانش همه کشته شدند، سپس خدا جلو مشرکین را گرفت من پیش رسول خدا هفتاد و چند زخم بر داشتم که جای چند تا از آنها نمایان است پس ردای خود را پس زد و دست بر زخمهای خود کشید فرمود من در این روز کاری کردم که مزدش با خداست. سپس رو باصحاب کرد این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم -

همه قریش و عرب گردهم آمدند و عهد و پیمان بستند که از نبرد ما بر نگردند تا رسول خدا را با همه افراد مسلمانان خاندان عبد المطلب بکشند سپس با شور و ساز و برگ خود آمدند تا در مدینه بار انداختند و پیش خود امیدوار بودند که پیروزی قطعی با آنها است، جبرئیل فرود آمد و آن حضرت را آگاه کرد حضرت گرد خود و مهاجرین و انصار خندق زد قریش پیش راندند و بر گرد خندق اقامت کردند و ما را محاصره نمودند خود را نیرومند و ما را سست دیدند و باد و بروت کردند رسول خدا آنها را بدین خدا میخواند و بخویشی و رحم سوگند میداد سرباز میزدند و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۸

دعوت پیغمبر (ص) بیشتر آنها را سرکش و جری میکرد، پهلوان قریش و عرب در آن روز عمرو بن عبد ودّ بود که چون شتر مست اشتمل میکرد و هل من مبارز میگفت و رجز میخواند یک بار نیزه خود را بجنبش میآورد و بار دیگر شمشیر خود را کسی جلوش نمیرفت و طمع بوی نداشت کسی بر سر غیرت نیامد و از روی بصیرت اظهار وجود نکرد، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و بدست خود عمامه بسرم بست و همین شمشیر را بمن داد (دست بقبضه ذو الفقار خود زد) من برای نبرد او بیرون شدم زنان مدینه بر من گریان بودند و از نبرد با عمرو بر من هراس داشتند، خدا او را بدست من کشت عرب جز او را پهلوان نمی‌شناخت این ضربت را بر سر من نواخت (با دست خود بفرق سر اشاره کرد) خدا بهمین ضربت من قریش و عرب را گریزان نمود رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین - فرمود:

مقام ششم -

ای برادر یهود، در رکاب رسول خدا بشهرستان رفقایت خیبر بر مردان یهود

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۹

و پهلوانان قریش و دیگران تاختیم لشکرهای سواره نظام و پیاده با ساز و برگ کامل چون کوه جلو ما در آمدند دژهای محکم داشتند و در نیرو و افراد بر ما برتری داشتند هر کدام از آنها میزدند و مبارز میخواستند و در نبرد بر یک دیگر پیشدستی میکردند هیچ کدام از همراهان من بنبرد آنها نرفت جز آنکه کشته شد، کم کم فریاد نبرد بلند شد و چشمها چون کاسه خون گردید و هر کس بفکر خویش افتاد همراهان بیکدیگر نگریستند و هر کدام میگفتند ای ابو الحسن برخیز، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و جلو دژ آنها فرستاد هر کس از آنها بیرون شد او را کشتم هر پهلوانی عرض اندام کرد خردش کردم و چون شیر بر آنها یورش بردم تا در دژ خود متحصن شدند در قلعه آنها را بدست خود کردم و تنها وارد قلعه شدم جز خدا کسی یار من نبود هر مردی از آنها پدید میشد میکشتم و هر زنی را میدیدم اسیر میکردم تا قلعه را فتح کردم، رو باصحابش:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

چون رسول خدا متوجه فتح مکه شد خواست جای عذری برای آنها نماند آنها را در پایان مانند روز نخست بخدا دعوت کرد، آنها را تهدید کرد و از عذاب خدا ترسانید وعده گذشت به آنها داد و آنها را بامرزش خدا امیدوار کرد و در آخر نامه سوره مبارکه براءت را برای آنها رونوشت کرد تا بر آنها خوانده شود، سپس بهمه اصحابش پیشنهاد کرد که نامه را ببرند همه عقب کشیدند تا یکنفر آنها را پیش خواند و نامه را با او فرستاد فوراً جبرئیل آمد و گفت ای محمد «ص» این نامه را یا خودت با یک تن از خاندانت برساند رسول خدا مرا خبرگزار کرد و نامه خود را با من فرستاد تا باهل مکه برسانم، من آمدم مکه، مردم مکه را شما خوب میشناسید کسی از آنها نبود جز آن که اگر میتوانست هر تیکه گوشت مرا سر یک کوه بگذارد جان و مال و خاندانش را در راه آن میداد، من نامه پیغمبر را به آنها رساندم و برای آنها خواندم همه با تهدید و وعید بمن جواب دادند و زن و مرد بمن بدبین شدند و اظهار دشمنی و کینه‌توزی کردند، من چنانچه میدانید پایداری کردم رو باصحاب:

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۰

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود این مقامهائی است که پروردگار من با پیغمبرش مرا در آنها امتحان کرد و مرا در همه جا با منتی که بر من دارد فرمان بردار دید هیچ کس در این مقام مانند من نبود اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد ولی خدا خودستائی را غدقن کرده.

راست فرمودید خدای عز و جل شما را بخویشی با پیغمبر برتری داده و به برادری آن حضرت سعادت مند کرده و نسبت شما را باو چون هرون بموسی اعتبار کرده و در این مقامات هراسناک که شرکت کردی گوی فضیلت را بیش از آنچه یادآور شدی ربودی هیچ کس از مسلمانان همانندت نیست هر کس تو را با پیغمبر دیده و پس از مرگ او نگریسته همین عقیده را دارد اکنون بفرما بدانیم پس از پیغمبر خدا چگونه شما را امتحان کرد و در آن صبر و تحمل فرمودید ما کم و بیش آنها را میدانیم و میتوانیم گزارش کرد ولی میخواهیم از زبان مبارک خودتان بشنویم چنانچه مقامات امتحان دوران زندگی پیغمبر را از شما شنیدیم.

[خدای عز و جل پس از مرگ پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

ای برادر یهود خداوند عز و جل پس از مرگ پیغمبر مرا در هفت مقام دیگر امتحان کرد و بدون خودستائی میگویم مرا از نعمت و منت خودش بردبار و شایسته دید.

مقام یکم

در این جهان میان عموم مسلمانان با کسی جز پیغمبر انس نداشتیم و کسی را مورد اعتماد خود نشمردم و بکسی نزدیک نشدم و کسی را همراز خود نگرفتم و با کسی بست و بندی نداشتیم پناهگاه من پیغمبر بود از کودکی مرا پرورید و در بزرگی مأوی داد و از یتیمی در آورد و پریشانی مرا رفع کرد و از طلب روزی بی نیاز نمود و از کسب باز داشت و خود و فرزندان مرا کفایت کرد اینها کمکهای دنیوی او بود نسبت بمن ولی استفاده های معنوی و دین و دانش که من بخصوص از آن حضرت استفاده کردم و بمقامات بلندی در درگاه خدا رسیدم بیش از اینها است چون پیغمبر در گذشت باندازه ای غم بر سر من ریخت که گمان ندارم کوهها میتوانند بکشند، تمام افراد خاندان من بیتابی میکردند

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۱

اختیار از دست آنها رفته بود خود را از دست داده بودند، توانائی بار سنگین این سوگواری را نداشتند زیرا گریبان صبرشان را دریده و عقل را از کف آنها رفته بود نه چیزی میفهمیدند و نه دستوری میدادند نه میتوانستند بگویند و نه بشنوند مردم دیگر گرفتار و تحت تأثیر این وضع اسفناک بودند جمعی بتسلیت ما پرداخته و دلداری میدادند و جمعی با ما هم ناله شده بیتابی میکردند تنها من بودم که عنان صبر از کف ندادم خود داری کردم و بدستور پیغمبر برداشتن نعش آن حضرت و غسل دادن و حنوط کردن و کفن نمودن و نماز بر او پرداختم و او را بخاک سپردم و بجمع قرآن و تنظیم دستورات خدا نسبت بخلق او وقت صرف کردم اشک فراوان و ناله های جانسوز و سوزش دل و بزرگی مصیبت مرا از انجام این وظیفه باز نداشت تا

حق واجب خدای عز و جل و پیغمبرش را ادا کردم و آنچه بمن فرمان داده بودند بپایان رسانیدم و با بردباری و خیراندیشی آن را متحمل شدم. رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهودی.

مقام دوم

رسول خدا در زندگانی خود مرا زمامدار و فرمانگزار همه امت خویش کرد و از همه کسانی که در حضورش بودند برای من بیعت گرفت تا سخن مرا بشنوند و فرمان مرا بپذیرند و بحاضران سفارش داد این موضوع را بغائبین برسانند من بودم که تا حضور رسول خدا بودم فرمانش را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۲

بهمه میرسانیدم و چون سفر میکردم فرمانده افرادی بودم که با من بودند، در زندگی پیغمبر و پس از مرگش هیچ کس را در هیچ کاری شایسته برابری با خود نمیدانستم، چون رسول خدا بمرضی که در آن وفات کرد دچار شد فرمان داد که لشکری بفرماندهی اسامه بن زید از مدینه بیرون روند هر کس از قریش و اوس و خزرج و دیگران که احتمال میداد بیعت مرا بشکنند و با من مخالفت کند و هر کس بخاطر اینکه پدر یا پسر یا برادر یا خویشش را کشته بودم و با من دشمن بود زیر پرچم اسامه جمع آوری کرد و تمام مهاجر و انصار و مسلمانان ضعیف العقیده و منافقین را بآنها پیوست تا که فقط یک دسته مردمان پاکدل و با ایمان در حضورش باشند و هیچ کدام سخن نفرت آمیزی بروی من نگویند و مرا از خلافت و زمامداری رعیت پس از پیغمبر باز ندارند، آخر کلام پیغمبر که برای اداره امر امتش فرمود این بود که لشکر اسامه را گسیل دارید هیچ کس از افراد زیر فرماندهی او از او تخلف نرزد، سفارش و دستور اکید در این موضوع صادر فرمود با این همه چون پیغمبر (ص) از دنیا رفت بوضع غیر منتظری دانستم همان مردانی را که پیغمبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاده بود پادگان خود را رها کردند و مخالفت دستور رسول خدا را نمودند و آن همه سفارشی که در باره ملازمت پرچم اسامه نموده بود زیر پا گذاردند و او را تنها رها کرده و دوان دوان بمدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیغمبر بسته بودند نقض کنند و عهد خدا و رسول را بشکنند و با داد و فریاد برای خود پیشوائی معین کنند بدون آنکه هیچ کس از افراد خاندان عبدالمطلب را در این موضوع شرکت دهند و از او نظری بخواهند، منظور اساسی این بود که بیعت مرا رد کنند آنان در این کار بودند و من در کار بر داشتن جنازه رسول خدا بودم و نمیتوانستم بکار دیگری بپردازم زیرا برداشتن جنازه آن حضرت بر هر کاری مقدم بود و سر آمد همه کارها بشمار میرفت ای برادر یهود این کناره‌گیری مردم در این موقع

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۳

باریک از همه چیز بیشتر دل مرا سوخت با آنکه در سوگواری بزرگ و مصیبت ناگوار پیغمبر گرفتار بودم و کسی را از دست داده بودم که جز بخداوند پس از او اعتماد نداشتم. در این گرفتاری هم که بدون فاصله دنبال گرفتاری پیش رسید صبر کردم. رو باصحابش:

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام سوم

، آن کس که بجای پیغمبر نشست مردی بود تا اندازه‌ای نرم و منصف هر روز پیش من می‌آمد و عذر میخواست و از اینکه بیعت مرا شکسته و حق مرا برده بود اظهار شرمندگی میکرد و رعایت احترام مرا مینمود و حلالیت میطلبید، روی این زمینه من با خود میگفتم پس از او حقی که خداوند بمن داده بآسانی و گوارا بمن بر میگردد و نباید در جامعه اسلام نو که هنوز بوی جاهلیت دارد و در خطر ارتداد است برای دریافت حقم جنگی بر پا کنم و جبهه مخالفی تشکیل دهم تا یکی با من همراه شود و دیگری مخالفت کند و مبارزه از گفتار بگردار کشد، جمعی از خواص پیغمبر را که بخوبی میشناختم در راه خدا و رسول و قرآن و دین او اخلاصمند و خیر اندیش بودند نزد من رفت و آمد میکردند و در آشکار و نهان مرا بگرفتن حق خویش دعوت مینمودند و در یاری من جان میدادند تا حق بیعت مرا ادا کرده باشند من میگفتم کمی آرام و شکیباً باشید شاید خدا بآسانی و بی کشمکش و خونریزی حق مرا بمن برگرداند، پس از وفات پیغمبر بسیاری از مردم در دین بشک افتادند و اشخاص نالایق در خلافت طمع کردند، هر قبیله فریاد میکرد باید پیشوا و

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۴

خلیفه از ما انتخاب شود مقصود مشترک همه این بود که کار بدست دیگری جز من باشد، چون وفات زمامدار اول نزدیک شد و عمرش سپری گردید پس از خود کار را برقیقش سپرد، این هم گرفتاری دیگری شد که چون وضع گذشته بر سر من چرخید و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من قرار داده بود از دستم گرفت، باز جمعی از اصحاب پیغمبر که بعضی اکنون مرده و بعضی زنده‌اند دور مرا گرفتند و سخنان خود را در باره خلافت باز گو کردند، در این بار هم من آن‌ها را بصبر و خوشبینی و ثبات و آرامی دعوت کردم برای آنکه جامعه اسلام محفوظ بماند و جامعه‌ای که پیغمبر بهزار خون دل تشکیل داده از هم نپاشد، این جامعه را پیغمبر با سیاست عمیقی فراهم نمود، گاهی بنرمی گاهی به سخت‌گیری یک بار با بخشش یک بار بزور شمشیر پیغمبر، بی‌اندازه مردم را استمالت میکرد، همین قدر یکقدم به اسلام نزدیک میشدند و هنوز پا بفرار بودند آن‌ها را سیر میکرد و شاداب مینمود و جامه و فرش و پتو میداد با اینکه ما خاندان نبوت در خانه‌های بی‌سقف و در زندگی میکردیم، دیوار خانه‌هایمان شاخه‌های خرما و درخت بود نه فرشی داشتیم نه پتوئی چند تن با یک جامه سر میکردیم و بنوبت در آن نماز میخواندیم شبانه روزها گرسنه میماندیم پیغمبر همان حق خمسی را هم که خدا برای ما قرار داده بود

بدیگران میداد و ثروتمندان و دنیا طلبان عرب را با آن استمالت میکرد جامعه دینی که با این خون دل فراهم شد همانا من بایست نگهداری کنم و آن را بپرتگاه تفرقه و اختلاف نکشانم، اگر قیام میکردم و مردم را بیاری خود دعوت مینمودم از دو حال بیرون نبودند یا پیروی میکردند و بنفع من با مخالفین من میجنگیدند و کشته میشدند یا کناره میگرفتند و از راه تقصیر در طاعت من و ترک نصرت من کافر میشدند زیرا شخص مقصر میدانست که موقعیت او نسبت بمن چون موقعیت قوم موسی هست نسبت بمخالفت با هارون و نافرمانی او و میدانستند آنچه بسر قوم موسی آمد از مخالفت با برادرش هارون بسر اینها خواهد آمد در مخالفت با من دیدم اسف خوردن و آه سرد کشیدن و بردباری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۵

پیشه کردن تا موقعی که خداوند گشایش دهد و آنچه خواهد حکم فرماید مزد مرا بیشتر میکند و بجامعه اسلامی آسانتر تمام می‌شود، همان جامعه که برای تو وصف کردم، قضای خدا حتم است. اگر من این ملاحظات را نکرده بودم و حق خود را خواسته بودم کار شایسته‌ای بود زیرا همه اصحاب رسول خدا چه آنها که در گذشته‌اند و چه اینها که پیش تو حاضرند میدانند که نیروی من از دیگران بیشتر و طایفه من عزیزتر و پیروان من منیع‌تر و فرمان پذیرتر بودند و دلیل آنها برای طرفداری از من روشنتر و سوابق و آثار دینی آنان بیشتر بود، زیرا من خود دارای سوابق حسنه و قرابت و وراثت رسول خدا بودم بعلاوه من بموجب وصیت صریح و بیعتی که بگردن متصدیان خلافت داشتم مستحق خلافت بودم در حالی که پیغمبر از دنیا رفت پیشوائی امت بست او و در خاندان او بود نه بدست آنان که متصدی شدند و نه در خاندان آنها، خاندان پیغمبر که خدا آنها را پاکیزه شناخته است پس از آن حضرت بخلافت او از دیگران اولی بودند و همه خصال خلافت در آنها ثابت بود سپس رو باصحاب خود کرد چنین نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین فرمود ای برادر یهود،

مقام چهارم-

کسی که پس از ابو بکر زمامدار شد در ورود و خروج همه کارهای خود با من مشورت میکرد و آنها را طبق رأی من صادر مینمود در کارهای مشکل نظر از من میخواست و بنظر من عمل میکرد. من و اصحابم دیگری را سراغ نداریم که هم شور او باشد کسی جز من پس از او طمعی در خلافت نداشت چون او را ترور کردند و بدون سابقه بیماری و اخذ تصمیم در بستر مرگ افتاد یقین داشتم که حق خود را بی چون و چرا و بخوشی و عافیت بچنگ آوردم و چنانچه میخواستم خداوند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۶

آینده خوش و امید بخشی پیش می‌آورد آخر کارش این شد که برای خلافت شش کس را بنام کاندید کرد و مرا ششمی آنان نام برد و با آنها هم برابر ندانست مقام وراثت و خویشی که با رسول خدا داشتم بیاد نیاورد و حسب و دامادی مرا بدست فراموشی سپرد هیچ کس از این شش سوابق درخشان و حسن خدمت مرا نسبت بدین اسلام نداشتند، خلافت را میان شش

کس در شور گذاشت تا باکثرت یکی را از میان خود معین کنیم پسرش را بر ما گماشت و دستور داد که اگر یکی از میان خود بخلاف بر نداشتیم و امر او را اجراء نکرديم گردن همه ماها را بزند، ای برادر يهود همین گرفتاری در کام تلخی و ناگواری مرا بس است، این جمع در چند روزی که مهلت داشتند بتلاش افتادند هر کدام بنفع خود کار میکردند و سخنرانی مینمودند من خاموش ماندم تا از من نظر خواستند در پاسخ آنها گذشته خود و آنها را گزارش دادم و از سابقه خدمت خود و آنها گفتگو کردم و مطالبی را که بر خود آنها هم پوشیده نبود باز گفتم و استحقاق خود و بی‌لیاقتی آنها را برایشان ثابت نمودم، وصیت رسول خدا و بیعتی که بگردنشان بود بیاد آنها آوردم ولی حب ریاست و کارگزاری و امر و نهی و پشت گرمی بدنیا و اقتداء بخلیفه‌های گذشته آنها را واداشت حقی را که خدا بآنها نداده بخواهند چون با یکی از آنان تنها میشدم روز باز پرس را فرا یادش می‌آوردم و انجام بد کاری که بناحق میخواهد و مقامی که بنا روا میجوید میترساندم با من اظهار موافقت میکرد بشرط آن که پس از خود خلافت را با او واگذارم و چون من جز بر طبق قرآن و دستور پیغمبر نمی‌توانستم عمل کنم میدانستند غیر از آنچه خدا بآنها داده من بآنها نخواهم داد و آنچه را خدا از آنها دریغ کرده از آنها دریغ خواهم کرد در این میان یکی از دیکتاتور مآبان شوری تندی کرد و کار را از دست من گرفت و بطمع استفاده‌های نامشروع از مرکز خلافت آن را بعثمان داد با آن که عثمان یک مرد اشرافی و امتیاز پرست بود و خود را با همان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۷

حاضرین شوری هم برابر و همسر نمیشمرد تا چه رسد بطبقات پائین‌تر، هرگز توجهی باساس فضیلت آنها و دیگران که دیانت و تقوی است نداشت فضائل معنوی‌ای که بواسطه آنها خداوند پیغمبر و خاندانش را محترم داشته بود بچیزی نمیشمرد، گمان نبرم همان روز بشب رسیده بود مگر آنکه خود همان اصحاب شوری از انتخابش پشیمان شدند و عقب کشیدند و بجان هم افتادند و همدیگر را سرزنش کردند طولی نکشید که همان طرفداران دیکتاتور پرور او وی را تکفیر کردند و از او کناره گرفتند.

عثمان بدوندگی افتاد و نزد طرفداران خود و سایر اصحاب رفت و درخواست استعفاء کرد و از مفاسدی که ایجاد کرده بود اظهار پشیمانی نمود و توبه کار شد، ای برادر يهود این گرفتاری از گرفتاریهای پیش سخت‌تر و بنیان‌کن‌تر شد ای کاش نشده بود باندازه‌ای من از این موضوع در فشار افتادم که بوصف نمیگنجد و اندازه ندارد، ولی جز صبر و تحمل چاره‌ای نبود.

همان روز بیعت عثمان خود اصحاب شوری بمن مراجعه کردند و از مخالفت با من عذر خواستند و درخواست کردند که عثمان خلع شود و با من قیام کنند بر ضد عثمان تا حق خود را بگیرم هر یک دست بیعت بمن دادند که بکوشند تا جان بدهند یا حق مرا بگیرند هر جا که بمن مراجعه میکردند بوضعی آنها را امتحان میکردم یک بار میگفتم بروید سرهای خود را بتراشید تا انقلاب کنیم، یک بار میگفتم جلسه سری تشکیل بدهیم، یک بار میگفتم همه در فلان محل اجتماع کنید باین موضوع سر آنها را گرم میکردم و اسرار آنها را فاش مینمودم.

ای برادر يهود بخدا همان ملاحظات و خیر اندیشی‌های پیش از اقدام من مانع شد و دیدم گوشه‌گیری و صبر راهی است روشنتر و دل آرامتر و حفظ طرفداران و هم عقیده‌های خودم برای اظهار حق بهتر است از اینکه انقلابی بر پا کنم و آنها را فنا

کنم، با آنکه همه در جانبازی حاضر و خودم هم حاضرین از اصحاب پیغمبر و غائبین آنها میدانند که مرگ در کامم چون آب سرد در روز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۸

بسیار گرم بکام تشنه جگر سوخته شیرین و گواراست، من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و عموزاده‌ام عبیده با خدا و رسولش عهدی بستیم که بدان وفادار باشیم. رفیقان من پیشدستی کردند و در راه او جان دادند و من بخواست خدا عقب ماندم، در باره ما خدا این آیه را فرستاد (سوره احزاب آیه ۲۳) مردانی که بعهده خویش با خدای خود وفا کردند برخی از آنها درگذشتند و برخی در انتظارند و هرگز عوض نشده‌اند. آن منم که در انتظارم، ای برادر یهود از عهد خود بر نگشته‌ام، علت آن که در برابر عثمان آرام ماندم و دست نگهداشتم این بود که اخلاق پست و بی‌لیاقتی که در او آزموده بودم او را بسزای خود میرساند و مردم را از دور و نزدیک بکشتن و خلع او میکشاند؛ من خود در کناره‌گیری بسر بردم و صبر کردم تا همین طور شد یک کلمه آری و نه در آن نگفتم، سپس ملت بدر خانه من آمدند، خدا میداند دیگر از خلافت بدم می‌آمد چون میدانستم اینها که باصرار می‌خواهند مرا خلیفه کنند بجمع مال دنیا و خوشگذرانی عادت کرده‌اند با اینکه میدانستند من مطامع آنها را نمیدهم و بآنها سخت‌گیری خواهم کرد ولی عادت بشتاب کرده بودند و نمی‌توانستند آسوده باشند، با اصرار و شتاب مرا انتخاب کردند ولی چون دیدند پیش من خبری نیست شروع بمخالفت و انتقاد کردند؛ رو باصحاب خود:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم

کسانی که با من بیعت کردند چون دیدند مقاصد شخصی آنها بدست من انجام نمیشود بدستگیری آن زن (عایشه) بر من شوریدند و با اینکه من از طرف پیغمبر بر آن زن ولی و وصی بودم او را بر شتر سوار کردند و بر بنه‌های خود بستند و در بیابانهای مخوف و دشت‌های وسیع گردانیدند،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۹

سگهای حوئب (نام آبی است در راه مکه به بصره) باو زوزه کشیدند و نزد آنها در هر ساعت و هر موقع اظهار پشیمانی کرد (چون پیغمبر باو خبر داده بود که یکی از زنان من بناحق بر وصی من شورش میکند و سگان حوئب باو زوزه میکشند، ای حمیرا مبادا تو باشی) با این حال بفرمان جمعی که علاوه از بیعت زمان پیغمبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند

بمخالفت خود ادامه داد تا بر مردم شهرستانی (بصره) وارد شد که دستشان کوتاه و ریششان بلند و عقلشان کم و رأیشان فاسد بود.

این مردم همسایه، بیابان گردان و میزبان طوفان دریا بودند (کنایه از سبک عقلی است) این یک زن زمام این مردم بی‌خرد را بدست گرفت تا ندانسته شمشیر آختند و نفهمیده تیر انداختند من در کار آنها میان دو مشکل واقع شدم اگر دست باز میگرفتم از شورش و فساد بر نمیگشتند و بحکم عقل متوجه نمی شدند و اگر برابر آنها ایستادگی میکردم کار بجنگ خونینی که هرگز نمی‌خواستم میکشید با زبان عذر و تهدید حجت را بر آنها تمام کردم بآن زن پیشنهاد کردم که بخانه خود برگردد و بجمعی که او را آورده بودند پیشنهاد کردم به بیعتی که با من کردند وفا کنند و عهد خدا را نشکنند.

من هر چه میتوانستم از جانب خود بنفع آنها متعهد شدم با برخی از آنها (مقصود زبیر است) مناظره کردم حق را یادآور شد و برگشت با مردم هم بهمین روش وارد گفتگو شدم ولی بر نادانی و سرکشی و گمراهی آنها افزوده شد چون خواستار جنگ بودند از همان در بر آنها وارد شدم جنگ بر آنها چرخید، شکست خوردند و حسرت بردند تلفات سنگینی بر آنها وارد شد و کشته بسیاری در میدان جنگ بجا گزاردند، من از روی ناچاری و بنفع مخالفین وارد جنگ شدم زیرا اگر بیش از این بآن‌ها فرصت میدادم کارهائی میکردند که این عفو و اغمازی که پس از پایان جنگ در برابر آنها کردم نمیتوانستم بکنم اگر جلو آن‌ها را نمیگرفتم بر خود و ملت خیانت کرده بودم زیرا در جرمهائی که تصمیم گرفته بودند شریک میشدم اینها در سر داشتند که:

۱- تا هر چه بتوانند شورش خود را در اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند و آتش فساد را تا هر جا دامن زنند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۰

۲- بکشتار و خونریزی رعایا پردازند.

۳- حکومت اسلامی و قانون عدالت را بنظریه زنان کم عقل و کم حظ تسلیم کنند و از ملت روم و پادشاهان یمن و ملتهای از میان رفته قدیم در این خصوص پیروی کنند؛ اگر سستی میکردم در پایان ناگزیر از جنگ بودم و ننگ اهمال در کار زنی و لشکرش و جنایاتی را هم که مرتکب میشدند داشتم باز هم من بی‌مقدمه و از روی شتاب وارد جنگ نشدم قبلاً اتمام حجت کردم و تا میشد جنگ را عقب انداختم، آرامی نشان دادم، بآن‌ها مراجعاتی کردم، واسطه‌ها فرستادم، هر چه بنفع خود خواستند برای آن‌ها متعهد شدم هر چه را هم درخواست نکردند و بنفع آن‌ها بود بآن‌ها پیشنهاد کردم از همه اینها سرباز زدند و مرا بیچاره کردند تا دست بجنگ زدم و چنانچه خدا میخواست کار من و آنها را بیپایان رسانید و با مقدماتی که ذکر شد حجت من بر آن‌ها وارد بود و در برابر من محکوم بودند رو باصحاب خود، چنین نیست، همه یک زبان - چرا یا امیر المؤمنین.

علی فرمود ای برادر یهود.

انتخاب حکمین و نبرد با زاده هند جگر خوار طلیق بن طلیق بود، این مرد از روزی که خدا محمد (ص) را مبعوث کرد با خدا و رسول و مؤمنان ستیزه کرد تا شهر مکه بزور شمشیر مسلمانان فتح شد.

در همان روز و سه موقع دیگر از خودش و پدرش ابی سفیان برای من بیعت دریافت شد دیروز گذشته اول کسی که بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام داد پدرش بود هم او بود که مرا بدریافت حق خود از خلفاء گذشته ترغیب میکرد و هر وقت نزد من می آمد بیعت خود را تازه میکرد از همه عجب تر اینست که چون معاویه دید خداوند حق مرا بمن برگردانید و در جای خود بر قرار کرد و از اینکه خلیفه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۱

چهارم شود و در امانت ما حکومت کند طمعش برید بعمر و عاص متوجه شد و او را استمالت کرده تا دعوت او را پذیرفت و چون کشور مصر را تیول او قرار داد طرفدار او شد در صورتی که بر او حرامست پیش از قسمت کردن خراج مصر یکدرهم از آن را تصرف کند بر معاویه هم حرام بود بیش از سهمش درهمی باو بدهد سپس کشور اسلامی را بباد ستم و زیر لگد طغیان گرفت هر کس با او بیعت کرد او را پسندید و هر کس مخالفتش کرد از خود راند با عهد شکسته بمن متوجه شد و بچپاول شهرستانهای اسلام پرداخت خاور و باختر و جنوب و شمال را بباد غارت گرفت خبرهایش بمن میرسید و گزارش آن را دریافت میکردم تا مغیره بن شعبه یک چشم ثقفی بمن نظر داد که معاویه را والی بلادی که در دست دارد بکنم و با او بسازم رأی او از نظر دنیا داری خوب بود اگر میتوانستم پیش خدا عذری بیاورم و از مظالم او جوابی بدهم در این موضوع خودم فکر کردم و با کسانی که مورد اعتماد و برای خدا و رسول و من و مؤمنان خیر اندیش بودند شور کردم نظر آنها هم در باره زاده جگر خوار چون خودم بود خدا مرا نبیند که گمراه کنندگان را بازوی خود قرار دهم جریر بجلی را یک بار و ابو موسی اشعری را بار دیگر نزد او فرستادم هر دو بدنیا اعتماد کردند و هواپرستی نمودند و او را از خود راضی کردند و بمن خیانت ورزیدند دیدم هر روز بیش از پیش دستورات خدا را زیر پا میگذارد و گمراه تر می شود با نخبه اصحاب بدریین پیغمبر که مورد پسند خدا و در بیعت رضوان شرکت کرده بودند و با سائر مسلمانان خوب و شایسته شور کردم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۲

همه باتفاق تصویب کردند که با او وارد جنگ شویم و دستش را از تصرف در امور مسلمانان کوتاه کنیم. من با یاران خود برای جلوگیری او حرکت کردیم و از هر منزل باو نامه‌ها نوشتم نماینده‌ها فرستادم او را دعوت کردم که از راه باطل برگردد و با من و مسلمانان هم داستان شود، در جواب نامه‌های تحکم آمیز نوشت و آرزوهای بیجا کرد و شروطی پیشنهاد کرد که مورد رضای خدا و رسول و مسلمانان نبود.

در یکی از نامه‌های خود شرط کرده بود جمعی از اصحاب نیک پیغمبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود بوی تسلیم کنم تا آنها را بخونخواهی عثمان بکشد و بدار زند.

کجا میتوان چون عمار یافت؟ بخدا هر وقت پنج تن گرد پیغمبر بودیم او ششمی بود و هر وقت چهار تن بودیم او پنجمی بود، خون عثمان را میخواست با اینکه خودش و هم‌قطارانش و خاندانش که شاخه‌های شجره ملعونه بودند مردم را به عثمان شورانیدند و او را بکشتن دادند در نتیجه چون شروط ناروای او را نپذیرفتم بمن هجوم کرد و به سرکشی افتخار نمود، جمعی از قبائل حمیر که نه عقل داشتند نه بصیرت در دین دور خود جمع کرد و آنها را باشتباه انداخت تا از او پیروی کردند، با مال دنیا آنها را فریفت و بطرف خود کشید ما برای جلوگیری از او بجبهه پیش رفتیم و خدا را حکم نمودیم و پس از رفع عذر و اتمام حجت با او جنگیدیم خداوند مانند همیشه ما را بر دشمنان خود و او

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۳

پیروز کرد. پرچم رسول خدا (ص) که همیشه خداوند با آن حزب شیطان را کشته بود بدست ما بود ولی معاویه پرچمهای پدر خود را که با رسول خدا زیرا آنها جنگیده بود در دست داشت؛ بدم مرگ رسید و از مرگ جز گریز راه نجاتی نداشت اسب خود را سوار شد پرچم خود را سرنگون دید و بکار خود درماند از رأی عمر و عاص کمک خواست، عمر و عاص باو دستور داد که قرآن‌ها را بیرون آورد و در سر نی کند و بحکمیت آن دعوت نماید و گفت پسر ابو طالب و پیروانش دیندار و باقیمانده خاندان نبوتند، آنها در آغاز کار تو را بحکم قرآن دعوت کردند و در پایان کار هم حکمیت قرآن را از تو پذیرا هستند.

معاویه این رأی عمر و عاص را بکار بست و بناچار از او پذیرفت زیرا جز آن راه گریزی از کشته شدن و عقب‌نشینی نداشت، قرآن‌ها را بلند کرد و بگمان خود به مقررات آن دعوت کرد من نیکان و مخلصان اصحاب خود را از دست داده بودم و دل باقیمانده‌گان آنها بحکم قرآن و ترک جنگ مایل شد و بگمان اینکه پسر هند جگر خوار بمقررات قرآن پابند است و بدان وفا خواهد کرد بدعوت او گوش دادند و همه پیشنهاد او را پذیرفته من بآنها اعلام کردم که این نقشه فریب و دسیسه‌ای است که معاویه به همکاری عمرو عاص کشیده و بدان وفا نخواهند کرد گفته مرا باور نداشتند و فرمان مرا نبردند و اصرار داشتند پیشنهاد او را بپذیرند مرا خوش آید یا نیاید من بخواهم یا نخواهم کار بجائی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۴

رسید که برخی از آنها میگفتند اگر علی این پیشنهاد را نپذیرد او را چون زاده عفان بکشید یا خود و خاندانش را بمعاویه تسلیم کنید. خدا میداند من هر چه میشد تلاش کردم و هر چه میتوانستم کوشیدم که برای من کار کنند و نکردند بآنها گفتم باندازه دوشیدن یک شتر یا دویدن یک اسب بمن مهلت دهند تا کار را تمام کنم اجابت نکردند جز همین بزرگوار (با دست خود اشاره بمالک اشتر کرد) و پیروانش و جمعی از خاندان خودم، بخدا مانع از تعقیب فکر روشن خودم ترس از کشته شدن این دو تن بود (با دست مبارک اشاره به حسن و حسین) کرد تا مبادا نژاد رسول خدا منقطع شود و باز ترس از کشته

شدن این و آن (با دست مبارک اشاره به عبد الله بن جعفر و محمد بن حنفیه) کرد چون میدانستم اگر بخاطر من نبود در این خطر نمی‌افتادند ناچار تن بقضای خدا داده و درخواست ملت را پذیرفتم.

چون جنگ متارکه شد و شمشیر از سر دشمنان برداشته شد بجای قرآن خود را حکم کردند و خدا را تحت اختیار خود گرفتند قرآن و مقررات آن را پشت سر انداختند، من هرگز کسی را در دین خدا حکم نمیدانستم زیرا حکمیت بشر در دین خدا بدون شبهه و تردید خطا است ولی این ملت جز بقرار حکمیت راضی نشدند.

در این صورت خواستم مرد دانشمند و فهمیده‌ای از خاندان خود یا سائر قبائل تابعه که عقلمند و مورد وثوق و دیندار است از طرف خود حکم کنم هر کس را نام بردم زاده هند نپذیرفت هر مطلب حقی را باو پیشنهاد کردم سرباز زد و ما را بکمک یاران خودم با چوب ستم راند چون خواستند باصرار مرا بقبول حکمین وادارند از آنها بخدای عز و جل بیزاری جستم و این کار را بخودشان واگذاشتم مردی را انتخاب کردند که عمر و عاص او را فریب داد و شرق و غرب از رسوائی آن پر شد و خود از آن حکم پشیمان گشتند سپس رو باصحاب خود:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۵

چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

رسول خدا بمن وصیت کرده بود که در آخر عمر خود با قومی از یارانم می‌جنگم که روزها روزه‌اند و شبها را بعبادت میگذرانند و تلاوت قرآن میکنند ولی از راه مخالفت و جنگیدن با من مانند تیری که از کمان میجهد از دین بیرون میروند ذو الندیه در میان آنها است پس از کشتار آنان سعادت سرانجام من است چون پس از حکمیت بهمین جا برگشتم بعضی از این جمع به یک دیگر رو کردند و همدیگر را به باد سرزنش گرفتند که چرا سرانجام جنگ صفین بحکمین ختم شد برای خود چاره‌ای نجستند جز انتقاد از امام خود گفتند بایست امام ما از رأی ناصواب ما پیروی نکند و چون خطاء ما بر او مسلم بود خود و یا خطاکاران را بکشد چون سستی کرد و از ما پیروی نمود کافر شد و اکنون کشتن او بر ما حلال است بر این رأی اتفاق کردند و با سرعت از عسگر من بیرون شدند و فریاد کشیدند لا حکم الا لله یک دسته آنها در نخيله ماندند یک دسته به حروراء رفتند و یک دسته دیگر بسمت خاور پیش راندند و از دجله گذشته بهر مسلمانی میرسیدند او را بتکفیر من امتحان میکردند اگر اظهار موافقت با آنها میکرد زنده میماند و گر نه او را میکشیدند من پیش دسته اول و دوم رفتم و آنها را بطاعت خدا و حق و برگشت بخدا خواندم جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرطی آنها را قانع نکرد چون راه چاره نبود هر دو دسته نخست را بحکم خدا تسلیم کردم این دسته نخيله و آن دسته حروراء را نابود کردم.

ای برادر یهود من بسی از برای اینها اسفناکم که اگر این راه بنیان کن را نرفته بودند و فنا نشده بودند برای اسلام چه پشتیبان نیرومند و دژ محکمی داشتم ولی خدا جز این سر انجام ناگوار را برای آنان نخواست سپس بدسته سومین نامه‌ها نوشتم و پی در پی هم نماینده‌ها فرستادم نماینده‌هایی برگزیده و خدا پرست و زاهد بودند ولی فائده نکرد و اینها هم جز پیروی دو دسته دیگر و همانندی آنان نپذیرفتند شتابانه مسلمانانی که مخالف آن‌ها بودند میکشتمند و نیکان را پی در پی نابود میکردند، من خود بسر آن‌ها تاختم و دجله را بر آن‌ها بریدم باز هم نمایندگان و ناصحین لایق پیش آن‌ها فرستادم و با همه کوشش خود یک بار بتوسط این آقا و یک بار بتوسط این آقا (با دست خود اشاره بمالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارجی و اشعث بن قیس کندی میکرد) عذر پذیر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۶

شدم چون جز نبرد نپذیرفتند با آن‌ها جنگیدم تا ای برادر یهود همه آنان که بیش از چهار هزار تن بودند تا فرد آخر کشته شدند یک تن خبرگزار هم از آنان نرست. سپس آن مرد پستان دار را (که پیغمبر خبر داده بود) از میان کشتگانشان در حضور همین آقایان که می‌بینی بیرون کشیدم پستانی چون پستان زن داشت. رو باصحاب خود.

چنین نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین.

فرمود ای برادر یهود بهفت و هفت مقام امتحان وفا کردم فقط یک مقام باقی مانده آن هم نزدیک است (اصحاب امیر المؤمنین و راس الجالوت گریه کنان) آقا بفرمائید بدانیم این پیش آمد آخری چیست؟

آخرین پیش آمد من اینست که این (با دست مبارک بریش خود اشاره نمود) از خون این (با دست مبارک اشاره بفرق سرش کرد) رنگین شود.

یک بار ناله‌های مردم بگریه بلند شد و در فضای بزرگ کوفه طنین انداز شد مسجد پهناور کوفه که سقفی نداشت و با فضای شهر پیوسته بود یکپارچه ناله و زاری شد و فریاد اسف انگیز مردم در همه شهر کوفه پیچید، هیچ خانه‌ای نماند که در تحت تأثیر آن واقع نشد و همه خانه‌های کوفه در موج این اضطراب غرق گردیدند.

رأس الجالوت یهودی همان ساعت بدست امیر المؤمنین علی (ع) مسلمان شد و در شهر کوفه زیست تا امیر المؤمنین (ع) بضربت ابن ملجم ملعون کشته شد.

چون خبر شهادت آن حضرت بگوش او رسید بخانه علی (ع) آمد و حضور امام حسن (ع) ایستاد مردم گرداگرد آن حضرت را فرا گرفت و پسر ملجم را دست بسته پیش او آورده بودند، رأس الجالوت نگاهی عمیق بآن ملعون کرد و عرضه داشت ای ابو

محمد (کنیه امام حسن (ع) است) او را بکش (خدایش بکشد) من در کتابهایی که بحضرت موسی نازل شده دیده‌ام که جرم او پیش خدا از پسر آدم که برادر خود را کشت و از غداری که شتر ثمود را پی کرد بیشتر است.

۴۶- آنچه در باره ایام هفته یک شنبه، دو شنبه، سه شنبه، چهار شنبه، پنج شنبه، جمعه، شنبه رسیده.

رسول خدا فرمود جمعه روز عبادت است خدای عز و جل را در آن عبادت کنید. روز شنبه از آن خاندان محمد است. روز یک شنبه از آن شیعیان است. روز دو شنبه روز بنی امیه است. روز سه شنبه روز آسان و سبکی است. روز چهار شنبه از آن بنی عباس و روز پیروزی آنهاست. روز پنج شنبه روز مبارکی است برای امت من صبح آن مبارک است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۷

۴۷- آنچه در خصوص روز شنبه و ما بعدش رسیده.

امام ششم بجمعی گذشت که داشتند حجامت میکردند فرمود چه بر شما چه میشد اگر حجامت خود را تا شب یک شنبه پس میانداختند که برای رفع درد مؤثرتر بود. در حدیثی آمده که امام ششم بیکی از دوستانش فرمود: فلانی، چرا بیرون نرفتی؟ عرض کرد قربانت امروز یک شنبه است فرمود: چه عیبی دارد؟ عرض کرد: از پیغمبر (ص) روایت شده از روز یک شنبه حذر کنید که دمی چون دم شمشیر برنده دارد، فرمود: دروغ گفتند دروغ گفتند رسول خدا این را نفرموده زیرا احد یکی از نامهای خداست، گوید عرض کردم قربانت دو شنبه را بفرمائید؟

فرمود بنام آن دو نامیده شده عرض کرد نام دو شنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده امام ششم فرمود چون حدیثی برای تو گفته شد درست بفهم چون خدای تبارک و تعالی روزی را که پیغمبرش در آن جان میداد و وصی او در آن ستم میشد میدانست آن را بنام آن دو نامیده (از این روایت معلوم می‌شود که مطلق نامگذاریها یا نام ایام هفته از خداست)، گوید گفتم سه شنبه را بفرمائید. فرمود سه شنبه دوزخ آفریده شده اینست گفته خدای عز و جل (در سوره و المرسلات آیه ۲۹-۳۱) بروید بسوی آن چه سابقا دروغ می‌شمردید، بروید بسایه گاهی که سه پره دارد، نه سایه میدهد و نه از زبانه آتش دفاع میکند، گوید گفتم چهار شنبه را بفرمائید، فرمود در روز چهار شنبه چهار ستون دوزخ ساخته شد، گوید گفتم پنجشنبه را بفرمائید، فرمود خدا بهشت را روز پنجشنبه آفریده، گوید گفتم جمعه را بفرمائید فرمود خدا در روز جمعه مردم را برای اعتراف بولایت ما گرد آورد، گوید گفتم شنبه را بفرمائید فرمود در روز شنبه فرشتگان خود را متوجه پروردگار خود کردند و دریافتند که همیشه یگانه بوده.

امام یکم فرمود شنبه روز نیرنگ و فریب است. یک شنبه روز عروسی و ساختمان است، دو شنبه روز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۸

مسافرت و جستن است. سه شنبه روز جنگ و خونریزی است، چهارشنبه روز شومی است مردم در آن فال بد میزنند، روز پنجشنبه روز دخول بر امیران و پادشاهان و بر آمدن حوائج است، روز جمعه روز خواستگاری و زناشویی است.

مصنف این کتاب گوید روز دو شنبه روز مسافرت به محل نماز استسقاء و درخواست باران است.

۴۸- آنچه در خصوص روز دو شنبه رسیده.

یونس بن یعقوب گوید شنیدم امام ششم میفرمود رسول خدا در روز دو شنبه حجامت کرد و بشخص حجامت کننده گندم عطا فرمود. امام ششم فرمود شیوه رسول خدا بود که پس از عصر روز دو شنبه حجامت میکرد، فرمود حجامت در آخر روز دو شنبه درد را یکباره از بدن بیرون میکشد. عقبه بن بشیر از دی گوید روز دوشنبه خدمت امام پنجم رسیدم، فرمود: بخور. عرض کردم من روزه دارم، فرمود چطور شد روزه گرفتی؟ گوید عرض کردم چون رسول خدا در آن متولد شده، فرمود شما روز ولادت آن حضرت را میدانید همانا روزی را میدانید که رسول خدا در آن جان داده نه در آن روزه بگیر؛ نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گوید: مردی حضور برادر امام هفتم رسید و عرض کرد: قربانت من قصد مسافرتی دارم برای من دعا کنید، فرمود: چه روزی میروی؟ عرض کردم: روز دوشنبه، فرمود چرا روز دو شنبه بیرون میروی؟ عرض کرد چون در آن روز طلب برکت میکنم زیرا روز ولادت رسول خدا است: حضرت فرمود دروغ میگویند روز ولادت رسول خدا روز جمعه است هیچ روزی شومتر از روز دو شنبه نیست، روزی است که رسول خدا در آن وفات کرده و وحی منقطع شده و حق ما را در آن غصب کردهاند، تو را بروز آسان و نرمی که در آن روز خدا آهن را برای داود نرم کرد رهبری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۹

نکنم؟ عرض کرد چرا قربانت، فرمود روز سه شنبه مسافرت کن.

۴۹- آنچه در باره روز سه شنبه رسیده.

رسول خدا فرمود هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند درمان هر دردی است تا سال آینده و اگر در جز آن روز حجامت کند درمان دردسر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است.

امام ششم فرمود هر کس قصد مسافرت دارد در روز شنبه مسافر شود اگر در روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خداوند آن را بجای خودش برگرداند، هر کسی راه حاجت بر او بسته شده روز سه شنبه حوائج خود را بخواهد، زیرا همان روزی است که خدا در آن آهن را برای حضرت داود نرم کرد.

۵۰- آنچه در روز چهارشنبه رسیده.

یعقوب بن یزید از یکی از اصحاب ما روایت کرده که گفت روز چهارشنبه خدمت امام دهم رسیدم داشت حجامت میکرد باو گفتم که اهل حرمین (مکه و مدینه) از رسول خدا روایت میکنند که هر کس در روز چهارشنبه حجامت کند و پیس شود باید خودش را سرزنش کند، فرمود دروغ میگویند کسی که تخم حیض است گرفتار این بیماری می شود.

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گوید دیدم امام هفتم روز چهارشنبه در حالی که تب داشت حجامت کرد و تبش نبرید سپس روز جمعه حجامت کرد و تبش برید.

محمد بن احمد دقاق بغدادی گوید نوشتم حضور امام هشتم و از مسافرت در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم. نوشت هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند مسافرت کند از هر آفتی محفوظ و از هر درد و بلائی در امانست و خدا حاجتش را برآورد، بار دیگر بآن حضرت نوشتم و از حجامت در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم نوشت: هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند حجامت کند از هر آفتی عافیت یابد و از هر دردی محفوظ ماند و و محل حجامتش سبز نشود.

از رسول خدا روایت شده که آخرین چهارشنبه در هر ماهی روز نحس مستمر است (که در آن روز مطابق قرآن عذاب باد بر قوم عاد نازل شده و آنها را هلاک کرده و در قرآن بدین وصف آمده) بشار بن بشار گوید بامام ششم گفتم چرا چهارشنبه را روزه میگیرند؟ فرمود برای آن که دوزخ در روز چهارشنبه آفریده شده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۰

حذیفه بن منصور گوید دیدم امام ششم بعد از عصر روز چهارشنبه حجامت کرد و امام یکم فرمود روز چهارشنبه خود را از نوره کشیدن نگهدارید زیرا که آن روز نحس مستمر است، در مسجد جامع کوفه شخصی حضور امیر المؤمنین آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین بفرما بینم برای چه بروز چهارشنبه فال بد میزند و آن را روز سنگین و نامبارکی میدانند، و مقصود کدام چهارشنبه است؟ فرمود آخرین چهارشنبه ماه که در ایام محاق باشد، در چنین روزی قابیل برادرش هابیل را کشت در روز چهارشنبه حضرت ابراهیم بآتش افکنده شد، در روز چهارشنبه منجنیق را ساختند، در روز چهارشنبه خدا فرعون را غرق کرد، در روز چهارشنبه زمین قوم لوط را سرنگون کرد، در روز چهارشنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه باغهای آن قوم بخیل سیاه شد و بروی زمین ریختند در روز چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود مسلط کرد، روز چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، روز چهارشنبه سقف بر سر آنان خراب شد، روز چهارشنبه فرعون دستور داد که پسران بنی اسرائیل را بکشند، روز چهارشنبه بیت المقدس ویران شد، روز چهارشنبه اولین عذاب بقوم فرعون نازل شد، روز چهارشنبه خدا قارون را بزمین فرو برد، چهارشنبه خدای عز و جل ایوب را گرفتار تلف دارائی و فرزندان کرد روز چهارشنبه یوسف را بزندان بردند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۱

روز چهارشنبه خدا (در باره قوم صالح آیه ۵۱ سوره نمل) فرموده ما آنان را با قومشان سرنگون کردیم، روز چهارشنبه صیحه آنها را فرا گرفت، روز چهارشنبه ناقه را پی کردند. روز چهارشنبه روی پیغمبر مجروح و دندان نازنینش شکست، روز چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند، مصنف این کتاب گوید برای کسی که در روز چهارشنبه بمسافرت مضطر است یا خونس جوش آمده و باید حجامت کند جایز است مسافرت و حجامت در روز چهارشنبه و شومی و بدی برای او ندارد خصوصا هر گاه بقصد رد بر اشخاصی که بد فالی میکنند این کار را انجام بدهد ولی کسی که محتاج بسفر یا خون گرفتن نیست سزاوار است که در روز چهارشنبه نه سفر کند و نه حجامت نماید.

۵۱- آنچه در باره روز پنجشنبه رسیده-

مسئب بن مبارک گوید روز پنجشنبه حضور امام ششم شرفیاب شدم آن حضرت داشت حجامت میکرد عرض کردم یا ابن رسول الله در روز پنجشنبه حجامت میکنید؟ فرمود آری هر کس بخواد حجامت کند خوبست روز پنجشنبه حجامت کند زیرا در هر شب جمعه ای خون بدن از ترس قیامت بظاهر میجهد و تا بامداد پنجشنبه باآشپانه اش بر نمیگردد سپس رو بغلامش زیبیح که او را حجامت میکرد نمود و چنین دستور داد، شاخ حجامت را خوب بچسبان و نرم بمک و چابک تیغ بزن امام ششم فرمود کسی که در آخرین پنج شنبه ماه اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او کشیده شود.

امام ششم فرمود رسول خدا در اول زمان بعثت خود پی در پی روزه میگرفت تا گفته شد دیگر افطار نخواهد کرد و گاه میشد پی در پی افطار میکرد تا گمان میشد دیگر روزه نخواهد گرفت سپس بنا گذاشت یک روز روزه میگرفت و یک روز افطار میکرد برسم روزه داری حضرت داود سپس

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۲

این را هم وا گذاشت و در آخر عمر تا جان داد در هر ماه دو پنجشنبه را با یک چهارشنبه میان آنها روزه می داشت (یعنی پنجشنبه دهه آخر و چهارشنبه دهه وسط).

امام ششم گوید از پیغمبر سؤال شد از روزه پنجشنبه با چهارشنبه میانه آنها فرمود که پنجشنبه روز عرض اعمال است و چهارشنبه روز خلق دوزخ است و روزه سپر از آتش دوزخ است. امام ششم فرمود هر کس روز پنجشنبه همه ناخن هایش بگیرد و یکی را برای روز جمعه بگذارد فقر او برطرف شود.

۵۲- آنچه در باره روز جمعه رسیده.

محمد بن ریاح قلا گوید دیدم امام هفتم روز جمعه حجامت میکند، عرض کردم قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود آیت الکرسی میخوانم هر گاه خونت هیجان کرد چه روز باشد و چه شب آیت الکرسی بخوان و حجامت کن. رسول خدا فرمود قیامت میان نماز ظهر و عصر روز جمعه برپا می شود. رسول خدا فرمود در شب هر جمعه برای خانواده خود میوه و گوشت

ببرید تا بآمدن جمعه شاد باشند، پیغمبر چون برای تابستان از اتاق بیرون می آمد روز پنجشنبه را اختیار میکرد و چون برای سرمای زمستان باتاق بر میگشت شب جمعه را اختیار میکرد و روایت شده که بیرون آمدن و برگشتن هر دو در شب جمعه بود.

ابی کهمس گوید بامام ششم گفتم دعائی بمن آموز که بدان روزی جویم، بمن فرمود سبیل و ناخنت را بچین و این در روز جمعه باشد. هشام بن سالم از امام ششم روایت کرده که ناخن گرفتن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۳

روز جمعه از خوره و پیسی و کوری ایمنی بخشد و اگر محتاج نباشد با ابزار سر آنها را بخارد. امام ششم فرمود هر کسی هر جمعه ناخن چیند و سبیل بزند و بگوید بنام خدا و بر طبق سنت محمد و خاندان محمد بهر ریزه ناخن و موئی که از خود جدا کند ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل ببرد.

رسول خدا فرمود هر کس روز جمعه ناخن‌های خود را بگیرد خدا درد را از انگشتانش ببرد و درمان در آنها در آورد و روایت شده که دیوانگی و خوره و پیسی باو نرسد.

جعفری گوید: شنیدم امام هفتم میفرمود سه شنبه ناخن‌های خود را بگیرید و روز چهارشنبه حمام بروید و روز پنجشنبه اگر خواستید حجامت کنید و روز جمعه با بهترین عطرها خود را خوشبو کنید.

امام هشتم فرمود خوب نیست مرد هیچ روزی عطر نزند و اگر نمیتواند یک روزنه یک روز را ترک نکند و اگر نمیتواند هر جمعه عطر زند و آن را ترک نکند. سکن خزاز گوید شنیدم امام ششم میفرمود خدا بر هر مردی حق دارد که در هر جمعه سبیلش را بزند و ناخنش را بگیرد و عطر استعمال کند.

انس از پیغمبر روایت کرده که شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار گناهکار را از آتش دوزخ آزاد میکند.

هشام بن حکم از امام ششم روایت کرده شخصی که میخواهد کار خیری کند مثل اینکه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا مانند آنها خوبست بروز جمعه بیندازد زیرا ثواب کار خیر در روز جمعه دو برابر است.

امام ششم فرمود هر که روز جمعه یک شعر بخواند بهره‌اش از این روز بزرگ همانست، رسول خدا فرمود چون دیدید شیخی در روز جمعه از احادیث زمان جاهلیت میگوید سرش را بکوبید اگر چه با

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۴

سنگریزه باشد. امام ششم فرمود هر کس در سجده آخر نافله پس از مغرب شب جمعه و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید: بار خدایا من تو را بذات کریم و نام عظیمت میخوانم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی تا سر از سجده بردارد خدا او را آمرزیده باشد.

امام ششم فرمود شب پنجشنبه و شب جمعه فرشتگانی از آسمان فرود آیند که قلم طلا و لوح نقره با آنها است و در شب پنجشنبه و شب و روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را نمی نویسند در روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را نمی نویسند در روز جمعه برای خاطر نماز جمعه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است ولی بعد از نماز جمعه جائز است و ساعت برکت است.

ابو ایوب خزاز گوید از امام ششم پرسیدم از تفسیر گفته خدا (در روز جمعه) چون نماز انجام سد بروید از فضل خدا روزی بجوئید فرمود مقصود نماز خواندن در روز جمعه و دنبال روزی رفتن در روز شنبه است.

فرمود: اف بر مسلمانی که در هفته یک روز جمعه خود را برای امر دینش آماده نکند و از آن نپرسد:

۵۳- آنچه در باره روز شنبه رسیده.

امام ششم فرمود هر که قصد سفر دارد روز شنبه سفر کند که اگر سنگی در روز شنبه از کوه بکند خدا او را بجای وی برگرداند. رسول خدا فرمود خدایا شنبه و پنجشنبه را بر امتم مبارک کن.

پیغمبر فرمود بامدادان دنبال کارهای خود بروید که بر آورده میشوند نامه که نوشتید خاک بر آن بپاشید که بهتر حاجت را روا میکند (شاید مقصود این بوده که نوشته خشک شود و سیاه نشود زیرا در آن دوره خشک کن اختراع نشده بود) خیر را در نزد خوبرویان بجوئید. رسول خدا فرمود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۵

هر کس روز شنبه و پنجشنبه ناخن بگیرد و سبیل بزند از درد دندان و درد چشم در عافیت باشد.

امام ششم فرمود شنبه از آن ماست و یک شنبه از آن شیعیان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهار شنبه روز نوشیدن دواء است و پنجشنبه برای برآوردن حوائج و برای تنظیف و عطر زدن و آن عید مسلمانان است و از عید فطر و قربان بهتر است، و روز عید غدیر بهترین عیدها است و آن هیجدهم ذیحجه است امام قائم ما خانواده روز جمعه ظهور میکند قیامت روز جمعه برپا می‌شود، روز جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد (ص) و آلش نیست.

۵۴- معنای حدیثی که از پیغمبر روایت شده که با ایام دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند.

صقر بن ابی دلف کوفی گوید چون متوکل عباسی امام دهم را گرفت و بسامره برد من آمدم که اطلاعی از آن حضرت بدست آرم گوید رازقی دربان متوکل بمن نگاه کرد و دستور داد مرا نزد او بردند چون بر او داخل شدم گفت ای صقر چه کار داری؟ گفتم خیر است ای آقا، گفت بنشین با خود گفتم منم گرفتار شدم و پیش خود گفتم خطا کردم که اینجا آمدم، گوید چون مردم را از گرد او عقب راندند و فراغتی بدست آورد دوباره رو بمن کرد و گفت راستی در چه حالی و برای چه اینجا آمدی؟ گفتم برای کار خیری، گفت شاید آمدی از احوال مولای خود بپرسی؟ گفتم مولایم کیست؟

مولای من امیر المؤمنین است گفت خاموش باش مولای تو بر حق است از من نترس، من با تو هم مذهبم گفتم حمد خدا را، گفت میخواهی او را ببینی؟ گفتم آری، گفت پس بنشین تا پستچی از نزد او بیرون آید نشستم چون صاحب پست بیرون آمد بغلامش گفت دست صقر را بگیر و او را بهمان حجره‌ای ببر که علوی در آن زندانی است و او را با وی تنها گذار گوید مرا بهمان حجره علوی برد و با دست اشاره باتاقی کرد چون وارد شدم دیدم آقا بالای تیکه حصیر نشسته و برابر آن حضرت گوری کنده و آماده است سلام کردم و آقا جواب داد و امر کرد بنشین، نشستم. فرمود:

برای چه اینجا آمدی؟

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۶

آقا آمدم خبری از شما بدست آورم (نگاه بدان گور کردم و گریستم) آقا بمن نگاه کرد و فرمود باکت نباشد اکنون با ما بدی نتوانند کرد.

حمد خدا را ای آقای من حدیثی از پیغمبر روایت شده که من معنای آن را نمیفهمم.
کدام حدیث؟

این که پیغمبر میفرماید با روزها دشمن نباشید تا روزها هم با شما دشمنی کنند چه معنایی دارد؟

آری روزها ما هستیم تا آسمان و زمین برپا هستند سبت نام رسول خدا است احد کنایه از امیر المؤمنین است اثنین حسن و حسین است ثلثا علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است اربعا موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم و خمیس فرزندان حسن بن علی و جمعه پسر پسر میباشد او است که حزب حق پرستان را جمع آوری میکند او است که زمین را پر از عدل و داد میکند پس از این که پر از ظلم و جور شده، این است معنی ایام با آنها در دنیا دشمنی نوزید تا در آخرت با شما دشمنی ورزند سپس فرمود وداع کن و بیرون برو زیرا در امان نیستی.

مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید ایام از روی حقیقت بمعنی امامان نیست بلکه همان روزهای مخصوص هفته است ولی پیغمبر در این حدیث ایام را کنایه از امامان آورده بشرحی که امام دهم داده برای آنکه غیر اهل حق مفاد آن را نفهمند چنانچه خدا تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را در قرآن کنایه از پیغمبر و علی و حسن و حسین آورده و نجاج

(گوسفندها) را در قصه داود و دو خصمی که حضورش آمدند بقول جمعی کنایه از زنان آورده و سیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده. از امام ششم نیز در تفسیر گفته خدا آیا در زمین سیر نمیکنید؟ پرسیده شد فرمود مقصود این است که آیا در قرآن مطالعه نمیکنید و چنانچه خداوند سر را کنایه از جماع آورده در آنجا که فرموده با زنهای عده دار و عده بسر مگذارید و چنانچه اکل طعام را کنایه از تغوط آورده، در باره عیسی و مادرش فرموده طعام میخورند و مقصود اینست که تغوط میکنند و چنانچه خداوند عز و جل نحل (زنبور عسل)

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۷

را کنایه از رسول خدا آورده.

در آیه سوره نحل که میفرماید پروردگار تو بنحل (زنبور عسل) وحی فرستاد؛ نمونه این کنایه بسیار است.

شرح-

کنایه در علم بیان اینست که مقصود از لفظ معنای دیگری باشد جز معنایی که خودش داشته باشد و قرینه هم بر قصد و تعیین در کلام باشد و یکی از خصایص کنایه این است که در مقصود از لفظ صریح ابلغ و اوفی است و مقصود را از لفظ صریح بهتر میفهماند از این رو میگویند کنایه ابلغ از تصریح است و این مواردی که شیخ صدوق کنایه قرار داده از این قبیل نیست زیرا در صورتی که یک مناسبت‌هائی میان معنای الفاظ با مقاصدی که بیان کرده بتوان تراشید ولی قرینه ظاهره که دلالت بر این معانی مقصوده کند در میان نیست و الا همه کس مقصود را ادراک میکرد و فهم مقصود منحصر باهل حق نبود چنانچه در موضوع ایام و امام ذکر کرده.

بنا بر این مقصود مصنف کنایه اصطلاحی که یکی از فنون بلاغت و رسوم خطاب و محاورات است و در نثر و شعر عرب فراوانست نیست بلکه مقصود از کنایه معنای لغوی است که پوشیده گفتن باشد و مراد مقاصد تأویلیه است و این گونه مقاصد از مفاد عرفی و محاورات رسمی خارج است ولی باز هم در عرف و لغت بنام لغز و معمی و احجیه موجود است و همیشه در میان مردم از نظر مقاصد خصوصی رمز و لغز وجود داشته و معانی تأویلیه که در قرآن و اخبار وارد است از این باب است و اثبات آن جز با قطع بصدور از شخص معصوم و مورد اعتماد راهی ندارد ولی در این نمونه‌هائی که ذکر کرده کنایه اصطلاحی هم هست چنانچه لا تواعدوهن سرا نسبت بنکاح و همچنان یا کلان الطعام نسبت بتغوط بمناسبت قرائن کلام بعید نیست که کنایه عرفی باشد و خصوص در لغت مضر و اصطلاح خطابات عصر نزول قرآن این مقصود از این جمله مفهوم بوده و بهر حال کلام مصنف در این مقام خالی از خلط و اشتباه نیست.

شرح دیگر

کلیه اخباری که راجع بترتیب اثر بر ایام مخصوصی نسبت بکارهای مخصوصی در این کتاب یا سایر کتب اخبار وارد شده باید توجیه کرد زیرا معلوم است که اصطلاح هفته بنام احد اثنین تا سبت در لغت عرب ماخوذ از عبری است و اصل آن تورات است و در سایر لغات امری است وضعی و اصطلاحی و متکی بر یک حقیقت طبیعی و معنوی نیست و مقصود از اینکه اصطلاح و وضع است اینست که اگر فرض خلاف آن را بکنیم در متن واقع هیچ خلاف حقیقتی لازم نمی آید مثلاً اگر ما بجای هفته هشته یا دهه اصطلاح کنیم و از پنجشنبه برویم به شش شنبه و هفت شنبه تا برسد بنبه شنبه و جمعه جز خلاف وضع و اصطلاح هیچ وقت در حقایق ثابتة جهان تأثیری نخواهد داشت از این جهت ملاحظه میکنی که اصطلاحات و اوضاع از زبان و خط و وضع لباس و غیره در میان مردم بسیار مختلف است و صدها رنگ است ولی امور حقیقیه و طبیعیه در همه یک ساعت همه تشنه می شوند و آب میطلبند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۸

و چون نوشیدند رفع تشنگی آنها می شود همه گرسنه میشوند و با آنچه دارای مواد غذائیست رفع گرسنگی میکنند همه در اثر کار خسته میشوند؛ میخوابند و در این امور جز اندازه کمی که در اثر عادت تفاوت میکند یا در اثر اختلاف منطقه زندگانی پیدا می شود تفاوتی در بین نیست و خود عادت و منطقه زندگانی هم فرمول کلی و ثابت دارند.

برای فهم این گونه اخبار باید دانست که عقیده تأثیر ایام و اوقات در زندگانی بشر یک عقیده باستانی و عمومی است مبدأ علمی این عقیده از آشور و کلدانه منتشر گردیده و روی اساس پوچ و باطل ارباب انواع و مدیریت کواکب سبعة سیاره بوجود آمده و شاید اصل وضع هفته دوریه هم روی همین اساس باشد و بعلاوه استسعاد و بد فالی باوقات طلوع و غروب ستارگان در طبع جاهلانہ بیابان گردان بوده و از این رو عرب که چادر نشین و بیابان گرد بوده‌اند با نواء یعنی موسمه‌های مربوط بطلوع و غروب ستاره‌گان معتقد بوده‌اند و بسیاری از حوادث را بدان مستند میدانسته‌اند مردمان جاهل چون گرفتار نکبتی شوند فوراً متوجه وقت و ساعت میگردند و آن را بباد لعنت میگیرند چنانچه هر گاه خوشی و حظی یابند طبعاً میگویند عجب وقت خوبی بود یا عجب طالع خوشی داشتیم.

از اینجا معلوم می شود که این عقیده خرافی خوشی و بدی روز و ساعت و تأثیرات آن در زندگانی انسان چه اندازه ریشه دار و در فکر جاهلانہ عموم عمیق بوده خصوصاً در این اوقات که دانشمندان ستاره‌شناس ایرانی و صابئین که حمله علوم آشور و کلدانه بودند وارد دستگاه علوم و خلافت اسلامی شده و مورد اعتماد خلفاء جائر و جاهل گردیده و باین مناسبت عموم مردم هم بدانها گرویده‌اند و این مسائل یومیه و اسبوعیه فکر عموم را بخود متوجه کرده و مردم را در یک وادی خرافت بار عجیبی کشانیده بود البته همه اخباری را که در این زمینه رسیده نمیتوان قطعی و صحیح دانست.

ولی اخبار درست هم در ضمن آنها بسیار است و از مجموع اخبار این موضوع بدست می آید که امامان معصوم برای معالجه این مرض درونی و عقیده خرافی از سه راه در مقام بر آمده‌اند.

۱- تولید انتظام و دیسپلین در فکر و کار جامعه چون معلوم است که یکی از فوائد مهم اختلافات طبیعی اوقات که شب و روز و ماه و سال در اثر آن پدید شده ایجاد حساب و انتظام در زندگانی و فکر انسان است و در قرآن هم مکرر بدین فایده توجه شده و این یک فایده بسیار مهمی است و انسان بهر اندازه از نظر کار و وضع زندگانی منظم و تحت حساب و آمار باشد بهمان اندازه خوشبخت و کامیاب و راحت است. در یک عده از اخبار این موضوع مردم را باین نکته متوجه کرده که شما باید کارهای خود را روی ایام هفته تقسیم و تنظیم کنید مانند روایت جعفری از امام هفتم که فرمود روز سه شنبه ناخن بگیری روز چهار شنبه حمام بروید روز پنجشنبه در صورت احتیاج حجامت کنید، روز جمعه عطر بزیند.

۲- از نظر روانشناسی و تصحیح عقیده و توجه بمبدأ مردم را باموری متوجه کرده‌اند که در این روزها اتفاق افتاده و موجب عبرت و توجه بحضرت پروردگار و توبه از گناهان است مانند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۹

روایت مفصل امیر المؤمنین در جامع کوفه راجع بروز چهار شنبه و سایر اخباری که میگوید در فلان روز فلان واقعه اتفاق افتاده یا فلان دعا را بخوان اینها نظر ندارد باینکه خصوصیت روز در این امور دخیل بوده بلکه مقصود توجه باصل قضیه و عبرت از آن و انصراف از این امور است.

۳- اخباری که صریحا این عقیده خرافی را تخطئه کرده و دستور مخالفت آن را داده با قید رد بر آن مانند روایت امام هشتم در جواب محمد بن احمد دقاق بغدادی که مخصوصا فرمود روز چهار شنبه آخر ماه بقصد رد بر اهل طیره یعنی پیروان این عقیده خرافی سفر کنید و حجامت کنید تا خداوند بشما برکت و عافیت بدهد و باید این گونه اخباری که در این باب وارد شده شاهکار تعلیمات عالیه ائمه قرار داد و سائر اخبار را با آن تطبیق و تصحیح کرد.

۵۵- آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند و سپس از آن بیرون شدند-

رسول خدا (ص) فرمود همانا درنگ آدم و حوا در بهشت تا هنگامی که از آن بیرون شدند هفت ساعت از ایام دنیا بود و همان روز خداوند آنها را بزمین فرو فرستاد

۵۶- در شیعه هفت خصلت است-

امام پنجم فرمود همانا پیروان و شیعیان علی کسانی هستند که در دوستی ما جان خود را بیکدیگر میبخشند و بدوستی ما با یک دیگر دوست میشوند و برای زنده کردن و برپا داشتن مسلک ما یک دیگر را دیدن میکنند و با هم رفت و آمد مینمایند اگر بخشم آیند ستم روا نمیدارند و اگر پسندیدند و خوششان آمد از حد بدر نمیروند و اسراف کاری نمیکنند، برای همسایگان خود برکت میباشند و برای کسانی که آمیزش دارند سلامت و آسایشند، من آنچه در این موضوع روایت داشتم در کتاب صفات الشیعه نقل کردم.

۵۷- رسول خدا در هفت مقام ابو سفیان را لعنت کرد-

عامر بن واثله گوید برآستی رسول خدا (ص) در هفت مقام ابو سفیان را لعنت فرستاد و در همه این مقامات نسبت باو جز لعنت وظیفه‌ای نداشت.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۰

اول- روزی که خدا و رسولش او را لعن کردند در هنگام هجرت پیغمبر (ص) بمدینه بوده ابو سفیان که از شام می‌آمد بآن حضرت برخورد و او را دشنام داد و خواست او را بزند خدا شر او را گردانید.

دوم- روز کاروان بدر بود که آن را از چاه بدر گریزانند و از دست رسول خدا در برد خدا و رسولش او را لعن کردند.

سوم- روز جنگ احد بود که پس از پایان جنگ فریاد کشید سرفراز باد هبل رسول خدا پاسخش داد که خداوند اعلی و اجل است، ابو سفیان گفت ما عزی داریم و شما عزی ندارید در پاسخش فرمود خدا مولا و یاور ماست و شما مولا و یاور ندارید.

چهارم- در روز جنگ خندق بود که ابو سفیان با همه افراد قریش برای نبرد با پیغمبر آمده بود و خدا آنها را نومید و خشمناک و دست خالی برگردانید و دو آیه در سوره احزاب فرستاد و ابو سفیان و یارانش را کفار نامید و معاویه را مشرک و دشمن خدا و پیغمبرش شمرد.

پنجم- در روز صلح حدیبیه بود که جلو قربانیها را گرفتند و نگذاشتند بمحل آن که منی است برسند و مشرکان مانع شدند رسول خدا برود مسجد الحرام را زیارت کند و قربانیهای خود را بگذرانند رسول خدا طواف کعبه نکرده برگشت و عمره خود را انجام نداد و ابو سفیان را لعن کرد.

ششم- در روز جنگ احزاب بود که ابو سفیان با جمع قریش و عامر بن طفیل با جمع هوازن و عیینة بن حصین با جمع غطفان بمدینه تاختند و یهودان قریظه و بنی نضیر هم بآنها قول دادند که همراهی کنند و مدد نمایند رسول خدا پیشوایان و پیروان همه را لعن کرد فرمود در میان پیروان اگر مؤمنی باشد گرفتار لعن نگردد ولی در پیشوایان این گروه مؤمن و نجیب و اهل نجاتی نیست.

هفتم- روزی که در آن گردنه با سابقه توطئه‌ای که داشتند به پیغمبر حمله کردند و این جمع دوازده تن از بنی امیه بودند بریاست ابی سفیان و پنج تن از مردمان دیگر در اینجا هم پیغمبر کسانی که بر سر گردنه بودند بجز خود پیغمبر و شترش و راننده و جلودارش لعن کرده مصنف این کتاب گوید در این روایت توطئه‌کنندگان عقبه را دوازده و پنج شمرده و صحیح آن است که چهار ده تن بودند.

شرح آنچه از کتب حدیث و تاریخ و سیاق آیات سوره احزاب استفاده می‌شود اینست که خندق و احزاب در تاریخ اسلام یک واقعه بوده و در همین واقعه بود که ابو سفیان قبائل عرب را بر ضد اسلام متحد کرده و ده هزار قشون بمدینه کشید و قبائل

یهود را هم فریفت و عهد خود را با پیغمبر و مسلمانان شکستند و از سمت جنوب مدینه در صدد هجوم برآمدند و در حقیقت مسلمانان در محاصره مشرکین و یهود قرار گرفتند و از آیات سوره احزاب هم همین موضوع ظاهر است ولی ظاهر این حدیث این است که واقعه خندق

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۱

و هجوم مشرکین غیر از واقعه احزاب بود و بخصوص اینکه واقعه حدیبیه را میان آنها فاصله قرار داده و ممکن است تعدد لعن در واقعه احزاب باعتبار طول مدت محاصره باشد و پیغمبر در مدت واقعه احزاب که سیزده روز طول کشیده دو نوبت لعن بر ابی سفیان صادر کرده باشد

۵۸- حدیث هفت صندوقی که در دوزخ است-

اسحق بن عمار بن صیرفی در حدیث طولانی از امام هفتم روایت کرده که فرمود ای اسحق برستی در دوزخ یک وادی است که سقر نام دارد از روزی که خدایش آفریده تاکنون ندمیده و اگر خدا اذنش دهد که باندازه سوزنی بدمد آنچه بر روی زمین است میسوزد اهل دوزخ از سوزش و گند و پلیدی و عذاب این وادی پناهنده میشوند و در این وادی کوهی است که اهل وادی از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن کوه یک دره‌ای است که اهالی آن کوه از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن دره چاهی است که اهل دره از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن چاه ماری است که اهل چاه از بدی و کند و پلیدی و زهری که در دندانش تعبیه شده پناهنده میشوند و در شکم آن مار هفت صندوق است که پنج تن از امتهای پیشین و دو تن از این امت در آن صندوقها جا دارند. گوید عرض کردم قربانت آن پنج تن کیانند؟ و این دو کیانند؟

فرمود آن پنج قابیل است که هابیل را کشته و نمرود است که با ابراهیم در موضوع پروردگار محاجه کرد و گفت منم که زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است که گفت من پروردگار برتر شمایم و یهود است که مذهب یهودی را بدعت گذارد و بولس است که نصرانیت را در کیش مسیح پدید آورد و از این امت دو تن اعرابیند که از دل ایمان نداشتند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۲

۵۹- ایوب بی‌گناه هفت سال بلا کشید-

امام ششم فرمود ایوب بی‌گناه هفت سال بلا کشید. امام ششم از قول پدرش گفت که ایوب بی‌گناه گرفتار بلا شد، پیغمبران گناه نمیکنند زیرا معصوم و پاکند و کج نمیروند، و پیرامون گناه نمیگردند چه گناه کوچک باشد چه گناه بزرگ، فرمود حضرت ایوب با این اندازه بلا که کشید بوی بد و قیافه زشت در او پدید نشد و یک نوک قلم خون و چرک از او بیرون نیامد هیچ کس او را کثیف نیافت و از او وحشت نکرد هیچ کجای بدنش کرم نیفتاد خدا با همه پیغمبران و دوستان گرامی خود در

گرفتاری آنها چنین میکند همانا مردم که از حضرت ایوب کناره میکردند برای فقر و ضعف حال او بود در ظاهر چون نمیدانستند نزد پروردگار خود که نامش بلند باد چه مقامی دارد و چه کمک و گشایشی دریافت خواهد کرد.

پیغمبر (ص) فرمود بلاکش ترین مردم پیغمبرانند سپس مانندتر و مانندتر بآنان خدای عز و جل همانا ایوب را ببلائی بزرگی گرفتار کرد که در چشم همه مردم خوار شد.

تا آنکه چون نعمتهای بیکران خدا را در دست او بنگرند او را به پروردگاری و خدائی نپرستند و برای آنکه بدانند ثواب و پاداش از جانب خدا بر دو قسم است یکی بطور اختصاص و تفضل و یکی بطور استحقاق و مزد کوشش و عبادت تا هیچ ضعیف و بیچاره‌ای را خوار ندانند و هیچ فقیر و بیماری را پست نشمارند و تا بدانند که خدا هر کس را خواهد بیمار کند و هر که را هر گاه خواهد شفا بخشد بهر وسیله‌ای که خواهد و اینها را برای جمعی عبرت و برای جمعی بدبختی و شقاوت و برای جمعی سعادت و خوشبختی قرار دهد و خدا در همه حال در قضاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و آنچه با بندگانش رفتار کند اصلح به حال آنها است و هیچ توانائی برای آنها نیست مگر از جانب حضرت او.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۳

۶۰- فرشتگان هفت دسته‌اند و حجابها هفتند-

ابی منصور زید بن وهب گوید سؤال شد امام یکم از توانائی خدای عز و جل که بزرگ باد جلال او آن حضرت بسخن رانی ایستاد، خدا را ستایش کرد و بر او ثنا فرمود سپس گفت خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد بعضی باندازه بزرگ که اگر یکی از آنان بزمین فرمود آید از بس بزرگ است و از بس پر و بال دارد زمین نمیتواند آن را در خود جا دهد بعضی از آنها باندازه تنومند و زیبا هستند که اگر همه جن و انس همدست شوند نمیتوانند او را وصف کنند بعضی از ملائکه الهی چنان است که هفتصد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است، بعضی از آنها با یکی از بالهای خود میتواند همه افق را بپوشاند بعلاوه از بزرگی جسمش، بعضی از آنها باندازه‌ای بلند قامتند که آسمانها تا زیر ناف آنها است، بعضی از آنها بدون پایگاه قدم در عمق هوای زیرین زمین نهاده و همه زمینها تا زانوی او است، بعضی از آنها هست که اگر همه دریاها را بیشت ناخن بزرگش بریزند جا میدهد بعضی هستند که اگر کشتیها را در اشک چشمش بیندازند تا ابد سیر میکنند فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، عرض شد آقا حجابها را بفرمائید.

فرمود حجب هفت است ضخامت هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و طولش پانصد سال.

دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته‌اند که هر کدام قوت تمام جن و انس را دارند بعضی از آن حجابها تاریکی است بعضی نور است بعضی آتش است بعضی دود است بعضی ابر است، بعضی برق است، بعضی رعد است، بعضی روشنی است، بعضی ریگ

است، بعضی کوه است، بعضی غبار است، بعضی آب است بعضی نهرها است آنها حجابهای گوناگونیند ضخامت هر حجابی هفتاد هزار سال است.

سپس سرا پرده‌های جلال است که شصت سرا پرده‌اند و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سرا پرده تا سرا پرده دیگر مسافت پانصد سال است سپس سرا پرده عزتست سپس سرا پرده کبریاء

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۴

سپس سرا پرده عظمت سپس سرا پرده قدس سپس سرا پرده جبروت سپس سرا پرده فخر سپس سرا پرده نور سفید سپس سرا پرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی است علی (ع) در این جا سخن خود را پایان رسانید و خاموش شد عمر بآن حضرت عرض کرد ای ابا الحسن بی تو یک روز زنده نباشم.

مصنف این کتاب گوید این پرده‌ها را بر ذات حق نرده‌اند خدا برتر از این است که زیر پرده باشد زیرا خداوند را مکانی نیست این پرده‌ها را بر فراز آفرینش بزرگ و والای او زده است که جز حضرت او اندازه آن را نمیداند.

شرح-

از این روایت استفاده می‌شود که فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه هستند و دارای شکل و اندام زیبا هستند نه آنکه صرف قوایی مجرد و موجوداتی لا مکان و غیر محدودند چنانچه فلاسفه گمان کرده‌اند.

و راجع بحجابات از این روایت چنان فهمیده می‌شود که حجابات منازل و مقاماتی مادی هستند مانند توده‌های ماده فضا که باشکال مختلفه در تحقیقات رصدی و علمی امروزه کشف شده و ماده حجاب هم همین معنا را می‌فهماند زیرا حجاب پرده است و نسبت ببزرگان آن پرده‌ای را گویند که بر درگاه می‌آویزند تا مردم سرزده و بی‌رخصت بر آنها وارد نشوند و طبقات و انواع موادی که در فضای عمیق بقدرت الهی آفریده شده‌اند که تا سیزده نوع آن را در این روایت نام برده پرده‌های دربار حضرت پروردگارد و در حقیقت ماده و مظاهر آن همان حجاب میان حق و خلق است، ماده است که مانع شهوت پرتو ذات او است که از آن بوجه الله تعبیر شده و همان ماده و مظاهر آنست که از نظر تفکر و استدلال نمایش حق را میدهد و کشف از صانع خود میکند.

سرادق

که فارسی مرادف آن سرا پرده است در کلام شیخ بزرگوار صدوق بظاهر آن حمل شده از این جهت آن را توجیه کرده که بر ذات حق زده نشده زیرا مستلزم مکان است خدا را مکانی نیست ولی بهتر آنست که لفظ سرادق بصفات جلال و جمال حضرت حق تفسیر شود و در این صورت محتاج توجیهی که مصنف کرده نیست مانند تعبیر عرش و کرسی از الفاظی که بطور مثل و استعاره برای فهم یک حقایق معنویه استعمال شده است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۵

۶۱- امیر المؤمنین هفت سال پیش از مردم نماز خواند.

عباد بن عبا الله از علی (ع) روایت کرده که فرمود من بنده خدا و برادر رسول خدایم من صدیق اکبرم هیچ کس پس از من ادعای این مقام را نکند جز آنکه دروغ زنت من هفت سال پیش از مردم دیگر نماز خواندم.

شرح-

آنچه در تاریخ آمده است این است که چون پیغمبر اظهار رسالت کرد اول بار خدیجه کبری و علی (ع) باو ایمان آوردند و تا سه سال همین دو تن با آن حضرت نماز میخواندند و ممکن است چهار سال هم قبل از اظهار رسالت علی (ع) با آن حضرت نماز میخوانده زیرا پیغمبر پیش از بعثت بوظایف شخصی خود ملهم بوده و علی (ع) در زیر سرپرستی مخصوص او میزیسته و در اسرار نبوت محرم راز او بوده است.

۶۲- شیاطین بر هفت تن از غلات فرود شدند-

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل (در سوره شعراء آیه ۲۲۱-۲۲۲) بشما بگویم شیاطین بکه فرود می آیند بر هر دروغزن گنهکاری.

فرمود آنها هفت کس بودند: مغیره، بنان، صاید، حمزه بن عماره بربری، حارث شامی، عبد الله بن حارث، ابو الخطاب.

شرح-

این هفت تن از جمله رؤسای غلات بودند که امامان را خدا و خود را پیغمبر میدانسته و نسبت‌های دروغ بائمه میدادند، بنان بباء مضمومه و نون آمده و بباء بعد از نون هم تلفظ شده.

۶۳- جبرئیل از طرف خدای عز و جل جلاله خبر آورد که به شیعیان علی (ع) هفت خصلت عطا شده.

جابر بن عبد الله انصاری گوید یک روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارک خود بسوی علی بن ابی طالب (ع) نمود و فرمود این جبرئیل است که از سوی خدا جل جلاله بمن خبر میدهد که از روی حقیقت هفت خصلت به شیعیان و دوستان تو عطا شده، آسانی هنگام مردن: آرامی دل هنگام رمیدن و وحشت مردم، روشنی در هنگام تاریکی، ایمنی در هنگام فزع و برابری در میزان عمل و گذشتن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۶

از پل صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم در حالی که نور ایمان پیشاپیش و در سمت راست آنان میشتابد.

۶۴- کسی که روایت کرده که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده هفت کس بودند-

عمره دختر افعی گوید شنیدم ام سلمه رضی الله عنه میفرمود این آیه (۳۳ سوره احزاب) همانا خدا خواسته است که پلیدی و نکوهش را از شما خاندان ببرد و یکباره شما را پاکیزه کند، ام سلمه گفت در میان خانه هفت کس بودند رسول خدا و جبرئیل و میکائیل و فاطمه و حسن و حسین (ع) و من بر در خانه بودم عرض کردم یا رسول الله من از خاندان نیستم؟ فرمود تو از همسران پیغمبری و نفرمود تو از خاندانی.

مصنف این کتاب گوید این حدیث غریب است و مضمون آن غیر معروف و خلاف مشهور است و جز بهمین یک سند بدست ما نیامده و معروف اینست که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده پنج کسند (محمد و علی و فاطمه حسن و حسین «ع» و ششم آنها جبرئیل بوده.

۶۵- هفت کس نماز را شکسته نخوانند-

امام ششم از گفته پدرش فرماید هفت کس نماز را شکسته نخوانند (با اینکه مسافرنده) کارمند سیار جمع آور مالیات و خراج که شهر بشهر میگردد فرمانده و امیر گشتی که در منطقه مأموریت خود همیشه در گردش است؛ تاجر و کاسب دوره گرد که بازاری به بازاری و از شهری بشهری میگردد و چوپان و بیابانی و چادر نشین که همیشه دنبال آب و گیاه در گردشند و مردی که برای تفریح و بازی بشکار رفته و کوه بکوه میگردد و دزد سر گردنه که راه میزند.

۶۶- ذکر حق بهفت عضو انسان تقسیم شده.

زبان و روح و نفس و عقل و معرفت و سر و قلب هر یک از این هفت نیاز باستقامت و درستی دارند، درستی زبان صدق اقرار است، درستی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۷

روح راستی در استغفار است، درستی نفس راستی در عذر خواهی است، درستی عقل بر راستی عبرت گرفتن است، درستی معرفت بر راستی سرفراز بودن است، درستی سر سرشار بودن بعالم اسرار است، درستی دل یقین راست و شناختن پروردگار است، ذکر زبان حمد و ثنا است ذکر نفس کوشش و رنج است، ذکر روح بیم و امید است، ذکر دل راستی و سادگی است؛ ذکر عقل تعظیم و حیا است، ذکر معرفت تسلیم و رضا است، ذکر سر مقام شهود حق جل و علا است شرح. این روایت از نظر سند عامی و مرسل و موقوف است و از نظر متن مورد اعتراضاتی است.

۱- سوق مطلب و عبارت با مضامین اخبار ائمه معصومین مخالفت دارد و اشبه بمطالب و عبارات عرفاء و متصوفه است.

۲- معرفت و سر را از اعضاء شمرده و برای هر یک ذکری و استقامتی بیان کرده و با اینکه معرفت و سر از صفات و افعال انسان است نه از اعضاء انسان مگر آنکه مقصود از معرفت یک مرتبه‌ای از روح انسانی باشد پس از وجدان حق بنا بر اتحاد

عادل و معقول و مراد از سر مرتبه‌های از نفس ناطقه باشد پس از ادراک رتبه شهود حق و این معنی با استقامتی هم که برای هر یک از این دو ذکر شده مناسب است زیرا که میفرماید استقامت معرفت براستی سرافراز شدن است.

و این سرافرازی مناسب با این مقام از روح که دارای وجدان حق شده و مقام بندگی خود را دانسته و بدان سرافراز است از این رو در نعت پیغمبر خاتم که مصداق انسان کامل و دارای مقام استقامت است بحکم و استقامتِ کما أمیرت عبده بر رسوله مقدم است و استقامت سر را بمقام شهود دانسته و با ذکر هم که برای هر یک از این دو مقام بیان کرده مناسب است زیرا که ذکر معرفت را رضا و تسلیم دانسته و آن مناسب با روح عارف است و ذکر سر را رؤیت ملاقات دانسته و این مناسب با مقام شهود است.

۶۷- رسول خدا را هفت فرزند شد-

امام ششم فرمود برای رسول خدا از خدیجه شش فرزند شد دو پسر بنام قاسم و طاهر که نامش عبد الله بود و چهار دختر، ام کلثوم، رقیه، زینب، فاطمه، علی بن ابی طالب فاطمه را بزنی گرفت و ابو العاص بن ربیع که مردی از بنی امیه بود زینب را گرفت و عثمان بن عفان ام کلثوم را بزنی گرفت ولی پیش از عروسی مرد و چون در رکاب پیغمبر بجبهه جنگ بدر رفت رقیه را باو تزویج کرد یک پسر هم بنام ابراهیم از ماریه قبطیه برای رسول خدا شد و ماریه را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۸

ام ابراهیم و ام ولد میگفتند.

امام ششم فرمود رسول خدا وارد خانه خود میشد که شنید عایشه بروی فاطمه زهرا فریاد میکشد و میگوید ای دختر خدیجه تو عقیده داری که مادرت از ما بهتر بود چه بهتری داشته؟ او هم چون ما یکی از زنان پیغمبر خدا بوده! فاطمه که گفتار او را میشنید چون چشمش بر رسول خدا افتاد آغاز گریه کرد، رسول خدا رو بفاطمه زهرا.

ای دختر محمد چرا گریه میکنی؟

عایشه مادرم را بیدی و نکوهش نام برده و مرا بگریه انداخته.

رسول خدا خشم‌آلود رو بعایشه.

ای حمیراء خاموش باش خدای تبارک و تعالی زن زاینده و مهربان را مبارک گردانید خدیجه که خدایش رحمت کناد از من دو پسر آورد یکی طاهر که عبد الله نام داشت و مطهر لقب داشت دوم قاسم و چهار دختر برای من آورد: فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب. ولی تو از آن زنانی هستی که خدا رحمت را بسته و تاکنون فرزندی نیاوردی:

- تذکر:

از اول کتاب تا اینجا رجال سند احادیث را زیر شماره هر حدیث در آخر کتاب آوردیم همچنین اسناد جلد اول را:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۹

- باب خصال هشتگانه

- ۱- شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد-

امام ششم فرمود شایسته است در مؤمن هشت خصلت باشد در موقع گرفتاریهای سخت و لرزاننده سنگین و وقور باشد، در گاه بلا شکیبا باشد، درگاه نعمت و خوشی شکرگزار خدا باشد.

بدان چه خدا باو داده قناعت کند، بدشمنان خود ستم نکند و سربار دوستان خود نباشد، تن خود را برنج اندازد و مردم از او در آسایش باشند، دانش دوست مؤمن است، حلم وزیر اوست، صبر فرمانده لشکر او است؟ نرمی و مدارا برادر او است، خوش پذیرائی و خوش پرخوری پدر او است.

- شرح-

مقصود از اینکه سربار دوستان نباشد و تن خود را رنج دهد تا مردم از او در راحت باشند.

این است که برای تحصیل معاش و بودجه زندگانی خود کسب و کاری داشته باشد و سخت تلاش کند تا باندازه مصارف خود تحصیل نماید و سربار دوستان نگردد و بعلاوه زیادی هم بدست آورد و بدرماندگان و بیچارگان کمک کند تا مردم از قبل او در آسایش باشند.

نظیر این حدیث را جهاد بن عمرو از حضرت صادق (ع) روایت میکند و آن حضرت از پدر و جدش که فرمود: پیغمبر در سفارشهایش بعلی (ع) گفت سزاوار است مؤمن را این خصال هشتگانه.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۰

- ۲- هشت کسند که نمازشان قبول نمیشود.

رسول خدا فرمود نماز هشت کس قبول نشود بنده‌ای که گریخته تا نزد آقای خود برگردد، زنی که ناشزه است و شوهر بر او خشمناک است.

کسی که زکاة خود را ندهد، کسی که وضوء نسازد، دختر نابالغی که بی سرپوش نماز بخواند، پیش- نمازی که خود را بر مأمومینش تحمیل کرده باشد، شخص زبین، عرض شد یا رسول الله زبین چه کسی است؟

فرمود کسی که بول یا غائط بر او تنگ گرفته باشد و مست اینان هشت کسند که نمازشان قبول نیست.

۳- حاملین عرض هشتند:

حفص بن غیاث نخعی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود حاملین عرش هشتند و هر کدام هشت چشم دارند که هر چشمی برابر دنیاست. امام ششم فرمود حاملین عرش چهار شکلند یکی مانند آدمیان است و از خدا برای فرزندان آدم روزی میخواهد و دومی مانند خروس است و از خدا برای پرندگان روزی درخواست میکند و سوم مانند شیر است و از خدا برای درندگان روزی درخواست میکند و چهارم مانند گاو است و از خدا برای چهار پایان روزی درخواست میکند، از آنگاه که فرزندان اسرائیل گوساله پرستیدند گاو حامل عرش سر خود را بزیر انداخته (خجلت زده است) چون روز قیامت شود حاملین عرش هشت میشوند.

شرح-

اصل جمله عرش در قرآن سوره الحاقه آیه ۱۷ است که میفرماید وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ، در روزی چنین (روز قیامت) عرش پروردگارت را هشت تا بالای خود میکشند، مفاد این عبارت این است که تخت خداوند را روز قیامت هشت کس بدوش میکشند اگر مانند بزرگان هند بر تخته روانی سوار باشد که بر دوشها کشیده می شود یا هشت کس از جایی بجائی میبرند برای نقل مکان و این کنایه از بزرگی تخت پروردگار است که مثلا تخت را معمولا یک کس یا دو کس میکشند و تخت خدا چنان بزرگ است که هشت کس آن را میکشند ولی باتفاق دانشمندان اسلام سوای فرقه مجسمه که جمعی اندک و شاید منقرضند این معنا مراد نیست و اینجا یکی از موارد کنایات قرآن است و اقرب توجیهاتش اینست که بگوئیم این جمله کنایه از عظمت و نمایش جلال خدا است در روز قیامت بنا بر این مفاد کلام این است پروردگار تو در روز قیامت نمایش عظمت و جلال بسیار مهمی دارد، در این صورت لازم نیست عرشی و تختی و حاملی در میان باشد زیرا در کنایه میزان صحت و بلاغت کلام تحقق همان لازم نیست که مقصود متکلم است و مفاد تحت اللفظی برای فهمانیدن آن است و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۱

بعبارت دیگر مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی است نه مراد جدی و آن معنای لازم مراد جدی است و میزان صدق و کذب و صحت و فساد کلام همان مراد جدی است نه مراد استعمالی بلکه در باب کنایه میتوان گفت که مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی هم نیست و اصلا مراد متکلم همان معنای مجازی است چنانچه علمای بیان میگویند مجاز و کنایه هر دو استعمال لفظ است در غیر معنای خود و فرق آنها اینست که در مجاز قرینه منافیه با معنای حقیقی لازمست ولی در کنایه قرینه منافیه نیست و اراده معنای حقیقی هم صحیح است و مقصود از صحت اراده معنای حقیقی اینست که ممکن است معنای حقیقی هم موجود باشد و ممکن است نباشد چنانچه اگر گفتیم زید کثیر الرماد است بقصد آنکه جواد است مقصود بیان جود زید است نه هر دو معنا چنان که ممکن است کثرت رماد هم در خارج برای او محقق باشد و ممکن است اصلا همه حوائج خود را با دستگاه برق انجام دهد و هیچ خاکستر هم در دستگاه او نباشد.

و یا اینست که ممکن است معنای حقیقی هم از این جمله قصد شود بدون کم و زیادی در جمله در موقعی که قرینه کنایه بودن اسقاط گردد بخلاف مجاز که از نظر ملازمه با قرینه ضد حقیقی بر معنای حقیقی قابل تطبیق نیست بهر حال در صورتی که ما این جمله را کنایه از عظمت نمایش جلال حق در قیامت دانستیم لازم نیست عرشی و حاملی در میان باشد چنانچه اگر طویل النجاد را بمنظور توصیف شخصی بشجاعت استعمال کردیم لازم نیست شمشیر یا بند شمشیر داشته باشد و یا حمایل کرده باشد بلکه صدق و صحت و بلاغت کلام وابسته همان وجود صفت شجاعت است ولی علمای اسلامی این کلام را بهمین سادگی و صفا تفسیر نکرده‌اند بلکه برای عرش و برای حامل عرش حقیقتی پنداشته‌اند و چون معنای تحت اللفظی کلام مستلزم جسمانیت پروردگار است و آن امریست محال دنبال تاویل رفته‌اند و بدو دسته عمده تقسیم شده‌اند.

۱- متکلمین و اخباریین و فقها، یعنی آن دسته از دانشمندان اسلامی که تا ممکن است پا بند ظواهر و قشر تعبیرات کتاب و سنت هستند اینها عرش الهی را یک موجود آسمانی منش و جسم بسیار بزرگی میدانند که محیط بر همه موجودات جسمانی و دارای پایه‌های بسیار و طاق و رواق و ارکان بیشمار است و راجع بعظمت عرض و تفصیل ارکان وعده ستونها و بزرگی آن اخبار بسیاری میان این دسته نقل شده بنا بر این جمله عرش هم یک موجودات جسمانی و البته بسیار بزرگ و نیرومندند که چهار یا هشت از آنان میتوانند عرش باین بزرگی را حمل کنند و این تعبیری که در این روایت اخیر از جمله عرش شده با این دسته مناسبت است و بسیار شبیه بقول ارباب انواع جسمانی است که مبدأ آن عقائد فلکی و وثنی مآب کلدی و آشور است و مجسمه‌هائی که برای نمایش ارباب انواع تعبیه کرده‌اند بصورت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۲

انسان بالدار و گاو و اسب و شیر و اشکال دیگر از خرابه‌های بابل و از حفریات قسمت‌های چند ایران و عراق و نقاشیهای این سرزمین که محل علم و تمدن باستانی بشر است مجسمه‌ها و اشکال متعددی که صورت انواع ارباب و خدایان آنان بوده بدست آمده شاهد مدعا است.

ما بعد از اینکه آیه گذشته را با ذوق توحیدی و ادبی یک کنایه بلیغ و معجز آسا از نمایش عظمت حق گرفتیم و خود را از اندیشه در تصویر عرش و جمله آن فارغ نمودیم راه مناقشه در باره این گونه اخبار بار می‌شود و مخصوصاً این خبر که ارسال آن ما را بتردید میاندازد و احتمال می‌رود از تراوش افکار تازه مسلمانانی باشد که مغز آنها از فلسفه و مبادی علوم باستانی ایران و عراق پر بوده و عقیده خود را باین صورت جزء تعلیمات مذهبی شیعه درآورده باشند.

۲- حکماء و عرفای اسلامی که در تعبیرات کتاب و سنت چندان ظاهر طلب و لفظ پرست نیستند بلکه روی مبادی فلسفه یونانی مشائیین یا روی ذوقیات عرفانی مربوط با فلسفه یونانی اشراقیین اساسی برای عالم وجود و سیر و شهود چیده‌اند و بگمان خود از روی برهان یا از شهود سستند بذوق و وجدان بدان عقیده‌مند شده و تعلیمات شرع اسلامی که از زبان قرآن و سنت نشر شده بدان تطبیق میکنند و ظواهر آیات و اخبار را بر طبق آن تاویل مینمایند این دسته عرش را بهر دو معنای

جسمانی و روحانی تفسیر کرده‌اند و عرش جسمانی را بگمان خود فلک نهم دانسته‌اند که بزعم ایشان محدد جهات است عالم جسمانی و موجد حرکت شبانه روز و خالی از هر گونه ستاره و نقش و نگار است.

و عرش روحانی را بمقام و احدیت حضرت حق تفسیر کرده‌اند که مقام صفات و ظهور ذات است برای ذات و مبدأ آفرینش و تجلی بر ماهیت و ممکنات و نمایش کثرات است.

اخباری که عرش را بعلم حق تفسیر کرده مؤید این نظر است زیرا علم مرکز صفات حق و مبدأ آفرینش ممکنات و تشریح احکام و دستورات است در این صورت ارکان و حمله عرش معنای دیگری دارد که مناسب با مقام صفات یا مظهریت صفات حق باشد و باید حمله عرش را بقوای کلیه علم و قدرت و صفات دیگر توجیه کرد و شاید فرشتگان چهارگانه که در زبان تورات و قرآن معروفند چون جبرئیل، میکائیل، اسرافیل؛ عزرائیل همان قوای چهارگانه معنویه باشند که ممکن است آنها را حمله یا ارکان عرش نامید.

بنا بر این میتوان گفت سبب آنکه در قیامت حمله عرش از چهار بهشت ترقی میکنند وحدت ثانویه ظهور حق است در مظاهر امکانیه زیرا در این هنگام قوس صعود وجود بیابان و «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مصداق پیدا کرده بنا بر این کاروان هستی که از قوای چهارگانه حمله عرش بار بسته و در کشور امکان سفر کرده بود اکنون با تکاملی که نتیجه این سفر و هدف این افاضه است باز گردیده و تجلی تازه‌ای برای ذات حق پدید شده که گویا فیض هستی دو چندان گردیده ...!!

۴- بهشت هشت در دارد-

امام یکم فرماید بهشت هشت در دارد یکدر از آن پیغمبران و صدیقان است یکدر از آن شهیدان و صالحان است و از پنج در شیعیان و صدیقان ما داخل میشوند، من پیوسته بر سر صراط ایستاده و درخواست میکنم عرض میکنم پروردگارا شیعیان و دوستان و یاران مرا و کسانی که مرا در دنیا بولایت شناخته‌اند سالم دار یک بار آوازی از شکم عرش میرسد که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۳

درخواست تو پذیرفته شد، شفاعت تو در باره شیعیان قبول شد هر تن از شیعیان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفته و مرا بگفتار یا کردار یاری کرده و با دشمنانم جنگیده‌اند هفتاد هزار تن از همسایگان و خویشان خود را میتوانند شفاعت کرد از یکدر دیگر مسلمانان دیگری که خدا را به یگانگی شناخته و ذره‌ای دشمنی ما خاندان در دلشان نیست وارد میشوند.

امام پنجم فرمود بخدا خوشبین و امیدوار باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد که پهنای هر دری از آنها مسافت چهل سال راه است (چهار صد سال خ ب)

۵- روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع (چهار ذرع شاه) بیشتر باشد.

ابان بن عثمان گوید مردی حضور امام ششم آمد و بازی کردن و تعرض از ما بهتران با خانواده و نان خورهایش بامام «ع» شکایت کرد حضرت فرمود ارتفاع سقف خانهات چه اندازه است؟ گفت ده ذراع فرمود آن را از مقیاس هشت ذراع کن و آیه الکرسی را هم بر آن نقش کن زیرا هر اطاقی که ارتفاعش از هشت ذراع بیشتر باشد محتضر است یعنی جنیان می آیند و دور آن نشیمن میکنند و (گاهی با عیال صاحب خانه) بازی میکنند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۴

۶- ثمانیه ازواج-

داود رقی گوید یکی از خوارج از تفسیر این آیه (۱۴۳-۱۴۴ سوره انعام) هشت جفت از گوسفند میش دو تا و از بز دو تا بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را و از شتر دو تا و از گاو دو تا؛ از من پرسید گفت کدام از اینهاست که خدا حلال کرده و کدام را حرام کرده نزد من چیزی در این موضوع نبود.

در سفر حج حضور امام ششم (ع) رسیدم و از آن حضرت پرسیدم فرمود خدا قربانی کردن میش و بز اهلی را در منی حلال کرده و قربانی وحشی آنها را حرام کرده اما راجع بشتر و گاو خدا قربانی شتر عربی را حلال کرده و قربانی شتر بختی را حرام کرده و قربانی گاو اهلی را حلال کرده و گاو کوهی را حرام کرده؛ من برگشتم و همین جواب را بآن شخص گفتم، گفت این چیز است که از حجاز دریافت شده.

۷- هشت کس از مردم محسوب نشوند

راوی بامام ششم عرض کرد شما همه این مخلوقات دو پا را آدم میدانید فرمود هشت طایفه‌شان را دور بینداز، آنکه مسواک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه بیدانش بحث کند، آنکه بیدرد خود را بیمار نماید، آنکه بی مصیبت پریشان حال شود، آن که با یاران خودش در مطلب درستی که مورد اتفاق آنهاست مخالفت ورزد، آنکه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۵

بیدران خود افتخار کند و از کارهای نیک آنان بی بهره باشد، این آدم چون گیاه اخلیج باشد که پوست کنده شود تا به گوهر و مغز خود رسد. او همچنانست که خدای عز و جل فرموده، نیستند آنان جز همانند چهار پایان بلکه در راه خود گمراه‌تر از آنان.

۸- هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت خصلت را دریابد.

() امام یکم همیشه میفرمود هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد، برادری خدا داده یا دانشی تازه یا آیه‌ای وظیفه بخش یا رحمتی که بدان چشم داشته یا سخن نصیحتی که او را از هلاکتی نجات میدهد یا سخنی میشوند که او را براستی رهبری میکند یا گناهی را از ترس خدا یا از روی حیا وامینهد.

امام دوم فرماید که شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود کسی که همیشه بمسجدها رفت و آمد کند برادری خدا داده بدستش آید یا دانشی پسندیده یا سخنی که براه راستیش رهبری کند یا سخن نصیحت آمیزی که از هلاکت نجاتش دهد یا رحمتی که بدان چشم دارد یا ترک کند گناهی را از روی حیاء یا ترس از خدا.

۹- هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خود را سرزنش کنند.

امام یکم فرمود که پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود بمن گفت. ای علی هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خویش را سرزنش کنند نه دیگری را. آنکه ناخوانده بر سر خوان مهمانی رود، مهمانی که بمیزبان خود فرمانی تحمیل کند، کسی که از دشمنان خود خوبی خواهد، کسی که از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۶

مردمان پست بخشش خواهد، آنکه ناخوانده در راز میان دو کس مداخله نماید، آنکه بپادشاه اهانت کند، آنکه در مقامی نشیند که شایسته آن نیست، آنکه با کسی حدیث کند که به وی گوش ندهد.

۱۰- مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت-

امام ششم (ع) فرمود مسجدهای خود را از هشت چیز دور دارید: از فروش و خرید دیوانگان و کودکان و جستن گمشده و قضاوت و اجراء حدود و فریاد بلند.

۱۱- ایمان هشت خصلت است.

ابو بصیر گوید: حضور امام پنجم شرفیاب بودم که مردی بآن حضرت عرض کرد اصلحک الله راستی در کوفه جمعی هستند که عقیده‌هایی دارند و آن را از شما میپندارند فرمود: کدام عقیده‌ها؟ عرض کرد میگویند ایمان جز اسلام است. امام پنجم فرمود آری همین طور است آن مرد عرض کرد برای من بیان فرمائید فرمود هر که عقیده دارد که خدا یکی است و محمد (ص) رسول خدا است و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز بخواند و زکاة بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود مسلمان است. گفتم ایمان کدامست؟ فرمود کسی که خدا را یگانه داند و محمد (ص) را رسول خدا شناسد و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز را بپا دارد و زکاة را بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود و خدا را بگناهی که بدان بیم از دوزخ داده ملاقات ننماید مؤمن باشد. ابو بصیر عرض کرد قربانت کدام یک از ماها است که مرتکب گناهی که خدا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۷

بدان از دوزخ بیم داده نشده باشد؟ فرمود چنان نیست که تو گمان بردی همانا مقصود این است که گناهی کند که خدا بدان بیم از آتش دوزخ داده و از آن توبه ننماید.

۱۲- معاصی کبیره هشت است.

محمد بن مسلم گوید بامام ششم عرض کردم قربانت چرا در باره مخالفان خود معتقدیم که کافر و اهل دوزخند ولی در باره خودمان و هم مذهبمان خود معتقد نیستیم که در بهشتند.

فرمود این از ضعف ایمان شما است. اگر شما جماعت شیعه هیچ معصیت کبیره مرتکب نشوید بدانید که در بهشتید، گفتم قربانت معاصی کبیره کدامند، فرمود اکبر کبائر شرک بخداست و عقوق پدر و مادر و بیابان گردی پس از هجرت بشهر مدینه و نسبت زنا بزنی پارسا دادن و از جهاد گریختن و بناحق مال یتیم را خوردن و پس از دانستن حرمت ربا خوردن و مؤمن را کشتن، گفتم زنا و دزدی چگونه؟ فرمود از این قبیل نیستند. مصنف این کتاب گوید اخباری که متعرض شماره کبائرند اگر چه بعضی آنها را پنج و بعضی هفت و بعضی هشت و بعضی بیشتر شمرده‌اند ولی در حقیقت با هم اختلافی ندارند زیرا پس از شرک بخدا هر گناهی نسبت بگناه کوچکتر از خود کبیره است و هر گناه کوچکتری نسبت بکوچکتر کبیره است و هر گناه کبیری نسبت بشرک صغیره است.

شرح-

در شماره گناهان کبیره از نظر اخبار و فتاوی اختلاف بسیاری است که از پنج تا هفتاد شمرده شده است نظریه نسبی که شیخ صدوق (رضی الله عنه) اختیار کرده و جمعی از بزرگان از او پیروی کرده‌اند یکی از راههای رفع اختلاف اخبار است ولی از جهاتی مورد اشکال است.

مقصود از این نسبی بودن انکار گناه صغیره است یا انکار گناه کبیره یا هر دو و التزام بهر یک از این سه وجه مورد اعتراض است زیرا تقسیم بصغیره و کبیره قابل انکار نیست.

۲- آنکه در اخبار و فقه برای گناه کبیره احکام و آثار مخصوصی ثابت شده مثل اینکه مجرد ارتکاب کبیره منافی عدالت است ولی در صغیره اصرار منافی عدالت است نه مجرد ارتکاب و چنان که در قرآن میفرماید اگر از کبائر آنچه شما را از آن نهی کردیم اجتناب کنید سیئات و گناهان دیگر شما را جبران میکنیم و چنان که در این خبر میفرماید شیعه با اجتناب کبائر مستحق بهشت است بشرط توبه بهر حال گناه کبیره و صغیره دارای آثار و احکام جداگانه هستند و ترتیب و آثار و احکام هر یک محتاج بتشخیص موضوع است و نظریه نسبی تشخیص موضوع نمیدهد بلکه موضوع را مبهم و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۸

متداخل میکند.

۳- آنکه خود اجراء نظریه نسبی نیازمند آنست که صغیر و کبیری در گناهان تخصیص داده شود تا آنکه حکم کنیم این صغیر نسبت بآن اصغر کبیره است و آن کبیره نسبت بآن اکبر صغیره است و میپرسیم از کجا میفهمید که آن اکبر است و آن کبیر

و آن اصغر و آن صغیر تا نظریه نسبییه را تطبیق کنید، و اگر برای تشخیص این مراتب میزان و دلیلی در دست هست با همان میزان مراتب گناهان تعیین می شود دیگر نیازی بنظریه نسبییه نداریم. و صحیح اینست که برای اثبات کبیره بودن گناهی یکی از سه دلیل متقن لازم است.

۱- آنکه در قرآن یا سنت ثابت بطریق معتبر تصریح شده باشد که فلان گناه کبیره است.

۲- آنکه در قرآن نسبت بگناهی صریحا کیفر عذابی بیان کرده باشد چنانچه فرماید هر کس عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است.

۳- آنکه مساوی یا اکبر از گناهی شمرده باشد که کبره بودنش ثابت است چنانچه فرماید غیبت سخت تر از زنا است یا آنکه کاهن چون ساحر است در صورتی که دلیلی آمده که زنا کبیره است یا سحر کبیره است کبیره بودن غیبت و کهنات هم ثابت می شود.

و اما راجع باختلاف اخبار در شماره کبائر باید آنها را حمل بر مراتب کرد زیرا البته گناهان کبیره هم مراتبی دارند و اکتفاء بعضی اخبار بچندی از آنها از باب آنست که اهمیت بیشتری دارند یا از باب اثر مخصوصی است که بر آن دسته مترتب است چنانچه ممکن است گفت سقوط استحقاق بهشت از شیعه منوط ارتکاب این هشت گناه مخصوص است و حتی این اثر بر مثل دزدی و زنا بار نیست با اینکه کبیره بودن آنها از نظر منافات با عدالت ظاهرا محل تردید و خلافی نباشد.

۱۳- برای علی (ع) هشت خصلت است.

ابو ایوب انصاری گوید پیغمبر بیمار شد و فاطمه بعیادت او آمد حالش سخت بود چون فاطمه سختی بیماری پدر را دید گریه گلویش را گرفت تا اشک بر رخسارش روان شد پیغمبر باو فرمود ای فاطمه خدای جل ذکره زمین را خوب بازرسی کرده و از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۹

همه روی زمین پدرت را برگزید سپس نظر دیگری فرمود شوهر تو علی را برگزید و بمن وحی فرستاد تو را باو تزویج کردم فاطمه جانم نمیدانی که خدا برای آنکه تو را گرامی داشته بکسی تزویج کرده که اسلامش از همه پیشتر و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است فاطمه باین سخن شاد شد و مژده دریافت کرد. رسول خدا خواست بخیری که خدا بدو و محمد و آل محمد «ص» روزی کرده پیشتر او را آگاه کند فرمود فاطمه علی هشت خصلت دارد: ایمان بخدا و رسولش، علمش، حکمتش، همسرش، دو شبلس حسن و حسین، امر بمعروفش، نهی از منکرش، قضاوتش از روی کتاب خدا. ای فاطمه ما خاندانی هستیم که بما هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بوده‌اند داده نشده و بکسی هم پس از ما داده نشود پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و او پدر تو است جانشین او بهترین اوصیاء هست و او شوهر تو است شهید

خاندان ما سید شهیدانست و او حمزه عم پدر تو است از ماست کسی که با دو بال خود در بهشت پرانست و او جعفر است، از ماست دو سید این امت و آنان دو پسر تو هستند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۰

باب خصال نه‌گانه

۱- خداوند نه خصلت به پیغمبر خود محمد (ص) عطا کرده.

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی اسلام را بدست من ظاهر کرد و قرآن را بمن فرستاد و کعبه را بدست من گشود و مرا بهمه خلق خود فضیلت داد در دنیا مرا سید فرزندان آدم و مرا در آخر زینت بخش عرصه قیامت گردانید بهشت را پیش از ورود من بر پیغمبران غدقن کرد و پیش از ورود امت من بر امتهای پیغمبران دیگر قدغن نمود، خلافت را پس از من تا روز قیامت در خاندان من نهاد، هر کس بدان چه میگویم کافر باشد بخدای بزرگ کافر است.

۲- بشیعیان و دوستان علی (ع) نه خصلت عطا شده.

جابر بن عبد الله انصاری گوید:

یک روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارک بسوی علی بن ابی طالب کرد و فرمود: ای ابو الحسن یک مژده‌ای بتو ندهم؟ عرضکرد چرا یا رسول الله. فرمود این جبرئیل است که مرا از جانب خدا جل جلاله آگاهی میدهد که خدا بشیعیان و دوستان تو نه خصلت داده آسانی در هنگام مرگ و آرامی دل در هنگام

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۱

هراس مردم و روشنی در هنگام تاریکی گور و آسودگی در هنگام محشر و برابری در هنگام سنجیدن اعمال و گذشتن از صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم دیگر در حالی که نور ایمانشان در پیش رو و سمت راست آنان میشتابد.

۳- برای فاطمه دختر محمد (ص) نزد خدا نه نام است.

امام ششم فرمود برای فاطمه نزد خدای عز و جل نه نام است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء. سپس فرمود میدانی فاطمه یعنی چه؟ عرضکردم آقای من بفرمائید فرمود از بدی بریده شده سپس فرمود اگر امیر المؤمنین او را تزویج نکرده بود تا روز قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری نبود.

۴- خدای عز و جل بامیر المؤمنین نه چیز داده که بکسی پیش از وی جز بمحمد (ص) نداده-

یکی از شیعیان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود هر آینه خدای تبارک و تعالی نه چیز بمن داده که به هیچ کس پیش از من جز به پیغمبر نداده، راهها برای من باز است نژادها را میدانم، ابر برای من روانه می شود مرگها و گرفتاریها را میدانم فصل الخطاب را میدانم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۲

باذن پروردگار خود در ملکوت نگریستم هر چه پیش از من بوده و پس از من است عیان دیدم، بولایت و دوستی من خدا دین امت را تکمیل کرد و نعمت خود را برایشان تمام نمود و اسلام آنها را پسندید زیرا در روزی که امر ولایت بمحمد فرود آمد فرمود ای محمد بآنان خبر بده که امروز من دینتان را کامل کردم و اسلام آنها را از نظر تدین پسندیدم و نعمت خود را بر آنها کامل کردم (آیه ۳ سوره مائده) همه اینها منتهی است که خدا بر من گذاشته، حمد مر او را سزا است و بس.

۵- به پیغمبر (ص) در باره علی (ع) نه خصلت داده شده.

زید بن ارقم گوید رسول خدا بعلی (ع) فرمود نه خصلت در باره تو بمن داده شده سه در دنیا و سه در آخرت و دو بسود تو و یکی که از آن بر تو میترسم آن سه که در دنیا است تو وصی من و در میان خاندانم جانشین منی و اداکننده و ام منی و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را که بمن میدهند بدست تو میسپارم، آدم و همه فرزندانش زیر پرچم منند؛ تو در کلیدهای بهشت بمن کمک میکنی، اختیار شفاعت خود را بتو میدهم در باره هر که بخواهی، آن در که بسود تو است پس از من هرگز بکفر و گمراهی بر نمیگردد و اما آنکه بر تو میترسم اینست که قریش پس از من بیعت تو را بشکنند و با تو نیرنگ بازند. در حدیث دیگر رسول خدا (ص) فرمود در باره علی نه خصلت بمن داده شود سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که برای وی امید بخش است و یکی که از آن بر وی بیم دارم اما آن سه که در دنیا است عورت مرا میپوشاند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۳

و در خاندان من کارگزار است و در میان خاندان من جانشین و وصی من است و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را بمن میدهند و من باو میدهم که آن را بکشد و در هنگام شفاعت گناهکاران به وی تکیه میکنم و در کلیدهای بهشت بمن کمک میدهد. و اما آن دو که نسبت به وی برای من امید بخشند پس از من بکفر و گمراهی بر نمیگردد و اما آن یکی که از آن بر وی بیم دارم اینست که پس از من قریش بیعت او را بشکنند و در باره او نیرنگ زنند.

۶- نه چیز است که هر یک آفتی دارند-

رسول خدا فرمود آفت حدیث کردن، دروغ- گفتن است.

و آفت دانش فراموشی است و آفت حلم سفاهت و سبکی است و آفت عبادت سستی است و آفت ظرافت و خوشمزگی لاف زدن است و آفت شجاعت ستم کردن است و آفت سخاوت منت نهادن است و آفت زیبایی خود فروشی و تکبر است و آفت حسب و خانواده فخر کردن است و بخود بالیدن.

۷- در خرمای برنی نه خصلت است.

امام یکم فرمود در آن میان که نزد رسول خدا بودیم ناگاه نمایندگان عبد القیس شرفیاب حضورش شدند سلام کردند و یک جلد خرما خدمت آن حضرت گذاشتند رسول خدا فرمود صدقه است یا هدیه؟

عرض کردند هدیه است یا رسول الله؛ فرمود از کدام نوع خرماهای شما است؟

عرض کردند برنی، فرمود در این نوع خرمای شما نه خصلت است برآستی این جبرئیل است که بمن خبر میدهد در آن نه خصلت است دهن را خوشبو میکند، معده را پاک میکند طعام را گوارا میکند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۴

شنوائی و بینائی میفزاید پشت را محکم میکند، شیطان را گم و تباه میکند؛ قرب بخدا می‌آورد و از شیطان دور میکند.

۸- از این امت نه چیز برداشته شده.

امام ششم فرماید که رسول خدا (ص) فرمود از امت من نه چیز برداشته شده است خطا و فراموشی و آنچه بر آن اکراه شوند و آنچه نمیدانند و آنچه تاب آن را ندارند و آنچه بدان مضطربند و حسد و فال بد و وسوسه در آفرینش تا بزبان نیاورده‌اند.

شرح-

مقصود اینست که کارهایی که دارای مؤاخذه و مسئولیتی است چون بیکی از این عناوین واقع شود مؤاخذه و مسئولیت آن برداشته شده است مثلاً شراب حرام است و نوشیدن آن حد شرعی دارد ولی اگر بطور خطا یا فراموشی یا از روی اکراه غیر یا از روی اضطرار چون تشنگی و نبودن آب یا از روی ندانستگی بنوشد مؤاخذه و حدی ندارد و حسد و بد فالی که در دل باشد و اظهار نکند گناهی ندارد و مقصود از وسوسه در آفرینش خیالات فاسدی است که گاهی در خاطر می‌آید مثل اینکه خدا را کی خلق کرده یا کی خلق شده این هم خیالاتی است شیطانی و تا بزبان نیاورد گناهی و مسئولیتی مترتب نمیشود.

۹- از نه چیز نهی شده.

امام سوم فرماید، چون پیغمبر (ص) خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خطبه‌ای خواند خدا را ستود و ثنای او را گفت و گشایش و پیروزی بزرگی که خدا به وی نصیب کرده یاد آور شد و از نه چیز غدقن کرد از مزد جنده و از نطفه چهارپا یعنی اجرت نری که بماده میجهانند و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از زینهای ارغوانی ابو عدویه (که

یکی از راویان این حدیث است) گفته زینهای سرخ و از پوشیدن جامه‌های قسی و آن جامه‌هایی بوده که در شام بافته می‌شده و از خوردن گوشت درندگان و از فروش طلا بطلا و نقره بنقره با اینکه یک طرف بیشتر باشد و از مطالعه در نجوم و ستاره‌شناسی.

شرح-

چون در قلعه‌های خیبر این کسبها و این کالاها موجود بوده و پس از تسخیر آنها بدست مسلمانان اموالشان در تصرف مسلمین افتاد و ممکن بود که این اخلاق و اعمال زشت آنها در مسلمانان سرایت کند این است که پیغمبر اسلام این احکام را بآنها گوشزد کرد و آنها را از ارتکاب این امور که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۵

شاید میان یهودان و در قلعه‌های خیبر پیش از فتح پیغمبر شایع بود نهی کرد بسیاری از این امور چون بدست کردن انگشتر طلا و اجرت زنا و خوردن گوشت سباع در فقه اسلامی حرام تلقی شده و بعضی از آنها چون اجرت فحل و زین سرخ مکروه شمرده شده.

۱۰- گناهکار را نه ساعت مهلت دهند-

امام ششم فرمود چون بنده قصد کار نیک کند یک حسنه در نامه عمل او نوشته شود و چون آن کار نیک را انجام داد ده حسنه برایش نوشته شود و چون قصد گناه کند چیزی بر او ننویسند و چون آن گناه را مرتکب شود باز هم تا نه ساعت باو مهلت دهند اگر پشیمان شد و استغفار کرد و بازگشت نمود بر او ننویسند و اگر پشیمان نشد و توبه نکرد یک گناه بر او نوشته شود.

۱۱- امامان از فرزندان حسین (ع) نه تن بودند.

امام پنجم فرمود پس از حسین بن علی (ع) نه امامند که نهی آنان قائم ایشانست.

۱۲- پیغمبر (ص) از سر نه زن وفات کرد.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) پانزده زن ازدواج کرد دو تن از آنان مردند و بسیزده تن آنها درآمد و از سر نه تن آنها وفات کرد آن دو که بدانها دخول نکرد عمره و سینا نام داشتند و آن سیزده که بدانها دخول کرد نخست خدیجه دختر خویلد بود سپس سوده دختر زمعه سپس ام سلمه نامش هند دختر ابی امیه بود سپس ام عبد الله عایشه.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۶

دختر ابی بکر سپس حفصه دختر عمر سپس زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین سپس زینب دختر جحش سپس ام حبیبه بنام رمله دختر ابو سفیان سپس میمونه دختر حارث سپس زینب دختر عمیس سپس جویریة دختر حارث سپس صفیه دختر حی بن اخطب و آنکه خودش را به پیغمبر (ص) بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود و دو کنیز هم در فراش خود داشت که با زندهای خود آنها را هم قسمت قرار داده بود و در هر دوره شبی هم با آنها بسر میبرد ماریه قبطیه و ریحانه خندقیه و نه زنی که از سر آنها وفات کرد عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابی سفیان و صفیه دختر حی بن اخطب و جویریة دختر حارث و سوده دختر زمعه و بهترین زنان آن حضرت خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند سپس میمونه دختر حارث.

(۱۳) امیر مؤمنان (ع) نه کلمه فرمود.

عامر شعبی گوید امام یکم امیر مؤمنان بالبداهه نه جمله فرموده که چشمان بلاغت را خیره کرده‌اند چه گوهرهای حکمتند که در این درهای یتیم سفته شدند و عموم ارباب بلاغت نتوانستند جمله‌ای انشاء کنند که به پایه یکی از این سخنان بلاغت شعار و حکمت مدار باشد سه از اینها در راز و نیاز با حضرت پروردگار چاره ساز است و سه دیگر از اینها در حکمت و راه و روش خردمندان است و سه آن در ادب و آمیزش با هموعان است آن سه که در مناجات است گوید الهی در عزتم همین بس که تو را بنده‌ام و در سرفرازیم همین بس که تو ام پرورنده‌ای تو چنانی که من میخوامم مرا چنان کن که تو میخواهی. آن سه که در حکمت است فرماید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۷

ارزش هر مردی آن باشد که ورا نیکو بسازد هر که اندازه خویش دانست از هلاکت وارست، مرد در زیر زبان خود نهفته است (در گلستان خود سعدی شیرازی از اینجا اقتباس کرده که گفته: تا مرد سخن نگفته باشد- عیب و هنرش نهفته باشد) آن سه که در آداب فرموده بهر کس که احسان کنی فرمانت پذیرد بهر که نیازمند گردی به بندگیت گیرد، از هر کس بی‌نیازی با وی برابر و هم‌ترازی.

۱۴- اندازه بلوغ زن نه سال است-

زاره گوید امام پنجم فرمود بدختر در نیا تا نه سالش تمام شود یا ده ساله گردد گفت شنیدم که میفرمود نه سال یا ده سال شرح-

این تردید نظر باستعداد دختر است که گاهی نه ساله بالغه می‌شود و توانائی دارد و گاهی ده ساله توانائی پیدا میکند. امام ششم (ع) فرمود هر که بزنی که نه سالش نشده در آید و عیبی در او پدید آید ضامن است.

امام ششم (ع) فرمود: اندازه بلوغ زن نه سالگی است توضیح این بلوغ در عبادات است در معاملات و نکاح بروی احکام دیگری بار است

۱۵- زنی که از شوهر خود نه طلاق عدی گرفته بر او حرام ابدی می‌شود-

ابی بصیر گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود و رجوع شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود؟ فرمود برای شوهر حلال نیست تا شوهر دیگر کند، و زنی که مردی سه طلاقش

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۸

داده و مرد دیگری او را گرفته و بسنت پیغمبر طلاقش داده و بشوهر اول برگشته و باز او را سه طلاقه کرده و بدیگری شوهر کرده و او را طلاق گفته سپس بشوهر اول برگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده سپس ازدواج شود این زنیست که هرگز بشوهر اول حلال نشود و زنی هم که ملاعنه واقع شود برای شوهر خود هرگز حلال نشود.

۱۶- زکاة در نه چیز است-

امام ششم (ع) فرمود: اول رسول خدا (ص) زکاة را بر نه چیز قرار داد و از جز آنها عفو فرمود:

گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر. سائل گفت ذره چطور؟

امام بخشم رفت سپس فرمود بخدا در زمان پیغمبر کنجد و ذرت و گاورس (ارزن) و همه اینها بود، عرض شد که آنها میگویند این حبوبات در زمان پیغمبر نبوده و برای آن زکاة را بر نه چیز قرار داد کرده که در دسترس او غیر از آنها نبوده امام بخشم رفت و فرمود دروغ میگویند نص فرمان حضرت اینست که از جز آنها عفو شده، عفو در چیز است که باشد، بخدا جز این نه، چیزی نیست که زکاة بر آن واجب باشد هر که بپذیرد و هر که خواهد کافر شود.

جمیل گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم در چند چیز زکاة است؟ فرمود در نه چیز که رسول خدا آن را قرار داد کرده و از

چیزهای دیگر عفو کرده، طیار یکی از حاضران مجلس امام (ع) عرض

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۹

کرد: یکی از حبوبات نزد ما کشته می‌شود که آن را برنج مینامند. امام ششم (ع) فرمود پیش ما هم حبوبات بسیاریست عرض کرد برنج هم زکاتی دارد؟ حضرت فرمود بتو نگفتم که رسول خدا (ص) از غیر این نه چیز عفو کرده این نه: طلا است و نقره و سه نوع حیوان: شتر و گاو و گوسفند و از محصولات زمین: گندم، جو، کشمش، خرما.

۱۷- نماز جمعه از نه کس ساقط است-

امام پنجم (ع) فرمود: همانا خدای عز و جل از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را بجماعت واجب؟؟؟ و آن نماز جمعه است که از نه کس ساقط است: از غیر بالغ و از پیرمرد و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که دو فرسخ و بیشتر از محل نماز جمعه دور باشد، قرائت حمد و سوره در نماز جمعه بجهت است و غسل در جمعه واجب است و بر امام لازم است که در نماز جمعه دو قنوت بخواند یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم پس از رکوع.

۱۸- نه چیز موجب فراموشی اند-

امام هفتم فرمود: نه چیز موجب فراموشی خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن دم زده موش و شاشیدن در آب ایستاده و خواندن نوشته سر گورها.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۰

و راه رفتن میان دو زن و دور انداختن شپش و حجامت در گودی پشت سر. ابو مالک از پدرش بسلسله الذهب از پیغمبر (ص) همین را روایت میکند (اما آب جاری را حکم دیگری است).

۱۹- ذکر نه معجزه‌ای که خداوند عز و جل بموسی عطا کرد-

هرون بن حمزه غنوی صراف گوید از امام ششم پرسیدم از نه معجزه‌ای که بموسی (ع) داده شد فرمود ملخ و شپش و قورباغه و خون و طوفان و دریا (شکافتن دریا برای عبور بنی اسرائیل) و سنگی که دوازده چشمه از آن میجوئید و عصا که ازدها میشد و دستش که بیضاء میگردد و چون ماه میدرخشید.

سلام بن مستنیر هم از امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۱) هر آینه بموسی نه معجزه آشکارا دادیم همین مضمون بالا را با تقدیم و تاخیر پاره‌ئی از فقرات نقل و روایت کرده است.

۲۰- آنان که با قائم آل محمد می‌آیند تا کم کم شماره لازم انصارش جمع آوری شوند از نه قبیله‌اند-

امام ششم (ع) فرمود: قائم «ع» با چهل و پنج مرد از نه قبیله می‌آید از قبیله‌ای یک مرد هم راه او است و از قبیله‌ای سه مرد و از قبیله‌ای چهار مرد و از قبیله‌ای پنج مرد و از قبیله‌ئی ششم و از قبیله‌ای هفت و از قبیله‌ای هشت و از قبیله‌ئی نه و پیوسته چنین است تا شماره او تکمیل شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۱

باب خصال دهگانه

۱- پیغمبر (ص) را ده نام است-

جابر بن عبد الله گوید: رسول خدا فرمود من از همه کس بآدم شبیه ترم و ابراهیم از همه مردم بمن در خلقت و اخلاق مانندتر است خدای عز و جل از بالای عرش خود مرا بده نام خوانده و وصف مرا نموده و بزبان هر پیغمبری که بقومی میفرستاد مژده مرا داده در تورات نام مرا نشر کرده و یاد مرا میان اهل تورات و انجیل پراکنده نمود کتابش را بمن آموخته و مرا باآسمانش برده و از نامهای خود برای من نامی باز گرفته خودش محمود است و مرا محمد نامیده و در بهترین قرنهای امتم مرا مبعوث کرده مرا در تورات احید ماد ماد نامیده و آن از توحید است بتوحید خداوند تن امت مرا بر آتش حرام کرده، مرا در انجیل احمد نامیده من در میان اهل آسمان محمودم و امتم را حامدان قرار داده، نامم را در زبور «ماح» شمرده خدای عز و جل بواسطه من پرستش بتها را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن محمد نامیده من در مجمع قیامت و در فصل قضاء محمود نامیده شوم جز من کسی شفاعت نکند در قیامت مرا حاشر نامیده همه مردم بر قدم من محشور شوند، در موقف مرا موقف نامیده من مردم را پیش خدای عز و جل بپا دارم مرا عاقب.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۲

نامیده من دنبال همه پیغمبرانم پس از من رسولی نیست مرا رسول رحمت و رسول توبت و رسول ملاحم (یعنی صاحب شمشیر و جنگجو) قرار داده و مقفی نامیده که در پی همه پیغمبران آدمم و من قییم و کامل و جامع هستم خدایم بر من منت نهاد و فرمود: ای محمد رحمت خدا بر تو هر رسولی را بزبان قومش فرستادم ولی تو را بهمه بشر از سرخ و سیاه فرستادم و با رعبی که هیچ کس را بدان یاری نکردم تو را یاری کردم غنیمت که پیش از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرشم را که فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره است بتو و امتت دادم و برای تو و امتت همه زمین را مسجد و خاکش را طهور قرار دادم بتو و امتت تکبیر دادم و نام تو را با نام خود قرین کردم هیچ کس از امتت نام مرا نبرد جز آنکه نام تو را با نام من ببرد ای محمد خوشا بر تو و امتت. امام پنجم فرمود رسول خدا ده نام دارد که پنج آنها در قرآن مجید است و پنج آنها در قرآن مجید نیست اما آن پنج که در قرآنست محمد و احمد و عبد الله و یس و نون و اما آن پنج که در قرآن نیست فاتح است و خاتم و کافی و مقفی و حاشر.

۲- رفت و آمد بدر خانه‌ها باید برای یکی از ده مطلب باشد.

امام اول فرمود:

حکماء در روزگار گذشته همیشه میگفتند رفت و آمد بدر خانه‌ها باید برای یکی از ده مقصود باشد.

۱- بخانه خدا کعبه معظمه روند برای ادای حج و قیام بحق و انجام وظیفه واجب او.

۲- بدر بار پادشاهان عادل که اطاعت آنها باطاعت حق پیوسته است حق آنان واجب و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۳

سودشان بزرگ و زیانشان سخت است.

۳- در خانه علما و دانشمندانی که علم دین و دنیا از آنها استفاده می‌شود.

۴- در خانه‌های اهل جود و بخشش که مال خود را برای نیکنامی و امید بثواب آخرت می‌دهند.

۵- در خانه مردمان بیخرد و فعالی که در حوادث زمانه بکمک آنان نیازمند می‌شوی و در حوائج از آنها پناه می‌طلبی.

۶- در خانه اشراف و بزرگان برای خواهش بخشش و مردانگی و رفع حاجت.

۷- در خانه کسانی که از رأی و شور آنان استفاده می‌شود و تقویت حزم و آماده کردن ساز و برگی در مورد حاجت می‌آید.

۸- در خانه برادران دینی چون که پیوست با آنها واجب و ارای حقشان لازمست.

۹- در خانه دشمنانی که بمدارای با آنان شرشان دفع می‌شود و بنرمی و تدبیر و ملامفت و دیدن از آنها دشمنیشان برطرف می‌گردد.

۱۰- در خانه کسانی که از همنشینی آنان بهره برده شود و ادب استفاده گردد و گفتگوی با آنها موجب انس باشد.

۳- خدای تبارک و تعالی عقل را بده چیز تقویت کرده-

رسول خدا (ص) فرمود براستی خداوند عقل را از نوری که در پیشینه علم خودش گنجی نهفته بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقربی را بدان دسترس نبود بیافرید و از دانش جانش داد و فهم را روحش نموده زهد را سرش قرار داد و حیاء را دو چشمش و حکمت را زبانش و مهربانی را همتش و دلسوزی را دلش سپس او را بده چیز آکنده و نیرومند کرد یقین، ایمان، راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت و تسلیم و شکر سپس خدای عز و جل فرمود پس برو پس رفت سپس فرمودش پیش بیا پیش آمد سپس باو فرمود: سخن بگو

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۴

گفت حمد از آن خدائست که ضدی و همتائی و مانندی و هم‌ترازی و برابری و مثلی ندارد آنکه هر چیزی برای بزرگواری او خاضع و خوار است خدای تبارک و تعالی فرمود: بعزت و جلالم سوگند آفریده ای را بهتر و فرمانبرتر و والاتر و شریفتر و عزیزتر از تو نیافریدم بواسطه تو مؤاخذه کنم و عطا کنم بتو یگانه شمرده شوم و پرستیده شوم و محل امیدواری باشم و جسته گردم و ترسیده شوم ثواب و عقاب بواسطه تو باشد.

در این هنگام عقل بخاک افتاد و سجده کرد و هزار سال بسجده ماند سپس خداوند تبارک و تعالی فرمود سرت را بردار و بخواه تا بتو عطا شود، شفاعت کن تا پذیرفته گردد عقل سرش را برداشت و عرض کرد الهی از تو درخواست دارم که شفاعت

مرا در هر عقلمندی پذیری، خدای جل جلاله به فرشتگان فرمود شما را شاهد میگیریم که شفاعت او را در باره هر کس که عقل به او داده‌ام پذیرفتم.

۴- ده خصلت از صفات خاصه امام است -

امام ششم «ع» فرمود ده خصلت از صفات امام است: عصمت، نص بر امامت از همه مردم داناتر است، و پرهیزکارتر است مر خدا را بقرآن داناتر است و وصی معروف امام پیش است و دارای معجزه و دلیل است چشمانش میخوابد ولی دلش بیدار است، سایه ندارد، از پشت سرش مانند پیش رویش میبیند. مصنف این کتاب گوید: معجزه و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۵

دلیل امام همانا علم او و مستجاب شدن دعای او است یعنی در این دو صفت فوق بشر عادی است اما اینکه گاهی از امور آینده برآستی پیشگوئی میکند اخباریست که از رسول خدا (ص) دریافت کرده، سایه ندارد چون از نور خدای عز و جل آفریده شده دنبال خود را چون جلو میبیند از راه فراست و حدس قوی و درست است که میفهمد دنبال سرش چیست خدای عز و جل (در سوره حجر آیه ۷۵) میفرماید برآستی در این خبر برای هوشمندان باطن بین نشانه‌هایی است.

۵- علی (ع) از رسول خدا (ص) ده خصلت بهره برد -

امام یکم امیر المؤمنین «ع» فرمود برای من از طرف رسول خدا «ص» ده خصلت است که یکی از آنها را بآنچه آفتاب بر آن میتابد نمیدهم بمن فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری تو وزیر و وصی منی و در خاندان و دارائی جانشین منی، تو در دنیا و آخرت پرچم دار منی دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است علی «ع» فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که پیش از من آنها را بکسی نداده و پس از من هم بکسی نخواهد داد.

فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری، نشیمن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۶

من و نشیمن تو در بهشت چون نشیمن دو برادر رو برو است، توئی وصی، توئی ولی، توئی وزیر، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است.

امام پنجم از پدراننش روایت کرده که علی (ع) فرمود از رسول خدا (ص) ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها بدان چه آفتاب بر آن طلوع و غروب مینماید شاد نیستم، یکی از اصحابش عرض کرد آنها را برای ما بیان کن فرمود شنیدم رسول خدا میفرمود ای علی توئی وصی و توئی وزیر و توئی جانشین در خاندان و دارائی، دوستت دوست من منست و دشمنت

دشمن من، تو سید مسلمانانی پس از من و تو برادر منی و تو در ایستگاه قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری و تو در دنیا و آخرت پرچمدار منی.

امام ششم فرماید که امیر المؤمنین فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها آنچه آفتاب بر آن میتابد شادم نمیکند، فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی، تو در ایستگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری منزل تو در بهشت برابر منست چنان که برادران دینی روبرو باشند، تو در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی؛ وصی منی و وارث منی در خاندان و دارائی و نسبت بمسلمانان در هنگام غیاب من جانشین منی شفاعت تو شفاعت منست، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۷

۶- شیعیان و یاران علی (ع) را بده خصلت مژده باد-

رسول خدا «ص» فرمود ای علی شیعیان و یارانت را بده خصلت مژده بده. یک. حلال‌زادگی. دو. خوش‌عقیده‌گی. سه. دوست داشتن خدای عز و جل آنان را. چهار. گشادگی در گور. پنج: نور در جلوی دیدگان‌شان رهبر در صراط.؟؟؟:

رفع فقر از پیش چشمان‌شان و بی‌نیازی دل‌هایشان. هفت: دشمنی خدا با دشمنان‌شان. هشت: ایمنی از خوره و پیسی و دیوانگی ای علی. نه: فرو ریختن گناهان و بدیها از آنان. ده: آنان در بهشت با منند و من با آنها (خ: قیامت را ده نشانه است)

۷- ده خصلت از اخلاق بزرگند-

امام ششم فرمود اخلاق نیک و بزرگ ده‌اند اگر توانی که در تو باشند آنها را فراهم کن زیرا اینها گاهی در خود مرد هستند و در فرزندش نیستند گاهی در فرزند یافت شوند و در پدر نباشد گاهی در بنده یافت شوند و در آزاد نباشند، شجاعت در نبرد.

راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرائی مهمان، اطعام سائل، پاداش احسان، حرمت داری و وفا بحقوق همسایه، حرمت داری و وفای با رفیق و سر آمد همه حیاء است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۸

امام ششم «ع» فرمود خدای تبارک و تعالی رسول خود را باخلاق نیک و بزرگ اختصاص داد، شما خود را بیازمائید اگر آن اخلاق پیغمبری در شما باشد خدای عز و جل را بستائید و آنها را تقویت کنید سپس آنها را ده شمرد، یقین، قناعت، صبر، شکر، رضا، حسن خلق سخاوت، غیرت، شجاعت مردانگی.

۸- هنگامه رستاخیز بر پا نشود تا ده نشانه بوده باشد-

حدیفة بن اسید گوید:

رسول خدا از غرفه خود بر ما سر کشید و ما در هنگام رستاخیز گفتگو داشتیم، فرمود رستاخیز برپا نشود تا ده نشانه بوده باشد، خروج دجال، پدید شدن دود، بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون شدن دابۀ الارض، پراکنده شدن طائفه یاجوج و مأجوج؛ نمایان شدن سه حادثه خسف (بزمین فرو رفتن مردم) یکی در خاور و یکی در باختر و یکی در جزیره العرب و آتشی که از قصر عدن (شهری است در ساحل باب المندب از نواحی یمن) بیرون آید و مردم را بسوی محشر براند هر جا منزل گیرند منزل کند و چون در میان روز استراحت کنند با آنها استراحت کند.

۹- ده خصلت را خدای عز و جل برای پیغمبرش و خاندان او جمع کرده

ابن عباس گوید رسول خدا در میان ما ایستاد و نطقی ایراد کرد در آخر نطق خود فرمود خدای عز و جل برای ما خاندان ده خصلت جمع کرده که برای هیچ کس پیش از ما جمع نکرد و در دیگران نخواهد بود،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۹

حکمت، حلم، دانش، بخشش، دلیری، عدالت، راستی، پاکی، پارسائی در ما است. ما کلمه تقوی و راه هدایت و نمونه اعلی و حجت عظمی و عروۀ الوثقی و رشته محکم هستیم که خداوند بدوست داشتن ما فرمان داده است، پس از حق چیست؟ جز گمراهی، کجا رو میکنید؟

۱۰- هر که با ده خصلت خدا را ملاقات کند بهشت میرود-

امام پنجم فرمود ده خصلتند که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند بهشت میرود، شهادت به یگانگی خدا و باینکه محمد رسول خدا است و اقرار بدان چه از نزد خدا آورده و بر پا داشتن نماز و دادن زکاة و روزه گرفتن ماه رمضان و حج خانه کعبه و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا و کناره‌گیری از هر نوشابه مستی آوری.

از امام ششم نیز این روایت عینا رسیده

۱۱- مؤمن خردمند نباشد تا ده خصلت در او نباشد-

رسول خدا (ص) فرمود خدای عز و جل بچیزی عبادت نشده که از عقل بهتر باشد و شخص مؤمن خردمند نیست تا ده خصلت در او جمع شود بخیر او امید باشد و از شر او ایمن باشند، خیری که از دیگری دریابد بسیار شمارد و خیر بسیار خود را کم شمارد، در طول عمرش از تحصیل دانش خسته نشود، از رجوع حاجتمندان بسویش

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۰

دل‌تنگ نشود، خواری و فروتنی در نظر وی از عزت و سربلندی و فقر و تنگدستی از ثروت محبوبتر باشد، بهره وی از دنیا همان قوت باشد و دهم آن که هیچ کس را نبیند مگر آنکه با خود گوید او از من بهتر است و پرهیز کارتر! همانا مردم دو

قسمند. یک قسم که واقعا از او بهتر و پرهیزکارتر است و دیگری که از او بدتر و پست‌تر است. چون بکسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای او تواضع کند تا خود را با او برساند و چون بکسی برخورد کند که از او بدتر است و پست‌تر، بگوید شاید خیر او در نهان است و شر او در عیان و شاید سرانجامش خیر باشد چون این کار را کرد بزرگ شد و بر اهل زمان خود آقا است.

۱۲- ده عضو از اعضاء گوسفندی که ذبح شود نباید خورد-

امام ششم (ع) فرمود:

ده چیز گوسفند خورده نشود، سرگین، خون، سپرز، مخ حرام که درون لوله پشت است، غده‌ها، آلت نری، خایه‌ها، بچه‌دان و فرج و شاه رگهای زنده یا عروق.

شرح-

ظاهرا مقصود آن دنباله عریض پیها باشد که زرد رنگ و در کیسه کردن واقع است،

۱۳- ده چیز مردار غیر نجس العین پاک است-

امام ششم فرمود ده چیز از مردار پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم از پرندگان؟ شیردان، شیر، دندان.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۱

۱۴- ده کس در ده چیز طمع نکنند که بیجا است-

یحیی بن عمران حلبی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود نباید شخص متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد و نه شخص نیرنگ باز در بسیاری دوستان و نه بد اخلاق در شرافت و نه بخیل در صلح رحم و نه مسخره‌چی در دوستی درست و نه کسی که کم مسأله میدانند در قضاوت و دادگری و نه غیبت‌کننده در سلامتی از تعرض مردم و نه حسود در آسایش دل و نه کسی که بر گناه کوچک خرده‌گیری میکند در آقائی و نه مرد کم تجربه‌ای که رأی خود را میپسندد در ریاست.

۱۵- در ده جا نباید نماز خواند-

امام ششم (ع) فرمود ده جا است که در آنها نماز نخوانند گل، آب، حمام، میان راه، بر سوراخ مورچه، در شترخان، در مجرای آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید انسان در حال اختیار اگر بتواند در جای دیگر نماز بخواند در این مواضع نخواند ولی اگر در آب و گل گرفتار و مضطر شد نماز بخواند و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند اما در راه عیب ندارد که بر کناره‌های آن نماز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۲

بخواند ولی بر خود جاده که محل رفت و آمد است نماز نکند و اما در حمام بهیچ وجه نماز نخواند ولی در رخت کن عیب ندارد زیرا حمام نیست و اما در سر سوراخ مورچه نماز نکند چون که مورچه‌ها او را آزار میکند و از نماز باز میدارند و اما در خوابگاه شتر نماز نکند مگر در صورتی که بر بار و بنه خود از دزد بترسد که در این صورت عیب ندارد و همان جا نماز بخواند ولی نماز در آغل گوسفندان عیب ندارد، در راه آب هیچ گاه نباید نماز بخواند زیرا ممکن است در حال نماز آب بیاید و او را بگیرد. اما غدقن از نماز در نمکزار اختصاص به پیغمبر و امام دارد و غیر آنها در صورتی که محل سجده خود را خوب بکوبد که پیشانی در آن پا برجا شود عیب ندارد؛ اما برف در صورتی که کسی مضطر شد بر آن نماز بخواند جای سجده را بکوبد که پیشانی بر آن پایدار شود اما وادی ضجنان (که نزدیک مکه واقع است) و وادیهای دیگر امثال آن وادی هیچ کدام نماز خواندن روا نیست زیرا که آنها جای مارها و شیاطین خواهند بود.

شرح-

این حکم نسبت بحمام و محل مورچه و شتر خان و وادی ضجنان محمول بر کراهت است ولی راجع بموارد دیگر ممکن است راجع بشرطیت استقرار و از اتمام صلاه باشد و منظور حرمت وضعی باشد.

۱۶- ده کس به بهشت نمیروند-

رسول خدا (ص) فرمود که خداوند بهشت را آفرید آن را از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید و دیوارهایش را یاقوت و سفش را زبرجد و رنگش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک بسیار خوشبو آفرید و باو فرمان داد که سخن بگو عرض کرد خدائی جز تو نیست که زنده و پاینده‌ای هر کس در من آید همانا خوشبخت است خدای عز و جل فرمود بعزت و بزرگی و جلال و والائی خودم سوگند که در بهشت نمیروند دائم الخمر و متکبر و سخن چین و دیوث و مأمور شهربانی و مخنث و کفن دزد و گمرکچی و قاطع رحم و قدری.

در روایت دیگر بعد از متکبر و عاق شدید السواد را ذکر کرده. مصنف این کتاب گوید:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۳

منظور از شدید السود کسی است که موی سر و ریشش هیچ سفید نشود هر چه هم پیر گردد و این گونه شخص را غریب گویند.

شرح-

شاید منظور از شدید السواد اشخاص معینی باشد که کفر و فساد آنان ثابت بوده، قدری بجبری و مفوضه هر دو تفسیر شده.

۱۷- عاقبت ده جزء است-

علی بن مهزیار بسند خود روایت کرده زمانی برای مردم بیاید که عافیت در آن ده قسمت باشد، نه قسمت آن در کناره گیری از مردم بود و یک قسمت دیگر در خاموشی.

۱۸- ده کس خود را و دیگران را بگرفتاری و رنج اندازند-

امام یکم (ع) فرمود ده کسند که خود را و دیگران را گرفتار کنند و به رنج اندازند کم دانشی که میخواهد بسیار بمردم بیاموزد، مرد با حلم و دانشمندی که هوشمند نیست، کسی که دنبال چیزی رود که بدستش نمیآید و سزاوار نیست، کسی که رنج فراوان کشد و آرامی ندارد و کسی که آرامی دارد و دانش و بصیرت ندارد و دانشمندی که فکر صلاح در سر او نیست و کسی که در فکر صلاح است و دانشمند نیست و دانشمند دنیا دوست و کسی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۴

که بمردم مهربان است و نسبت بآنچه خودش دارد بخل میورزد و میخواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند دانش آموزی که با دانشمندتر از خود جدال میکند و چون مطلب را باو می آموزد از او نمیپذیرد.

۱۹- زهد ده جزء است-

مردی حضور امام چهارم آمد و از آن حضرت پرسید: زهد چیست؟

فرمود ده جزء است بلندترین درجات زهد کمترین درجات ورع است و بلندترین درجات ورع کمترین درجات یقین است و بلندترین درجات یقین کمترین درجات رضا است، همانا تفسیر زهد در یک آیه از قرآن کریم است (سوره حدید آیه ۲۳) تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت تأسف نخورید و بدان چه بدست آوردید شاد نباشید.

شرح-

زهد بیرغبتی بدنی و کالای دنیا است و شاید منظور از این که ده جزء است این باشد که شئون دنیوی برای انسان ده است، جان، شخصیت، جاه، آبرو، مال، زن، فرزند، خویشان، جوانی زیبایی و بطور کلی بیرغبتی بآنها را در آیه مبارکه منظور کرده است.

۲۰- ده قسم کنیز بر آقای خود حرامند-

امام ششم فرمود ده تا از کنیزان حرامند میان مادر و دختر جمع مکن میان دو خواهر جمع مکن، کنیزت که از دیگری آبستن است تا بزاید و کنیزت که زن دیگری است و کنیزت که خواهر رضاعی تو است و کنیزت که عمه رضاعی تو است و کنیزت که خاله رضاعی تو است و کنیزت که حائض است تا پاک شود و کنیزت که تو را شیر داده و کنیزت که در آن شریک داری.

۲۱- شهوت زنانه جزء است-

امام ششم (ع) فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۵

شهوت را ده جزء قرار داده نه جزئش در زنان است و یکی در مردان و اگر نبود که خدا باندازه شهوت بزنان حیا داده بود بهر مردی نه زن درمی‌آویخت.

۲۲- حیا ده جزء است-

امام ششم (ع) فرمود حیا ده جزء است نه جزئش در زنان است و یکی در مردان چون دختر حیض شود یک جزء حیا از او برود و چون شوهر کند جزء دیگر برود؛ چون نطفه شوهر را در خود جا دهد جزء دیگر از او برود و چون بزاید جزء دیگر از او برود و پنج جزء برای او بماند سپس اگر زنا داد همه حیاتش بریزد و اگر پارسا شد برای او پنج جزء از حیا بجا بماند.

۲۳- چون پسر بچه‌ها بده سالگی رسیدند بستر خواب آنها را از زنها جدا کنند

امام ششم (ع) از گفتار پدرانش فرمود بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده‌اند جدا کنید.

۲۴- یک زن صبر ده مرد را دارد-

امام ششم از قول پدرش فرمود: براستی خدای تبارک و تعالی برای یک زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون آبتن شود توانائی ده مرد دیگر برای او بیفزاید.

اسحق بن عمار گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود براستی خدای عز و جل برای زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون بهیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۶

۲۵- ده چیز است که بعضی از بعضی سخت‌تر است.

امام پنجم (ع) فرمود در این میان که امیر مؤمنان (ع) در رحبه بود و مردم گرداگرد آن حضرت را گرفته بودند یکی فتوی میخواست یکی شکایت داشت و عرض حال میکرد ناگاه مردی خدمت او ایستاد و عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته آن حضرت با دو چشم مبارک درشت خود باو نگاهی کرد و فرمود و علیک السلام و رحمه الله و برکاته تو کیستی؟

آقا من یکی از رعایا و اهل کشور توام.

خیر تو از رعایا و اهل کشور من نیستی اگر یک روز هم بمن سلام داده بودی از من پوشیده نمیماند.

ای امیر المؤمنین بمن امان بده.

مگر در این شهر من خلافی کرده‌ای؟

خیر آقا.

شاید از مردان جنگ باشی؟

آری.

فرمود: اکنون که سلاح بزمین گزارده شد و معاهده ترک جنگ بسته شده عیب ندارد.

آقا راستش اینست که من مردی از اهل شامم معاویه مرا بطور ناشناس خدمت شما فرستاده تا از شما مسائلی بپرسم موضوع مسائل اینست که پادشاه روم آن مسائل را پیش او فرستاد و باو گفته اگر تو شایسته زمامداری امت و جانشین محمدی بپرسشهای من جواب بده اگر جواب مرا دادی پیرو

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۷

تو میشوم و باج بتو میدهم معاویه جوابی نداشت که باو بدهد این موضوع خاطرش را ناراحت کرده و مرا فرستاده که آن مسائل را از شما بپرسم. امیر المؤمنین (ع) فرمود خدا زاده هند جگر خوار را بکشد چه اندازه خودش و همراهانش گمراه و کورند بخدا کنیزی را آزاد کرد و نمیفهمید که چگونه با او ازدواج کند خدا میان من و این امت حکم باشد رحم مرا قطع کردند و روزگار مرا ضایع کردند و حق مرا بردند و مقام بلند مرا پست کردند.

ای قنبر امام حسن و امام حسین و محمد را نزد من بیاور. آقا زاده‌ها حاضر شدند، فرمود: ای مرد شامی این دو تن پسران رسول خدایند و این یکی پسر منست از هر کدام میخواهی مسائل خود را بپرس گفت از این صاحب گیسوان بلند میپرسم. مقصودش امام حسن (ع) بود در این وقت امام حسن (ع) جوان بود و باو فرمود هر چه خواهی از من بپرس مرد شامی گفت میان حق و باطل چه اندازه است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ قوس و قزح چیست؟ چشمه‌ای که ارواح مشرکان در آن مأوی میکنند کجا است؟

چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی میکنند کجاست؟ مؤنث چیست؟ ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌تر است چیست و کدامند؟

امام حسن (ع) فرمود میان حق و باطل چهار انگشت است هر چه را خودت دیدی حق است ولی آنچه را بشنوی ممکن است بیشتر آن باطل باشد.

شامی گفت یا ابن رسول الله (ص) درست فرمودی.

فرمود فاصله میان آسمان و زمین دعای ستمدیده و مد بصر است هر کس جز این گوید دروغش بشمار. گفت یا ابن رسول الله (ص) درست فرمودی. فرمود میان مشرق و مغرب یک روز گردش آفتاب

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۸

است از آنجا که چون برآید و آن را بنگری تا آنجا که می‌بینی فرو میرود شامی گفت درست فرمودی بفرما بدانم قوس و قزح چیست؟ فرمود وای بر تو نگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطان‌نیت و آن قوس خداست که نشانه ارزانی و امان اهل زمینست از غرق شدن و اما چشمه‌ای که ارواح مشرکان در آن مأوی کنند چشمه‌ایست که آن را برهوت گویند و چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی کنند چشمه‌ایست که آن را سلما خوانند مؤنث آن است که فهم نشود نر است یا ماده (خنثی) اگر نر است چون بالغ شود محتلم گردد و اگر ماده است حیض شود و پستانش برآید اگر باین دو علامت مشخص نشود باو گویند که بدیوار بشاشد اگر بولش گاز گرفت و بدیوار رسید مرد است و اگر پس شاشید چنانچه شتر پس میشاشد زنست؛ آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌تر است، سخت‌ترین چیزی که خدای عز و جل آفریده سنگ است و سختتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن میتراشند و سختتر از آهن آتش است که آهن را آب میکند و سختتر از آتش آب است که آن را خاموش میکند و سختتر از آب ابر است که آب را با خود میبرد و سختتر از ابر باد است که ابر را میراند و سختتر از باد فرشته‌ایست که آن را میفرستد و سختتر از آن فرشته ملک الموت است که آن فرشته را قبض روح میکند و سختتر از ملک الموت همان مرگ است که او را میکشد و سختتر از مرگ امر پروردگار عالمیان است که مرگ را هم نابود میکند.

شامی عرضکرد گواهی میدهم که تو زاده رسول خدائی (ص) از روی حقیقت و علی (ع) بامر خلافت شایسته‌تر است از معاویه لع. سپس این جوابها را برای معاویه نوشت و او هم برای پادشاه روم فرستاد پادشاه روم باو نوشت ای معاویه چرا با گفتار دیگران مرا سخن میکنی و بگفته دیگران مرا پاسخ میدهی سوگند بمسیح که این جوابها از خودت نیست همانا این جوابها از مرکز نبوت و خاندان رسالت است تو اگر از من یکدرهم بخواهی بتو نمیدهم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۹

شرح-

سند این حدیث نظر برجال آن معتبر و قابل اعتماد است ولی متن آن مغشوش و از دو جهت بی‌اعتبار است.

۱- در این حدیث امام حسن را در موقع سؤال مرد شامی کودک خوانده با اینکه آن حضرت در این موقع قطعاً بیش از سی سال داشته زیرا جریان واقعه در زمان خلافت حضرت و ظاهراً پس از هدنه جنگ صفین است و ولادت امام حسن در سال سوم یا چهارم از هجرت است و واقعه صفین در سال سی هفتم هجرت اتفاق افتاده است.

۲ «جواب بعضی سؤالات بسیار اقناعی و عامیانه است اگر چه بعضی از آنها دارای توجیهاات دقیقی است که در اینجا فرصت شرح آن نیست. پیغمبر اکرم فرمود خدا هیچ آفریده‌ای را نیافریده جز آنکه آفریده دیگری بر آن فرمانده و مسلط کرده برای آنکه چون خدای تبارک و تعالی دریاها را آفرید بخود بالیدند و جوشیدند و گفتند چیست که بر ما مسلط باشد خدا هم چرخ را آفرید تا گرداگرد آنها را گرفت و آنها را زبون کرد سپس زمین بخود بالید و گفت چیست که بر من چیره شود خدا کوهها را آفرید و بر پشت آن چون میخ جای داد و نگذاشت آنچه در پشت خود دارد بلرزاند تا زبون شد و پا برجا گردید سپس کوهها بزمین بالیدند و خود را بالا گرفتند و گردن فرازی کردند و گفتند چه چیز بر ما چیره می‌شود؟ خدا آهن را آفرید و آنها را برید و بر جای خود آرام شدند و زبون گردیدند سپس آهن بکوهها بالید و گفت چه چیز بر من چیره می‌شود خدا آتش را آفرید تا آهن را گداخت و زبونش ساخت سپس آتش زبانه کشید و دمید بر خود بالید و گفت چه چیز بر من چیره می‌شود خدا آب را آفرید تا او را خاموش کرد و زبون شد سپس آب بالید و بر خود جوشید و گفت چه بر من چیره می‌شود؟ خدا باد را آفرید تا موجهای او را بجنبش آورد و آنچه در تک او بود پراکند و او را از روش خود باز داشت آب هم زبون شد سپس باد بر خود بالید و طوفان کرد دامنه‌های خود را پراکند و گفت چه چیز بر من چیره می‌شود خدا انسان را آفرید تا نیرنگ

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۰

ریخت و سازمانی را بدست آورد که او را از باد و جز آن پوشانید باد هم زبون شد سپس انسان سرکشی کرد و گفت کی از من توانا تر است خدا مرگ را آفرید تا او را مقهور ساخت و انسان هم زبون شد سپس مرگ بر خویشتن بالید خداوند باو فرمود بخود مناز که براستی من تو را میان دو دسته بهشتیان و دوزخیان چنان سر ببرم که هرگز زنده‌ات نکنم مرگ زبون شد و ترسید.

۲۶- در خربزه ده خاصیت است-

امام ششم (ع) فرمود خربزه بخورید که در آن ده خاصیت جمع است پیه زمین است دردی نمی‌آورد، زیانی ندارد هم خوراک است، هم نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، توانائی جماع میدهد، مئانه را شستشو میکند، و ادرار می‌آورد همین حدیث را احمد بن زیاد کرده و در حدیث دیگر است که سنگ مئانه را آب میکند، رسول خدا (ص) خربزه را با رطب میخورد و در حدیث دیگر است که با شکر میخورد و نیز فرمود که ناشتا خربزه خوردن درد فالج می‌آورد و خرما می‌برنی هم ناشتا خوردن سبب فالج است.

۲۷- ده چیز نشاط آورند.

امام ششم (ع) فرمود نشاط در ده چیز است راه رفتن، سواری آب تنی، دیدار، سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، جماع، مسواک کردن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۱

همصحبتی با مردان. در حدیث دوم شستن سر را با گل خطمی بجای خوردن آورده است که نشاط انگیز است.

۲۸- نماز بر ده وجه است-

امام ششم فرمود خداوند نماز را فرض کرد و رسول خدا آن را بده وجه دستور نهاد نماز حضر و نماز سفر و نماز خوف بر سه وجه و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز عید روزه و عید قربان و نماز استسقاء و نماز میت.

شرح-

ما تفصیل این نمازها و احکام و موارد آن را در جلد ۲ فروع دین نوشته‌ایم بدان جا رجوع شود و این دستور پیغمبر (ص) شامل واجب و مستحب هر دو است زیرا نماز استسقاء مستحب است.

۲۹- در شیعه ده خصلت است.

عمرو بن ابی المقدام از پدرش باز گوید که امام پنجم (ع) فرمود ای ابی المقدام همانا شیعیان علی کسانیند که از ریاضت رنگشان پریده و لاغر اندام و خشک لبانند لبانشان روزه و شکمشان بیشت چسبیده و رنگشان از ترس خدا دیگرگون است و چهره‌شان زرد است چون شب آن‌ها را فرو گیرد زمین را بستر کنند و پیشانی بر خاک نهند بسیار سجده کنند، بسیار اشک ریزند، بسیار دعا کنند، مردم شادند و آنها اندوهناک.

۳۰- رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرده-

امام پنجم (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرده، کسی که موش را بکارد، کسی که آن را پاسبانی کند، کسی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۲

که انگور آن را بفشارد، کسی که بنوشد، کسی که بریزد، کسی که تحویل بگیرد، کسی که بفروشد؟ کسی که بخرد، کسی که بهایش را بخورد.

شرح-

توجه لعن بکارنده و پاینده و فشار دهنده در صورتیست که مقصود آنها از این کارها بدست آوردن انگور باشد برای خصوص شراب کردن و لعن را بکاریه دهنده دکان بخمار دائم و ثابت است.

۳۱ ثواب کسی که ده رمضان پی در پی روزه گرفته باشد.

محمد بن حسین کرخی گوید شنیدم امام دوم در خانه خود بکسی میفرمود ای ابو هرون هر کس ده ماه رمضان پی در پی را (یعنی در ده سال) روزه بگیرد ببهشت میرود.

۳۲- ثواب کسی که ده حج کرده.

امام ششم (ع) فرمود هر کس ده بار حج کند خدا هر گز از او حساب نکشد این اجر و ثواب اوست.

۳۳- برکت ده جزء است.

امام پنجم (ع) فرماید که رسول خدا (ص) فرمود برکت ده جزء است نه جزئش در بازرگانی است و یک جزئش در پوست.

مصنف این کتاب گوید مقصود از پوست گوسفند است و گواهی اینست که از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود نه جزء روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگرش در سائبه است یعنی گوسفند این

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۳

حدیث را بکر بن عبد الله بسند متصل از علی بن ابی طالب «ع» برای ما روایت کرده است که پیغمبر (ص) فرمود نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگر در سائبه است یعنی گوسفندان.

۳۴- پیش از قیامت ده نشانه است-

حذیفه بن اسید گوید از پیغمبر «ص» شنیدم میفرمود پیش از قیامت ده علامت است پنج در مشرق و پنج در مغرب و از آن جمله ذکر کرد دابة الارض و دجال و بر آمدن آفتاب از مغرب و نزول عیسی بن مریم و یاجوج و ماجوج که بر آنها پیروز شود و آنها را در دریا غرق کند و باقی علامات را ذکر نکرد.

۳۵- اسلام بده سهم سازمان شده است-

امام پنجم فرمود اسلام بده بخش ساخته شده بشهادت بر یگانگی خدا که پایه ملیت است، نماز که فریضه است، روزه که سپر آتش است، زکاء که پاک شدن مال است، حج که اقامه شرع است، جهاد که عزت است، امر بمعروف که پایداری در ایمان است، نهی از منکر که اتمام حجت است، نماز جماعت که موجب الفت است، عصمت در امام «ع» که اساس وجوب اطاعت و فرمانبرداری از امام «ع» است.

۳۶- ایمان ده درجه است.

عبد العزیز قراطیسی گوید امام ششم بمن فرمود ای عبد العزیز براستی که ایمان را ده درجه و پایه است چون نردبان از آن پله پله باید بالا رفت. نباید کسی که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۴

یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری همین طور تا درجه دهم و کسیرا که از خودت پائین تر است از ایمان ساقط مدان تا آنکه از تو بالاتر است تو را ساقط کند چون پست تر از خودت را دیدی او را بنرمی و رفق بالا بر تا بخودت برسانی و آنچه را تاب نمی‌آورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی کسی که مؤمنی را شکسته کند و براند بر او لازمست که او را بست و بند کند و مثل اول اصلاح نماید، مقدار در درجه هشتم بود و ابو ذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم از ایمان ارتقاء یافته بود رضی الله عنهم.

عبد العزیز قراطیسی گوید خدمت امام ششم رسیدم و مطالبی از امر شیعه و عقیده‌ها و گفتگوهای آنها بعرض آن حضرت رسانیدم فرمود ای عبد العزیز ایمان ده درجه دارد چون نردبان که ده پله دارد و پله از آن بالا میروی نباید کسی که یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری و نباید کسی که دو درجه دارد بصاحب سه درجه بگوید تو ایمان نداری تا برسد بدهم سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در درجه نهم و مقدار در درجه هشتم از ایمان رضی الله عنهم.

ای عبد العزیز کسی که در درجه پائین تر از تو است از ایمانش ساقط مدان تا کسی که در درجه بالاتر از تو است تو را ساقط کند و چون دیدی کسی پائین تر از تو است و بتوانی او را تا درجه خود بالا ببری ببر ولی بنرمی و مدارا و چیزی را که تاب نیاورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی زیرا کسی که مؤمنی را شکسته بال کند بگردن او است که جبرانیش نماید زیرا اگر تو بخواهی بکره شتر بار شتر نه ساله را بنهی او را میشکنی و از میان میبری.

شرح-

چنانچه صاحب درجه بالا صاحب درجه پائین را مقصر و بی‌ایمان میدانند صاحب درجه پائین تر هم بآن که کاملتر است همین نظر را دارد زیرا که او مطالبی میفهمد و میگوید و کارهایی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۵

میکنند که از درک و فهم آن ضعیف الایمان بیرونست و بنظر او مخالف با ایمان است چنانچه از سرگذشت موسی و آن بنده خدا که دارای مقام باطن بود و در سوره کهف است این موضوع روشن می‌شود از آیه کریمه (۶۴) تا آیه مبارکه (۸۲) حاوی سرگذشت آن دو بنده خداست.

۳۷- ثواب کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید-

امام پنجم (ع) فرمود کسی که ده سال برای رضای خدای اذان گوید خدای تعالی تا آنجای آسمان که چشمش کار کند و آوازش برود او را می‌آمرزد و هر خشک و تری که آوازش را بشنود او را تصدیق می‌کند و از ثواب نماز هر کس به اذانش در مسجد نماز میخواند سهمی دارد و هر کس باذان او نماز بخواند برای او یک حسنه دارد.

۳۸- در مسواک ده خصلت است-

پیغمبر (ص) فرمود در مسواک ده خصلت است دهن را پاک کند، خدا را خشنود کند، ثواب حسنات را هفتاد برابر کند و از سنت پیغمبر است. چرک دندانها را ببرد، دندانها را سفید کند، لثه را محکم کند، بلغم را ببرد، پرده جلو دیده را بردارد، اشتهای خوراک را زیاد و نیکو کند

۳۹- نشانه‌های ساعت (قیامت) ده است-

حذیفه بن اسید غفاری گوید ما جمعی بودیم در مدینه در سایه باغی نشسته بودیم و رسول خدا (ص) در غرفه‌ای تشریف داشتند حضرت متوجه ما شد و فرمود در چه گفتگویی هستید، عرض کردیم صحبت میکنیم فرمود از چه صحبت میکنید؟ گفتم از قیامت فرمود قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده نشانه ببینید بر آمدن آفتاب از مغربش، خروج دجال

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۶

و دابة الارض و سه فرو رفتن در زمین یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره العرب و خروج عیسی بن مریم و خروج یاجوج و ماجوج و در آخر الزمان در سرزمین یمن آتشی از قعر زمین در آید که همه مردم را جلو کند و کسی را پشت سر خود نگذارد مردم را بمحشر براند هر کجا ایست کنند بالای سر آنها بایستد تا آنها را بمحشر برساند.

۴۰- رسول خدا در شبانه روزی ده دوره هفت شوطی بخانه کعبه طواف میکرد

ابو الفرج گوید ابان از امام ششم پرسید که رسول خدا (ص) تا در مکه بود یک عادت بطواف داشت که معروف بود؟ فرمود شیوه‌اش این بود که در شبانه روزی ده هفت شوط طواف میکرد سه دوره اول روز سه تا آخر شب دو تا در بامداد و دو تا بعد از ظهر و در این میانه آسایش میکرد.

۴۱- حکم کسی که در روزه ماه رمضان ده بار با زنی جماع کرده-

فتح بن یزید جرجانی بامام هفتم (ع) نوشت و پرسید از آن حضرت از شخصی که با زنی بحلالی یا بحرामी در یک روز ماه رمضان ده بار جماع کرده است؟ فرمود باید ده کفاره بدهد برای هر باری یک کفاره ولی اگر چند بار در یک روز بخورد یا بنوشد تنها یک کفاره دارد،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۷

۴۲- ده سخن پند آمیز-

شخصی خدمت امام ششم (ع) آمد و عرض کرد پدر و مادرم قربانت مرا پندی ده فرمود اگر میدانی که خدا کفیل روزی تو است برای چه غم روزی میخوری و با اینکه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص باید زد و اگر میدانی که حساب حق است

جمع مال برای چیست و اگر میدانی که مرگ حتم است شادی چرا و اگر میدانی که هر کاری در معرض نظر خداست مگر چرا و اگر میدانی که باید بر پل صراط گذشت خود بینی چرا و اگر میدانی همه چیز بقضا و قدر الهی است اندوه چرا و اگر میدانی که دنیا فانی است اعتماد باو چرا؟

۴۳- ده کس از این امت بخدای بزرگ کافر است-

امام یکم فرمود پیغمبر در ضمن سفارشهای خود بمن فرمود ای علی ده تا از این امت بخدای بزرگ کافر شده‌اند (سخن چین خ ب) آدم کش، جادوگر، دیوث، کسی که بحراملی با زنی از پس جمع شود، کسی که با حیوان زبان بسته جمع شود، کسی که با محرم خود جماع کند، کسی که فتنه انگیزد، کسی که اسلحه بدشمن در حال جنگ با مسلمانان بفروشد، مانع زکاه، مستطیعی که بمیرد و بمکه برای حج خانه خدا نرفته باشد کافر مرده است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۸

۴۴- تیرهای قمار مردمان جاهلیت ده بوده است-

امام پنجم (ع) در تفسیر قول خدای تعالی در سوره مائده (آیه ۳) حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آخر آیه فرمود مردار و خون و گوشت خوک معروفند و ما أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ یعنی حیوانی که برای بتها قربانی میکردند و اما منخنقه (خفه شده) تفصیلش اینست که مجوسیان حیوان سربریده نمیخوردند و آن را مردار می کردند و میخوردند و گاو و گوسفند را خفه میکردند و چون میمرد میخوردند (متردیه) و گاهی چشمش را می بستند و آن را از پشت بام پرتاب میکردند و چون میمرد آن را میخوردند و نطیحة گاهی میشها را شاخ بشاخ میانداختند و چون یکیشان میمرد میخوردند و ما اکل السبع آنچه را گرگ و شیر میکشت میخوردند و خدا آن را حرام کرد و مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ برای آتشکده‌ها قربانی میکشند و میخوردند قریش هم درخت و سنگ را میپرستیدند و برای آن‌ها قربانی میکشند و میخوردند و أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ فرمود قریش شتر نحر شده را ده بخش میکردند و بر سر آن جمع میشدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را بدست اشخاص میدادند تیرهای قمار ده تا بود هفت آن‌ها سهمیه داشت و سه تا سهمیه نداشت نام آن هفت که سهمیه داشت فذ، توأم، مسیل، نافس، حلّیس، رقیب، معلی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۹

بود فذ یک بخش میبرد توأم دو بخش مسیل سه بخش نافس چهار بخش حلّیس پنج بخش رقیب شش بخش معلی هفت بخش و آن سه که سهمیه نداشتند و سمیح و منیح و غد نامیده شدند بهای شتر کشته بگردن کسانی بود که تیر بی سهم بآنها اصابت میکرد و این قماریست که خداوند آن را حرام کرده.

۴۵- آنچه بر هر مسلمان فرض است که هر روز پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگوید.

اسماعیل بن فضل گوید از امام ششم تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره طه آیه ۱۲۰) تسبیح کن بحمد پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروبش را پرسیدم فرمود بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که پیش از آفتاب زدن و پیش از آفتاب غروب ده بار بگوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْأَحْمَدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ (دائم خ ب) لَا يَمُوتُ بَيَّةُ الْخَيْرِ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ گوید من گفتم که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْأَحْمَدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ فرمود ای مرد شکی نیست که خدای تعالی یحیی و یمیت و یمیت و یحیی است ولی چنانچه من میگویم بگو.

شرح-

مقصود از فرض در این روایت وظیفه استحبابی است.

۴۶- پسران عبد المطلب ده تن بودند و عباس.

ابان بن عثمان احمر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود از گفته پدرش که از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم میگفت از رسول خدا (ص) شماره پسران عبد المطلب را پرسیدند فرمود ده تن بودند و عباس.

مصنف این کتاب گوید آنان عبد الله، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث او بزرگتر همه بوده است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۰

و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب است، ضرار و عباس بودند. بعضی از مردم میگویند مقوم همان حجل است و عبد المطلب ده نام داشت که عرب و پادشاهان روم و عجم و حبشه او را بدان ده نام میشناختند نامهای او:

عامر، شیبۀ الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغیث، غیث الوری فی العام الجذب، ابو الساده العشرة، عبد المطلب، حافر زمزم بود و کسی پیش از او بدین نامها معروف نبود.

باب یازدهگانه

۱- نام یازده ستاره‌ای که یوسف آنها را در خواب دید با آفتاب و ماه بر او سجده میکنند-

جابر بن عبد الله انصاری در تفسیر قول خدای عز و جل که حکایت از یوسف کرده است من برآستی در خواب دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که برای من سجده میکنند گفت نام آن ستاره‌ها طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصطح، فروج ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماه همه این ستارگان باسماان احاطه دارند، جابر بن عبد الله گفته مردی از یهود که او را بستان یهودی میگفتند خدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد ای محمد مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید و بر او سجده کردند آگاه کن، نام آنها چه بود، پیغمبر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۱

(ص) در آن روز باو پاسخی نداد سپس جبرئیل آمد و نام آنها را به پیغمبر (ص) گزارش کرد گوید پیغمبر (ص) خدا فرستاد بستان یهود آمد و باو فرمود اگر تو را بنام آن ستاره‌ها آگاه کردم مسلمان میشوی عرض کرد آری پیغمبر فرمود جریان، طارق، وبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق مصبح، فروج، ذو القرع ضیاء، نور، آنها را در کرانه آسمان دید که برای او در سجده‌اند چون یوسف خواب خود را به یعقوب گفت فرمود این امر پراکنده‌ایست که خداوند او را بعد از این جمع آوری مینماید گوید بستان گفت بخدا همینه‌ها نام آن ستارگان است.

۲- چاه زمزم یازده نام دارد-

امام ششم فرمود نامهای زمزم. اینست: رکضه جبرئیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، بره، مضمونه، رواء، شعبه، طعام، مطعم، شفاء دردها.

شرح-

تاریخ پیدایش زمزم مطابق اخبار اینست که چون اسماعیل کودک نوزاد هاجر تشنه شد او را گذاشت در محل فعلی زمزم و چند بار بالای کوه صفا و مروه برای آب رفت و آمد کرد و چون بر گشت زیر پای اسماعیل از اثر قدم جبرئیل چشمه‌ای ظاهر و روان شده بود قدری خاک جلو آن ریخت و بزبان عبری گفت زم زم یعنی بایست از این جهت نام رکضه جبرئیل و زمزم را یافت سپس حضرت اسماعیل (ع) آن را حفر کرد و بصورت چاهی در آمد و حفیره اسماعیل نامیده شد و چون خزاعه بر مکه مسلط شدند در نزاع با قریش آن را پر کردند و مستور نمودند دوباره عبد المطلب آن را کند و حفیره عبد المطلب نامیده شد بره یعنی نیکی دهنده مضمونه از آنکه مقدس و در پناه کعبه است رواء است چون مردم را سیراب میکند شعبه و طعام و مطعم برای آنکه در کنار آن حاجیان را میهمانی میکردند و سیر مینمودند شفاء سقم برای آنکه بدان استشفاء مینمودند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۲

باب‌های دوازده‌گانه

۱- باب یکم تا دوازدهم

طاوس گوید جمعی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدند در هنگامی که زمامدار ملت اسلام بود باو گفتند پس از پیغمبر تو بر سر کار امت اسلامی؟ ما آمده‌ایم تا از تو چیزهایی بپرسیم تا اگر بما درست پاسخ دادی ایمان آوریم و درستی دین اسلام را تصدیق کنیم و پیرو تو باشیم. عمر گفت هر چه خواهید بپرسید. گفتند ما را از قفلهای هفت آسمان آگاه کن، از گوری که صاحب خود را گردش داد آگاه کن، از کسی که قوم خود را انداز کرد ولی نه از جن بود، نه از انس آگاه کن ما را از جایی که یک بار آفتاب بر آن تابید و دیگر بر نگشت آگاه کن، از پنج جاندار که در رحم آفریده نشدند آگاه کن و ما را از یکی و دو تا

و سه تا و چهار تا و پنج تا و ۶ تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه کن عمر سر بزیر افکند سپس چشمان خود را گشود و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۳

گفت از عمر پسر خطاب چیزهائی پرسش کردید که نمیداند ولی پسر عم رسول خدا (ص) همه پرسشهای شما را پاسخ میدهد فرستاد خدمت آن حضرت و او را خواست و چون نزد او آمد عرضکرد یا ابا الحسن برآستی این گروه یهودی چیزهائی از من پرسیدند که بهیچ یک از آنها پاسخ ندادم و برای من عهده‌دار شدند که اگر به آنها پاسخ دهم به پیغمبر ایمان آورند.

علی (ع) بآنها فرمود ای گروه یهود پرسشهای خود را بر من عرضه کنید همان سؤالاتی که از عمر کرده بودند بآن حضرت عرضکردند فرمود جز اینها سؤالات دیگری هم از من دارید عرضکردند نه ای پدر شبیر و شبیر.

علی (ع) فرمود قفلهای آسمانها شرک بخدا است و کلیدهای آن گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است آن گوری که صاحب خود را گردش داد ماهی یونس بود که او را در هفت دریا گردانید آن که قوم خود را انداز کرد و نه از جن بود و نه از انس مورچه‌ای بود که با سلیمان بن داود (ع) گفتگو کرد و آنجا که یک بار آفتاب تابید و دیگر برنگشت آن دریائی بود که خدا موسی را از آن نجات بخشید و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد.

آن پنجی که در زهدان مادر آفریده نشدند آدم و حوا و عصای موسی و شتر صالح و پیش قربانی حضرت ابراهیم بودند یگانه خداست دوئی که سوم نداشتند آدم و حوایند سه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است چهار تورات و انجیل و زبور و قرآنست پنج پنج نماز شبانه روز است که بر پیغمبر (ص) فرض شده شش گفته خداست که آسمانها و زمین را در شش روز آفریدم هفت قول خدا است که بالای سر شما هفت سازمان سخت ساختیم هشت قول خدای تعالی است که در این روز عرش پروردگارت را هشت تن حمل کنند نه معجزات موسی بن عمران است. ده قول خداست که میفرماید با موسی سی شب وعده گذاشتیم و بده دیگر آن را تکمیل کردیم. یازده گفتار یوسف است مر پدرش را که من در خواب دیدم یازده ستاره را. دوازده گفته خدای عز و جل بموسی که عصای خود را بسنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. گوید یهود رو بآن حضرت کردند و گفتند گواهی میدهیم که خدا یکی است و محمد فرستاده خداست و تو عموزاده رسول خدائی سپس رو بعمر کردند و گفتند که گواهی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۴

میدهیم که این علی برادر رسول خداست و بمقام خلافت از تو سزاوارتر است و همه کسانی که با آنها بودند مسلمان شدند از روی اخلاص و سرانجام نیکو.

۲- بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کس بودند-

یحیی بن حسن و عباد بن یعقوب و محمد بن جنید گویند حدیث کرد برای ما ابو عبد الرحمن مسعودی گفت حدیث کرد مرا حارث بن حصیره از صخر بن حکم فزازی از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل ضبی از مالک بن ضمیره روایی که گفت چون ابو ذر رحمه الله از جور عثمان تبعید شد با علی بن ابی طالب (ع) و مقداد بن اسود و عمار یاسر و حذیفه بن یمان و عبد الله بن مسعود انجمنی کردند ابو ذر گفت بیاد رسول خدا حدیثی بگوئید تا بر آن گواه شویم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را تصدیق نمائیم. علی (ع) فرمود میدانید که اکنون هنگام حدیث گفتن من نیست گفتند راست میفرمائی رو بحذیفه کردند که حدیثی برای ما بازگو گفت شما میدانید که من همیشه از مشکلات امور پرسش می‌کردم و آن‌ها را می‌آزمودم و از آن‌ها نمی‌پرسیدم گفتند راست می‌گوئی رو باین مسعود کردند که تو برای ما حدیثی بگو گفت شما میدانید که من متخصص در قرآنم و از غیر آن پرسش نشوم شما اصحاب حدیث هستید گفتند راست گفتمی بمقداد گفتند تو حدیثی بگو گفت شما میدانید که من همانا مرد جنگم و از غیر آن پرسش نشوم شما مردان حدیث هستید گفتند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۵

راست می‌گوئی، بعمار گفتند تو حدیثی برای ما بگو گفت شما میدانید من فراموشی دارم اگر چیزی را به یاد من آرید یادآور می‌شوم ابو ذر خود رشته سخن را بدست گرفت و گفت من برای شما حدیثی کنم که شما خود از پیغمبر (ص) شنیدید و کسانی هم از شما شنیده‌اند رسول خدا فرمود شما نیستید که گواهی می‌دهید به یگانگی خدا و باینکه محمد رسول خدا (ص) است و قیامت می‌آید شکی در آن نیست و خدا مردگان را از گورها مبعوث میکند و زنده شدن مردگان حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است گفتند گواهییم و عقیده داریم گفت من هم با شما گواهم سپس رسول خدا (ص) فرمود شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کسند شش از گذشتگان و امتهای سلف و ۶ کس از این امت سپس ۶ کس از امتهای سلف را نامبرد پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در امتهای سلف است ولی در آخر الزمان بیرون می‌آید و اما ۶ کس از آخرین و افراد این امت است که ریش دراز روباهی دارد (عثمان) و فرعون است که معاویه باشد و هامان این امت است که زیاد باشد و قارون این امت سعید بن عاص است و (سعد وقاص خ ب) و سامری این امت ابو موسی اشعری عبد الله بن قیس است زیرا او هم چون سامری گفت لا مساس یعنی نباید جنگید و ابتر است که عمر و عاص باشد آیا شما بر این موضوع گواهیید؟ گفتند آری. فرمود منم بر آن گواهم سپس ابو ذر سخن خود را چنین دنبال کرد: آیا شما گواه نیستید که رسول خدا (ص) فرمود امت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۶

من در سر حوض کوثر بر من وارد میشوند در زیر پرچم نخستین پرچم همان ریش بلند روباه صفت است من از جابر خیرم و دستش را بگیرم و چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش را که با او هستند سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلشان بطپد من می‌گویم پس از من با ثقلین (قرآن و خاندان پیغمبر) چه کردید؟ می‌گویند بزرگتر را که قرآنست دروغ شمردیم و پاره کردیم و کوچکتر را (خاندان) خانه‌نشین کردیم و حق او را گرفتیم من می‌گویم بدست چپ بروید تشنه و روسیاه برمیگردند و

قطره‌ای از آن نمیچسبند سپس پرچم فرعون اتم بر من وارد می‌شود که اکثریت مردم زیر آنست و کسانی که دین خود را برگردانیده‌اند در شمار آنانند و کسانی که برای دنیا غضب میکنند و برای آن شاد میشوند من برمیخیزم دست پیشوای آنها را میگیرم چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلهاشان بطپد میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم من میگویم از راه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند و قطره‌ای از آن نمیچسبند فرمود سپس پرچم همام بر من وارد می‌شود من برمیخیزم دستش را میگیرم چون دستش را گرفتم رنگ او و همکاران و پیروانش سیاه می‌شود و پاهایشان میلغزد و دلهاشان می‌تپد، من میگویم پس از من با ثقلین چه کردند؟ میگویند:

بزرگتر را دروغ شمردیم و کوچکتر را مخدول کردیم و گناه ورزیدیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه برمیگردند و قطره‌ای از آن نمیچسبند. سپس پرچم عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) که پیشوای پنجاه هزار کس است بر من وارد می‌شود من برمیخیزم و دستش را میگیرم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۷

و چون دستش را گرفتم روی او و همکاران و پیروانش سیاه شود و قدمهایشان بلغزد و دلشان بطپد من میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفت کردیم و کوچکتر را مخدول کردیم و مردم را از دور او متفرق نمودیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند و یک قطره از آن نمیچسبند سپس آن مثل با پرچم خود بر من وارد می‌شود و دستش را میگیریم و چون دستش را گرفتم رنگ او و پیروان و همکارانش سیاه می‌شود و پاهایشان میلغزد و دلهاشان می‌تپد، من میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفتش کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم می‌گویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند قطره از آن نمیچسبند سپس پرچم امیر مؤمنان و پیشوای شیعیان و پیشرو دست و روسفیدان بر من وارد می‌شود من برمیخیزم و دستش را بگیرم چون دستش را بگیرم روی خود و یارانش سفید شود میگویم پس از من با ثقلین چه کردید گفت بگویند از بزرگتر پیروی کردیم و آن را تصدیق نمودیم و کوچکتر را یاری کردیم و پشتیبانی نمودیم و همراه وی با دشمنان او جنگیدیم میگویم سیراب و شاداب برگردید یک شربت از آن حوض بیاشامند که هرگز تشنه نشوند پیشوایشان چون خورشید و روی یارانش چون ماه شب چهارده و چون درخشنده ترین ستارگان آسمان باشد سپس فرمود شما بدین گواه نیستید؟ گفتند چرا گفت من هم بر آن گواهم؛ یحیی و عباد گفتند نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای ما گفت، ابو عبد الرحمن گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حضیره این حدیث را برای من گفت حارث گفته نزد خدا بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت؛ حیان گفته نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت؛ ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمیره این حدیث را برای من گفت مالک بن ضمیره گفت نزد خدا

گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفته، ابو ذر هم چنین گفته است و گفته که پیغمبر فرمود این حدیث را جبرئیل از خداوند جلیل برای من بیان کرد.

۳- طریقه شناختن ظهر در هر یک از ماههای دوازده‌گانه رومی با سایه انسان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۸

عبد الله بن سنان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود در نیمه حزیران (ماه اول تابستان) اول ظهر سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز یک پا و نیم و در نیمه آب دو پا و نیم و در نیمه ایلول سه پا و نیم و در نیمه تشرین اول پنج پا و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت پا و نیم و در نیمه شباط پنج پا و نیم و در نیمه آذر سه پا و نیم و در نیمه نیسان دو پا و نیم و در نیمه ایار یک پا و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شرح-

این میزان نسبت بپاره‌ای از بلاد صحیح است که عرض آنها باندازه معینی بیش از میل کلی آفتاب است و نسبت بعموم بلاد درست نیست و البته بلد؟؟ راوی یا اشخاصی که امام این دستور را بدانها داده با این میزان موافقت داشته این نشانه برای ظهر مانند نشانه بودن جدی در پشت شانه راست است برای قبله که نسبت ببعض بلاد است نه آنکه بطور کلی بر هر محلی نشانه باشد.

۴- کسانی که با حکومت ابو بکر و پیش افتادن او از علی بن ابی طالب (ع) مخالفت کردند دوازده کس بودند.

زید بن وهب گوید: کسانی که در خلافت ابی بکر مخالفت کردند و پیش افتادن او را بر علی انکار نمودند از سران مهاجر و انصار دوازده کس بودند از مهاجرین خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد الله بن مسعود و بریده اسلمی و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۹

ابو هیثم بن تیهان و دیگران بودند و چون ابو بکر بنام خلافت بر منبر رسول خدا نشست در کار خود با هم مشورت کردند و برخی از آنها گفتند خوبست برویم و او را از منبر رسول خدا فرمود آوردیم دیگران گفتند اگر این کار را بکنید بکشتن خود کمک کرده‌اید خدا فرموده خود را بمهلکه نیندازید. بهتر است که همه برویم خدمت علی بن ابی طالب (ع) و با آن حضرت شور کنیم و ببینیم چه دستور میدهد. آمدند نزد علی (ع) و گفتند یا امیر المؤمنین خود را بیکار گذاشتی و حقی که از آن تو بود و تو شایسته آن بودی رها کردی ما نخواستیم بی مشورت شما او را فرود بیاوریم علی (ع) فرمود اگر چنین کرده بودید با آنها در جنگ میشدید و شما در برابر آنها یک سرمه چشم و یک نمک آش بیش نیستید امروزه امت بی‌شوائی او اتفاق کردند

گفتار پیغمبر خود را وا گذاشته و پروردگار خود را تکذیب کرده‌اند من با خاندان خود مشورت کردم گفتند جز سکوت چاره‌ای نیست سینه این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیغمبر او است، آنها در مقام خونخواهی زمان جاهلیت هستند بخدا اگر چنین کاری بکنید شمشیر میکشند و آماده نبرد و جنگ میشوند چنانچه با من ستیزه کردند تا مرا مقهور نمودند و بر من چیره شدند و دور مرا گرفتند و گفتند یا بیعت کن یا تو را میکشیم من چاره‌ای نداشتم جز اینکه از خود دفاع کنم زیرا بیامدم گفتار رسول خدا (ص) که فرمود ای علی برآستی هر گاه این مردم کار خلافت تو را درهم شکستند و بر خلاف تو در آن استبداد ورزیدند و در باره تو مرا نافرمانی کردند بر تو باد که صبر پیشه کنی تا خدا امری نازل کند آگاه باش که آنان بر تو بطور حتم نیرنگ زنند بهانه بدست آنها مده که تو را خوار کنند و خونت را بریزند زیرا امت پس از من عهد تو را بشکنند و جبرئیل از طرف خداوند بمن چنین خبر داده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۰

بروید پیش این مرد و آنچه از پیغمبر خود شنیدید باو بگوئید تا در کار خود شبهه‌ای نداشته باشد و بهتر حجت بر او تمام شود و در پیش خدا بیشتر مستوجب عقوبت باشد چرا؟ که پیغمبر خود را نافرمانی کرده و دستور او را مخالفت نموده است این عده روز جمعه که شد گرد منبر رسول خدا (ص) را گرفتند و انصار بمهاجرین گفتند بدرستی که خدای عز و جل در قرآن شما را مقدم بر انصار داشته، فرموده هر آینه خدا پذیرفت توبه پیغمبر و مهاجرین و انصار را بشما آغاز فرموده از این رو نخست کسی که آغاز سخن کرد و برخاست خالد بن سعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه رو بای بکر کرد و گفت از خدا بپرهیز تو خود میدانی که رسول خدا در باره علی (ع) چه فرموده است مگر نمیدانی که رسول خدا در روز جنگ بنی قریظه در وقتی که ما گرد آن حضرت بودیم آن حضرت بمردان عالیرتبه ما رو کرد و فرمود ای گروه مهاجر و انصار من بشما وصیتی دارم آن را نگهدارید من دستوری را بشما ابلاغ میکنم آن را بپذیرید آگاه باشید که علی پس از من امیر و فرمانده شما است و جانشین من است در میان شما پروردگار من مرا بدین مطلب سفارش کرده، اگر شما در این موضوع وصیت مرا در باره علی حفظ نکنید و از او پشتیبانی نکنید و او را یاری ننمایید در احکام خود اختلاف میکنید و کار دیانت شما بر شما شوریده می‌شود و بدان شما در کارها بر شما فرمانده میشوند خاندان من وارث پیشوائی منند که بامر امت من قیام میکنند بار خدایا هر کس وصیت مرا در باره آنها نگهداشت او را در گروه من قرار ده و از رفاقت من بهره ده تا فوز آخرت را در یابد بار خدایا هر کس بعد از من با خاندان من بد رفتاری کرد او را از بهشتی که از آسمانها و زمین پهناورتر است بازدار. چون خالد سخنش را بدین پایه رسانید عمر بن خطاب فریاد زد که خالد ساکت باش تو از اهل شوری و از کسانی که رای آنها

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۱

مورد اعتماد باشد نیستی خالد گفت ای زاده خطاب تو ساکت باش بخدا تو میدانی که بزرگتر از زبانت سخن رانی میکنی و بغیر افراد خودت اعتماد داری بخدا همه قریش میدانند که (حسب من از همه والاتر و ادبم از همه قوی‌تر و از همه خوشنامتر و نسبت بخدا و رسول از همه کم توقع ترم ح ب) ولی تو از همه پست‌تر و بی‌نام‌تری و از خدا و رسولش دور تری برآستی تو

در جنگ ترسوئی و در قحط سالی بخیلی و پست نژادی، در میان قریش هیچ وسیله سربلندی و آبرومندی نداری خالد او را سرکوب و خاموش کرد و نشست، سپس ابو ذر برخاست و پس از حمد و ثنای خدا گفت اما بعد ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شما میدانید که رسول خدا فرمود امر خلافت پس از من از آن علی (ع) است و سپس از آن حسن و حسین (ع) است سپس در خاندان من از فرزندان حسین (ع) است شما فرمایش رسول خدا را دور انداختید و فرمان او را بدست فراموشی سپردید پیرو دنیا شدید و نعمت باقیه آخرت را رها کردید که پایدار است و بنیاد آن ویران نمیشود و نعمت آن زایل نمیگردد و اهل آن اندوهگین میشوند و ساکنین آن نمیبرند همچنان امتانی که پس از پیغمبران خود مرتد و کافر شدند و دستور آنان را تغییر و تبدیل دادند شما هم طابق النعل بالنعل با آنها برابری کردید بهمین زودی تلخی کار خود را خواهید چشید خداوند در باره بندگان ستمکار نیست، ابو ذر در اینجا بنطق خود خاتمه داد و سپس سلمان فارسی رحمه الله علیه از جا برخاست و گفت ای ابا بکر در هنگام قضاوت و دادگری حکم خود را بکه مستند میکنی و چون از آنچه نمیدانی از تو بپرسند بکه پناه می‌بری با اینکه در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر و در بهتری و نیکوکاری از تو نشان‌دارتر و فضیلت‌مندتر است و با رسول خدا نزدیک نزدیک‌تر و خویشاوندتر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۲

و سابقه‌دارتر است رسول خدا پیشوائی او را بشما گوشزد کرده، شما دستور آن حضرت را رها کردید و وصیتش را بدست فراموشی سپردید بهمین زودی موضوع برای شما روشن می‌شود آنگاه که بگورستان درائی با بار سنگین گناهان و تبه‌کاریها. چون بگور روی همانی را دریابی که بدست خود پیش فرستادی اگر بحق برگردی و با اهل امامت عدالت‌ورزی و حق را بآنها بدهی در روزی وسیله نجاتت می‌شود که در آن نیازمند اعمال خود هستی و در گور خود با آنچه کرده‌ای تنها بسر میبری آنچه ما شنیده‌ایم تو هم شنیده‌ای و آنچه ما دیده‌ایم تو هم دیده‌ای چرا این ملاحظات تو را از این کار زشت باز نمیدارد خدا را در باره خود منظور دار کسی که انذار کرد حق خدا را بجای آورد سپس مقداد بن اسود رحمه الله علیه برخاست و گفت ای ابا بکر خود را اندازه بگیر و وجب را میان دو انگشت خود بسنج و اندازه خود را بدان در خانه‌ات بنشین و بر گناه خود گریه کن که این شیوه برای تو سلامت‌مندتر است در زندگی و مرگ تو این امر خلافت را بکسی که خدا و رسولش معین کرده‌اند برگردان دنیا را پشتیبان خود مکن و این مردمان پست که می‌بینی تو را فریب ندهند بهمین زودی دنیای تو نابود می‌شود و نزد پروردگار خود میروی و تو را بکاری که کردی پاداش میدهد تو خود میدانی که کار خلافت از آن علی (ع) است، همانا پس از رسول خدا او صاحب کار خلافت است اگر بپذیری من حق نصیحت بجای آوردم. سپس بریده اسلمی برخاست و گفت ای ابا بکر فراموش کردی با خود را بفراموشی زدی یا از خودت گول خوردی یادت نمی‌آید که رسول خدا (ص) بما دستور داد بعنوان امیر المؤمنین بعلی (ع) سلام بدهیم در همان وقتی که هنوز رسول خدا میان ما بود از خدا بترس و خود را دریاب پیش از آنکه نتوانی دریافت و جان خود را از هلاکت رها کن این امر خلافت را واگذار و بدست کسی که شایسته آنست بسپار در گمراهی مپا تا میتوانی از راه کج برگرد من اندرز خود را بتو تقدیم داشتم و آنچه حق نصیحت بود بجای آوردم اگر بپذیری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۳

کامیاب و رهبردار شده‌ای. سپس عبد الله بن مسعود برخاست و گفت ای گروه قریش شما میدانید، نیکان شما میدانند که خاندان پیغمبر شما بر رسول خدا (ص) نزدیکتر از شما ایند اگر شما برای خویشی با رسول خدا (ص) مدعی خلافت هستید و میگوئید ما در اسلام سابقه داریم خاندان پیغمبر شما بر رسول خدا (ص) نزدیکتر از شما ایند، هم بر رسول خدا (ص) نزدیکترند و هم سابقه‌دارترند پس از پیغمبر شما علی بن ابی طالب (ع) صاحب امر خلافت است آنچه را خدا برای او قرار داد کرده بدست باو بدهید و پس پس برنگردید تا بسرانجام زبان آوری پرتاب شوید. سپس عمار یاسر از جا برخاست و گفت ای ابا بکر حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده بخود اختصاص مده نخستین کسی مباش که رسول خدا را در باره خاندانش نافرمانی و مخالفت کرده باشد حق را باهلهش برگردان و بار خود را سبک کن و رسول خدا را بر خورد کن در حالی که از تو خوشنود باشد سپس نزد خدا برو تا حساب کارهای تو را برسد و از آنچه کردی بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین از جا برخاست و گفت ای ابا بکر تو نمیدانی که رسول خدا گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ گفت چرا گفت من برای خدا گواهی میدهم که شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود خاندان من میان حق و باطل را جدا میکنند و همانا پیشوایانی هستند که از آنها پیروی می‌شود. سپس ابو الهیثم بن تیهان از جا برخاست و گفت ای ابا بکر من گواهم که پیغمبر برای نطق ایستاد و علی را بلند کرد؛ انصار گفتند همانا او را برای خلافت و جانشینی بلند کرده، برخی گفتند او را بلند کرده برای آن که مردم بدانند که سر کار هر کسی است که پیغمبر سرکار و آقای اوست و سپس پیغمبر (ص) فرمود بدانید که خاندان من ستاره‌های اهل زمینند آنها را پیش دارید و کسی بر آنها پیش نیفتد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۴

سپس سهیل بن حنیف از جا برخاست و گفت: من گواهم که از رسول خدا شنیدم بالای منبر میفرمود:

پس از من علی بن ابی طالب امام شما است او برای امت من از همه کس خیرخواه‌تر است.

سپس ابو ایوب انصاری از جا برخاست و گفت در باره خاندان پیغمبر خدا شنیده‌اید که میفرمود علی بامر خلافت از شما سزاوارتر است و نشست.

سپس زید بن وهب برخاست و سخنرانی کرد و گروه دیگری پس از وی برخاستند و در این موضوع سخنرانی کردند یک نفر موثق از اصحاب رسول خدا (ص) خبر داده که در نتیجه این مذاکرات ابو بکر سه روز در خانه نشست روز سوم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح که هر کدام ده تن از عشائر خود را با شمشیر کشیده همراه داشتند رفتند و او را از منزل بیرون آوردند و بر سر منبر کردند و یکی از آنها اعلام کرد که اگر یکی از شماها برگردد و گفته‌های پیش را بار گوید با شمشیرهای خود او را پاره پاره میکنم آن‌ها هم در خانه خود نشستند و بعد از آن دیگر سخن نگفت:

۵- خدا از پشت اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن و حسین (ع) دوازده سبط بیرون آورد-

عبد الله نواده امام حسن مجتبی میگوید از امام هشتم (ع) در باره گفتگوهائی که راجع بنی افسس میشد پرسیدم فرمود براستی خدای عز و جل از نژاد اسرائیل که یعقوب فرزند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۵

اسحق بن ابراهیم بود دوازده سبط بیرون آورد و در آنها کتاب و نبوت قرار داد و از حسن و حسین دو فرزند امیر مؤمنان و زادگان فاطمه دختر رسول خدا (ص) هم ۱۲ سبط و خاندان منتشر ساخت سپس دوازده فرزند یعقوب را بر شمرد فرمود زیلون بن یعقوب، شمعون بن یعقوب، یهود بن یعقوب، تشاخر بن یعقوب ریکون بن یعقوب، یوسف بن یعقوب، بنیامین بن یعقوب. نفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب (ابو الحسن نسابه استاد استاد شیخ صدوق نام سه تن فرزندان یعقوب را نبرده و از گفتار خود انداخته) سپس دوازده خاندان فرزندان حسن و حسین را بر شمرد فرمود: از امام حسن (ع) شش خاندان منتشر شد:

- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی ۲- بنو عبد الله بن حسن بن حسن بن علی ۳- بنو ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی
۴- بنو حسن بن حسن بن علی ۵- بنو داود بن حسن بن حسن بن علی ۶- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی بازماندگان حسن بن علی (ع) از این ۶ خاندانند سپس بنو الحسین را شمرد و فرمود:

۱- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین یک خاندان ۲- بنو عبد الله بن باهر بن علی ۳- بنو زید بن علی بن الحسین
۴- بنو الحسین بن علی بن الحسین بن علی ۵- بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی ۶- بنو علی بن علی بن حسین بن علی
این شش خاندان را خدای عز و جل از نژاد حسین بن علی (ع) منتشر کرد.

۶- خلفاء و امامان پس از پیغمبر دوازده کسند.

مسروق گوید در این میان که ما پیش عبد الله بن مسعود قرآنهاى خود را مقابله و تصحیح میکردیم یک جوان نو رسیده باو گفت آیا پیغمبر شما

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۶

بشما خبر نداده است که پس از او چند تن خلیفه میشوند عبد الله در پاسخ او گفت تو جوانی نوری و این چیز است که تاکنون کسی آن را از ما نپرسیده است بلی پیغمبر بما خبر داده است که پس از او دوازده تن خلیفه و جانشین او هستند بشماره نقبای بنی اسرائیل قیس بن عبد گوید ما در حلقه‌ای نشسته بودیم که عبد الله بن مسعود هم حضور داشت یک عرب بیابانی آمد و گفت کدام شما عبد الله بن مسعود است؟ عبد الله گفت من عبد الله بن مسعودم از او پرسید پیغمبر شما برای شما باز گفته که پس از وی چند تن خلیفه میباشد؟ گفت آری دوازده کس بشماره نقیبهای بنی اسرائیل. قیس بن عبده گوید

ما در مسجد بهمراهی عبد الله بن مسعود نشسته بودیم یک عرب بیابانی آمد و گفت عبد الله در میان شما است خودش گفت آری من عبد الله هستم چه کار داری؟ گفت ای عبد الله پیغمبر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۷

شما بشما خبر داده است که چند تن خلیفه در میان شما خواهد بود گفت از چیزی پرسیدی که از آنگاه که من بعراق آمده‌ام کسی از من نپرسیده است آری دوازده تن بشماره نقبای بنی اسرائیل اشعث بن مسعود گفته است که پیغمبر فرمود جانشینان من دوازده کسند بشماره نقبای بنی اسرائیل.

مسروق گوید روزی مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت آیا پیغمبر شما برای شما گفته است پس از وی چند تن خلیفه میشوند؟ گفت آری کسی پیش از تو این پرسش را از من نکرده تو که از همه جوان تری چنین پرسشی کردی پیغمبر (ص) فرمود پس از من جانشینان من بشماره نقبای موسی میباشند.

جابر بن سمره گوید من با پدرم خدمت پیغمبر بودیم از آن حضرت شنیدم میفرمود: پس از من دوازده پیشوا و امام هست سپس آوازش آهسته شد و چیزی فرمود که من نشنیدم از پدرم پرسیدم که رسول خدا آهسته چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند. جابر بن سمره گوید شنیدم پیغمبر میفرمود دوازده فرمانده و پیشواست و سخنی گفت که من نشنیدم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۸

مردم گفتند که فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید نزد پیغمبر (ص) آمدم و شنیدم میفرمود این کار بپایان نرسد تا دوازده جانشین پادشاهی کنند که همه آنها (در اینجا کلمه‌ای گفت که من نفهمیدم) از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و بلند پایه و محفوظ است و بر هر کس با آنها ستیزه کند پیروز شوند تا دوازده تن خلافت کنند گوید سپس کلمه‌ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم آن کلمه که مردم نگذاشتند بشنوم چه بود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید پیغمبر فرمود همیشه کار این امت درست است و بر دشمن خود پیروزند تا دوازده خلیفه بگذرند که همه از قریش میباشند سپس در منزل آن حضرت رفتم و عرض کردم سپس چه می‌شود؟ فرمود هرج و مرج می‌شود. جابر بن سمره گوید با پدرم خدمت پیغمبر رفتم فرمود همیشه کار این امت شایسته و نیکو است و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۹

بر دشمنان خود پیروزند تا دوازده پادشاه یا فرمود دوازده خلیفه بگذرند سپس کلمه‌ای فرمود که بر من مخفی ماند از پدرم آن را پرسیدم گفت فرمود همه از قریشند.

سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود پس از من دوازده امام است جز اینکه حدیثش ضمیمه دارد که سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، بعضی گفته‌اند که گفته از پدرم پرسیدم بعضی گفته‌اند گفته از مردم پرسیدم چه فرمود؟ گفتند فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید از پیغمبر شنیدم میفرمود همیشه کار این امت بر کسانی که بر آنها سوء قصدی کنند بر نر است تا دوازده خلیفه حکومت کنند سپس کلمه آهسته‌ای فرمود که من نفهمیدم و از کسی که از من بی‌غمبر (ص) نزدیکتر بود پرسیدم گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید با پدرم بودم که رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و منیع و بلند پایه است و اهل آن بر دشمنان خود غالب باشند تا دوازده خلیفه بیایند سپس کلمه‌ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم آن کلمه چه بوده گفت فرمود همه از قریشند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۰

جابر بن سمره سوانی گوید با پدرم در مسجد بودم که رسول خدا خطبه میخواند شنیدم میفرماید پس از من دوازده امیر باشند سپس آواز خود را آهسته کرد و من ندانستم چه میفرماید بپدرم گفتم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود دوازده خلیفه آیند که همه از قریش باشند چون بمنزلش برگشت رفتم و میان خودم و او پرسیدم سپس چه می‌شود؟ فرمود سپس هرج و مرج می‌شود. جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه کار مردم در گذر است تا دوازده مرد بر آنها حاکم شوند سپس کلمه‌ای فرمود که بر من پوشیده ماند بپدرم گفتم چه فرمود گفت همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید پیغمبر (ص) فرمود همیشه این دین در پیشرفت است هر کس با او دشمنی ورزد یا بدان سوء قصد کند زیانی بدان نرساند تا دوازده امیر بیایند که همه از قریش باشند.

جابر بن سمره سوانی گوید نزد پیغمبر (ص) بودم که فرمود دوازده کس متولی کار خلافت گردند مردم فریاد کردند و نشنیدم دیگر چه فرمود بپدرم که بی‌غمبر نزدیکتر بود گفتم رسول خدا (ص) در دنبال سخن خود چه فرمود، گفت فرمود همه از قریشند:

عمر بن سعد گوید بهمراهی غلامم نافع نوشتم بجابر بن سمره که مرا از این خبری که از پیغمبر شنیده‌ای خبر ده. در پاسخ نوشت در روز جمعه شبی که اسلمی سنگسار شد شنیدم پیغمبر میفرمود:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۱

همیشه این دین برپا است تا روز قیامت و دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همه از قریش باشند، سرج برمکی گفته در کتاب ثابت است که در این امت دوازده امام است و چون شماره آن‌ها تمام شود سرکشی و ستم پیشه کنند و با همدیگر بجنگند.

ابی نجران گوید که ابو خالد برای من با قید سوگند گفت که این امت هلاک نشود تا در آن‌ها دوازده خلیفه بیاید که همه براستی و دین حق کار کنند.

برد گوید از مکحول پرسیدند که پیغمبر (ص) فرموده است پس از من دوازده خلیفه باشد؟ گفت آری و لفظ دیگری هم فرموده.

وهب بن منبه میگفت دوازده خلیفه میباشد سپس آشوب می‌شود سپس چنین می‌شود سپس چنان می‌شود. کعب الاحبار در باره خلفاء گفت دوازده باشند چون همه بگذرند و طبقه شایسته روی کار آیند خدای تعالی عمر آن‌ها را دراز کند چنانچه بدین امت وعده داده سپس خواند (آیه ۲۴ سوره نور را) خدا دشوار نیست این امت را یک روزی یا نصف روزی هم شده متفق کند یک روز نزد خدا چون هزار سال است که شماره میکنید.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا «ص» شنیدم میفرمود پس از من ۱۲ امیر قیام کنند سپس کلمه‌ای فرمود که من شنیدم از مردم پرسیدم گفتند فرمود همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید که رسول خدا «ص» فرمود همیشه کار امت من نیرومند و در پیشرفت است تا دوازده خلیفه بیاید که همه از قریشند.

سلمان فارسی «ره» گوید خدمت پیغمبر «ص» رسیدم در وقتی که حسین «ع» را بر دامن مبارک داشت، میان دو دیده و لبان او را میبوسید و میفرمود تو سید پسر سید و امام پسر امام و پدر امامانی، تو حجت پسر حجت و پدر نه حجتی که از پشت تو بیرون آیند و نهم آنان قائم این خاندان است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۲

رسول خدا «ص» سه بار فرمود مژده باد شما را همانا نمونه امت من نمونه بارانی است که دانسته نمیشود آغازش بهتر است یا پایانش. نمونه امت من نمونه باغی است که فوجی امسال از آن میخورند و فوجی سال دیگر، شاید فوج آخری از همه بیشتر و پربرتر و برتر و پایدارتر باشند و آنچه بچینند بهتر باشد، چگونه هلاک شود امتی که من اول آن‌ها هستم و دوازده تن نیکان و خردمندان و عیسی مسیح پسر مریم در پایان آنانند ولی در این میان زادگان آشوب و هرج و مرج هلاک شوند آن‌ها از من نیستند و من از آن‌ها نیستم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۳

امام ششم فرمود چون ابو بکر مرد و عمر جانشین او شد آمد در مسجد نشست مردی بر او در آمد و گفت ای امیر مؤمنان من مردی یهودیم در میان یهودان دانشمند بزرگم میخواهم چند پرسش از شما بکنم و اگر بدانها پاسخ درست دادی مسلمان شوم. گفت آن‌ها چیستند؟ گفت سه و سه و یک اگر خواهی از تو بپرسم و اگر در میان این جمع کسی از تو داناتر است مرا باو رهبری کن؟ گفت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۴

بجسب بدامن این جوان یعنی علی بن ابی طالب «ع». آمد نزد علی «ع» و پرسشهای خود را نمود فرمود چرا گفتی سه و سه و یک و نگفتی هفت؟ گفت اگر چنین میکردم نادان بودم اگر از سه نخست پاسخ ندهی مرا بس است. فرمود اگر بتو پاسخ گفتم مسلمان میشوی؟ گفت آری؛ فرمود بپرس گفت نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه‌ای که بر زمین جوشید و نخستین درختی که روئید کدام بود؟

فرمود ای یهود شما میگوئید نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس است دروغ گفته‌اید آن سنگی است که آدم از بهشت آورده. گفت راست گفتی بخدا از خط هرون بگفته موسی همین است، شما میگوئید نخستین چشمه‌ای که بر زمین جوشید چشمه‌ای در بیت المقدس است دروغ میگوئید آن چشمه حیوانست که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه است که خضر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۵

از آن نوشید و هر کس از آن بنوشد زنده بماند گفت راست گفتی همین بخط هرون از گفتار موسی است، فرمود شما میگوئید نخست درختی که بر زمین روئیده زیتون است دروغ میگوئید آن خرماي عجوه است که آدم از بهشت با خود آورد، گفت راست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است. گفت سه دیگر در این امت چند امام راستین است که هر کس آن‌ها را واگذارد زبانی نبرند؟ فرمود دوازده تن؛ گفت درست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است، گفت پیغمبر شما در کجای بهشت نشیمن می‌گزیند؟ فرمود در بلندترین درجه و شریفترین جای آن در جنات عدن گفت درست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است، گفت کی در منزل او با وی همراه می‌شود؟ فرمود دوازده امام گفت درست فرمودی بخدا همین است بخط هرون از گفتار موسی «ع» سپس هفتمین را بپرسید و مسلمان شد. گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده میماند؟ فرمود سی سال گفت سپس چه می‌شود؟ میمرد یا کشته می‌شود؟ فرمود کشته می‌شود؛ بر سرش ضربتی آید که ریشش از آن رنگین شود؛ گفت درست گفتی همین است بخط هرون از گفتار موسی.

مصنف «رضی الله عنه» گوید من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل ضبط کردم. سلیم بن قیس هلالی گوید شنیدم عبد الله بن جعفر طیار میگفت من با امام حسن و امام حسین «ع» و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم میان من و معاویه سخنی درافتاد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۶

و من بمعاویه گفتم که خود از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود من بمؤمنان از خودشان اولی هستم سپس برادر علی بن ابی طالب «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است و چون علی «ص» شهید شد حسن بن علی «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است و پس از او فرزندان حسین «ص» به مؤمنان از خودشان اولی است و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است سپس فرزندان محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی است ای حسین تو او را درک کنی پس دوازده امام کامل میشوند که نه تن آنان از فرزندان حسین میباشند.

عبد الله بن جعفر گوید سپس حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه خواستم و برای من نزد معاویه گواهی دادند و سلیم بن قیس گوید من همین حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم و همه یادآور شدند که ما از رسول خدا (ص) شنیده‌ایم.

امام پنجم (ع) از جابر بن عبد الله انصاری نقل فرموده که گفت بفاطمه زهرا وارد شدم در پیش آن حضرت لوحی بود که اوصیاء در آن نوشته بود من آنان را شمردم دوازده بودند که یکی قائم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۷

انان باشد سه از آنان محمد بود و سه علی چون این در عهد امیر المؤمنین واقع شده جا داشته خود علی «ص» را اسم نبرد. امام پنجم «ص» فرمود بدرستی که خدای عز و جل محمد (ص) را بجن و انس فرستاد و پس از او دوازده جانشین قرار داد برخی پیش گذشته‌اند و برخی بجا مانده‌اند در هر جانشینی روشی جاری بود جانشینانی که پس از محمد (ص) بودند بروش جانشینان عیسی پائیدند و دوازده کسند امیر المؤمنین بروش خود عیسی مسیح میزیست.

زراره بن اعین گوید شنیدم امام پنجم «ص» میفرمود ما دوازده امام هستیم که از آنها است حسن و حسین «ص» سپس امامان از فرزندان حسین «ص» سماعه بن مهران گوید من و ابو صیر و محمد بن عمران آزاد کرده امام پنجم «ص» در منزل او بودیم محمد بن عمران گفت از امام ششم شنیدم میفرمود ما دوازده تن محدثانیم ابو بصیر گفت تو را بخدا از امام ششم «ص» شنیدی دو بار سه بار او را سوگند داد و او هم سوگند خورد. ابو بصیر گفت ولی من آن را از امام پنجم (ع) شنیدم. تمیم بن بهلول گوید از عبد الله بن ابو الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟ گفت دلیل بر امامت و نشانه حجت بر مؤمنان و کسی که سرپرست امور

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۸

مسلمانان و ناطق بقرآن و دانای باحکام است همانا برادر پیغمبر خدا (ص) و جانشین او بر امتش و وصی او بر آن‌ها و ولی او است که نسبت باو چون هرون بود نسبت بموسی آنکه طاعتش واجبست؛ خدای عز و جل میفرماید (در سوره نساء آیه ۵۹) ای آنان که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و صاحبان امر خود را اطاعت کنید، آنکه خدا او را چنین وصف کرده (سوره مائده آیه ۵۶) همانا ولی شما خدا و رسول او است و آنان که نماز میخوانند و زکاة میدهند در حالی که در رکوعند، آنکه در روز غدیر خم مولای مؤمنان خوانده شده و امامت او ثابت گردیده بفرموده رسول (ص) از جانب خدای عز و جل آیا من بشما از خود شما اولی نیستم؟ گفتند چرا فرمود پس هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقای او است بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار یارش را یار باش و واگذارش را واگذار و کمک کارش را کمک کن. او است علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام متقیان و جلودار دست و روسفیدان و بهترین جانشینان و نیکوترین همه آفریده‌شدگان پس از رسول خدا و پس از او حسن بن علی است سپس حسین «ص» که دو سبط رسول خدا (ص) و دو فرزند بهترین زنان جهانند سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن علیهم السلام میباشند تا امروز هر کدام پس از دیگری امامند، ایشانند خاندان رسول (ص) که بوصایت و امامت معروفند و زمین در هر دوره و هر وقت و آنی از یکی از آنان خالی نیست ایشان عروءه الوثقی و پیشوایان درست و حجت بر اهل دنیا هستند تا زمین و اهل آن بخداوند جهان بگردند مخالف آن‌ها گمراه و گمراه‌کننده و تارک حق و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۹

هدایت است آن‌ها مفسر قرآن و گویندگان از طرف رسول خدایند کسی که بمیرد و آن‌ها را بامامت نشناسد بمردن دوره جاهلیت مرده است آئین آن‌ها ورع و پارسائی و راستی و صلاح و کوشش و ادای امانت است بصاحبش خوب باشد یا بد و طول دادن سجده و دستور ایشان شب‌زنده‌داری و پرهیز از محرّمات و انتظار فرج بصبر و حسن اخلاق و خوش همسایگی است، سپس تمیم بن بهلول گفته است که ابو معاویه از اعمش از امام ششم «ع» مثل این حدیث را برابر در موضوع امامت برای من روایت کرده است.

امام نهم «ص» فرمود امیر المؤمنین «ص» باین عباس فرمود که شب قدر در هر سالی هست در این شب دستور سالیانه فرود می‌آید و پس از رسول خدا امامانی هستند که این دستور را دریافت میکنند ابن عباس عرضکرد کیانند؟

فرمود من و یازده کس از نژاد من امامانی که حدیث بآنها القاء می‌شود. رسول خدا «ص» فرمود بشب قدر ایمان بیاورید آن شب پس از من مخصوص علی بن ابی طالب و یازده فرزند او است.

زراره بن اعین گوید از امام پنجم «ع» شنیدم میفرمود دوازده تن از خاندان محمد (ص) همه پس از رسول خدا از عالم غیب حدیث دریافت میکنند (و علی بن ابی طالب ع) یکی از آنها است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۰

امام پنجم (ع) فرمود پس از حسین بن علی «ص» نه امام است که نهمین ایشان قائم آنها است زراره گوید که از امام پنجم شنیدم میفرمود دوازده امام است که از آنها است علی «ع» و حسن «ع» و حسین «ع» سپس امامان از فرزندان حسین «ع» مصنف (رضی الله عنه) گوید من آنچه در این موضوع روایت دارم در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اثبات غیبت و کشف حیره ضبط کردم.

۶- در مسواک کردن دوازده خصلت است-

پیغمبر (ص) فرمود در مسواک کردن دوازده خصلت است پاکي دهن است، خوشنودی خداست دندانها را سفید کند، چرک دندانها را ببرد، بلغم را کم کند، اشتهای خوراک آورد؛ حسنات را دو چندان سازد روش پیغمبر باشد، فرشتگان آن را گواه شوند؛ بن دندانها را سخت کند، راه قرآن خواندن را شسته کند، دو رکعت نمازی که پیش از آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک پیش خدا دوست تر است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۱

امام ششم فرمود در مسواک دوازده خاصیت است، سنت پیغمبر است، پاکي دهن است، دیده را روشن کند، خدا را خشنود کند، دندانها را سفید کند، چرک دندان را ببرد، بن دندان را سخت کند، اشتهای خوراک آورد، بلغم را ببرد، حافظه را بیفزاید؛ حسنات را دو چندان کند، فرشتگان را شاد سازد. از امام یکم همین مضمون روایت شده است.

۷- حدیث دوازده حجاب-

امام یکم فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و پیش از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و سایر پیغمبرانی که در (سوره انعام آیه ۸۸-۸۲) که به وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پایان یابد بیافریند و پیش از آنکه همه انبیا را بیافریند نور محمد را آفرید و با آن دوازده حجاب آفرید حجاب قدره، حجاب عظمه، حجاب منت، حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب کرامت؛ حجاب منزلت، حجاب هدایت؛ حجاب نبوت، حجاب رفعت، حجاب هیبت، حجاب شفاعت: سپس نور محمد (ص) را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که برتر است و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت که همی میگفت پاک است دانای راز نهران، و

در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که میفرمود پاک است آن خدائی که پایدار است و بازیگری ندارد و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است خدای بلند برتر و در حجاب سعادت هشت هزار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۲

سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است آنکه پایدار است و سهو نمیکند و در حجاب کرامت هفت هزار سال نگهداشت که میفرمود پاک است آن خدائی که بی‌نیاز است و هرگز نیازمند نگردد و در حجاب منزلت شش هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که بلند و با کرامت است و در حجاب هدایت پنج هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار عرش بزرگ و در حجاب نبوت چهار هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار عزت از آنچه بناروائی را وصف کنند و در حجاب رفعت سه هزار سال نگهداشت همی میگفت پاک است صاحب ملک و ملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال نگهداشت و همی میگفت پاک است خدا و بحمد او مشغولم و در حجاب شفاعت هزار سال نگهداشت و همی میگفت پاک است پروردگار من که بزرگ است و بحمدش اندرم. سپس خدای عز و جل نامش را نور رخشانی بر لوح آشکار کرد تا چهار هزار سال سپس بر عرش عیان ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در صلب آدم نهاد و از آنجا به پشت نوح نقل داد و از پشتی به پشتی گردانید تا از پشت عبد الله بن عبد المطلبش در آورد و شش کرامت خاص او کرد پیراهن رضا بر تنش پوشید و رداء هیبت بدوشش انداخت و تاج هدایت بر سرش نهاد و سراویل معرفت بر او پوشانید و بند آن را محبت قرار داد و نعلین خوف بپایش کرد و عصای منزلت بدستش داد سپس خدا باو فرمود ای محمد برو نزد مردم و بآنها بگو، بگوئید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

ماده این پیراهن از شش چیز بود تنش از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و تیریزش از بلور زرد و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۳

دو زیر بعلش از زیرجد و طوقش از مرجان سرخ و یقه‌اش از نور پروردگار جل جلاله ببرکت این پیراهن توبه آدم را پذیرفت و انگشتر سلیمان را باو برگردانید و یوسف را بیعقوب رسانید و یونس را از شکم ماهی رهانید و پیغمبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید آن پیراهن همانا پیراهن محمد بود.

مصنف این کتاب گوید: ارواح همه امامان و مؤمنین با روح محمد صلوات الله علیه و آله آفریده شد.

۸- برای اهل تقوی دوازده نشانه است-

امام پنجم «ع» فرماید که امیر مؤمنان «ص» میفرمود برای اهل تقوی نشانه‌هاییست که بدان شناخته میشوند: راستگوئی، رد امانت، وفای بعهده، کم فخر کردن و کمی (تحمیل خ ب) بخل‌ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی با زنان، بخشش و احسان، خوش‌خلقی، حلم‌ورزی، پیروی از دانش در عبادات خدا طوبی از آن هاست و خوش سرانجامند.

طوبی درختی است در بهشت که بنش در خانه رسول خداست و در خانه هر مؤمنی بدون استثناء یک شاخه‌ای از شاخه‌هایش هست هر چه دل آن مؤمن بخواهد و آهنگ آن را بکند آن شاخه بدو میدهد اگر سواری تندروی صد سال در سایه‌اش راه پیماید از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از بن آن پرواز گیرد ببالاتی آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد هلا در این نعمت بیکران رغبت کنید. مؤمن سرگرم خود است و مردم از او در آسایشند چون تاریکی شب او را فرا گیرد روی بر خاک نهد و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۴

برای خدای تعالی با شریفترین اندامش سجده کند و با آنکه او را آفریده برای رهائی خود از دوزخ مناجات کند هلا چنین باشید.

شرح-

مقصود از شریفترین عضو پیشانی است.

۹- بر دوازده کس سلام نکنید-

امام ششم از گفته پدرش فرمود سلام نکنید بیهودی و نصرانی و مجوس و بت پرست و بر آن که سر سفره شراب نشسته و بر شطرنج باز و نردباز و بر مآبون و بر شاعری که زندهای پاکدامن را نسبت بزنا میدهد و بر کسی که در نماز است، زیرا نماز گذار نمی‌تواند جواب سلام بدهد چون که سلام از سلام‌کننده مستحب است ولی جواب آن واجبست و سلام نکنید بکسی که ربا می‌خورد و بر کسی که در حال تغوط است و بر کسی که در حمام است و بر کسی که متجاهر بفسق است.

۱۰- پیغمبر «ص» جعفر بن ابی طالب را دوازده گام پیشواز نمود-

امام یکم «ص» فرمود چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه خدمت رسول خدا (ص) برگشت پیغمبر برخاست و دوازده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۵

گام او را استقبال کرد و میان دیدگانش را بوسید و گریست و فرمود بکدام یک از دو موهبت بیشتر شاد باشم بآمدن خودت ای جعفر یا به فتحی که خدا ببرداری علی نسبت بقلعه‌های خیبر عطا فرمود.

۱۱- در تابوت ته دوزخ دوازده کسند-

امام یکم «ع» فرمود برآستی در تابوت ته دوزخ شش تن از امتهای گذشته باشند و شش کس از امت آخر الزمان آن شش کس از گذشتگان سلف فرزند آدم است که برادرش را کشت و فرعون فرعونها است و سامری است و دجال است که در زمره امتهای گذشته نام برده شده و در آخر الزمان بیرون می‌آید و هامان و قارون است و شش کس از امت آخر الزمان نعتل (عثمان بن عفان) و معاویه و عمر و عاص و ابو موسی اشعری هستند؛ محدث دو تن دیگر را فراموش کرده بود.

۱۲- در سفره خوراک دوازده خصلت است-

امام دوم «ع» فرمود در سر سفره خوراک دوازده خصلت است که باید هر مسلمانی آن‌ها را بداند. چهار از آن‌ها فرض است و چهار از آن‌ها سنت است و چهار ادب است آنچه فرض است شناختن رازق و رضا بقسمت و نام خدا بردن و شکر خدا کردن است و آنچه سنت است شستن دست پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن سه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۶

انگشت و لیسیدن انگشتان و ادب، خوردن از آنچه در جلو تو است و کوچک گرفتن لقمه و خوب جائیدن و کم بروی دیگران نگاه کردن.

پیغمبر در ضمن سفارشهای خود بعلی «ع» فرمود ای علی شایسته است مسلمان برای سر سفره دوازده خصلت بیاموزد که چهار آن لازم است و چهار آن مستحب است و چهار آن ادب است آن چهار که لازم است بداند اینکه آنچه میخورد حلال است و نام خدا را ببرد و شکر خدا بنماید و بدان راضی باشد و آن چهار که سنت است اینست که روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و از آنچه پهلوی او است بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که ادب است لقمه را کوچک بردارد و خوب بجود و کم بروی حاضران نگاه کند و دستهای خود را بشوید.

۱۳- ماههای سال دوازده است-

امام پنجم «ع» فرمود خدا ماهها را دوازده آفریده که سیصد و شصت روز باشد هر ماهی سی روز ولی آن شش روزی که خداوند در آن‌ها آسمانها و زمین را آفریده از آن بیرون شد و از این راه برخی ماهها از سی کم شد.

شرح- سال قمری دارد و شمسی، سال قمری بگردش ماه باشد، دوازده دوره گردش ماه بر دور زمین یک سال قمری باشد و چون گردش ماه بر دور زمین از سی روز بیشتر و از بیست و نه روز کمتر نیست دوازده دوره آن که یک سال قمری است سیصد و پنجاه و پنج روز و کسری شود که آن کسر در ظرف چند سال روز تمامی در حساب آید.

بنا بر این دوره سال قمری دارای شش ماه سی تمام و شش ماه بیست و نه روز باشد و در سال کبیسه دارای هفت ماه سی تمام و پنج ماه بیست و نه روز باشد اختلافی که شماره ماههای قمری دارد برای این است که مرکز زمین مرکز مدار گردش ماه نیست بلکه با آن مسافت بسیاری فاصله داد و از این جهت فاصله ماه نسبت بزمین کم و زیاد می‌شود و این اختلاف پدید می‌آید، علت این اختلاف را هیئت قدیم روی تعدیلات حرکت ماه نسبت بزمین شرح داده و چهار تعدیل برای آن قائل شده که در کتب هیئت قدیم ذکر شده و اینجا موقع شرح و بیان آن نیست با این حال مشکلات غیر قابل حلی هم بنظر آورده و صدها سال متفکرین و ریاضیین بزرگی را چون خواجه طوسی و محقق خفری بیازی گرفته است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۷

سال شمسی بگردش آفتاب باشد یک دوره چرخش آفتاب و زمین بگرد هم یک سال شمسی باشد که دارای دوازده ماه است که هر ماهی سی و دو روز تا بیست و نه روز است و مجموع آنها سیصد و شصت و پنج روز و کسری باشد که چند سال یک بار سال کیبسه پدید آید و یک روز بشماره روزهای آن سال بیفزاید و سیصد و شصت و شش روز تمام بحساب آید اختلاف ماههای شمسی هم برای اینست که فاصله زمین نسبت بافتاب در مدت دوره سال کم و بیش می‌شود و این اختلافات پدید می‌گردد هیئت قدیم با تعدیلات چندی علت این اختلاف را شرح داده و هیئت جدید برای حرکت زمین دور مرکز خود که آفتاب است مدار بیضی تصویر کرده و این اختلاف را بوضع مدار منسوب دانسته است.

بهر حال سال شمسی و قمری هر کدام دارای یک علت طبیعی هستند که مستند بوضع زمین و ماه و آفتاب و حرکت مدار آنها است و با مضمون خبر موافقت ندارد که میفرماید خدا نخست دوازده ماه قرار داد که هر ماهی سی روز تمام بود و سپس مدت آفرینش آسمان و زمین که شش روز است از آنها بیرون شد و بدین سبب ماههای بیست و نه روز پدید آمد این روایت از چند جهت مورد اعتراض می‌شود اول آنکه سال ثابتی بشماره سیصد و شصت روز محقق دانسته دوم آنکه شش روز ظرف آفرینش از سال تا همیشه کسر شده سوم آنکه هر ماهی سی روز تمام بوده چون حدیث از نظر سند معتبر و مورد اعتماد است باید برای رفع اعتراضات آن گفت:

۱- مطابق نظر دانشمندان جدید منظومه شمسی ما که شامل یک خورشید و چندین سیاره و ماههای بسیاری است در فضای مربوط بخود حادث و مسبوق به نبودی است مدت‌های بسیاری گذشته که فضای آن از وجود این ستاره‌های درخشنده تهی بوده و مطابق ظاهر آیات و اخبارهم این موضوع ثابت است و روز و شب دو مخلوق خداوندند و با مبدء روشنایی سیاری پدید میشوند ممکن است قبل از آفرینش آسمانها و ستاره‌های منظومه شمسی ما مبدأ نور سیاره دیگری بوده و گردش سالیانه مرتبی داشته که بدوازده ماه سی روزی تقسیم میشده و چون آفتاب و ماه و زمین در مدت شش روز با این وضع اختلاف مرکزی خود آفریده شدند.

سال قمری که منظور روایت است بدین وضع کنونی پدیدار شد و ماههای بیست و نه روز از گردش و دور آنها بوجود آمد، گواهی در دست نیست که پیش از آفریدن آسمانها و زمین و بعبارت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۸

دیگر پیش از برقراری منظومه شمسی کنونی ما شب و روز و ماه و سالی نبوده یا نتواند بود و اگر کسی این معنا را مستبعد داند و نتواند باور کند میگوئیم مقصود از اینکه هر ماهی سی روز بوده و بواسطه آفریدن آمدن آسمان و زمین در ماهها کسری واقع شده اینست که چون خدا مدار ماه را بدوا دایره‌ای آفرید و دایره سیصد و شصت درجه است که چون تقسیم بر دوازده شود هر قسمتی از آن که در سیر آفتاب یکماه است سی روز تمام بوده است ولی بواسطه اینکه زمین و آسمان بعدا آفریده شد و مرکز زمین با مرکز مدار آفتاب و ماه مخالف بود کسری در پاره‌های ماهها پدید شد و پنج الی شش روز از میزان ماهی سی روز که مقتضای تقسیم مدار بر دوازده است کسر شد. عبد الله بن عمر گفته این سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» تا آخر در

میان روزهای تشریق (۱۱-۱۳ ذیحجه) بر پیغمبر (ص) نازل شد و دانست که حج وداعست، سوار شتر عضباء خود شد و در میان همه حاج سخنرانی کرد خدا را ستود و ثنای او را بجا آورد سپس فرمود آی مردم هر خونی در دوره جاهلیت ریخته شده هدر است و پیش از همه خون حارث بن ربیعۀ بن حارث (یکی از عموزاده‌های خود پیغمبر (ص) از تیره بنی هاشم) را هدر کرد این شخص برای جستجوی دایه در تیره هذیل رفته بود و بنو لیث او را کشته بودند یا فرمود برای جستجوی دایه در بنو لیث رفته بود و هذیل او را کشته بودند، هر ربا و نزول قرضی که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه قرض داران مانده ملغی است و پیش از همه نزول قرضهای عباس بن عبدالمطلب (عموی خود را) ملغی کرد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز بسر دوره خود رسیده و مانند همان روز است که خداوند تازه آسمانها و زمین را آفریده شماره ماهها نزد خدا دوازده است در آغاز آفرینش آسمانها و زمین در کتاب خدا ثبت شده چهار آنها محترم است و نباید در آنها جنگید رجب مضر که میان جمادی و شعبانست و ذو القعدة و ذو الحجه و محرم.

در این ماهها بخود ستم نکنید، جا بجا کردن ماههای حرام مزید در کفر است که آنان که کافرند در آن گمراهی پیشه میکنند ماهی را در یک سال حلال میدانند و در یک سال حرام تا شماره ماههایی را که خداوند حرام کرده برابر کنند سالی که محرم را حرام میکردند صفر را حلال میدانستند و سالی که صفر را حلال میدانستند بجای آن محرم را حلال می‌شمردند ای مردم براستی شیطان ناامید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۹

است که دیگر در شهرستان شما پرستیده شود و از شما بگناهان کوچک خوش است و بگناه کوچک از او در دین خود بترسید. آی مردم هر کس امانتی دارد بصاحبش رساند، آی مردم زنها نزد شما عاریه‌اند و برای خود سود و زبانی نتوانند خواست، آنها را شما بطور امانت از خدا گرفتید و بفرمان حق فروج آنها را بر خود حلال کردید شما بآنها حقی دارید و آنها هم بشما حقی دارند حق شما بر آنها این است که کسی را در بستر شما نپذیرند و در کار خوب شما را نافرمانی نکنند چون چنین کردند بطور متعارف حق خوراک و پوشاک بر شما دارند، آنها را نزنید، آی مردم من در میان شما چیزی بیادگار گذاردم که تا بدان متمسک باشید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا است بدان بچسبید آی مردم امروز چه روزیست؟ گفتند روز حرام سپس فرمود آی مردم این ماه چه ماهی است؟ گفتند ماه حرام؛ آی مردم این شهر چه شهری است؟ گفتند شهر حرام، فرمود براستی خدا خون و مال و آبروی شما را بر همدیگر حرام کرده مثل حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر شما تا او را ملاقات کنید هلا حاضرین شما بغائبین برسانند، پس از من پیغمبری نیست و پس از شما امتی نیست سپس دستهای خود را چنان بلند کرد که سفیدی هر دو زیر بغل مبارکش دیده شد سپس فرمود بار الها گواه باش که من رسالت خود را بامت تبلیغ کردم.

شرح- این حدیث شریف که شامل خطبه مبارکه حجۀ الوداع پیغمبر است و مسلم میان همه مسلمین از احادیث محکمه است مفاد آن هویدا و چندین کلمات جامعه پیغمبر (ص) و دستورات شریعت اسلام نیز در آن درج است فقط جمله ان الزمان

قد استدار بنظر دشوار می‌آید و ظاهراً مقصود اینست که امروز دین حنیف و ملت فطری اسلام که همان آئین پاک و نخست خداوند است با نشر و ظهور احکام قرآن در جهان پا برجا شد و کم بودهایی که بواسطه نقصان عقول و پرورش بشر داشت تکمیل گردید و کجی‌ها و خرافاتی که بواسطه دسیسه مغرضین و دین تراشان در دستورات اسلام و ملت حنیف ابراهیم وارد شده بود از آن دور شد و گویا خداوند عالم را با فطرت پاک دیانت درست از همین امروز آفریده و گویا جهان روح و زندگانی را از اکنون بخود یافته و این جمله بیشتر بعقیده توحید متوجه است و مقصود اینست که چون توحید و پرستش خدای یگانه سر خلقت و آفرینش است و ظاهر حال هر موجود امکانی است و بواسطه القائات شیطانی شرک و الحاد وسیله سرگردانی بشر شده بود اکنون که به برکت قرآن و کوشش من (که پیغمبر آخر الزمانم) اساس شرک و الحاد از بن کنده شد روزگار چرخید و از نو بر سر کار آمد و فطرت توحید مانند آغاز آفرینش آسمان و زمین خود را نمایش داد. محمد بن ابی عمیر روایت را بامام ششم (ع) رسانیده که در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره توبه آیه ۴۶) براستی شماره ماهها پیش خدا دوازده است و ثبت در کتاب خداست از روزی که آسمانها

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۰

و زمین را آفریده است فرمود دوازده ماه محرم است و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولی و جمادی الآخر و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی قعدة و ذیحجه، چهار از آنها ماه حرام است که بیست روز از ذی حجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر.

شرح- تعیین ماههای حرام باین ترتیب خلاف مشهور و معروف است زیرا معروف و مسلم این است که ماههای حرام سه ماه ذی قعدة و ذیحجه و محرم است با ماه رجب چنانچه در خطبه پیغمبر (ص) گذشت.

۱۴- شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت.

امام ششم (ع) فرمود شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است؛ سپس فرمود چون صبح شود درهای آسمان باز گردد و بادهای بوزد و خدای عز و جل بآفریدگان خود نظر فرماید، من دوست دارم که در این هنگام کار نیکی از من بآسمان بالا رود. سپس فرمود بر شما است که پس از نمازها دعا کنید که براستی مستجاب است.

ابی هاشم گوید به امام دهم (ع) عرض کردم چرا نماز واجب و نافله شبانه روز پنجاه رکعت است

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۱

(بنا بر این که دو رکعت نشسته نافله عشاء محسوب نشود) نه کم می‌شود نه بیش؟ فرمود شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده‌دم تا بر آمدن آفتاب هم یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت دارد (که رویهم بیست و پنج ساعت می‌شود) و برای هر ساعتی دو رکعت نماز قرار داده شده و از غروب آفتاب تا نهای شدن روشنی آن غسق نامیده شود.

شرح- مقصود از ساعت در این حدیث بخشهای متفرقه شب و روز است نه بخشهای متساویه معموله ابو اسحق گوید تغلب (از علمای لغت عرب بوده) ساعتیهای شب را باین نامها برای ما بازگو کرد از اول شب بترتیب: غسق، فحمه، عشوه، هداة، سباع، جنح، هزیع، قعر، زلفه، سحره، بهره و ساعتیهای روز را باین نامها برشمرد: بترتیب از بامداد: راد، شروق، منزع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیر ظهیره، اصیل، طفل تبوع.

شرح- این نامهایی است که عرب بمناسبت وضع فضا یا حال مردم برای هر بخشی از شب و روز وضع کرده و ممکن است معنی وصفی آنها مقصود باشد و منظور از آن ساعت معمول در این عصر نیست که بخش معینی از مقدار شب یا روز است مثلاً اول شب را بواسطه روشنی آن غسق میگوید بعد که تاریک می شود آن را فحمه مینامند که بمعنی ذغال است سپس آن را عشوه بمعنی شب نشینی سپس هداة یعنی ساعت آرامش سپس سباع یعنی وقت آمدن درندگان و همچنین ...

۱۵- برجهای فلک دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است؛ دریاها بزرگ دوازده است، عالمها هم دوازده است.

ابان بن تغلب گوید خدمت امام ششم (ع) بودم که مردی از اهل یمن آمد نزد آن حضرت و وی را سلام داد حضرت سلامش را پاسخ داد و فرمود خوش آمدی ای سعد آن مرد گفت این نامی است که مادرم مرا بدان نامیده و بسیار کم کسی مرا بدین نام میشناسد امام (ع)

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۲

فرمودای سعد مولی راست گفتمی آن مرد گفت قربانت این لقب من است امام (ع) فرمود لقب خوب نیست خدای تبارک و تعالی در قرآن میفرماید لقب روی هم مگذارید برای مؤمن نام بی ایمانی بد است ای سعد چه صنعتی داری؟ عرضکرد قربانت ما خاندانی هستیم منجم و در یمن کسی از ما در نجوم اعلم نیست امام (ع) فرمود از تو راجع بنجوم پرسش کنم عرضکرد هر چه خواهی بپرس که جواب میدهم از روی علم، فرمود روشنی آفتاب چند درجه از روشنی ماه بیش است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتمی فرمود روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتمی فرمود نام ستاره‌ای که چون بدر آید شهوت گاوان بحرکت آید چیست گفت نمیدانم فرمود:

نور مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتمی فرمود بگو بدانم نام ستاره‌ای که چون درآید شتران بفحل آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتمی فرمود:

بگو بدانم نام ستاره‌ای که چون درآید سگها بفحل آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتمی که نمیدانی بگو بدانم زحل پیش شما چگونه ستاره‌ای است عرضکرد ستاره نحسی است، امام ششم (ع) فرمود چنین مگو زیرا آن ستاره امیر مؤمنان و ستاره اوصیاء (ع) است و آن ستاره ثاقب است که خدای تبارک و تعالی در قرآن (در سوره طارق) از آن خبر داده، یمانی عرضکرد ثاقب یعنی چه؟ فرمود آن از آسمان هفتم طلوع میکند ولی با نور خود همه آسمانها را میشکافد تا در آسمان دنیا

روشنی میدهد از این رو خدای عز و جل او را ثاقب نامیده. ای یمانی شما در نزد خود دانشمندانی دارید؟ عرضکرد قربانت آری در میان ما دانشمندانی هستند که هیچ کس در دانش بیایه آنها نمیرسد،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۳

امام (ع) فرمود علم آنها تا کجا میرسد؟ یمانی عرضکرد عالم آنها بپرندگان فال میزند و در یک ساعت تا مسافت یکماه برای سوار تندرو جای پا را دریافت میکند، امام فرمود براستی عالم مدینه از عالم یمن داناتر است عرضکرد عالم مدینه تا کجا است؟ امام (ع) فرمود عالم مدینه تا آنجا است که پی گردی و فال پرنده بدان نمیرسد و در یک لحظه تمام مسافت سیر آفتاب که دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را میپیماید دریافت میکند یمانی عرضکرد قربانت گمان ندارم کسی این موضوع را بداند و کنه آن را بفهمد گوید سپس آن یمنی برخاست و بیرون رفت.

۱۶- سرگذشت دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آوردند-

امام ششم (ع) فرمود مردی نزد رسول خدا آمد دید جامه آن حضرت کهنه است دوازده درهم خدمت آن حضرت آورد عرضکرد با این پول یک جامه برای خود بخرید، علی (ع) فرماید من آن پول را ببازار بردم و یک پیراهن خریدم بدوازده درهم و خدمت رسول خدا (ص) آوردم چون بآن نگاه کرد فرمود ای علی پیراهن دیگر نزد من بهتر است بنظرت فروشنده آن را پس میگیرد؟ عرضکردم نمیدانم، فرمود وارس من نزد فروشنده آمدم و گفتم رسول خدا این را نمیخواهد پیراهن دیگری میخواهد این را پس بگیر پول را رد کرد بمن و آن را نزد رسول خدا (ص) آوردم آن حضرت با من ببازار آمد تا پیراهنی بخرد، دید یک کنیزی در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا (ص) باو فرمود چرا گریه میکنی؟ عرضکرد یا رسول الله (ص) خانواده من چهار درهم بمن دادند که چیزی برای آنان بخرم و گم شده و جرأت ندارم نزد آنها برگردم رسول خدا (ص) چهار درهم از آن پول را باو داد و فرمود بخانواده خود برگرد و رفت ببازار پیراهنی خرید بچهار درهم و پوشید و خدا را حمد گفت سپس برهنه‌ای را دید که میگوید هر کس مرا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۴

بپوشاند خدا از جامه‌های بهشت باو بپوشاند رسول خدا (ص) پیراهنی را که خریده بود از تن خود در آورد و بتن آن سائل پوشانید و ببازار برگشت و با چهار درهمی که مانده بود یک پیراهن دیگر خرید و آن را پوشید و حمد خدای عز و جل را گفت و بمنزل برمیگشت باز دید همان کنیزک در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا (ص) باو فرمود چرا بخانواده خود نمیروی؟ عرضکرد یا رسول الله دیر شده و میترسم که اگر اکنون پیش آنها بروم مرا بزنند رسول خدا (ص) فرمود پیش روی من برو و مرا بخانواده خود رهنمائی کن رسول خدا (ص) آمد تا بر در خانه آنها ایستاد و فرمود درود بر شما ای اهل خانه پاسخ ندادند دوباره سلام داد پاسخ ندادند سه باره سلام داد عرضکردند و علیک السلام یا رسول الله و رحمه الله و برکاته فرمود چرا دربار اول و دوم جواب مرا ندادید؟ عرضکردند یا رسول الله سخن شما را شنیدیم و دوست داشتیم که بیشتر باشد رسول خدا فرمود

این کنیز دیر کرده او را آزار نکنید عرض کردند یا رسول الله این کنیز را بنثار قدم مبارک شما آزاد کردیم رسول خدا فرمود حمد خدا را هیچ دوازده درهمی این قدر برکت نداشته خدا با آن دو برهنه را پوشانید و نفسی را هم آزاد کرد.

۱۷- نقیبان رسول خدا بر اهل مدینه دوازده کس بودند.

عثمان احمر از جمعی از استادان خود روایت کرده که گفته‌اند رسول خدا از امت خود بدستور جبرئیل دوازده رئیس و کدخدا انتخاب کرد بشماره رؤسای بنی اسرائیل که موسی انتخاب کرد نه تن آنها از قبیله خزرج بودند و سه تن از قبیله اوس آنها که از قبیله خزرج بودند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۵

۱- اسعد بن زراره بود ۲- براء بن معرور ۳- عبد الرحمن بن حماد ۴- جابر بن عبد الله ۵- رافع بن مالک ۶- سعد بن عباده ۷- منذر بن عمرو ۸- عبد الله بن رواحه ۹- سعد بن الربیع و از مهاجرین عربهای مدینه عبادۀ بن صامت بود که در پناه یکی از اشراف خزرج در شهر مدینه میزیست و کسی متعرض او نمیشد و از قبیله اوس ۱۰- ابو الهیثم بن تیهان بود ۱۱- اسید بن حضیر ۱۲- سعد بن خیثمۀ من سرگذشت آنها را در کتاب نبوت ضبط کرده‌ام.

مصنف این کتاب گوید نقیب رئیس ناحیه و قبیله است از سنخ کدخدایان و گفته شده که بمعنی معتمد است و گفته شده که امین است و گفته شده که گواه بر قوم خود است و نقیب در اصل لغت از نقب باز گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و او را نقیب گویند برای آنکه از احوال قومی که بر آنها گماشته است تفتیش میکند چنانچه از اسرار و ضمائر نهفته تفتیش می‌شود و معنی گفته خدای عز و جل (در سوره مائده آیه ۱۲) دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم اینست که از هر سبطی یک نماینده و مسئول گرفتیم و با او در امر دین پیمان بسته شد و برخی گفته‌اند که این نقیبها بیلاد جبارهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آنها مطلع شوند و نزد پیغمبر خود موسی برگردند و خبرگزاری کنند اینها برگشتند و قوم خود را از جنگ با جباران منع کردند زیرا از تجهیزات و پهلوانی آنها در هراس افتاده بودند این قصه معروف است در اینجا مقصود ما بیان معنی لغوی نقیب بود و خداوند توفیق دهد بکار نیک.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۶

باب مطالب و خصال سیزدهگانه

۱- حیواناتی که انسان بآنها مسخ شده سیزده صنفند.

امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود مسخ‌شدگان از بنی آدم سیزده صنفند که از آنها است میمون و خوک و شب پره و سوسمار و خرس و فیل و کرم سیاه و سگ ماهی و عقرب و سهیل و خارپشت و زهره و عنکبوت. اما میمون جمعی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا مأوی داشتند و در شنبه تعدی کردند و ماهیان را شکار نمودند و خدا آنها را بشکل میمون

گردانید، خوک جمعی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی بر آنها نفرین کرد و خدا آنها را بشکل خوک کرد، شب پره زنی بودند که دایه یا هووی خود را جادو کرد و خدا او را شب پره کرد، سوسمار یک عرب بیابانی که هر کس بر او میگذشت او را میکشت خدا او را سوسمار کرد، خرس مردی بود مأبون و مردم را بخود میخواند خدا او را خرس کرد فیل مردی بود که چهارپایان را وطی میکرد، خدا او را فیل کرد، کرم سیاه آبی مردی بود زناکار که از چیزی نمیگذشت خدا او را کرم سیاه کرد، مار ماهی مردی بود سخن چین خدا او را مار ماهی کرد، عقرب مردی بود بد گو و بد زبان خدا او را عقرب کرد (خرس مردی بود که حاجیان را میدزدید خدا او را خرس کرد خ ب) سهیل مردی بود گمرکچی خدا او را مسخ کرد زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریفت خدا او را مسخ کرد، عنکبوت زن بد اخلاقی بود که شوهر خود را نافرمانی میکرد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۷

و از او رو گردان بود خدا او را عنکبوت کرد، خارپشت مردی بود بد خلق خدا او را خارپشت کرد امام یکم (ع) فرماید مسوخ را از رسول خدا (ص) پرسیدم فرمود سیزده‌اند: فیل، خرس، خوک، میمون؛ مار ماهی، سوسمار، شب پره، کرم سیاه آبی، عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل، زهره عرض شد یا رسول الله سبب مسخ آنها چه بوده؟ فرمود فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی را بجا نمیگذاشت، خرس مرد مأبونی بود که مردم را بخویش دعوت میکرد، خوکها جمعی نصرانی بودند که از پروردگار خود درخواست کردند برای آنها مائده بفرستد چون مائده را فرستاد در کفر و تکذیب پیغمبر خود سخت تر شدند، میمون جمعی از یهود بودند که در شبیه شکار ماهی کردند، مار ماهی مرد دیوئی بود که مردم را بزنج خود دعوت میکرد، سوسمار مرد عرب چادرنشینی بود که با عصای خود از حاجیان دزدی میکرد، شب پره مردی بود که از سر نخلها میوه میدزدید؛ کرم سیاه آبی مرد سخن چینی بود که میان دوستان جدائی میافکند، عقرب مرد بدزبانی بود که هر کسی را با زبان میگزید، عنکبوت زنی بود که بشوهر خود خیانت میورزید، خرگوش زنی بود که از حیض و جز آن غسل نمیکرد؛ سهیل گمرکچی بود در یمن، زهره زنی بود نصرانی از آن یکی از پادشاهان بنی اسرائیل همانی بود که هاروت و ماروت را فریفت و نامش ناهیل بود ولی مردم میگویند ناهید. مصنف این کتاب گوید مردم در حقیقت زهره و سهیلی که از مسخ‌شدگانند غلط میروند و میگویند اینها دو ستاره‌اند چنان نیست که میگویند و لیکن آنها دو جانور دریائیند که بنام دو ستاره آسمان نامیده شده‌اند چنانچه برجهای آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده‌اند چون حمل (بره) ثور (نره گاو) سرطان (خرچنگ) عقرب (کژدم) حوت (ماهی) جدی (بزغاله) زهره و سهیل هم از این باب است که نام دو جانور دریائی بوده‌اند و سبب

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۸

اینکه مردم در این دو بغلط رفته‌اند اینست که نمیشود این دو جانور را دید و آنها را شناخت زیرا این دو جانور در اقیانوس زندگی میکنند که بر گرد جهان میچرخند کشتی بدان نمیرسد و تدبیری در آن کار نمیکند، نمیتوان گفت خدای عز و جل گناهکاران را ستاره نور بخشی کرده که در بیابان و دریا وسیله رهنمائی باشند و تا آسمان و زمین برپاست بمانند، گناهکارانی که مسخ میشدند بیش از سه روز زنده نبوده‌اند سپس میمردند و فرزندى از آنها نمیشده این جانورانی که مسوخ نامیده

شده‌اند بطور مجاز و از راه شباهت است و اینها مانند جانورانی هستند که خداوند جمعی گنه‌کاران را مانند آنها گردانید زیرا بگناه خود سزاوار چنین کیفری شدند و نعمت پیکر زیبایی را که خدا بدانها بخشیده بود از دست دادند و خداوند هم گوشت حیواناتی که شبیه آنها بود حرام کرد تا سودی از آنها برده نشود و کیفر آنها سبک بنظر نیاید. این حکایت از ابی‌الحسین محمد بن جعفر اسدی دریافت شده.

۲- پسر بچه از سیزده تا چهارده سال بالغ می‌شود.

عبد الله بن سنان گوید من حاضر بودم که پدرم از امام ششم (ع) پرسید: کی کارها و معاملات یتیم درست است؟ فرمود وقتی بحد بلوغ رسد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۹

عرضکرد بلوغ او چه وقت است؟ فرمود وقتی محتلم شود، گوید گفتم گاهی پسر بچه تا سال هیجده و کمتر و بیشتر محتلم نمیشود، فرمود وقتی بالغ شود و گناه و ثواب به او نوشته شود کارها و معاملات او درست است مگر آنکه سفیه یا ضعیف العقل باشد.

عبد الله بن سنان گوید: امام ششم (ع) فرمود چون پسر بچه بسن رشد رسد که سیزده است و در سال چهاردهم در آید واجب می‌شود بر او آنچه واجب است بر محتلم‌ها چه محتلم شود چه نشود و گناهان بر او نوشته شود و حسناتش ثبت شود و معاملاتش در اموالش درست باشد مگر آنکه ضعیف العقل یا سفیه باشد

۳- سیزده خصلت از فضائل امیر مؤمنان (ع) است.

جابر بن عبد الله انصاری گوید: از رسول خدا (ص) در باره علی (ع) چند خصلت بگوش خود شنیدم اگر یکی از آنها در همه مردم بود در فضل آنها بس بود.

۱- اینکه در باره او فرمود هر که را من آقا و مولایم علی آقا و مولا است ۲- اینکه فرمود نسبت علی بمن چون نسبت هرون است بموسی ۳- اینکه فرمود علی از من است و من از علی ۴- اینکه فرمود علی نسبت بمن چون خود من است طاعت او طاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من ۵- اینکه فرمود جنگ کردن با علی جنگ با خدا است و صلح با علی صلح با خداست ۶- اینکه فرمود دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست ۷- اینکه فرمود علی حجت خدا و خلیفه او است بر بندگانش ۸- اینکه فرمود حب علی ایمانست و دشمنی با وی کفر است ۹- اینکه فرمود حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است ۱۰- اینکه فرمود علی همراه حق است و حق همراه علی از هم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۰

جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد گردند ۱۱- اینکه فرمود علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است ۱۲- اینکه فرمود هر کس از علی جدا شده از من جدا شده و هر کسی از من جدا شد از خدای عز و جل جدا شده ۱۳- اینکه فرمود شیعیان علی همانا کامیابند در روز قیامت.

ابواب خصلتهای چهاردهگانه

۱- در خضاب چهار ده خصلت است.

عبد الله بن زید حدیث را بر رسول خدا (ص) رسانیده که فرمود صرف یکدرهم در خضاب ثوابش بهتر است از خرج هزار درهم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است باد گوشها را میراند و دیده را روشن میکند و نرمه بینی را تازه میکند و دهن را خوشبو میکند و بن دندان را سخت میکند، سستی و لاغری را میبرد، وسوسه شیطان را کم میکند، فرشتگان را شاد مینماید، مؤمن را خرم میکند و کافر را خشمگین میکند، زینت و بوی خوش و برائت از عذاب قبر است: منکر و نکیر از آن شرم میکنند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۱

در حدیث دیگر امام یکم (ع) همین مضمون را در ضمن سفارشهایی که پیغمبر (ص) باو کرده با اندکی اختلاف در ترتیب نقل میفرماید.

زبیر بن عوام گوید رسول خدا (ص) فرمود رنگ سپید موی پیری خود را بگردانید و مانند یهود و نصاری نباشید همین موضوع را ابو هریره از رسول خدا روایت کرده.

مصنف این کتاب گوید من این خبر را در موضوع خضاب از زبیر و ابو هریره نقل کردم برای آن که ناصبیان خضاب را بر شیعه انکار میکنند و آن را بدعت میپندارند ولی نمیتوانند روایتی را که از زبیر و ابو هریره رسیده رد کنند و در روایت و در این دو حجت ما بر آن‌ها تمام می‌شود.

۲- غسل در چهار ده جا ثابت شده

- امام ششم (ع) فرمود غسل در چهارده جاست، غسل میت، غسل جنب، غسل مس میت، غسل جمعه، غسل عید روزه و عید قربان و روز عید عرفه و غسل احرام و دخول در خانه کعبه و دخول در مدینه و دخول در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۲

۳- اصحاب عقبه که برای کشتن پیغمبر توطئه کرده بودند چهارده کسند.

حذیفه بن یمان فرمود آنان که در برگشت پیغمبر از جنگ تبوک شتر آن حضرت را رم دادند تا بآن حضرت آسیب رسانند چهارده کس بودند: ابو الشرور، ابو الدواهی، ابو المعازف، و پدرش، و طلحه، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، ابو الاعور، مغیره، سالم آزاد کرده ابو حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف و هم آنانند که خدای عز و جل (در سوره توبه آیه ۷۶) در باره آن‌ها نازل کرد: و تصمیم گرفتند بدان چه بآن نرسیدند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۳

ابواب خصال پانزده گانه

۱- چون امت پانزده خصلت را مرتکب شوند

- بلا بر آن‌ها نازل شود. رسول خدا (ص) فرمود چون امت من پانزده خصلت را مرتکب شوند بلا و گرفتاری بر آن‌ها درآید، عرض شد یا رسول الله چیست آن خصلت‌ها؟

فرمود چون غنیمت جهاد دولت اشخاص گردد و مال امانت غنیمت شمرده شود یعنی امین آن را برای خود ضبط کند و زکاة دادن ضرر شمرده شود و مرد مطیع زن خود گردد و با مادر خود مخالفت ورزد و بدوست خود احسان کند و بپدر جفا کند و پیشوای مردم پست ترین آنها باشد و مردم از ترس او را احترام کند، در مساجد آوازه بلند شود، جامه ابریشمین بپوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود بگیرند و دایره بزنند و آخرین افراد این امت اول آنها را لعن کنند باید در انتظار باد سرخ و خسف و مسخ بود.

در روایت دیگر هم همین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است. مصنف این کتاب گوید مقصود از گفتار پیغمبر (ص) که آخر این امت اول آن را لعن کنند خوارج میباشند که امیر المؤمنین (ع) را لعن کردند و آن حضرت از نظر ایمان بخدای عز و جل و رسول او (ص) اول شخص این امت بوده است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۴

۲- کودک در میان پانزده و شانزده سال بروزه ادب می‌شود.

امام ششم (ع) فرمود کودک را میان پانزده و شانزده بروزه داشتن ادب دهند.

۳- کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بخوانند

زراره بن اعین گوید بامام پنجم (ع) گفتم روزهای تشریق (۱۰-۱۳ ذیحجه) تکبیر پس از نمازها است؟ فرمود در منی پس از پانزده نماز و در شهرهای دیگر پس از ده نماز: اول تکبیر پس از نماز ظهر روز عید قربان است میگوئی الله اکبر الله اکبر لا اله

الا لله و الله اكبر الله اكبر و لله الحمد الله اكبر على ما هدانا و الله اكبر على ما رزقهم من بهيمه الأنعام. در سائر شهرها تكبير پس از ده نماز قرار داده شده برای آنکه چون از منی مردم کوچ کنند دربار اول (که روز ۱۲ ذیحجه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۵

است) اهل شهرهای دیگر تكبير نگویند ولی کسانی که در منی باشند تا روز ۱۳ که کوچ آخرین است تكبیرات میگویند. از امام ششم (ع) این موضوع روایت شده است.

شرح

- احکام تكبير را در کتاب حج بفارسی نوشتیم.

۴- ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد

- امام ششم (ع) فرمود چون (حضرت نوح) سوار کشتی شد روز یکم ماه رجب بود و فرمان داد کسانی که با او بودند آن روز را روزه بدارند، فرمود کسی که آن روز را روزه بدارد مسافت ده سال آتش از او دور شود و کسی که هفت روز از ماه رجب را روزه دارد هفت در دوزخ بر او بسته شود، کسی که هشت روز روزه دارد هشت در بهشت بروی او باز شود، هر که پانزده روز روزه دارد هر چه خواهد باو داده شود و هر که بیفزاید خدای عز و جل برای او بیفزاید.

از امام هفتم (ع) چنین روایتی نقل شده است. مصنف این کتاب گوید من آنچه در باره ثواب روزه رجب رسیده در کتاب فضائل رجب ضبط کرده‌ام.

۵- دستور نوره کشیدن در هر پانزده روز است

- امام ششم (ع) فرمود دستور نوره کشیدن هر پانزده روز است کسی که بیست و یک روز بر او بگذرد که نوره نکشیده اگر پول ندارد بعهد خدای عز و جل قرض گیرد و نوره کشد کسی که چهل روز بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد و نه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۶

باب خصلتهای شانزده‌گانه

۱- حق عالم شانزده خصلت است

- امام یکم (ع) فرمود حق عالم اینست که بسیار از او نپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش نیفتی و چون نخواست پاسخ گوید بدو اصرار نکنی و چون خسته شد بدامنش نجسبی و با دست باو اشاره نکنی و با چشم باو اشاره نکنی در مجلس با او سرگوشی سخن نگوئی و نگوئی فلان کس بر خلاف تو گفته، رازش را فاش نکنی، کس را نزد او بد نگوئی رو برو و پشت سر او

را حفظ کنی اگر با جمعی باشد بهمه سلام بدهی و باو خصوصا تهنیت بگوئی و جلو او بنشینی و اگر کاری داشته باشد در انجام آن بدیگران پیشدستی کنی، از طول صحبت او خسته نشوی زیرا عالم چون نخله خرما است باید انتظار ببری تا کی سودی برای تو بدهد، عالم بمقام کسی است که همیشه روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا جهاد کند چون عالم از میان برود در اسلام رخنه‌ای افتد که تا قیامت مسدود نشود، هفتاد هزار فرشته مقرب آسمانی طالب علم را مشایعت میکنند.

۲- شانزده خصلت فقر می‌آورند و هفده خصلت روزی فراوان میکنند

- سعید بن علاقه گوید از امام یکم (ع) شنیدم میفرمود تارهای عنکبوت را در خانه گذاشتن سبب فقر است، در

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۷

حمام شاشیدن سبب فقر است، جنب چیز خوردن سبب فقر است، با چوب گز خلال کردن سبب فقر است، ایستاده شانه زدن سبب فقر است، خاکروبه در خانه گذاشتن سبب فقر است، سوگند دروغ سبب فقر است زنا سبب فقر است حرص ورزیدن سبب فقر است. خواب میان نماز مغرب و عشا سبب فقر است، خواب بین طلوعین سبب فقر است. عادت بدروغگوئی سبب فقر است، اندازه نداشتن زندگی سبب فقر است. قطع رحم سبب فقر است، بسیار سرود گوش گرفتن سبب فقر است، رد سائل مذکر در شب سبب فقر است.

سپس فرمود آیا اکنون شما را آگاه نکنم بدان چه روزی فراوان میکنند، عرض کردند چرا یا امیر المؤمنین.

فرمود جمع میان دو نماز روزی را فراوان میکند. تعقیب پس از نماز بامداد و نماز عصر روزی را زیاد میکند، صلح رحم روزی را زیاد میکند، روفتن در خانه روزی را زیاد میکند، همراهی با برادران دینی روزی را زیاد میکند، بامداد دنبال روزی رفتن روزی را زیاد میکند، استغفار روزی را زیاد میکند، امانت داری روزی را زیاد میکند، حقگوئی روزی را زیاد میکند، جواب اذان گو دادن روزی را زیاد میکند.

شرح

- مقصود حکایت اذان است که هر جمله از اذان را که اذان گو بلند میگوید با او بگوئی سخن نگفتن در بیت الخلاء روزی را زیاد میکند، ترک حرص روزی را زیاد میکند، شکر منعم روزی را زیاد میکند، کناره‌گیری از سوگند دروغ روزی را زیاد میکند، وضو گرفتن پیش از غذا خوردن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۸

روزی را زیاد میکند، خوردن ریزش سفره روزی را زیاد میکند، هر کس در هر روزی سی بار خدا را تسبیح گوید خدای عز و جل هفتاد نوع بلا را از او دور کند که آسانتر آن‌ها فقر است.

۳- شانزده خصلت از حکمت و فرزانی است

- اصبع بن نباته گوید امام یکم (ع) مکرر میفرمود.

راستی امانت است، دروغ خیانت است، ادب داشتن بزرگی است، دور اندیشی زیرکی است؛ اسراف تلف کردن است، قناعت و میانه روی ثروت است، رقت قلب خضوع است و ناتوانی زبونی است، هواپرستی کجروی است، وفاداری پیمانہ است، خود بینی هلاکت است، صبر و بردباری پایه زندگانی است.

۴- شانزده صنف از امت محمد (ص) خاندان او را دوست ندارند و دشمن و کینه ورز آنها هستند

- مسلم بن خالد و جمعی از امام ششم (ع) روایت کرده‌اند که سیزده صنف از امت و در روایت تمیم بن بهلول شانزده صنف از امت جدم محمد (ص) ما را دوست ندارند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۹

و مردم را بدوستی ما وانمیدارند؟ دشمن ما میباشند و پیروی از ما نمیکنند و ما را وامیگذارند و مردم را از ما دور میکنند اینان بطور تحقیق دشمنان ما هستند، آتش دوزخ از آن آنها است و عذاب سوزناک از آن آنهاست گوید عرض کردم آنها را برای ما بیان کن خدا تو را از شر آنها نگهدارد فرمود:

۱- کسی که عضو زائدی در خلقت او است کسی از مردم که در خلقتش عضو زائدی است نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی با ما اظهار دشمنی میکند و دوست ما نیست.

۲- کسی که در خلقتش نقصانی است، در مردم هیچ کس از خلق خدا که ناقص آفریده شده نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی در دلش نسبت بما کینه‌ای دارد.

۳- کسی که مادر زاد چشم راستش کور است هیچ آفریده‌ای از خدا را نمی بینی که با دیده راست از مادر کور زائیده شده باشد جز آنکه با ما در جنگست و با دشمنان ما همدست است.

۴- مردان سیاه مو؛ نمی بینی در خلق خدای عز و جل مردان سیاه مو که هر چه عمر آنها دراز می شود مویشان سپید نشود و ریشش چون پر زیر گلوی کلاغ سیاه باشد جز آنکه از ما رو گردان است و در شمار دشمنان ماست.

۵- مردان بسیار سیاه رنگ کسی از آنها را نمی بینی جز آنکه ما را سخت دشنام میدهد و دشمنان ما را مدح میکنند.

۶- مردان کچل هیچ مردی را نبینی که کچلی دارد جز آنکه نسبت بما بدگو و بد زبان است و بر زیان ما سخن چینی میکند.

۷- مردانی که نگین سبز در دست میکنند و آنها بسیارند هیچ کدام را نبینی جز آنکه بر خورد کنند با ما بروئی و پشت کنند بروی دیگر و برای هلاک ما پی فرصت میگردند.

۸- زنازادگان هیچ کدام را نبینی جز آنکه دشمن ما و کینه‌توز ما باشند.

۹- مردان پیس بهیچ کدام برخورد نمیکنی جز آنکه می بینی در کمین ما و شیعیان ما نشسته و در صدد است بگمان خود ما را گمراه کند و از راه حق بگرداند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۰

۱۰- خوره داران که سنگ دوزخ باشند و در آن درآیند.

۱۱- مابونها هیچ کدام را نمی‌بینی جز آنکه بهجو ما سرود میخواند و مردم را بر ما می‌شوراند.

۱۲- اهل شهری که سیستان نام دارد آنان با ما دشمنند و در اظهار دشمنی آنها بدترین خلقند عذابی که بر فرعون و هامان و قارون است بر آنها باد.

۱۳- اهل شهری که ری نام دارد آنها دشمنان خدا و رسول خدا و دشمنان خاندان اویند جنگ با خاندان پیغمبر (ص) را جهاد میپندارند و مال آنها را غنیمت می‌شمارند عذاب رسواکننده در دنیا و آخرت از آن آنها است و در آن پاینده هستند.

۱۴- اهل شهری که موصل نام دارد آنان بدترین کسانند که روی زمینند.

۱۵- اهل شهری که زوراء نام دارد و در آخر زمان ساخته می‌شود که بخون ما شفا میطلبند و به کینه و دشمنی ما تقرب میجویند در دشمنی با ما همداستانند جنگ با ما را واجب میدانند و کشتن ما را لازم میپندارند پسر جانم از اینان در حذر باش، در حذر باش دو تن این گونه اشخاص با خانواده تو تنها نشوند جز آن که قصد کشتن او را کنند، لفظ این روایت از اول تا آخر از تمیم بن بهلول است.

شرح- پانزده صنف شمرده شده و یک صنف ساقط شده.

در این حدیث شانزده صنف را بدشمنی و عداوت خاندان پیغمبر معرفی کرده است، باید در موضوع این حدیث نکات زیر را در نظر داشت.

۱- این حدیث از نظر سندهای متعددی که شیخ صدوق برای آن ذکر کرده ضعیف و غیر قابل اعتماد است زیرا شرح رجال سندهای آن از نظر تتبع در رجال از این قرار است.

احمد بن حسن قطان - توثیق نشده بلکه سید صدر الدین در حاشیه منتهی المقال از قرار نقل رجال مامقانی او را از راویان عامه دانسته.

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۱

علی بن احمد بن موسی (رضی الله عنه) صریحا توثیق نشده فقط در شماره مشایخ صدوق است و از این راه او را مورد وثوق قرار داده‌اند.

احمد بن یحیی بن زکریا القطان - بنا بگفته رجال مامقانی در کتب رجال نامی از او نیست و مجهول الحال است ابو بکر بن محمد ... تمیم بن بهلول، ابو معاویه الضریر، اعمش، عبد الله بن باطویه، علی بن محمد زعفرانی کوفی بکلی مجهول الحال اند و در رجال توضیحی در باره آنها نرسیده.

مسلم بن خالد زندی - بگفته رجال مامقانی در کتب رجال مذکور نیست و مجهول الحال است - حسن بن سنان شناخته نشده.

محمد بن خالد برقی - جمعی از علمای رجال چون ابن غضائری در باره او گفته‌اند حدیث مقبول و نامقبول روایت کرده، از ضعف روایت کرده و حدیث مرسل هم روایت کرده، خلاصه این حال روایت است از نظر رجال سند آن.

۲- اصل روایت از نظر ترتیب سند مضطرب و از نظر متن هم مشوش است زیرا در دو طریق طوائف را سیزده شمرده و در یک طریق شانزده و باز هم یکی را ساقط کرده و این اضطراب و تشویش و اختلاف موجب سستی حدیث می‌شود و بنا بر این ممکن است این حدیث را یکی از دشمنان ائمه و اهل بیت بنام امام جعل کرده و نشر داده باشد.

زیرا این خود بدترین تبلیغات است نسبت بامام وقت که با این سختی طوائف بسیاری را که شامل جمع مهمی از خلقند از زبان امام مورد انتقاد قرار دهد تا بهمین واسطه از امام رانده شوند و نسبت باو بدبین و نگران گردند و این گونه فتنه‌گری‌ها نسبت بمقامات مقدس دینی خصوص در صورتی که سیاست مخالف مقتضی باشد بسیار میشده و می‌شود.

البته در دوره امامت امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) که جنبش شیعه و سرعت نشر تشیع لرزاننده حکومت وقت و خلافت بنی عباس بود و طرفداران بنی عباس با کمال احتیاط و فعالیت میخواستند مخالفین را سرکوبی کنند و راه را صاف کنند نسبت بامام که نه شمشیری می‌کشید تا ببهانه شورش او را دستگیر کنند و نه احزاب سیاسی داشت تا ببهانه‌های مربوطه دیگر از او ایراد بگیرند نه مقام علمی و دینی او زمینه انتقاد داشت، این گونه اشاعات برای بد بین کردن مردم نسبت بآن حضرت بعید نیست، چنانچه خلفای وقت بعضی از ملا نماها را هم وادار میکردند احادیث کفر و زندقه جعل کنند و بامام نسبت دهند تا بدین وسیله مردم را از او متنفر کنند و دور او را خالی کنند.

۳- در صورتی که این حدیث صحیح باشد یعنی این بیانات از زبان امام بیرون آمده باشد البته منظور آن عمومی نیست و متعلق بهر دور و زمانی نیست بلکه منظور همان مردمان دوره خود حضرت است و شاید حضرت میدانسته است که این

شانزده صنف بنشانهائی که بیان کرده در آن دوره مخالف ائمه بوده‌اند و تحریکاتی بر ضد آنها داشته از این جهت آن‌ها را بفرزندان خود معرفی میکند که مبادا گول اینها را بخورند و در زحمت بیفتند از این جهت در آخر حدیث میفرماید هر گاه یکی از این مردم با بستگان تو خلوت کنند بیم آنست که او را بکشند و قصد هلاک او کنند.

و البته مردمان بعضی از این بلاد که در ضمن حدیث شمرده شده چون ری و سیستان در زمان صدور این حدیث از متعصب ترین قبائل عرب تشکیل میشده که تابع و دست نشانده حکومت بوده‌اند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۲

این موضوع در شهر ری قدیم از آنجا ظاهر است که منصور عباسی باندازه‌ای بمنطقه ری اهمیت میداد که فرزند خود مهدی را حاکم و والی آنجا کرد و در حقیقت ری را مرکز ولیعهد پرور خود قرار داد.

معلوم است در نقاطی که ولیعهد پادشاهی حکومت میکند باید مردم آنجا صد در صد طرفدار دولت باشند و قشون ساخلو مورد اعتمادی در آنجا باشد و این خود نسبت بخلیفه جائر وقت چون منصور در صورتی است که با امام جعفر صادق (ع) دشمنی ورزند و مردم را از او متنفر کنند و از پیروی او منع نمایند.

همین سابقه باعث شد که منطقه ری تا چند قرن مرکز مهم سیاسی و علمی سنیها شد و مانند فخر رازی با آن تعصب و کج گوئی در آن تربیت شد و همه نیروی علمی خود را در تفسیرش صرف حق کشی نسبت بمقام ائمه نمود.

ولی همین تاریخ ننگین باعث شد که این منطقه بباد خونریزی و غارت مغولها رفت و آن مردم و آن سازمان بکلی نابود و منهدم شدند و جز رجال و آثار مردمان شیعه و حق پرست از آن باقی نماند وضع سیستان هم در آن تاریخ همین طور بوده زیرا یکی از سرحدات دور دست مرکز خلافت بشمار میرفته و اکثر ساکنین آن قشون‌های ساخلوی دولت وقت بوده است و تبلیغات پرشوری نسبت بخلیفه وقت و تثبیت مقام وی در آن جریان داشته:

برای فهم این موضوع باید دانست که نفوذ اسلام و تعلیمات آن در اکثر مردم و خصوص ملت‌های غیر عرب از نظر این بود که اسلام و قرآن تعلیمات خود را بر پایه علم و عدالت قرار داده و افراد هوشمند و دانش دوست هر ملتی که در اثر پیشرفت نیروی جهان گیر اسلام با تعلیمات آن آشنا شدند فریفته آن گردیدند و عموم مردم هم از نظر دستورات عدالت بآن گرویدند و چون ظلم و جهالت زمامداران و خلفای بنی امیه در طول تاریخ حکومت ننگین آنها بر همه واضح گردید دست بدست هم دادند و کوشیدند تا آن حکومت جور و ستم را از ریشه در آوردند و تخت آن را واژگون نمودند و طرفداران آن را که جز استفاده شخصی و تحصیل جاه و مقام و آقائی بر عموم هدف و مقصودی نداشتند از میان بردند.

این نهضت دانشجوئی و طرفداری از عدالت که قرآن اسلام مرکز اعتماد آن بود مردم را بر سر شور داشت و مخالفین آن را میلرزانی و طبعاً مردم را بطرف ائمه دانشمند و عدالت پرور و معصوم خاندان پیغمبر (ص) میکشانید.

منصور عباسی که یکی از رجال عمیق سیاست و پایه گذار یک سلسله خلافت شد که تا صدها سال بر پا ماند از طرفی مردان جنگ و سیاست و بزرگانی که در معرض مخالفت با دستگاه جبار خلافت و سلطنت استبدادی بودند چون ابو مسلم از میان برداشت.

و از طرفی مردان علم و مراکز عدالت را که بزرگترین آنها امام ششم (ع) بود خانه نشین و مخدول نمود و برای خانه نشین کردن و منفور کردن آنها بهر وسیله متشبت میشد و بهر عنوان تبلیغات سوء در باره آنها مینمود و از همه فرق مختلف مردم در این زمینه استفاده میکرد و بطرق نامشروع متمسک میشد. در هر شهر و دیار از هر دسته‌ای مخالفین و بدگویانی برای امام تهیه میکرد.

امام برای دفاع از این تبلیغات سوء که سبب گمراهی مردم میشد و در حقیقت آنها را از آن آرزو و آرمانی که نسبت بدین مقدس اسلام داشتند نومید میکرد و در نتیجه آنها را از دین اسلام منصرف مینمود این گونه بیانات را مینمودند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۳

اگر مسلمانان جزیره العرب پس از وفات پیغمبر اکرم (ص) ابو بکر را بجای آن حضرت نمیدیدند و این مخالفت مرکزی نسبت بعهدنامه روز غدیر بر آنها مشهود نمیشد از اسلام بر نمیگشتند و مرتد نمیشدند و این همه خون‌های عزیز در آغاز نشر اسلام ریخته نمیشد بسی جای تأسف است که تاریخ نگاران عرب جنگهای رده را یکی از فضائل برجسته ابو بکر قلمداد میکنند با اینکه از نظر انصاف پیشوائی بی‌اساس او سبب این شورش و خونریزی گردید در طول خلافت بنی عباس هم از نواحی مختلف بر خلاف اسلام شورشها پدید آمد و خونها ریخته شد و در حقیقت منشأ همه همان زمامداری افراد نالایق خاندان بنی عباس بود.

چون آهنگ قرآن در جهان پیچید و بهمه عالم نوید علم و عدالت داد مردم مانند تشنه‌ای که سالها در دنبال طلب آب بوده این مژده آب حیات را با شیرینی بیحدی دریافتند.

ولی چون در محیط قرآن می‌آمدند ناعدالتی و ناروائی بیش از دوران گذشته آنها موجب رنج و تألم میگردید حیران و سراسیمه در جنبش می‌آمدند تا جایی که از خود میگذشتند و بشورشهای خونین اقدام میکردند:

آری دست بیچاره چون بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۴

باب خصال هفده گانه

۱- غسل در هفده جا وارد شده-

امام پنجم (ع) فرمود غسل در هفده جاست، شب هفدهم رمضان که شب برخورد لشکر اسلام بوده با قشون قریش در بدر، شب نوزدهم آن که در آن شب واردین سالیانه نوشته شوند، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیغمبران (ع) مرده‌اند و عیسی بن مریم بالا برده شد و موسی (ع) قبض روح شده، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد.

عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری گوید امام ششم (ع) فرمود در شب بیست و چهارم هم غسل کن عیب ندارد که در هر دو شب غسل کنی برگشتیم بدنال حدیث محمد بن مسلم و غسل روز عید قربان و عید روزه، هنگام دخول در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روز زیارت و در وقت دخول در کعبه، در روز ترویبه، در روز عرفه، غسل میت، چون مرده را غسل دهی و کفن کنی یا پس از آنکه سرد شود مس کنی. در روز جمعه. در وقتی که تمام قرص آفتاب بگیرد و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نخوانده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بخوانی.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۵

باب خصال هیجده گانه

۱- امیر المؤمنین ۱۸ منقبت داشت-

ابن عباس گوید برای علی (ع) هیجده منقبت بود که اگر جز یکی از آنها را نداشت ناجی بود در حالی که هیجده منقبت مخصوص او بود که در هیچ کدام افراد این امت نبود.

۲- آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده-

امام ششم (ع) در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره) فاطر آیه ۳۷) آیا بشما آنقدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر متذکر شود، فرمود کسانی است که هیجده سال دارند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۶

باب خصال نوزده گانه

۱- نوزده کلمه است که هر گرفتاری بآنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود

ابن عباس گوید علی بن ابی طالب (ع) رو پیغمبر (ص) آورد و چیزی از آن حضرت پرسید، پیغمبر فرمود ای علی سوگند بدان خدائی که مرا براستی فرستاد نزد من کم و بیشی نیست ولی بتو چیزی بیاموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت ای محمد این هدیه‌ایست که از طرف خدای عز و جل برای تو آوردم خدا تو را بدان گرامی داشته و بهیچ کس از پیغمبران پیش از تو نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دلسوخته و گرفتار و اندوهناک و غمده‌ای و نه کسی که

در هراس دزد و آتش‌سوزی است و نه بنده‌ای که از پادشاهی میترسد جز آنکه خدا بر او گشایش میدهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی میکائیل و چهار از آن بر گرد عرش نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه از آن در آنجا که خدا خواسته نوشته شده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۷

علی بن ابی طالب (ع) عرض کرد چگونه بدان دعا کند کسی یا رسول الله؟ فرمود بگوید یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون (عز خ ب) الضعفاء و یا منقذ الغرقى و یا منجى الهلكى یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و حقیف الشجر یا الله یا الله یا الله انت وحدک لا شریک لک.

سپس میگوئی خدایا فلان حاجت مرا برآور که براستی از جای خود برنخیزی تا مستجاب شود ان شاء الله تعالی.

احمد بن عبد الله یکی از راویان این حدیث گفته است که ابو صالح گفت این دعا را باشخاص سفیه و بی‌خرد یاد ندهید.

۲- نوزده تکلیف بزنان متوجه نیست-

پیغمبر (ص) در سفارش خود به علی (ع) فرمود ای علی بر زنان جمعه و جماعت و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و سر تراشیدن در حج و تصدی قضاوت و هم شوری در امور نیست زن سر حیوان نبرد مگر در ضرورت، تلبیه را بلند نگوید، بالای قبر نایستد، خطبه استماع نکنند، در ازدواج وکیل و سر کار نشود، از خانه بی‌اجازه شوهرش بیرون نیاید که اگر بدون اذن شوهر از خانه بیرون آید خدای عز و جل و جبرئیل و میکائیل او را لعنت کنند، چیزی از خانه شوهر بدون اذن او بیرون ندهد و شبی روز نکند که شوهرش بر او خشمناک باشد و اگر چه شوهرش بر او ستم کرده باشد.

۳- نوزده مسأله‌ای که در موضوع طب امام ششم (ع) در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و ندانست و خود آن حضرت پاسخ آنها را بیان فرمود-

ربیع حاجب منصور

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۸

دوانیقی گوید یک روز جعفر بن محمد الصادق (ع) بمجلس منصور آمد و مردی هندی که کتابهای طب میخواند نزد منصور بود، جعفر بن محمد الصادق (ع) هم گوش داد چون هندی قرائت خود را بپایان رسانید بآن حضرت گفت ای ابا عبد الله از

آنچه با من است چیزی میخواهی، فرمود: نه زیرا آنچه با من است بهتر است از آنچه تو داری. عرض کرد شما در طب چه در دست دارید؟

فرمود حرارت را با خنکی و خنکی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان میکنم و کار شفا را بخدای عز و جل وامیگذارم و برای بهداشت دستور رسول خدا را بکار میبرم که فرمود معده خانه درد است و پرهیز درمان هر درد است و تن را بآنچه عادت کرده باید عادت داد هندی عرض کرد طب جز این نیست، حضرت فرمود عقیده داری که این دستورات را از کتابهای طب دریافتم؟ عرض کرد آری، فرمود نه بخدا اینها را دریافت نکردم مگر از خدای منزّه از هر عیب، بگو بدانم من داناتریم یا تو؟ هندی گفت بلکه من امام صادق (ع) فرمود پس از تو پرسش کنم؟ گفت بپرس. فرمود ای هندی بگو بدانم چرا در جمجمه سر چند قطعه استخوان قرار دارد؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا موی سر بالای آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت نمیدانم! فرمود:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۹

چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا ابرو بالای چشم است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو چشم چون بادام است؟ گفت نمیدانم.

فرمود چرا بینی میان آنهاست؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا سوراخ بینی در زیر آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا لب و سبیل بالای دهن است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا مردها ریش دارند؟

گفت نمیدانم. فرمود چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان نیش بلند است؟
گفت نمیدانم.

فرمود چرا کف دستها مو ندارد؟ گفت: نمیدانم! فرمود چرا ناخن و مو جان ندارند؟ گفت نمیدانم فرمود چرا دل دانه صنوبر است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا شش دو قطعه است و در جای خود حرکت میکنند؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا سپرز خمیده است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا کلیه مانند دانه لوبیا است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو زانو بسمت پشت خم و تا میشوند؟ گفت: نمیدانم، فرمود چرا قدمهای پا پهلو تهی هستند؟ گفت نمیدانم.

امام صادق (ع) فرمود ولی من همه اینها را میدانم، گفت جواب بفرمائید، فرمود جمجمه چون میان تهی است آفریده شده از چند قطعه استخوانست که اگر قطعه قطعه نبود ویران میگشت و بواسطه اینکه چند قطعه است دیرتر شکسته می‌شود و مو بر فراز آنست برای اینکه از ریشه آن روغن بمغز برسد و از سر موها که سوراخند بخارات بیرون برود و سرما و گرمائی که بمغز وارد می‌شود دفع کنند.

پیشانی مو ندارد برای آنکه روشنی بچشم برساند خطها و چینهای آن برای آنست که عرق و رطوبتی که از سر فرو میریزد نگهدارد و چشم از آن محفوظ بماند باندازه‌ای که انسان آن را پاک کند چون رودخانه‌ها که روی زمین آبها را نگهداری میکنند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۰

دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را باندازه بدانها برسانند ای هندی نمی‌بینی کسی که روشنی زیادی بروی او میگفت دست خود را بالای چشمان خود سپر میکند تا باندازه روشنی بچشمش برسد و زیادی آن را جلوگیری کند.

بینی را میان دو دیده نهاد تا روشنائی را برابر میان آنها پخش کند دیده را مانند بادام آفرید تا میل دواء در آن برود و بیرون آید و اگر چشم چهارگوش یا دائره مانند بود میل در آن درست وارد نمیشد و دوا را بهمه آن نمیرسانید و درد آن درمان نمیشد.

سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوها از آن بالا رود و اگر در بالا بود نه فضولات از آن فرود می‌آمد و نه بو را دریافت میکرد سبیل و لب را بالای دهن نهاد تا فضولاتش که از مغز پائین می‌آید نگهدارد و خوراک و نوشیدنی با آن آلوده و ناگوار نگردد و انسان بتواند آنها را از خود دور کند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن بدان از هم تمیز داده شوند. دندانهای جلو را تیز آفرید برای جویدن و گزیدن و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و جائیدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را محکم کنند مانند ستونی که در ساختمان بکار میبرند، دو کف را بی‌مو آفرید برای آنکه لمس بدانها واقع شود و اگر مو داشتند انسان آنچه را دست میکشید نمیفهمید و مو و ناخن را بیجان آفرید زیرا بلند بودن آنها بد نما و بریدنشان نیکو است اگر جان داشتند بریدنشان درد می‌آورد، دل را چون تخم صنوبر آفرید زیرا وارونه است سرش را باریک کرده تا در ریه در آید و از باد زدن آن ریه خنک شود تا مبادا مغز از حرارت خود بسوزد.

ریه را دو قطعه آفرید تا دل در درون آن در آید و از جنبش آنها خنک شود کبد را خمیده آفرید تا معده را سنگین کند و همه آن بگرد معده بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارات آن بیرون رود، کلیه را چون دانه لوبیا آفرید زیرا منی چکه چکه در آن میریزد و از آن بیرون میرود و اگر چهار گوش یا مدور بود چکه اول میماند تا چکه دوم در آن میریخت و شخص از انزال منی لذت نمیبرد زیرا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۱

منی از محل خود که در فقرات پشت است بکلیه فرو میریزد و کلیه در این حال چون کرم بسته و باز می‌شود و بتدریج مانند گلوله‌ای که از تیر کمان پرت کنند آن را بمثانه میکند.

تا شدن زانو را بسمت پشت سر قرار داد زیرا انسان بسمت پیش روی خود راه می‌رود و بدین سبب حرکات او معتدل می‌شود و اگر چنین نبود در راه رفتن می‌افتاد و پا را از سمت زیر و دو جانب میان باریک آفرید برای آنکه اگر همه یا بر زمین واقع میشد چون سنگ آسیا سنگین میشد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد یک کودک او را میبرد و اگر برو بر زمین افتد مرد بزرگی بسختی میتواند آن را جابجا کند.

هندی عرض کرد این همه دانش را از کجا آوردی؟ فرمود از پدرانم دریافتم و آنها از رسول خدا، از جبرئیل، از پروردگار جهانیان دریافتند که بزرگواری است و همه اجسام را آفریده و مصلحت آفرینش آنها را میداند هندی عرض کرد راست فرمودی من شهادت میدهم که خدا یگانه است محمد فرستاده و بنده او است و شما اعلم اهل زمان خود هستید.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۲

باب خصال بیست‌گانه و اندی

۱- در محبت خاندان پیغمبر (ص) بیست خصلت است-

ابی سعید خدری گوید رسول خدا فرمود هر کس را خداوند دوستی امامان از خاندان من روزی کرده بخیر دنیا و آخرت رسیده و هیچ کس شک نکند که او در بهشت است زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت. در دنیا زهد و حرص در عمل (علم خ ب) و ورع در دین و رغبت در عبادت و توبه پیش از مرگ و نشاط در شب زنده داری و نومیدی از آنچه در دست مردم است و حفظ امر و نهی خدای عز و جل نهم بغض دنیا و دهم سخاوت و در آخرت دیوانی برای او نشر داده نشود و میزانی بر پا نگردد و نامه عملش بدست راستش باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود، رویش سفید باشد و از جامه‌های بهشت بر او پوشند و در باره صد کس از خاندانش شفاعت کند و خدا نظر رحمت به وی فرماید و از تاجهای بهشتی بر سر او نهند، دهم آنکه بیحساب در بهشت در آید خوشا بر دوستان خاندان من.

۲- مؤمن بر خدا بیست خصلت دارد-

امام پنجم فرمود برای مؤمن بر خدای عز و جل بیست خصلت است که باو برساند، بر خداست که او را آزمایش موجب خروج از دین نکند و گمراه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۳

ننماید بر خدا حق دارد که پرده آبروی او را ندرد، بر خدا حق دارد که غرق و سوختن گرد او نگردد بر خدا حق دارد که بر چیزی واقع نشود و چیزی هم بر او واقع نگردد، بر خدا حق دارد که او را از مکر مکاران نگاهدارد؛ بر خدا حق دارد که او را از سطوت جباران پناه دهد، بر خدا حق دارد که او را در دنیا و آخرت با ما همراه کند، بر خدا حق دارد که دردی باو ندهد که خلقتش را بدنام کند، بر خدا حق دارد که او را در دنیا از پیسی و خوره پناه دهد، بر خدا حق دارد که او را نگهدارد تا در گناه

کبیره نمیرد، بر خدا حق دارد که گناهانش را بیادش آورد تا توبه کند، بر خدا حق دارد که دانش و معرفت او را بامام خود از او دریغ ندارد، بر خدا حق دارد که باطل را در دل او عزیز نکند بر خدا حق دارد که روز قیامت او را با ما محشور کند با اینکه نور ایمان در جلوش بشتابد، بر خدا حق دارد که او را بهر امر خیری موفق کند و دشمن را بر او مسلط نکند که او را خوار کند.

بر خدا حق دارد که سر انجامش را با امن و ایمان بپایان رساند و او را با مادر اعلیٰ علیین همراه کند، اینها است مقررات خدای عز و جل برای مؤمنان.

۳- ثواب کسی که بیست بار حج گذارد-

ابو بکر حضرمی گوید امام ششم (ع) فرمود کسی که بیست بار حج گذارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدنش را نشنود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۴

۴- ذکر بیست و سه خصلت پسندیده که امام چهارم علی بن الحسین بدان ستوده میشد-

امام پنجم (ع) فرمود علی بن الحسین (ع) در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میخواند چنانچه امیر المؤمنین (ع) میکرد پانصد نخله خرما داشت و پای هر نخله‌ای دو رکعت نماز میگذاشت و چون بنماز میایستاد رنگش دیگرگون میشد در نماز میایستاد چنان که بنده ذلیل پیش پادشاه بزرگی بایستد اندامش از ترس خدا میلرزید نماز کسیرا میخواند که با نماز وداع میکند و عقیده دارد که نماز دیگر را نخواهد خواند و عمرش کفاف نخواهد داد که نماز بهتری بجا بیاورد.

یک روز نماز میخواند و رداء از سر یک شانه‌اش افتاد آن را درست نکرد تا از نمازش فارغ شد یکی از اصحابش از این موضوع از وی پرسش کرد فرمود وای بر تو آیا میدانی برابر کی ایستاده بودم براستی همان مقدار از نماز بنده پذیرفته است که حضور قلب داشته باشد آن مرد عرضکرد پس ما هلاک شدیم فرمود هرگز براستی خدای عز و جل با نوافل نقصان آنها را جبران میکند همیشه در شب تار با ایمان پر از اشرفی و پول نقره بیرون میرفت و بسا بود که خوردنی و هیزم بدوش میکشید و بدر خانه‌ها میرفت و در را میزد و هر کس از خانه بیرون می‌آمد باو میداد در هنگامی که چیزی را به دست فقیر میداد روی خود را میپوشید که شناخته نشود.

چون وفات کرد و آن مرسومی قطع شد دانستند که از علی بن الحسین بوده چون او را بر روی تخته غسلخانه نهادند به پشت آن حضرت نگاه کردند چون سر زانوی شتر بر آن پینه بسته بود از بس

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۵

چیزهای سنگین برای منزل فقراء و مساکین بدوش کشیده بود، یک روز بیرون رفت و یک روپوش خزی بدوش داشت سائلی رسید و در آن آویخت حضرت آن را گذاشت و رفت؛ در زمستان جامه خز میخريد و چون تابستان میشد آن را میفروخت و

پولش را صدقه میداد، در روز عرفه جمعی را دید که گدائی میکردند فرمود وای بر شما در چنین روزی از غیر خدا سؤال میکنید؟

براستی در این روز امید می رود که بچه ها در شکم مادر سعید و خوشبخت شوند، کناره میکرد از اینکه با مادرش هم خوراک شود باو عرض شد یا ابن رسول الله شما نسبت ب مادرت از همه کس بیشتر احسان و صله رحم میکنی چگونه با او هم خوراک نمیشوی؟

فرمود براستی بد دارم که دستم بلقمه ای دراز شود که چشم او دنبال آن رفته باشد. مردی باو عرض کرد یا ابن رسول الله بدرستی که من شما را در راه خدا دوست میدارم فرمود بار خدایا من بتو پناه میبرم که در راه تو دوست داشته شوم و تو مرا دشمن داری. بر ماده شتری بیست بار بحج رفت و یک تازیانه بر او نزد و چون آن ماده شتر مرد دستور داد لاشه اش را زیر خاک کردند تا درندگان او را نخورند در باره او از کنیزش پرسش شد گفت بدرازا سخن کنم یا کوتاه گفته شد مختصر بگو گفت هرگز در روز برای او خوراک نیاوردم و در شب برای او بستر پهن نکردم، یک روز بجمعی رسید که از او بد میگفتند بر آنها ایستاد فرمود اگر راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد. چون طالب علمی نزد او می آمد میفرمود مرحبا بسفارش شده رسول خدا سپس میفرمود براستی

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۶

چون طالب علم از منزلش بیرون آید قدم روی هیچ خشک و تری از زمین نگذارد جز آنکه تا طبقه هفتمین زمین برای او تسبیح گویند. صد خانوار از فقیران مدینه را نان میداد و خوشش می آمد که یتیمان و بیچارگان و زمین گیرها و گداها که چاره ندارند بر سفره اش باشند با دست خود ب آنها غذا میداد و هر کدام عیال داشتند خوراک باو میداد که برای عیالش بر دو طعامی نمیخورد تا نخست برابر آن را صدقه بدهد.

در هر سال هفت بار جاهای سجده اش پوست میانداخت از بس نماز میخواند، آنها را جمع میکرد و چون وفات کرد با او بخاک سپرده شد، بیست سال بر پدرش حسین (ع) گریست هرگز خوراکی جلوش نمیگذاشتند مگر آنکه میگریست تا غلامش عرض کرد یا ابن رسول الله اندوه شما پایان ندارد یا میترسم که درگذری فرمود وای بر تو یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت خدا یکی را از نظرش ناپدید کرد از بس گریست دیده اش نابود شد و سرش از اندوه سپید شد و پشتش از غم خمید با اینکه پسرش زنده بود من بچشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خاندانم در کنارم کشته افتاده بودند چگونه اندوه من بپایان برسد.

۵- آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان رسیده-

فضل بن یسار گوید شیوه امام پنجم بود که چون شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان میشد از شب تا نیمه شب بدعا میپرداخت و چون نیمه شب میشد بنماز مشغول میگردد.

سلیمان جعفری گوید امام هفتم فرمود در شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان در هر رکعتی حمد را یک بار بخوان و سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را ده بار.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۷

امام ششم (ع) فرمود شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است.

اساتید ما متفقند بر اینکه شب قدر شب بیست و سوم ماه رمضانست و غسل آن از اول شب است تا آخر شب.

حسان بن مهران گوید از امام ششم شب قدر را پرسیدند فرمود آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوم جستجو کن.

۶- از بیست و چهار خصلت نهی شده است-

رسول خدا (ص) فرمود بدرستی که خدای عز و جل ای امت بیست و چهار چیز را برای شما بد داشته و شما را از آن بازداشته، بازی در نماز را برای شما بد داشته، منت نهادن در صدقه را بد داشته، خندیدن در گورستان را بد داشته، سرکشی در خانه‌های مردم را بد داشته، نگاه بعورت همسران را بد داشته، فرمود سبب کوری می‌شود، سخن گفتن در حال جماع را بد داشته، فرمود سبب گنگی فرزند می‌شود، خواب پیش از نماز عشاء را بد داشته، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء را بد داشته، غسل کردن زیر آسمان را بی‌لنگ بد داشته، جماع زیر آسمان را بی‌ساتر بد داشته، در آمدن در آب رودخانه‌ها را بی‌لنگ بد داشته، فرمود در

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۸

رودخانه‌ها آبادکنندگان و ساکنینی از فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه‌ها را بی‌لنگ بد داشته سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح را تا پس از ادای نماز بد داشته، سوار شدن دریا را در موقع کولاک بد داشته، خوابیدن در پشت بامی را که محجر ندارد بد داشته، فرمود کسی که در پشت بام بی‌محجر بخوابد برای حفظ او مسئولیتی نیست، بد داشته که یک مرد در یک خانه تنها بخوابد، بد داشته که مرد بر زن حائض خود در آید، اگر در آمد و فرزند مبتلای خوره یا پیسی شد جز خود را سرزنش نکند و بد داشته که مردی محتلم شده تا غسل نکند با زن خود جماع کند، اگر چنین کرد و فرزند دیوانه در آمد جز خود کسیرا سرزنش نکند و بد داشته که کسی که با مبتلای بخوره سخن گوید مگر آن که میان آنها یک ذراع فاصله باشد، فرمود از کس خوره دارد بگریز چنانچه از شیر میگریزی، بد داشت شاشیدن بر کنار آب روان را، بد داشت که کسی زیر درختی که میوه دارد تغوط کند، بد داشت که کسی ایستاده نعلین بپوشد؛ بد داشت بی‌روشنائی در خانه تاریک در آید، بد داشت کسی در جای نماز خود بدمد و فوت کند.

۷- نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است-

ابو سعید خدری گوید رسول خدا فرمود نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فردای بهتر است. پدرم در رساله‌ای که برای من نوشته فرموده است نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تنها است (مصنف)

۸- در نماز بیست و نه خصلت است -

ضمرة بن حبیب گوید از پیغمبر راجع بنماز پرسش

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۹

شد فرمود نماز از شرایع دین است و رضای پروردگار عز و جل در آنست و آن روش پیغمبران است، فرشتگان نماز گذار را دوست دارند از آنها است هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن نماز راندن شیطان است و سلاحی است بر ضد کافر و سبب اجابت دعا و قبول اعمال است و توشه‌ای است که مؤمن از دنیا برای آخرت برمی‌دارد و شفیعی است میان او و میان ملک الموت و انس در قبر است و بستر زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است نماز بنده در روز محشر تاج سر او و نور روی او و جامه تن او و پرده‌ایست میان او و دوزخ، حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و رهائی او است از آتش و سبب گذشتن او است از صراط و کلید بهشت و مهر حوریان و بهای بهشت است بسبب نماز بنده بلندترین درجات میرسد زیرا نماز تسبیح و تهلیل و حمد و تکبیر و تمجید و تقدیس و گفتار و دعا است.

۹- در دانش بیست و نه خصلت است -

رسول خدا (ص) فرمود دانش آموزید که یاد گرفتنش حسنه و یاد دادنش تسبیح و بحث از آن جهاد است، آموختن آن بکسی که نمیداند صدقه هست و بخشش آن باهلهش رضایت خدا است زیرا که آن سبب دانستن حلال و حرام است و طالب خود را ببهشت میکشاند، در وحشت انیس است و در تنهائی رفیق در تنگی و سختی رهنما است در برابر دشمنان سلاح است و در نزد دوستان زیور، خداوند بواسطه آن جمعی را تا جایی بلند مرتبت کرده که آن‌ها را پیشوایان خیر نموده و از آن‌ها باید پیروی کرد کارهای آن‌ها را باید نصب العین قرار داد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۰

و از آثار آنها اقتباس کرد فرشتگان در دوستی آن‌ها رغبت دارند و در نماز با بال خود آنها را مسح میکنند و همه چیز تا برسد بماهیان دریا و جانوران آن و درندگان بیابان و چهار پایان آن برای آن‌ها آمرزش میخواهند زیرا که دانش زندگی دلها و روشنی دیده‌ها است از کوری و نیروی تنها است از سستی، خدا دانشمند را بمنزل نیکان وارد میکند و در دنیا و آخرت محفل خوبان را باو میبخشد بواسطه علم، خدا اطاعت می‌شود و پرستش میگردد بواسطه علم خدا شناخته می‌شود و بیگانگی دریافت میگردد، بواسطه علم صله ارحام بعمل می‌آید و حلال از حرام شناخته می‌شود، علم مقدمه عمل است و عمل دنبال آنست خدا آن را بنیکان الهام میکند و بد بختان را از آن محروم مینماید.

۱۰- خصلتهائی که ابو ذر از رسول خدا (ص) پرسید-

ابو ذر گوید در حالتی که رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود شرفیاب محضر او شدم، تنها بود و من خلوت با آن حضرت را غنیمت شمردم؛ بمن فرمود ای ابا ذر مسجد تحیت دارد، عرض کردم تحیت مسجد چیست؟ فرمود دو رکعت نماز، عرض کردم یا رسول الله شما مرا بنماز فرمان میدهید، نماز چیست؟

فرمود بهترین موضوعی است هر کس خواهد کم بخواند و هر کس خواهد بیش؛ عرض کردم یا رسول الله کدامیک از کارها پیش خدا محبوبتر است فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه خدا عرض کردم چه وقت شب بهتر است؟ فرمود دل شب، عرض کردم کدامیک اعمال نماز بهتر است؟ فرمود طول

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۱

دادن قنوت. عرض کردم چه صدقه‌ای بهتر است؟ فرمود آنچه مرد کم ثروتی باندازه توانائی بفقیر پیره مردی بدهد. عرض کردم روزه چیست؟ فرمود فریضه‌ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر محسوب شود. عرض کردم آزاد کردن کدام بنده بهتر است؟ فرمود آنکه بهایش گران‌تر و پیش خاندانش نفیس‌تر باشد. عرض کردم کدام جهاد بهتر است؟ فرمود کسی که اسب خود را پی کند و بجنگد تا خونش ریخته شود. عرض کردم کدامیک از آیاتی که خدا بر تو فرو فرستاد بزرگتر است؟ فرمود آیه الكرسی سپس فرمود ای ابا ذر همانا هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه‌ایست که در سرزمین پهناوری افتاده و وسعت عرش نسبت بکرسی چون وسعت بیابانی است بدان حلقه. عرض کردم یا رسول الله پیغمبران چند تن بودند؟ فرمود یک صد بیست و چهار هزار پیغمبر. عرض کردم پیغمبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود سیصد و سیزده تن گروه بسیاری. عرض کردم نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود آدم؟ عرض کردم از پیغمبران مرسل بود. فرمود آری خدا بدست قدرت خود او را آفریده و از روح خود در پیکر او دمید. سپس فرمود ای ابا ذر چهار تن از پیغمبران سریانی بودند. آدم، شیث اخنوخ که ادریس باشد و اول کسی است که با قلم نوشت و نوح و چهار تن از پیغمبران عرب میباشند، هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو محمد (ص) اول پیغمبر از بنی اسرائیل موسی است و آخرین پیغمبران بنی اسرائیل عیسی است ششصد تن پیغمبران در بنی اسرائیل بودند. عرض کردم یا رسول الله خدا چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود خدا یک صد و چهار کتاب فرو فرستاد، پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم فرستاد. عرض کردم یا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۲

رسول الله صحف ابراهیم در چه موضوعی بودند؟ فرمود همه آنها مثل و پند بود در آنها این مضمون بود که ای پادشاه گرفتار و مغرور براستی من تو را بر نیانگیختم تا آنکه دنیا را جمع کنی بلکه برانگیختم تا نگذاری ستمدیدگان بدرگاه من حاجت آورند که من دعای مظلوم را رد نکنم و اگر چه کافر باشد شخص عاقل اگر کار خود را از دست نداده و میتواند باید وقت خود

را سه قسمت کند، دریک قسمت با خدای عز و جل راز و نیاز کند و در یک قسمت خود را محاسبه و بازپرسی کند و دریک قسمت فکر کند در آنچه خدا آفریده ساعتی هم حظ خود را از حلال دریافت کند که این ساعت کمک ساعتهای دیگر است و دل را خرم و آسوده میکند و او را آماده مینماید، شخص خردمند باید بوضع زمان خود بینا باشد و موقعیت خود را در نظر داشته باشد و زبان خود را نگهدارد زیرا کسی که کلام خود را از کردار خود بداند کم سخن گوید مگر در آنچه برای او فائده دارد، بر خردمند است که طالب یکی از سه چیز باشد یا ترمیم معاش و زندگانی یا توشه بر داشتن قیامت و سرای جاودانی یا کامیابی از غیر حرام.

عرض کردم یا رسول الله صحف موسی چه بوده؟ فرمود همه‌اش عبرانی و عبرت انگیز بود و در آن مندرج است که عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شاد است و از کسی که یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است و از کسی که دنیا و گردش آن را می‌بیند چگونه بآن اعتماد میکند و از کسی که به سرنوشت عقیده دارد چگونه تلاش بیجا میکند و از کسی که عقیده بحساب قیامت دارد چرا کار برای آخرت نمی‌کند. عرض کردم یا رسول الله در آیات قرآنی که بشما نازل شده و در دست است چیزی از صحف ابراهیم و موسی در آن است، فرمود ای ابا ذر بخوان آیات سوره اعلی را که میفرماید بتحقیق که رستگار شد کسی که زکاة داد و پروردگار خود را بیاد آورد و نماز کرد بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح میدهید با اینکه آخرت بهتر و پاینده‌تر است اینست که در صحف دیرین مندرج است که صحف ابراهیم و موسی باشد. عرض کردم یا رسول الله بمن سفارش کنید؟ فرمود تو را سفارش میکنم بپرهیزکاری از خدا که سرآمد همه امور است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود بر تو باد بخواندن قرآن و بسیار یاد کردن خداوند که در آسمان از تو یاد آرند و در زمین نور تو باشد. عرض کردم

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۳

بیشتر بفرمائید؟ فرمود ملازم جهاد باش که جهاد ریاضت امت من است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود بسیار خاموش باش که خاموشی شیطان را از تو دور کند و تو را در کار دینت کمک دهد.

عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مبادا بسیار بخندی که دل را میمیراند و خرمی روی ترا می‌برد، عرض کردم یا رسول الله بیشتر بفرمائید فرمود نگاه بزیردستان خود کن و به بالادستان خود نگاه مکن که نعمت خدا در پیش تو خوار گردد. عرض کردم یا رسول الله بیشتر بفرمائید فرمود صله رحم کن اگر چه با تو قطع رحم کنند. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مساکین و همنشینی با آنها را دوستدار، عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود حق بگو اگر چه تلخ باشد. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود برای خدا از سرزنش سرزنش کنندگان مترس. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود آنچه در خود میدانی ترا از عیب مردم باید باز دارد. برای آینده مردم غم مخور. فرمود این عیب برای مرد بس است که یکی از سه عیب در او باشد عیب‌هایی را در مردم بشناسد که در خودش باشد و نداند و برای مردم شرم داشته باشد از آنچه در خود او است و همنشین خود را بیهوده آزار

رساند. سپس فرمود ای ابا ذر عقلی چون تدبیر امور نیست و ورعی چون خود نگهداشتن نیست و حسبی چون حسن خلق نیست.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۴

بابهای خصال سی‌گانه

۱- برای امام سی نشانه است-

امام هشتم (ع) فرمود برای امام نشانه‌هایی است: اعلم مردم است، حکیم ترین مردم است، پرهیزکارترین مردم است، با حلیم ترین مردم است، شجاعترین مردم است، با سخاوت ترین مردم است، عابدترین مردم است ختنه شده زائیده شود، پاکیزه باشد از پشت سر ببیند چنانچه از جلو رو می‌بیند، سایه ندارد و چون از شکم مادر بزمین آید بر دو کف دست بیفتد و آواز بشهادتین بلند کند، محتلم نشود چشمش بخوابد ولی دلش بیدار باشد، کلام فرشتگان را بشنود، زره رسول خدا بر اندام او رسا آید، بول و غائط او دیده نشود زیرا خدای عز و جل زمین را موکل کرده که آنچه از او بیرون آید ببلعد با آنکه بوی مشک از آن بلند است؛ بمردم از خودشان حکم روا تر است و از پدر و مادر بر آنها مهربان تر است از همه مردم نسبت بخدا متواضع تر است، بدان چه فرمان میدهد از همه مردم عمل کننده کننده تر است و از آنچه نهی میکند از همه مردم کناره‌کن تر است، دعای او مستجاب است اگر بخواهد که سنگی شکافته شود می‌شود، نزد او است سلاح رسول خدا و شمشیر ذو الفقار آن حضرت نزد او است صحیفه‌ای که در آن نام شیعیان او تا روز قیامت ثبت است و صحیفه دیگر که نام دشمنان او تا روز قیامت ثبت است.

نزد اوست طومار جامعه که هفتاد ذرع درازای آنست و در آنست آنچه امت تا روز قیامت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۵

بدان محتاجند نزد او است جفر بزرگ و کوچک و آن یک پوست بز و یک پوست چپش است که همه علوم در آنها است حتی ارش خراشیدن تن و حتی تادیب بیک شلاق و نصف شلاق و ثلث شلاق، و نزد او است صحف حضرت فاطمه (ع) و در حدیث دیگر فرمود که امام از طرف روح القدس کمک می‌شود و میان او و میان خدای عز و جل ستونی است از نور که کارهای بندگان خدا را در آن می‌بیند و هر چه نیاز دارد در آن مطالعه میکند از راهی که بدان آگاه است.

امام ششم فرمود باز می‌شود برای ما و میدانیم و بسته می‌شود از نظر ما و دیگر نمیدانیم، امام زائیده می‌شود و فرزند پیدا میکند و تندرست است و بیمار می‌شود، می‌خورد و می‌آشامد، بول میکند و تغوط میکند، اندوهناک می‌شود و می‌خندد و می‌گیرد، می‌میرد و بخاک میرود و زیارت کرده می‌شود و این حالات او دانسته می‌شود.

نشانه امام دو چیز است علم او و تأثیر دعای او و آنچه را از آینده خبر میدهد دست بدست از رسول خدا بتوسط پدرانش دریافت کرده و از جانب خداست همه را رسول خدا بتوسط جبرئیل از خداوند دانای غیب دریافته همه یازده تن امامانی که پس از پیغمبر بودند کشته و شهید شدند پاره‌ای از آنها با شمشیر چون امیر مؤمنان و حسین (ع) و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنها از روی حقیقت و درستی واقع شد نه چنانچه غلاۀ و مفوضه میگویند زیرا که آنها میگویند بطور حقیقت کشته نشدند، امر آنها بر مردم مشتبه شد، دروغ میگویند.

امر هیچ کدام از پیغمبران و حجت‌های خدا بر مردم مشتبه نشد جز امر عیسی بن مریم بتنهائی زیرا که او زنده از زمین بآسمان بالا برده شد و در میان آسمان و زمین قبض روح شد سپس تنش را بآسمان بردند و جانش باو باز گردید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۶

اینست مقصود از قول خدای عز و جل «در سوره آل عمران آیه ۵۵» چون خدا فرمود ای عیسی من تو را میمیرانم و بسوی خود بالا می‌آورم و خداوند «در سوره مائده آیه ۱۱۸» در باره عیسی حکایت فرموده که در روز قیامت میفرماید:

من تا در میان آنان بودم بر آنها گواه بودم چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان آنها بودی و تو بر هر چیز گواهی، کسانی که در باره امامان غلو میکنند میگویند که چنانچه رواست امر قتل عیسی بر مردم مشتبه شود ممکنست که امر امامان نیز مشتبه گردد.

آنچه باید در برابر آنها گفت اینست که نباید ائمه را از هر جهت بعیسی قیاس کرد زیرا عیسی بدون پدر زائیده شد پس باید روا باشد که امامان هم بدون پدر زائیده شده باشند آنها در این موضوع جرات ندارند عقیده خود را اظهار کنند و چون رواست که همه پیغمبران خدا و امامان و حجت‌های او (ع) از پدران و مادران زائیده شوند و تنها عیسی از میان آنها بدون پدر زائیده شود رواست که تنها امر کشتن او مشتبه شده باشد نه امر پیغمبران و امامان دیگر چنانچه او فقط بدون پدر زائیده شد نه دیگران، خدا میخواست در این موضوع او را نشانه قدرت خود قرار دهد تا از این راه دانسته شود که خدای عز و جل بر هر چیزی توانا است.

۲- ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نباشد.

امام ششم فرمود ماه رمضان سی روز است بخدا هرگز کم نباشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۷

یا سر خادم گوید بامام هشتم عرض کردم ماه رمضان بیست و نه روز می‌شود؟ فرمود بدرستی که ماه رمضان از سی روز کم نمیشود.

امام دوم فرمود چند تن از یهود آمدند حضور رسول خدا (ص) و داناتر آنها پرسشهایی از آن حضرت کرد در ضمن آنها عرض کرد برای چه خداوند بر امت تو سی روز روزه واجب کرده است و بر امتهای دیگر بیشتر از این روزه واجب کرده؟

پیغمبر فرمود چون آدم از آن درخت خورد سی روز در شکمش ماند از این رو خداوند بر فرزندان او سی روز گرسنگی و تشنگی را لازم دانست و آنچه را در میان این سی روز میخورند و مینوشند تفضلی است که خداوند بر آنها کرده بر آدم هم سی روز روزه واجب بود و همان را خدا بر امت من واجب کرده سپس رسول خدا این آیه را (از سوره بقره آیه ۱۱۳) تلاوت فرمود: نوشته شده بر شما روزه چنانچه نوشته شده بر کسانی که پیش از شما بودند شاید شما تقوی پیشه کنید در روزهای شمرده شده ای، یهودی عرض کرد ای محمد درست فرمودی ابو بصیر گوید از امام ششم پرسیدم از قول خدای عز و جل در باره روزه که میفرماید تا شماره را کامل کنید، فرمود سی روز است،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۸

امام ششم (ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود ماه رمضان سی روز است برای آنکه خدای عز و جل میفرماید شماره را کامل کنید و کامل ماه تمام است.

اسماعیل بن مهران گوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود بخدا قسم که خدا تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه توانائی دارند، در شبانه روز فقط پنج نماز بآنها تکلیف کرده است و در هر هزار درهم پول نقره بیست و پنج درهم زکاة به آنها تکلیف کرده و در مدت یک سال سی روز روزه به آنها تکلیف کرده و در عمر یک بار حج به آنها تکلیف کرده با اینکه بیش از اینها توانائی دارند مصنف این کتاب گوید مذهب خواص شیعه و بینایان آنها در باره ماه رمضان اینست که هرگز از سی روز کمتر نیست، اخباریهم که در این باب وارد شده موافق با قرآن و مخالف با عامه است هر کس از شیعیان ضعیف العقیده بمضمون اخباری قائل شده که ماه رمضان هم چون ماههای دیگر سی کم و سی تمام دارد تقیه کرده چنانچه عموم مردم هم در این باب تقیه می‌کنند و همانا بر مذهب عامه سخن رانده است. توانائی نیست جز بخدا.

شرح-

روشن است که ماه رمضان هم چون ماههای سال عربی گاهی بیست و نه روز است و نمیشود که در جریان گردش ماه از کمبود بر کنار شد.

این امر بر مردمانی که از وضع طبیعی ماه اطلاع دارند پوشیده نیست و تا اندازه‌ای برای عموم محسوس است این اخباری که دلالت دارد ماه رمضان همیشه تمام است و نقصان در آن نیست باید فهمید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۹

البته معلوم است منظور این اخبار و منظور شیخ صدوق که آنها را مورد اعتماد قرار داده است و مضمون آنها را عقیده شیعه دانسته و مخالفت آن را نسبت بزعماء شیعه داده و حمل بر تقیه کرده این نیست که ماه رمضان را از نظر وضع نجومی و صرف شماره ایام بیان کنند.

چنانچه منجمین و ارباب علم هیئت بیان میکنند بلکه مقصود بیان موضوع حکم شرعی است یا بیان اثری است که در شرع بر آن ترتیب داده شده است از این جهت باید گفت منظور این اخبار بیان حال یوم الشک است یعنی هر گاه بواسطه ابر و تیرگی هوا روز آخر ماه رمضان بروز اول ماه شوال مشتبه شد باید آن را از ماه رمضان دانست و روزه گرفت و این تعریض و رد بر دستگاه حکومت و قضاوت خلفاء جور بوده که در اثر گواهان بی‌مبالات و مزدور بیشتر ایام مشتبه را عید فطر قرار می‌دادند و افطار می‌کردند.

چنانچه از روایت کافی در این موضوع مطلب روشن است امام ششم (ع) میفرماید یک روز در رحبه نزد ابو العباس سفاح خلیفه بودم و سفره انداختند و بمن تعارف کرد من که میدانستم روز آخر ماه رمضان است و مقصود او بهانه‌جوئی و دست‌آویز برای کشتن من است از روی تقیه افطار کردم زیرا افطار یک روز از ماه رمضان و قضای آن بهتر بود از این که مرا مخالف عمومی دینی قلمداد کند و گردن مرا بزند و توجیهاات دیگری هم برای این اخبار شده است که سید نعمت‌الله جزایری در جلد ۲ زهر الربیع نقل کرده ما از روی ترجمه عین عبارت را نقل می‌کنیم فائده حدیث ماه رمضان که ناقص نمی‌شود هرگز ظاهر آن موافق است قول جماعتی از غلاة و اهل سنه را و از این جهت حمل کرده‌اند آن را بتقیه و تأویلات بسیاری برای آن گفته‌اند (این کلام با گفته شیخ صدوق مخالف است که این اخبار را موافق عقیده شیعه و مخالف تقیه دانسته و ظاهر هم همین است.

از آن جمله آنچه شیخ و جماعتی گفته‌اند که نفی بر می‌گردد بقید یعنی نقصان آن دائمی نیست (این توجیه مخالف نص روایات است خصوص با توضیحی که شیخ صدوق داده است) و از آن جمله حمل حدیث است بر غالب یعنی غالب تمام بودند و از آن جمله حمل در حال اشتباه و بودن مانع از دیدن ماه در آخر ماه پس بدرستی که واجب است حمل بر تمام بودن ماه و همچنین اشتباه در اول ماه بمعنای ارجحیت روزه یوم الشک و از آن جمله آنکه نمیشود ناقص در نفس الامر و هر چند در رؤیت ناقص بوده باشد بس بتحقیق که میباشد آخر ماه شعبان اول ماه رمضان با امکان همچنان که هر گاه آخر شعبان مشتبه بشود و حکم بشود بتمام بودن شعبان.

پس بدرستی که آخر آن در نفس الامر اول ماه رمضان است و هر چند که قضای آن واجب نیست و شاید که این مراد ابن بابویه بوده باشد چنان که گفته‌اند (این توجیه بسیار پیچیده و مبهم و مورد تامل است) و از آن جمله آنکه ثواب و فضل آن کم نمی‌شود و هر چند بحسب رؤیت کم باشد و از آن جمله آنکه جائز نیست اطلاق نقصان بر آن زیرا که نقص صفت ذم است همچنان که وارد شده است نهی از اطلاق مخلوق بر قرآن از برای ابهام آنکه مراد از مخلوق مکذوب است و از آن جمله آنکه

مراد اینست که صوم ماه ناقص مجزی است از روزه ماه تمام پس قضای یک روز واجب نیست و از آن جمله آنکه مراد از هرگز زمان طویل است که زمان طویل یکی از معانی هرگز است - پایان کلام زهر الربیع.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۰

۳- فرجهائی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار قسم است-

امام هفتم فرماید از پدرم سؤال شد از فرجهائی که خدا در قرآن حرام کرده و از آنچه رسول خدا در دستورات خود حرام کرده، فرمود آنچه از فروج را خدا حرام کرده سی و چهار است هفده تا از آن در قرآن است و هفده تا در سنت، آنچه در قرآنست زنا است که خدا فرموده پیرامون زنا نگردید.

نکاح پدر زنست که خدا فرمود با زنانی که پدر شما ازدواج کرده ازدواج نکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه‌های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهای رضاعی و خواهرهای رضاعی و مادر زن و دختر زن‌ها که در دامن شماست از زنانی که بآنها دخول کرده‌اید و اگر به آنها دخول نکرده‌اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و اینکه دو خواهر را با هم ازدواج کنید مگر آنچه گذشته و زن حائض تا پاک شود که خدا فرمود بآنها نزدیک نشوید و جماع در حال اعتکاف که خدای عز و جل فرمود با زنان مباشرت نکنید در حالی که میان مسجدها معتکف هستید.

آنچه در سنت حرام شده جماع در روز ماه رمضان و ازدواج با زنی که با او لعان کردی و ازدواج در عده و مواقعه در حال احرام و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوهر او راظهار کرده پیش از آنکه کفارهظهار را بدهد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که او را نه بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن ذمی بر سر زن مسلمان و تزویج زن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۱

بر سر عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بدون اذن آقای او و تزویج کنیز برای کسی که میتواند زن آزاد تزویج کند و کنیز اسیری که بغنیمت گرفته شده پیش از تقسیم غنیمت و کنیزی که خریداری شده پیش از آنکه استبراء شود و کنیزی که با او قرار مکاتبه داده شده بعد از آنکه سهمی از مال المكاتبه را رد کرده.

۴- خداوند تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده-

امام پنجم فرمود همانا خدای تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده که یکی از آنها را واجب است بجماعت بخوانند و آن نماز جمعه است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۲

بابهای خصال چهل‌گانه و بیشتر

۱- تا چهل روز نماز میخوار قبول نشود-

فضل بن یسار گوید از امام پنجم (ع) شنیدم میفرمود هر که می‌نوشد چهل روز نمازش قبول نشود و اگر در این چهل روز نماز نخواند عذابش برای ترک نماز دو چندان باشد. در خبر دیگر فرمود نماز میخوار میان آسمان و زمین باز داشت گردد و چون توبه کند باو باز گردد.

۲- روزه بر چهل وجه باشد-

زهری گوید حضور امام چهارم (ع) شرفیاب شدم فرمود ای زهری از کجا آمدی؟ عرض کردم از مسجد. فرمود گفتگوی شما در چه بود؟ عرض کردم راجع بروزه گفتگو داشتیم؛ رأی من و اصحابم متفق شد که روزه واجبی جز روزه رمضان نیست. فرمود ای زهری چنین نیست که شما گفتید. روزه بر چهل وجه است ده تا واجب چون وجوب ماه رمضان ده تا حرام چهارده تا بر وجه تخییر که مکلف مخیر است میان روزه و افطار آن، روزه اذن بر سه وجه، روزه تأدیب؛ روزه اباحه، روزه سفر و بیماری، عرض کردم قربانت اینها را شرح بده برای من فرمود:

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۳

(ده واجب)

- ۱- روزه ماه رمضان ۲- روزه دو ماه پی در پی کفاره هر کسی که یک روز از ماه رمضان را عمداً افطار کرده ۳- روزه دو ماه پی در پی در قتل خطا بر کسی که بنده نیابد که آزاد کند، خدای تبارک و تعالی (در سوره نساء آیه ۹۲) فرماید بر هر کسی مؤمنی را بخطا کشت آزاد کردن یک بنده و یک دیه است که بخاندان او تسلیم شود تا آنجا که میفرماید کسی که بنده نیافت دو ماه پی در پی روزه دارد ۴- دو ماه پی در پی در کفاره ظهار بر کسی که بنده نیافت آزاد کند واجب است خدا در (سوره مجادله آیه ۳) فرماید کسانی که زنه‌های خود را ظهار کردند سپس از قول خود برگشتند پیش از آنکه با آنها در آمیزند بنده‌ای آزاد کنند، این برای آنست که پند گیرند، خدا بدان چه کنید خبر دار است، کسی که نیافت دو ماه پی در پی پیش از آنکه با هم بیامیزند روزه دارد ۵- سه روز روزه در کفاره یمین برای کسی که نتواند اطعام کند واجب است خدا (در سوره مائده آیه ۸۹) فرماید کسی که نیافت سه روز روزه دارد این کفاره یمین است چون سوگند خوردید همه اینها پی در پی است و متفرق نیست ۶- روزه سرتراشیدن در حال احرام برای رفع آزار واجب است خدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه ۱۹۶) فرماید هر کدام شما بیمار باشد یا از سرش در آزار باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد بطور تخییر و اگر روزه گرفت سه روز است ۷- روزه بدل قربانی حج تمتع واجب است بر کسی که قربانی نیافت خدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه ۱۹۶) فرماید کسی که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۴

حج تمتع کرد آنچه میسر شود قربانی کند پس کسی که قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بر برگشت بوطن روزه دارد این ده روز تمام باشد ۸- روزه کفاره صید در حال احرام واجب است خدای تبارک و تعالی (در سوره مائده آیه ۹۵) فرماید هر کس از شما عمدا شکاری کشت همانند آن را از حیوانات اهلی کفاره دهد دو تن عادل حکم آن باشند این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را اطعام کند یا برابر آن روزه دارد.

سپس فرمود ای زهری میدانی برابر چند است عرض کردم نمیدانم فرمود آن شب را قیمت میکند و بهای آن گندم معین میکنند و با صاع پیمانانه میکنند (صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی است) و بجای هر نیم صاع یک روز روزه میگیرد ۹- روزه نذری واجب است ۱۰- روزه اعتکاف واجب است

و اما روزه‌های حرام:

۱- روزه عید رمضان ۲- روزه عید قربان ۳- روزه سه روز تشریق (۱۱ تا ۱۳ ماه ذیحجه در منی) ۴- روزه روزی که مشکوک است آخر شعبان است یا اول رمضان که در باره آن امر داریم و نهی داریم امر داریم که بقصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزه گرفتن آن بقصد رمضان در صورتی که مردم در آن شک دارند عرض کردم قربانت اگر در شعبان هیچ روزه نگرفته چه کند؟

فرمود همان شب یوم الشک بنیت آخر شعبان قصد روزه کند اگر واقعا از رمضان باشد کفایت میکند و اگر شعبان باشد ضرری نکرده عرض کردم روزه مستحبی چطور جای واجب را میگیرد؟ فرمود هر کس ندانسته یک روزه از ماه رمضان را بقصد مستحب روزه دارد سپس بفهمد که از رمضان است کفایت میکند زیرا همان روز معین بر او واجب بوده و بدان عمل شده ۵- روزه وصال حرام است (مغرب تا سحر نخوردن و روزه بروزه بردن) ۶- روزه سکوت ۷- روزه نذر در معصیت ۸- روزه عمرانه.

و اما روزه‌هایی که مستحب است

و باختیار مکلف وا گذاشته شده چون روزه روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض (۱۳ تا ۱۵ هر ماهی) روزه شش روز از اول شوال پس از ماه رمضان و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۵

روزه عرفه و روز عاشوراء، شخص در همه این ایام مختار است اگر خواست روزه بدارد و اگر خواست افطار کند

اما روزه اذن:

۱- زن بدون اذن شوهرش روزه مستحبی نگیرد ۲- بنده بدون اذن آقای خود روزه مستحبی نگیرد ۳- مهمان بدون اذن میزبان خود روزه مستحبی نگیرد. رسول خدا (ص) فرمود هر کس مهمان دیگران است نباید بدون اذن آنان روزه بدارد.
روزه تأدیب:

۱- بچه‌ئی که نزدیک ببلوغ رسیده وادارش کنند روزه بگیرد تا ادب شود و عادت کند این روزه تأدیب است و واجب نیست:

۲- کسی که اول صبح برای بیماری یا علتی چون حیض مثلا بر حسب وظیفه افطار کرد در ماه رمضان سپس علتش برطرف شد و توانست روزه باشد بقیه روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست.

۳- هر گاه شخص در ماه رمضان صبح مسافر بود و افطار کرد و سپس بخانه خود رسید باقی روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست،

اما روزه اباحه

در باره کسی است که از روی فراموشی خورده یا نوشیده یا بدون تعمد قی کرده خدا در ماه رمضان این را برایش مباح کرده و روزه‌اش کافی است و اما روزه در حال مرض و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است جمعی گویند باید روزه داشت و جمعی گویند نباید روزه داشت و جمعی گویند مخیر است خواهد روزه گیرد و خواهد افطار کند ولی ما میگوئیم در هر دو حال باید افطار کند و اگر در سفر یا در هر حال مرض روزه گیرد باز هم قضا بر او واجبست زیرا خدای عز و جل (در سوره بقره آیه ۱۸۴) فرماید هر کدام از شما مریض باشد یا در سفر باشد بر او لازمست بهمان شماره روزه‌های دیگری روزه گیرد.

۳- در کسی که پیش از خود در باره چهل تن از برادرانش دعا کند سپس در باره خود دعا کند-

امام ششم (ع) فرمود هر کس چهل کس از برادرانش را در دعا بر خود مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعایش در باره آنان و در باره خودش مستجاب گردد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۶

۴- در کسی که پس از مرگش چهل نفر از مؤمنان بنیکی وی گواهی دهند-

امام ششم (ع) فرمود چون مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه او حاضر شوند و بگویند بارخدا یا ما جز نیکی از او نمیدانیم و تو باو از ما داناتری خدای تبارک و تعالی میفرماید من گواهی شما را در باره او پذیرفتم و آنچه شما از او میدانید و نمیدانید آمرزیدم. (مقصود دعای آخر نماز میت است)

۵- در نهی از برطرف نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز-

رسول خدا (ص) فرمود کسی که بخدا و روز ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تاخیر کند و اگر تیغ بدست نیاورد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ قرض کند.

شرح-

مقصود برطرف مو است بهر وسیله باشد و نوره کشیدن هم کافی است و در بسیاری از اخبار تاخیر از چهل روز حد شدید کراهت است.

۶- زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است -

رسول خدا (ص) فرمود روز هفتم ولادت فرزندان خود را ختنه کنید که پاکتر و نظیفتر باشند و زودتر گوشت آنها روئیده شود زیرا زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است.

۷- در حکم کسی که دختری بگیرد و هر چهل روز یک بار بر او در نیاید و آن دختر عمل حرام کند -

سلمان فارسی در ضمن حدیثی طولانی فرمود کسی که دختری بگیرد و در هر چهل روز یک بار با او هم بستر نشود و او عمل حرامی کند گناهش بگردن وی است. در حدیثی از امام ششم (ع) هم همین مضمون وارد شده است.

شرح-

لفظ جاریه معنی کنیز هم دارد و تعبیر باتخاذ با آن مناسبتر است و ممکن است مقصود

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۷

این باشد که اگر کنیزی بگیرد و نگهدارد این حکم را دارد و عموم حکم برای هر دو موضوع نظر با شعاری که در روایت است بعید نیست.

۸- دیه سگ شکاری چهل درهم است -

امام ششم (ع) فرمود در کتاب علی (ع) دیه سگ شکاری چهل درهم است.

شرح-

هر درهمی نیم مثقال و سه خمس نخود نقره خالص سکه دار است.

۹- خداوند میان دو جمله کفر آمیز بفرعون چهل سال مهلت داد -

امام پنجم (ع) فرماید خداوند عز و جل میان جمله که فرعون گفت من پروردگار والای شما هستم تا جمله دیگری که گفت من معبودی جز خود برای شما نمیدانم باو چهل سال مهلت داد سپس او را بکیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد، از گاهی که خدا بموسی و هرون گفت هر آینه نفرین شما در باره فرعون به

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۸

اجابت رسید تا روزی که آن اجابت عملی شد چهل سال طول کشید. فرمود جبرئیل گفت چون فرعون ندای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» در داد من با خدا مکرر عرض کردم و بسختی گزارش دادم که پروردگارا با اینکه چنین ادعائی کرده هنوز مهلتش میدهی؟! خدا با کمال آرامی فرمود بنده‌ای چون تو سخنی چنین میگوید.

۱۰- یک دستور استغفاری که چهل کبیره با آن آمرزیده شود-

امام ششم (ع) فرمود هر مؤمنی در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب شود و با پشیمانی بگوید آمرزش میخواهم از خدائی که جز او معبود بر حقی نیست زنده و پاینده است آفریننده آسمانها و زمینها است صاحب جلال و اکرام است و از او میخواهیم که توبه مرا بپذیرد خدا او را می‌آمرزد.

سپس فرمود کسی که در شبانه روز بیش از چهل گناه کبیره کند خیری در او نیست. شرح گناهان کبیره در باب هشتم خصال آمده بخوانید.

۱۱- رحم تا چهل پشت است-

رسول خدا (ص) فرمود چون مرا به معراج بردند دیدم رحمی بعرش آویخته و از دست رحمش بخدا شکایت دارد گفتم میان تو و او چه فاصله‌ایست؟ گفت در پشت چهلمین با هم بر میخوریم.

۱۲- چون حضرت قائم عجل الله ظهوره ظهور کند خدا بهر مردی از شیعه نیروی چهل مرد بدهد-

امام چهارم (ع) فرمود چون قائم ما عجل الله تعالی فرجه ظهور کند خداوند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۹

عیب و سستی را از شیعه ببرد و دلشان را چون کوه آهن محکم کند و بهر مردی از آنان نیروی چهل مرد بدهد و حکمفرمایان و بزرگان روی زمین باشند،

۱۳- مقام کسی که چهل حدیث حفظ کند-

رسول خدا (ص) فرمود هر کس چهل حدیث راجع بامور دین که محل حاجت امت است برای آنها حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث نماید.

پیغمبر (ص) فرمود هر کس از اتم چهل حدیث از سنتم حفظ کند من در قیامت شفیع او هستم رسول خدا (ص) فرمود هر کس در امر دین خود برای رای خدا بنفع امت من چهل حدیث حفظ کند و ثواب آخرت را بطلبد خدا روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند.

حنان بن سدید گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود هر کس چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند و عذابش نکند امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در ضمن سفارش خود بعلی (ع) فرمود ای علی هر کس از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۰

امت من برای رضای خدا و اجر آخرت چهل حدیث حفظ کند خدا او را روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان محشور کند و آنان خوب رفیقانی هستند، علی (ع) عرض کرد این احادیث چه باشد فرمود اینکه بخدای یگانه؟ بی شریک ایمان داشته باشی و او را بپرستی و دیگری را نپرستی و نماز را با وضوی کامل در وقت خود بخوانی و تاخیر نکنی که تاخیر آن بدون عذر موجب غضب خداست و زکاة را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن مال و استطاعت حج خانه خدا کنی و از پدر و مادر عاق نباشی و مال یتیم را بستم نخوری و می ننوشی و هیچ کدام از نوشابه‌های مست‌کننده را ننوشی: زنا نکنی، لواط نکنی. سخن چینی نکنی بخدا سوگند دروغ نخوری، دزدی نکنی، شهادت ناحق برای احدی از خویش و بیگانه ندهی. حق را از هر کس برای تو آورد کوچک باشد یا بزرگ بپذیری، بستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد اعتماد نکنی. هوا پرست نباشی.

دشنام و نسبت بد بزنان پارسا ندهی. ریا کاری نکنی که کمترین ریا شرک بخدا است. بکوتاه قد نگوئی کوتاه و بلند قد نگوئی بلند بقصد عیب‌جوئی. احدی از خلق خدا را مسخره نکنی و بیلا و مصیبت شکبیا باشی. هر نعمتی خدا بتو داده شکر کنی، از عقاب خدا آسوده خاطر نباشی؛ از رحمت خدا نومید نباشی، از گناهان خود بخدا توبه کنی زیرا کسی که توبه کند از گناهی چنانست که گناه نکرده و اصرار بر گناه نورزی و استغفار کنی و مانند کسی باشی که خدا و پیغمبران و فرستادگان او را بیاد مسخره گرفته و

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۱

بدانی که آنچه بهره تو شده است از دست تو نخواهد رفت و آنچه از دستت رفت بتو نخواهد رسید. خدا را برای رضای مخلوق بخشم نیاوری. دنیا را بر آخرت مقدم نداری زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است، به اندازه‌ای که داری بر برادران بخل مکن، باطن و ظاهر یکی باشد خوش ظاهر و بد باطن مباش که اگر چنین باشی از منافقان هستی، دروغ نگوئی و با دروغگویان

آمیزش نکنی و از سخن حق خشم نکنی و خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را باندازه توانائی ادب کنی و بدان چه میدانی عمل کنی و با احدی از خلق خدا جز بحق معامله نکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و جبار و معاند نباشی و بسیار سبحان الله و الحمد لله بگوئی و دعا بخوانی و بسیار یاد مرگ و پس از مرگ از قیامت و بهشت و دوزخ باشی و بسیار قرآن بخوانی و بدان چه در آنست عمل کنی و نیکی و کرامت را نسبت بمؤمنان از زن و مرد غنیمت شماری و ملاحظه کنی هر چه را برای خود نمی پسندی با هیچ مؤمنی نکنی، از کار خیر دلتنگ مشو، بار خود را بدوش دیگری مگذار. بر کسی که نعمتی بخشیدی منت منه، دنیا را زندان خود ببین تا خدا بهشت دهد، این چهل حدیث است که هر کس بر آنها پایداری کند و آنها را از من برای امت من نگهدارد برحمت خدا وارد بهشت می شود و پس از انبیاء و اوصیاء در پیش خدا افضل و احب مردم است و خداوند در روز؟؟؟

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۲

و شهیدان و نیکان که رفیقان خوبیند محشور کند،

۱۴- حریم مسجد چهل ذراع است

(۲۰ ذرع شاه) و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف؛ امیر مؤمنان (ع) فرمود حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف.

شرح-

مقصود از حریم مسجد اینست که هر گاه مسجد را در زمین مباح و مواتی بسازند حریم آن اینست.

۱۵- در کسی که چهل سال و بیشتر عمر کند-

رسول خدا (ص) فرمود کسی که چهل سال عمر کند از سه نوع بلا سالم می شود: از دیوانگی و خوره و پیسی، کسی که پنجاه سال عمر کند خدا بازگشت بحق را روزیش کند، کسی شصت سال عمر کند خدا حساب روز قیامت را بر او آسان کند کسی که هفتاد سال عمر کند کارهای نیکش نوشته شود و کارهای بدش نوشته نشود، کسی که ۸۰ سال عمر کند خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و شفاعتش در خاندان خودش پذیرفته شود. امام ششم (ع) فرمود خدای عز و جل هفتاد ساله را گرمی دارد و از هشتاد ساله حیا کند،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۳

شرح-

یعنی از عقاب او حیا کند.

امام ششم (ع) فرمود چون بنده خدا بسی و سه سال رسید باوج قدرت و نیروی خود رسیده و چون بچهل سال رسید بپایان ترقی رسیده و چون وارد چهل و یک شد در نقصان است و برای پنجاه ساله شایسته است که چون آدم محترض باشد امام ششم (ع) فرمود برآستی بنده خدا تا چهل ساله نشده در وسعت است و چون بچهل سال رسید خداوند بدو فرشته وی وحی کند که من بنده خود عمری بیش دادم بر او سختی و شدت کنید و او را خوب بپائید و کم و بیش و کوچک و بزرگ کارهایش را بنویسید. گوید امام پنجم (ع) فرمود چون بنده چهل ساله شود باو گفته شود خود را بپا که دیگر عذری نداری و چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر بعذر نیست آنکه آنها را میجوید یکی است و در خواب نیست برای هراس مرگی که بر تو می آید کار کن و گفتار زیادی را واگذار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۴

علی بن مغیره گوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود چون مرد چهل ساله شود خدای عز و جل او را از سه درد ایمن کند دیوانگی و خوره و پیسی و چون بینجاه رسد حسابش را سبک کند و چون بشصت رسد توبه را روزی او کند و چون بهفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسد خدا فرمان دهد حسناتش را ثبت کنند و گناهانش را وانهند و چون بنود رسد گناه گذشته و آینده او را بیامرزد و در شمار اسیران خدا در زمین نوشته شود. و در حدیث دیگر است که چون بصد رسید بسن پست ترین رسیده و در روایت آمده که در پست ترین سن عقلش عقل کودک هفت ساله است، امام ششم (ع) فرمود روز قیامت پیرمردی را بیای حساب آرند و نامه عملش را بدستش دهند از سمت بیرونش که بسوی مردم است همه بد کاری و گناه است بر او سخت و طولانی گذرد عرض کند پروردگارا میفرمائی بدوزخ روم. خدا جل جلاله فرماید: ای پیرمرد من حیا می کنم که با اینکه تو در دار دنیا نماز خواندی عذابت کنم، بنده مرا ببهشت برید، رسول خدا (ص) فرمود کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر آنکه خدا سه نوع درد را از او بگرداند دیوانگی و خوره و پیسی و چون بینجاه رسد حسابش را آسان کند و چون بشصت رسد توبه‌اش روزی کند چنانچه بخواهد و بپسندد و چون بهفتاد رسد خدا حسناتش را قبول کند و از گناهانش درگذرد و چون بنود رسد خدا گناهان گذشته و آینده‌اش را بیامرزد و او را اسیر خدا در زمین نامد و شفاعتش را در خاندانش بپذیرد، حدیث دیگر هم قریب بهمین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۵

۱۶- ثواب کسی که چهل بار حج کرده-

زکریای موصلی گوید از امام هفتم (ع) شنیدم میفرمود کسی که چهل بار حج کند باو گفته شود: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز شود که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در بهشت روند.

۱۷- امیر المؤمنین (ع) در برابر ابی بکر چهل و سه دلیل برای حقانیت خود ایراد کرد-

امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود چون کار ابی بکر گذشت و مردم با او بخلافت بیعت کردند و از علی بن ابی طالب (ع) دست برداشتند ابی بکر همیشه در برابر علی خوشروئی و خوش برخوردی از خود نشان میداد ولی از آن حضرت گرفتگی و دلتنگی میدید این موضوع بر ابو بکر ناگوار بود دلش میخواست بطور خصوصی آن حضرت را دیدار کند و رأی او را در این موضوع بفهمد و از اینکه مردم دور او را گرفتند و کار خلافت را بگردن او انداختند عذر خواهی کند و از خود نسبت بزماداری امت بی‌رغبتی و کناره‌جوئی نشان دهد در موقع تنهائی خدمت حضرت آمد و خلوت کرد و بآن حضرت عرض کرد یا ابا الحسن بخدا من در کار خلافت توطئه‌ای و رغبتی نداشتم و بر آن حصری ندارم و بخود اعتماد ندارم که رفع نیاز امت را بنمایم و از نظر ثروت و عشیره هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از دست کسی گرفته باشم شما چرا از من دلتنگید و از پیشوائی من بد بینید و بچشم بد و خسته بمن نگاه میکنی؟

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۶

اگر رغبت و حرص بخلافت نداشتی چه تو را واداشت که زیر بار خلافت رفتی با اینکه بخودت اطمینان نداشتی که از عهده آن بر می‌آئی و رفع احتیاجات آن را نمیتوانستی کرد؟

سببش حدیثی بود که از پیغمبر (ص) شنیده بودم که فرمود امت من اتفاق بر گمراهی و ضلالت نمیکنند چون دیدم همه امت پیشوائی من اتفاق کردند از حدیث پیغمبر (ص) پیروی کردم و خیال نمی‌کردم بر خلاف حق اتفاق کنند بدعوت آن‌ها پاسخ دادم و اگر میدانستم یکی با من مخالفت میکند زیر بار نمی‌رفتم.

علی (ع) فرمود اینکه حدیث پیغمبر (ص) را یاد کردی: خدا امتم را بر ضلالت متفق نمی‌کند درست ولی بگو بدانم من از امت نبودم؛ آن دسته‌ای که با تو مخالفت کردند چون سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و قیس بن عباد و حزب او از انصار چطور؛ تصدیق میکنم که همه از امت بودند پس چگونه بحدیث پیغمبر (ص) استدلال می‌کنی با اینکه مانند این بزرگان اصحاب پیغمبر (ص) که در نزد امت مورد انتقاد نیستند و در خیر خواهی پیغمبر (ص) کوتاهی نکردند با تو مخالفت کردند من در آغاز میدانستم آن‌ها با من مخالفند پس از اینکه بیعت منعقد شد فهمیدم و ترسیدم اگر کناره کنم مطلب بالا بگیرد و مردم از دین برگردند ملاحظه کردم که مبارزه سلمی با شما مخالفین تا آنکه موافق و همراه شوید برای دین ارزانتر تمام می‌شود از ستیزه و نبرد مسلمانان با یک دیگر و این نقشه برای حفظ دین بهتر است و میدانستم که شخص شما هم کمتر از من بحفظ مسلمانان و دین آن‌ها علاقمند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۷

نیستید، آری درست است ولی بمن بگو بدانم کسی که شایسته امر خلافت است باید چه اوصافی داشته باشد؟ غیر از این وصفی که تو کردی باید خیرخواه و وفادار باشد وجود و بخشش بیجا نکند. خوشروئی و داد و دهش نماید بقرآن و سنت

پیغمبر (ص) و قضاوت عادلانه دانا باشد نسبت بدنیا زاهد و بی‌رغبت باشد داد مظلوم را از ظالم خویش باشد یا بیگانه بستاند- ابو بکر در اینجا خاموش شد. علی (ع) بگفته خود چنین دنباله داد:

ای ابو بکر ترا بخدا این صفات در منست یا در تو؟ در شما است ای ابو الحسن؟ ترا بخدا من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام بیفتد پیغمبر را اجابت کردم یا تو؟
البته شما.

ترا بخدا من بودم که برای عموم عرب در موسم حج بسوره براءت جار کشیدم یا تو؟
البته شما.

ترا بخدا من بودم که در روز هجرت پیغمبر (ص) بعار ثور با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداری کردم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که در رکوع انگشتر صدقه دادم و آیه ولایت من پیوست ولایت خدا و رسول خدا (ص) نازل شد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا منم که بمفاد حدیث پیغمبر (ص) در روز غدیر آقای بر تو و هر مسلمانم یا تو؟
البته شما.

ترا بخدا وزارت رسول خدا (ص) و منزله هرون بموسی نسبت به آن حضرت از آن منست یا تو؟ البته از آن شما است ترا بخدا رسول خدا مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباحله مشرکین نصاری بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟ شما را بیرون برد ترا بخدا آیه تطهیر از آلودگی‌ها در باره من و خانواده و فرزندان من نازل شد یا برای تو و خاندان تو؟ برای تو و خاندان تو

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۸

ترا بخدا در روز اجتماع کساء پیغمبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و فرمود خدایا اینان خاندان منند از آتش کنار باشند یا برای تو؟ البته برای تو و خانواده و فرزندان ترا بخدا من منظور این آیه ام (در سوره هل اتی) بنذر وفا میکنند و از روز شر انگیز میترسند یا تو؟ البته شما ترا بخدا تو آن جوان مردی که از طرف آسمان در باره او فریاد شد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که در وقت نمازی آفتاب برایت برگشت تا آن را ادا کردی و سپس فرو شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پرچمش را در روز فتح خیبر بوی ارزانی داشت و بدست وی قلعه خیبر فتح شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که بکشتن عمرو بن عبد ودّ غم از دل پیغمبر (ص) زدودی و از مسلمین یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدایت در رسالت بر جن امین دانست و جن بدست وی ایمان آوردند یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پاک نژادی و حلال‌زادگی او را از آدم تا پدرش بگفته خود (من و تو از آدم تا عبد المطلب از زناشوئی هستیم) تصدیق کرد یا من، البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا وی را برگزید و دخترش فاطمه را

بوی بزنی داده و فرمود خدا او را بتو تزویج کرد یا تو؟ البته شما ترا بخدا من پدر حسن و حسین دو ریحان اویم که در باره آنان میفرمود این دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است یا تو؟ البته شما ترا بخدا برادر تو است که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟ البته برادر شما است ترا بخدا من ضامن دین رسول خدا (ص) شدم و در موسم حج جار زدم که تعهدات او را میپردازم یا تو؟ البته شما.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۹

تو را بخدا من بودم که خدا رسانید او را؛ چون پیغمبر (ص) میخواست گوشت آن مرغ را بخورد عرض کرد بار خدایا محبوبترین بندگان خود را بعد از من بر سر این خوراک برسان یا تو را؟
البته شما بودید.

تو را بخدا من بودم که پیغمبر وی را بکشتار ناکشین و قاسطین و مارقین از دین، موافق تاویل قرآن مژده داد یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا من بودم که کلام آخر رسول خدا (ص) را دریافتم و کار غسل و بخاک سپردنش را پرداختم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا با گفتار خود «علی قضاوت کننده ترین شما است» بتخصص او در علم قضاوت مردم را دلالت کرد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا من بودم که رسول خدا در زندگی خود اصحابش را دستور داد که بعنوان امیر المؤمنین بر وی سلام دهند یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا تو در خویشی برسول خدا نزدیکتری یا من؟ البته شما، ترا بخدا تو یک دینار برسول خدا در مورد نیاز وی بخشیدی و جبرئیل با تو بیعت کرد و محمد (ص) و فرزندانش را مهمانی کردی یا من؟ (در اینجا ابو بکر گریست) و عرض کرد البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا وی را بدوش گرفت تا بتهای خانه کعبه را ریخت و شکست و اگر میخواست دستش را بافاق آسمان رساند میرسانید یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا برایش گفت تو صاحب پرچم منی در دنیا و آخرت یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا فرمان داد در خانه‌اش در مسجد او باز باشد در هنگامی که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۰

فرمان داد در خانه همه اصحاب و خویشان را از جانب مسجد ببندند و برای وی حلال کرد آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من، البته شما. ترا بخدا تو بودی که پیش از راز گفتن با رسول خدا صدقه دادی و راز گفتمی با او یا من؟ در این وقت بود

که خدا جمعی را مورد عتاب قرار داد و فرمود (در سوره مجادله آیه ۱۳) ترسیدند پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا در باره وی بفاطمه (ع) در ضمن کلامش فرمود (من ترا بکسی تزویج کردم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلامش بر همه می‌چربد یا من؟ البته شما.

علی پیوسته مناقبی که خدا باو اختصاص داده و در دیگران نبود برای ابو بکر می‌شمرد ابو بکر تصدیق کرد که باین گونه فضائل شخصی لایق و شایسته زمامداری و کارگذاری مسلمانان می‌شود. علی (ع) فرمود پس چه ترا فریفت که از خدا و رسولش و دینش برگشتی. تو خود را خلیفه پیغمبر (ص) میدانی با اینکه از آنچه اهل دین بدان محتاجند بی‌بهره‌ای.

(ابو بکر گریست) گفت ای ابو الحسن راست گفتم امروز مرا مهلت بده تا در کار خود و گفته‌های شما اندیشه کنم. بسیار خوب مهلت داری.

ابو بکر از نزد آن حضرت برگشت و در بروی خود بست تا شب و کسی را بخود نپذیرفت، عمر میان مردم بدست و پا افتاده و رفت و آمد میکرد چون باو رسیده بود که ابو بکر با علی (ع) خلوت کرده ابو بکر شب را خوابید و رسول خدا (ص) بخواب دید که در مجلس خود نشسته، ابو بکر خدمت آن حضرت شتافت که سلام بدهد حضرت روی مبارک از او گردانید، عرض کرد یا رسول الله فرمانی دادی که نبردم؟ من جواب سلام بتو میدهم با آنکه با خدا و رسولش دشمنی میکنی و دشمنی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۱

با کسی میکنی که خدا و رسولش او را دوست گرفته‌اند حق را باهش پس بده. کیست اهل آن همان کسی که بر تو عتاب کرد علی (ع) صاحب حق خلافت است.

بچشم یا رسول الله خلافت را بدستور شما باو پس میدهم، چون صبح شد گریست و حضور علی آمد و عرض کرد دستت را بده، بآن حضرت بیعت کرد و کار خلافت را بوی واگذار و عرض کرد من بمسجد رسول خدا باز می‌آیم و مردم را به خوابی که شب گذشته دیدم آگاه میکنم و آنچه میان من و او گذشته گزارش میدهم و از کار خلافت در حضور مردم کنار میروم و به پیشوائی بر شما سلام میدهم.

بسیار خوب ابو بکر با رنگ پریده از نزد علی (ع) بیرون آمد و عمر که در جستجوی وی بود باو بر خورد و گفت: ای خلیفه رسول خدا این چه حالی است که داری؟

او را از تصمیم خود و از خواب خود و از ماجرای خود با علی (ع) آگاه کرد عمر گفت ای خلیفه رسول خدا ترا بخدا فریب جادوی بنی هاشم را مخور و تحت تأثیر ایشان واقع مشو این اول بار نیست که جادوگری کرده‌اند (بعمر باید گفت! ابو بکر خلیفه کدام رسول خدا است در حالی که تو رسول (ص) را جادوگر میخوانی؟!)) پیوسته او را وسوسه کرد تا او را از رای خود

برگردانید و از عزم خویش منصرف کرد و بکار خلافت ترغیب کرد و وادارش کرد که در آن باقی و پایدار بماند، علی (ع) در موعد بمسجد آمد هیچ کدام را ندید و شر انگیزی آنان را فهمید سر قبر رسول خدا (ص) نشست و عمر بوی عبور کرد و گفت آن را که تو میخواهی هرگز بدان نمیرسی حضرت مطلب را فهمید و برخاست بخانه خود رفت.

۱۸- احتجاج امیر مؤمنان باین گونه خصلتها بر مردم در روز شورای خلافت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۲

عمر بن واثله گوید من روز شورای خلافت در میان خانه‌ای بودم که شورای شش نفری در آن منعقد شد شنیدم که علی (ع) در باره خود چنین فرمود مردم ابو بکر را خلیفه کردند با اینکه من از همانوقت بامر خلافت ذی حق بودم و ابا بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی و احق بودم بدان و اکنون عمر در وصیت خود مرا با پنج نفر دیگر در شوری قرار داده و مرا ششمی آن‌ها نام برده، فضل و تقدم مرا در حساب نگرفته و اگر بخواهم من ادله‌ای بر آن‌ها اقامه میکنم که عرب و عجم و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند و آن‌ها را دیگر گون نمایند.

سپس فرمود شما را بخدا ای چند نفر (مقصودش پنج شریک شوری زبیر و طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدا را بیگانگی شناخته و ایمان آورده باشد؟ بخدا نه، شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر باو فرموده باشد تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست؟ نه بخدا شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) قربانی بمکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ نه بخدا.

شما را بخدا در شما کسی جز من هست که چون مرغ بریانی برای رسول خدا (ص) آوردند بخورد و فرمود بار خدایا محبوبترین خلق خود را نزد خود برسان تا با من از این مرغ بخورد، من نزدش آمدم پس فرمود و نزد رسول تو؟ بخدا نه. شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که چون عمر از در قلعه خیبر برگشت و همراهانش را ترسو میشمردند و آن‌ها هم او را ترسو میشمرد پرچم رسول خدا (ص) را شکست خورده برگردانیده بود سپس رسول خدا (ص) فرمود: من فردا این پرچم را بدست مردی خواهم داد که مرد گریز نیست خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد بر نمیگردد تا بیاری خدا قلعه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۳

را بگیرد، چون صبح شد فرمود علی (ع) را نزد من بخوانید عرض کردند یا رسول الله چنان چشم دردی دارد که نمیتواند چشم بهمزند؛ فرمود او را بیاورید چون خدمتش رسیدم آب دهان مبارک در چشم من افکند و فرمود خدایا زیان گرما و سرما

را از او ببر خداوند تاکنون زیان گرمی و سردی را از من برده، پرچم را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بآنها پیروز کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا کسی از شماها برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال آسوده در بهشت در آید و هر جا خواهد برود. بخدا نه شما را بخدا کسی از شماها عمی چون عم من حمزه سالار شهیدان و شیر خدا و رسولش دارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین (ع) فرزندان رسول خدا (ص) و دو سید جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) و پاره تن او و بزرگ زنان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد باید.

بنو ولیعه (تیره‌ای از کنده) باز ایستند و گر نه مردی را به سوی آنها بفرستم که چون خود من است طاعتش چون طاعت منست و نافرمانی او چون نافرمانی من است با شمشیر آنها را میراند؟

به خدا نه.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۴

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد مسلمانی نیست که محبت من بدلتش برسد جز آنکه گناهانش از او بگردد و هر کس مرا دوست دارد ترا هم دوست دارد، دروغ گوید کسی که گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد که تو در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست جز من؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا (ص) در باره‌اش فرموده باشد ای علی (ع) کسی که ترا دوست دارد و بامامت بشناسد رحمت حق بسوی وی سبقت گیرد و کسی که با تو دشمنی کند لعنت حق بسوی وی سبقت جوید، عایشه عرض کرد یا رسول الله برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان وی نباشیم؛ فرمود ساکت باش اگر تو و پدرت هم از کسانی باشید که دوستدار ویند رحمت بشما سبقت جوید و اگر با وی دشمن باشید لعنت بر شما سبقت گیرد، تو و پدرت پلیدید پدرت اول کسی است که حق وی را غصب میکند و باو ظلم میکند و تو اول کسی هستی که با او میجنگی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) در باره وی چنان گفته باشد که در باره من گفته؟
فرمود ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت، در بهشت منزل تو برابر منزل منست چنانچه منزل برادران برابر یک دیگر است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشند براستی خدا ترا بامری اختصاص داده و بتوانعامی کرده، هیچ عملی نزد او محبوبتر و بهتر از زهد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۵

در دنیا نیست تو بچیزی از دنیا نخواهی رسید دنیا هم بتو دست نخواهد یافت، در روز قیامت زهد در نزد خدا زینت نیکان است خوشا بحال کسی که ترا دوست دارد و مقام ترا تصدیق کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و مقام ترا تکذیب کند؟
بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) او را دنبال آب فرستاده باشد چنانچه مرا فرستاد من رفتم مشک را پر کردم و بدوش کشیدم و می‌آوردم که یک بادی بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشانید سپس برخاستم که بادی دیگر بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشانید باز برخاستم باد دیگری بمن رو آورد و مرا برگردانید تا مرا بزمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و نزد رسول خدا (ص) آمدم فرمود چه ترا از ما باز داشت؟ سرگذشت خود را عرض کردم، فرمود جبرئیل بمن خبر داد باد نخست جبرئیل (ع) بود که با هزار فرشته بر تو سلام دادند و دومی میکائیل (ع) بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو سلام داد سومی اسرافیل (ع) بود که با هزار فرشته آمد بر تو سلام داد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل برای او گفته باشد ای محمد (ص) می‌بینی علی (ع) چطور همراهی میکند؟ رسول خدا (ص) در پاسخش فرمود علی از من است و من از علی (ع) هستم، جبرئیل عرض کرد و منم از شما هستم؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون من برای رسول خدا (ص) نویسنده می‌کردم، پیغمبر (ص) دیده بهم نهاد و من عقیده داشتم برای من میگوید و من مینوشتم چون بیدار شد فرمود یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ عرض کردم یا رسول الله شما، فرمود خیر جبرئیل (ع) برای تو املاء کرد؟ بخدا نه.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۶

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که جارچی از آسمان جار کشیده باشد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی
بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره‌اش فرموده باشد اگر نمیترسیدم مردم از جای پایت خاک بردارند و بقصد تبرک برای بازماندگان خود اندوخته کنند در باره تو سخنی میگفتم که کسی نماند جز آنکه از خاک زیر پایت کفی بردارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو دستور داده باشد که خانه مرا پیامگذار کسی نزد من بیاید. زیرا فرشتگان بدیدن من می‌آیند عمر سه بار آمد و او را برگردانیدم و باو گفتم پیغمبر را نمیشود دید چندین فرشته نزد او هستند شماره آن‌ها را هم گفتم سپس باو اذن دادم وارد شد و برسول خدا (ص) عرض کرد یا رسول الله چند بار آمدم شرفیاب شوم علی علیه الصلاة والسلام مرا برگردانید و میگفت نمیشود رسول خدا (ص) را دیدار کرد زوار فرشته نزد او آمدند و شماره آن‌ها چند است، علی چگونه شماره آن‌ها را دانست آیا آن‌ها را دیده؟

پیغمبر (ص) رو بعلی (ع) فرمود راست میگوید چطور شماره آن‌ها را دانستی؟ گفتم آوازه‌های مختلف آن‌ها را شنیدم و از روی آوازه‌های آن‌ها را شماره کردم فرمود راست گفتی از برادرم عیسی یک روشی در تو هست عمر بیرون رفت و میگفت او را بفرزند مریم مثل زد همانا که قومی تیز زبان هستند خدای عز و جل این آیه را (در سوره زخرف آیه ۵۷۲-) نازل کرد چون بفرزند مریم مثل زده شود بناگاه قوم تو رو برگردانند و فریاد کشند گویند معبودان ما بهتر است یا او؟ این مثل را نزنند مگر از روی ستیزه و جدال، بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. همانا او بنده‌ایست که ما بوی نعمت دادیم و برای بنی اسرائیلش نمونه آوردیم و اگر بخواهیم بجای شما در زمین فرشتگانی قرار میدهیم که جانشین شما باشند؟ بخدا نه.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۷

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) چنانچه برای من گفت باو گفته باشد که طوبی درختی است در بهشت که بن آن در خانه علی (ع) است هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در منزلش شاخه از آن میباشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو فرموده باشد تو مطابق سنت من میجنگی و ذمه مرا بری میکنی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو فرموده باشد تو با ناکثان و قاسطان و از دین بیرون شدگان میجنگی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که در هنگامی که سر رسول خدا (ص) در دامن جبرئیل بود نزد او آمده باشد و جبرئیل باو گفته باشد به پسر عمت نزدیک شو که تو باو سزاوارتری از من؟ بخدا نه شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که سر مبارک رسول خدا (ص) را در دامن گرفته باشد تا آفتاب غروب کند و نماز عصر را نخوانده باشد و چون رسول خدا (ص) بیدار شد فرمود یا علی نماز عصر را خواندی، عرض کردم نه، پس رسول خدا (ص) دعا کرد تا آفتاب بی‌تیرگی و

تابان برگشت تا من نماز عصر را خواندم، سپس فرود شد؟ بخدا نه. شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که پس از اینکه رسول خدا (ص) سوره برائت را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۸

بتوسط ابی بکر باهل مکه فرستاد خدای عز و جل جبرئیل را فرستاده باشد که ای محمد (ص) این سوره را نباید تبلیغ کند مگر شخص خودت یا یکی از کسانت رسول خدا (ص) مرا فرستاد تا آن را از ابو بکر گرفتم و بمکه بردم و تبلیغ کردم خدا بزبان پیغمبرش مرا از او دانسته؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او گفته باشد تو پیشوا و روشنی کسانی هستی که مرا اطاعت کنند و روشنی دوستان منی و کلمه‌ای هستی که پرهیزکاران با آن ملازمند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هر کس خوش دارد بزندگانی من زنده باشد و چون من بمیرد و در بهشت من که خداوند بمن وعده داده همان بهشتی که نهال آن را خداوند بدست خود کشته و بخواست خود آفریده، باید علی بن ابی طالب (ع) و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد همانا آنان امامانند و آنان جانشینان منند خداوند دانش و فهم مرا بایشان داده شما را از در گمراهی در نیاورند و از در هدایت بدر نبرند بآنها وظیفه نیاموزید که آن‌ها از شما داناترند هر کجا بروند حق با آن‌ها است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره‌اش فرموده باشد حکم شده و امضاء گردیده که دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق؟ به خدا نه. شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره‌اش چنان فرموده باشد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۹

که بمن فرموده دوستان تو روز قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه‌های سفیدی سوار شوند بند نعلین آن‌ها نوریست تابان راه برای آنان صاف شده و گرفتاری‌های آن‌ها حل شده در امانند و غمی ندارند تا آنکه در سایه عرش خداوند رحمان در آیند و خوانی نزد آن‌ها گسترده شود و از آن بخورند تا حساب قیامت سر آید مردم میترسند و آن‌ها ترسی ندارند مردم اندوهناکند و آن‌ها غمی ندارند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره‌اش فرموده باشد (چون ابو بکر فاطمه دختر رسول خدا را خواستگاری کرد و باو نداد عمر آمد خواستگاری کرد و باو نداد) من خواستگاری کردم او را بمن تزویج کرد آن دو تن باو گفتند فاطمه را به هیچ یک ما تزویج نکردی و بعلی تزویج کردی رسول خدا (ص) فرمود من از پیش خود شما را منع نکردم و از پیش خود فاطمه را بعلی تزویج نکردم بلکه خدا شما را منع کرد و فاطمه را باو تزویج کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا شما خودتان از رسول خدا (ص) شنیدید که میفرمود هر پیوند و نژادی در روز قیامت منقطع شود مگر پیوست با من و نژاد من، کدام پیوست از پیوست من بهتر است و کدام نژاد از نژاد من بهتر است پدر من و پدر رسول خدا (ص) برادرند حسن و حسین (ع) دو فرزند رسول خدا (ص) و دو آقای جوانان اهل بهشت پسران منند، فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) همسر من خانم زنان بهشت است، بخدا چرا. شما را بخدا در میان شما کسی جز من است که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۰

خداوند خلق را آفرید و آن‌ها را دو دسته کرد و مرا در دسته بهتر نهاد سپس آن را چند قبیله کرد مرا در قبیله بهتر نهاد سپس آن‌ها را چند خاندان کرد و مرا در خاندان بهتر نهاد سپس از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا بهتر از آنها گردانید، من میان دو فرزند ابی طالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل به همراه فرشته‌ای آمدند آن فرشته بجبرئیل گفت بکدامیک این سه کس نازل شدی؟ فرمود باین یک، دست مرا گرفت و مرا نشانید؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در خانه‌های مسلمانان همه را از مسجد گرفته باشد مگر در خانه او را عباس و حمزه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جا دادی فرمود من از پیش خود شما را بیرون نکردم و او را جا ندادم بلکه خدا شما را بیرون کرد و او را جا داد خدا بموسی (ع) وحی فرستاد که مسجد پاکیزه‌ای بر پا کن و خود و هرون با دو فرزند هرون در آنجا کن و براستی خدای عز و جل بمن هم وحی فرستاد که مسجد پاکیزه‌ای بر پا کن و خودت با علی (ع) و پسران علی (ع) در آنجا کن؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد حق با علی است و علی با حق است از هم جدا نشوند تا در سر حوض بمن رسند؟

بخدا نه! شما را بخدا در میان شما کسی هست که با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداشته باشد هنگامی که مشرکین آمدند و میخواستند او را بکشند من در بستر او خوابیدم و رسول خدا (ص) پنهانی بغار ثور تشریف برد مشرکان بگمان آنکه حضرت در بستر خوابیده هجوم کردند و چون فهمیدند منم گفتند پسر عمت کجا است؟ گفتم نمیدانم آنقدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) چنانچه بمن فرمود باو فرموده باشد راستی خدا در باره ولایت علی (ع) بمن فرمان داده ولایت و دوستی او ولایت و دوستی من است ولایت من ولایت پروردگار من است این عهدیست که پروردگارم با من بسته و بمن فرمان داده که بشماها برسانم آیا شنیدید؟
عرض کردند: آری شنیدیم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۱

فرمود هلا در میان شما کسی است که بزبان میگوید شنیدم ولی مردم را بدوش خود سوار میکند و با علی دشمنی میکند. عرض کردند یا رسول الله ما را از آن‌ها آگاه کن.

فرمود پروردگارم مرا فرمان داده که از آن‌ها رو بگردانم برای قضائی که گذشته همانا هر کدام شما اکتفا کند بدان چه در دل خود نسبت بعلی (ع) احساس میکند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که برسم مبارزه نه تن پرچمداران بنی عبد الدار را کشته باشد پس از کشته شدن آن‌ها صواب حبشی غلام آن‌ها بمیدان آمده فریاد میزد بخدا بخون آقایان خودم جز محمد (ص) را نخواهم کشت کف بلب آورده دو چشمانش چون کاسه خون سرخ شده بود همه از او ترسیدید و کناره گرفتید من جلو او رفتم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد و من از کمر او را دو نصف کردم نیم زیرین او سر دو پا مانده بود مسلمانان باو نگاه میکردند و میخندیدند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که از مشرکین عرب باندازه من کشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون عمرو بن عبد وّد بمیدان آمد و مبارز طلبید و همه تان ترسیدید من بودم که برخاستم رسول خدا (ص) بمن فرمود کجا میروی؟ گفتم بعزم این فاسق فرمود این عمرو بن عبد وّد است عرض کردم یا رسول الله اگر او عمر بن عبد وّد است من علی بن ابی طالبم این سخن را بمن باز گفت و من باز همین پاسخ دادم فرمود بنام خدا برو چون رفتم و نزدیکش رسیدم گفت کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب؟ گفت هم نبرد بزرگواری هستی ای برادر زاده بر گرد من با پدرت رفیق و مصاحب بودم و از کشتن تو خوشم نمی‌آید، من گفتم ای عمرو تو با خدا عهد کردی که هر کس سه حاجت بتو ابراز کند یکی را برآوری گفت بر من عرضه کن گفتم اول آنکه ایمان بیاوری و معتقد شوی که خدا یکی است و محمد رسول خدا است و بدان چه از جانب خدا آورده معترف گردی گفت حاجت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۲

دیگر پیشنهاد کن گفتم برگردی بمنزل خود گفت بخدا زنان قریش گویند که من ترسیدم و از جنگ گریختم گفتم پیاده شو تا با هم بجنگیم گفت این را پذیرفتم پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد ضربت او سپر را شکافت و شمشیرش بسر من رسید و من با یک ضربت پاهایش را قطع کردم و خدا او را بدست من کشت در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری بمیدان آمد و میگفت:

مرا مادرم نام مرحب نهاد سراپا سلاح و یلی اوستاد

گهی نیزه بازم بروز ستیز گهی تیغ بازم بسیج مراد

من در برابر او رفتم او بمن ضربتی زد و من باو ضربتی زدم از بس سرش بزرگ بود خودی نبود که در آن جا گیرد سنگ بزرگی چون کوه میان تهی کرده و بجای خود بر سر نهاده بود شمشیر من سنگ را بدو نیم کرد و بر سرش کارگر شد و او را کشت در میان شما کسی هست که چنین کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که در باره اش بر پیغمبر (ص) آیه تطهیر فرود آمده باشد (در سوره احزاب آیه ۲۳) همانا خدا میخواهد که پلیدی را از شما خاندان ببرد شما را کاملا پاکیزه کند.

رسول خدا (ص) عبائی خیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن جا داد سپس عرض کرد پروردگارا براستی اینان خاندان منند پلیدی را از ایشان ببر و آنها را کاملا پاکیزه گردان؟ و پاکیزه کرد؟ بخدا جز تو در میان ما مشمول این آیه و اهل بیت تو کس نیست.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد من سید فرزندان آدمم و تو ای علی سید عربی؟ بخدا نه. شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدا (ص) در مسجد بود که بطرف آسمان

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۳

نگریست و هم دید چیزی را می‌آوردند شتابانه بسمت آن شتافت و اصحابش دنبال وی رسیدند بچهار سیاه رسید که تابوتی بدوش داشتند فرمود آن را بزمین گذارید بزمین گذاردند فرمود روی آن را باز کنید باز کردند در آن غلامی سیاه بود که غلی آهنین در گردن داشت رسول خدا (ص) فرمود این کیست عرض کردند غلام ریاحین است که از بد ذاتی و تبه کاری از آنها گریخته و اکنون مرده و بما دستور دادند که او را غل بگردن بخاک سپاریم چنانچه ملاحظه میفرمائید من باو نگاه کردم و عرضه داشتم یا رسول الله (ص) این غلام هرگز مرا نمیدید مگر آنکه میگفت بخدا دوستت دارم بخدا تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد جز کافر رسول خدا (ص) فرمود یا علی بهمین عقیده از خداوند چنان ثوابی دریافت کرده که اکنون هفتاد قبیله فرشته که هر قبیله هزار تیره‌اند دارند بر او نماز میخوانند رسول خدا (ص) غل را از گردنش باز کرد و بر او نماز خواند و بخاکش سپرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او چون من فرموده باشد که دیشب بمن اجازه دعا داده شد و چیزی از پروردگارم نخواستم مگر آنکه بمن داد و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه برای تو هم خواستم من عرض کردم الحمد لله؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که رسول خدا (ص) خالد بن ولید را بقبیله بنی جذیمه فرستاد و با آنها آن کار را کرد چون رسول خدا (ص) خبر دار شد بالای منبر رفت و سه بار عرض کرد خدایا من از آنچه خالد بن ولید کرده بتو بیزاری میجویم سپس فرمود

ای علی تو برو من رفتم بآنها عوض و دیه دادم و آن‌ها را بخدا قسم دادم که چیزی باقی مانده؟ گفتند چون ما را قسم دادی عرض میکنیم که ظروف سگان و زانو بند شتران ما باقی مانده عوض آن‌ها را هم دادم و باز طلای بسیاری با من بود همه را بآنها دادم و گفتم اینها برای آنست که ذمه رسول خدا (ص) را از آنچه میدانید و نمیدانید بری کنید و برای تلافی هراس زنان و کودکان سپس آمدم حضور رسول خدا (ص) و گزارش دادم فرمود بخدا ای علی بآنچه تو کرده‌ای شادترم تا از گله‌های شتران سرخ مو؟

بخدا چرا همه را میدانیم.

شما را بخدا شنیدید که رسول خدا (ص) میفرمود: ای علی (ع) دیشب امت مرا در برابر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۴

من رژه دادند پرچمداران که بر من گذر کردند برای تو و شیعیان تو از خدا آمرزش خواستم؟

بخدا چرا شنیدیم. شما را بخدا شنیدید که روزی رسول خدا (ص) فرمود ای ابو بکر برو و گردن مردیکه در فلان جاست بزن رفت و برگشت پیغمبر (ص) فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم در حال نماز است، فرمود عمر تو برو و او را بکش چون عمر برگشت فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم نماز میخواند، فرمود من بشما دستور میدهم او را بکشید و شما میگوئید دیدیم نماز می‌خواند، فرمود: یا علی برو او را بکش چون براه افتادم فرمود اگر او را در آنجا یافتی بکش. (اگر بیابد میکشد خ) من برگشتم و عرض کردم یا رسول الله کسی را نجستم فرمود راست گفתי اگر او را جسته بودی میکشتی؟ بخدا چرا.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره‌اش فرموده باشد چنانچه بمن فرمود براستی دوست تو در بهشت است و دشمنت در دوزخ؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که عایشه برسول خدا (ص) عرض کرد ابراهیم (فرزند ماریه قبطیه) از تو نیست از نطفه فلان کس قبطی است! حضرت بمن فرمود ای علی برو آن قبطی را بکش عرض کردم یا رسول الله مرا میفرستی که چون آهن گداخته‌ای که کرک برسد حکم را جاری کنم یا آنکه از حقیقت مطلب بازرسی کنم فرمود نخست بازجوئی کن من رفتم دنبال آن قبطی چون مرا دید بطرف او میروم خود را در باغی انداخت من دنبال او بباغ رفتم بالای نخل خرمانی رفت دنبالش بنخل بالا رفتم چون دید بالای نخل میروم زیر جامه‌اش را کند ناگاه دیدم آلت مردی ندارد آمدم برسول خدا (ص) گزارش دادم، فرمود حمد خدا را که تهمت عایشه را از ما خاندان گردانید؟

بخدا چرا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۵

فرمود بار الها گواه باش.

۱۹- پنجاه حقی که امام چهارم (ع) بیکی از اصحاب خود نوشته:

ابی حمزه ثمالی گوید این نامه امام چهارم (ع) است به یکی از اصحاب خود:

بدان که برای خدا بر تو حقوقی است در هر جنبش و آرامشی در هر حال و در هر آرمان تو در هر مقام و منزلی که فرود آئی. در هر عضوی که بگردانی. در هر ابزاری که بکار بری حقی تو بگردن داری مهمترین حقوق خداوند همانست که برای خویش بر تو فرض کرده که آن ریشه و بن همه حقوق است سپس آنچه برای خودت بر تو واجب کرده از فرق تا قدم نسبت باعضای گوناگون تو. خدا برای زبانت برای گوشت، برای دیدگانت؛ برای دستت، برای پایت، برای شکمت، برای فرجت بر تو حقی قرار داده، این هفت عضوی که با آنها کار میکنی هر کدام حقی دارند، برای همان کارهایی که باید بکنی بر تو حقی فرض کرده، برای نمازت؛ برای روزهات، برای زکواتت، برای قربانیت و سایر کارهای تو بر تو حقی است بعلاوه از این حقوقی که در داخله خود داری برای دیگران هم بر تو حقوقی است که مهمترین آنها حقوق امامان است سپس حقوق رعایا و زیر دستان تو سپس حقوق خویشان تو اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه دارد، حقوق امامان و پیشوایان تو سه است لازمترین آنها حق کسی است که بسطنت تو را اداره و تربیت میکند سپس حق کسی که تو را بدانش پرورش میدهد سپس حق کسی که تو را پیداشی پرورش میدهد همه پرورش دهندگان تو بر تو امام و پیشوا هستند و حقوق رعایای تو سه است لازمترین آنها حق کسانی است که بر آنها سلطنت داری سپس حق شاگردانی که از تو استفاده دانش میکنند زیرا که جاهل رعیت و زیر دست عالم است سپس حق کسانی که مالک انتفاعات آنان هستی چون زن و کنیز و بنده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۶

حقوق رعایای تو بسیار است و بهم پیوسته است چون پیوست حقوق خویشان و هم‌نژادان که واجبترین آنها بر تو حق مادرت است سپس حق پدرت سپس حق فرزندان سپس حق برادرت سپس هر کدام نزدیکترند و سزاوارترند سپس حق مولای تو که بر تو نعمت داده سپس حق مولائی که اکنون بتو نعمت میدهد سپس حق کسی که بتو احسانی کرده سپس حق مؤذنی که تو را بنماز متوجه میکند سپس حق پیشنماز بر تو سپس حق همنشین تو سپس حق همسایه سپس حق رفیق سپس حق شریک سپس حق دارائی تو سپس حق بستانکاری که از تو طلب می‌خواهد سپس حق معاشر با تو سپس کسی که بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق کسی که بر وی اقامه دعوی کردی سپس حق کسی که با تو مشورت می‌کند سپس حق کسی که بتو در مشورت رأی میدهد سپس حق کسی که از تو نصیحت می‌خواهد سپس حق کسی که بتو نصیحت میکند سپس حق بزرگتر از تو سپس حق کوچکتر از تو سپس حق کسی که از تو درخواست کرده سپس حق کسی که بدست خود بتو بدی کرده گفتار زشت یا کردار زشتی بطور عمد یا غیر عمد بتو روا داشته سپس حق ملت بر تو سپس حق کفاری که در پناه دین تواند سپس حقوقی که بمقتضای احوال گردش اسباب زندگانی بوجود می‌آورد.

خوشا بحال کسی که خدا او را کمک دهد تا حقوقی که بر او فرض کرده ادا کند و او را توفیق و تأیید عطا فرماید.

اما حق بزرگ خدا بر تو اینست که او را به یگانگی بپرستی و شریکی برای او ندانی چون از روی اخلاص این وظیفه را انجام دهی خدا برای او بعهدہ گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند، حق نفس تو بر تو اینست که در طاعت خدای عز و جل بکار بری و حق زبانت این است که آن را از دشنام نگهداری و بکلام خیر عادت دهی و سخنان بیهوده نگوئی و با آن بمردم نیکی کنی و خوب آن‌ها را بگوئی و حق گوش اینست که با آن بد گوئی مردم و آنچه حلال نیست نشنوی و حق چشم این است که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۷

آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن آن عبرت‌گیری، و حق دست تو این است که آن را بآنچه روا نیست دراز نکنی و حق پای تو اینست که با آنها بسوی آنچه روا نیست نروی که با آن‌ها بر صراط میایستی بپا که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند و حق شکمت آن است که آن را ظرف حرام نکنی و بیش از سیری نخوری و حق فرجت اینست که آن را از زنا نگهداری و از دیده‌ها بپوشانی، و حق نماز این است که بدانی بار یافتن بدرگاه خدای تعالی است و در نماز پیش خدا ایستادی چون این را درست دانستی چنان بایستی که شخص کوچک و رغبت‌مند و خوشحال و امیدوار و ترسان و بیچاره و زار در پیش بزرگواری با وقار و سنگین میایستد و حضور قلب در آن داشته باشی و آداب و احکام آن را بجا آری، حق حج اینست که بدانی در آن مهمان پروردگار خویشی و از گناهان خود گریختی و بدان توبهات پذیرفته است و آنچه خدا بر تو فرض کرده انجام می‌شود، حق روزه اینست که بدانی قفلی است که خدا بزبان و گوش و چشم و شکم و فرج تو زده تا بدین وسیله تو را از آتش برهاند و باز دارد چون روزه را وانهی پرده‌ای که خدا بر تو کشیده پاره کرده‌ای، حق زکاء و صدقه بر اینست که بدانی صدقه ذخیره تو است نزد پروردگارت و امانتی است که نیاز بگواه نداری چون چنین دانستی هر چه پنهان‌تر باشد بیشتر مورد اعتماد تو است از آنچه آشکارا بامانت سپاری و بدانی که صدقه در دنیا هر بلا و دردی را جلو میگیرد و در آخرت آتش را از تو دور میکند، حق قربانی اینست که بدان رضای خدا را بجوئی و رضای خلق را منظور نداری و منظورت از آن این باشد که در معرض رحمت خدا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۸

در آئی و روح خود را در روز قیامت نجات دهی. حق سلطان اینست که بدانی تو برای او وسیله آزمایشی و او بتو گرفتار است برای آنکه خدا او را بتو سلطنت بخشیده است که خود را در معرض خشم او نیاوری تا خویش را بدست خود در هلاکت اندازی و در آزاری که بتو رساند شریک وی شوی.

حق کسی که پرورش علمی بتو میدهد اینست که او را تعظیم کنی و مجلس او را توقیر نمائی و خوب باو گوش بدهی و بر وی اقبال کنی و آوازت را بر او بلند نگردانی و کسی که از وی پرسشی میکند پاسخ ندهی تا خودش پاسخ دهد و در مجلس او با کسی خصوصی صحبت نکنی و کسیرا نزد او بد نگوئی و اگر نزد تو بدی یاد شد از او دفاع کنی و عیوب او را ببوشانی و

فضائل او را اظهار کنی با دشمنان وی ننشینی و با دوستانش دشمنی نورزی چون چنین کنی فرشتگان بر تو گواه باشند که او را خواستی و از برای رضای خدای دانش آموختی نه برای خاطر مردم.

حق کسی که مالک کار و منافع تو است اینست که از او فرمان ببری و مخالفت او را نکنی مگر آنکه ترا بر خلاف امر خدا کاری فرماید که برای مخلوق معصیت خالق حق طاعت نیست.

حق رعایا و زیر دستانی که بر آنها سلطنت داری اینست که بدانی رعیت تو شدند از روی ناتوانی خود و توانائی تو پس واجب است که در میان آنها بعدالت رفتار کنی و برای آنها چون پدری مهربان باشی و کارهایی که از روی نادانی کنند ببخش و در شکنجه آنها شتاب مکن و خدا را شکر کن که ترا بر آنان نیرو داده، و اما حق شاگردانی که در زیر پرورش و سرپرستی دانش تواند اینست که بدانی خدای عز و جل ترا سرپرست آنان کرده در آن دانشی که بتو داده و از گنجینه دانش خویش دری بر تو گشوده اگر بخوشرفتاری مردم را بیاموزی و با آنها بد اخلاقی نکنی و دلتنگ نشوی خدا از فضل خویش بیشترت بدهد و اگر از دانش خود بمردم دریغ کنی و چو از تو دانش خواهند بر آنها تنگ خلقی نمائی سزاست که خداوند دانش و آبروی آن را از تو بگیرد و جاه ترا از دلها براند.

حق زن آنست که بدانی خداوند وی را برای آسایش و آرامش تو قرار داده و بدانی که این نعمت از خدا است او را گرمی داری و بنرمی با وی رفتار کنی و اگر چه حق تو بر او بیشتر و واجبتر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۹

است ولی او هم بر تو حق ترحم دارد زیرا اسیر تو است خوراک و پوشاک باو بده و اگر جهالت ورزید او را ببخش حق بنده تو آنست که بدانی مخلوق پروردگار تو است، پسر پدر و پدر و مادر تو است، گوشت و خونس با تو یکی است او را نیافریدی، خدائی که ترا آفریده او را هم آفریده بلکه هیچ عضوی هم برای او خلق نکردی و روزی ویرا ایجاد نمیکنی خدا است که روزی او را میدهد سپس او را مسخر تو کرده و او را بدست تو امانت سپرده و بودیعت نهاده تا هر احسانی باو کنی برای تو نگهدارد پس چنانچه خدا بتو احسان کرده تو هم بدان احسان کن و اگر او را بد داری عوض کن و خلق خدای عز و جل را عذاب مکن توانائی نیست جز بکمک خدا.

حق مادرت اینست که بدانی ترا در شکم خود بار کشی کرده که هیچ کس کسیرا در آن جا جای ندهد غذا و نیرو از میوه دل خود بتو داده که هیچ کس بکسی نمیدهد و با همه اعضاء خود ترا نگاه داشته سیری ترا و نوشیدن ترا با گرسنگی و تشنگی خود خریده خودش برهنه مانده و ترا پوشیده، آفتاب خورده و ترا سایه انداخته، برای خاطر تو بیخوابی کشیده و ترا از سرما و گرما نگهداری کرده تا فرزند او باشی تو جز با یاری و توفیق خدا نتوانی شکر او را گزاری.

حق پدرت اینست که بدانی ریشه تو است و اگر نبود تو هم نبودی و آنچه در خود میپسندی بدان که پدر نعمت اصلی تو است خدا را حمد کن و شکر نما باندازه آن توانائی نیست، جز بخدا حق فرزندت اینست که بدانی از تو و وابسته تو است خوب

باشد یا بد تو مسئولیت پرورش و خدانشناسی او را داری و مسئول کمک بدینداری او هستی با او چنان معامله کن که میدانی باحسان بر وی ثواب میبری و ببدی کردن بر او شکنجه میشوی.

حق برادرت اینست که بدانی دست تو و عزت تو و توانائی تو است او را وسیله معصیت و ظلم مکن و در برابر دشمن ویرا کمک کن و برای او خیر اندیشی نما در صورتی که مطیع خدا باشد و گر نه خداوند از او محترمتر است و توانائی نیست جز بخدا.

حق کسی که ترا خریده و آزاد کرده اینست که بدانی مال خود را بر تو صرف کرده و ترا از خواری بندگی و هراس آن در آورده و بعزت آزادی و آرامش آن رسانیده از زنجیر بردگی رهایت کرده و قید عبودیت را از گردنت گشوده، از زندانت در آورده و خویشان دارت کرده و برای عبادت پروردگارت فراغت بال داده و بدانی که او بر زنده و مرده تو از همه کس سزاوارتر است، از جانب

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۰

و هر چه داری اگر او محتاج است باید او را نصرت کنی و توانائی نیست بجز بخدا، و اما حق بنده‌ای که او را آزاد کردی اینست که بدانی خدای عز و جل آزادی او را وسیله تو نزد خود قرار داده و پرده میان تو و آتش نموده و ثواب دنیای تو آنست که اگر خویشی ندارد ارثش را میبری برای آنکه مالت را صرف او کردی و در آخرت بهشت است و حق کسی که بتو احسان کرده اینست که از او تشکر کنی و احسانش را بیاد آری و او را مدح کنی و میان خود و خدا در باره او دعای خالصانه بنمائی چون چنین کردی در آشکار و نهان سپاس و احسانش را ادا کردی سپس اگر روزی توانائی یافتی باو عوض بدهی، حق مؤذن اینست که بدانی ترا بیاد پروردگار عز و جل می‌آورد و بهره عبادت دعوت میکند و در انجام فریضه واجب بتو کمک میدهد پس باید کسی که بتو احسان کرده از او تشکر کنی، و حق پیشوای تو در نماز اینست که بدانی نماینده میان تو و پروردگار تو است از جانب تو پیش خدا سخن میگوید و تو از جانب وی سخن نمیگوئی و برای تو دعا میکند و تو برای او دعا نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را از طرف تو متحمل می‌شود اگر نماز نقصی داشته باشد بعهده او است و اگر درست باشد در ثواب او شریکی و او را بر تو فضلی نیست جان ترا با جان خود حفظ کرده و نماز ترا با نماز خود حفظ کرده پس او را بهمان اندازه شکر کنی.

حق همنشین تو اینست که با او نرمی کنی و عادلانه با او سخن کنی و از جای خود بی‌اجازه وی برنخیزی و کسی که پیش تو بنشیند بی‌اجازه تو میتواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکیهایش را بخاطر داشته باشی و جز سخن خیر با او نگوئی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۱

حق همسایه‌ات اینست که او را در غیاب حفظ کنی و در حضور احترام نهی و در برابر ستمی که باو می‌شود یاریش دهی و جستجو از عیوبش نکنی و اگر بدی از وی دیدی بیوشانی و اگر بدانی که نصیحت پذیر است خصوصی او را نصیحت کنی؛ در

سختی او را تنها نگذاری و از لغزش او درگذری و گناهش را ببخشی و بخوشی و بزرگی با او معاشرت کنی و توانائی نیست بجز خدا.

حق رفیق اینست که با اکرام و انصاف با او مصاحبت نمائی و چنانچه از تو پذیرائی میکند از او پذیرائی کنی و نگذاری در کرامتی بتو پیشدستی نماید و اگر پیشدستی نمود باو عوض بدهی و او را دوست داری چنانچه ترا دوست میدارد و اگر همت بمعصیتی گماشت او را باز داری و بر وی رحمت باشی نه عذاب و توانائی نیست جز بخدا.

و اما حق شریک اگر غائب باشد کارهای شرکت او را از طرف او انجام دهی و اگر حاضر باشد او را بهمکاری رعایت نمائی و بر خلاف او حکم نکنی و بی مشورت او برای خود کار نکنی و مالش را حفظ کنی و در کم و بیش باو خیانت نورزی زیرا تا دو شریک با هم خیانت نورزیدند دست خدا با آنها است.

حق مالت اینست که جز از راه حلال برنگیری و در غیر مصرف لائق صرفش نکنی و کسیرا که سپاس تو نمیگذارد در آن بر خود مقدم نداری و در آن بدستور پروردگارت کار کنی و با وسعت بدان بخل نورزی تا حسرت و ندامت کشی و گناه و عقوبت چشی توانائی نیست جز بخدا.

حق بستانکاری که از تو مطالبه میکند اینست که اگر داری باو بدهی و اگر نداری او را از خود بگفتار شیرین خشنود کنی و بلطف و نرمی از خود رد کنی، حق معاشر اینست که او را گول زنی و فریب ندهی و با او نیرنگ نبازی و در کار او از خدای تبارک و تعالی بپرهیزی و حق کسی که بر تو اقامه

خصال - ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۲

دعوی کرده اینست که اگر میدانی دعوایش حق است خودت گواه خود شوی و باو ستم نکنی و حقش را بدهی و اگر آنچه گوید باطل و خلاف است با او مدارا کن و در پاسخش سختی ننمائی و خدا را بخشم نیآوری توانائی جز بخدا نیست و حق کسی که بر او دعوی داری اینست که اگر در دعوای خود بر حقی با او نرم گفتگو کنی و اگر ناحق میگوئی از خدا بترس و توبه کن و دعوی را ترک کنی! حق کسی که در کار خود با تو مشورت میکند اینست که اگر رأی درستی داری باو بدهی و اگر نه او را رهبری کنی بکسی که میداند، حق کسی که با او شور میکنی اینست که اگر بر خلاف نظر تو رأی داد باو بدبین نباشی و اگر موافق باشی خدا را حمد کنی، حق کسی که از تو نصیحت میجوید این است که حق نصیحت را نسبت بوی ادا کنی و در باره او دلسوزی و نرمی کنی حق ناصح تو اینست که نسبت بوی تواضع کنی و بسخنش گوش بدهی اگر خوب گوید و اگر درست نگوید باو رحمت فرستی و باو بد بین نباشی و اگر بدانی که خطا می‌رود از او مؤاخذه نکنی مگر اینکه در معرض تهمت و بد بینی باشد که باید بکار او اعتنائی نکنی و توانائی نیست جز بخدا.

حق بزرگتر اینست که او را احترام گذاری برای خاطر سنش و تجلیل کنی برای اینکه پیشقدم است و با وی ستیزه نجوئی و پیش از او براهی نروی و در راه رفتن جلوی او نیفتی و باو کودکانه رفتار نکنی و اگر با تو سبکی کرد تحمل کنی و برای اسلام

و حرمت پیری او را محترم شماری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۳

حق کوچکتر اینست که او را با مهربانی بیاموزی و از او گذشت کنی و عیبش را بپوشی و با او گرمی کنی و او را یاری کنی، حق سائل اینست که باندازه حاجتش باو بدهی؛ حق کسی که از وی درخواست میکنی اینست که اگر درخواست ترا داد با تشکر از او بپذیری و حق او را بشناسی و اگر دریغ کرد عذرش بپذیری، حق کسی که برای خدای تعالی ذکره ترا خشنود کرده اینست که خدا را ستایش کنی اولاً و سپس او را ممنون و شکر گذار باشی.

حق کسی که بتو بدی کرده اینست که از او درگذری و اگر گذشت از او زیان بخش و موجب تجری او باشد برای احقاق حق خود یاورطلبی، خدا (در سوره شوری آیه ۴۱) میفرماید کسانی که در برابر ستم انتقام گیرند گناهی ندارند.

حق همکیشان تو اینست که از دل تندرستی آنها را بخواهی و با بدان آنها مهربانی و نرمی کنی و آنها را اصلاح کنی و استمالت نمائی و از نیکانشان تشکر نمائی و آزار را از آنها بگردانی و هر چه برای خود میخواهی برای آنها بخواهی و هر چه را برای خود بد داری برای آنها بد داری و بایست پیران آنها را پدر خود دانی و جوانان آنها را برادران خود شماری و پیره زانانشان را مادر و کودکشان را فرزند خود محسوب کنی.

حق کافرانی که در پناه اسلامند اینست که آنچه را خدای عز و جل از ایشان پذیرفته بپذیری و تا بر عهد خود برای خدای عز و جل وفا میکنند بآنها ستم نکنی.

۲۰- پنجاه خصلت از خصال مؤمنند-

امام ششم (ع) فرمود صفت مؤمن قوه در دینداری

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۴

و احتیاط در ملایمت و نرمی است، ایمانش بسر حد یقین است و در فهم دین جدیت دارد و در نیکی پایدار است، در گاه شهوت چشم پوشی میکند و علم با حلم دارد و با نرمی تشکر میکند و بشایستگی بخشش دارد، در ثروت میانه روی میکند و در حضر بردباری دارد و در قدرت عفو میکند برای پیشوای خود فرمانبر و خیرخواه است، رغبت بورع دارد و حرص در جهاد دارد هر چه شغل دارد نماز را از دست نمیدهد درگاه سختی صابر است و در برابر حوادث لرزاننده و قور، در مکاره صبور است و درگاه نعمت شکور، غیبت نمیکند و تکبر ندارد ستم نمیکند و در برابر ستم شکیب است قطع رحم نمیکند سست نیست بد خلق و سخت دل نیست هرزه چشم و شکم خواره نیست شهوتش او را زبون نکند بمردم حسد نبرد در زندگانی بر خود و عیالش تنگ نمیگیرد تذبذیر و اسراف نمیکند میانه رو است ستمکش را یاری میکند و به مسکینان ترحم میکند خود در رنج

است و مردم از او در آسایشند بعزت دنیا رغبت ندارد و از دردهای آن زاری نمیکند مردم دنبال همت خود هستند و همت وی او را مشغول دارد در حلمش نقصانی نیست و در رأیش سستی راه ندارد و دینش را ضایع نکند کسی که با او مشورت کند رهبریش میکند و هر کس مساعدتش کند با او همراهی میکند از بیهوده و دشنام و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است.

۲۱- ثواب کسی که هفتاد حج کرده-

هرون بن خارجه گوید شنیدم امام ششم میفرمود هر که هفتاد حج کند خدا برایش در بهشت عدن شهری بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۵

کاخ یکی از حوریه‌های بهشت و هزار زن بود و در بهشت از رفیقان محمد (ص) باشد.

۲۲- امیر المؤمنین (ع) هفتاد منقبت دارد که هیچ کدام از امت با وی در آن شریک نیستند-

مکحول گوید علی (ع) فرمود حافظین اصحاب پیغمبر (ص) میدانند که در میان آن‌ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آنکه من با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچ کدام از آنان را در او شرکتی نیست عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا از آنها آگاه کن فرمود:

۱- یک چشم بهم زدن مشرک بخدا نبودم و لات و عزی را نپرستیدم.

۲- هرگز می ننوشیدم.

۳- در کودکی رسول خدا (ص) نگهداری مرا از پدرم درخواست کرد و من از همان وقت با آن حضرت همخوراک و دمخور و طرف صحبت بودم.

۴- پیش از همه ایمان و اسلام آوردم.

۵- رسول خدا بمن فرمود ای علی نسبت تو بمن چون نسبت هرون است بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نباشد.

۶- من آخرین کسی بودم که از رسول خدا (ص) جدا شدم و او را در قبرش گذاردم.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۶

۷- رسول خدا (ص) چون بغار ثور رفت مرا در جای خود خوابانید و با پتوی خود پوشانید چون مشرکان بخانه او آمدند گمان بردند من محمدم را از خواب بیدار کردند و گفتند رفیقت چه شد؟

گفتم دنبال کاری رفت، گفتند اگر گریخته بود این علی هم با او گریخته بود.

- ۸- رسول خدا (ص) هزار در دانش بر من گشود که از هر یک هزار باب گشوده میشد و یکی از آنها را بدیگری یاد نداد.
- ۹- رسول خدا (ص) گفت ای علی چون خداوند اولین و آخرین را محشور کند برای من منبری برتر از منبر پیغمبران گذارد و برای تو منبری برتر از منبر اوصیای دیگر و تو بر آن بالا میروی ۱۰- من از رسول خدا شنیدم میفرمود ای علی چیزی در قیامت بمن نداده‌اند جز آنکه مانند آن را برای تو درخواست کردم.
- ۱۱- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی تو برادر منی و من برادر توام دست تو در دست من است تا بهشت روی.
- ۱۲- من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی تو در امت من همانند کشتی نوحی که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف ورزید غرق شد.
- ۱۳- رسول خدا (ص) عمامه مبارک خود را با دست مبارک خود بر سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدا را بر من خواند تا بیاری خدا آنها را شکست دادم.
- ۱۴- رسول خدا (ص) بمن فرمود که بر پستان خشکیده گوسفندی دست بکشم عرض کردم شما دست بکشید فرمود ای علی کردار تو کردار منست من بر آن دست کشیدم و بمن شیر داد یک جرعه

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۷

بر رسول خدا (ص) دادم سپس پیره زنی آمد و از تشنگی نالید یک جرعه هم باو دادم رسول خدا (ص) فرمود من از خدا درخواست کردم که برایم دست ترا برکت دهد و اجابت فرمود. ۱۵- رسول خدا (ص) مرا وصی خود کرد و فرمود ای علی غیر از تو کسی مرا غسل ندهد و بخاک نسپارد زیرا اگر کسی جز تو عورت مرا ببیند دیده‌هایش از کاسه بیرون می‌آیند عرض کردم من چگونه تنها میتوانم شما را از دستی بدستی بگردانم فرمود از غیب بتو کمک می‌شود بخدا نخواستم عضوی از اعضاء او را بگردانم جز آنکه برای من گردید.

۱۶- من خواستم آن حضرت را برای غسل برهنه کنم ندائی رسید که ای وصی محمد (ص) او را برهنه مکن منم از زیر پیراهن او را غسل دادم و به خدائی که او را بلند و گرمی داشت و برسالت برگزید عورت او را ندیدم که خداوند از میان اصحاب آن حضرت مرا باین شرافت مخصوص گردانید.

۱۷- با اینکه ابو بکر و عمر از فاطمه (ع) خواستگاری کرده بودند خدا از بالای هفت آسمان او را بمن تزویج کرد و رسول خدا (ص) فرمود ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خداوند فاطمه سیده زنان اهل بهشت و پاره تن مرا بتو تزویج کرد عرض کردم یا رسول الله مگر من از تو نیستم؟

فرمود ای علی چرا تو از منی و من از تو چون دستی نسبت بدست دیگر در دنیا و آخرت از تو مستغنی نیستم. ۱۸- رسول خدا (ص) فرمود ای علی تو در آخرت پرچم حمد را بدست داری و در قیامت بمن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۸

از همه نزدیکتر نشینی مسندی برای من پهن کنند و مسندی برای تو من در گروه پیغمبرانم و تو در گروه وصیان بر سرت تاجی از نور و اکلیلی از کرامت گذارند هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از حساب خلائق فارغ شود.

۱۹- رسول خدا (ص) بمن فرمود در آینده نزدیکی با ناکثان و قاسطان و مارقان میجنگی بشماره هر فردی از آنها که با تو بجنگد صد هزار از شیعیان خود را شفاعت میکنی عرض کردم یا رسول الله ناکثان کیانند؟ فرمود طلحه و زبیر که در حجاز با تو بیعت کنند و در عراق بشکنند چون چنین کنند با آنها بجنگ که نبرد آنها اهل زمین را پاک کند عرض کردم قاسطان کیانند؟ فرمود معاویه و یارانش عرض کردم مارقان کیانند؟ فرمود خوارج که یاران ذی‌الثدیه‌اند و از دین بیرون جهند چنانچه تیر از کمان میجهد آنها را بکش که در کشتارشان برای اهل زمین گشایشی است و بر خودشان عذابی است سریع و برای تو ذخیره صالحی است نزد خدا در روز قیامت.

۲۰- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود تو در میان امتم نمونه باب حطه‌ای در بنی اسرائیل هر کسی در ولایت تو در آید در دری که خدا فرمود در آمده.

۲۱- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود من شهر دانشم و علی در آنست هرگز بشهر نتوان در آمد جز از آن سپس فرمود ای علی تو بزودی عهد مرا رعایت میکنی و بروش من نبرد میکنی تو مخالفت میکنند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۹

۲۲- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود خدای تبارک و تعالی دو فرزندم حسن و حسین (ع) را از نوری آفریده که بتو و فاطمه ارزانی داشت آنها مانند دو گوشواره باشند که بر گوش لرزاند درخشانی آنها هفتاد برابر درخشانی شهیدانست ای علی براستی خدای تبارک و تعالی بمن وعده داده که آنها را چنان گرامی دارد که کسیرا گرامی نداشته جز پیغمبران و مرسلین.

۲۳- آنکه رسول خدا (ص) در زندگی خویش انگشتر و زره و کمربندش را بمن داد و شمشیرش را بکمر من بست و با آنکه همه اصحابش حضور داشتند و عمویم عباس هم حاضر بود خداوند مرا بدین کرامت مخصوص گردانید نه آنان را.

۲۴- آنکه خدای عز و جل برسول خود این آیه را (در سوره مجادله آیه ۱۲) فرستاد ای کسانی که ایمان آوردید چون با رسول خدا (ص) نجوی کنید پیش از نجوی صدقه بدهید، من یک اشرفی طلا داشتم فروختم بده درهم و چون با رسول خدا (ص) نجوی کردم پیش از نجوی صدقه میدادم و بخدا هیچ کدام از اصحابش پیش از من و پس از من این کار را نکردند تا خدا این

آیه را فرستاد (در سوره مجادله آیه ۱۳) آیا ترسیدند که پیش از نجوای خود صدقه بدهید چون نکردید خدا بر شما بخشید که فرمود «وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» آیا توبه جز از گناهی است که بوده.

۲۵- من از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود بهشت بر پیغمبران پیش از آنکه من وارد شوم غدقن است و بر وصیان پیش از آنکه تو وارد آن شوی غدقن است ای علی خدای تبارک و تعالی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۰

در باره تو بمن مژده‌ای داده که بهیچ کدام از پیغمبران پیش از من نداده بمن مژده داده که تو سید وصیانی و دو پسر حسن و حسین (ع) دو سید جوانان اهل بهشتند در روز قیامت. ۲۶- جعفر برادرم با دو بال از در و یاقوت و زبرجد آراسته و در بهشت با فرشتگان در پرواز است.

۲۷- عمویم حمزه سید شهیدان است.

۲۸- رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن نویدی داده که تخلف ندارد مرا پیغمبر گردانیده و ترا جانشین و بزودی پس از من از امتم همان را برخورد کنی که موسی از فرعون برخورد کرد شکیبیا باش و بحساب خدا بگذار تا مرا دیدار کنی و دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن.

۲۹- من براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود یا علی تو صاحب حوضی فردا کسی جز تو بر آن تسلط ندارد جمعی نزد تو آیند و آب خواهند، میگوئی نه، نه باندازه ذره‌ای آب نیست با روی سیاه بر میگردند و شیعیان من و تو وارد میشوند میگوئی (سیراب) و سرشار برگردید با روی سفید برمیگردند. ۳۰- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود امت من با پنج پرچم بعصره قیامت محشور شوند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۱

نخست پرچمی که بر سر حوض کوثر در آید پرچم فرعون این امتست که معاویه است دوم سامری این امت است که عمرو عاص است سوم جاثلیق این امت است که ابو موسی اشعری است چهارم با ابو الاعور سلمی است ولی پرچم پنجمین با تو است ای علی در زیر آن مؤمنانند و تو پیشوای آنان سپس خدای تبارک و تعالی بآن چهار پرچم فرماید بدنبال خود برگردید و روشنی جوئید و دیواری جلو آنان کشیده شود که دری داشته باشد در درون آن رحمت است که آن شیعیان و موالیان منند کسانی که با من بهمراهی خارجیان و پیمان‌شکنان و گریزانان از صراط و در رحمت نبرد کردند که آنان شیعیان منند آنان دور از رحمت فریاد کنند مگر با شما نبودیم؟ اینان گویند چرا ولی خود را فریب دادید و باز ماندید و شک کردید و آرزوهای دنیا شما را گول زد تا فرمان خدا (مرگ) آمد و شیطان شما را فریفت، امروز از شما عوضی پذیرفته نیست و نه از کفار جای

شما آتش است همان آتش پناه شما است و بد سرانجامی است، سپس امتم و شیعیانم در آیند و از حوض محمد (ص) سیراب شوند در دست من عصائی است از چوب عوسج و دشمنان خدا را برانم چنانچه شتران ناشناس را از سر آب چاه میرانند.

۳۱- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود اگر نبود که غلات امتم در باره تو همان میگفتند که نصاری در باره عیسی پسر مریم گفتند فضیلتی برای تو میگفتم که بهیچ کس مگذری جز آنکه خاک زیر پایت را برای شفا بردارند.

۳۲- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود خدای تبارک و تعالی مرا با ترس دشمنان یاری کرد و از درگاهش درخواست کردم که ترا هم بمانند آن یاری دهد، برای تو هم مانند آن را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۲

قرار داد. ۳۳- رسول خدا (ص) سر در گوش من گذاشت و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود بمن آموخت خدا آن را بر من بزبان پیغمبرش (ص) جاری ساخت.

۳۴- نصاری مدعی شدند که با پیغمبر (ص) مباحله کنند خدا (در سوره آل عمران آیه ۶۱) فرو فرستاد که هر کس در دین اسلام با تو محاجه میکند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگو پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفسهای ما و نفسهای شما را دعوت میکنیم، سپس لعنة خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم در اینجا نفس من نفس رسول خدا (ص) بود و منظور از زنان فاطمه زهرا (ع) و از پسران حسن و حسین (ع) است سپس جمعیت نصاری پشیمان شدند و از رسول خدا (ص) استعفاء کردند و پذیرفت بحق آنکه تورات را بر موسی و قرآن را بمحمد (ص) فرستاد اگر با ما مباحله کرده بودند همه بصورت میمونها و خوکها مسخ میشدند.

۳۵- رسول خدا (ص) روز جنگ بدر مرا فرستاد یک کف ریگ گروه شده را حضورش بیاورم من آنها را گرفتم و بوئیدم بناگاه بوی مشک از آنها ساطع بود من آنها را حضور پیغمبر (ص) آوردم که آن حضرت آنها را بمشکران پرتاب کرد چهار دانه آنها از فردوس بود یک دانه از مشرق و یکی از مغرب و یکی از زیر عرش با هر دانه صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند خداوند باین فضیلت احدی را گرامی نداشته نه در پیش از این و نه در آینده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۳

۳۶- از رسول خدا (ص) بدرستی شنیدم که میفرمود ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت‌تر از نمرود و شقی‌تر از پی‌کننده ناقه ثمود است و بدرستی که عرش خدا برای کشته شدن تو بلرزه می‌آید مژده گیر ای علی که تو در شمار صدیقان و شهیدان و نیکانی.

۳۷- خدای تبارک و تعالی از میان اصحاب پیغمبر (ص) مرا بدانستن ناسخ از منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام اختصاص داده این منتهی است که خدا بر من و رسول خود نهاده، رسول خدا (ص) بمن فرمود ای علی خداوند بمن فرمان داده

که ترا بخود نزدیک کنم و دور ننمایم و ترا بیاموزم و با تو درستی نکنم، بر من لازمست که پروردگارم را اطاعت کنم و بر تو لازم است که حفظ کنی ۳۸- رسول خدا (ص) مرا بجنگی برانگیخت و دعاهائی در باره من کرد و بر جریان امور پس از خودش آگاه کرد پاره‌ای از اصحاب آن حضرت از این لطف او نسبت بمن اندوهناک شدند و گفتند اگر محمد (ص) میتوانست پسر عمش را بمقام نبوت رساند میکرد خدا مرا بواسطه اطلاع بر این موضوع بزبان پیغمبرش سرافراز نمود.

۳۹- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود هر کس گمان برد مرا دوست داشته و علی (ع) را دشمن دارد دروغ گفته دوستی من و دوستی او جمع نشود مگر در دل مؤمن بدرستی که خدای عز و جل ای علی اهل دوستی من و ترا در نخست مقام پیشروان بهشت قرار داده و دشمنان من و ترا در زمره گمراهان از امت بسوی آتش دوزخ.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۴

۴۰- براستی رسول خدا (ص) مرا در یکی از جنگها بسر چاهی فرستاد آن چاه آب نداشت برگشتم و بآن حضرت گزارش دادم، فرمود گل دارد؟ عرض کردم آری فرمود از گل آن بیاور مقداری گل از آن آوردم در آن کلامی فرمود و فرمود آن را در میان چاه انداز من آن را در چاه انداختم ناگاه آب آن جوشید تا اطراف چاه پر شد، خدمت آن حضرت آمدم و او را آگاه کردم بمن فرمود ای علی موفق شدی ببرکت تو این آب جوشید، این منقبت در میان اصحاب پیغمبر (ص) مخصوص منست.

۴۱- براستی من از رسول خدا شنیدم میفرمود مژدهات باد ای علی بدرستی که جبرئیل (ع) نزد من آمد و اظهار کرد ای محمد (ص) بدرستی که خدای تبارک و تعالی باصحاب تو نظر کرد و پسر عمت؛ شوهر دخترت فاطمه را بهترین اصحاب تو دید و او را جانشین تو و رساننده از جانب تو گردانید.

۴۲- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود مژده بادت ای علی بدرستی که منزل تو در بهشت برابر منزل منست و تو در آسایشگاه بلند در اعلا علیین با منی عرض کردم یا رسول الله، اعلا علیین کدام است؟ فرمود گنبدی است از در سفید که هفتاد هزار در دارد نشیمن من و تو است ای علی.

۴۳- بدرستی که رسول خدا (ص) فرمود خداوند عز و جل دوستی مرا در دل مؤمنان پا برجا کرد و همچنان دوستی تو را ای علی در دل مؤمنان و دشمنی من و تو را در دل منافقان پا برجا کرد دوست ندارد تو را جز مؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد تو را جز منافق کافر.

۴۴- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود هرگز دشمن ندارد تو را کسی از عرب جز زنا زاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زیرش خرابست.

۴۵- براستی رسول خدا (ص) مرا با چشم دردی که داشتم پیش خود خواند و آب دهن مبارکش را در چشم من انداخت و فرمود بار خدایا گرمیش را سرد کن و سردیش را گرم فرما بخدا تاکنون دیگر چشمم درد نیامده.

۴۶- رسول خدا (ص) باصحاب و عموهای خود دستور داد در خانه‌های خود را از طرف مسجد ببندند ولی در خانه مرا باز گذارد بدستور خدای عز و جل برای هیچ کس چنین منقبتی نیست. ۴۷- رسول خدا (ص) در وصیت خود بمن دستور دارد که قروضش را ادا کنم و وعده‌هایی که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۵

داده روا کنم، عرض کردم یا رسول الله شما میدانید که من مالی ندارم فرمود خداوند تو را کمک خواهد داد هیچ کدام از قرضها و وعده‌های او را نخواستم انجام بدهم مگر آنکه خداوند آن را آسان کرد تا همه قرضها و وعده‌های آن حضرت را انجام دادم و آن‌ها را شماره کردم بهشتاد هزار رسید باقی آن‌ها را هم که مانده است بفرزندم حسن (ع) وصیت کردم ادا کند.

۴۸- رسول خدا (ص) در منزل من آمد سه روز بود که چیزی نخورده بودیم، فرمود ای علی چیزی داری؟ گفتم بآن کسی که تو را گرامی داشته و جامه رسالت پوشیده سه روز است خودم و همسر و فرزندانم چیزی نخوردیم رو بفاطمه (ع) کرد و فرمود برو میانه اطاق ببین چیزی هست؟ عرض کردم اکنون بیرون آمدم چیزی نبود عرض کردم یا رسول الله من بروم فرمود بنام خدا برو رفتم ناگاه دیدم طبقی از خرمای تازه نهاده و کاسه ترید پهلوی آنست آن‌ها را حضور رسول خدا (ص) آوردم فرمود ای علی کسی که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم آری فرمود او را برای من وصف کن عرض کردم سرخی و سبزی و زردی داشت، فرمود اینها نگارهای بال جبرئیل است که شرابه‌های در و یاقوت دارد از آن ترید خوردیم تا سیر شدیم و هنوز دست ما پاک بود که جز خطوط کف و انگشت چیزی در آن نبود خدا از میان اصحاب پیغمبر مرا بدین کرامت مخصوص گردانید.

۴۹- خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به نبوت اختصاص داد و پیغمبرش مرا بوصایت اختصاص داد هر کس مرا دوست دارد خوشبخت است و در شمار پیغمبران محشور شود.

۵۰- همانا رسول خدا (ص) سوره براءت را با ابو بکر فرستاد و پس از آنکه رفت جبرئیل (ع) آمد و گفت ای محمد (ص) نباید این سوره را تبلیغ کند مگر خودت یا مردیکه از خودت باشد پیغمبر (ص) مرا بر شتر خویش که عضباء نام داشت فرستاد او را در ذوالحلیفه دریافتیم و سوره را از وی گرفتیم و خداوند مرا بدان اختصاص داند.

۵۱- رسول خدا (ص) در روز غدیر خم مرا پیشوای همه مردم کرد و فرمود هر که را من آقا و مولای او هستم علی آقا و مولای او است دور و نابود شوند قوم ستمکار.

۵۲- براستی رسول خدا (ص) فرمود ای علی کلماتی بتو یاد ندهم که جبرئیل آن‌ها را بمن آموخته؟ عرض کردم چرا یا رسول الله فرمود بگو ای روزی ده درویشان ای مهربان بر گدایان ای شنواتر از شنوندگان ای بیناتر از بینایان ای مهربانتر از مهربانان بمن رحم کن و مرا روزی بده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۶

۵۳- براستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نبرد تا قائم خاندان ما ظهور کند دشمنان ما را بکشد جزیه نپذیرد صلیبها و بتها را بشکند و جنگ جهان را بپایان رساند و اموال را ضبط کند و برابر تقسیم نماید و در میان رعایا بعدالت رفتار کند.

۵۴- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی بزودی بنی امیه لعنة الله علیهم ترا لعنت میکنند و فرشته خدا هر لعنتی را هزار لعن بدانها برگرداند و چون قائم ما عجل الله تعالی فرجه ظهور کند چهل سال بدانها لعن کند.

۵۵- رسول خدا (ص) فرمود چند طائفه از امتم در باره تو آزمایش شوند و گویند که رسول خدا (ص) برای چه علی (ع) را وصی خود کرده باشد با آنکه چیزی بجا نگذاشته است؟ آیا قرآن مجید کتاب پروردگرم پس از حضرت حق جل و علا بهترین چیزها نیست؟! سوگند بآن کسی که مرا براستی فرستاده است اگر تو قرآن را جمع آوری نکنی هرگز جمع نشود خداوند بدین فضیلت مرا مخصوص کرد نه اصحاب دیگر آن حضرت را.

۵۶- خدای تبارک و تعالی خصایص دوستان و اهل طاعت خود را بمن عطا فرموده و مرا وارث محمد (ص) نموده هر که را خواهد بد آید و هر که را خواهد خوش آید و با دست مبارک بسمت مدینه اشاره کرد.

۵۷- رسول خدا (ص) در یکی از جنگها گرفتار بی آبی شد فرمود ای علی برخیز نزد این سنگ رو و بگو من فرستاده رسول خدایم آب بمن بده بحق آن خدائی که کرامت نبوت باو عطا کرد پیغام پیغمبر (ص) را که باو رسانیدم نمونه پستانهای گاو در آن هویدا شد و از سر هر پستانی آب روان گردید چون این را دیدم شتابانه به پیغمبر (ص) گزارش دادم فرمود ای علی برو از آن آب بیاور مردم دیگر هم آمدند و مشکها و ابزار خود را پر از آب کردند و چهارپایان خود را سیراب نمودند و نوشیدند و وضوء ساختند خدای عز و جل مرا بدین کرامت برگزید نه دیگر صحابه را.

۵۸- رسول خدا در یکی از جنگها که آب نایاب شده بود بمن فرمود ای علی یک کاسه آبخوری بیاور کاسه را خدمتش آوردم دست راست خود را با دست من در آن کاسه نهاد و فرمود آب ده از میان انگشتان ما آب جوشید.

۵۹- رسول خدا (ص) در خیبر مرا بگشودن قلعه فرستاد چون پای قلعه آمدم و بدر آن رسیدم دیدم بسته است تکان سختی بآن دادم آن را از جا کردم و چهل گام دور افکندم و وارد قلعه شدم مرحب به نبرد من آمد بهم حمله کردیم من او را کشتم و زمین را از خونش سیراب کردم با آنکه پیش

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۷

از من دو تن از اصحاب خود را (عمر و ابی بکر) فرستاده بود و شکست خورده و کثیف برگشته بودند ۶۰- عمرو بن عبد و د که برابر هزار مرد بود من کشتم رسول خدا (ص) در باره کشتن او فرمود یک ضربت علی در روز خندق بهتر از عمل تمام جن و انس است، فرمود همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

۶۱- از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود ای علی مثل تو در میان امتم چون سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ است هر که از دل تو را دوست داشته باشد مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده و هر کس بدل دوست دارد و با زبان ترا یاری کند مثل اینست که دو ثلث قرآن را خوانده و هر کس بدل تو را دوست دارد با زبان و با دست بتو کمک دهد چنانست که همه قرآن را خوانده باشد.

۶۲- من در همه جنگها و حوادث با رسول خدا (ص) بودم و پرچم آن حضرت بدست من بود.

۶۳- من هرگز از جنگ نگریختم و کسی با من نبرد نکرد جز آنکه زمین را از خونسیراب کردم.

۶۴- یک مرغ بریانی از بهشت برای رسول خدا (ص) آوردند از خدا خواست که محبوبترین خلقش را بر او در آورد خداوند بمن توفیق داد که بر او در آمدم و از آن مرغ با آن حضرت خوردم.

۶۵- من در مسجد نماز میخواندم که گدائی آمد و چیزی خواست انگشتری که در انگشت داشتم باو دادم خدای تبارک و تعالی این آیه را فرستاد (در سوره مائده آیه ۵۵) همانا ولی شما خدا و رسولش (ص) است و کسانی که ایمان آوردند و نماز میخوانند و در حال رکوع تصدق میدهند.

۶۶- خدای تبارک و تعالی دو بار آفتاب را برای من برگردانید و برای احدی از امت محمد (ص) بر نگردانید.

۶۷- رسول خدا (ص) فرمود مرا در زندگی و پس از وفاتش امیر مؤمنان بخوانند و این لقب را بهیچ کس دیگر نداد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۸

۶۸- رسول خدا (ص) فرمود ای علی در روز قیامت جارچی حق از میان عرش فریاد کند که سید پیغمبران کجا است؟ من جلو می‌ایستم، سپس آن جارچی جار میکشد سید وصیان کجا است؟

تو جلو میایستی، رضوان کلیدهای بهشت را پیش من می‌آورد و مالک کلیدهای دوزخ را پیش من می‌آورد و میگویند براستی خدای جل جلاله بما فرمان داده که این کلیدها را بتو تسلیم کنیم و بتو فرمان داده که آنها را بعلی بن ابی طالب (ع) بدهی پس ای علی تو قسمت‌کننده بهشت و دوزخی.

۶۹- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای (علی) اگر تو نبودی مؤمنان از منافقان شناخته نمیشدند.

۷۰- براستی رسول خدا (ص) مرا و همسرم فاطمه را (ع) و دو فرزندم حسن و حسین (ع) را زیر یک عبای قبطانی خواباند و خداوند این آیه را فرستاد (در سوره احزاب آیه ۳۳) همانا خداوند خواسته از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را کاملاً پاک گرداند جبرئیل عرض کرد ای محمد (ص) منمهم با شما هستم و ششمین ما جبرئیل شد.

مجاهد گوید هفتاد آیه از قرآن در باره علی (ع) نازل شد که هیچ کس با وی در آنها شرکت نداشت از خاصان امت.

۲۳- ثواب کسی که در قنوت نماز وتر هفتاد بار استغفار کند.

امام ششم فرمود هر کسی که در آخر شب نماز وتر بخواند و ایستاده هفتاد بار بگوید استغفر الله و اتوب الیه و تا یک سال بر آن مواظبت کند خداوند او را در شمار کسانی نویسد که سحرگاهان مغفرت خواهند و از طرف خداوند آمرزش وی ثابت باشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۹

۲۴- ثواب کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند.

امام پنجم (ع) فرمود کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند خدا در آن روز ویرا بیامزد اگر چه هفتاد هزار گناه کند و کسی که در یک روز بیش از آن گناه کند خیری ندارد و در روایتی دیگر بجای هفتاد هزار گناه هفتصد گناه وارد شده است.

۲۵- ثواب کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند-

امام ششم (ع) فرمود هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه در افق مبین نوشته شود.

راوی گوید عرض کردم افق مبین چیست؟ فرمود جلگه‌ایست جلو عرش که در آن نهرهایی است و بشماره ستارگان جام در آن ریخته‌اند.

عباس بن هلال گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرماید هر کس یک روز از ماه شعبان را برای رضای خدا روزه دارد بیبهشت می‌رود و هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند و از خدا آمرزش جوید روز قیامت در گروه رسول خدا (ص) محشور شود و از طرف خدا احترام او واجب شمرده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۰

شود و هر کس در ماه شعبان صدقه‌ای دهد اگر چه یک نیمه خرما باشد خدا تنش را بر دوزخ حرام کند و هر کس سه روز از ماه شعبان را روزه دارد و آن را بمه رمضان پیوست دهد ثواب روزه دو ماه پی در پی در نامه عملش نوشته شود.

۲۶- پرچم حمد هفتاد شقه دارد-

ابن عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل شاد و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئیل با این شادی که داری بگو بدانم مقام پسر عمم و برادرم علی بن ابی طالب (ع) نزد پروردگارم چیست؟ گفت سوگند بدان که تو را بیغمبری گماشته و برسالت برافراشته اکنون بزمین فرود نشدم مگر برای همین مطلب ای محمد خداوند علی اعلی بشما دو تن سلام میرساند و

میفرماید محمد پیغمبر رحمت من است و علی مقیم حجت من، کسی که علی را دوست دارد عذاب نکنم اگر چه گناه مرا ورزد بدشمنش رحم نکنم اگر چه مرا اطاعت کند گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن تر است نزد من آید من بر یکی از کرسیهای رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم آن پرچم را بگیرم و بدست علی بن ابی طالب (ع) بسپارم عمر بن خطاب از جا جست و عرض کرد یا رسول الله با آنکه هفتاد شقه دارد که هر کدام از آفتاب و ماه پهن تر است چگونه علی تاب می آورد که آن را بکشد؟! پیغمبر (ص) فرمود چون روز قیامت شود خداوند بعلی (ع) توانائی جبرئیل و نور آدم و حلم رضوان و زیبائی یوسف و نزدیک باواز داود را عطا کند و اگر نه آنکه داود ناطق بهشت است همان آواز

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۱

داود را هم باو میداد، برآستی علی نخستین کسیست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگرش بر آن استوار بماند برای علی و شیعیانش در پیش خداوند مقام و مرتبه‌ایست که خلق اولین و آخرین بر آن غبطه برند.

۲۷- ربا هفتاد جزء است -

امام یکم (ع) گوید که پیغمبر (ص) در ضمن سفارشهای خود باو فرمود ای علی ربا هفتاد جزء است آسانترش چنانست که کسی مادر خود را در کعبه خانه محترم خدا وطنی کند یکدرهم ربا از هفتاد بار زنای با محارم در خانه محترم خدا بزرگتر است.

۲۸- حدیث بنده‌ای که هفتاد خریف در دوزخ بماند.

امام پنجم (ع) فرمود یک بنده‌ای هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد سال است در دوزخ بماند سپس خدا را بحق محمد و خاندانش بخواند که باو رحم کند خدا بجبرئیل وحی کند که نزد بنده من فرود شو و او را بیرون آور عرض کند خدایا چگونه در دوزخ فرو شوم فرماید من باو فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد عرض میکند خدایا چه میدانم کجا است؟

خدا فرماید در چاهی از سجنین است جبرئیل روی خود را بسته و در دوزخ فرود شود و او را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۲

بیرون کشد خدا فرماید ای بنده من چند در آتش ماندی و مرا خواندی؟ عرض کند پروردگارا شماره آن را تو میدانی فرماید هلا بعزت و جلالم سوگند بحق محمد و آل محمدم نخواند کس مرا جز آنکه گناھانی که من و او میدانیم بیامرزم ولی امروز گناھان تو را آمرزیدم.

۲۹- امت هفتاد و دو فرقه شوند.

انس بن مالک گوید رسول خدا (ص) فرمود بنی اسرائیل پس از حضرت عیسی (ع) هفتاد و یک دسته شدند هفتاد دسته آنها هلاک شدند و یک دسته نجات یافتند و برآستی امت من در آینده هفتاد و دو دسته شوند، هفتاد و یک دسته آنها هلاک شوند و یک دسته نجات یابند.

عرض کردند یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدامند؟ فرمود جماعت باشند (تا سه مرتبه) مصنف کتاب گوید مقصود از جماعت اهل حق باشند و اگر چه کم باشند چنانچه از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است.

۳۰- روایات کسانی که امت را هفتاد و سه فرقه دانسته‌اند-

امام یکم (ع) فرمود از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود برآستی امت موسی (ع) پس از وی هفتاد و یک دسته شدند یک دسته ناجی و هفتاد دسته در دوزخ شدند و امت عیسی (ع) پس از وی هفتاد و دو دسته شدند یک دسته ناجی و هفتاد و یک دسته در دوزخ شدند و برآستی امت من پس از من هفتاد و سه دسته شوند یک دسته ناجی و هفتاد و دو دسته در دوزخ باشند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۳

۳۱- هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و احکام مخصوص آنان که در آنها از مردان ممتازند-

جابر بن یزید جعفری گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود بر زنان اذان و اقامه نیست جمعه و جماعت ندارند عیادت بیمار و تشییع جنازه و بلند گفتن تلبیه و دویدن میان صفا و مروءه و بوسیدن حجر الاسود و دخول در خانه کعبه از آنها ساقط است در حج سر نتراشند همانا از موی خود ببرند زن پیرامون قضاوت نگردد و متصدی فرماندهی نشود و مستشار نباشد سر نبرد مگر در حال اضطرار زن وضوء را بشستن از باطن ارش آغاز کند و مرد از ظاهر آغاز کند مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و مغرب سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند و سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند چون بنماز ایستد دو پای خود را بهم بچسباند و دست‌ها را بسینه چسباند (بازوها را) و در حال رکوع دست‌ها را بدوران خود نهد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را بزمین بچسباند و چون سر از سجده برداشت بنشیند سپس برای ایستادن جنبش کند و چون برای تشهد نشیند دو پای خود را بلند کند و رانهایش را بهم چسباند چون تسبیح گوید با انگشتان بشمارد زیرا که مسئول باشند و چون بخدا حاجتی داشته باشد به پشت بام خانه خود رود و دو رکعت نماز کند و سر بسوی آسمان بلند کند زیرا چون چنین کرد خدا دعایش را مستجاب کند و او را نومید نگرداند در مسافرت غسل جمعه بر او نیست ولی در وطن روا نیست آن را ترک کند گواهی زنان در باره حدود روا نباشد، گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو معتبر نیست ولی در امور دیگر برای مردها نگاه بر آن روا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۴

نیست (چون حیض و بکارت) گواهی آنها معتبر است. زنها از وسط راه نروند و از دو کناره آن عبور کنند، روا نیست که زنان در بالا خانه‌های مشرف براه منزل گیرند و نه نویسندگی بیاموزند خوبست چرخ‌ریسی و سوره نور را یاد بگیرند و بد است که سوره یوسف را یاد بگیرند.

چون زنی از دین برگشت او را توبه دهند اگر توبه پذیرفت که بسیار خوب و اگر نپذیرفت او را تا همیشه زندانی کنند و مانند مرد از دین برگشته او را نکشند بلکه در زندان کارهای سخت باو تحمیل کنند و خوراک و آب را مگر باندازه قوت از وی دریغ دارند خوراک بد باو بدهند و جامه زبر به او بپوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد، جزیه بر زنان نیست.

چون هنگام زائیدن زن در رسد زنان بیکار را از خانه او بیرون کنند تا نخست بر عورت او ننگرند، زن حائض و جنب روا نیست که هنگام تلقین نزد مرده باشد زیرا فرشتگان از او در آزار شوند برای زن حائض و جنب روا نیست که مرده را در قبرش نهند چون زن از جای خود برخاست تا جایش سرد نشده برای مرد روا نیست که بر جای او بنشیند.

جهاد زن اینست که خوب شوهر داری کند حق شوهر بر او از هر کس بزرگتر باشد، شوهر از همه کس سزاوارتر است که بر جنازه او نماز بخواند، برای زن مسلمان روا نیست که برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود زیرا که ممکن است برای شوهرهای خود تعریف کنند، روا نیست عطر زند و از خانه خود بیرون شود، روا نیست که خود را بمردان همانند کنند زیرا رسول خدا (ص) مردانی که همانند زن شوند لعنت کرده و زنانی که همانند مردان شوند لعنت فرموده، برای زن روا نیست که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۵

خود را بی شوهر گذارد اگر چه رشته‌ای باشد که بگردن کند و روا نیست که انگشتان خود را سفید و بدون خضاب گذارد اگر چه با حنا آن را مالش دهد، در حال حیض خضاب نبندد زیرا ممکنست شیطان او را آزار کند.

چون زن را در حال نماز حاجتی رخ دهد دو دست را بهم زند ولی مرد در حال نماز با سر و دست خود اشاره میکند و بلند سبحان الله میگوید برای زن روا نباشد که سر برهنه و بدون سرپوش نماز بخواند مگر کنیز که میتواند سر برهنه نماز بخواند، برای زن در غیر حال نماز و احرام جایز است جامه ابریشمین بپوشد ولی بر مردان حرامست مگر در حال جهاد؟ جایز است زن انگشتر طلا بدست کند و با آن نماز بخواند ولی بر مرد حرامست پیغمبر (ص) فرمود یا علی انگشتر طلا بدست مکن که آن زیور تو است در بهشت، جامه ابریشمین مپوش که آن جامه تو است در بهشت برای زن روا نیست که بنده خود را آزاد کند یا آنکه از مال خود احسانی بدهد مگر آنکه از شوهر خود اجازه داشته باشد، روا نیست که روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهرش، روا نیست زن با نامحرم دست بدهد یا بیعت کند مگر از پشت جامه روا نیست که حج مستحبی رود مگر با اجازه شوهرش، روا نیست که زن بحمام رود که بر او حرامست روا نیست که سوار زین شود مگر از ناچاری یا در سفر، ارث زن نیمه ارث مرد است، دیه زن نیمه دیه مرد است و در دیه زخمها تا سه یک دیه کامله برسد با مرد برابر است و چون بیشتر شد

بنصف بر میگردد چون زنی تنها با مرد نماز جماعت بخواند پشت سر مرد بایستد و کنار او نایستد چون کسی بر جنازه زنی نماز بخواند برابر سینه او بایستد ولی اگر جنازه مرد باشد برابر سر او بایستد، چون جنازه زن را

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۶

در گور نهند شوهرش در جایی باشد که ران او را بگیرد و وارد گور کند پیش خدا برای زن شفיעی بهتر و مؤثرتر از خشنودی شوهرش نیست.

چون فاطمه (ع) مرد امیر مؤمنان (ع) به بالینش ایستاد و گفت بار خدایا من از دختر پیغمبرت (ص) راضیم من در هراس افتادم او را آرام دار بار خدایا او از ما کنار شد با وی به پیوند بار خدایا ستم کشید تو حکم او باش که بهترین حکم دهندگانی.

۳۲- خدای عز و جل بعقل هفتاد و پنج لشکر داده و بجهل هم هفتاد و پنج لشکر داده-

سماعه بن مهران گوید من خدمت امام ششم (ع) بودم جمعی از دوستان او هم حضور داشتند ذکر عقل و جهل بمیان آمد، امام ششم (ع) فرمود عقل و لشکرش را بشناسید و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید عرض کردم قربانت ما جز آنچه تو بما آموختی نمیشناسیم امام ششم (ع) فرمود براستی خدای بزرگوار عقل را آفرید او را از نور خود در سمت راست عرش در آغاز آفرینش روحانین پدید آورد و باو فرمود پیش بیا پیش آمد سپس فرمود پس برو پس رفت خدای عز و جل فرمود تو را خلق بزرگی آفریدم و بر همه خلق خود گرمی داشتم سپس جهل را از یک دریای تلخ و تاریک آفرید و باو فرمود پس برو پس رفت سپس فرمود پیش بیا نیامد فرمود تکبر کردی او را لعنت کرد سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد چون جهل آن احترامی که خدا بعقل نهاد و آن لشکری که به وی داد دید دشمنی او را در دل پرورید و عرض کرد خدایا این هم خلقی است مانند من او را خلق کردی و نیرو دادی من ضد او هستم و نیروئی ندارم بمن هم لشکری چون وی عطا کن فرمود عطا میکنم ولی اگر پس از آن گناه ورزیدی تو را با لشکرت از رحمت خود بیرون میکنم عرض کرد بسیار خوب خدا باو هم هفتاد و پنج لشکر عطا کرد یکی از لشکرهای هفتاد و پنجگانه عقل خیر است که وزیر عقل است و ضد او

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۷

شر است که وزیر جهل است، ایمان است و ضد آن کفر است، باور هست که ضدش انکار است، امید است که ضدش نومیدی است، عدل است که ضدش جور است؛ رضا است که ضدش خشم است، شکر است که ضدش کفر است.

طمع است که ضدش یأس است، توکل است که ضدش حرص است، مهربانی است که ضدش فریب است، رحمت است که ضدش غضب است، دانائی است که ضدش نادانی است، فهم است که ضدش حماقت است، پارسائی است که ضدش پرده دری است، زهد است که ضدش رغبت است، رفق است که ضدش کج خلقی است، ترس است که ضدش تجری است، تواضع است که ضدش تکبر است آرامی است که ضدش شتاب است؛ حلم است که ضدش سفاهت است، خاموشی است که ضدش

یاوه‌سرائی است؛ سر فرود آوردن است که ضدش کبرورزیدن است، تسلیم بودن است که ضدش جباری است، گذشت است که ضدش کینه است مهر انگیزی است که ضدش سخت دلی است، یقین است که ضدش شک است، صبر است که ضدش بی‌تابی است، بخشیدن گناه است که ضدش انتقام است، بی‌نیازی است که ضدش حاجتمندی است، تفکر است که ضدش سهو است، حفظ است که ضدش فراموشی است، مهرورزی است که ضدش بی‌علاقگی است، قناعت است که ضدش آز است، همراهی است که ضدش دریغ است، دوستی است که ضدش دشمنی است، وفا است که ضدش غداری است، فرمانبری است که ضدش نافرمانی است، فروتنی است که ضدش گردنکشی است، تندرستی است که ضدش گرفتاری است، دوستی که ضدش دشمنی است؛ راستی که ضدش دروغ است حق که ضدش باطل است، امانت که ضدش خیانت است، اخلاص که ضدش بد دلی است، شهامت که ضدش کندی است، فهم که ضدش نفهمی است، معرفت که ضدش انکار است، مدارا که ضدش پرده

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۸

دری است. حفظ عیب که ضدش دورویی و مکاری است؛ راز پوشی که ضدش فاش کردن است، نماز که ضدش بی‌نمازی است، روزه که ضدش افطار است، جهاد که ضدش نکول و تنبلی است، حج که ضدش عهدشکنی است، حرف نگه‌داشتن که ضدش سخن چینی است، احسان بپدر و مادر که ضدش ناسپاسی است، حقیقت که ضدش ریاء است؛ معروف که ضدش منکر است، خودپرستی که ضدش جلوه فروشی است، تقیه که ضدش اشاعه اسرار و بی‌پروائی است، انصاف که ضدش طرفداری بر خلاف حق است، خوشباشگوئی و خوش برخوردی که ضدش هجوم و ستمگری است، پاکیزگی که ضدش پلیدی است، حیا که ضدش لودگی و دریدگی است، میانه‌روی که ضدش تجاوز و عدوان (خ عدول) است؛ آسایش که ضدش رنجش است، آسانی و آرامش که ضدش سختی و بدسگالی است، برکت که ضدش کمی و کاستی است، عافیت که ضدش بلاء و گرفتاری است، صمیمیت که ضدش ظاهر سازی است؛ حکمت که ضدش هواپرستی است وقار که ضدش سبکی است، خوشبختی که ضدش بد بختی است، پشیمانی از گناه که ضدش اصرار بر گناه است، استغفار که ضدش غرور است، محافظه کاری که ضدش سهل انگاری است، خواست از خدا که ضدش رو گردانی است، نشاط که ضدش تنبلی است، خوشدلی که ضدش اندوه است، الفت که ضدش جدائی است، سخاوت که ضدش بخل است.

مجموع این خصال که لشکر عقل‌اند جمع نگردند مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده ولی دوستان دیگر ما دارای بعضی از صفات عقل میباشند و کم کم ترقی میکنند تا کامل شوند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه درجه بلندی را دریابند که در ردیف پیغمبران و اوصیا باشند همانا رسیدن باین مقام بشناختن عقل و صفات آن و کناره‌گیری از جهل و صفات آنست خداوند ما را و شما را توفیق طاعت و رضایت خود بخشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۹

۳۳- در باره امیر مؤمنان هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آنها شرکت نداشت

ابن ابی لیلی گوید در باره علی (ع) هشتاد آیه پاک در کتاب خدا نازل شد که هیچ کس از این امت در آنها شرکت نداشت.

۳۴- پیغمبر در حد می خوردن هشتاد تازیانه زد-

محمد بن حنفیه از پدرش امام یکم (ع) حدیث کرد که رسول خدا (ص) در می خوردن هشتاد تازیانه حد زد.

۳۵- در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است-

امام یکم (ع) فرمود در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها است.

۳۶- برای خدا نود و نه نام است-

رسول خدا (ص) فرمود برای خدای عز و جل نود و نه نام است از صد یکی کم است هر کس آنها را بشمارد بهشت میرود آن نامها اینست.

اللّه نام ذات واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفی،

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۰

رب، رحمان، رحیم؛ رازق، رقیب، رؤف، خالق، سلام، مؤمن، مهیمن؛ عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع؛ طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فالق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی. مصنف کتاب گوید، من تفسیر این نامها را در کتاب توحید روایت کرده‌ام و این خبر را با سندهای چندی و الفاظ مختلفی بدست آورده‌ام.

۳۷- ثواب صد لا إلهَ إِلاَّ اللهُ و صد بار استغفار-

امام ششم (ع) فرمود هر کس صد بار لا إلهَ إِلاَّ اللهُ بگوید در آن روز از همه کس عملش بهتر باشد مگر کسی که این ذکر را بیشتر گفته باشد.

امام ششم (ع) فرمود کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار لا إلهَ إِلاَّ اللهُ بگوید خدا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۱

برای او خانه‌ای در بهشت بسازد و کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار استغفار کند گناهانش بریزد چنانچه برگ از درخت میریزد.

باب خصال از یک تا صد

۱- پرسشهای یهود-

ابن عباس گوید دو برادر یهودی از بزرگان یهود بمدینه آمدند و بمسلمانها گفتند ای مردم بما بازگو شده که در سرزمین تهامه پیغمبری پدید آمده و آرمانهای یهودان را سفاقت می‌شمارد و از دین آنها انتقاد و نکوهش میکند ما می‌ترسیم که دنبال پیشرفت خود ما را از روش پدران خود بگرداند و از راه دیرین در ببرد کدام از شما این پیغمبر هستید تا اگر همانی است که حضرت داود بما مژده داده باو بگرویم و از او پیروی کنیم و اگر تنها مردی است سخن سنج و لفظیاب که شعر می‌گوید و با نیروی زبان خود بمردم چیره می‌شود با جان و مال خود با او نبرد کنیم کدام شما این پیغمبر است؟

مهاجر و انصار یک زبان گفتند پیغمبر (ص) ما جان بجان آفرین داده است یهودیها گفتند حمد خدا را اکنون بگوئید کدامیک شما جانشین او هستید خدا برای هیچ قومی پیغمبری نفرستاده جز آنکه جانشینی دارد که پس از وی از طرف او ادای وظیفه میکند و آنچه را پروردگارش بوی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۲

دستور داده باز می‌گوید. مهاجر و انصار به ابو بکر اشاره کردند، گفتند اینست جانشین پیغمبر! سپس آن دو به ابی بکر گفتند ما مسائلی پیش تو طرح میکنیم که پیش جانشینان پیغمبران طرح می‌شود و از تو پرسشهایی داریم که از اوصیاء پرسش می‌شود ابی بکر بآنها گفت هر چه خواهید پرسید تا جواب شما را بگویم یکی از آنها گفت من و تو نزد خدا چه هستیم؟ چه جاننداری بود که در جاندار دیگری جا داشت؟ و میان آنها خویشی و پیوند نژادی نبود؟ چه گوری بود که آنچه در درون داشت بگردش برد؟ آفتاب از کجا بر می‌آید و بکجا فرو میرود؟ کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر نتابید؟ بهشت کجا است؟

دوزخ کجا است؟ پروردگار تو حمل میکند یا حمل می‌شود؟ پروردگار تو بچه سوی رو دارد؟ دو تایی حاضر چیستند و دو غایب چیستند؟ و دوتائی که با هم دشمنی می‌ورزند کیستند؟ یکی چیست؟ دو تا چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟ هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟

ده چیست؟ یازده چیست؟ دوازده چیست؟ بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟

شصت چیست؟ هفتاد چیست؟ نود چیست؟ صد چیست؟

گوید ابو بکر فروماند و جوابی نداشت، ما ترسیدیم که مردم از دین برگردند من نزد امیر مؤمنان (ع) شتافتم و عرض کردم یا علی پیشوایان یهود بمدینه آمدند و از ابو بکر پرسشهایی کردند که در جواب آنها فرو ماند آن حضرت بروی من لبخندی

شیرین زد و فرمود هان همان روزی است که رسول خدا (ص) بمن وعده داده جلو من براه افتاد و مانند رسول خدا (ص) گام میزد تا بمسجد آمد و در جای رسول خدا (ص) نشست سپس رو بآن دو تن یهودی کرد و فرمود هر دو نزد من آئید و مسأله‌هایی که از این پیره مرد پرسید از من بپرسید.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۳

آن دو گفتند بفرمائید بدانیم شما کیستید؟

فرمود من علی پسر ابی طالب برادر خوانده پیغمبر (ص) شوهر فاطمه (ع) پدر حسن و حسین (ع) جانشین بر حق پیغمبر خدا بطور اطلاق دارای همه منقبت‌ها و عزتها و راز دار پیغمبر میباشم.

یکی از آن دو یهودی آغاز سخن کرد

۱- من و تو در نزد خدا چه هستیم؟ من تا خود را شناختم مؤمنم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده خدا دانا است.

۲- چه جاندار بود که در جاندار دیگری جا داشت و خویشی و پیوند نژادی میان آن‌ها نبود؟

آن یونس بود که در شکم ماهی جا گرفت.

۳- چه گوری بود که صاحب خود را گردش داد؟ همان یونس بود که ماهی او را در هفت دریا گردانید.

۴- آفتاب از کجا برمی‌آید؟ از میان دو شاخ شیطان شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر وسوسه‌های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می‌آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه‌های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می‌شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی‌نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می‌شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می‌شود و از نظر تأثیر آن در موجودات ماده مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات ماده است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء

بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می‌شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثرات از تماس و ارتباط با موجودات ماده پدیدار می‌شود که در اثر گرمی و سردی پدید می‌شوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده می‌شوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ شیطانست بسیار تعبیر جامع و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاصل واقع می‌شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه‌گی است واقع می‌شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه، چشمه‌سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می‌شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می‌شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش می‌کند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمی‌شود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می‌شود.

۵- بکجا فرود می‌رود؟ در چشمه ساری گرم دوستم رسول خدا (ص) بمن فرمود در هنگام بالا آمدن و فرود شدن آن تا اندازه‌ای یک نیزه یا دو نیزه نباشد نمازی مخوان.

۶- کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر هیچ در آنجا نتابید؟ در تک دریا بود که برای عبور بنی اسرائیل از آن خداوند آن را شکافت.

۷- پروردگار تو حمل می‌کند یا حمل می‌شود؟ پروردگار من همه چیز را بتوانائی خود حمل می‌کند و هیچ چیز تاب تحمل عظمت او را ندارد- عرض کرد چگونه خدا می‌فرماید عرش پروردگار

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۴

ترا در این روز هشت تن بر دوش خود میکشند فرمود ای یهودی مگر نمیدانی آنچه در آسمانها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن خداست هر چیز بر خاک استوار است و خاک بتوانائی خدا بر قرار است و توانائی حق هر چیزی را تحمل میکند.

۸- بهشت کجاست و دوزخ کجاست؟ بهشت در آسمانست و دوزخ در زمین.

۹- روی پروردگارت بچه سویست؟ علی فرمود ابن عباس آتش و هیزم برایم بیاور آوردم هیزم را آتش زد و سپس بیهودی گفت روی این آتش بچه سوی است؟ عرض کرد روی مشخصی ندارد فرمود پروردگار من باین نمونه است مشرق و مغرب از آن خداست هر جا رو کنید همان جا روی خداست.

۱۰- دو چیز همیشه پیش چشم کدامند؟ آسمان و زمین که یک ساعت از چشم دور نشوند.

۱۱- دو چیز پنهان چیست؟ مرگ و زندگی که کسی آنها را نبیند.

۱۲- دو چیز خصومت انگیز چیست؟ شب و روز.

۱۳- یگانه‌ای که دو ندارد چیست؟ خدای تبارک و تعالی.

۱۴- دوئی که سه ندارد چیست؟ آدم و حوا.

۱۵- سومین سه تا چیست؟ نصاری بر خدا دروغ بستند و گفتند خدا سومین سه تا است با اینکه خدا هم‌تا و فرزندی ندارد.

۱۶- چهارگانه چیست؟ قرآن و زبور و تورا و انجیل

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۵

۱۷- پنجگانه چیست؟ پنج نماز واجب شبانه روز ۱۸- شش بی‌هفت چیست؟ شش روزی که خداوند در آن آسمان و زمین را

آفرید ۱۹- هفت چیست؟ هفت در دوزخ که بسته‌اند ۲۰- هشت بی‌نه کدامست؟ هشت در بهشت ۲۱- نه چیست؟ نه گروه (قوم صالح) که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمیکردند.

۲۲- ده چیست؟ ده روزه دهه ۲۳- یازده چیست. گفتار یوسف بپدرش پدر جان من در خواب دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه بر من سجده کردند ۲۴- دوازده کدامست ماههای سال ۲۵- بیست چیست؟ فروش یوسف به بیست درهم ۲۶- سی چیست؟ سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مؤمنی جز مریض و مسافر واجبست ۲۷- چهل چیست؟ میقات موسی که سی روز بود و خداوند ده روز بدان افزود و چهل شبانه روز کامل گردید.

۲۸- پنجاه چیست؟ نوح در میان قوم خود هزار سال جز پنجاه درنگ کرد.

۲۹- شصت چیست؟ گفتار خدا است که در کفاره ظهار فرماید کسی که نتوانست دو ماه روزه دارد شصت مسکین را اطعام کند.

۳۰- هفتاد چیست؟ موسی از میان قوم خویش برای میقات پروردگار خود هفتاد کس برگزید ۳۱- ثمانون چیست؟ نام دهی است در جزیره‌ای که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق کرد.

۳۲- نود چیست؟ کشتی آکنده است که نوح برای جانوران در آن نود خانه ساخت.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۶

۳۳- صد چیست؟ عمر داود شصت سال بود آدم از عمر خود چهل سال باو بخشود و چون مرگش سر رسید منکر شد و انکار حق از او بنژادش ارث رسید.

ای جوان محمد را برای من چنان وصف کن که گویا با چشم خود می بینم تا هم اکنون به وی ایمان آورم.

علی (ع) در حال گریه -

ای یهودی اندوه های مرا جنبش دادی و داغ مرا تازه کردی؛ دوست من رسول خدا (ص) شخصی بود پیشانی بلند، پیوسته ابروان، سیاه چشم، همواره گونه، کشیده بینی، نازک لب، پر ریش، درخشنده دندان، گردن بلورین مانند تنگ نقره، خط موئی از گودی گلو تا ناف پیوسته داشت چون شاخه کافور جز آن در بدن وی موئی نبود، میانه بالا بود چون با مردم راه میرفت نورش همه را فرو میگرفت.

چون راه میرفت محکم قدم برمیداشت و استوار بزمین میگذاشت گویا گام خود را از سنگ برمیکند و از بلندی فرود می شود دو کعبش گرد بودند و دو قدمش لطیف کمرش باریک بود عمامه اش سحاب نامداشت شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یغفور و ماده شترش عضباء و اسبش (چون فربه و درهم بود) لزاز و شلاقش ممشوق (بلند و باریک) حضرتش بمردم از همه کس مهربانتر و دلسوزتر بود، میان دو شانهاش مهر پیوسته ای بود که در آن دو سطر نگارش یافته سطر اول لا اله الا الله و سطر دوم محمد رسول الله (ص) ای یهودی این بود وصف پیغمبر اسلام.

هر دو تن گفتند ما اقرار داریم که خدا یگانه است و محمد (ص) رسول خدا است و تو جانشین بر حق محمد هستی هر دو تن مسلمان شدند و خوش عقیده گردیدند و ملازمت امیر مؤمنان را گزیدند و با آن حضرت بودند تا واقعه جمل رخ داد و با آن حضرت بصره رفتند یک تن از آنها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا با آن حضرت بصفین رفت و در صفین کشته شد.

یکی از صادقان آل محمد فرماید دو تن از یهودان خیبر با تورات گشاده بمدینه آمدند که حضور

خصال - ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۷

پیغمبر برسند وقتی آمدند که پیغمبر از دنیا رفته بود آمدند نزد ابی بکر، گفتند ما بقصد دیدار پیغمبر آمدیم که چند مسأله از او پرسیم اکنون دریافتیم که فوت شده گفت مسائل شما چیست؟ گفتند بما خبر ده از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و نه تا و ده تا و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد.

ابو بکر گفت جواب اینها نزد من نیست بروید حضور علی بن ابی طالب (ع). یهودیان خدمت آن حضرت رفتند و سرگذشت خود را بعرض رسانیدند و تورات را گشاده در دست داشتند امیر مؤمنان ع فرمود اگر جواب این مسائل را چنانچه خود میدانید بشما بدهم مسلمان میشوید؟ - آری (از فرمایش مولی (ع) معلوم می شود که جوابها مطابق انتظار سائل داده شده).

واحد همان خدائی است که یگانه است و شریک ندارد دو تا آنست که خدا (در سوره نحل آیه ۵۱) فرماید دو معبود برای خود نگیرید همانا معبود یکی است سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت گفتار خداوند است از کتاب خود (سوره کهف آیه ۲۲)

در باره اصحاب کهف هر آینه گویند سه باشند و سگشان چهارمی است و گویند پنجد و ششمی آنها سگشان است از روی غیب گوئی، گویند هفتند و سگشان هشتمی آنان است. و اما نه گفتار خداست (در سوره نمل آیه ۴۸) نه طائفه بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمینمودند و اما ده گفتار خداست (در سوره بقره آیه ۱۹۶) این ده‌تای کامل است.

و اما بیست گفتار خدای عز و جل است (در سوره انفال آیه ۶۵) اگر از شما بیست تن شکیب باشند بر دویست تن پیروز شوند و اما سی و چهل گفتار خدای عز و جل است (در سوره اعراف آیه ۴۲) با

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۸

موسی سی شب وعده کردیم و بده شب دیگر آن را تکمیل نمودیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل گردید و اما پنجاه گفتار خداوند است (در سوره معارج آیه ۴) در روزی که اندازه‌اش پنجاه هزار سال است.

اما شصت گفتار خداست در کفاره ظهار کسی که نتواند شصت مسکین را طعام دهد و اما هفتاد گفتار خداست (در سوره اعراف آیه ۵۵) موسی از میان قوم خود هفتاد کس برگزید برای میعادگاه ما اما هشتاد گفتار خداست (در سوره نور آیه ۴) کسانی که نسبت زنا به زنهای پارسا میدهند و چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه بآنها بزنید؛ اما نود گفتار خداست (در سوره ص آیه ۲۳) این برادر من نود و نه گوسفند دارد و اما صد گفتار خداست (در سوره نور آیه ۲) زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید.

گوید هر دو تن یهودی مسلمان شدند.

۲- پیغمبر صد و بیست بار به معراج رفت-

امام ششم (ع) فرمود پیغمبر (ص) یک صد و بیست بار بمعراج رفت و در هر بار خداوند در باره دوستی علی (ع) و امامان علیهم السلام بیش از واجبات دیگر باو سفارش نمود.

۳- میوه یک صد و بیست نوع است-

امام ششم (ع) فرمود چون خداوند آدم را از بهشت بزمین فرو فرستاد با او یک صد و بیست شاخه فرستاد که چهل شماره از آن میوه‌هایی میدهد که درون

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۹

و بیرونش خوردنی است و چهل شماره آن میوه‌هایی میدهد که برونش خوردنی است و درونش دور- انداختنی است و چهل شماره آن درونش خوردنی و بیرونش دور انداختنی است و یک جوال هم پر از تخم هر چیزی با خود آورد.

۴- اهل بهشت یک صد و بیست صنفند-

رسول خدا (ص) فرمود اهل بهشت یک صد و بیست صنفند که هشتاد صنفشان از این امت میباشند.

۵- هر کس تمام قرآن را حفظ میکرد هر سال دویست اشرفی از بیت المال حقوق دریافت میکرد.

امام یکم (ع) فرمود هر کس داوطلبانه مسلمان شد و قرآن را حفظ کرد هر سال دویست اشرفی در بیت المال مسلمانان دارد اگر در دنیا از او دریغ شود در روز قیامت تمام دریافت کند و بدان محتاج تر است از همه وقت. در آن گیر و دار و روز و نفسا.

۶- سال سیصد و شصت روز است.

علی بن عبد العزیز گوید از امام ششم (ع) پرسیدم سال چند روز است؟ فرمود سیصد و شصت روز در شش روز آن خداوند دنیا را آفرید و از اصل سال طرح

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۰

شد و سال سیصد و شصت و چهار روز گردید.

شرح-

در باب خصال دوازده گانه شرحی راجع بمضمون این حدیث گذشت بهمان باب خصال صدوق و شرح ترجمه فارسی مراجعه شود.

۷- مستحب است کسی که بمکه می‌رود بشماره روزهای سال سیصد و شصت بار طواف کند و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند-

امام ششم (ع) فرمود خوب است که سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را انجام دهد بشماره روزهای سال و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

۸- خصال که آداب و شرایع دین اسلامند.

امام ششم (ع) فرمود اینها دستورات دین اسلامند برای کسی که بخواهد بدانها پای بند باشد و بخواهد خدا او را هدایت کند، وضوء را چنانچه خدا در کتاب گویای خود دستور داده کاملاً بگیرد رو و دو دست را تا مرفق بشوید و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل بساق مسح کشد هر کدام را یک بار و دو بار هم جائز است وضوء را جز بول و باد و حواب و غائط و جنابت باطل نکند، کسی که روی موزه مسح کشد، خدا و رسولش و کتابش را مخالفت ورزیده وضویش درست نیست و نمازش مجزی نه.

غسل چند قسم است چون غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سرد شده و غسل کسی که میت را غسل داده و غسل جمعه و غسل عید فطر و قربان و غسل دخول بمکه و غسل دخول

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۱

مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن سنت است و فرض غسل جنابت و حیض است که بیک صورت واقع میشوند.

نمازهای واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت صبح دو رکعت که روی هم می‌شود هفده رکعت، و نماز نافله سی و چهار رکعت است: چهار رکعت پس از مغرب که در سفر ساقط شوند دو رکعت نشسته بعد از عشاء که یک رکعت محسوبند، هشت رکعت نماز شب در موقع سحر، و نماز شفع دو رکعت و نماز وتر یک رکعت، نافله صبح دو رکعت پس از وتر و هشت رکعت پیش از ظهر و هشت رکعت پیش از عصر، مستحب است نماز را در اول وقت خواند ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر فردی است. نماز پشت سر فاجر درست نیست و بغیر شیعه مذهب نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نماز درست نیست اگر چه هفتاد بار دعا شود، و نه در پوست درندگان، و سجده نشود مگر بر زمین یا آنچه از زمین روید جز خوردنی و پنبه و کتان، در آغاز نماز گویند تعالی عرشک و نگویند تعالی جدک (بخت بلند است) در تشهد اول نمازی که دو تشهد دارد نگویند السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا سلام بیرون میبرد از نماز و این هم سلام است و چون سلام گفתי از نماز بیرون رفتی، در مسافرت هشت فرسخ نماز شکسته است و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته خواندی باید روزه ماه رمضان را هم افطار کنی هر کس در سفر نماز شکسته نخواند درست نیست زیرا در واجب الهی افزوده؛ قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و محل آن رکعت دوم است پیش از رکوع و بعد از قرائت، در نماز میت پنج الله اکبر است کسی که

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۲

کم گذارد با دستور شرع مخالفت کرده، مرده مرد را از پا بآرامی وارد گور کنند و مرده زن را از سر تا پا بسمت لحد ببرند، گورها را مسطح کنند و پشت ماهی نسازند، بسم الله را در نماز باید بلند گفت.

واجبات قرآنی نماز هفت است: وقت و طهارت و تکبیرة الاحرام و قبله و رکوع و سجود و ذکر، زکاة در دویست درهم پول نقره پنج درهم واجب است؛ نقره کمتر از آن زکاة ندارد و زکاة در مال واجب نشود تا سال بر آن بگردد و از روزی که در ملک مال آمده یک سال تمام بگذرد زکاة را بغیر شیعه مذهب که امام برحق را بحق طاعت میشناسند نمیتوان داد، پول طلا چون بیست مثقال باشد نیم دینار که نصف مثقال شرعی است زکاة دارد، و چون گندم و جو و خرما و کشمش بمقدار پنج وسق باشد زکاة در آن واجب است و زکاتش ده یک باشد اگر بیاران آب خورد و بیست یک باشد اگر با گاو چاه آب خورد، وسق شصت صاع است، صاع چهار مد است (هر مدی یک صد و پنجاه و سه مثقال و کسری است. در گوسفند چون چهل و یکی شد یکی زکاة است تا صد و بیست و چون یکی افزود دو گوسفند زکاة دارد تا دویست و چون یکی افزود سه گوسفند زکاة دارد تا سیصد و چون از این گذشت در هر صد عدد یک گوسفند داده می‌شود و گاو وقتی به سی شماره رسید یک گوساله

یک ساله زکاة دارد تا بچهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است تا بشصت رسد که در آن دو گاو دو ساله است تا بنود رسد که در آن سه گوساله یک ساله است و سپس در هر سی تا یک گوساله یک ساله است و در هر چهل یک گاو دو ساله.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۳

شتر چون پنج شود زکاة دارد و زکاة پنج شتر یک گوسفند است تا بده رسد که زکاتش دو گوسفند است و چون پانزده شد سه گوسفند زکاة دارد و چون بیست شد چهار گوسفند و چون بیست و پنج شد پنج گوسفند و چون یکی بر آن افزود یک کره شتر دو ساله زکاة دارد و چون بسی و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در سه سال زکاة دارد و چون بچهل و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در چهار سال زکاة دارد و چون بشصت رسید و یکی افزود یک شتر پا در پنج سال زکاة دارد تا برسد بهشتاد و چون یکی افزود زکاة آن یک شتر پا در شش سال است تا برسد بنود چون بنود رسید دو شتر پا در سه سال زکاة دارد تا برسد بصد و بیست که در آن دو شتر پا در چهار سال است که نر بیشت گیرند و چون شتر بسیار گردد برای هر چهل شماره یک شتر پا در سه سال زکاة دهند و برای هر پنجاه یک شتر پا در چهار سال و دیگر برای کسری آن گوسفند داده نمی‌شود و باید رجوع بسال شتران کرد.

زکاة فطره برای هر سری از کوچک و بزرگ و آزاد و بنده مرد و زن لازم است و اندازه آن چهار مد است از جنس گندم و جو و خرما و مویز و آن یک صاع تمام است (که از یکمن تبریز تقریباً)

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۴

بیست و پنج مثقال کمتر است) مستحق هر قسمتی از زکاة شیعه مذهب و عارف بحق امام است، اکثر ایام حیض زن ده روز است و کمترین آن سه روز، زنی که مستحاضه است باید غسل کند و فرج خود را با پنبه پر کند و ببندد و نماز بخواند حائض نماز نخواند و قضای آن را هم نخواند و روزه نگیرد ولی قضای روزه را بگیرد، روزه ماه رمضان واجب است چون ماه رؤیت شد روزه گیرند و چون ماه شوال رؤیت شد افطار کنند.

نماز مستحبی را بجماعت نخوانند زیرا بدعت است و هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.

روزه سه روز در هر ماهی سنت مؤکد است و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه میانه باین ترتیب:

پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه دهه وسط و آخر پنجشنبه دهه آخر، روزه ماه شعبان برای هر کس بدان موفق شود نیک است زیرا نیکان آن ماه را روزه میداشتند و بدان تشویق میکردند و رسول خدا (ص) روزه ماه شعبان را بمه رمضان میپیوست، قضای ماه رمضان را اگر تفریق کند جائز است و اگر پی در پی بگیرد بهتر است؛ حج خانه کعبه بر هر مستطیعی که راه بدان یابد واجب است، استطاعت توشه و مرکب سواری است با تندرستی و نفقه‌ای که برای عیالات خود بگذارد و خرجی مراجعت از

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۵

مکه تا وطن، باید حج تمتع کند و حج قرآن و افراد صحیح نیست مگر برای کسی که وطن او در اطراف مکه باشد و احرام پیش از میقات جائز نیست چنانچه تأخیر آن از میقات جائز نیست مگر برای بیماری یا تقیه.

خدا فرمود حج و عمره را برای خدا تکمیل کنید تکمیل آنها کناره‌گیری از جماع و دروغ و ستیزه است.

در حال حج برای قربانی گوسفند اخته و خایه کشیده کافی نیست زیرا ناقص است و خایه مالیده با وجود غیر آن کافی نیست واجبات حج احرام است و چهار تلبیه بدین لفظ لبیک لبیک لبیک لا شریک لا شریک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک، و طواف خانه از واجبات عمره است با دو رکعت نماز در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه هم واجب است، و طواف حج واجب است و دو رکعت نماز آن در مقام ابراهیم واجب و سعی بین صفا و مروه نیز واجب است و طواف نساء هم واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم بعد از آن واجب است.

و بعد از آن سعی میان صفا و مروه نیست؛ وقوف بمشعر واجب است قربانی برای کسی که حج تمتع کرده واجب است، اما وقوف بعرفه سنتی است لازم و سر تراشیدن سنت است، و رمی جمره‌ها سنت است. و جهاد در رکاب امام عادل بر حق واجب است، هر کس برای حفظ مال خود کشته شود شهید است.

در کشور حکومت جور که وظیفه تقیه است کشتن کفار و ناصبی‌ها روا نیست مگر کسی که قتل نفس کند یا راه ببرد و در زمین فساد کند که در صورت اطمینان بر جان خود و یارانت جائز است او را بکشی در حکومت جور تقیه واجب است کسی که از روی تقیه برای حفظ جان و مال و آبروی خود قسم بخورد مخالفت آن جائز است و کفاره هم ندارد.

طلاق مشروع همان است که خداوند در قرآن و پیغمبر (ص) در دستورات خود ذکر کرده‌اند طلاق بر خلاف دستور شرع صحیح نیست هر طلاقی که مخالف دستور شرع اسلام باشد درست نیست چنانچه هر نکاحی مخالف دستور اسلام باشد نکاح نیست. یک مرد بیش از چهار زن آزاد را نمیتواند با هم بگیرد.

چون زن را سه طلاق عدی دهند (یعنی طلاق دهد و رجوع کند و دخول کند و دو باره طلاق دهد و در عده رجوع کند تا سه بار) شوهرش نمیتواند او را ازدواج کند تا شوهر دیگری برود و محلل او گردد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۶

فرمود زانی که در یک جا سه بار طلاق داده شده‌اند (چنانچه رسم سنیان است) از ازدواج آنها کناره کنید اینها شوهر دارند. صلوات بر پیغمبر (ص) در هر جا و خصوص در موقع عطسه و وزیدن باده‌ها و غیر آن واجب است.

دوستی و بستگی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنانشان و کسانی که بخاندان محمد (ص) ستم کردند و پرده احترام آنها را دریدند و فدک را از فاطمه زهرا (ع) گرفتند و میراث او را از او دریغ داشتند و غصب کردند حق او و شوهرش را و همت گماشتند که خانه‌اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را داشتند و غصب کردند حق او و شوهرش را و همت گماشتند که خانه‌اش را

آتش بزنند و بنیاد ستم را نهادند و روش پیغمبر (ص) را دیگرگون کردند و بیزاری از عهدشکنان در جمل و ستم‌کنندگان در جبهه صفین و از دین برگشتگان نهروان واجب است و بیزاری از بتها و قمارهای زمان جاهلیت و پیشوایان گمراهی و جلوداران جور همه از اول تا آخرشان واجب است، و بیزاری از شقی ترین اولین و آخرین برادر پی‌کننده ناقه ثمود کشنده امیر مؤمنان (ع) واجب است، و بیزاری از همه قاتلین خاندان پیغمبر (ص) واجب است و دوستی و پیوند با مؤمنانی که پس از پیغمبر از دین برنگشتند و دیگرگون نشدند چون سلمان فارسی، ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبد الله انصاری، حذیفه بن یمان، ابی هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبد الله بن صامت، عبادة بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابی سعید خدری و کسانی که برویه آنها رفتند و کردارشان چون کردار آنها بود واجب است و دوستی پیروان آنها و کسانی که بآنها اقتدا کردند و براه راست آنها رفتند واجب است. و احسان پیدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه آنها و نه دیگری را فرمان مبر در معصیت خدا زیرا برای مخلوق در مورد معصیت خالق حق طاعتی نیست و پیغمبران و اوصیاء گناهی ندارند زیرا معصوم و پاکند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۷

دو متعه بطور وجوب حلالند چنانچه خدای عز و جل در کتاب خویش فرو فرستاده و رسول خدا آنها را قانون گزارده- متعه حج و متعه زنان، و فرائض ارث هم چنانست که خدای تبارک و تعالی مقرر داشته، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است روز هفتم نام فرزند را بر میدارند و سرش را میتراشند و برابر مویش طلا یا نقره صدقه میدهند، خدای عز و جل بهیچ کس بیش از توانائی او تکلیف نمیکند و بیش از طاقت بر او تحمیل نمیفرماید، کارهای اختیاری بندگان را خدا اندازه گرفته ولی او ایجاد نکرده، خدا آفریننده هر چیزی است عقیده بجبر و تفویض نداشته باشد خدا بیگناه را برای گناهکار مورد باز پرس قرار نمیدهد، کودکان را بگناه پدران عذاب نمیکند زیرا خودش در قرآن میفرماید کسی بار دیگری را بدوش نمیکشد و میفرماید نیست برای انسان مگر آنچه کوشش کند، و در آینده نتیجه کوشش خود را دریابد.

بر خدا رواست که ببخشد و تفضل نماید برای خدا روا نیست که ستم کند خدا اطاعت کسی که میداند بندگان را گمراه میکند و از راه بدر میبرد بآنها واجب نمیکند و کسی که میداند کافر می‌شود و بندگی شیطان را بر بندگی او می‌گزیند برسالت نمیفرستد، حجت بر خلق خود نمیکند مگر معصوم را، اسلام غیر از ایمان است هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، دزد در حال دزدی مؤمن نیست، زنا کار در حال زنا مؤمن نیست، کسانی که حد خورده‌اند مسلمانند نه مؤمن و نه کافر، خدای تبارک و تعالی مؤمن را که وعده بهشت داده بدوزخ نبرد و کافری را که وعید خلود در دوزخ داده از دوزخ بیرون نیاورد ولی گناهان جز کفر را برای هر کس خواهد می‌آمرزد، کسانی که واجب الحد شده‌اند فاسقند نه مؤمنند و نه کافر و مخلد در دوزخ نیستند روزی شود که از آن درآیند، شفاعت هم شامل آنها می‌شود و هم شامل مردمان ضعیف العقیده هر گاه خداوند دیانت آنها را بپسندد، قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق کشورهای اسلامی امروز دار التقیه محسوبند و دار الاسلام نه دار الکفرند و نه دار الایمان امر بمعروف و نهی از منکر برای کسانی که بدان قدرت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۸

دارند و بجان خود و همکیشان خود نترسد واجب است ایمان انجام واجبات و کناره‌گیری از گناهان کبیره است، ایمان معرفت با دل و اعتراف با زبان و عمل با اعضاء تن است با اقرار بعذاب قبر و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و حساب قیامت و صراط و میزان شرط ایمان بخدا بیزاری از دشمنان خداست تکبیر در عید روزه و قربان واجب است در عید روزه پس از پنج نماز که آغازش نماز مغرب شب فطر است و آخرش نماز عصر روز عید فطر و صورتش این است (اللَّهُ اكبر اللَّهُ اكبر لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ و اللَّهُ اكبر و لله الحمد اللَّهُ اكبر على ما هدینا و الحمد لله على ما ابلانا) چون خدای عز و جل فرموده است تا شماره روزه را کامل کنید و برای آنکه خدا شما را هدایت کرده او را تکبیر گوئید و در روز عید قربان در شهرهای دور از مکه پس از ده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربانست تا نماز صبح روز سوم و در منی پس از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود (اللَّهُ اكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام زن زائیده بیش از بیست روز ترک نماز و روزه نکند در صورتی که پیش از آن پاک نشود و اگر تا روز بیستم پاک نشد و ادامه یافت پس از آن غسل کند و پنبه بخود پر دارد و عمل مستحاضه کند، نوشابه هر چه بیشش مست‌کننده باشد چه کم و چه زیاد آن حرام است، هر درنده نیش دار و پرنده چنگال داری حرام است، سپرز حیوان حرام است زیرا خون است از حیوانات آبی و دریائی سگ ماهی و مار ماهی و طافی و زمیر حرامند و هر ماهی که پوست زبر ندارد حرام است، تخمهایی که سر و ته آن تفاوت دارد حلال و آنچه ته و سرش برابر هم است حرام است، هر ملخی که کاملاً پرواز میکند حلال است ولی دباء کاملاً پرنده نیست حرام است تذکیه ماهی و ملخ همان است که زنده گرفته شوند، از گناهان کبیره باید جدا اجتناب کرد ، گناهان کبیره اینها است:

۱- شرک بخدا ۲- قتل نفس محترم ۳- ترک حقوق پدر و مادر ۴- گریز از جهاد ۵- خوردن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۹

مال یتیم بناروا ۶- ربا خوردن پس از دانستن حرمت آن ۷- نسبت دادن زنان پارسا بزنا- ۸- زنا ۹- لواط ۱۰- دزدی ۱۱- خوردن مردار ۱۲- خوردن خون ۱۳- خوردن گوشت خوک ۱۴- خوردن نذری برای غیر خدا (اینها در غیر حال اضطرار است) ۱۵- خوردن سحت مانند اجرت زنا و اجرت قضاوت و بهای کنیز خواننده و رقاصه ۱۶- کم فروشی ۱۷- قمار ۱۸- گواهی ناحق ۱۹- نومیدی از رحمت خدا ۲۰- ایمنی از مکر خدا ۲۱- بریدن امید از رحمت خدا ۲۲- ترک یاری ستمدیدگان ۲۳- اعتماد بستمکاران ۲۴- قسم دروغ ۲۵- منع حقوق ۲۶- کبر فروشی و جبر کردن بزیردستان ۲۷- دروغ ۲۸- اسراف ۲۹- تبذیر ۳۰- خیانت ۳۱- سبک شمردن حج ۳۲- جنگ با دوستان خدا و بازیهائی که شخص را از یاد خدا دور میکند چون غنا و تار بد است اصرار بر گناهان صغیره بد است سپس فرمود در همین اندازه از دستورات برای مردم عبادت کار کفایت است.

مصنف این کتاب گوید گناهان کبیره بطور مطلق هفت است (چنانچه در باب خصال هفتگانه گذشت) و سائر گناهانی که پس از آن‌ها ذکر شده کبیره‌اند نسبت بگناه کوچکتر و صغیره‌اند نسبت بگناه بزرگتر مقصود امام ششم از کبائر علاوه بر هفت در این حدیث همین است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۰

۹- امیر المؤمنین (ع) در یک مجلس باصحاب خود چهار صد در از دانش آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دارند.

امام پنجم (ع) از پدراناش بازگو کرده است که امیر مؤمنان (ع) در یک مجلس چهار صد درس از دانش باصحاب خود آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دار میباشند. فرمود:

۱- حجامت بدن را سالم و خرد را محکم میکند.

۲- عطر زدن بشارب از اخلاق پیغمبر (ص) و پاک‌کننده دهان است.

۳- مسواک کردن خوشنودی خدا و روش پیغمبر (ص) و پاک‌کننده دهان است.

۴- صابون بشره را نرم و مغز را فزون و مجاری آب را در بدن آسان میکند و خشکی را میبرد و رنگ را باز میکند.

۵- شستن سر چرک را میبرد و گرد و خاشاک را میزداید.

۶- آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و پاک‌کننده دهن و بینی است.

۷- انفییه در بینی کردن سر را سالم میکند و بدن را نظیف مینماید و همه دردهای سر را میبرد.

۸- نوره کشیدن نشاط می‌آورد و تن را پاک میکند.

۹- نیکو کردن کفش بدن را ننگه میدارد و بطهارت و نماز کمک میکند.

۱۰- چیدن ناخن از درد بزرگ دفاع میکند و روزی را فراوان و جلب مینماید.

۱۱- ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود کند و پاک‌کننده و سنت است که پیغمبر پاک بدان دستور داده است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۱

۱۲- شستن دستها پیش از طعام و پس از آن زیادتی در روزی و برطرف کردن چربی است از جامه و دیده را روشن کند.

- ۱۳- شب زنده داری سلامتی تن و خشنودی پروردگار عز و جل است و طلب رحمت او و چنگ زدن باخلاق پیغمبرانست.
- ۱۴- خوردن سیب پیراستگی معده است.
- ۱۵- جآئیدن کندر دندانها را محکم میکند و بلغم را نابود میکند و بوی دهن را میبرد.
- ۱۶- نشستن در مسجد پس از سپیده دم تا بر آمدن خورشید از کوشش در زمین بهتر روزی را فراهم میکند. ۱۷- خوردن به دل ضعیف را توانا کند و معده را پاک نماید و دل را توانائی افزون کند و ترسو را پر دل کند و فرزند را نیکو کند.
- ۱۸- در هر بامداد با ۲۱ دانه مویز رفع ناشتا کردن همه دردها را درمان کند جز درد مردن ۱۹- خوبست مرد مسلمان در شب اول ماه رمضان بر همسر خود در آید زیرا خدا فرمود در شب روزه بر شما حلال است که با زنان خود جماع کنید.
- ۲۰- غیر از انگشتر نقره بدست نکنید زیرا رسول خدا (ص) فرمود دستی که انگشتر آهن در آنست پاک نیست. ۲۱- هر کس بر انگشترش نام خدا را نقش کرده در مبال که میروود باید آن را از دستی که با آن خود را میشوید در آورد.
- ۲۲- هر گاه یکی از شما در آینه نگاه کند بگوید حمد از آن خدائی است که مرا آفریده و نقشبندی نموده و زیبا نگارش کرده و آنچه از دیگران نکوهیده است در پیکر من آراسته داشته و مرا با سلام گرامی فرموده.
- ۲۳- چون برادر مسلمان بر یکی از شماها در آید برای وی خود را بیارائید چنانچه برای بیگانه آرایش میکنید و میخواهید شما را در بهترین نمایشها ببیند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۲

- ۲۴- روزه سه روز در هر ماه که یک چهار شنبه میان دو پنجشنبه باشد با روزه شعبان و سوسه سینه‌ها را میبرد و پریشانی دلها را زایل میکند.
- ۲۵- شستن محل غائط بواسیر را قطع کند.
- ۲۶- شستن جامه اندوه و حزن را می‌زداید و پاک‌کننده است برای نماز.
- ۲۷- موی سپید را نکنند که آن نور مسلمان است.
- ۲۸- هر کس موی خود را در اسلام سپید کند روز قیامت نور او می‌شود.
- ۲۹- مسلمان جنب نخوابد ۳۰- مسلمان بی‌وضوء نخوابد اگر آب ندارد با خاک تیمم کند، زیرا در خواب روح مؤمن بسوی خدا بالا می‌رود و خدا آن را بپذیرد و برکت میدهد اگر مرگش رسیده آن را در خزانه رحمت خود ضبط میکند و اگر نرسیده با فرشتگان امین خود آن را پس می‌فرستد تا به تن او برش میگردانند.

۳۱- مؤمن بسوی قبله تف نکند و اگر از روی فراموشی این کار را کرد از خدا آمرزش خواهد ۳۲- مرد در جای سجده فوت نکند.

۳۳- در طعام و شراب خود فوت نکند.

۳۴- در تعویذ و بازوبند خود پف نکند.

۳۵- مرد تکیه بر عصا نخواهد ۳۶- مرد از پشت بام در هوا نشاشد ۳۷- در آب روان نشاشد و اگر این کار را کرد و دردی باو رسید سرزنش نکند جز خودش را زیرا آب اهلی دارد و هوا هم اهلی.

۳۸- مرد برو نخواهد اگر کسی را دیدید برو خوابیده بیدارش کنید و نگذاریدش و هیچ کس از شماها با کسالت و چرت به نماز نایستند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۳

۳۹- در نماز بفکر خود نباشد زیرا در حضور خدای خویش است.

۴۰- برای بنده آن نمازش به حساب آید که حضور قلب داشته.

۴۱- آنچه از سفره بیرون می‌افتد بخورید زیرا شفای هر دردی است باذن خدا برای هر کس بدان شفا جوید ۴۲- چون یکی از شما طعامی خورد و انگشتانی که با آن طعام خورده بلیسد خدای عز و جل فرماید خدا ترا برکت دهد.

۴۳- جامه پنبه‌ای بپوشید که جامه رسول خدا (ص) بود و مو و پشم نمیپوشید مگر آنکه علتی داشت میفرمود براستی خدای عز و جل زیبا است و زیبایی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده خود ببیند.

۴۴- با خویشان خود گرمی کنید اگر چه به سلام کردن باشد خدای عز و جل میفرماید بپرهیزید از خدائی که مسئول او هستید و از خویشان که خداوند بر شما دیده‌بانست.

۴۵- روز خود را بگفتار چنان و چنان و گفتگوی اینکه چه کردیم و چه کردیم نگذرانید زیرا با شما پاینده‌هائی هست که بحساب ما و شما نگرانند.

۴۶- در هر جا خدا را بیاد آرید که با شما است.

۴۷- بر محمد (ص) و خاندانش صلوات بفرستید زیرا خدا با یاد محمد (ص) و دعای بر او دعای شما را بپذیرد.

۴۸- غذای گرم را بگذارید تا خنک شود زیرا رسول خدا فرمود چون طعام گرمی نزد شما آورند بنهید تا خنک شود و خوراکش ممکن گردد خداوند آتش را روزی ما نکرده برکت در طعام خنک است ۴۹- چون یکی از شما بشاشد بسمت بالا روان نکند و رو بباد نشاشید.

۵۰- بکودکان خود چیزی بیاموزید که خدا آن‌ها را بدان سود دهد مبادا طائفه مرجئه عقیده خود را بدانها تحمیل کنند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۴

۵۱- زبان خود را نگهدارید و سلام کنید ۵۲- انجام وظیفه را غنیمت شمارید.

۵۳- امانت را بصاحبانش رد کنید اگر چه کشنده اولاد پیغمبران باشند.

۵۴- چون در بازار رفتید ذکر خدا را بسیار بگوئید و چون مردم بخود مشغولند شما بیاد خدا باشید که کفاره گناهان و فزونی حسنات شماست و در زمره غافلین نوشته نشوید.

۵۵- چون ماه رمضان رسید بنده خدا نباید سفر کند زیرا خدا فرمود هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه بگیرد.

۵۶- در میخواری و مسح بر موزه تقیه روا نیست.

۵۷- مبادا در باره ما غلو کنید، بگوئید ما بندگان پرورده خدائیم و در فضیلت ما هر چه خواهید بگوئید ۵۸- هر که ما را دوست دارد کارهای ما را بکند و از ورع یاری خواهد که ورع بهترین کمک کار است در امور دنیا و آخرت.

۵۹- با عیب‌کنندگان ما همنشینی نکنید و پیش دشمنان ما مدح ما را نکنید و دوستی ما را آشکار ننمائید تا نزد پادشاهتان خود را خوار کنید.

۶۰- راستی را از دست ندهید که نجات بخش است.

۶۱- در آنچه نزد خداست رغبت کنید ۶۲- طاعت خدا را بجوئید.

۶۳- بر طاعت حق شکبیا باشید ۶۴- چه اندازه زشت است که مؤمن بی‌آبرو بهشت رود و در آنچه برای روز قیامت پیش داشتید بخیال شفاعت ما نباشید.

۶۵- در روز قیامت پیش دشمنان خود را رسوا نکنید و نزد آن‌ها بطمع دنیای پست مقام بلند خود را نزد خدا تکذیب نکنید.

۶۶- در موقع چشم داشت بدان چه در دست دیگران می‌بینید بدستور خدا صرف نظر کنید مگر نشنیدید که رسول خدا (ص) خبر داده آنچه پیش خداست بهتر و پاینده‌تر است، مژده‌ای که از جانب خدا بمؤمن میرسد چشمش روشن می‌شود و لقاء خدا را دوست میدارد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۵

۶۷- برادران ضعیف خود را پست نشمارید کسی که مؤمنی را پست شمارد خدا او را با وی در بهشت جمع نکند مگر آنکه توبه کند چون دانستی برادر مؤمنت بتو حاجتی دارد پیش از آنکه اظهار کند حاجتش را برآور ۶۸- با هم دوستی و مهربانی و بخشش کنید.

۶۹- چون منافق نباشید که میگوید و نمیکند.

۷۰- زن بگیرد زیرا زن گرفتن روش پیغمبر است که بسیار میفرمود: هر کس میخواهد از روش من پیروی کند همانا یکی از رویه‌های من زن گرفتن است فرزند بخواهید که من در روز قیامت به بسیاری شما بر امتهای دیگر افتخار میکنم.

۷۱- شیر زناکار بفرزندان خود ندهید و نه شیر زن دیوانه را زیرا شیر بیماری مادر را بفرزند سرایت میدهد.

۷۲- از خوردن پرنده‌ای که سنگدان و خار پس پا و چینهدان ندارد کناره کنید.

۷۳- از خوردن گوشت هر درنده نیشدار و پرنده چنگال داری کناره کنید.

۷۴- سپرز را نخورید زیرا خون را فاسد بار می‌آورد.

۷۵- سیاه نپوشید که جامه فرعون بود ۷۶- از غده‌های گوشت کناره کنید که رگ خوره را بجنبش می‌آورند.

۷۷- در احکام دین قیاس نکنید زیرا دین قیاس بردار نیست جماعاتی می‌آیند که قیاس میکنند آنها دشمن دینند نخست کسی که قیاس کرد شیطان بود.

۷۸- کفشهای سیاه و سفید نپوشید که کفش فرعونست فرعون اول کسی است که کفش سیاه و سفید پوشید ۷۹- با میخوران مخالفت کنید ۸۰- خرما بخورید که شفای هر دردی است.

۸۱- از گفتار رسول خدا (ص) پیروی کنید که فرمود هر کس یک در سؤال بروی خود باز کند خدا دری از فقر بروی او باز میکند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۶

قیامت آن را دریابید ۸۴- از جدال کناره کنید که شک بار می‌آورد. ۸۵- هر که بی‌پرواگارش حاجتی دارد در سه وقت آن را بخواهد یک ساعت در روز جمعه یکی در موقع ظهر که زوال آفتاب است و در هنگام وزیدن باد که درهای آسمان باز می‌شود و رحمت می‌آید و پرنده‌ها آواز میکنند و در ساعت آخر شب هنگام دمیدن سپیده که دو فرشته فریاد میکشند آیا

توبه‌کننده‌ای هست که از او پذیرفته شود آیا سؤال‌کننده‌ای هست که باو عطا شود آیا آمرزش خواهی هست که آمرزیده شود آیا حاجتمندی هست که حاجتش روا شود، دعوت حق را لبیک گوئید.

۸۶- میان سپیده دم تا آفتاب زدن از خدا روزی خواهید که از دنیاگردی در طلب روزی مؤثرتر است در این ساعت خدا روزی بندگان را پخش میکند.

۸۷- امیدوار باشید و از رحمت حق نومید نباشید پسندترین عبادت نزد خدا امیدواری بگشایش است تا بنده بدان پاینده باشد.

۸۸- چون نماز بامداد را گذاردید بخدا توکل کنید که در آن هنگام بهره‌ها عطا شود.

۸۹- با شمشیر وارد حرم نشوید.

۹۰- در نماز شمشیر پیش رو ننهید که قبله مورد امنیت است.

۹۱- چون بحج رفتید بر سر قبر رسول خدا (ص) فرود شوید و زیارت کنید زیرا ترک آن ناسپاسی است.

۹۲- قبرهای دیگر هم که حق آن‌ها بگردن شما است زیارت کنید و در سر آن‌ها از خدا طلب روزی کنید.

۹۳- گناه کم را کوچک نشمارید زیرا کم بشمار گرفته شود تا بزرگ گردد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۷

۹۴- سجده را طول دهید که هیچ کاری بر شیطان از آن سخت‌تر نباشد که ببیند پسر آدم در سجده است زیرا باو فرمان سجده رسید و گناه ورزید و رانده شد و باین فرمان سجده رسید و اطاعت کرده و نجات یافت.

۹۵- بسیار یاد مرگ و بیرون شدن از قبر و ایستادن نزد خدا را کنید تا مصائب بر شما آسان شود ۹۶- چون چشم یکی از شما درد آید آیه الكرسي بخواند و در دل گیرد که به شده ان شاء الله شفا یابد، از گناهان کناره کنید که هر بلائی و هر کمی روزی از گناهست حتی خراش بدن و برخوردن پا و مصیبت، خدا فرماید هر مصیبتی بشما رسد از دست خود شما است و بسیاری را هم خدا میبخشد.

۹۷- خدا را در سر طعام نام برید و طغیان نکنید زیرا که آن هم یکی از نعمتهای خدا و روزیهای او است واجب است برای آن خدا را حمد گوئید و شکر گزارد.

۹۸- تا نعمتی دارید با آن خوشرفتاری کنید زیرا نعمت میرود و بدان چه صاحبش با آن کرده گواهی میدهد.

۹۹- هر که از خدا به روزی اندک راضی باشد خدا از او بکردار اندک راضی است از تقصیر حذر کنید که هنگامی حسرت خواهید خورد که حسرت ندارد.

۱۰۰- چون در میدان جنگ به دشمن برخوردید کم گوئید و بسیار ذکر خدا کنید و از آن‌ها نگریزید تا بسخط خدا گرفتار شوید و مستوجب خشم او گردید و چون در حال جنگ دیدید یکی از برادران شما زخمی شده یا وامانده یا به چنگال دشمن افتاده با جان خود از او نگهداری کنید.

۹۷- هر چه توانید نیکی کنید که از مرگ بدتان ننگه میدارد.

۹۸- هر که میخواهد بداند پیش خدا چه مقامی دارد ببیند در هنگام گناه چه اندازه خدا نزد او

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۸

اعتبار دارد همانست مقام او در نزد پروردگار. ۹۹- بهترین چیزی که مرد در خانه برای عیال خود بگیرد گوسفند است هر که یک گوسفند در منزل دارد ملائکه روزی یک بار او را تقدیس کنند و اگر دو گوسفند دارد روزی دو بار او را تقدیس کنند و در سه گوسفند سه بار او را گویند مبارک باشید.

۱۰۰- چون مسلمان ناتوان شود گوشت و شیر بخورد زیرا که خدا قوت را در آن‌ها نهاده.

۱۰۱- چون قصد حج کردید پیش از وقت حوائج سفر را بخرید زیرا که خدا میفرماید اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را فراهم میکردند.

۱۰۲- هر گاه یکی از شما در آفتاب نشیند پشت بدن کند زیرا که درد درونی را آشکار میکند ۱۰۳- چون به حج رفتید بخانه کعبه بسیار نگاه کنید زیرا خدای تعالی صد و بیست رحمت در خانه خود دارد که شصت از آن از ان طواف کنندگان و چهل از آن از آن نمازگزاران و بیست از آن از نگاه کنندگان بخانه کعبه است و در نزد ملتزم (میان در خانه و رکن حجر الاسود) بگناهان خود که در یاد دارید اعتراف کنید و برای آنچه در یاد ندارید بگوئید خدایا آن گناهی که پاسبانان تو بر ما ضبط کرده و ما فراموش کرده‌ایم بیامرز زیرا هر که در آنجا به گناهان خود اعتراف کند و آن‌ها را بشمارد و بیاد آورد و آمرزش خواهد بر خدای عز و جل لازم است که آن‌ها را بیامرزد.

۱۰۴- پیش از آنکه بلا بر شما آید دعا کنید.

۱۰۵- درهای آسمان در پنج وقت باز میشوند هنگام باریدن باران، هنگام یورش مجاهدان، هنگام اذان، هنگام خواندن قرآن، وقت زوال و سپیده دم.

۱۰۶- هر که مرده‌ای را غسل داد پس از آنکه کفن بر او پوشید غسل کند.

۱۰۷- بمردگان خود جز کافور عطری نزنید زیرا مرده بمنزله محرم است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۹

۱۰۸- به کسان خود سفارش کنید که مردگان را به نیکی نام برند زیرا چون پدر فاطمه زهرا از دنیا رفت و همه زنان بنی هاشم به همدردی او آمدند بآنها فرمود ناله و شیون را کنار بگذارید و دعا کنید.

۱۰۹- مردگان خود را زیارت کنید براستی آنها زیارت شما خرسند میشوند.

۱۱۰- هر کسی سر قبر پدر و مادرش برای او دعا کند و حاجت خود را از خدا بخواهد.

۱۱۱- مسلمان برای مسلمان آینه است.

۱۱۲- هر گاه از برادر مؤمن خود لغزشی دیدید بر او حمله نکنید و چون خودش او را رهنمائی و نصیحت کنید و با او نرمی نمائید.

۱۱۳- از اختلاف بپرهیزید تا پراکنده نشوید.

۱۱۴- و راستی کنید تا پیش روید و اجر ببرید.

۱۱۵- هر کدامتان با چهار پا سفر کرد چون بمنزل رسید نخست آب و علف باو دهد.

۱۱۶- به روی چهار پایان نزنید زیرا تسبیح خدا میگویند.

۱۱۷- هر مسافری گم شد یا ترسید فریاد کشد یا صالح اغثنی زیرا یکی از برادران جن شما بنام صالح در گردش است برای خاطر شما چون آواز شما را بشنود جواب میدهد و گمشده را هدایت میکند و چهارپای فراری را نگه میدارد.

۱۱۸- هر کس در بیابان از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد خطی بدور آنها کشد و بگوید خدایا ای پروردگار دانیال و چاه شیران و پروردگار هر شیر درنده مرا و گوسفندان مرا نگهداری کن.

۱۱۹- هر کسی از عقب بترسد این آیات را بخواند (در سوره و الصافات) سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۰

۱۲۰- هر کس از غرق بترسد بخواند بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَعَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ بِسْمِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْقَوِي وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْاَرْضُ جَمِيْعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِيْنِهِ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ.

۱۲۱- در روز هفتم از برای فرزندان خود عقیقه بکشید و سر آنها را که تراشیدند هم وزن موی آنها نقره صدقه دهید به یک مسلمانی پیغمبر اکرم (ص) با حسن و حسین (ع) و فرزندان دیگرش چنین کرد.

۱۲۲- چون چیزی بدست سائل دادید از او بخواهید که در حق شما دعا کند که در باره شما مستجاب می شود اگر چه دعای او در باره خودش مستجاب نیست زیرا دروغ میگویند.

۱۲۳- دستی که با آن چیزی بدست سائل دادید ببوسید زیرا صدقه پیش از آنکه بدست سائل رسد بدست خدا میرسد خدا میفرماید (در سوره توبه آیه ۱۰۴) آیا نمیدانید که همانا خدا توبه بندگان را میپذیرد و صدقه را میگیرد.

۱۱۴- شبانه صدقه بدهید زیرا صدقه غضب خدا را خاموش کند.

۱۲۵- سخن خود را از کردار خود شمارید.

۱۲۶- جز در نیکی سخن کم گوئید.

۱۲۷- از آنچه خدا بشما داده انفاق کنید زیرا انفاق کننده چون مجاهد در راه خداست هر کس یقین دارد که خدا عوض میدهد بخشش میکند و هر کس یقین ندارد بخل میورزد.

۱۲۸- هر کس یقین دارد و سپس شک کند بر یقین خود بپاید زیرا شک یقین را نقض نکند.

۱۲۹- بناحق گواه نشوید ۱۳۰- بر سر سفره‌ای که بر آن می‌گساری می‌شود ننشینید زیرا بنده نمیداند که کی جانش گرفته می‌شود.

۱۳۱- بر سر غذا چون بندگان بنشینید پای خود را روی پای دیگر نیندازید و چهار زانو ننشینید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۱

زیرا خدا این نشستن را بد دارد و صاحب آن را دشمن دارد. ۱۳۲- شام پیغمبران پس از نماز عشاء است شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن ویرانی تن است.

۱۳۴- تب پیش آهنگ مرگ است و زندان خداست در روی زمین که هر کدام از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند تب گناهان را بریزد چنان که کرک از کوهان شتر میریزد.

۱۳۵- هر دردی از درون است جز زخم و تب که بر تن وارد میشوند.

۱۳۶- سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم کنید زیرا سوزش آن از نفس دوزخ است.

۱۳۷- و تا بیماری غلبه نکند درمان نکنید ۱۳۸- دعا قضای مبرم را رد میکند آن را وسیله دفاع قرار دهد.

۱۳۹- وضوء بعد از طهارت ده حسنه است خود را پاکیزه کنید.

۱۴۰- تنبل نباشید که تنبل حق خدا را ادا نکند.

۱۴۱- و از بادیکه بویش آزار دهد وضوء بسازید.

۱۴۲- خود را وارسی کنید و تطهیر نمائید زیرا که خدا بنده چرکین را دشمن دارد که هر کس با او نشیند از او متنفر باشد.

۱۴۳- مرد در نماز با ریش خود و چیزی که او را از نماز مشغول کند بازی نکند.

۱۴۴- بکار نیک سبقت جوئید پیش از آنکه بکار دیگری گرفتار شوید.

۱۴۵- مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران در آسایش باشند ۱۴۶- همه گفتارت ذکر خدا باشد ۱۴۷- از گناهان حذر کنید که بنده گناه میکند و روزیش کم می شود.

۱۴۸- بیماران خود را با صدقه درمان کنید و اموال خود را با دادن زکاء حفظ کنید ۱۴۹- نماز وسیله تقرب همه پرهیزکارانست ۱۵۰- حج جهاد مردم ناتوان است ۱۵۱- و جهاد زن؛ خوب شوهرداری کردن است.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۲

۱۵۲- فقر مرگ بزرگ است ۱۵۳- کمی عیالات یک ثروتیست ۱۵۴- اندوه یک نحو پیریست ۱۵۵- کسی که میانه روی و قناعت کند دست تنگ نشود.

۱۵۶- کسی که مشورت کند هلاک نگردد ۱۵۷- احسان در باره مرد شرافتمند یا دیندار شایسته است.

۱۵۸- هر چیز میوه‌ای دارد میوه احسان شتاب در آنست.

۱۵۹- کسی که یقین دارد خدا عوض میدهد بخشش میکند ۱۶۰- کسی که در مصیبت دست بزانو زند مزدش باطل گردد،

۱۶۱- بهترین کردار مرد انتظار گشایش از طرف خداست.

۱۶۲- کسی که پدر و مادر خود را غمناک نماید عاق آنها شده.

۱۶۳- روزی را بصدقه دادن بدست آرید ۱۶۴- با سپر دعا موج بلا را از خود بگردانید قسم بآن که دانه را بشکافد و آدم را

بیافریند بلاء بر مؤمن شتابنده‌تر است از فرو شدن سیل از بالای تپه و از دویدن استر، ۱۶۶- از خدا عافیت از سختی بلا را بخواهید زیرا بلائی سخت دین را میبرد.

۱۶۷- کسی که از دیگری پند گرفت و پذیرفت خوشبخت است.

۱۶۸- خود را به اخلاق نیک پرورش دهید زیرا بنده مسلمان بوسیله خوش خلقی بدرجه کسی میرسد که شب زنده‌دار و روزه عمرانه میگذراند.

۱۶۹- کسی که شراب نوشد و بداند که حرام است خدا بوی از گل خبال (چرک و خون دوزخیان) بنوشاند اگر چه آمرزیده شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۳

۱۷۰- نذر در معصیت و یمین در قطع رحم صحیح نیست ۱۷۱- کسی که دعوت بکار خیر کند و خود بدان عمل نکند چون کسی است که بی‌زه خواهد تیراندازد.

۱۷۲- زن مسلمان برای شوهرش خود را معطر کند.

۱۷۳- کسی که برای حفظ اموال خود کشته شود شهید محسوب می‌شود، ۱۷۴- شخص مغبون نه ستوده است و نه اجر دارد ۱۷۵- قسم فرزند بی‌اجازه پدر و قسم زن بی‌اجازه شوهر صحیح نیست.

۱۷۶- یک روز تا شب نشاید ترک صحبت کرد مگر اشتغال بذکر حق داشته باشد.

۱۷۷- پس از هجرت نباید بیابان گرد شد پس از فتح مکه وجوب هجرت ساقط است.

۱۷۸- تجارت کنید تا محتاج مردم نشوید زیرا خدا پیشه‌ور درستکار را دوست دارد.

۱۷۹- هیچ کاری پیش خدا از نماز محبوبتر نیست کار دنیا شما را از نماز در وقت باز ندارد زیرا خدای عز و جل جماعتی را نکوهش کرده و فرمود آنان که از نماز خود سهوکنندگانند یعنی غفلت میورزند و اوقات آن را سبک میگیرند.

۱۸۰- بدانید که دشمنان شما در اعمال نیک برای یک دیگر ریاکاری میکنند و خدا بآنها توفیق عمل خالص ندهد و جز عمل خالص را نپذیرد ۱۸۱- نیکی کهنه نشود و گناه فراموش نشود خدا با کسانی است که تقوی دارند و احسان میکنند ۱۸۲- مؤمن برادر خود را فریب ندهد و باو خیانت نکند و او را وانگذارد و باو بدبین نباشد و باو نگوید من از تو بیزارم.

۱۸۳- برای برادر خود دوشیزه بجو و اگر نیافتی برای او زن پارسائی بخواه، ۱۸۴- کندن کوه از برانداختن سلطنتی که عمرش بسر نیامده است آسان‌تر است از خدا کمک خواهید و صبر کنید زیرا زمین را بهر کدام از بندگانش که بخواهد میدهد و سر انجام نیک از آن متقیانست ۱۸۵- پیش از وقت در کاری عجله نکنید که پشیمان میشوید مدت را طولانی بنظر نیاورید تا دل شما سخت شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۴

۱۸۶- از ناتوانهای خود دستگیری کنید و بوسیله ترحم بر آنها ترحم خدا را برای خود جلب کنید ۱۸۷- مبدا از مسلمانی غیبت کنید زیرا مسلمان برادر خود را غیبت نکند با اینکه خدا نهی کرده و فرموده برخی از شما برخی را بدگوئی نکنند آیا کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟! ۱۸۸- مسلمان در نماز که در برابر خدا ایستاده دستهای خود را روی هم بر سینه نگذارد تا مانند کفار یعنی مجوس گردد.

۱۸۹- بر سر غذا چون بندگان بنشینید و بر روی زمین غذا بخورید و ایستاده ننشینید.

۱۹۰- چون در نماز بجانور گزنده‌ای دچار شدید آن را در زیر خاک کنید و بر آن آب دهن بیندازید یا آن را در میان پارچه بپیچید تا فارغ شوید.

۱۹۱- رو از قبله برگردانیدن نماز را میبرد کسی که چنین کند باید نماز را از سر بگیرد.

۱۹۲- کسی که پیش از آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و انا انزلنا و آیه الكرسی بخواند همیشه مالش محفوظ ماند و کسی که پیش از آفتاب اینها را بخواند در آن روز هر چه ابلیس کوشد گناهی نکند.

۱۹۳- از کجی در دین و غلبه مردان بخدا پناه برید هر کس با ما مخالفت کرد هلاک شد.

۱۹۴- بالا زدن جامه پاک کردن آنست خدا فرماید جامه‌های خود را پاکیزه کن یعنی بالا بزن.

۱۹۵- یک انگشت عسل شفای هر دردی است خدای تعالی فرماید از شکم زنبورها عسلی بیرون می‌آید که در آن برای مردم شفاست، عسل و قرائت قرآن و جاویدن کندر بلغم آب میکند.

۱۹۶- در آغاز طعام نمک بخورید اگر مردم میدانستند که در نمک چه خواصی است او را بر تریاق مجرب مقدم می‌دانستند کسی که در آغاز خوراک نمک بخورد هفتاد درد و آنچه جز خدا نمیداند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۵

از او برود. ۱۹۷- در تابستان بر سر تب دار آب سرد بریزید که سوزش آن را خاموش کند.

۱۹۸- در هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر روزه عمرانه است، ما دو پنجشنبه روزه میداریم که میان آنها یک چهارشنبه است زیرا خدای عز و جل جهنم را روز چهارشنبه آفریده.

۱۹۹- چون کسی حاجتی داشته باشد بامداد پنجشنبه دنبال آن رود زیرا رسول خدا (ص) فرمود بار خدایا بامدادان روز پنجشنبه را بر امت من مبارک گردان و چون از خانه بیرون رود آخر سوره آل عمران را (از إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَأْوِيلًا لِلَّهِ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ) با آیه الکرسی و انا انزلناه و سوره حمد بخواند که حوائج دنیا و آخرت از آن بر آورده شود.

۲۰۰- جامه‌های ضخیم بپوشید زیرا هر کس جامه نازک بپوشد دینش ضعیف است، هیچ کدام شما با جامه بدن نما بنما نایستد در برابر خدا.

۲۰۱- بسوی خدای عز و جل توبه کنید و در دایره محبت او در آئید زیرا خدا دوست دارد توبه‌کنندگان را و دوست دارد پاکیزگان را، مؤمن توبه میکند.

۲۰۲- چون مؤمنی به برادر خود اف گوید میان آن‌ها جدائی افتد و اگر باو گوید تو کافری یکی از آن دو کافر شوند و چون او را تهمت زند اسلام در دلش آب شود چنانچه نمک در آب حل شود.

۲۰۳- در توبه برای هر کس خواهد باز است بخدا توبه نصوح کنید شاید خدا گناهان شما را جبران کند.

۲۰۴- چون عهدی بستید بر آن وفا کنید هیچ نعمت و خرمی از میان نرود مگر بواسطه گناهی که مرتکب شوند خدا به بندگان ستم نمیکند اگر بدعا و بازگشت سبقت میجستند بلا نمی‌آید و چون بلا آمد و نعمت رفت اگر باز هم بدرگاه خدا زاری کنند با نیت درست و سبک نشمارند و اسراف نورزند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۶

خدا مفسد آن‌ها را اصلاح میکند و نیکی‌ها را بآنها بر میگرداند. ۲۰۵- چون کار بر مسلمان سخت شد بپروردگار خود شکایت کند که کلید امور و تدبیر هر چیز بدست او است.

۲۰۶- در هر مردی یکی از سه خصلت هست: تکبر، بد فالی، آرزوی بیجا- هر گاه یکی از شما گرفتار تکبر شد با بنده و خدمتکارش هم غذا شود و گوسفند بدوشد و چون فال بد زد بدان اعتماد نکند و نام خدا را ببرد و کار را بگذراند و چون آرزوی بیجائی کرد از خدا درخواست کند و خود را بدست نفس اماره ندهد که او را بگناه کشاند، ۲۰۷- با مردم بآنچه میشناسند و قبول دارند آمیزش کنید آنچه را باور ندارند وانهید آن‌ها را بروی خود و ما واندارید امر ما دشوار و سخت است متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که دلش را خدا بایمان آزمایش کرده.

۲۰۸- چون شیطان یکی از شما را وسوسه کرد بخدا پناه برد و بگوید بخدا و رسولش از روی اخلاص ایمان دارم.

۲۰۹- چون خدا بمؤمنی جامه نوی داد وضوء سازد و دو رکعت نماز بگذارد که در آن‌ها سوره حمد و آیه الکرسی و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و انا انزلناه بخواند و خدا را حمد کند که عورتش را پوشانید و او را میان مردم زینت داد و بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا

۲۱۸- سر کشیدن در چاه زمزم دردها را میبرد از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بنوشید زیرا زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی است: فرات، نیل، سیحون و جیحون و آنها هم دو نهرند ۲۱۹- شخص در رکاب سلطان جور که بحکمش اطمینان نیست و دستور خدا را در باره غنیمت اجراء نمیکند نباید جهاد کند هر کس بر این حال بمیرد کمک کار دشمن ما است در غصب حق ما و آلوده شدن بخونهای ما و مردنش مردن جاهلیت است.

۲۲۰- یاد ما خانواده درمان دردها و بیماریها و وسوسه سینهها است و دوستی ما رضایت پروردگار عز و جل است.

۲۲۱- کسی که دستورات ما را دریافت کند در پیشگاه قدس با ما است و کسی که منتظر سلطنت ما باشد چون کسی است که در راه خدا بخون خود غلطیده.

۲۲۲- کسی که در جنگ با ما بیاید یا ناله دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

۲۲۳- ما در یاری و فریادرسی هستیم در هنگامی که ستم شوند و راه چاره بر آنها بسته شود ما باب حطه و باب سلامت هستیم هر که از آن در آید نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود.

۲۲۴- خدا بما آغاز کرده و بما انجام میدهد بما محو کند و بما اثبات کند و بما زمانه سخت را برطرف کند و بواسطه ما باران فرستد، فریبنده شما را از خدا گول نزند. ۲۲۵- از روزی که خدا درهای آسمان را بسته یک قطره رحمت از آن نباریده و چون قائم ما

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۹

ظهور کند آسمان رحمت خود را ببارد و زمین گیاه خود را برویاند و کینه از سینه بندگان زدوده شود و درندگان و دامها بسر صلح آیند بطوری که زن از عراق پیاده بشام رود و همه را بر سر سبزه قدم گذارد و آرایش و زیور خود را در بر دارد هیچ درنده‌ای او را بهراس نیاورد و از آن نترسد.

۲۲۶- اگر بدانید در مقاومت با دشمنان خود چه مقامی دارید و در صبر بر آزارشان چه اجری میبیرید چشم شما روشن می‌شود.

۲۲۷- چون مرا از دست بدهید پس از من چیزهایی خواهید دید که از دست ملحدان و دشمنان آرزوی مرگ میکنند از دست کسان خود خواه که حق خدا را سبک شمارند و بجان خود بترسید چون چنین شد برشته محکم حق بچسبید و دسته دسته نشوید و صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

۲۲۸- بدانید که خداوند بندگان متلون و بوقلمونی خود را دشمن دارد.

۲۲۹- از حق و دوستی اهل حق بر کنار نشوید کسی که دیگری را بر ما گزیند هلاک می‌شود و دنیا هم از دستش می‌رود و خواهد مرد.

۲۳۰- چون بخانه خود در آئید بر اهل خود سلام دهید بگوئید السلام علیکم و اگر کسی در خانه نباشد بگوئید السلام علینا من ربنا.

۲۳۱- هنگام ورود در منزل سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوانید تا فقر شما برطرف شود.

۲۳۲- بکودکان خود نماز یاد بدهید و چون بهشت سال رسیدند آن‌ها را از نماز مؤاخذه کنید ۲۳۳- بسگها نزدیک نشوید کسی که با سگ تماس کرد اگر تر باشد خود را بشوید و اگر خشک باشد آب به جامه‌اش بپاشد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۰

۲۳۴- اگر حدیثی از ما شنیدید که نمی‌فهمید آن را بما برگردانید و در آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حقیقت آن را بدانید.

۲۳۵- سر فاش کن و شتابزده نباشید، ۲۳۶- کسانی که پیش افتاده و غلو کرده‌اند بحد تعلیمات ما برگردند و کسانی که کوتاه آمده و مقصرند خود را بما برسانند، کسی که بما متمسک شد بمقصود می‌رسد و کسی که راه دیگری رود غرق می‌شود، ۲۳۸- برای دوستان ما فوجهایی است از رحمت خدا و برای دشمنانمان فوجهایی است از غضب خدا، ۲۳۹- روش ما میانه روی و مسلک ما درست است، ۲۴۰- در پنج نماز احکام شک جاری نیست و شک در رکعات موجب بطلان است در نماز وتر و در نماز جمعه و دو رکعت اول از هر نماز واجب که احکام شک دارد و در نماز صبح و در مغرب، ۲۴۱- بنده خدا بی‌وضوء قرآن نخواند، ۲۴۲- هر سوره‌ای که خواندید رکوع و سجود آن را ادا کنید یعنی در نافله، ۲۴۳- مرد در پیراهنی که یک ور پوشیده نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده؛ ۲۴۴- مرد در یک جامه می‌تواند نماز بخواند که دو گوشه‌اش را بگردنش ببندد و در یک پیراهن ضخیم که دکمه‌های آن را ببندد، ۲۴۵- مرد بر صورت یا فرشی که در آن صورت باشد نماز نخواند ولی جایز است صورت زیر پاهایش باشد یا جامه‌ای بروی آن اندازد که پوشیده شود و شخص در حال نماز پولهای صورت دار در جامه خود گره نکند ولی جایز است آنها را در همیان بگذارد یا در جامه دیگری و در صورت خوف بر آن بکمر بندد ۲۴۶- کسی بر قبه گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز نخواند و نه بر نان.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۱

۲۴۷- تا نام خدا نبرد وضوء نسازد.

۲۴۸- پیش از آنکه دست بآب زند بگوئید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و چون از وضوء فارغ شد بگوئید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله تا مستحق آمرزش شود.

۲۴۹- هر کس با معرفت نماز بخواند آمرزیده شود.

۲۵۰- کسی در وقت نماز فریضه نماز نافله نخواند مگر عذری داشته باشد نافله را پس از نماز فریضه در صورت امکان قضا کند خدا فرموده آن کسانی که دائم در نمازند یعنی آنچه شب از آنها فوت شود در روز قضا کنند و آنچه روز از آنها فوت شود در شب قضا کنند.

۲۵۱- در وقت فریضه قضای نافله نخوانند نخست فریضه را بخوان سپس هر چه خواهی نماز بخوان ۲۵۲- نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و یک درهم در حج صرف کردن برابر هزار درهم صدقه است.

۲۵۳- مرد در نماز خود باید خشوع داشته باشد زیرا هر کس دلش ترس از خدا دارد اعضایش هم ترس دارند با هیچ چیز در نماز بازی مکن.

۲۵۴- قنوت نماز جمعه پیش از رکوع است، در رکعت اول نماز جمعه سوره حمد و جمعه خوانده شود و در دوم حمد و منافقون.

۲۵۵- در هر دو رکعت بعد از سجده باید بنشینید تا اعضای شما بجا افتد سپس برخیزید روش ما چنین است:

۲۵۶- چون یکی از شما از نماز برخیزد دستش را بسینه‌اش برگرداند چون برابر خدای جل جلاله بایستید سینه را پیش دارید و راست بایستید و خم نباشید و چون یکی از شما از نماز فارغ شد دستها بسوی آسمان بلند کند و دعا نماید. عبد الله بن سبا عرض کرد یا امیر المؤمنین مگر خدا در هر جا نیست؟ فرمود چرا عرض کرد پس

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۲

چرا بنده دستش بسوی آسمان بلند کند؟ فرمود مگر این آیه را نخواندی که می‌فرماید روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا دستور داده که روزی را از جان آن بخواهید و جای روزی و آنچه خدا وعده داده است آسمان است.

۲۵۷- بنده از نماز خود منصرف نشود تا از خدا بهشت را بخواهد و از دوزخ باو پناه برد و از او بخواهد که حور العین باو روزی کند.

۲۵۸- چون بنماز بایستید نماز کسی را بخوانید که با نماز وداع میکند.

۲۵۹- تبسم نماز را نمیببرد ولی خنده قاه‌قاه نماز را میبرد.

۲۶۰- چون خواب بر دل مستولی شد وضوء لازم است.

۲۶۱- چون در میان نماز چرت گرفت و خواب بر تو مسلط شد نماز را ببر که مبادا بر خود بجای دعا نفرین کنی.

۲۶۲- هر که بدلتش ما را دوست دارد و با زبانش ما را کمک کند و بدستش با ما در نبرد دشمنان همکاری کند او در بهشت با ما همدرجه است.

۲۶۳- هر که از دل دوست دارد و با زبان ما را یاری کند ولی در حال هدنه بسر برد و فیض جهاد با ما را درک نکند یک درجه پائین تر است. ۲۶۴- هر کس که از دل ما را دوست دارد ولی با زبان و دست ما را یاری نکند دو درجه فرودتر است.

۲۶۵- هر کس ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست زبانی بما نرساند در دوزخ است.

۲۶۶- هر کس از دل ما را دشمن دارد و با زبان بما زیان رساند در دوزخ است.

۲۶۷- هر کس از دل ما را دشمن دارد و با دست و زبان خود بما زیان رساند در دوزخ است و هم نشین دشمن ما است.

۲۶۸- اهل بهشت بمنزل ما و منزل شیعیان ما نگرانند چنانچه مردم کنون بستاره‌ها مینگرند.

۲۶۹- و چون از سوره‌هایی که آغاز آن‌ها سبح یا یسبح است فارغ شدید بگوئید سبحان الله الاعلی

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۳

۲۷۰- چون آیه **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** را خواندید بر آن حضرت صلوات بفرستید چه در نماز باشد چه در غیر نماز.

۲۷۱- در بدن عضوی نیست که کمتر از چشم شکر خدا کند چشم خود را نگهدارید و بهر جا خواهد باز نکنید تا شما را از یاد خدای عز و جل باز ندارد.

۲۷۲- چون سوره و التین را خواندید در آخرش بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین و هر گاه در قرآن جمله قولوا آمنا قرائت کردی پس از آن بگو **آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ** (آیه ۵۲ سوره آل عمران) ۲۷۳- بنده در تشهد آخر که نشسته بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله (ص) و **أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ** سپس اگر حدیثی از او پدیدار شود نمازش درست است.

۲۷۴- خدا بچیزی پرستش نشده که از پیاده رفتن بخانه او سخت تر باشد.

۲۷۵- خیر را از سم و اعناق شتران بجوئید که میروند و می آیند.

۲۷۶- خدا زمزم را سقایت نامیده زیرا رسول خدا دستور داد کشمشی را که از طائف برای او آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند چون آبش تلخ بود میخواست تلخی آن کم شود چون نبیذ خیس شده کهنه شد او را نیاشامید (زیرا مسکر

می‌شود) ۲۷۷- چون مرد برهنه شود شیطان باو نگاه کند و در او طمع نماید؛ خود را بپوشید مرد نباید جامه خود را از رانش دور کند و میان جمعی بنشیند.

۲۷۸- کسی که چیزی خورد که بویش آزار دهد بمسجد نرود.

۲۷۹- مرد در سجده نماز واجب پائین تنه خود را بلند کند.

۲۸۰- چون کسی از شما خواهد غسل کند نخست دو ذراعش را بشوید.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۴

۲۸۱- چون نماز میخوانی چنان بخوان که خود قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خود را بشنوی ۲۸۲- چون از نماز منصرف شوی بسمت راست توجه کن.

۲۸۳- از دنیا توشه‌ای بگیر و بهترین توشه‌ای که از آن برگیری تقوی است.

۲۸۴- از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته گم شدند یکی در دریا و یکی در بیابان پس حیوانی را که بحلالی نشناسید نخورید، ۲۸۵- هر که دردی گرفت و تا سه روز آن را بکسی اظهار نکرد و بخدا نالید بر خدا شایسته است که ویرا عافیت بخشد.

۲۸۶- دورترین حالات بنده خدا وقتی است که شکم خوارگی و زن‌بارگی را وجهه همت خود کند ۲۸۷- مرد نباید سفری کند که می‌ترسد در آن نماز یا دینش از دست برود.

۲۸۸- چهارند که گوش بهمه کسی دارند پیغمبر (ص) و بهشت و دوزخ و حور العین چون بنده از نماز خود فارغ شد بر پیغمبر (ص) و خاندانش صلوات فرستد و بهشت را از خدا درخواست کند و از دوزخ بحضرت او پناه برد و از او بخواهد که حور العین را بوی تزویج کند زیرا هر که بر محمد (ص) پیغمبر اسلام صلوات فرستد پیغمبر (ص) آن را بشنود و دعای او بدرگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت بگوید پروردگارا آنچه را بنده‌ات خواسته باو بده و هر که از دوزخ بخدا پناه برد دوزخ گوید پروردگارا بنده‌ات را از آنچه پناه بسته پناه بده و هر کس حور العین درخواست کند گویند بار خدایا آنچه را بنده‌ات خواسته بده.

۲۸۹- سرود زاری شیطان است از برای بهشت. ۲۹۰- هر کدام شما خواهد که بخوابد دست راستش را زیر گونه راستش نهد و بگوید بسم الله

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۵

وضعت جنبی لله علی مله ابراهیم و دین محمد (ص) و ولایه من افترض الله طاعته ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن هر که هنگام خواب این ذکر را بگوید از دزد غارتگر و زیر آوار رفتن محفوظ ماند و فرشتگان برایش استغفار کنند، ۲۹۱- هر که هنگام خواب چون در بستر خوابید سوره قل هو الله را بخواند خداوند پنجاه هزار فرشته بدو بگمارد تا در آن شب او را پاسداری کنند، ۲۹۲- چون یکی از شما خواست بخوابد پیش از آنکه پهلو بر بستر نهد بگوید اعین نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه الله و عظمه الله و جبروت الله و سلطان الله و رحمه الله و رافه الله و غفران الله و قوه الله و قدره الله و جلال الله و ب صنع الله و ارکان الله و بجمع الله و برسول الله و بقدره الله علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یخرج منها و من شر کل دابه انت آخذ ناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شیء قذیر و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم زیرا رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را با این ذکر در پناه خدا می سپرد و رسول خدا (ص) ما را بدان دستور داده است.

۲۹۳- ما گنجوران دین خدائیم، ما کلیدهای دانشیم چون یک پیشوا و جلوداری از ما برود پیشوا و امام دیگری پدیدار گردد، هر کس پیروی از ما کند گمراه نباشد و هر کس منکر ما شود براه راست نمی رود هر کس با دشمن ما بزبان ما همدستی کند نجات نیابد هر که ما را واگذارد یاری برای او نیست، برای طمع در دنیا و کالای آن که از میان می رود و آنها را وامی گذارید و از دست می دهید با ما مخالفت نکنید زیرا کسی که دنیا را بر آخرت برگزید و آن را بر ما مقدم داشت فردای

خصال- ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۶

قیامت حسرتش بزرگ باشد اینست مقصود از گفتار خدای عز و جل (در سوره زمر آیه ۵۵) هر کسی میگوید وا حسرتا که در باره خدای خود کوتاه آمدم و براستی از مردمان خوار میباشیم، ۲۹۴- کودکان خود را نظیف و پاکیزه کنید و چرک غذا را از آنها بشوئید زیرا شیطان آن را میبوید و بچه را به دهشت میاندازد و بد خواب میکند و دو فرشته نویسنده اعمال شما از آن در آزارند ۲۹۵- نخست نگاه در زن از آن شما است ولی نگاه خود را تکرار نکنید و از گرفتاری بدان بترسید، ۲۹۶- دائم الخمر خدا را چون بت پرست برخورد میکند حجر بن عدی عرض کرد ای امیر المؤمنین دائم الخمر کی است؟ فرمود آنکه هر وقت می بیابد بنوشد.

۲۹۷- هر کس نوشابه مست کننده نوشد و مست شود تا چهل شبانه روز نمازش قبول نشود.

۲۹۸- هر کس در باره مسلمانی سخنی گوید که مقصودش ریختن آبروی او باشد خداوند او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا دلیلی آورد که خود را معذور کند.

۲۹۹- دو مرد برهنه زیر یک جامه نخوابند اگر خوابیدند باید تأدیب و تعزیر شوند.

۳۰۰- کدو بخورید که مغز را بیفزاید پیغمبر (ص) از کدو خوشش می آمد.

۳۰۱- پیش از طعام و پس از آن ترنج بخورید زیرا خاندان محمد (ص) چنین کنند.

۳۰۲- امروز دل را روشن کند و دردهای درون را تسکین دهد.

۳۰۳- چون انسانی بنماز ایستد شیطان بدو رو کند و او را از روی حسرت تماشا کند زیرا ببیند که در رحمت خدا فرو رفته.

۳۰۴- بدترین امور دینداری کارهای تازه در آمد و بدعتهاست و بهترین امور آنهاست که خدا پسندیده.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۷

۳۰۵- هر کس دنیا را پرستید و آن را بر آخرت برگزید سرانجامش خطرناکست.

۳۰۶- آب را بوی خوش قرار دهید ۳۰۷- هر کس بدان چه خدا برایش قسمت کرده خشنود باشد تن خود را آسوده کرده،

۳۰۸- هر کس زندگی و عمر خود را در آنچه ویرا از خدا دور کند گذرانید زیانکار است، ۳۰۹- اگر نماز گذار بداند در حال

نماز چگونه جلال خدا او را فرا گرفته خوش ندارد که هرگز سر از سجده بردارد، ۳۱۰- مبدا کار خود را تأخیر اندازید تا

میتوانید بدان پیشدستی کنید، ۳۱۱- هر چه روزی شماست هر اندازه ناتوان هم باشید بشما خواهد رسید و هر بلائی که برای

شما مقدر شده نمیتوانید با هیچ حيله جلوی آن را بگیرید، ۳۱۲- امر بمعروف کنید، و از منکرات جلوگیری نمائید در برابر

مصیبات شکیبا باشید، ۳۱۳- شناختن حق ما چراغ مؤمن است، ۳۱۴- بدترین کوریها برای کسی است که از فضائل ما کور

باشد و با ما دشمنی ورزد با اینکه ما در باره او گناهی نداریم جز آنکه او را بحق دعوت میکنیم و دیگران او را به فتنه و دنیا

میخوانند آشوبگری و دنیا را بر ما گزیند و از ما بیزاری جوید و با ما دشمن گردد.

۳۱۵- پرچم حق بدست ماست هر کس در سایه آن در آید او را فرا گیرد و هر کس بدان پیشدستی جوید کامیاب است و هر

کس با آن مخالفت کند هلاک شود و هر که از آن جدا گردد پست شود و هر کس بدان چنگ زند نجات یابد.

۳۱۶- من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای ستمکارانست، ۳۱۷- بخدا دوست ندارد مرا جز مؤمن و دشمن ندارد مرا جز منافق.

۳۱۸- چون بهمکیشان خود رسیدید دست بدهید و خوشروئی و شادمانی از خود نشان دهید تا از هم جدا شوید در صورتی

که گناهانتان ریخته باشد.

۳۱۹- چون یکی از شما عطسه کرد باو بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ و یرحمکم خدا فرماید (در

سوره نساء آیه ۸۶) هر گاه شما را تحیت گفتند بهتر از آن پاسخ دهید یا

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۸

همان را رد کنید. ۳۲۰- با دشمن خود دست بده و خوشرفتاری کن و اگر چه بد دارد زیرا خدا بدان دستور داده و فرمود (در

سوره حم سجده آیه ۳۴) بدان چه نیکتر است بدی را پاسخ ده تا دشمن تو چون دوست صمیمی شود بر خورد نکنند بدین

روش نیک مگر کسانی که بردبارند و برخورد نکنند بدان مگر صاحبان بخت پیروز، ۳۲۱- سخت تر مجازاتی که از دشمن خود کنی اینست که در باره او خدا را اطاعت کنی و بدستور حق با او رفتار کنی و برای تو کافی است که ببینی دشمنت خدای عز و جل را گناه میکند.

۳۲۲- دنیا میچرخد بهره خود را بآرامی از آن بطلب تا نوبت آن بتو برسد.

۳۲۳- مؤمن بیدار و در انتظار و ترسان است در انتظار فرج دنیوی یا مرگ با سعادت است از بلائی که مجازات گناه او است میترسد و برحمت پروردگار خود امیدوار است.

۳۲۴- مؤمن بدون بیم و امید نیست از گذشته خود ترسان است و از جستجوی آنچه خدا وعده داده غفلت نورزد و از آنچه خدا بدان بیم داده ایمن نیست.

۳۲۵- شما آبادکنندگان زمین هستید خدای عز و جل شما را در آن جای داده تا ببیند چه میکنید؟ خدا را در آنچه از شما می بیند واپائید.

۳۲۶- جاده وسیع را بروید مبادا دیگران جای شما را بگیرند ۳۲۷- هر کس عقل کامل دارد نیک رفتار و دین نگهدار است.

۳۲۸- بدریافت آمرزش پروردگار خود پیشدستی کنید و بدان بهشتی که پهنای آن برابر آسمان و زمین است و برای اهل تقوی آماده شده، شما بدان بهشت نمیرسید جز به تقوی.

۳۲۹- هر کس آلوده گناه شد از یاد خدا بیرون رود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۹

۳۳۰- هر کس از پیشوای برحق دریافت وظیفه نکند خدا شیطانی بر او بگمارد و او همچنین با او باشد.

۳۳۱- چرا مخالفین شما در گمراهی خود بصیرتر و در کینه‌توزی سخت تر و در صرف مال برای ترویج مرام خود بخشنده‌ترند از شما همانا برای آنست که شما بدنیا دل دارید و بدان تکیه کردید و بستم کشیدن خو کردید و به کالای دنیا بخل ورزیدید و در آنچه وسیله عز و سعادت و نیروی شما است برای اینکه بشما ستم کنند کوتاهی کردید نه در باره آنچه خدا بشما فرموده از او آزرم دارید و نه برای خود مصلحت‌اندیشی میکنید.

۳۳۲- در هر روز ستمی تازه میکشید و از خواب غفلت بیدار نمیشوید و سستی شما بسر نمیرسد.

۳۳۳- پوسیدگی و تباهی خود را نمی‌بینید هر روز دین شما کهنه‌تر و بی‌رونق بی‌رونق تر می‌شود و شما سرگرم دنیای خود هستید خدای عز و جل میفرماید ستمکاران را پشتیبان خود نکنید تا در آتش افتید و جز خدا دستگیری نداشته باشید و یاری نشوید.

۳۳۴- فرزندان خود را نامگذاری کنید اگر ندانید پسرند یا دختر نامی بر آنها بگذارید که بمراد و زن هر دو اطلاق شود (چون حشمت و نصرت و عزت) زیرا همان فرزندی که سقط هم شده در قیامت با شما برخورد کند و اگر نام آن را نگذاشته از پدر مؤاخذه کند، رسول خدا (ص) بفرزند فاطمه زهرا (ع) پیش از آنکه زائیده شود محسن نام گذاشت.

۳۳۵- مبدا ایستاده آب نوشید که باعث درد بیدرمان است یا خداوند عافیت بدهد.

۳۳۶- چون بچهار پا سوار شوید نام خدا را ببرید و بگوئید «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» (آیه ۱۴ سوره زخرف)

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۰

۳۳۷- چون یکی از شما بسفر رود بگوئید «اللهم انت صاحب فی السفر و الحامل علی الظهر» و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد.

۳۳۸- چون در منزلی فرود آمدید «بگوئید اللهم «أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» ۳۳۹- چون چیزی از حوائج خود را از بازار بخريد هنگام ورود ببازار بگوئید «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اني اعوذ بك من صفقة خاسرة و يمین فاجرة و اعوذ بك من بوار الایم (مرگ زن بیوه) ۳۴۰- کسی که پس از نماز در مسجد منتظر وقت نماز دیگری بماند زائر خدا باشد و بر خدا حق است که زائر خود را گرمی دارد و هر چه خواهد باو بدهد.

۳۴۱- کسی که بحج و عمره رود مهمان خداست و بر خدا حق است که مهمان خود را گرمی دارد و بخشش آمرزش را بوی دهد.

۳۴۲- هر کس بکودک بی‌شعوری نوشابه دهد خدا او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا عذر خود را محرز نماید.

۳۴۳- صدقه برای مؤمن سپر بزرگی است از آتش و برای کافر وسیله حفظ مال اوست بزودی بوی عوض داده شود و بلاها را از او بگرداند ولی در آخرت بهره ندارد.

۳۴۴- از زبان، دوزخیان برو در آتش افتند.

۳۴۵- از زبان بنوریان نور بخشند زبان خود را نگهدارید و آن را بذکر خداوند مشغول کنید ۳۴۶- پلیدترین کسبها آنست که گمراهی آورد و بهترین کسبها کارهای نیک است.

۳۴۷- مبدا صورت بسازید که روز قیامت از آن بازپرسی شوید.

۳۴۸- چون پلیدی از تو بیرون شد بگو خدا آنچه را بد است از من دور کرد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۱

۳۴۹- چون از حمام بیرون شدی و برادر دینی تو بتو بگوید خوش باد حمام و گرمابهات بگو «انعم الله بالک» (آسوده خاطر باشی) ۳۵۰- چون برادرت بتو گوید «حیاک الله بالسلام» در جوابش بگو انت «حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام.

۳۵۱- در راه نشاش و تغوط مکن.

۳۵۲- درخواست پس از مدح است اول خدا را مدح کنی سپس حاجات خود را بخواهی.

۳۵۳- ای کسی که دعا می‌کنی مطلب نامشروع و غیر ممکن را مخواه.

۳۵۴- چون خواستید کسی را برای پسری تهنیت بگوئید بگوئید خداوند این بخشش را بر تو مبارک کند و او را بجوانی برساند و برو احسانش را بتو روزی کند.

۳۵۵- چون برادر دینی تو از مکه برگشت میان دو چشم او را به بوس و دهانش را ببوس که با آن حجر الاسودی را بوسیده که رسول خدا (ص) آن را بوسیده است چشمش را ببوس که با آن خانه خدا را دیده، پیشانی و رویش را ببوس و در مبارکبادش بگوئید خدا حجت را قبول کند و آن را منظور دارد و آنچه خرج کردی بتو عوض بدهد و این را آخرین حجت قرار ندهد.

۳۵۶- از مردمان پست و بی‌آبرو بپرهیزید که از خدا نمیترسند و کشندگان پیغمبران در میان آنهاست و دشمنان ما از آنهایند.

۳۵۷- خدا توجهی بزمین کرد و ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری کنند و در شادی ما شاد باشند و در غم ما غمناک و مال و جان خود را در راه ما بدهند آنها از ما باشند و بما ملحق شوند.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۲

۳۵۸- هر کس از شیعیان ما مرتکب گناهی شود نمیرد تا ببلائی دچار شود که کفاره گنااهش گردد این بلا در مالش باشد یا در فرزند یا در جانش تا بیگناه خدا را ملاقات کند اگر گناهی بر او باقی ماند جانش را بسختی گیرند.

۳۵۹- شیعه ما صدیق و شهید از دنیا رود زیرا امامت ما را تصدیق کرده و برای خدا در راه ما دوستی و دشمنی کرده و بخدا و رسولش ایمان آورده خدای عز و جل (در سوره حدید آیه ۱۹) فرماید آنان که بخدا و رسولانش و ایمان آورند هم آنان صدیقان و شهیدان باشند نزد پروردگار خود مزد و نور خود را دریابند.

۳۶۰- بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و بزودی این امت هفتاد و سه دسته شوند یکی از آنها در بهشت باشد.

۳۶۱- هر کس سر ما را فاش کند خدا سختی آهن را باو بچشاند.

۳۶۲- فرزندان خود را روز هفتم ولادت آنها ختنه کنید از سرما و گرما اندیشه نکنید.

۳۶۳- ختنه تن را پاکیزه کند ۳۶۴- زمین از شاش نبریده زاری کند.

۳۶۵- مستی چهار نوع است مستی شراب مستی مال مستی خواب مستی پادشاهی.

۳۶۶- چون کسی از شما بخوابد دستش را زیر گونه راست نهد زیرا نمی‌داند که بیدار می‌شود یا نه.

۳۶۷- دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک بار نوره بکشد.

۳۶۸- ماهی کمتر بخورید زیرا گوشت بدن را آب میکند و بلغم را میافزاید و دل را سخت میکند ۳۶۹- سر کشیدن شیر

شفای هر دردی است جز مرگ ۳۷۰- انار را با پیه آن بخورید که معده را شستشو می‌دهد.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۳

۳۷۱- هر دانه‌ای از انار که در معده جا کند تا چهل روز دل را زنده میکند و جان را روشنی بخش است و امانی است از مرض و وسوسه شیطان را سست میکند.

۳۷۲- سرکه خوب نان خورشی است صفرا را کم میکند.

۳۷۳- کاسنی بخورید که در هر بامداد قطره‌ای از قطرات بهشت بر آنست.

۳۷۴- از آب باران بنوشید که تن را پاکیزه میکند و بیماری‌ها را میبرد خدا (در سوره انفال آیه ۱۱) فرماید و فرو میفرستد از آسمان آبی که شما را پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دل‌های شما را بهم پیوند کند و قدمها را استوار فرماید.

۳۷۵- سیاه دانه برای درمان هر دردی است مگر زهرناک باشد ۳۷۶- گوشت گاو مرض آور است ۳۷۷- شیر گاو دواء است.

۳۷۸- روغن گاو شفا است.

۳۷۹- برای زن آبستن دوا و غذایی بهتر از خرماي تازه نیست خدای تعالی بمریم فرمود تنه نخل خرما را بجنبان تا برای تو خرماي تازه بیفتد پس بخور و بنوش و چشم خود را بفرزند عزیز خود روشن دار ۳۸۰- کام فرزندان خود را با خرما بردارید.

۳۸۱- رسول خدا (ص) کام حسن و حسین (ع) را با خرما برداشت.

۳۸۲- چون کسی خواهد با زن خود بیامیزد او را بشتاب نیاورد و مهلتش دهد تا خود را آماده کند. ۳۸۳- زنان حوائج و مقدماتی دارند تا با شوهر خود بخوابند.

۳۸۴- چون کسی زن بیگانه‌ای دید و از او خوشش آمد با زن خود بخوابد او هم همانی را که از او میخواهد دارد.

۳۸۵- شیطان را بدل خود راه ندهید دیده را از زنان بیگانه بگردانید.

۳۸۶- اگر دلش خواست زنی و زن ندارد برود دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدا را حمد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۴

کند و صلوات بر پیغمبر (ص) بفرستد و از فضل خدا بخواهد که از مرحمت خود او را مستغنی کند. ۳۸۷- چون کسی با زن خود در آمیخت در آن حال سخن کم گوید.

۳۸۸- گفتار در جماع باعث لالی است.

۳۸۹- کسی بدرون فرج زن خود نگاه نکند شاید چیزی ببیند که بدش آید نگاه بدان موضع باعث کوری است.

۳۹۰- چون کسی با زن خود مجامعت کند بگوید خدایا من بدستور تو فرج او را حلال کردم و آن را برسم امانت از تو پذیرفتم اگر فرزندی از او بهره من کردی پسری تمام باشد و شیطان را در او بهره و شرکتی نباشد ۳۹۱- حقنه یکی از چهار درمان است.

۳۹۲- رسول خدا (ص) فرمود بهترین درمان حقنه است.

۳۹۳- حقنه شکم را فربه کند و درد درون را رفع کند.

۳۹۴- حقنه تن را نیرومند کند.

۳۹۵- سعوط بینی را از بنفشه بسازید.

۳۹۶- بر حجامت مواظبت کنید.

۳۹۷- چون کسی خواهد با عیال خود مجامعت کند شب اول ماه و نیمه ماه نباشد که شیطان در این دو وقت فرزند میجوید و شیاطین دیگر هم پیرو او دنبال فرزند می‌آیند و در فرزند شما شرکت میکنند.

۳۹۸- در روز چهارشنبه نوره نکشید.

۳۹۹- روز چهارشنبه روز نحس همیشه‌گی است در آن روز دوزخ آفریده شده ۴۰۰- در روز جمعه ساعتی است که هیچ کس در آن حجامت نکند مگر آنکه بمیرد.

۱۰- آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده

جابر گوید

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۵

رسول خدا (ص) فرمود دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نوشته شده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
علی برادر رسول خدا است.

۱۱- نماز چهار هزار باب دارد-

زکریا بن آدم گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود نماز چهار هزار باب دارد.

۱۲- آنچه هفت هزار سال پیش از خلق و آفرینش آدم (ع) بر ساق عرش نوشته یافت شده-

سهل بن غزوان بصری گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود یک زنی از جنها که بنام عفراء خوانده میشد همیشه می‌آمد نزد پیغمبر (ص) و سخنان آن حضرت را میشنید و پیش نیکان از جن میرفت و آنها را به اسلام دعوت میکرد و بدست او مسلمان میشدند در این میان چند روزی شد که پیغمبر (ص) او را ندید و از جبرئیل حال او را پرسید عرض کرد یا رسول الله بدیدن یکی از خواهران دینی خود رفته است پیغمبر فرمود خوشا بحال کسانی که در راه خدا با هم دوستی کنند خدای تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ است و در هر کاخی هفتاد هزار اطاق است آنها را خدا برای کسانی آفریده است که در راه رضای خدا با هم دوستی کنند و از یک دیگر دیدن کنند چون عفراء خدمت پیغمبر رسید پیغمبر از او پرسید ای عفراء چه دیدی؟ عرض کرد عجایب بسیاری دیدم فرمود:

عجب انگیزترین همه چه بود؟ عرض کرد عجب‌تر از همه این بود که دیدم شیطان در دریای سبز بر

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۶

سنگ سفیدی نشسته و دستها بسوی آسمان بلند کرده و میگوید بار الها چون سوگند خود را انجام دادی و مرا در آتش دوزخ بردی تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) میخوانم که مرا از آتش دوزخ رها کنی و با آنها محشور گردانی باو گفتم ای حارث این نامها چیست که خدا را بآنها میخوانی؟ گفت من هفت هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را در ساق عرش دیدم و دانستم که گرامی ترین خلقند نزد خدای عز و جل و اکنون خدا را بحق آنها میخوانم، پیغمبر فرمود اگر همه روی زمین خدا را باین نامها سوگند دهند دعای آنها را مستجاب میکند.

۱۳- کسانی که روایت کرده‌اند خدای عز و جل دوازده هزار عالم دارد

امام ششم ع فرمود دوازده هزار عالم است که هر یک از آنها از هفت آسمان و هفت زمین خدای بزرگتر است هیچ یک از آن عالمها نمیدانند که خدای عز و جل جز عالم آنها عالمی دارد و من حجت بر همه آنها هستم

۱۴- صحابه رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند-

امام ششم (ع) فرمود اصحاب رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادشدگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان آنها نه جبری مذهب بود نه از مرجئه بود نه از خوارج بود نه معتزله بود نه از اصحاب ابی حنیفه که برای و قیاس عمل میکنند و شب و روز گریه میکردند و میگفتند خدایا جان ما را بگیر پیش از آنکه نان جوی هم بخوریم.

شرح

صحابه مسلمانانی هستند که درک صحبت پیغمبر (ص) را نموده و از آن حضرت علم و حدیث و آداب دین را بلا واسطه دریافت کردند و مقصود اینست که اصحاب پیغمبر مسلمان پاک بودند و این

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۷

مذاهب همه بدعت و ضلالت است آن مسلمانان پاک مشتاق آخرت و ملاقات پروردگار بودند و از دنیا بیزار و همیشه درخواست مرگ میکردند.

۱۵- ذکر نوری که چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم پیش خدای عز و جل بود-

رسول خدا (ص) فرمود من و علی (ع) یک نور بودیم پیش خدا چهار هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند و چون خداوند آدم را آفرید این نور را در پشت او براه انداخت و همیشه او را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا پشت عبدالمطلب استوار شد سپس آن را از پشت عبدالمطلب در آورد و دو بخش کرد یک بخش را در صلب عبد الله نهاد و یکی را در صلب ابی طالب علی (ع) از منست و من از علی (ع) هستم گوشت او گوشت من است و خورش خون من است هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته و من او را دوست دارم و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من او را دشمن دارم.

۱۶- ذکر نوشته‌ای که میان دو شانه محمود فرشته بوده بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم.

امام هفتم (ع) فرمود در آن میان که رسول خدا (ص) نشسته بود یک فرشته‌ای بحضرتش وارد شد که بیست و چهار وجه داشت حضرت فرمود ای دوست من جبرئیل تو را در این صورت ندیده بودم آن فرشته عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمود خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری تزویج کنم حضرت فرمود کدام کس را با کدام؟ عرض کرد فاطمه را (ع) با علی (ع) فرمود چون آن فرشته برگشت

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۸

میان دو شانه‌اش نوشته بود محمد رسول خدا (ص) است و علی (ع) وصی اوست رسول خدا (ص) فرمود از کی این نوشته میان دو شانه تو است؟ عرض کرد بیست و دو هزار سال پیش از اینکه آدم آفریده شود.

۱۷- خدا یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است.

پیغمبر فرمود خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفریده که من نزد خدا از همه گرامی ترم و مباحات نمیکنم و خداوند یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده که علی (ع) از همه نزد خدا گرامی تر و بهتر است.

۱۸- خدا با موسی (ع) یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد-

ابن عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود براستی خدای عز و جل با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز یک صد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۹

و بیست و چهار هزار کلمه سخن کرد موسی در این سه شبانه‌روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید سپس چون نزد بنی اسرائیل برگشت سخنان آدمیان را بد می‌داشت از بس سخن خدا در گوشش شیرین آمده بود.

۱۹- رسول خدا به علی (ع) هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب دریافت شد-

ام سلمه زوجه پیغمبر (ص) گوید که رسول خدا (ص) در مرض موتش که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید عایشه نزد پدرش فرستاد و او را خواست چون نزد پیغمبر (ص) آمد روی مبارک خود را در پوشید و فرمود دوست مرا برای من بخوانید و ابو بکر برگشت و حفصه نزد پدر خود فرستاد و چون پدرش آمد پیغمبر (ص) روی خود را پوشید و فرمود دوست مرا برایم بخوانید عمر برگشت و این بار حضرت فاطمه (ع) فرستاد و علی (ع) را خواست چون علی (ع) آمد رسول خدا (ص) برخاست و علی (ع) خدمت آن حضرت آمد؛ پیغمبر (ص) علی (ع) را زیر جامه خود کشید علی (ع) فرمود که هزار حدیث بمن آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث دریافت می‌شود تا من و او هر دو عرق کردیم عرق او بر من روان شد و عرق من بر او.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۰

اصبغ بن نباته گوید از امام یکم (ع) شنیدم میفرمود رسول خدا (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت مییاشد بمن آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شود تا برسد بعلم منایا (مرگ و میر) و بلایا (گرفتاریها و حوادث) و احکام حق الهی.

عبد الله بن عمر گوید رسول خدا (ص) در مرض موت خود که در آن درگذشت فرمود برادرم را نزد من بخوانید فرستادند حضور علی (ع) و آمد وارد شد بر پیغمبر (ص) با آن حضرت روی خود را بسمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در متوقف بودند تا علی (ع) بیرون آمد مردی باو گفت پیغمبر خدا (ص) رازی با تو در میان نهاد.

علی (ع) فرمود آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب بود گفت آنها را حفظ کردی؟

فرمود آری و فهمیدم، گفت این سیاهی که در ماه است چیست؟

فرمود خدای عز و جل میفرماید (در سوره اسراء آیه ۱۲) ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را محو و تاریک نمودیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم آن مرد گفت ای علی درست فهمیدی (شرح) ظاهراً مقصود از سیاهی که در ماه مورد پرسش شده زوال او است در نیمه آخر ماه تا اوقات محاق و جواب حضرت روی این زمینه است که چون ماه نشانه شب است در طبع خود ظلمانی و تاریک است و روشنی آن از آفتاب است که باختلاف حالات مقابله کم و زیاد و در اوقات اقتران بکلی نامرئی و سمت تاریک آن برابر زمین واقع می شود بدیهی است مقصود سائل کلف ماه نیست که مورد دقت دانشمندان هیئت است و برای آن علت های مختلفی ذکر کرده اند زیرا با مضمون

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۱

آیه موافقتی ندارد. موسی بن بکر گوید بامام ششم (ع) عرض کردم شخص یک روز دو روز سه روز چهار روز یا بیشتر بیهوش می شود چه اندازه از نمازش را باید قضا کند؟

فرمود یک دستور کلی بتو بدهم که این موضوع و هر چه مانند آنست در آن جمع باشد، در هر موردی که خدا بنده را از انجام تکلیف باز داشت خدا نسبت به بنده عذر پذیرتر است.

راویان دیگر در این حدیث علاوه کرده اند که امام ششم (ع) فرمود این از بابهای است که هزار باب از آن دریافت می شود.

بکیر بن اعین گوید: سالم بن ابی حفصه گفت از امام پنجم (ع) شنیدم میفرمود رسول خدا (ص) هزار باب بعلی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب دریافت میشد. بکیر گوید اصحاب ما رفتند حضور امام پنجم (ع) و از این حدیث باز پرسى کردند معلوم شد سالم راست میگوید.

بکیر گوید کسی که این حدیث را از امام پنجم (ع) شنیده بود برای من نقل کرد و سپس گفت از این ابواب هزارگانه یک باب دو باب بیشتر بدست مردم نیفتاده و گویا بمن آموخت که یک باب بدسترس مردم آمده.

اصبغ بن نباته گوید امیر مؤمنان (ع) بما فرمان داد که از کوفه بمدائن برویم روز یک شنبه کوچ کردیم عمرو بن حرث با هفت کس عقب ماندند و رفتند بکاخ خورنق که در حیره است گفتند ما اینجا تفریح میکنیم و روز چهار شنبه حرکت میکنیم و پیش از آنکه امیر المؤمنین (ع) نماز جمعه را

خصال-ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۲

بخواند بآن حضرت میرسیم چون بخورنق رفتند در این میان که داشتند نهار میخوردند یک سوسماری بر آنها در آمد آن را شکار کردند و عمرو بن حرث آن را بدست خود گرفته کفش را گشود و از روی استهزاء گفت این امیر المؤمنین است با او بیعت کنید آن هفت کس با او بیعت کردند و هشتمین آنها خود عمرو بن حرث بود و شب چهار شنبه حرکت کردند و روز

جمعه در حالی که امیر المؤمنین خطبه میخواند دسته جمعی وارد مسجد مدائن شدند چون از در مسجد وارد شدند امیر المؤمنین (ع) بآنها نگاه کرد و فرمود ای مردم براستی رسول خدا (ص) هزار حدیث بمن راز گفت که در هر حدیثی هزار باب بود و برای هر بابی هزار کلید است.

من شنیدم که خدای عز و جل (در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۱) میفرماید روزی که هر مردمی را با پیشوایشان میخوانیم من برای شما بخدا سوگند میخورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای خودشان که سوسماری است مبعوث میکند و اگر بخواهم هشت را یکان یکان برای شما نام ببرم میتوانم. اصبع بن نباته گوید که دیدم عمرو بن حرث از خجالت و ملامت چون شاخه خرما سر بزیر افکند زراره گوید امام پنجم (ع) فرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) بابی آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار باب گشوده می شود.

امام ششم (ع) فرمود که چون رسول خدا (ص) بیمار شد بدان بیماری که در آن وفات کرد فرستاد و علی (ع) را خواست چون حضور او آمد سر بگوشش نهاد و پیوسته برای او حدیث گفت چون بیرون آمد آن دو کس (ابی بکر و عمر) باو برخوردند و گفتند رفیقت با تو چه حدیثی در میان نهاد؟ فرمود بابی از علم را با من گفت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۳

اسحق سبیبی گوید یکی از اصحاب امیر مؤمنان محل وثوق من گفت از علی (ع) شنیدم میفرمود در این سینه من علم انبوهی است که پیغمبر آن را بمن آموخته اگر کسانی را مییافتم که آن را نگهداری میکردند و آن را چنانچه بایست رعایت مینمودند و چنانچه شنیدند روایت میکردند برخی از آن را بدانها میسپردم تا بواسطه آن دانشی بسیار دریابند زیرا دانش کلید هر دری است و هر بابی هزار باب را میگشاید.

اصبع بن نباته گوید شنیدم امیر المؤمنین (ع) میفرماید که رسول خدا (ص) بمن هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود آموخت که هر بابش هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه علم مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافت کردم.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) هزار باب از دانش بعلی (ع) وصیت فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد. امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در مرضی که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس فرستادند نزد ابی بکر و عمر آنها را حاضر کردند چون نگاه حضرت بآنها افتاد روی مبارک خود را از آنها گردانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید چون علی (ع) خدمت آن حضرت آمد و نگاهش بوی افتاد سر بگوش او نهاد و باو حدیث کرد چون علی (ع) از نزد آن حضرت بیرون شد عمر و ابی بکر او را ملاقات کردند و عرض کردند دوست تو چه گفتگوئی با تو کرد؟ فرمود هزار باب با من سخن گفت که از هر باب هزار دیگر گشوده میشد عمر بن

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۴

یزید گوید بامام ششم (ع) عرض کردم بما رسیده که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشد حضرت فرمود آری درست گفته‌اند امام پنجم (ع) فرمود که علی (ع) فرموده است رسول خدا (ص) بمن هزار باب آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده می‌شود.

عبد الرحمن بن ابی عبد الله میگوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب آموخت که از هر باب هزار باب گشوده می‌شود.

ابی بصیر گوید بر امام ششم وارد شدم گفتم شیعه حدیث میکنند که رسول خدا بعلی (ع) بابی آموخت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر بابی هزار باب دیگر دریافت میگردید امام ششم (ع) فرمود ای ابا محمد (کنیه دیگر ابو بصیر بوده) بخدا سوگند رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده میشد عرض کردم بخدا علم و دانش اینست فرمود همانا علم این است و جز آن نیست و کسی را بر آن دسترس نیست امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در آن بیماری که وفات نمود فرمود دوست مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) فرستادند پدران خود را آوردند چون آمدند و چشم پیغمبر (ص) بآنها افتاد روی مبارک خود را از آنها گردانید و باز فرمود دوست مرا بخوانید فرستادند حضور علی (ع) چون آمد خود را بروی او افکند و پیوسته با او گفتگو کرد و کرد تا چون علی بیرون آمد آن دو تن (ابو بکر و عمر) آن حضرت را ملاقات کردند

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۵

و باو گفتند چه با تو گفت؟ فرمود بابی را بمن گفت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر دریافت میشد. امام ششم (ع) فرمود پیغمبر (ص) بعلی هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده میشد.

امام ششم (ع) فرمود چون علی (ع) فاطمه (ع) را بخاک سپرد ابو بکر و عمر نزد او آمدند و در ضمن حدیث طولانی بآنها فرمود اینکه گفتید چرا شما را در امر غسل پیغمبر (ص) حاضر نکردم برای آن بود که بمن فرموده بود اگر جز تو عورت مرا ببیند کور می‌شود از این رو شما را خبر نکردم اما آن که سر بگوش آن حضرت گذاشتم برای آن بود که بمن هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را شرح میکرد برای این بود که شما را در بر آن حضرت نگاه نکردم.

امام پنجم (ع) فرمود براستی رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار حرف و هزار حرف آموخت که هر حرفش هزار حرف میگشود. ابو بصیر گوید امام ششم (ع) فرمود در آویز شمشیر رسول خدا (ص) یک کتابچه کوچکی بود من بامام ششم (ع) عرض کردم در آن کتابچه کوچک چه نوشته بود؟ فرمود حرفهائی که از هر حرفش هزار حرف دریافت میشد

خصال-ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۶

ابو بصیر گوید امام ششم (ع) فرمود تاکنون تفسیر دو حرف از آنها برای مردم بیرون نیامده است ابان بن تغلب گوید امام ششم فرمود بزودی در همین مسجد شما که در مکه است سیصد و سیزده تن بیایند که اهل مکه بدانند از نژاد آنها نیستند و پدران و نیاکان آنها آنان را نژائیده‌اند بدست آنها شمشیرهایی باشد که بر هر شمشیر کلمه‌ای نقش است که از آن هزار کلمه باز شود و بادی بوزد و در هر وادی جار زند که این مهدی است ظاهر شده و مانند خاندان داود روی حقیقت قضاوت کند و گواهی نطلبد.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا بعلی (ع) هزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و هر بابش هزار باب دیگر فهم میشود و دریافت میگردید.

ذریح محاربی گوید امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) علی (ع) را زیر جامه خود کشید و سپس باو هزار کلمه آموخت.

عبد الله بن مغیره گوید از امام نهم ابی جعفر ثانی شنیدم میفرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه‌اش هزار کلمه دریافت میشود.

امام ششم از پدرش روایت کرده که پیغمبر (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه‌اش هزار کلمه دریافت میشود و مردم ندانستند این کلمات چه بوده که باو فرموده.

امام پنجم (ع) فرمود علی (ع) بر سر منبر بود که مردی نزد او آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید سخنی را که از عمار شنیدم و از پیغمبر روایت میکرد بگویم حضرت فرمود از خدا بترسید و از عمار روایت نکنید مگر آنچه را گفته باشد سه بار این جمله را تکرار کرد سپس فرمود بگو گفت از عمار شنیدم میگفت از پیغمبر شنیدم میفرمود من مطابق صریح قرآن جهاد میکنم و علی مطابق تأویل آن جهاد میکند فرمود بی‌وردگار کعبه عمار راست گفته است این کلام در ضمن آن هزار کلمه که هر کلمه‌اش هزار کلمه دنبال دارد نزد من است.

ذریح بن محمد بن زید محاربی گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود ما وارثان پیغمبرانیم سپس فرمود رسول خدا (ص) علی (ع) را با جامه پوشانید و باو هزار کلمه آموخت که از هر کلمه‌اش هزار کلمه دریافت میشود.

امام چهارم (ع) فرمود رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه‌اش هزار کلمه دریافت میشود.

اصبغ بن نباته گوید شنیدم علی می‌فرمود رسول خدا (ص) هزار حدیث برای من گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

بکر بن حبیب گوید امام پنجم فرمود رسول خدا در آن مرضی که وفات یافت فرمود دوست من را نزد من بخوانید عایشه و حفصه فرستادند پدرانشان آمد چون چشم رسول خدا بآنها افتاد سر و روی خود را پوشید تا برگشتند و رسول خدا (ص) سر خود را بیرون آورد سپس فرمود دوست مرا نزد من بخوانید دوباره حفصه و عایشه فرستادند پدران خود را خواستند چون آمدند باز رسول خدا روی خود را پوشانید، برگشتند و گفتند ما گمان نداریم ما را خواسته باشد دخترانشان گفتند آری همانا

گفت دوست مرا بخوانید ما امید داشتیم که مقصودش شما باشد در این میان امیر مؤمنان (ع) نزد آن حضرت آمد چون او را دید در آغوش کشید و سر بگوشش گذاشت و هزار حدیث باو گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

امام یکم (ع) فرمود چون وفات رسول خدا (ص) در رسید مرا خواست چون بر آن حضرت وارد شدم فرمود ای علی تو وصی و جانشین منی در خاندانم و امتم در زندگی و پس از مردنم دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست ای علی منکر ولایت تو چون منکر رسالت من است در زندگیم زیرا تو از منی و من از توام سپس مرا نزدیک خواند و هزار باب از دانش با من راز گفت که از هر بابش هزار باب باز میشود.

۲۰- خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده-

جابر بن یزید گوید از امام پنجم (ع) از تفسیر این آیه پرسیدم (در سوره ق آیه ۱۵) آیا بآفرینش نخست ما عاجز شدیم بلکه آنان در آفرینش تازه‌ای هستند، فرمود ای جابر تاویلش اینست که چون خداوند این خلق و این جهان را فنا کند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ جای دهد خلق دیگر از نو بیافریند بدون نر و ماده که او را بیرستند و یگانه دانند زمینی جز این زمین بیافریند که در آن جای گیرند و آسمانی جز این آسمان بیافریند که بر سر آنها سایه‌اندازد شاید عقیده تو اینست که خدا بس همین یک جهان را آفریده و جز شما بشری نیافریده؟! آری بخدا هر آینه خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عوالم و آدمها هستی پایان جلد ۲ شرح و ترجمه خصال و متمم آن بعون الله تعالی.

شرح متعلق به صفحه ۳۸۳ حدیث یکم باب یک تا صد

شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر وسوسه‌های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می‌آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه‌های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می‌شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی‌نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می‌شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می‌شود و از نظر تأثیر آن در موجودات ماده مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات ماده است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء

بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می‌شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثرات از تماس و ارتباط با موجودات ماده پدیدار می‌شود که در اثر گرمی و سردی پدید می‌شوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده می‌شوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ شیطانست بسیار تعبیر جامع و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاصل واقع می‌شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه‌گی است واقع می‌شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه. چشمه‌سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می‌شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می‌شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش میکند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمیشود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می‌شود.

سایت جامع سربازان اسلام

www.sarbazaneislam.com

جهت حمایت از ما در صورتی که ما را قبول دارید ، ما را [لینک](#) کنید

لبیک یا خامنه ای ، لبیک یا حسین(ع) است